نشریهٔ

کتابخانهٔ ملی تبریز

شمارهٔ پنجم

شهریورماه ۱۳۳۴

نشریهٔ

کتابخانهٔ ملی تبریز

شمارهٔ پنجم

مردادماه ۱۳۴۱

بنام خدای دانا و توانا

پنجمین شمارهٔ نشریه ، از طرف کتابخانهٔ ملی در دسترس علاقمندان گذاشته میشود . اصولاً انتظار مردم از چنین مجله و نشریه‌ای اینست که در آن از کتب خطی وچاپی وطرق مختلف مطالعه وتحقیق بحث شود . اما دراین مجله با وجود توجه بنکات مزبور هدف اساسی بانیان کتابخانه نیز که بالا بردن سطح فرهنگ عمومی و اشاعهٔ فضایل اخلاقی در بین جامعه است رعایت شده و مطالبی درزمینهٔ اهمیت وتأثیر اخلاق در اجتماع و ترغیب مـردم بمطالعهٔ کتب سودمند و تجلیل از خدمتگزاران جهان علم و ادب وتشکری ازاهداء کنندگان کتاب واخباری ازپیشرفتهای کتابخانه درج شده است ولی باید دانست که این پیشرفتهای مختصر غایت مطلوب مؤسسین کتابخانه نیست واعضای شورای کتابخانه آرزو و کوشش دارند تا باهمکاری اشخاص خیر و فرهنگدوست محل در اسرع اوقات ممکنه نه تنها کتابخانهٔ ملی از هر لحاظ مجهز و کتب درخواستی همهٔ مراجعین در آن فراهم‌شود بلکه شعب کتابخانهٔ مزبور هم در اکثر محلات و خیابانهای شهر تأسیس گردد و در تأمین این منظور قدمهای مؤثـری نیز برداشته شده ، چنانکه کتابخانهٔ دولتی تربیت بموازات کتابخانهٔ ملی تقویت میشود، بنای کتابخانهٔملی شماره ۲ درخیابان شمس‌تبریزی در دست‌ساختمان است واولین قسمت کتابهای آن هم ازطرف مؤسسهٔ نیکوکاری تعهد گردیده واکنون توفیق بیشتری مسألت میشود تا در اجرای منویات مقدس **شاهنشاه فرهنگپرور اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی** قدمهای‌مؤثرتری‌برای توسعهٔعمران وآبادی و ترویج دانش و هنر و تأمین رفاه وآسایش عموم برداشته شود .

در ضمن مطالب نشریه اشارتی نیز بخدمات دو تن از اعضای برجسته‌وبسیار

پرارزش کتابخانهٔ ملی رفتند که داغ فراق بر دل دوستان نهاده و برحمت ایزدی پیوسته‌اند. درگذشت این دومرد خیروشریف یعنی مرحومان حاج محمد نخجوانی و علی شربت‌زاده که از ارکان شورای کتابخانه وازخدمتگزاران صدیق تبریز بودند بسیار مایهٔ تأثر و تأسف است و ازخداوند متعال خواستاریم که روح این هردوخادم عالم فرهنگ را همواره شاد و غریق رحمت فرمایاد.

علی دهقان
رئیس‌شورای کتابخانه واستاندار
آذربایجان شرقی

کتابخانه‌های عمومی

مطالعهٔ کتاب و تأسیس کتابخانه‌های عمومی و خصوصی امروز جزو مسائل ضروری وحیاتی تمام افرادمتمدن وآماده جهت زندگی‌است. هرملتی که میخواهد مستقل و سربلند و راحت وآسوده زندگی کند، باید بلزوم مطالعهٔ کتاب وآگاهی از اوضاع و احوال دنیا و مراحل پیشرفت سریع علوم واقف باشد. اگرمن اهمیت کتاب و لزوم نشر و ترویج و مطالعهٔ آن را مورد بحث قرار دهم یقیناً مطلب تازه و جالب وآموزنده‌ای نخواهد بود چه همچنانکه اشاره شد این مسأله امروز جزو بدیهیات‌است . اما میخواهم دراین فرصتی که دست داده نظرخود را دربارهٔ دومسألهٔ مهم بیان کنم : نخست‌اینکه‌چگونه کتابخانه‌های موجود شهررا برای استفادهٔ بیشتر مراجعین آماده کنیم؛دوم‌اینکه‌در دسترس‌اشخاصی که‌دورازشهریامحیط کتابخانه‌های عمومی زندگی‌میکنند کتابهای مفید و مورد نیاز قرار بدهیم .

۱ـ تقویت کتابخانه‌های موجود و رفع نیاز مراجعین

گرچه کتابخانه‌های عمومی ملی و تربیت تبریز هرکدام در حدود چهارده هزار جلد کتاب دارند و غالباً تعداد مراجعین بحدیست که جهت تهیهٔ جا در سالن مطالعه باید مدتی انتظار بکشند ولی این استقبال‌به‌تنهائی کافی‌ومقنع‌و نیست چه اولا ما باید بکوشیم بموازات فزونی مراجع با توسعهٔ محل و افزودن اثاث لازم جلو اتلاف وقت عزیز مراجعین محترم را بگیریم و هم اشخاصی را که بامید مطالعهٔ امهات کتب و کتابهای نایاب وگرانقیمت که تهیهٔ آنها برای خود ایشان مقدور نیست

مأیوس و دست خالی از کتابخانه برنگردانیم و باین نکته توجه داشته باشیم که دلخوشی بکثرت مراجع و قناعت بکار انجام شدهٔ فعلی ثمری جز رکود و سکوت و عقب ماندگی و ناراحتی وجدان نخواهد داشت . پس باید هم درافزونی‌وتوسعه و تهیهٔ محل و اثاث کتابخانه‌های عمومی کوشش لازم بعمل‌آوریم وهم کتب مورد نیاز مراجعین را در کتابخانه‌ها فراهم سازیم .

البته توفیق در این‌کار مستلزم هزینهٔ قابل توجهی است که بعقیدهٔ اینجانب بعلت اهمیت و ضرورت مبرم مسأله باید شهرداری . اهالی محل و وزارت فرهنگ هر کدام با تعهد وتقبل کمك قابل‌توجه مستمری گره‌کاررا بگشایند و وسائل‌مطالعه ورفع اشکال مراجعین را فراهم بیاورند وعلاوه براینها باید کمك‌مؤسسات نیکوکار داخلی و خارجی را نیز جهت توفیق‌کامل در اجرای این نیت پاك جلب نمود .

۲ـ قرار دادن کتب مفید در دسترس اشخاصی که دور از شهر و محیط کتابخانه‌های عمومی زندگی میکنند .

توجه باین قسمت ضروری‌تر از قسمت اول بنظر میرسد چه اشخاصی که در محیط شهر زندگی میکنند می‌توانند قسمتی از نیازمندی خود را با ابتیاع کتاب از کتابفروشی‌هامرتفع نمایند ولی کسانیکه درمحیط قراء وقصبات کوچك‌بسرمی‌برند اگرامکان مالی هم داشته باشند تهیهٔ کتاب مورد احتیاج برای‌آنان خالی ازصعوبت و اشکال نیست پس‌باید با ایجاد کتابخانه‌های دائمی‌ویا موقتی سطح‌فرهنگ عمومی محل‌های کوچك را بالا برد و اشکال‌کار آنان را حل کرد واین امرچند راه دارد که عبارتند از :

الف ـ حمل‌کتاب بوسیلهٔ اتومبیل‌ها . یعنی مقداری از کتابهائی که بدرد محیطهای کوچك میخورد بوسیلهٔ اتومبیل بدانجاها حمل‌ودراطاقی از مدرسهٔ محل در دسترس عموم قرار داده شود. البته این کتابخانهٔ عمومی موقتی هم میتواند برای مدتی دایر شود و هم میتواند کتابهائی را بوسیلهٔ یکی از معتمدین محل یا مسؤول

فرهنگ محل بطور امانت در اختیار مردم بگذارد و هفتهٔ دیگر آنها را پس گرفته کتب تازه‌ای را بامانت بدهد.

ب - حمل کتاب بوسیلهٔ قطار. در کشورهای مترقی سالن‌های کتابخانهٔ سیار متداول است بدینمعنی که تعداد زیادی از واگن‌ها قفسه‌بندی و آمادهٔ چیدن کتاب شده است. این کتاب‌ها در ایستگاه‌های متعدد سرراه ترن بطور امانت در اختیار مردم گذاشته و چند روز بعد جمع‌آوری و با کتب جدیدی مبادله می‌شود.

ج - تأسیس کتابخانه‌های محلی. تأسیس کتابخانه‌های کوچك محلی هم در قراء و قصبات ممکن است و هم در محلات شهرهای بزرگ بسهولت امکان‌دارد. بدینمعنی که یکی ازاطاقهای بزرگ مدرسهٔ محل را میتوان بکتابخانه اختصاص داد و با تهیهٔ کتب مفید بمحیط و گذاشتن چند صندلی و نیمکت ساده وسیلهٔ مطالعهٔمردم را فراهم آورد.

البته این راههای ساده همه مستلزم مخارجی هستند که شورای کتابخانه‌های عمومی تبریزواداره‌ٔ کل فرهنگ آذربایجان شرقی درتأمین آن‌میکوشند وازشهرداری و مردم و مؤسساتی که از کمك ارزندهٔ خود بآنان دریغ نمی‌ورزند همواره متشکر و سپاسگزارند.

بیت‌الله جمالی

رئیس ادارهٔ کل فرهنگ آذربایجان شرقی

متن سخنرانی آقای علی‌اصغر مدرس
عضو شورای فرهنگ شهرستان تبریز در تالار کتابخانهٔ ملی دربارهٔ :

اخلاق و تأثیر چگونگی آن در عظمت و انحطاط ملل

از طرف شورای فرهنگ شهرستان تبریز مأمور شدم که دربارهٔ اخلاق و تأثیر چگونگی آن در عظمت و انحطاط ملل مطالبی را در این محفل روحانی بعرض حضار گرامی برسانم. با اینکه بنده خودم را بهیچوجه لایق و شایستهٔ این نمیدانم که در محضر دانشمندان صاحب‌نظر در این باره سخن گویم تخلف را هم جایز ندانستم. اینک با اعتذار از تصدیع وتشکر از حاضرین محترم که با قبول این دعوت اعضای شورای فرهنگ را قرین امتنان فرموده‌اند و با اعتراف باینکه «عرصهٔ پهناور خورشید جولانگه هر مگس نبوده و عرض خود بردن و زحمت دیگران را فراهم آوردن» پسندیده نمیباشد ناچار مطالبی را ولو بطور ناقص بعرض میرسانم و با استفاده از فرصت برخود لازم میدانم از طرف خودم و بنمایندگی از جانب دوست ارجمندم آقای محمدتقی کیا از رؤسای محترم انجمنهای همکاری خانه با مدرسهٔ شهرستان تبریز که بذل عنایت فرموده وازراه حسن ظن مارا بعضویت شورای فرهنگ انتخاب فرموده‌اند سپاسگزاری نمایم و ازخداوند مسئلت دارم که به مصداق **من احسن بك الظن فصدق ظنه** توفیق عنایت فرماید بلکه بخدماتی موفق شویم و حسن ظن دوستان را عملاً تصدیق کنیم .

✿✿✿

آقایان محترم استحضار دارند که شورای فرهنگ صلاحیت‌ها و وظایف و

تکالیفی دارد که بموجب آئین نامهٔ مربوطه معین است. ازجملهٔ این وظایف مندرجات شق اول مادهٔ دوازده میباشد که مقرر میدارد « اهتمام در توسعه و ترقی فرهنگ عمومی و تربیت افراد و پرورش دینی و اخلاقی و سعی در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی و هنرهای ملی ».

شورای فرهنگ پس از یك سلسله اقدامات مقدماتی تصمیم گرفت وظایف دیگرخودرابترتیب الاهمفالاهم انجام دهد اینك از فقرات شق مزبور تهذیب اخلاق دانش آموزان راوجههٔهمت قرارداد تا باتأییدات خداوندمتعال وارشادات وراهنمائی های مربیان محترم و اولیای دانش آموزان که غالباً از اهل فضل و کمال ودارای تجارب گرانبها بوده وبلزوم این مسئله ایمان کامل دارند قدمهای مؤثری بردارد که اصلاح کشور و قوام امور مملکت بدون اصلاح اخلاق افراد میسر نیست . اگر اخلاق عمومی فاسد بوده و مردم دارای ایمان قوی و عقیدهٔ صحیح و ثابت و عزت نفس و سجایای اخلاقی نباشند سودی از تشکیلات عریض و طویل ،کاخهای عظیم سربفلك کشیده ، زندگیهای لوکس ، تجملهای خانه برانداز وتقلیدهای کورکورانه ونابجا حاصل نخواهد شد . برای نجات هر کشوری و هدایت آن بشاهراه صلاح و فلاح یك نهضت عظیم اخلاقی کمال ضرورت را دارد کــه بنظر قاصر اینجانب پرچم این نهضت و جنبش مقدس باید بدوش جوانان پاکدل باشد و رهبر آنان یکعده مردان دلسوز و فداکار و با ایمان ، مردانی که بزندگی عاریتی این جهان ناپایدار بی اعتنا بوده و « بزیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد باشند » و فریب جاه و جلال و مقامات ظاهری دنیوی را نخورده و بگفته‌های خود عمل کنند .

مسئلهٔ تهذیب اخلاق از اهم مسائلی است که باید وجههٔ همت عموم مردم از هردسته وطبقه‌ای که باشد قرار گیرد وهر کس در حدود امکانات خویش قربة الی‌الله طلباًلمرضاته قدمهائی دراین راه بردارد. بدیهی است که این تکلیف مهم وحیاتی با نشستن و

گفتن و برخاستن و اصدار چند بخشنامهٔ تشریفاتی و ایراد چند سخنرانی ناقص و ناتمام و برداشتن چند گام بی‌ثبات ولرزان وموقتی انجام نمیشود بلکه همتی مردانه میخواهد و عزمی راسخ وفتور ناپذیر توأم با مجاهدات ومشقات واقدامات پی گیر و مستمر روی یك برنامهٔ صحیح و متین و معقول و مورد پشتیبانی عموم و بالاخره یك حرکت عمومی و دسته‌جمعی بطرف یك هدف ثابت و مشخص و معین، آری:

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود   باید افروخت چراغی که ضیائی دارد

٭٭٭

چگونگی اخلاق درعظمت وانحطاط و ترقی وتدنی اقوام وملل تأثیرفراوان دارد، برای روشن‌شدن مطلب لازم است عرض کنم که سابقاً تاریخ عبارت بود ازنقل حوادث و وقایع و جریاناتی بدون تحمیص و تعمق و بدون توجه بعلل و نتایج آنها ولی امروز وقایع تاریخی را قابل تعلیل و استدلال میدانند و تاریخ بحث میکند از ترقی و تدنی و عظمت و انحطاط ملل و بیان سیر صعودی و نزولی امور اقتصادی و فرهنگی و علمی و ادبی و مظاهر حیاتی دیگر ودر تمام حوادث جهان رابطهٔ علیت را جستجو میکند یعنی همچنانکه تمام موجودات مادی جهان با وجود تفاوتها و اختلافات ظاهری تابع قانون وحدت و مطیع سنت ازلی و مشیت لم‌یزلی بوده وبین کوچکترین ذرات جهان‌تا بزرگترین‌اجرام‌سماوی‌رابطه‌ای‌هست، بین‌حوادث‌روزگار واعمال بشر نیز رابطهٔ علت ومعلول برقراراست چنانکه خداوندمیفرماید: «هر کس ذره‌ای خوبی کند خواهد دید وهر کس ذره‌ای بدی کندخواهددید» ونیزمیفرماید: «اگر خوبی کردید برای خودتان کردید و اگر بدی کردید باز برای خودتان است» وبقول مولانا:

این جهان منتظم محشر شود   گر دو دیده مبدل و انور شود

منتسکیو Charles de Montesquieu از اولین کسانی است که در ورای جریانهای تاریخی قاعدهٔ علیت را جستجو میکند و یکی از تألیفات وی کتابی است

ر فلسفهٔ تاریخ و تحقیق دربارهٔ علل عظمت و انحطاط رومیان [1].

هربرت اسپنسر Herbert Spencer ازفلاسفهٔ انگلستان درقرن۱۹میلادی معتقد است که قاعدهٔ علیت در حوادث روزگار نیز حاکم است و تعجب مینماید از مردان بی‌خبر از دنیائی که ادعای سیاست‌دانی میکند.

بالاخره امروز ثابت شده است که هر واقعه‌ای از بزرگ و کوچک علتی دارد و اگر در علل عظمت و انحطاط ملل دقت شود روشن میگردد که هیچ عاملی مؤثرتر از اخلاق وجود ندارد و عوامل سعادت و شقاوت افراد و ملل در خود آنها ست. بدنی که سالم وقوی باشد از حوادث گزند نمی‌بیند وموجودیت خود را حفظ میکند. ملتی‌هم که روابط اجتماعی بین افرادآن محکم وعواطف‌اجتماعی قوی باشد چار پاشیدگی و خلل نمیشود. حضرت مولی‌الموالی میفرماید:

یستدل علی‌ادبار الدول باربع: تغییر الاصول والتمسك بالفروع ؛ تقدیم‌الاراذل و تأخیر الافاضل. یعنی انحطاط دولت‌ها و ملت‌ها را از چهار چیز میتوان فهمید: تغییر دادن و زیر پا گذاشتن اصول، کشمکش بر سر مسائل جزئی و فروع، مقدم شمردن و بزرگ داشتن اراذل، عقب زدن و عاطل و باطل گذاشتن اشخاص شایسته فاضل - گفته‌اند زمانیکه کشتی ملتی دچار تلاطم و امواج حوادث گردد دو لنگر نرا از خطر نابودی و اضمحلال نجات می‌بخشد وآن مذهب است و اخلاق.

در کتابهای روح‌القوانین و تحقیق در علل عظمت و انحطاط رومیان تألیف مونتسکیو و تاریخ آلبرماله و تواریخ دیگر علل ترقی و تدنی رومیان و یونانیان و سایر اقوام و ملل مورد بحث قرار گرفته و ماحصل نظریات اهل تحقیق این شده است که اخلاق حسنه در هر ملتی باعث عظمت و سیئات اخلاقی موجب انحطاط و انقراض شده است. مثلا مینویسند که رومیان اولیه دراثر اطاعت ازقوانین وفداکاری

۱- **Considérations sur les Causes de la grandeur et de la décadence des romains.**

درراه وطن واستغنای طبع درعین فقر ومسکنت باوج عظمت رسیدند ای بسا سردارانی که در مزارع مشغول زراعت میشدند و در کاسه‌های چوبین غذا میخوردند ودرنهایت فقر و تنگدستی بسر می‌بردند وقتی که زمان دفاع ازوطن میشد درمیدانهای جنگ ظاهر میشدند و دشمن را مغلوب کرده باز بزراعت خود بر می‌گشتند بدون اینکه بخودشان عنوانی قائل شوند و بمقام تکبر و خودفروشی بر آیند و ای بسا صاحبان قدرتی مانند **بروتوس و مانلیوس** که حکم قتل فرزندان خودشان را بجرم عدم‌اطاعت از قوانین صادر میکردند یکی از مورخین مینویسد این مردم نه صاحب ظروف طلا ونقره بودند و نه مالک غلامها وبرده‌های متعدد . بهای خانه‌های محقرشان مخارج دفن و کفن‌شان را کفایت نمی‌کرد . دختران‌شان از داشتن جهیزیه محروم بودند لیکن در عوض کنسولهای مشهور . سرداران با عظمت و افتخار و فتوحات فزون از شمار داشتند ولی بعدها که این سجایا را از دست دادند رو به تدنی و انحطاط شدند، برای تحصیل ثروت تمام وسائل حتی حیله را نیکو دانستند . فضائل رو بانحطاط گذاشت قوانین الهی و بشری مورد استهزا قرار گرفت . کارهای بزرگ باشخاص نالایق سپرده شد و بسیاری ازاشخاص لایق تحقیر گردیدند . چوبه‌های صلیب مخصوص غلامان شد بالاخره تمدن رومی اصالت خود را ازدست داد وهلنیسم یعنی تمدن یونانی از هرطرف در روم نفوذ یافت .

و نیز مینویسند زمانیکه کشور آتن در برابر ایرانیان مقاومت نمود و در مقابل اسپارتی‌ها بدفاع پرداخت و به جزیرهٔ سیسیل حمله‌ور شد فقط دارای بیست هزار جمعیت بود و زمانی هم که دمتریوس دوفالر یونانیان را مثل غلامانی که در بازار می‌شمارند سرشماری کرد و آتن دچار بدبختی شد باز هم دارای بیست هزار جمعیت بود منتهی آن عظمت در سایهٔ تقوی و این انحطاط در اثر از دست دادن تقوی بود .

و همچنین می‌نویسند دیانت اسلامی از تاریکترین محیط های روزگار طلوع کرد و در اندک زمانی قسمت اعظم دنیا را فرا گرفت از سرحدات عربستان تجاوز کرد و در مصر و شام و روم و آسیای صغیر و ایران و قسمتی از روسیه و افریقا و چین و هندوستان وجزائر مالزی وجاوه وسوماترا تا حدوده‌ادا گاسکار و گینهٔ‌جدید بسط پیدا کرد و پرچم پرافتخار آن برفرازجبال پیرنه واقصی نقاط اسپانیا باهتزاز در آمد و دامنهٔ فتوحات مسلمین‌تا داخل فرانسه و رودخانهٔ لوار کشیده شد وسرزمین اندلس که بقول یکی از سرداران اسلام در قشنگی شام و لطافت‌آب و هوای یمن و حاصلخیزی مصر بود در سال ۷۱۱ میلادی بتصرف مسلمین درآمدبنابنوشتهٔ گوستاو لوبون مسلمین در طول چند قرن کشور اندلس را از نظرعلمی ومالی بکلی منقلب نمودند و این انقلاب نه تنها در مسائل علمی و مالی بلکه در قسمت اخلاق هم بوده است مسلمین فضائل ذی‌قیمت انسانی را بنصاری‌آموختند اندلس نه تنها تاج افتخار اروپا بلکه تاج‌افتخار ودار العلم دنیا شد بنابنوشته‌جرجی زیدان کتابخانه‌های‌عمومی زیاد تاسیس گردید که فقط در غرناطه ۷۰ کتابخانهٔ عمومی بوجود آمده و کتابخانهٔ **الحکم** اندلس در ردیف بزرگترین کتابخانه‌های عصردر آمد ودارای چهارصدهزار جلد کتاب شد البته تمام این افتخارات را در سایهٔ داشتن ایمان و عزت نفس وفضائل اخلاقی بدست‌آوردند ولی بالاخره ورق روزگار بر گشت و از نسیمی دفتر ایام بهم خورد و «زافیونی که ساقی درمی‌افکند حریفان را نه سر ماند و نه دستار» فساد اخلاق در میان مسلمین ظاهر شد و عیاشی و تجمل پرستی و فساد و رذائل اخلاقی هزاران بدبختی را متوجه‌مسلمین اندلس گردانید جمع کثیری را در آتش سوزاندند و یکصد و چهل هزار نفر را نفی بلد نمودند و هزاران جلد کتاب را طعمهٔ حریق ساختند و صدها هزار نفر را از دم شمشیر گذراندند ــ شعرا و نویسندگان در این حادثهٔ ملالت‌بار مطالبی نوشته و اشعاری سروده‌اند از جمله قصیده‌ای است که از

طرف ابی‌البقا صالح بن شریف رندی متوفی بسال ۷۹۸ ه سروده شده وچند بیت از آن را بعرض حضار محترم میرسانم :

لکل شیئی اذا ماتم نقصان	فلا یغرّ بطیب العیش انسان
هی الامور کما شاهدتها دول	من سرّه زمن سائته ازمان
فجائع الدهر انواع منوعة	و للزمان مسرات و احزان
و للحوادث سلوان یسهلها	و ما لما حل بالاسلام سلوان
فاسال بلنسیة ماشان مرسیة	و این شاطبة ام این جیان
و این قرطبة دارا لعلوم فکم	من عالم قد سما فیها لها شان
حیث المساجد قد صارت کنائس ما	فیهن الا نوا قیس و صلبان
حتی المحاریب تبکی وهی جامدة	حتی المنابر ترثی و هی عیدان

شواهد تاریخی برای این موضوع زیاد است منتهی چشم میخواهد برای دیدن ، گوش میخواهد برای شنیدن و دل میخواهد برای فهمیدن

جهان سر بسر عبرت و حکمت است	چرا بهرهٔ تو از آن غفلت است

حضرت مولای متقیان فرماید : **ما اکثر العبر وما اقل الاعتبار**

بالاخره با دقت در حوادث تاریخی معلوم میگردد که فضائل اخلاقی باعث عظمت و سرفرازی و حیثیت و افتخار اقوام و ملل روزگار شده و رذائل و هواهای نفسانی ندامت‌های ابدی غیرقابل جبران برای ملت‌های جهان ببار آورده است .

یکی از هدفهای اساسی ادیان خصوصاً دین اسلام تهذیب اخلاق است حضرت نبی اکرم می‌فرماید: **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق** و **خداوند در قرآن مجید میفرماید:** پیغمبران را می فرستیم که « آیات خدا را فرو خوانند و اخلاق مردم را پاکیزه گردانند و بمردم کتاب و حکمت آموزند » ـ وظلم وفساد اخلاق وعیاشی و افراط در عیش و نوش یکی از علل مهم انقراض و نابودی اقوام و ملل شمرده شده . **تلك**

القری اهلکناهم لما ظلموا و نیز می‌فرماید : **اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیهافحق علیه‌القول فدمرناها تدمیراً** - بالاخره ظهور فساد در میان هر قوم و ملتی نتیجهٔ اعمال افراد خودآن ملت است **ظهر الفساد فی البحر والبر بماکسبت ایدی‌الناس .**

☆☆☆

اگر اخلاق ملتی منحط شود هزاران مظاهر درخشان تمدن حتی با کمال حسرت عرض میکنم دانشگاهها و مؤسسات علمی و فرهنگی هم قادر نیستند آن ملت را بشاهراه ترقی سوق دهند و یا از خطر اضمحلال و نابودی نجات بخشند . علم ودانش‌زمانی فروغ ودرخشندگی‌دارد که توأم با اخلاق‌حسنه‌باشد عالم غیرعامل و فاسدالاخلاق آتشی است که خرمن فضیلت و تقوی را میسوزاند و به خشك و تر ابقا نمیکند و سارق با چراغ آمده‌ای است که «کالا را گزیده‌تر میبرد» و «با سنان قلم دزدی بی‌تیر و کمان میکند» اصلاح عوام که آئینهٔ سینه‌اش هنوز زنگ نزده و صفحهٔ سفید دلش رنگ نپذیرفته‌آسان است اما «وای بر آن روز که گندد نمك - »

دزد جاهل گر یکی ابریق برد	دزد عارف دفتر تحقیق برد
دزد زر بستند و دزد دین رهید	شحنه ما را دید وقاضی را ندید
دیده‌های عقل گر بینا شوند	خود فروشان زودتر رسوا شوند

ملل و اقوامی که افرادآن ازتربیت صحیح برخوردار نباشند از علم ودانش بهره‌ای نمی‌برند در چنین جامعه‌ای سخن‌ها بکردار بازی بود ، الفاظ معانی خودرا از دست میدهد ، عبارات مشعشع فاقد معنی ، مجامله و دوروئی و ریا و انعطاف و ظاهرسازی جای حقیقت و عزت نفس و ملکات فاضله را می گیرد هیچکس حدش را نمی‌داند و هیچ چیز شرط هیچ‌چیز نمی‌شود ، پرهیزکاری و تقوی یکنوع ضعف و سفاهت و سادگی تلقی میشود و سرپیچی از مقررات و قوانین از آثار شخصیت شمرده می گردد .

چه بسا کسانند که برای نیل بیک مقام ناچیز احتمالی تمام اصول و مبانی را پایمال می کنند ، با هر نسیمی مسیر خود را تغییر میدهند و بهر قدرتی ولو نامشروع مجذوب می گردند ، اگر صحبت از دینداری و وطن پرستی ومصالح نوعی وعدالت اجتماعی وتقوی وفضیلت کنند برای اغفال دیگران است و الا هدفی جز تأمین منافع شخصی ندارند .

اگر در اجتماعی بازار مجامله و ریا و بی ایمانی و نفع پرستی و سودجوئی رائج باشد مجالی برای جلوهٔ فضیلت وتقوی نمی‌ماند در همچو محیطهائی است که **فردوسی** آن احیاء کنندهٔ عجم و بنا کنندهٔ کاخ عظیم سخن که از باد و باران گزند نخواهد دید بــا فقر و مسکنت دست بگریبان میشود . **حافظ** آن شاعر و متفکر بزرگ جهان بیاد شام غریبان گریه می‌آغازد و بمویه‌های غریبانه قصه می‌پردازد و بی‌مهری عدای (؟) مردم نادان‌منشها می کشد. **مسعود سعد** درحصارحزن‌انگیزنای ناله‌های زار می کند و **شیخ اشراق** بقتل می‌رسد و **ناصرخسرو قبادیانی** که ازمفاخرعالم شعر و ادب است خانمانش تاراج و از وطن مألوف آواره میگردد و بقیه عمر را در درهٔ کوهی بسر می‌برد و با حال دردناك میگوید :

در بلخ ایمنند ز هر شرّی	میخوار ودزد ولوطی و زن باره
چون دوستدار آل رسولی تو	از خانمان کنندت آواره

باری قبای افتخار و بزرگواری و آزادی برقامت ملتی دوخته است که افراد آن دارای پیشانی باز و روح بی‌نیاز و وسعت نظر و سعهٔ صدر و علو همت وشجاعت اخلاقی باشند و در حال فقر و تنگدستی با دل سوزان و لبریز از عشق و ایمان که دارند سر بدنیا و عقبی فرود نیاورند حب جــاه و مال و مناصب دنیوی و تعیّنات و تشخصات موهوم را بساحتشان راه نیست و با روح بلندی که دارند تن بحقارت و ذلّت و اسارت نمی‌دهند و با خواجه شیرازی هم‌عقیده‌اند که فرماید :

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست
کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم
من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها
کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

علاوه براینکه فقر و تنگدستی فرد یا ملتی باعث اضمحلال و نابودی نشده بلکه بعضاً موجب عظمت‌وسرفرازیها گردیده است چه قائدین وپیشوایان بزرگی که از خانه‌های تاریك و محقر و خانواده‌های بی‌چیز و فقیر بیرون‌آمده ولی جهان را تکان داده و مسیر تاریخ را عوض کرده‌اند و چه بزرگ مردانی که از زیر فشارهای سنگین وسهمگین روزگار موفق وسربلند بیرون‌آمده وصیقلی‌تر وآبدیده‌تر شده‌اند.

پاینده باد دور نوائب که نائبات زنگ لئآم و صیقل آزادگان بود

☆☆☆

سجایای اخلاقی درحفظ آداب وسنن ملی نیزتأثیر فراوان دارد. - اینجانب طرفدار داشتن حس غرور ملی بحد افراط که موجب ایجاد بغض و دشمنی در میان اقوام و ملل و تولید جهل مرکب و عدم توجه به نقائص و معایب خود باشد نیستم ولی معتقدم که هر فردی از افراد ملت در نتیجهٔ اتکاء به نفس و قدرت اخلاقی در جریان‌حوادث خود را نبازد و در برابر تمدنهای نیرومندتر وقوی‌تراحساس حقارت نکند و شخصیت و ملیت خود را ازدست ندهد و بی‌قید وشرط تسلیم تمدن فرنگی نشود و قلت بضاعت مادی او را از نیروی باطنی و اخلاقی غافل نسازد وآداب وسنن معقول ومنطقی آباء واجدادی را محفوظ دارد وحصول این مقصود جز دراثرتهذیب اخلاق و ایجاد روح بزرگواری و مناعت در افراد ملت امکان‌پذیر نیست **زیراکه پایه‌های قدرت و عظمت ملی بر اصلاح اخلاق فردی استوار است** وبرای اصلاح

اصلاح اخلاق ملتی سیاست باید برمبنای اخلاق و قانون براساس حق استوار بوده و پیشوایان قوم نه تنها باگفتار بلکه بـا کردار و رفتارشان ملکات فاضله را ترویج نمایند و قوانین و مقررات را محترم شمارند و مردم را از خدعه و حیله و دوروئی و بی‌صفتی دور سازند و طرفدار حق و حقیقت باشند .

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

اصلاحات اخلاقی نـه تنها لازمهٔ تحصیل آزادیهای سیاسی است بلکه روح و نفس انسان را هم از قیود و زنجیرهای زهرآگین ذمائم اخلاقی از قبیل خودخواهی و نفع‌پرستی آزاد میسازد وشخص را آزاده و وارسته و کریم‌النفس ببارمیآورد بدیهی است که بزرگترین آفت عالم انسانیت هوای نفس است وآزادمرد واقعی کسی است که از زنجیر اسارت نفس آزاد باشد که بقول مولانا :

خلق در زندان نشسته از هوا است　　　مرغ را پرها به بسته از هوا است

ماهی اندر تابهٔ گرم از هوا است　　　رفته از مستوریان شرم از هوا است

چشم شحنه شعلهٔ نار از هوا است　　　چار میخ و هیبت دار از هوا است

خلق اطفالند جز مرد خدا

نیست بالغ جز رهیده از هوا

واما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

بالاخره ملتی که افرادآن آراسته‌بمحاسن وپیراسته ازمعایب باشنددرمیان ملل دیگر عالم سربلند و سرفرازمیشوند و الا اگرپای بند منافع شخصی بوده وبرای‌تحصیل مالی و بدست آوردن منالی و نیل بمقامی چون بید بلرزند و خود را ببازند و در واقع اسیر و بندهٔ نفس باشند درجریان حوادث و کشاکش روزگارمحال است که :

نخواهند بدو میل بناحق نکنند　　　جامهٔخودسیه ودلق‌خود ازرق‌نکنند

با اعتذار فراوان ازتصدیع وتشکرازحضار محترم که باکمال صبر وحوصله و بردباری عرایض ناقابلم را استماع فرمودند بمنظور حسن مقطع عرایضم را بااین

..و بیت مفخر عالم شعر و ادب ناصرخسرو قبادیانی خاتمه می‌دهم :

قانع بنشین و هر چه داری به پسند	کآزادی و بندگی بهم نتوان کرد
دانش و آزادگی و دین و مروت	این همه را بندهٔ درم نتوان کرد

تبریز - ۱٤ آذر ماه ۱۳٤۰ هجری شمسی

مفتون

ارك تبریز

این ارك بلند شهر تبریزاست :

افراخته قامت رسایش را — با کبر و جلال افتخار آمیز
همبازی آفتاب و اختر ها — همسایهٔ ابرهای طوفان خیز
پاینده ترین قراول تاریخ — برجسته ترین نشانهٔ تبریز

ترکیب عظیم قهرمانی ها !

بشکسته زمین بزیر پای او — بشکافته چشم او افقها را
انداخته بار پنج قرن از دوش — بشناخته زیر و روی دنیا را
بر تخت ثری نشسته وبر سر — آویخته افسر ثریا را

سلطان هزار و یکشب ایران !

فرمان قضای خویش را خوانده — تا مرز فنای خود سفر کرده
یك دل بهزار آرزو داده — یك سینه بصد بلا سپر کرده
با دیو زوال پنجه افکنده — افسون زمانه بی ثمر کرده

افسانهٔ یك طلسم بی مفتاح !

آن لحظه که شامگاه نزدیك است — کوه و در و دشت رنگ میبازد
او بـا همهٔ جمال خلیائی — بر چهرهٔ سرخ خویش مینازد
برگرد سرش طواف شاهین ها — یك هالـهٔ افتخار میسازد

این صحنه شکوه ایزدی دارد !

برگی زخزان عمر تبریز است — هرخشت که از تنش جدا گشته
زخمی زده بر غرور این ملت — هر تیر که سوی او رها گشته
با اینهمه در غروب هر پیکار — پرچمکش فتح خلق ما گشته

اندوخته افتخار بی پایان

اندوه بسایه هـای دیوارش — رنگ ستم مغول و ایلخانی
در سینه نهفته خاطراتی تلخ — از سلطنت تـزار و عثمانی
دیده‌است‌وبروی‌خودنیاورده‌است — بس فتنه میان بزم مهمانی

آزرده از آشنا و بیگانه!

از آنهمه خون که ریخت‌بردامن — پوشیده • قبای سرخ پیروزی
آتشزن خویش گشت تا گردد — پایان ده رسم آتش افروزی
در شام سیاه خود شکوفانید — پیغام سپید صبح بهروزی

همراه نوید صلح جاویدان!

ای ارك! ترا بجان آزادی — همواره مدافع وطن باشی
ناظر بگذشته های شورانگیز — یـاد آور عزت کهن باشی
چون برسر کوی عشق‌من‌بودی — شاهد به نیاز قلب من باشی

ای‌شاهد بس‌امید و بس حرمان!

ای مظهر لایموت استقلال — ای ارك درود بیکران بر تو
منشور حیات نسل آینده است — نقش شرف گذشتگان بر تو
خار دل روزگار دشمن بـاد — شمشیر شکستهٔ زمان بر تو

دیوار تو پرده‌دار رستاخیز!

ای ارك همیشه در امان باشی — تا دور زمین و آسمان باقیست

بس نغمه نثار شأن والایت | تا شاعر وشعر درجهان باقیست
یاد تو همیشه در دل تبریز | تبریز بزرگ وقهرمان باقیست

ای کعبهٔ افتخارما ، ای ارك !...

از: اسماعیل واعظ پور

بیاد

مرحوم حاج محمد آقا نخجوانی

سه روز بیشتر نیست به تبریز رسیده‌ام؛ تبریزیکه چون جان دوستش دارم. زیرا تبریز زادگاه من، مشهد پدرم و جائیست که دوستان یك رنگ و دوست‌داشتنی زیادی در آن دارم.

الزام کار واجبار تلاش معاش مرا نیز مانند کسان زیادی ازهمشهریانم بتهران کشیده‌است ولی خدا میداند ودوستانم که دل من همیشه بهوای تبریز پرمیکشد ودر هر کجا باشم بیاد دوستان زندگی کرده و دل خوش میدارم.

اینست در هر فرصتی پیدا شود بخصوص درفصل تابستان که هر کسی برای در کردن خستگی حاصل ازکارو کوشش سالیانــه بگوشهٔ دینجی پناه میبرد، من‌نیز با صد اشتیاق جهة دیدار دوستان به تبریز عزیز روی میآورم و تجدید قوا را در کسب فیض از مراتب فضل و دانش ایشان میدانم؛ سه روزپیش هم باین امید وارد تبریز شدم.

چند ساعت از ورودم نگذشته بود خواستم بوسیلهٔ تلفن احوالی از یك دوست دانشمند و فاضل کــه نزدیك به سی سال است افتخار دوستی او را دارم و چندیست بواسطهٔ ضعف مزاج درخانه استراحت میکند، بپرسم چون درخواب بود بساعت‌دیگر موکول‌شد یکساعت‌دیگر نیز گفتندهنوز درخواب‌است واین‌خواب طولانی‌آنهم پیش ازظهر، تا اندازه‌ای مرا نسبت بحالت مزاجی او دلواپس کرد. فردا عصر که برای

تجدید دیدار بخانه‌اش رفتم با کمال تأسف شنیدم همان شب با سکتهٔ مغزی افتاده و هنوز هم در حال بی هوشی و بی خبری‌است؛ صبح روز بعد نیز یك دفعه گفتند نخجوانی مرد !!!

چقدر سخت و ناگوار است برای کسی که با اشتیاق فراوان بدیداردوستش برود وبا جسد بی‌جان او روبرو شود . قصد خوشه‌چینی از خرمن فیضش را داشته باشد و او را برای ابد ساکت و خاموش به‌بیند .

مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی نه تنها دوست با ارزشی برای دوستان خود شمار میآمد بلکه او اعتبار و آبرو بـرای شهر تبریز و یکی از ذخائر فرهنگی ذربایجان بود ، او برای محققین و دانشمندان یار ومعین و خانه وکتابخانهٔ اوقبلهٔ مال دوستداران کتاب بود .

هر کسی ازداخل وخارج کشور به تبریز میآمد، هرصاحب تحقیق وتفحصی که در بدر دنبال یك کتاب نادر و یك نسخهٔ کمیاب و منحصر بفرد میگشت ، حاج محمد نخجوانی را خوب میشناخت زیرا بالاخره گم‌شدهٔ خود را درکتابخانهٔ او پیدا میکرد .

اوبرخلاف کتاب دوستان دیگر که‌بحق برای نگهداری محبوبترین اندوختهٔ خود از دستبرد ناکسان آنها را از نظر ودسترس دیگران دور نگه میدارند ، دربارهٔ کتاب بخلی نداشت .آنها را با کمال گشاده‌روئی دراختیارهر کس میگذاشت وحتی نسخه‌های خطی منحصربفرد خود را نیز از کسی مضایقه نمیکرد .

مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی فرزند حاج علی عباس نخجوانی بطوریکه با خط پدر مرحومش در پشت قرآن مجید قید گردیده، درسال ۱۲۹۷ هجری‌قمری در تبریز پا بعرصهٔ وجود گذاشت .

اگر

مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی

و بعد بر اثر عشق و علاقه‌ایکه داشت بطور خصوصی با کمال آن پرداخت و زبان عربی را فرا گرفت و در ادبیات فارسی و عربی اندوخته‌هائی کرد .

شادروان نخجوانی درسال ۱۳۱۵ هجری قمری بهمراهی مرحوم پدرش رهسپار سفر حج گردید وپس از یافتن توفیق زیارت خانهٔ خدا و قبور ائمهٔ اطهار که یکسال طول کشیده بود به تبریز بازگشت .

مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی از همان اوان جوانی عشق و علاقهٔ وافری به مطالعهٔ کتب ادبی و تاریخی وغیره و جمع آوری آثار نفیس داشت وثمرهٔ این عشق کتابخانه‌ایست که با کتابهای بسیار پرارزش ، امروز از آنمرحوم باقی مانده است.

اودرمسافرتهای متعددی که به کشورهای آسیائی واروپائی میکرد، جمع آوری کتاب ونسخه‌های کمیاب را وجههٔ همت خود میساخت واغلب نسخه‌های بسیار نفیس را که وسیلهٔ پول دوستان از ایران خارج ودر کشورهای بیگانه بفروش رفته بود با بذل مال دو مرتبه بایران برمیگردانید .

بهترین ره‌آورد دوستان برای مرحوم نخجوانی کتاب بود.او نه‌تنها خود در مسافرتهایش دنبال کتاب میگشت بلکه بدوستان سفر کردهٔ خود نیز سفارش کتاب میداد.چنانکه نگارنده نیز در یکی دو تا از مسافرتهای خارج خود این افتخار را پیدا کردم کتابهائی را که صورت داده‌اند برای ایشان خریداری کنم .

شادروان حاج محمدآقا نخجوانی مانند بعضیها کتاب را برای اینکه فقط کتاب‌جمع کند نمی‌خواست . او کتاب، کتاب دوستان وهمچنین مطالعه‌را باهم‌دوست میداشت .

کتابهائی که‌میخریدمیخواندوآنهارادردسترس‌دیگرنیازمندان‌نیزمیگذاشت. در دورهٔ حیات‌اوتا آنجائیکه دیده وشنیده بودیم نشد کسی کتابی ازمرحوم‌نخجوانی برای مطالعه وتحقیق بخواهد و او دریغ دارد .

روی این اصل بود برای اینکه استفاده از این گنجینهٔ گرانبها را عمومی و ابدی بکند ، همهٔ آنها را وقف کتابخانهٔ ملی تبریز کرد و رایگان همهٔ آنهارا بشهر خود، بهمشهریان خود و بهمهٔ دوستداران کتاب و دانش وعلم بخشید .

دوری از دوستان صدیق و وفادارسخت و مشکل‌است. مرحوم نخجوانی نیز نمی‌توانست ازدوستان خود که همان کتابها وثمرهٔ یك عمرزحمت وکوشش بوددست بردارد این بود مقداری (حدود ۵۰۰ جلد) از این کتابها را در زمان حیات خود به‌کتابخانه داد ، وقف نامهٔ همهٔ کتابها را نیز هنگام تشریف‌فرمائی شاهنشاه به تبریز در سال ۱۳۳۷ تقدیم داشته ولی انتقال آنها را به‌کتابخانهٔ ملی موکول به بعد از درگذشت خود کرد .

امروز که نخجوانی بدرودحیات گفته‌است ترتیب‌انتقال کتابهارابه‌کتابخانهٔ‌ملی میدهند؛ با انتقال‌آنها به‌کتابخانهٔ ملی و قرارگرفتن‌آنها در دسترس‌و استفادهٔ عموم حاج محمدآقا نخجوانی حیات را از سر میگیرد ؛ حیاتی که دیگر زوال وفنائی ندارد زیرا تاکتاب و کتابخانه باقی‌است نام اونیززنده وجاوید خواهد ماند.

مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی بازرگان معتبر و خوشنام ، امین ودرستکار و مرد اجتماعی بتمام معنی‌بود که در دورهٔ زندگانی خود متصدی‌کارهای نیك وخیر زیادی شد .

اوازاعضاء اولیه وبرجستهٔ اطاق بازرگانی ، دارالتربیه ، شیروخورشیدسرخ ، انجمن ادبی ، کمیسیون مستمندان ، شورای کتابخانهٔ ملی تبریزو ده‌ها کمیسیونهای‌تعاونی و اجتماعی دیگر بود .

او مطالعات عمیق و محققانه درآثار ادبی و تاریخی داشته علاوه بر مقالاتی که در مجلات علمی و أدبی بعضاً مینوشت ، کتاب حکیم قطران شاعر بنام تبریز را نیزبا مقدمه‌ای بچاپ رساند ، ولی جنبهٔ دانش‌پژوهی وکتاب‌دوستی او بجنبه‌های دیگر برتری داشت واین عشق به‌کتاب بود که اورا شهرهٔ ایران وشهرهٔ دانشمندان

جهان کرد و باز هم کتابها است که نام او را جاویدان خواهد کرد .

کتابهای او اگرازحیث شمارش رقم چندان بزرگی را تشکیل ندهد وش
بیش از سه هزاروپانصد جلد نباشد ولی با نسخه‌های خطی نفیس و کمیاب ومنحر
بفردی که‌دارد پرارزشترین کتابخانه را تشکیل میدهد واین آثار نفیس همواره مو
استفادهٔ ارباب‌دانش وتحقیق قرار گرفته باقیات‌الصالحاتی‌برای آنمرحوم‌خواهدبو

مرحوم نخجوانی حوالی صبح روز دوشنبه ۱۵ مردادماه ۱۳۴۱ بدرود حیا
گفت و به این ترتیب نزدیك به هشتاد و چهار سال با نیکنامی در این جهان فا
زندگی کرد وبا نیکنامی‌بسرای جاویدان‌شتافت وباید گفت عاش‌سعیداًومات‌سعید

بافقدان‌مرحوم‌نخجوانی‌تبریزیکی ازاخایرذخایرخودرا ازدست، داد جای
خالی‌خواهدماندشایدسالهابگذردتایك‌نخجوانی‌دیگرجای‌اورا پر کندولی‌شهرتبریز
و صاحبان ذوق و دانش نام‌حاج محمدآقا نخجوانی را فراموش نخواهند کرد زیر
او حاصل زحمات یك عمر خود را برایگان به‌آنان بخشیده و راه صواب را بامثا
خودنشان داده است . رحمةالله علیه رحمة واسعة .

ل الدین اعتمادی

معشوق من

داشتم طرفه حبیبی نایاب / دوستش داشتم افزون زحساب

حرفه وپیشهٔ او عقل و خرد / شوق و اندیشهٔ او خیر و صواب

دوستی بود رفیق و یکرنگ / مشفقی بود سرا پا آداب

نشسته بکفش ساغر می / نرسیده بلبش جام شراب

هر چه میخواستم از او میداد / بی ترشروئی واکراه و عتاب

مرغ خوشخوان گلستان ادب / بلبل محفل انس احباب

نه ورا بود زمن راحت و سود / نه مرا بود ز وی رنج و عذاب

آشنائی بسرا آمد و دید / لعبتی را که نمیدید بخواب

دل معبود مرا نرم نمود / با دو صد وسوسه و اصطرلاب

برد از خانه برونش بربود / از دلم صبر و توانائی و تاب

ریزم از دیده شب وروز سرشك / همچو باران که ببارد ز سحاب

بدر و دشت مر او را جستم / ای دریغا همه جا بود سراب

سوختم بس ز فراقش آید / از دل سوخته‌ام بوی کباب

بیش‌ازاین‌خواهم اگر بسط دهم / شرح این قصه کشد براطناب

اسم و رسمش زمن ارپرسی تو / نام‌این دوست من بود **«کتاب»**

تو هم ای دفتر انوار ادب / دست‌شوی ازسراین خانه خراب

زود برخیز و دگرمکث مکن / رو بدنبال رفیقت بشتاب

تا نیابیش دگر باز مگرد / یا مرا گم کن یا او را یاب

آثار ثقة‌الاسلام شهید

پنجاه ودوسال ازشهادت مرحوم میرزاعلی آقا ثقة‌الاسلام‌میگذرد.شرح‌زندگی پرافتخار ومرگ شرافتمندانهٔ وی‌دراغلب‌تواریخی که راجع بمشروطیت ایران‌نوشته شده، آمده وثابت کرده‌است که آن‌مرحوم‌بحق شهیدراه‌حق‌وعدالت‌وآزادی ودیانت ویکی ازمردان بزرگ تاریخ معاصر وطن ما بود وحق عظیمی بر گردن ما دارد و اگر امروز دم ازاستقلال میزنیم وتوفیق این‌را می‌یابیم که در هرشبانه روز چند بار پیشانی برخاك عبودیت بسائیم واسم ورسمی ازحق وآزادی درجامعهٔ‌خودبشنویم همه مرهون جانبازیها وفداکاریهای مردان شریفی چون ثقة‌الاسلام‌شهیداست، منتهی‌جمع قلیلی این‌معنی را درك میکنند وسپاس‌میگزارند و جمعی‌دیگر از درك این حقیقت غافلند وناسپاسی میکنند. اما انصاف باید داد که حق‌مردانی که هستی‌خود را درراه تأمین رفاه‌وآزادی ودیانت‌وسرافرازی‌ملتی ازکف میدهند درخورفراموشی وناسپاسی نیست ووظیفهٔ هرفرد فهمیده‌ایست که درتکریم آنان بکوشد تاهم‌دین خودرا نسبت بآنان اداکند وهم وسائل تشویق دیگران را درخدمت بنوع فراهم آورد.

روی همین اصل جناب آقای علی دهقان هنگامی که مدیریت کل فرهنگ آذربایجان را بعهده داشتند بااستقبال از پیشنهاد آقای حاج محمدنخجوانی[1] برآن شدند که درماه‌محرم ۱۳۸۰ قمری بمناسبت پنجاهمین‌سال شهادت مرحوم‌مغفورمیرزا علی‌آقا ثقة‌الاسلام مراسمی برگزار کنند وتجلیلی ازخدمات علمی و اجتماعی آن

---

[1] مرحوم‌مغفور حاج‌محمدآقا نخجوانی بازرگانی دانشمند و خوشنام و علاقمند بآزادی وپیشرفت میهن خود وبقول عموم وزن شهر بود و در توقیر و تکریم اشخاص عالم و آزادیخواه وخدمتگزار میکوشید. درموقع تحریر این مقاله سایهٔ لطفش برسر دوستان‌بود. ساعت ۲ بعد ازنصف‌شب دوشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۴۱ باسکتهٔ مغزی برحمت ایزدی پیوست.

مرحوم بعمل آورند. ولی انتصاب ایشان باستانداری گیلان مانع اجرای این نظر شد. آقای محمد معزی جانشین ایشان دنبال این کار را گرفتند، چند جلسهٔ مشورتی مقدماتی دراداره فرهنگ ومنزل شخصی خود ترتیب دادند، جمعی از آزادیخواهان وعلاقمندان بمشروطیت ومکتب مرحوم ثقةالاسلام را دعوت کردند و بالنتیجه دو کمیسیون یکی برای تهیهٔ نشریه وتجدیدطبع آثار مرحوم ثقةالاسلام ویکی برای فراهم آوردن وسایل روزبزرگداشت ومقدمات طبع نشریه و کتب معین شدند. اعضای این دو کمیسیون بارها نشستند و گفتند وبرخاستند ودرآخر بعلت نبودن اعتباردولتی موضوع دادن کمك وتأمین هزینه بمیان آمد وبالطبع مسأله سیاسی شد و هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند وآنهمه اظهار عقیده‌ها و نطق‌های غراء بی‌ثمر ماند و مراسمی برگزار نگردید.

عدم‌توفیق درترتیب این‌مجلس یادبود، ازمقام شامخ اجتماعی مرحوم ثقةالاسلام چیزی نکاست اما ازدولحاظ مایهٔ تأسف گردید یکی ازاین لحاظ که مردمی که سالها داعیهٔ آزادیخواهی ودوستداری آن مرحوم را داشتند اندازهٔ گذشت وعلاقه‌شان معلوم شد، دیگری ازاین نظر که تجدیدطبع آثار آنمرحوم صورت نگرفت وجمعی ازعلاقمندان بتاریخ وادبیات ایران بر مراتب فضل وادب وی چنانکه باید وشاید وقوف نیافتند وازمطالعهٔ آثار نفیسش بی‌نصیب ماندند، نکتهٔ اخیر نگارنده را برآن داشت که در شمارهٔ ۵ نشریهٔ کتابخانهٔ ملی که انتشار آن مصادف باایام عید مشروطیت میشود از آثار وتألیفات ثقةالاسلام مرحوم نیزذکری بمیان آورده باشم. لذا بامروری بیادداشتهای سابق خودفهرستی از آثار آنمرحوم ترتیب دادم که ذیلا ازنظر مبارك خوانندگان عزیز میگذرد. آثار قلمی وتألیفات ثقةالاسلام شهید عبارتند از :

۱- رسالهٔ لالان - این رسالهٔ کوچك که بقطع ۱/۸ جیبی باحروف معمولی ظاهراً دراستانبول چاپ شده تظلم واستغاثهٔ مردم ستمدیده ومحروم ازحق و آزادی

را بعرض طبقهٔ روحانی میرساند وبطور تلویح لزوم وضع قانون وبرقراری عدالت را خاطر نشان میسازد .

۲ـ مجموعهٔ تلگرافات ـ این مجموعه همچنانکه از اسم آن مستفاد میشود مجموع تلگرافهائی است که مرحوم ثقة‌الاسلام خود یا باتفاق مرحومان حاج سید حاجی آقا میلانی طاب ثراه وحاج سید المحققین درهنگام قیام آذربایجان جهت اعادهٔ مشروطیت بتهران مخابره نموده‌اند. این مجموعه نیز کوچك وبقطع ۱/۸ جیبی است ودرتبریز بچاپ رسیده واغلب مندرجات آن درتواریخ مشروطه آمده‌است .

۳ـ ترجمهٔ بث‌الشکوای ابوالنصر محمدبن‌عبدالجبار کاتب عتبی که مرحوم ثقة‌الاسلام بااشارهٔ امیرنظام حسنعلی خان گروسی بسبك نصرالله منشی بترجمهٔ آن اقدام کرده وحقاً دادسخن را داده و بهتر است داستان آن را از زبان خود مرحوم ثقة‌الاسلام بشنویم :

«...اما بعد ـ چنین گوید بندهٔ ذلیل المتمسك بحبل‌الله العزیز علی‌بن موسی المنسوب الی تبریز روزی در محفل عالی ومجلس متعالی دستور بی‌نظیر وزیرصاحب رأی صائب تدبیر، مهرمنیر سپهرجلال وبدر مستنیر اوج کمال ، اکفی‌الکفاة، احمی الحماة، الاجل‌الاکرم‌الافخم حسنعلی‌خان امیرنظام پیشکار مملکت آذربایجان که حضرتش محط رحل ارباب‌علم وادب است ومنبع علوم عجم وعرب، ذکری از تاریخ یمینی تألیف ابوالنصر محمدبن عبدالجبارالعتبی بمیان‌آمد، فرمودند که آن تألیف منیف که آیت بلاغت ورایت فصاحت است ازسه‌جزؤ مرکب‌است وبرسه‌عنوان‌مرتب، جزؤ اول که فی‌الحقیقة جزؤ اعظم و علت مادی آن تألیف است تاریخ ایام سلطان محمودسبکتکین است که منشی فرزانه وفاضل‌یگانه ابوالشرف ناصح‌بن ظفر الجرفادقانی بفارسی ترجمه‌کرده ، دوم رساله‌ایست در مرثیهٔ نصربن ناصرالدین سبکتکین وآنرا نیزحبیب‌الدین محمد از اهل گلپایگان در (۱۲۷۲) بفارسی نقل

نموده، سوم رسالهٔ بث‌الشکوی است و آن خریدهٔ عذرائی است که هنوز قامتش را طراز ازحلهٔ حجازاست وچهره‌اش‌اززیرنقاب عربیت جلوه‌ساز، پس‌تلویحاً وتصریحاً باین ضعیف اشاره فرمودند که اگر این رسالهٔ ادبیهٔ عربیه بزیورفارسی‌مزین گردد وعقایل کریمات او که حکم (حور مقصورات فی‌الخیام) دارد درمحفل شهودجلوه گر آید کریمهٔ (فعززناه‌بثالث) مصدق حال آن گردد .

این‌حقیر عاری ازهنر باقلت بضاعت و عدم استطاعت خاصه در محضر چنین امیر بی‌نظیر و وزیر نحریر که نازش فصاحت به‌بنان اوست وابرش بلاغت درزیرران او، محض خلود نام نامی خواجهٔ خجسته خصال چاره جز امتثال ندیده بانجام این مقصود اقدام کردم والله الموفق .

از ارباب فضل وهنر واصحاب علم وادب پوزش مینمایم که اگر در ارکان‌این ترجمه فتوری بینند ودربنیان این کلمه قصوری یابند بعین رضا اغماض فرمایند و ازمعایب آن اعراض کنند ومرا که دردبستان دانش طفل نوآموزم و در مأدبهٔ بلاغت پارسی گویان‌طفیل زله‌اندوز ودرمضمار فارسان فصاحت راجلم ودرمیدان‌مسابقت پای در گل، اگر کلامی برخلاف فصاحت رانم و دراین دریای ژرف سباحت نتوانم عذرم بپذیرند وبرطبع نامطبوعم خورده نگیرند که بیانم علیل است وزبان فارسیم کلیل، قدمم لنگ است وقلمم پای برسنگ و قبل از شروع بترجمه بر رأی ارباب بصیرت عرضه میدارد که ترجمهٔ مستحسن آنست که نقاوهٔ معانی وخلاصهٔ‌مبانی‌صاحب کلام را استیفا کرده تبدیل صورت وتغییر کسوت دهند واگر بخواهند لفظاً بلفظ ترجمه نمایند غالباً کلامی مردود ودور ازمقصود خواهدبود زیرا که اهل هرلغتی‌را درتعبیر مقاصد اسلوبی معین است وسبکی مقرر .

هر کسی‌را اصطلاحی داده‌اند	مهر او را در دلش بنهاده‌اند
هندیانرا اصطلاح هند مدح	سندیانرا اصطلاح سند مدح

يك تنبيه است ودرخاتمهٔ کتاب همچنانکه اشاره شد دو فائده در تعيين موضع شمس در روز خلافت حضرت اميرالمؤمنين علي‌عليه‌السلام آمده‌است .

اين کتاب قطع رقعي ومجموعاً ۱۰۸ صفحه دارد که ۲٤ صفحهٔ آن مقدمه و ٤ صفحهٔ آخر آن اخطار وغلطنامه وبقيه متن کتاب است. ۱٦ صفحهٔ اول‌متن کتاب درآخرين روزهای حيات مؤلف بسال ۱۳۳۰ هجری‌قمری باحروف سربی درمطبعهٔ اميد تبريز بچاپ رسيده وطبع بقيهٔ آن ۲۲ سال بعد يعنی در ۱۳٥۲ هجری قمری صورت گرفته‌است. نسخه‌های اين چهار کتاب بسيار کمياب است و من در خصوص مطالعه ومعرفی آنها مرهون الطاف جناب‌آقای ميرزا جعفر سلطان‌القرائی هستم.

٥- تاريخ امکنهٔ شريفه ورجال برجسته - اين کتاب مشتمل بردو قسمت است: نخست رساله‌ايکه درشعبان ۱۳۲٤ هجری قمری برحسب خواهش حسينقلی خان نظام‌السلطنه مافی پيشکار آذربايجان درخصوص بقعهٔ سيدحمزه و بقعهٔ عين‌علی وزين‌علی ومقام صاحب‌الامر تحرير يافته‌ودوم‌بحثی دربارهٔ زلزله‌هائيکه‌باعث‌ويرانی تبريز شده وفائدتی دربنای باغ‌شمال تبريز وعلت تسميهٔ آن .

اين کتاب‌نثری روان وساده دارد که در٤۳ صفحه بقطع رقعی باحروف سربی در۱۳۷۳ هجری‌قمری‌برابر با۱۳۳۲ شمسی‌درچاپخانهٔ‌رضائی‌تبريز بطبع‌رسيده‌است.

٦- مراةالکتب - اين کتاب سرآمد وشاهکار آثار شهيد سعيد بشمار ميرود ومشتمل برهفت مجلد دربيان تراجم وآثار وتأليفات علمای شيعه ميباشد. نگارنده فقط مجلد اول را ديده‌ام، کتابی است مرتب ومنقح در رديف کشف‌الظنون‌والذريعه، اما چون هيچ کتابی انسان را ازمطالعهٔ کتاب ديگر بی‌نياز نميکندمخصوصاًاز کتابی که بوسيلهٔ محقق بزرگواری چون ثقةالاسلام مرحوم‌تأليف‌يافته‌باشد، لذا بسياربجا خواهدبود که ادارهٔ اوقاف آذربايجان شرقی بادرآمد موقوفه‌ای که اختصاص بطبع کتب علمای شيخيه دارد بطبع و نشر اين اثر بسيار نفيس اقدام کند و اهل ادب و تحقيق را ازاين گنجينهٔ گرانبها بهره‌مند سازد .

۷- مراسلات ومنشآت - نامه‌ها ومنشآت مرحوم ثقةالاسلام که چون کاغذ زر بطور متفرق در گنجینهٔ دوستداران زبان‌شیرین پارسی وعلاقمندان‌حریت‌وآزادی وپیروان مکتب آنمرحوم نگهداری‌میشوند ازدولحاظ حائز اهمیتند، یکی‌ازاین‌نظر که‌مانندمنشآت‌قائم‌مقام‌فراهانی‌وحسنعلی‌خان‌امیرنظام گروسی‌نمونه‌ای‌ازشاهکارهای ادبی زبان فارسی بشمار میروند ودیگر ازاین‌لحاظ که پاره‌ای ازپرده‌های ابهام‌تاریخ قرن اخیر مخصوصاً صدر مشروطه را کنار میزنند.

واینك بعنوان نمونه یکی ازنامه‌هائیرا که درسال۱۳۲۵ هجری‌بمرحوم‌حاج میرزا آقا حسین‌زاده (فرشی) نمایندهٔ تبریز دردورهٔ اول قانونگذاری مجلس‌شورای ملی فرستاده ذیلا میآوریم :

«۲۰ جمادی‌الثانی ۲۵ عرض میشود رقیمهٔ شریفهٔ مورخه ۲۰ ماه توسط آقا سیدرضا دیروز غروب رسید. ازمسئلهٔ اقدامات اهالی در سرسال سیدشهید اطلاع رساندم. خداوند این‌غیرت‌وملیت‌را ازدست‌طهرانیان‌واین‌جوش‌وخروش وتیراندازی وتفنگ‌بازی را ازما تبریزیان باز نگیرد! راست است: از شیر حمله خوش بود و از غزال رم، آنها باید گل بیفشانند وماخون .

ازوضع حالیهٔ مامطنه خبرندارید ونمی‌دانید که چه‌میکنیم، خون‌بردرآستانه می‌بین ومپرس. بنده بالمره مأیوس‌شده‌ام‌وامیدی‌برحیات آذربایجانی‌فلك‌زده‌ندارم، این‌فرمایش حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه را که درآخرین وداع باهل‌بیت‌اطهار فرموده‌اند دو دفعه گفتم،یکی ۱۳ ماه درمسجد بالای‌منبر ،یکی در۱٤ ماه درانجمن: استعددن للذل والأسر والنهب .

میانهٔ ما ومشروطه دریاهای آتشین وکوههای آتش‌فشان حایل‌است، وزعشق نابصبوری قدیماً هزار فرسنگ‌بود حالاهزاران هزار هزاربیابانهای‌آتشین ووادیهای پراز دد ودام وصحراهای پرازغول وديو است. آخ افسوس‌وصدهزار افسوس که‌ملت

بیچاره را بخون میسپارند وماهم دستی ازدور بر آتش‌داریم. افسوس‌افسوس که‌اینك بانگ دهل و کره‌نای‌دول مجاور بگوش ما میرسد وماآنرا آوازلای‌لای‌می‌پنداریم، ملك ومملکتی میرود وما دست‌بهم داده برلولهنگ‌دشمن خدمت میکنیم و ایشان را بااعمال خودمان دعوت می‌نمائیم ومهمان می‌طلبیم وموافق شعر نظامی :

چه خوش‌نازی است نـاز خوب‌رویان زدیده رانده را دزدیده جویـان
بیك چشمی اشارتهـا که برخیز بدیگر چشم دل دادن که مگریز

نمیدانم عاقبت کار ما بکجا منجر خواهدشد ومملکت بچه‌حال‌خواهدافتاد. دیشب صورت تلگرافی‌ازتلگرافخانه آوردند که مفتشی که ازجانب ملت‌آنجاهست برداشته بود وبعیدنیست که درطهران هم صورت آنرا مفتشین داده‌اند؛ محض‌بجهت خالی نبودن عریضه عرض کردم: «نمره ۲۹۶ جناب جنرال قونسول روس بواسطهٔ اطلاعات واصله از آستارا حکم داده شده‌است عدهٔ قزاقان سرحد بقدر کفایت افزوده شود که محض اشارهٔ من داخل اردبیل شده حقوق اتباع روس را محفوظ بدارند، رئیس کشتی جنگی‌هم که‌احضارشده‌حکم‌شد کمال‌همراهی‌باقونسولهای‌خودمان‌نمایند. وزیر مختارروس». این‌مطلب‌پروانح‌است که‌تلگراف‌رابفارسی کردن‌وازتلگرافخانهٔ عمومی مخابره‌نمودن (چون میدانند ازجانب ملت مفتش‌هست) محض برای‌تشهیر مطلب است واین‌تشهیریکی ازدو حسن را خواهد داشت: یا مُتَّرَ وِسّین خوشوقت و دل‌گرم شده مردم را دعوت میکنند ویااینکه مملکت بترس افتاده آرام میشوند.

عجالةً که عقلا حیران هستند، کار بجلافت نمی‌توانندبکنند، دیگران دست ازجلافت برنمیدارند. بنده بالمره قطع ازهمه چیز کرده‌ام وکاری ندارم و مذاکره هم نمیکنیم .

اعلانی که سابق درخصوص دهات کرده بودند منسوخ‌شد یعنی تبدیل باحسن شد . جهل یك و خ. منحه‌لبة ه باه‌ای، حس‌های دیگر را هم علاوه نمودند که

موقوف است .

مظنه ازانجمن قهر کرده‌اید که ابداً سؤال و جواب نمی کنید، بنده هم تردد ندارم. چیزی که تازه طرح کرده‌اند کسر کردن کرایهٔ دکاکین‌است که تومانی‌لااقل دوقران کسر نمایند. ملت است هرچه میگوید ازپیش میبرد، نرخ ومظنهٔسایرامتعه درجای خود بلکه ترقی هم دارد، اما کرایهٔ دکان باید کسر شود. الحکم‌لله

باز فرصت نشدموضوعات تمام شود، انشاءالله باپوست دوشنبه فرستاده‌میشود. البته حضرت مستشارالدوله ازعلت اصرار بنده درخصوص حضرت سعدالدوله مطلع کرده‌اند. درخصوص‌حضرت آقای فرمانفرما عقلاهمدست‌وهم‌فکرهستند ولی‌پاره‌ای اشخاص بهرملاحظه که دارند مانع هستند واسم دو یاسه نفر را میبرند یکی حضرت سعدالدوله است که بنده ابداً راضی نیستم و ابداً کار ایشان نیست و دلایل قویه زیاد است» .

این نامه بخط خود ثقةالاسلام شهید نوشته شده ولی بیم دیو استبداد مانع آن گردیده که عنوان و امضائی در اول و آخرنامه آورده شود . و فقط در پشت پاکت عبارت «طهران-عمدةالاعیان حاج میرزا آقا تاجر شهیر فرشفروش» تحریر یافته وسر نامه بمهر «علی‌بن‌موسی» رسیده است. البته این نامه بوسیلهٔ پست دولتی *ارسال‌نشده‌وروی پاکت‌تمبری‌الصاق‌نگردیده‌است.* اصل نامهٔمزبور بآقای غلامحسین فرشی فرزند ارشد مرحوم حاج‌میرزا آقا فرشی تعلق دارد وهم‌اکنون درپیش‌آقای حسن‌دشتی رئیس سابق ثبت شهرستان‌تبریز-یکی از فضلا و هنرمندان ارجمند شهر تبریز ـ امانت است . من از این هردو شخص محترم که اصل نامه را جهت عرضه بخوانندگان عزیز دراختیارم گذاشتند بی‌اندازه سپاسگزارم ومعتقدم نه‌تنهااین‌قبیل نامه‌ها بلکه اصل یامتن تمام مراسلات وتلگرافها و سخنرانیها و مقالات و تألیفات بزرگان مشروطیت چون آقایان سید حسن تقی‌زاده و حاج اسمعیل امیرخیزی و

مرحومان ثقةالاسلام وحاج‌میرزا علی‌اکبر مجاهد وحاج‌میرزاحسین واعظ و نظایر ایشان درموزهٔ مشروطیت آذربایجان گردآوری وبتدریج‌چاپ ودردسترس‌علاقمندان گذاشته شود .

عبدالعلی کارنگ

تبریز ۵ مردادماه ۱۳۴۱

از: افکار جاوید

ستون تمدن قرن بیستم کتاب ومطبوعات است.

روزولت

هرگز غصه‌ای نداشتم که یکساعت مطالعه آنرا برطرف نکرده باشد.

مونتسکیو

برای‌شناختن اخلاق و روحیات یك ملت وسنجیدن میزان ذوق وپایهٔ تفکر افراد آن باید کلیهٔ کتب و وسائلی که در میان آن ملت بیشتر رواج و انتشار دارد مورد توجه ومطالعه قرار داد .

اسمایلز

«کتاب»

بهار سر شد وآمد زنو بهار کتاب | منم که پا نکشم هرگز از دیار کتاب
کناره از غم ایام جسته‌ام که چنین | خوشست روزوشبم جمله‌در کنار کتاب
دگر نیاز بباغ و گلم نمی افتد | چوپیش دیدهٔ من هست لاله‌زار کتاب
مه است و تابش خورشید آسمان دارد | گل است وسایهٔ الطاف کردگار کتاب
هزارجانم اگردر کف‌است هیچم‌نیست | که باد جان و تن عالمی نثار کتاب
سخن بحسن لقایش نمیتوانم راند | چگونه شرح دهم حسن بیشمار کتاب
تنم زشوق طلب مجمری فروزانست | دلم بملك ادب مست و بیقرار کتاب
شرار علم مبادا کـه خرمنی سوزد | خوشا دلی که بیفتد در آن شرار کتاب
دگر جهان مرا روشنی دهد هر روز | فـروغ علم و تجلای آشکار کتاب
اگر که دشمنم ازصد هزار افزون شد | هزار دوست گزینم من از هزار کتاب
در این جهان بجز اوآشنا نمیدانم | شعار من شده هرروز وشب شعار کتاب
گهرفروش ادب را زمن هزار درود | که‌عرضه‌داشت‌بمن «در» شاهوار کتاب
معلم ادب و رهنمای آئین است | که‌جلوه گاه«بهار»است و«شهریار»کتاب

قرار در دل «آئینه» کس نخواهد دید
چو اختیار مرا برد اختیار کتاب

حمید نظری «آئینه»
تبریز — ۴۱/۵/۱۰

دو سیمای درخشان
شرق و غرب

ویکتور هوگو «شاعروانسان» عالیقدرفرانسوی دربارهٔ کتاب «سیروسیاحتها» مینویسد : « این اثر خاطرات یك روح است و سرنوشت انسانی بطور روزانه در آن برشتهٔ تحریر درآمده است ... زندگی من زندگی شماست . شما بزندگانی خود ادامه میدهیدآنچنانکه من زندگی میکنم . سرنوشت یکی بیش نیست . »

آری سرنوشت هوگو و ایرانشهر ، دو انسان باختر وخاورزمین یکی بیش نبوده است !

یك عمر فعالیت خستگی ناپذیر- جهانی اندیشه و سخن .

✿✿✿

در جنگ جهانی اول جوانی کـه تحصیلات خود را در رشتهٔ علوم سیاسی و اجتماعی در اروپا بپایان رسانیده بود با جهانی شور تجدد طلبی و معارفخواهی بایران مراجعت نمود تا باکوششهاوفداکاریهای‌خود چراغی‌فروزان فرا راه هموطنان بدارد ، و بمقتضای اوضاع اجتماعی و سیاسی آنروز ایران ، در معیت مجاهدین و مبارزین از جان گذشته ، راه آزادی وآبادی ایران را بنوبهٔ خود هموار سازد. وی با همان قدرت روحی وعلو فکری ، بدو مبارزه در دوسنگر آغازنمود : پیکار برعلیه حکومت استبدادی - و مبارزه برعلیه جهل و بیدانشی .

نصیب این آزادیخواه بلند طبع از همان بدو ورود معلوم بود ، و بـالاخره

ایندو، از زندگانیش در چهار کلمه خلاصه گردید : **حبس و زجر وشکنجه وتبعید.**

لاجرم پس از آنکه خود را مجبور بترك وطن دید راه دیاری دیگر در پیش گرفت تا این وظیفهٔ خدمت بجامعهٔ ستمدیده و اجتماع محروم را بهتر و بصورتی وسیعتر انجام دهد . او این وظیفه را مدت ۵۷ سال دور از وطن یعنی تا دم واپسین بافعالیتی خستگی‌ناپذیر انجام داد ؛ بعبارت روشنتر ، وی علاوه‌برفعالیتهای ارجدار مطبوعاتی و فرهنگی و سخنرانیهای متعدد در شهرهای زوریخ ، برن ، سن گال ، لوزان ، ژنو ، مونیخ که برای دانش پژوهان و استادان و دانشیاران و معلمین آن نواحی ایراد کرد بالغ بر ۱۲۰ جلد کتاب‌درچندین رشتهٔ‌مختلف‌بر‌شتهٔ تحریردرآورد: **این آزادیخواه فرهنگدوست حسین‌کاظم‌زادهٔ ایرانشهر دانشمند ایرانی بود .**

پس از کودتای ۱۸۵۱ در فرانسه ، نویسندهٔ وارسته و انساندوستی علیرغم خدمات ارزندهٔ فرهنگی و اجتماعیش از فرانسه تبعید میشود ، و بیش از ۱۹ سال دوراز وطن با افکاروآثاربشردوستانهٔ خود نه تنهافرانسهٔ قرن ۱۹ بلکه جهان‌معاصر وآینده را بدرد دل « بینوایان » و ستمدیدگان متوجه میسازد ؛ ودرپاسخ‌آنانکه وی را بمراجعت بفرانسه تشویق میکنند مینویسد : « بفرانسه برنمیگردم تـا آزادی بدفرانسه برنگشته باشد.» **این آزادیخواه بشر دوست ویکتور هوگو سخنپرداز فرانسوی بود .**

اشتهار هوگو و ایرانشهر ما را از توضیح بیشتردراحوال وآثارآنان بی‌نیاز میدارد ، ومقصود ما دراین مختصرجزاشاره بوجوه اشتراکی چندبین ایندودانشمند نساندوست نمیباشد .

اگرچه هوگو رادمرد باختر و ایرانشهر پاکمرد خاورزمین را بُعد مکان و فاصلهٔ زمان از هم دورنگهمیدارد ، ولی اشتراك درهدف ارجدار یعنی مهم‌شمردن **مقام و ارزش انسان و انسانی ، وکوشش در راه تنویر افکار و تهذیب اخلاق و تلطیف احساسات و عواطف انسانها** ایندو را بسیار بهم نزدیك میکند .

✿✿✿

ایرانشهر و **هوگو** هر دو تربیت فرد و اجتماع را مهم میشمارند ، یکی باآثار تربیتی خویش بدین‌کار مبادرت میورزد ودیگری با اشعار مهیج و گفتارمؤثر خود ؛ بعبارت دیگر یکی بـا روش فنی و دیگری با امتیاز هنری بسراغ انسانها میرود ، و در این آموزش و پرورش انسانی یکی بمغز و عقل و منطق آدمی خطاب میکند دیگری بقلب و احساسات و عواطف او . ولی هردو یك هدف بیش ندارند : بهبود حال افراد و جوامع و بهروزی جهانی نوع بشر .

✿✿✿

نگاهی بآثار **هوگو** ، صرفنظر ازاستحکام لفظ ولطافت معنی ، وقدرت بیان و زیبائی کلام نویسنده ، حکایت ازروحی مینماید که از درد «تیره‌بختان» رنج میبرد و برای تداوی دردهای محرومین و ستمدیدگان پی درمانی میگردد .

ایرانشهر نیز در اغلب آثار خود غالباً و یا شاید همیشه متوجه حال بشر و دردهای اوست ، و در پی چاره‌ای برای آنهمه درماندگیها و تیره روزیها میگردد ، و تصادفی نیست که عنوان و موضوع کتابهایش را « تداوی روحی برای جامعه » و یا « رهبر نژاد نو » یا « راه نو در تعلیم و تربیت » و مانندآنها انتخاب میکند .

✿✿✿

از لحاظ قدرت روحی و متانت و استواری شخصیت ، در واقع نیروی اراده و پایداری‌آندو در مقابل حوادث زندگانی درخور کمال دقت است :

پدر هوگو که افسر ارتش بودآرزو داشت که روزی پسرش نیز همانند خود وی بکارسپاهیگری پردازد واسلحه بدست گیرد . ولی **هوگو** قلم‌سازنده را بی‌سلاح نابودکننده ترجیح داد وبسال ۱۸۱٦ که هنوزشاعرخردسالی بیش نبود تصمیم‌نهائی خود را در جمله‌ای که حکایت از ارادهٔ آهنین وی مینماید چنین اعلام داشت : « من

فیلسوف فقید کاظم‌زادهٔ ایرانشهر

میخواهم شاتوبریان باشم دیگر هیچ ! » و سپس در عرصهٔ پرحوادث زندگی و در برابر ناملایمات و سختیهای زندگانی سیاسی و اجتماعی همانند کوهی استوارماند، و حتی در مقابل ۱۹ سال تبعید خود بی آنکه خم بابرو بیاورد پایداری ورزید ، و بالاخره برتمام دشواریها پیروز آمد .

ارادهٔ خلل‌ناپذیر **ایرانشهر** نه تنها از خلال کلیهٔ آثار او که تماماً از روحی استوارواندیشه‌ای متین حکایت میکنندآشکاراست بلکه خود زندگی وی نشان‌بارزی است از تصمیم و ارادهٔ پولادین او که دور از وطن بیش از نیم قرن درراه هدف خود یعنی تربیت و راهنمائی انسانها بکوشش و فعالیت ادامه داده است . در تمام جنگها و بحرانها و حوادثی که اروپای پس از جنگ بین‌المللی اول بخود دیده ایرانشهر یك تنه در برابر تمام مشکلات استقامت ورزیده وبرتمام دشواریها پیروز گردیده ، و با همین‌کار و فعالیت مداوم سرمشق ارجداری برای نسل جوان ایرانی گردیده است .

بیشك‌آنانکه « راه نو » اثر گرانقدر نویسنده را بدقت مطالعه کرده و تحت تأثیر مطالب‌آن واقع شده‌اند اغلب بتربیت ارادهٔ خود برای ساختن انسانی آزاده و بلند نظر ، پاکدل و استوار ، حق‌بین و حقیقت‌دوست توفیق یافته‌اند .

✿✿✿

هوگو و ایرانشهر هردومخالف افکارنسنجیده وقضاوتهای‌سطحی و گمراهیها وکهنه‌پرستیهای محیط خود بوده‌اند :

هوگو در دوره‌ای قلم‌بدست گرفت که هنوزآخرین فشارونفوذ کلاسیسیسم بر هنر و ادب زمان سنگینی میکرد و کسی را یارای ورود در« کشمکش کهنه و نو» نبود . هوگو زنجیرهای ادبی و هنری کهنهٔ کلاسیك را درهم گسست و با اعلام آزادی گوینده و نویسنده ، افقهای جدیدی پیش دیدگان هنرمندان و سخنپردازان

بنا نمود .

ایرانشهر در دوره و محیطی بزندگانی خود ادامه داد که تمدن غرب از هر طرف بر آن احاطه داشت ، و برق این تمدن دیدگان کوته‌نظران را خیره ساخته بود : ولی وی فریب « تمدن بدفرجام‌غرب » را نخورد وتمدن جوامعی را که‌بعقیدهٔ وی فضیلت و صلح و صفا از آنها رخت بربسته بود محکوم کرد .

✿✿✿

در آثار عمدهٔ **هوگو** نیکی وبدی ، روز وشب ، زیبائی و زشتی ، نوروظلمت در مقابل هم قرار میگیرند ؛ و مخصوصاً با دقت در« افسانهٔ قرون » اثر ارجداراین نویسندهٔ چیره‌دست روشن میگردد که فکر فلسفی مهمی درتمام این اثر منظورنظر نویسنده بوده است . وآن عبارتستازاین اندیشهٔ بزرگ که جهان عرصهٔ نبردی‌است که در آن دو نیروی متضاد « نیکی و بدی » در کشمکش وپیکارند،وبشریت با تلاش و کوشش مداوم و با « ترقی دشوار ولی اجتناب ناپذیر » خود از « تاریکیها بسوی کمال مطلوب » پیش میرود .

ایرانشهر درمقالات ونوشته‌های خود درمجلهٔ ایرانشهروسایر آثار باندازه‌ای جانب نیکی و پاکی و زیبائی را در برابر بدی و پلیدی و زشتی گرفته و در تقدیر سجایای اخلاقی دربرابرصفات اهریمنی داد سخن داده‌است که زمانی بیم آن‌میرفت که‌آتش پرستش بشمارند وازآتش حقیقت‌طلبی ونوعدوستی که درکانون دلش شعله می‌کشید غافل بمانند : ناگزیردرشمارهٔ مرداد ماه ۱۳۰۵ مجلهٔ ایرانشهردرتوضیح هدف خود در مبارزه برعلیه درماندگیها و زبونیها چنین نوشت :

« ما ایمان‌کامل‌حاصل کرده‌ایم که نجات ایران فقط وفقط درنشرمکارم‌اخلاق و کندن ریشهٔ فساد و توحید علم و فضیلت وعمل است و بس ؛ وچون ما این اعلان جهاد رااول بنفس‌خودمان داده‌ایم وتمام مقاصد خودرا ابتدا درنفس‌خودمان بموقع

اجرا میگذاریم ...... لهذا حق‌شکنیها و تحقیرها، پای عزم و ارادهٔ ما را که در راه حقیقت قدم میزنیم سست نخواهد کرد . »

☆☆☆

هوگو در آثار خویش با بیان سحار خود از گذشته وحال سخن میگوید ولی هرگز از توجه بآینده نیز غفلت ندارد . ایمان او به‌ترقی بشریت و آیندهٔ ایده‌آل از اساسیترین افکار او محسوب میگردد .

این توجه برشد و پیشرفت انسانیت و تطور و تحول امروز و فردای جهان وجهانیان از مهمترین امتیازات اندیشهٔ **ایرانشهر** است :

وی معتقد است که : « جهان نابود نخواهد شد بلکه تحول با حسن خواهد یافت » . « قانون حرکت دائمی و علت و معلول در جهان مادی و معنوی درکار است » و « قانون تطور در تمام مراحل جهان نمودار است که همه را از نقص بکمال میبرد . »

☆☆☆

این بود نگاهی اجمالی بجهان بزرگ اندیشه و سخن دو چهرهٔ تابناك عالم انسانی و نظری بگوشه‌های حیات پرافتخار و ثمر بخش آنان .

جای تعجب است که ویکتور هوگو همچنانکه خود پیشگوئی کرده بود « بهنگام دمیدن گل سرخ » ، آنگاه که هزار دستان داستانها از زیبائی بهار و گل و گلزار میگوید ، خاموشی گزیده دیده از زیبائیهای جهان فرو بست .

گوئی این پیش‌بینی ، دربارهٔ ایرانشهر نیز بعمل‌آمده بود که پس ازیکعمر تفکر ونگارش قلم از کف بنهاد و نوبهاران بدنبال هوگو و سایر بزرگمردان عالم انسانیت راه ابدیت در پیش گرفت .

آری :

سرنوشت نهائی ایندوسیمای درخشان عالم انسانیت مانندصدها رادمردان
ر دوست جهان انسانی یکی بیش نبوده است : زندگانی جاوید در قلوب
یندگان .

تبریز - دکتر علی‌اکبر ترابی
مرداد ماه ۱۳٤۱

مرحوم علی شربت‌زاده

شورای کتابخانهٔ ملی تبریز در عرض شش ماه اخیر دو تن از برجسته‌ترین اعضای خود را از دست داد. این دو تن عبارتند از مرحوم حاج محمد آقا نخجوانی ومرحوم علی شربت‌زاده. شرح حال مختصر مرحوم نخجوانی بوسیلهٔ آقای اسماعیل واعظ‌پور عضو دائمی شورای کتابخانهٔ ملی تبریز برشتهٔ تحریر درآمده واینک بطور اجمال بشرح زندگی مرحوم شربت‌زاده نیز اشارتی میشود:

شادروان علی‌شربت‌زاده درسال ۱۲۸۱ شمسی در کوی شرشرا ازمحلهٔ امیرخیز تبریز متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نخست در مکاتب قدیم و سپس در دبیرستان فیوضات بعمل آورد و پیش از اتمام دورهٔ دبیرستان بعلت درگذشت برادر ارشدش ناگزیر بتجارت پرداخت ومسافرتهائی بکشورهای روسیه و ترکیه وسویس وعراق نمود و در ایام اقامت استانبول با یکی از منسوبین خود که خانوادهٔ وی نیز مقیم استانبول بود ازدواج کرد، ثمرهٔ این ازدواج هشت فرزند از پسر و دختر بود که باستثنای یکی از دخترها که درگذشت وی موجب تأثر شدید مرحوم شربت‌زاده شد همه در حال حیاتند و هم اکنون سرپرستی خانوادهٔ آن مرحوم را پسر بزرگش آقای نادر شربت‌زاده که جوانی تحصیلکرده و برازنده است بعهده دارد.

مرحوم شربت‌زاده پس از یازده سال توقف در خارج بمولد خود بازگشت. مدتی نمایندهٔ رسمی کمپانی معروف اشکودا بود وسپس ریاست شرکت روشنائی تبریز را بعهده گرفت و در سال ۱۳۳۲ بعلت ناراحتی قلب مجبور باستعفا شد و بتجارت آزاد پرداخت.

در تمام این مدت اغلب اوقات خود را صرف انجام کارهای خیریه و عام المنفعه مینمود. عضو جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز ، شورای کتابخانهٔ ملی ، انجمن آثار ملی ، شورای موزهٔ آذربایجان وعضو هیئت مدیرهٔ پرورشگاه تبریز و رئیس انجمن محلی و هیئت خیریـهٔ محلهٔ امیرخیز بود . در بنای چند کاخ فرهنگی از مدرسه و

مرحوم علی شربت‌زاده

کتابخانه بطور رایگان مباشرت کرد ، دیوار کشی گورستان امیرخیزمرهون زحمات آن مرحوم است . بمولد خود علاقهٔ فراوانی داشت.زندگی مردم محله وشهررا از زندگی خود جدا نمیدانست . آنی از فراهم آوردن رفاه دیگران غفلت نمیکرد ، مردی عاقل و دوراندیش و متین و متدین بود ، زبان و ادبیات فرانسه و فارسی و

ترکی‌را خوب میدانست، آرام وشمرده وسنجیده صحبت‌میکرد ، تاریخ زندهٔ قیامهای مشروطه و شیخ‌محمد خیابانی بود وچنان ذوقی لطیف ونفسی گرم وبیانی دل‌انگیز داشت که شنونده را ساعتها بدون درك خستگی و ناراحتی مسحور می‌ساخت . این لطف ذوق و سرعت انتقال توأم با تواضع و دست و دل باز در پیش مردم محبوبیت عجیبی برای وی ایجاد کرده بود . و در یکسال اخیر که بعلت ناراحتی قلب اغلب بستری بود تمام مردم محل بیاد و دست بدعای صحت وی بودند . در ساعت ٦ صبح روزنهم اسفند ماه ١٣٤١ که بسکتهٔ قلبی درگذشت تأثر وتأسف عمیق درتمام طبقات شهر پیدا شد و بپاس خدمات وی مجالس ترحیم متعددی بر گزار گردید . هنوز هم نیکیهای وی ورد زبانهاست وتاجهان‌باقی‌است این ذکرخیرباقی ووسیلهٔ مغفرت وی خواهد بود . ك

جلال‌الدین اعتمادی

ای قلم

السلام ای مصدر عزت ای قلم   حامی حق و حقیقت ای قلم

پاسدار حشمت و جاه و جلال   پاسبان شأن و شوکت ای قلم

در میان مردم مسکین توئی   رهنمای مال و مکنت ای قلم

لایق شغل صدارت کی شود   تا نگیرد از تو رخصت ای قلم

ای بنازم آن زبانت را که هست   عاری از هر گونه لکنت ای قلم

سر بزیر اینسان چرا افکنده‌ای   میکشی آنقدر خجلت ای قلم

دست نااهلان مگر افتاده‌ای   یا ترا کردند آلت ای قلم

این جهان یکسر اسیر چنگ تست   تو چنین افسرده حالت ای قلم

ره ندارد ناتوانی در تو هیچ   در وجودت نیست رخوت ای قلم

سیر کردی عالمی را تا شدی   این چنین در اوج شهرت ای قلم

پس چرا اینگونه عمرت بگذرد   با پریشانی و عسرت ای قلم

بینم از چشم ترا عنابگون   خون چکد از فرط غیرت ای قلم

این سخن سربسته گویم هوشدار   گر شد از تو هتک حرمت ای قلم

در عوض اندر پی احیاء تو   سعی دارد اهل حرفت ای قلم

تا که با سرپنجهٔ علم و هنر   بسته‌ای پیمان الفت ای قلم

فتح و پیروزی و فرمانروا   سربلندی تا قیامت ای قلم

اخبار کتابخانهٔ ملی

نایب رئیس شورای کتابخانه

در یازدهمین جلسهٔ شورای کتابخانه ملی تبریز که در ساعت ۱۰ بعد از ظهر ۴۰/۴/۲۷ بریاست جناب آقای علی دهقان استاندار آذربایجان شرقی تشکیل یافت آقای بیت‌الله جمالی رئیس ادارهٔ کل فرهنگ آذربایجان شرقی بجای آقای سید جواد کیانی رئیس سابق فرهنگ آذربایجان شرقی به نیابت ریاست شورای کتابخانهٔ ملی تبریز انتخاب گردید.

آقای بیت‌الله جمالی

کمك مردم

همه ساله در هفتهٔ کتاب مردم شهر تبریز با استقبال از نظرات خیرخواهانهٔ اعضاء شورای کتابخانهٔ ملی بنحوی از انحاء در تأمین احتیاجات و توسعهٔ کتابخانهٔ ملی یاری میکنند. سال پیش نیز از طریق شرکت در گاردن‌پارتی مجللی که بمدت یك هفته از ۲۱ تا ۲۸ مرداد ماه .. در باغ گلستان برگزار گردید مبلغ قابل‌توجهی برای خرید کتاب بکتابخانهٔ ملی و وسایل لازم بموزهٔ آذربایجان جمع آوری شد. ادارهٔ فرهنگ آذربایجان در تشکیل

و ادارهٔ این گاردن پارتی سهم مهمی داشت و همکاری صمیمانهٔ چند تن از فرهنگیان مخصوصاً آقایان طهماسب دولتشاهی و عبدالعلی سیاوشی درخور تقدیر وسپاسگزاری است.

بازدید نخست‌وزیر

ساعت ده روزهشتم مهرماه ۴۰ جناب آقای دکترامینی نخست‌وزیر سابق وجناب آقای وزیر راه سابق از کتابخانهٔ‌ملی بازدید نمودند. ابتدا آقای فرهنگ رئیس کتابخانهٔ ملی ضمن عرض خیرمقدم گزارش فعالیتهای کتابخانه‌را بیان داشتند وسپس جناب آقای نخست‌وزیر و وزیر راه از قسمتهای مختلف کتابخانه بازدید بعمل آوردند. در این بازدید آقای دکتر امینی ضمن ابراز خرسندی از پیشرفتهای کتابخانه از بانیان و اشخاص نیکوکاری که‌در تأسیس‌و توسعهٔ‌این‌مؤسسه سهیم بوده‌اند اظهارقدردانی کردند.

بازدید جناب آقای دکترامینی نخست وزیرسابق از کتابخانهٔ ملی تبریز

بازدید مردم

در تاریخ سیزدهم مهر ماه ۴۰ بنا بدعوت ادارهٔ رادیو آذربایجان عدهٔ زیادی از طبقات مختلف مردم برای بازدید از کتابخانهٔ ملی در محل کتابخانه حاضر شدند.

بازدید مردم از مخزن کتابخانهٔ ملی تبریز

ابتدا شرح جامعی از طرف مدیر کتابخانه دربارهٔ فعالیتهای کتابخانه ایراد و بعد راهنمائی و دادن توضیحات لازم از طرف متصدیان قسمتهای مختلف، بازدید انجام گردید.

نمایشگاه کتاب

[illegible] که از تاریخ ۲۲ تا ۳۰ مهر ماه ۴۰ نمایشگاهی از کتب مر

بد آداب وسنن ورسوم ملل ازطرف ادارهٔ کل کتابخانه‌های وزارت فرهنگ بمباشرت آقای محمد هادی فقیهی رئیس ادارهٔ کتابخانه‌های عمومی ومدارس وزارتفرهنگ، در محل کتابخانه تشکیل گردیـد و قریب ۳۰۰۰ نفر از این نمایشگاه دیدن کردند .

هدیهٔ رؤسای دبیرستانهای رضائیه

در اسفند ماه سال ۴۰ رؤسای دبیرستانهای رضائیه ازقسمتهای مختلف کتابخانهٔ ملی بازدید بعمل آوردند این هیئت پس ازمراجعت برضائیه هدیهٔ نفیسی که عبارت از یک دستگاه میز حطابه میباشد بکتابخانهٔ ملی اتحاف نمودند. کتابخانهٔملی تبریزاز توجهات این عده از فرهنگیان عزیز سپاسگزار و ممنون است .

اهداء کتاب

کتابخانهٔملی تبریز همیشه مورد توجه اشخاص ومؤسسات نیکوکارودانشپرور است و دائماً کتبی برسم هدیه ازآنها دریافت میدارد ، اما پاره‌ای ازاین هدایا مداوم وقابل توجه‌اند که ازآن میان کتب اهدائی مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین را می‌توان نام برد . از این مؤسسهٔ علمی عام‌المنفعه که مرتباً نسخی ازانتشارات تمام شعب‌خود را جهت کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔدولتی تربیت تبریزارسال میکندبارها بوسیلهٔرئیس و معاون رئیس شورای کتابخانهٔ ملی سپاسگزاری شده و اکنون هم که نامی از اهداء کتب بمیان آمده کتابخانهٔ ملی تبریز لازم میداند بار دیگر از تمام رؤسای شعب فرانکلین مخصوصاً آقای دکتر تام‌ویلسن‌رئیس هیئت‌مدیرهٔفرانکلین و آقای‌دیتوس‌سی. اسمیت رئیس‌دفتر مرکزی فرانکلین و رؤسای‌شعب‌تهران ، قاهره ، بیروت ، بغداد و تبریز که با نهایت سماحت نسخ متعددی جهت استفادهٔ مراجعین کتابخانه‌هـای عمومی به تبریز میفرستند تشکر نماید . البته کمك تمام افراد ومؤسسات نیکوکار بنظر کتابخانهٔ ملی حائز اهمیت است و اینك بنام سپاسگزاری صورت ریز کتبی

که از مهرماه ۱۳۳۹ تا کنون بکتابخانهٔ ملی تبریز اهداء شده آورده میشود :

مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین*	٤١٠ جلد
وزارت فرهنگ	٢٠٤ «
آقای محمد ناصرزادهٔ مراغهای	١٦٥ «
آقای دکتر پال زیگن (مشاور فرهنگی)	١٣١ «
ادارهٔ املاك پهلوی	٧٠ «
دانشگاه تهران	٦٨ «
یونسکو از پاریس	٥٢ «
کنسولگری آمریکا در تبریز	٣٥
آقای عبدالله هادی	٣٠
سازمان یونسکو از تهران	١٦
ادارهٔ فرهنگ بین‌المللی از سویس	١١
کتابخانهٔ مولانا امیرالمؤمنین از نجف	١١
آقای پرویز نوزمانی	١١
آقای محمد معزی	١١
انجمن آثار ملی از تهران	١١
آقای کاظم کشوری	٩
مؤسسهٔ علوم اداری و بازرگانی دانشگاه تهران	٩
آقای سید هادی خسروشاهی	٥
جامعهٔ بین‌المللی قضات از بلژیك	٥
آقای مهندس هاشمی‌پور	٥

* تعداد کتب اهدائی مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین بکتابخانهٔ دولتی تربیت و کتابخانهٔ عمومی دیگر شهرستانهای آذربایجان نیز خود رقم قابل توجهی است .

خانم پروانه رحیمی	٥	جلد
ادارهٔ فرهنگ تبریز	٤	«
آقای دکتر غلامحسین ساعدی	٣	«
« منصور تقی‌زاده	٣	«
« علی فتح‌اللهی	٣	«
« احمد حشمتی	٣	«
« دکتر رضا توفیق	٢	«
بانو فخر تاج دولت‌آبادی	٢	«
آقای علی‌اکبر شعاری‌نژاد	٢	«
« مستطاب مدرس	٢	«
کنسولگری انگلیس در تبریز	٢	«
آقای اکبر محمودی	٢	«
کتابفروشی اقبال تهران	٢	«
آقای حاج میرزا عبدالرسول احقاقی	٢	«

تازه‌ترین هدیه‌ایکه بکتابخانهٔ ملی تبریز رسیده دیوان خطی عرفی شیرازی است که آقای بیت‌الله جمالی رئیس ادارهٔ کل فرهنگ آذربایجان شرقی اهداء نموده‌اند این کتاب نسخه‌ای بالنسبه قدیم و مرغوب و تمیز و قابل اعتنا است و این معانی از خط و کاغذ و کیفیت تنظیم و تجلید آن بخوبی مستفاد میشود .

پایان

فهرست مندرجات

نشریهٔ مخصوص

کتابخانهٔ ملی تبریز

بیاد مرحوم

حاج محمد نخجوانی

شمارهٔ ششم

دیماه ۱۳۴۱

مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی

گزیدهٔ نخجوانی

بنام خداوند بزرگ

من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

بمصداق اینکه گفته‌اند سپاسگزار باش تا سزاوار نیکی باشی . باید اذعان نمود که حقشناسی و قدردانی نسبت بکارهای نیك مردان بزرگ و تجلیل از اعمال خیری که بعمل آورده‌اند گذشته از اینکه وظیفهٔ هر فرد لایق است موجب‌میشود که دیگر افراد مردم نیز تشویق وترغیب شده وبکردارپسندیدهٔ اشخاص خیرونیکخواه تأسی و تقلید نمایند ودر اجتماعی چنین روزبروزبرافراد خوب وخدمتگزارافزوده میگردد . این اصل اساسی‌زندگی در اجتماع مرا برآن داشت که‌بحکم وظیفه‌شغلی دربارهٔخدمت بزرگی که مرحوم حاج محمد نخجوانی‌درمورد واگذاری کتب‌نفیس خویش بکتابخانهٔ ملی تبریز انجام داده قدردانی وسپاسگزاری‌نموده ودین‌فرهنگی خود را نسبت باین عمل نیك که نه فقط بفرهنگ آذربایجان‌بلکه بفرهنگ کشور بعمل آمده و در بالا بردن سطح معرفت و دانش فرزندان آذربایجان و ملت ایران [illegible] دارد ادا نمایم .

[illegible] باید متذکر شد که سپاسگزاری ازآن مرد نیکوکار که دارفانی‌را وداع

گفته فقط به تشکیل مجلس یادبود و تجلیل از او نیست بلکه وقتی روح آن فقید
در آن دار باقی و مینوی الهی راحت و آسوده خواهد بود که میراث واقعی او در اختیار
و دسترس جوانان و مردم آذربایجان و ایران قرار گیرد تا با مطالعه و استفاده از آن
بفضل و دانش خویش بیفزایند . موقعی روح پاك و روان تابناك آن فقید سعید در
ملکوت آسمانها آرامش و رضایت خواهد داشت که کتب این کتابخانه دائماً در دسترس
استفاده و مطالعهٔ اهل دانش و بینش و سایر افراد و آحاد ملت قرار گیرد و کتب
نفیس و خطی و منحصر بفرد عکسبرداری و استنساخ و تکثیر شده در اختیار علاقمندان
گذاشته شود تا علاوه از استفاده و بهره برداری از این ذخایر مردم ایران و جهان به
نفاست و اهمیت و ارزش این میراث گرانبها پی برده و با مستفیض شدن از آن حقشناسی
و قدردانی کامل از این کردار نیك صورت گیرد .

اگر عنوان مقالهٔ خودرا گنجینه نهاده‌ام گذشته از اینکه بی‌علت نیست بسیار
بجا و حقیقی است چه گنجینه‌ای گرانبهاتر و نفیس‌تر از گنجینهٔ کتاب ؟

کدام ذخایر و نفایس در خزانه‌ای سراغ داریم که پرارزش‌تر و ذیقیمت‌تر
از ذخایر مرحوم نخجوانی است ؟

کدامین خزانه بهادارتر از خزانهٔ کتاب میباشد ؟

کتاب یعنی ناصحی مشفق و صمیمی ، رفیقی بی‌ضرر و زیان ، یاری همیشگی
و با وفا .

کتاب یعنی دوستی که ما را با خود بگردش زمین و فضا و سیر آفـ[illegible]
و انفس میبرد.

یاریکه ما را در لحظات و دقایقی کوتاه گاهی در آسمانها سیرمیدهد و زم[illegible]
در روی کرهٔ ارض با اقوام و ملل مختلف آشنا و دمساز میسازد .

کتاب همدمی است که بیدریغ نصایح و اندرزهای خود را بصور گوناگ[illegible]

و بطور رایگان در اختیار خوانندهٔ خود میگذارد .

کتاب جلیسی است که از او جز فایده و لطف دیده نمیشود .

دوستی است که هر موقع بخواست ما در خدمت و اختیار ماست ودرهرحال میتواند مصاحب و ندیمی صدیق باشد .

این رفیق شفیق در دورانهای مختلف زندگانی ما را ترك نمیگوید و درهمه حال انیس و مونس ماست ؛ در سفرو حضر یار غار است .

این همدم مشفق همیشه یارشاطراست نه بارخاطر بخصوص وقتیکه درانتخاب این دوست دقت بیشتری معمول و یاران با صفا و وفا بر گزیده شوند .

اینك پی میبریم که نام گنجینه چقدر نامگذاری صحیح و واقعی است زیرا مرحوم حاج محمد نخجوانی در دوران زندگی خویش با کوشش وعلاقهٔ بی‌نظیری سعی و تلاش کرده تا قریب چهار هزار از این دوستان پاك ضمیر و بر گزیده را از اطراف و اکناف گیتی جمع‌آوری نموده ودر گنجینهٔ خود ذخیره ورایگان دراختیار هموطنان و همشهریهای عزیز خویش بگذارد .

اگر فردی با معرفی وافزودن يك دوست بیاران خود کمك ومساعدتی‌نماید و این دوست از هر حیث شایسته و منتخب باشد چه خدمت مهمی انجام داده است. حال اگرمرد خیرخواه ونیك فرجامی عمری‌را بجمع کردن هزاران‌دوست‌سودمند و مفید صرف و بر گزیدگان را از هر نقطه و شهر و کشوری گردآورده و بعنوان میراث گرانبها دراختیار افراد کشورخویش گذارد باید گفت که رحمت برآن تربت پاك باد .

مرحوم نخجوانی حاصل یکعمرتلاش و کوشش خود را که باکمال علاقه و دلبستگی فراهم ساخته باکمال سخاوت و جوانمردی در دسترس يك شهرويك‌استان و يك كشور گذاشته است .

این فقید سعید بزرگترین خدمت را بخطهٔ آذربایجان ومیهن عزیز ما انجام ده نام‌نخجوانی برصحیفهٔ گیتی و جریدهٔ عالم دانش به بزرگی و مردانگی ثبت گردیده است .

مرحوم نخجوانی مصداق واقعی زندهٔ جاویدانرا یافته است .

خزانهٔ گرانبهای نخجوانی نام این رادمرد عالیمقام را برای ابد پایدار نگاهمیدارد .

دست تطاول روزگاررا بر گنجینهٔ نخجوانی قدرت کوچکترین دست‌اندازی نیست هر کس از این گلستان پر از ریاحین و ازهار گوناگون مشام جان و روح خود را معطرومشکبار سازد بیدریغ بر روان پاکش درودهای فراوان نثارمینماید.

گلستان کتب نخجوانی را خزانی نیست و گلهای آنرا روزبروز طراوت و تازگی جدیدی خواهد بود .

ما برروان پاك وروح‌تابناك این رادمرد فرهنگدوست درود ورحمت‌میفرستیم و از ایزد یکتا و بخشنده میخواهیم که روح پرفتوح او را در خلد برین و بهشت عنبر سرشت با رحمت واسعهٔ خویش قرین و سرشار سازد .

ضمناً از نقطهٔ نظر حقشناسی باید دراینجا متذکرشد که کتابخانهٔ ملی‌تبریز که ازتأسیسات‌دوران پرافتخار**سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی‌شاهنشاه فرهنگپرور و دانش پژوه ایران** است‌وامروز گنجینهٔ‌نخجوانی‌را درسینهٔ‌وسیع‌خود جای داده است باکوشش و مجاهدت جناب‌آقای دهقان استاندارداشمند آذربایجان تأسیس و دائر گردیده یعنی در سال ۱۳۳۵ در موقعیکه معظم‌له فرهنگ این استان را اداره میکردند با ابتکار و حسن نیت خاص و جلب کمك و مساعدت مالی افراد خیرآذربایجان از عدم بوجود پیوسته است و امروز باگامهای متین و محکم بسوی تکامل پیش‌میرود بطوریکه‌هم‌اکنون‌با دارابودن گنجینهٔ مذکوریکی‌از کتابخانه‌های

دو تصویر از اعطاء نشان و ابراز تفقد از طرف اعلیحضرت همایون‌شاهنشاهی به‌مرحوم نخجوانی

معظم ایران میباشد و امید میرود که اهل فضل و کتاب با تأسی و پیروی از اقدام سندیدهٔ خانوادهٔ نخجوانی با وقف کتابخانهٔشخصی خویش باین کتابخانهٔعام المنفعه بر رونق وجلوه و اهمیت کتابخانهٔ ملی تبریز افزوده و اجری جزیل ونامی نیکو پایدار برای خود ذخیره فرمایند ـ والسلام علی من اتبع الهدی .

نصر الله شه‌روان

رئیس ادارهٔ کل فرهنگ آذربایجان شرقی

ونایب رئیس شورای کتابخانهٔ ملی تبریز

از: جناب آقای سید حسن تقی‌زاده

آشنائی و دوستی این جانب با مرحوم حاج محمّدآقا نخجوانی ازاوائل‌سنّ صبی شروع شده و وقتیکه هردوطفل بودیم دریك مکتب درس میخواندیم وهمدرس و دوست خیلی نزدیك بودیم. این جانب پس ازآغاز درس خواندن ابتدائی که در تبریز عموماً از عمّ جزو وقرآن و پس ازآن کتابهای گلستان سعدی‌وجامع‌عبّاسی شیخ بهائی و نصاب الصبیان ابونصر فراهی و ترسّل و تاریخ جهانگشای نادری میرزامهدی استرآبادی وتاریخ معجم وابواب‌الجنان خوانده‌میشد بدوادرمکتب‌خانهٔ ملّازین‌العابدین نامی در نزدیکی خانهٔ خودمان و بعدا بمکتب خانهٔ‌ملّا علی نامی درمدرسهٔ طالبیّه که خیلی شخص باسوادی‌بود رفته وسالها در آنجابهمراهی‌وهمدرسی مرحوم نخجوانی و مرحوم بادامچی مشغول تحصیل شدم. ضمناً بامرحوم‌نخجوانی تا حدّی همسایه هم بودیم و والد ایشان مرحوم حاجی علی عبّاس‌را هم می‌شناختم. در مکتب ملّا علی علاوه بر کتب فارسی‌عربی هم ازروی کتب مقدّماتی مانندامثله و صرف میر و تصریف و عـوامل جرجانی و انموذج و صمدیّه شیخ بهائی و کبری فارسی درمنطق و شرح سیوطی بر الفیّهٔ ابن مالك وشرح جامی بر کافیهٔ ابن‌حاجب و حاشیهٔ ملا عبدالله بر تهذیب سعدالدّین تفتازانی در منطق ومغنی ابن‌هشام تحصیل میکردیم. بعدها من بتدریج پیش استادان مدرسه رفته و مثل سایر طلّاب درحوزهٔ درس آنهابوسیلهٔ خواندن کتب معانی وبیان مانند مطوّل وشرح‌مطالع وشرح‌شمسیّه در منطق تا معالم‌الاصول و کتاب شرایع‌الاسلام تلمّذ میکردم ولی پس ازخارج‌شدن از مکتبخانه اگرچه در واقع صورةً از مرحوم نخجوانی ازحیث همدرسی‌جداشدم

ولی دوستی و مراودات ما مداومت داشت .

راجع بکمالات و علم و فضل مرحوم نخجوانی حاجت بشرح زیاد نیست و بواسطهٔ شوق و ولعی که آنمرحوم بمطالعهٔ کتب عربی و فارسی قدیم وجدید داشت و سعی فوق‌العاده که در جمع کتب چاپی و مخصوصاً خطّی بانهایت علاقه و اشتیاق داشت نه تنها همهٔ اهل فضل و طالبان علم و ادب درتبریز با ایشان آشنائی و مراودهٔ علمی داشتند ووجود ایشان همیشه شمع جمع احباب وارباب دانش ومشعل فروزان علم و ادب بود بلکه در سایر نقاط ایران هم ومخصوصاً درطهران ومشهد صیت‌فضل و کرامت و فضائل ایشان معروف و مشهور بود و فضلای مملکت از هر سوی برای استفاده ازایشان و کتابخانهٔ ایشان بایشان مراجعه ویا به تبریز رومیآوردند. علاوه بر سایر اوصاف حمیده و مزایا وسعت صدرفوق‌العادهٔ ایشان همه را مرهون منّت و مدیون احسان ایشان کرده بود بطوریکه غالباً هر کسی دریك‌نقطهٔایران بیك کتاب خطّی‌نادرالوجودی حاجت پیدا کرده وبا ایشان مکاتبه میکرد ایشان بی‌مضایقه‌عین نسخهٔخطّی کتاب را بوسیلهٔ پست برای آن صاحب حاجت میفرستادند . این جانب شخصاً نه تنها از نعمت فضل و کمال ایشان برخوردار بوده‌ام بلکه همواره از دوستی صمیمی و صادقانه وبی‌پایان آن مرحوم بهره‌مند بودم و هر وقت سفری به تبریز میکردم (که در واقع بیشتر برای زیارت‌آن دوست قدیم خودم بود) مهمان ایشان بوده و بمنزل ایشان وارد می‌شدم وآنقدر افراط و مبالغه در اکرام و مهمان‌نوازی میکردند که از غایت شرمندگی تصمیم پیدا میکردم که دیگر به تبریز نروم ولی عاقبت شوق دیدارایشان ودوستان دیگر غالب میآمد وبازهروقت میتوانستم‌مسافرتی بآنجا میکردم . یکی ازآثار مبالغهٔ عظیم ایشان در صداقت و دوستی و بلکه لطف و محبّت نسبت‌بحقیرآن بود که مکرّرباصرارتمام پیشنهاد کرد که کمك مالی‌نقدی ببمن‌بظّن آنکه ضرورتی‌دارم بکند ومن‌چون حاجت‌شدیدی‌نبود امتناع‌میکردم حتّی دراوایل امسال که‌قصد مسافرتی به‌اروپا جهت معالجه داشتم‌برای تهیّهٔ وسائل

اینکار محض ضرورت مجبور شدم کتابخانهٔ شخصی خود را بفروشم (که معاملهٔ آن با دانشکدهٔ ادبیّات طهران انجام گرفت) وقتیکه مرحوم نخجوانی بوسیلهٔ خبری که بی‌اطّلاع فروشنده وخریدار در یکی از روزنامه‌های طهران انتشار یافته بود از این کار مطلّع شد یك مکتوب فوری باینجانب نوشت و با نهایت جدّ واصرار تقاضا کرد که آن معامله را موقوف داشته و کتابهای خودم را بهرقیمتی که باشد بایشان بفروشم و خود کتابها پیش خود من مادامی که حیات دارم امانت باشد ومنظور ایشان ازاین اظهار در واقع آن بود که وجهی بمن برسانند که حاجت من مرتفع‌شده و کتابها از دست من نرود . این جمله را از لطف واحسان ایشان حالا در اینجا متذکرشدم که آنمرحوم دیگر در قید حیات نیست ورنه این مطلب را که شاید درنظر ایشان رازی بود فاش نمیکردم . من همیشه تا رمقی از حیات باقیست متذکر دین معنوی خود نسبت بایشان بوده و همیشه طلب آمرزش برای او میکنم که با رفتن او قدیمترین دوست من از دست رفت و دورهٔ دوستی هفتاد و هفت سالهٔ ما بپایان رسید .

آن مرحوم ظاهرا ازقرار تقریر خودشان در۱۲۹۸ قمری متولّدشده و بنابراین سه سال درسن کوچکتر وجوانتر ازمن بود و درشنیدن خبر وفات ایشان بیت فردوسی بخاطرم رسید که گفت :

مرا بود نوبت برفت آن‌جوان	زدردش منم چون تنی بی‌روان
شتابم همی تا مگر یابمش	. . . .

و بیان حزن و اندوه وافسوس من ازآن واقعه درکلام نگنجد وازبیان آن قاصرم .

مرحوم نخجوانی علم و کمالاتش منحصر باخذ از مطالعه از کتب نبودبلکه خیلی شوق بمسافرتهای گوناگون در اصقاع عالم داشته وبسیار کسب معرفت وسیر درآفاق و انفس کرده بود. درغالب نقاط هندوستان وپاکستان وافغانستان وترکیه و لبنان و سوریّه و فلسطین و مصر و همچنین دراروپا سیاحت کرده‌واطّلاعات‌خیلی فراوان و انبوهی جمع کرده بود . درزبان ترکی آذربایجانی وادبیّات آن نیزاحاطهٔ
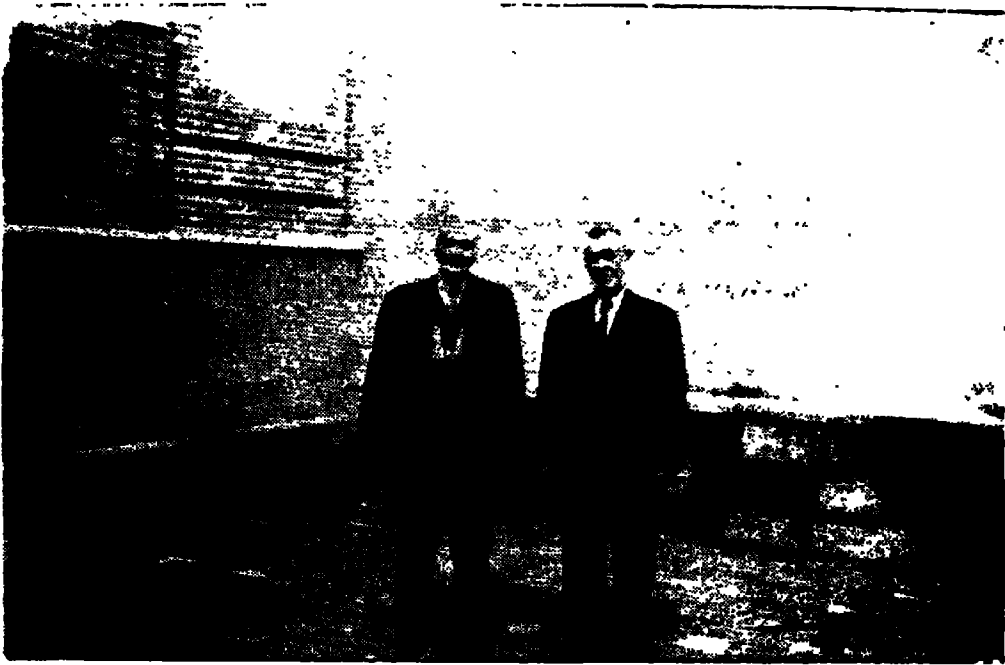
جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده ومرحوم حاج‌محمد نخجوانی

آقای دکتر مهران وزیر فرهنگ وقت و مرحوم نخجوانی و چند تن دیگر

کامل داشت و این عجب نیست چه بهترین شاعر ترکی زبان (از گذشتگان) درعصر اخیر میرزا علی‌خان شمس‌الحکما متخلّص به لعلی که مصداق « انّه لعلّیٌ حکیم » بود خالوی مرحوم نخجوانی بود .

از عوالم معنوی و ذوق و حال که آن مرحوم داشت یکی که شاید همه باخبر نباشند آن چیزی بود که حالا بمصطلح جدید « روشنفکری » میگویند . آنمرحوم اعتقادی بخرافات وموهومات بی‌أساس‌عوامانه نداشت ودراین زمینه‌بسیار باذوق‌بود.

خداوندأمثال ایشان را در میان دانشمندان و ارباب ذوق زیاد کند ومتنعّمین از خوان نعمت علم وأدب اورا پایدار داشته وآنها را بلزوم تذکار ویاد ازآن‌مرحوم همیشه متذکر گرداند .

طهران آذرماه ۱۳٤۱ هجری شمسی

سیّد حسن تقی‌زاده

از آقای حاج اسماعیل آقا امیرخیزی*

..... مرقومهٔ عالی که درتاریخ ۴۱/۸/۱۷ مرقوم شده بود درروزهایی زیارت شد که کسالت مزاج با ارتعاش دست همدست شده مانع ازعرض جواب شدند اکنون اگرچه کسالت کمی مرتفع شده است ولی رعشهٔ دست هنوز باقی است ناچار خواستم با دست لرزان و حواس پریشان بهر نحوی است بعرض جواب مبادرت ورزم.

نخست مرثیه‌ئی که رودکی دربارهٔ شهید گفته‌است معروض میدارم و بعد آنچه باید نوشت مینویسم.

کاروان شهید رفت از پیش — آن ما رفته گیرو میاندیش
از شمار دو چشم یك تن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

و خود شهید همچنین گفته است :

اگر غم را چو آتش دود بودی — جهان تاریك بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی — خردمندی نیابی شادمانه

شرح خلاصهٔ زندگانی مرحوم نخجوانی

مرحوم حاجی محمدآقا نخجوانی از قرار مسموع درسال هزار ودویست و نود وهشت قمری قدم بعرصهٔ وجود گذاشته است و گویا در اواخر سال ۱۳۰۶ قمری بود که وارد مکتب مرحوم سیدحسین زنوزی ملقب بامین‌الادباء شد که نگارنده نیز در آن مکتب مشغول تحصیل بودم. نام پدر آن مرحوم حاجی علی عباس مشهور

---

* این مقاله راآقای حاجی اسماعیل‌آقا امیرخیزی‌ازطهران درپاسخ تقاضای شورای کتابخانه مرقوم فرموده‌اند.

ازآغاز مقاله کلماتی که مبتنی بر اظهارلطف و عنایت وشامل تفقدازحال تقاضاکنندهٔ مقاله بود، حذف شد.

به‌نخجوانی وشغلش تجارت بود و درعلم قرائت (تجوید) استاد و یکی از شاگردان مبرّز رضوان جایگاه شیخ عبدالرحیم سلطان‌القرّاء أعلی‌الله مقامه بشمارمیرفت این مرد عالیقدر بدون آنکه از طرف ریاست دبستان یا خود شاگردان اظهاری بشود خودشان بصرافت طبع حاضرشدند که روزی‌یك‌ساعت در دبستان‌حاضرشده شاگردان را از معلومات خود مستفید فرمایند تقریباً چهار یا پنج ماه هرروز مرتّباًدرسرزدن آفتاب در دبستان حاضر شده بافاضات و افادات می‌پرداخت تاآنکه در عرض چهار یا پنج ماه‌قرآن مجید ازسورهٔ مبارکهٔ فاتحةالکتاب تاسورهٔ مبارکهٔالنّاس‌درمحضر ایشان خـوانده شد و خود بنده که یکی از شاگردان بودم حق استادی ایشانرا هیچوقت فراموش نکرده و نخواهم کرد .

حاجی‌محمّدآقا درمدرسهٔ طالبیّه

مرحوم نخجوانی درسال ۱۳۰۸ دیگرازمکتب صرف‌نظر کرد وباتّفاق‌جناب آقای تقی‌زاده ومرحوم حاجی محمّدعلی بادامچی دریکی ازحجرات مدرسهٔ طالبیّه بتحصیل پرداختند بنده دیگراز کیفیّت تحصیلات ایشان مستحضر نشدم و گاهگاهی در کوچه و بازار که برحسب اتّفاق همدیگر را میدیدیم بمختصر تعارفی قناعت میکردیم

مشروطیّت

سالها پشت سر یکدیگر میگذشت تاآنکه هیاهوی‌مشروطیّت بلند شد بنده از دور و نزدیك شنیده بودم که مشارالیه ازطرفداران مشروطیّت است وغالباً باآقای میرزا جعفر خامنه‌ئی کـه الحق شخص بزرگواری است معاشرت دارد مشارالیه از آزادیخواهان حقیقی بوده و هست خدایش موفّق فرماید واز اشعار شیرین واز دل برآمدهٔ ایشان در روزنامه های انجمن و غیره چاپ میشد و فوق‌العاده موردتوجّه واقع میگشت .

آقای نخجوانی هم که روحاً آزادیخواه بود و بجناب مستطاب‌آقای تقی‌زاده

م ارادت قلبی داشت مندرّجاً درصف آزادیخواهان جای گرفت وکاربدین منوال بود
تا آنکه قضیهٔ استیلاجویانهٔ قزاقان تزاری روس پیش آمد که بالاخره منجرّ بمهاجرت
جمعی ازآزادیخواهان گردید که بنده نیز با ایشان بودم و این مهاجرت تقریباً هفت
سال امتداد یافت چون ازآن سفر اجباری بازآمدم دوستی بنده با آقای نخجوانی
روز بروز نزدیکتر گردید وآنچه بنده در این مدّت طولانی که با ایشان آشنا بودم
هیچوقت ندیدم که از ایشان حرکتی بخلاف آیین دوستی ظاهر شود خدایش رحمت
کناد وآخرین اقدام خیر ایشان این بود که تمامت کتابهائی را که درمدت عمر جمع آوری
کرده بود وقف کتابخانه و قرائت خانهٔ ملّی تبریز کرد .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما

۱۵ آذرماه ۱۳٤۱ هجری شمسی

از: آقای علی اصغر مدرس

بیان مرحوم نخجوانی

انّ حزنا فی ساعة الموت اضعا — ف سرور فی ساعة المیلاد
صاح هذی قبورنا تملاء الرحـ — ب فاین القبور من عهدعاد
خفف الوطء ما اظنّ ادیم اا — ارض الا من هذه الاجساد
«از ابوالعلاء معرّی»

صبح روزدوشنبه ۱۵ مرداد ماه سال ۱۳٤۱ هجری شمسی مطابق ٥ ربیع الاول سال ۱۳۸۲ هجری قمری بود که یکی از رجال لایق ودانشمند آذربایجان با اجابت ندای حق حجاب از چهرهٔ جان برانداخت و بدون توجه بملال دوستان همچنان که وچشم بره روی بدوست با پیاك اجل خنده زنان بیرون شد رحمة الله علیه رحمة واسعة. این مرد بزرگوار مرحوم مغفور حاج محمد آقا نخجوانی بود همچنانکه جملهٔ (تاریخ مولود) که مادهٔ تاریخ ولادت اوست حکایت دارد وی بسال ۱۲۹۷ هجری قمری پا بعرصهٔ وجود گذاشت وپس ازقریب هشتاد وپنج سال زندگی باسعادت بسرای جاودانی شتافت و بتاریخی که مذکور افتاد در مقبرهٔ خانوادگی واقع در بانیهٔ تبریز بخاك سپرده شد و دوستان را متأثر و متأسف و علاقمندان را ملول و افسرده دل نمود.

تأسف و تأثر بیشتر ازاین لحاظ نیست که شمع جمعی خاموش شد زیرا مرگ

یکی از مراحل کمال ومدارج حیات وبقول ابوالعلاء معرّی نقل مکان ازدار اعمال بدار شقوه یا رشاد است منتهی لطف وعنایت حق گاهی بشکل قهروعتاب تجلی میکند که برق آن هستی‌ها را میسوزاند ولی این سوختن وفانی شدن بقای ابدی و حیات واقعی جاودانی است . بدین جهت است که صاحب نظران نور را در نار می‌جویند وحیات را درممات می‌دانند سر سر ندارند و سودای دگردارند و بدردورنج خویش عشق میورزند ودر دل آتش دل خوش دارند نه حزن واندوه جهان را پایدارمیدانند و نه سرور و شادمانی آنرا برقرار و چون واقف بر اسراردلند خنده زنان سردرقدم رضا می‌نهند اما تأسف و تأثر بیشتر از لحاظ عمومی وکلی موضوع است که مادر روزگار بزادن این قبیل فرزندان شایسته و بزرگوار کمتر اقبال میکند خاصه در این عصر و زمان که بازار علم و دانش بی‌رونق است و پایه‌های ایمان وتوجه بابقای آثار خیر سست و لرزان

هرخسی‌ازرنگ گفتاری‌بدین‌ره کی‌رسد   درد باید عمر سوز و مرد باید گام زن
سالها باید که تایك سنگ اصلی زآفتاب   لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندریمن
عمرهاباید که تا یك کودکی‌ازروی‌طبع   عالمی گردد نکویا شاعری شیرین سخن

مرحوم‌نخجوانی فرزند مرحوم حاجی‌علی‌عباس نخجوانی پس‌ازفراگرفتن تحصیلات ابتدائی در مکتب مرحوم سید حسن امین‌الادبا و تکمیل ادبیات فارسی و عربی در محضر اساتید وقت از لحاظ علاقه‌ای که بسیر و سیاحت داشت بهندوستان و پاکستان و افغانستان و مصر و شامات واغلب ممالك اروپا مسافرت کرده ودیدن دانشمندان و خرید کتاب خصوصاً کتابهای خطی در این مسافرتها وجهۀ همت وی بود و بالاخص ازنسخ خطی منحصر بفردی که بعناوین مختلف از کشورایران‌خارج و بدست بیگانگان افتاده بود میخرید و بکشور خود بازمیگردانید وبدین نحواین ذخایر معنوی گرانبها را تا حدود امکان از دستبرد حوادث وتصرف نااهلان وایادی

رم مدون و محفوظ میداشت و خیانتها و لااقل اشتباهات دیگران را جبران
ود و از این راه خدمت گرانبهائی بناموس این آب و خاك انجام میداد .

گنجی‌عظیم ـ محصول حیات ونتیجهٔعمروثمرهٔ عشق‌مدام و کوشش مستمر
رحوم کتابخانهٔ ارجدار و گرانبهائی بود که سالها مرجع صاحبنظران و ارباب
ق و تتبع بود اگر این کتابخانه را بمجموعه‌ای از علوم و فضائل و گنجینه‌ای
ایس و نوادر تشبیه کنیم این دو بیت عربی در حق آن صادق خواهد بود :

و مجموعة فیها علوم کثیرة تقرّبما فیها عیون الافاضل

الذّمن‌النعمی واحلی من‌المنی واحسن‌من‌وجه‌الحبیب‌المواصل

جناب آقای تقی‌زاده که سالها باآنمرحوم دوستی‌داشته و بکّم و کیف کتابهای
کتابخانه‌واقف‌هستند درمقدمه‌ای که بعنوان‌تقریظ وانتقادبرای‌فهرست کتابخانه
الت‌خانهٔ دولتی تبریز تألیف آنمرحوم نوشته‌اند این کتابخانه و کتابخانهٔجناب
حاجی حسین نخجوانی را **گنجی‌عظیم** نامیده‌اندواقعاً اگر کتاب‌را بطور کلی
ه‌ای ازافکار واندیشه‌ها بدانیم‌خصوصاً بجهت وجود نسخ‌نفیس نایاب و کمیاب
بهای خطی نادرالوجود یا عدیم‌النظیر دراین کتابخانه بایداذعان کنیم آنمرحوم
شایگانی را برایگان در اختیار مردم قرار داده تا در طی قرون و اعصار مورد
آیندگان قرار گیرد و با این کار نیك و اقـدام مفید نه تنها ارزش واقعی
نهٔ ملی تبریز را بالا برده بلکه توان گفت بر حیثیت معنوی این شهر
است .

فاد قسمتی از سندی‌که در این باب تنظیم شده ـ مرحـوم نخجوانی
سند رسمی مورخهٔ بیست و چهارم مهر ماه هزار و سیصد وسی وپنج هجری
نین مقرر داشته است که کلیهٔ کتابهای او از علمی و ادبی و چاپی و خطی
ن و بهر زبان که باشد اعم از تفاسیرو دواوین و تذکره‌ها وتاریخ وجغرافی

و فقه و اصول و طب و ریاضی و هیئت و نجوم و لغت و غیرهـا کائناً ماکان مجاناً و بلا عوض پس از وفاتش بکتابخانه و قرائتخانهٔ تبریز واصل و عاید گردد تامطابق مقررات داخلی کتابخانه مورد مطالعه واستفادهٔ عمومی قرار گیرد ومراقبت شود که تمامی آنهادر فهرست کتابخانه وارد ویا **فهرست مخصوصی برای آنها درکتابخانه تهیه و در دسترس عموم گذارده شود** وتمامی کتب مزبور بلافاصله‌در آن کتابخانه در معرض استفادهٔ عموم مراجعین قرار گیرد و **مخصوصاً درصورت مجلس قید شود که کتابهای مزبور فقط درتبریزدرکتابخانهٔ مذکور مورد استفاده قرارخواهد گرفت** . جناب آقای تقی‌زاده در مقدمهٔ مزبور ترتیب و تدوین فهرست کتب خطی کتابخانهٔ تربیت‌تبریزرا که بوسیلهٔ آنمرحوم‌انجام شده‌ستوده وبحق‌علاوه‌فرموده‌اند « این عمل بقدری مطلوب و گرانبها است که بایدآرزو کرد بلکه دائماً تشویق و تبلیغ نمود که همه فضلا برای همهٔ کتابخانه‌های عمومی وخصوصی مملکت درهمهٔ نقاط چنین فهرستی ترتیب بدهند » و دوستانه خواسته‌اند نظیراین اقدام نیك دربارهٔ کتابخانهٔ شخصی خودآنمرحوم و کتابخانهٔ اخوی محترم وفاضلش حاجی حسین‌آقا نیز معمول شود ولی متأسفانه این آرزو که آرزوی عموم دوستداران کتاب‌بود دربارهٔ کتابخانهٔ آنمرحوم جامهٔ عمل نپوشید و حتی خود نگارنده چندین بار بمقام‌جسارت برآمده و لزوم و اهمیت این موضوع یعنی تدوین فهرستی لااقل نظیرفهرستی که برای کتابخانه و قرائت‌خانهٔ تربیت تبریز خود آنمرحوم ترتیب داده است بایشان متذکرشدم ولی با علاقه وایمان واعترافی که بلزوم‌این امرداشتند هر زمان‌بواسطهٔ داشتن گرفتاریها و معاذیری که البته موجه بود این اقدام را غیرمقدور دانستند وبا توجه باین علاقه وآرزو بود که درسندتنظیمی تأکید فرمودند (فهرست مخصوصی برای‌آنها در کتابخانه تهیه و در دسترس عموم گذارده شود) اخیراً این موضوع با موضوعات دیگر درشورای کتابخانه مطرح‌شدچون**الامورمرهونة باوقاتها** امیدواری حاصل است که اقدام‌عاجل در این باب بعمل‌آید و فهرستی شایستهٔ حال تدوین و

دو تصویر از بازدید جناب آقای دهقان استاندار آذربایجان (ورئیس شورای کتابخانه) وآقای شهروان رئیس فرهنگ آذربایجان از جلسهٔ تحویل و تحول کتب مرحوم نخجوانی

مورد مراجعه و استفادهٔ عموم قرار گیرد تا هم نظر آنمرحوم تأمین شود و هم برای استفاده از این گنج شایگان مفتاحی بدست آید بهر نظری که بنگریم تدوین فهرست برای این کتابها از اهم واجبات آنهم واجب فوری است زیرا کتابخانهٔ بدون فهرست مانند گنجی است که درش بسته بوده و کسی را از نفایس آن اطلاعی نباشد و بسان دانشمند متبحری است که خاموش نشیند و لب بسخن نگشاید و فضل و هنر خودرا مکتوم دارد و **با این تعبیر توان گفت که کتابخانهٔ بی‌فهرست کتابخانهٔ صامت و بی‌زبان است .**

سعهٔ صدر آنمرحوم دربارهٔ کتاب ــ سلیقهٔ آنمرحوم برخلاف سلیقهٔ معمولی غالب کتابداران جهان بود آنمرحوم در گذاشتن کتاب در اختیاردوستان وعلاقمندان حتی کتب خطی و نسخ کمیاب بخل و ضنت نداشت و اگر احساس میفرمود کسی کتابی مینویسد و یا درموضوعی تحقیق میکند مدارك ومنابع لازم را از کتابخانه‌اش جمع آوری میکرد و با نهایت گشاده‌روئی و سعهٔ صدر دراختیارش میگذاشت و خود نگارنده بارها مشمول این نوع کرامات وعنایات بوده‌ام و هیچ وقت این بزرگواری ایشان را فراموش نمینمایم و هرزمان بهانه‌ای بدست آید لازم‌میدانم یادی‌ازمواهب آنمرحوم بکنم .

--- --- ---

آنمرحوم با والد ماجد بزرگوارم قدس سره‌العزیز معاصر و چون هر دو اهل مطالعه و تحقیق و تتبع بودند یکنوع رابطهٔ روحانی ومعنوی وادبی بین‌ایشان برقرار بود و با اینکه نگارنده در سنین اولیهٔ عمر افتخار آشنائی درمحضر صاحب ترجمه را نداشتم ولی سجایای اخلاقی وفضائل روحانی وی را از پدرم شنیده بودم و بمصداق : **والاذن تعشق قبل العین احیانا** گوشم بمکارم ایشان قبل از دیــده آشنائی داشت وافتخار آشنائی حضوری که بعدها برایم حاصل گردید گل بود بسبزه نیز آراسته شد یعنی حب موروثی با ارادت واخلاص مکتسب بهم آمیخت و مرا تــا

آخر عمر درردیف مخلصین وارادت کیشان ایشان قرارداد. **افاض الله علیه شآبیب الغفران.**

باقیات صالحات - حال که جهان در گذر است نه از ملك اسکندر و گنج قارون خبری مانده است و نه ازحشمت و جاه و جلال سلیمان اثر « رهروان وادی عشقی که زسرحدّ عدم تا باقلیم وجود این همه راه آمده و دراین دوراه منزل بهم رسیده‌اند » و چند صباحی در این خاکدان نیاسوده ناچار شده‌اند بسیر و سفر خود ادامه دهند و پای در طریقی نهند که آن سرش ناپیداست در این میان خوشا بحال کسانی که در فکر بوجود آوردن آثاری هستند که در طی قرون و اعصار بماند وبا برهای معنوی وثمرات روحانی کام بشریت را محظوظ گرداند . کتابخانهٔ مرحوم نخجوانی مصداق بارز و نمونهٔ کاملی از این قبیل حسنات جاریات است که در دست روزگار چون زر عیار خواهد ماند و از باد و باران و تابش آفتاب گزند نخواهد دید و روح آنمرحوم از آب زلال و شفابخش این عمل نیك و از ثمرات این درخت بارور و سایه گستر پیوسته سیراب و بهره‌مند خواهد شد و بآیندگان خواهد گفت :

تلك آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

از آثار مرحوم نخجوانی - از آثار آنمرحوم یکی فهرستی است که برای کتب خطی کتابخانهٔ دولتی تبریز بنا به تصمیم انجمن کتابخانهٔ مزبور تألیف کرده و بسال ۱۳۲۹ هجری شمسی در تبریز بوضع مطلوبی طی ۳۱۹ صفحه بطبع رسیده و دارای فهرست کتب مندرج در آن و فهرست اعلام نیزمیباشد ودیگر تصحیح دیوان ابومنصور حکیم قطران تبریزی از شعرای قرن پنجم هجری است وبرای این منظور از نسخه‌ای که باخط میرزا محمّدعلی مصاحبی نائینی متخلّص بعبرت بوده عکسبرداری کرده وآنرا متن قرار داده و پس از تطبیق با نسخ دیگر این کار را باحسن وجه ممکن بپایان رسانده است جناب آقای تقی‌زاده ضمن مقدمه‌ای که بسال ۱۳۳۳ هجری شمسی برای این کتاب نوشته چنین نظرداده‌اند : (جمع وطبع دیوان قطران تبریزی

شاعر نامدار آذربایجان خدمت عظیمی باحیاء آداب ملّی و تاریخ آن ناحیه و زبان و ادبیّات فارسی است) و بعلاوه مطالعات عمیقی در تاریخ و ادبیّات فـارسی داشته و مقالاتی سودمند در بعضی از مجلات نوشته است .

تبریز - دیماه ۱۳٤۱ هجری شمسی

از: آقای علی‌اکبر صبا

نظری بمقالات مرحوم نخجوانی

من عقیده داشتم که مقالات ادبی مرحوم نخجوانی بشکل کتابچه‌ای درآید و در دسترس ارباب ادب گذاشته شود تا فایده‌اش عام و تام و شامل و کامل باشد اما در مجلسی که بعنوان مقدمهٔ یادبود از روح پرفتوح آن مرحوم تشکیل شده بود همکاران دانشمندم صلاح دانستند که چون میخواهند باین زودی بکار یادبود اقدام کنند و فرصت کم است و جمع‌آوری همهٔ مقالات دشواری بخصوص دارد عجالةً بهتر است که دربارهٔ یکی دو مقالهٔ او اظهار نظر شود تا بعد چه پیش‌آید.

آن مرحوم در تاریخ ادبیات و کتابشناسی و معرفت انواع خطوط کمتر نظیر داشت.

مقالات آن مرحوم شاید از لحاظ کمیّت آنقدرها زیاد نباشد و درعالم ادب نیز کمیّت چندان مورد توجه نیست ونباید باشد زیرا بقول نظامی گنجوی (آن خشت بود که پر توان زد) اما از لحاظ کیفیّت بسیار ارجمند و مفید و قابل بررسی و انتقاد است.

اینک ما یکی دو مقاله را از نظر کیفیت وطرز استدلال و قوت دلیل و سبک

نگارش مورد توجه قرار میدهیم :

مقاله‌ای که در مجلهٔ یغما شمارهٔ پنجم مرداد (۱۳۳۶)دربارهٔ(نصاب‌الصبیان) نوشته‌اند و ما با مختصر حذفی همان مقالـه را از لحاظ خوانندگان میگذرانیم استدلالها باندازه‌ای محکم و قوی و قانع کننده‌است که خواننده یا شنونده را ناچار بقبول مدعای نویسنده میکند و مثل قضایای برهانی منطقی طوری صغری و کبری را فراهم آورده که خواننده‌یا شنونده بی‌چون و چرا و بی‌تردید نتیجه را خودبخود می‌پذیرد و سر تسلیم و قبول پیش میآورد .

مرحوم نخجوانی در نوشتن مطالب سبك بخصوص ندارد بلکه تـابع همان شیوهٔ تکلم عمومی‌است منتها نوشته‌هایش بقدری ساده وروان است که برای خواننده هیچ مطلبی را پوشیده و مبهم نمیگذارد و اغلب تعبیرات و جملاتش از عیبهائیکه مخل فصاحت و بلاغت است عاری و خالی است و اگر گاهی یکی دو جمله سست ونارسا در نوشته‌هایش دیده‌شد چندان‌قابل‌انتقاد وایرادنیست زیرا نویسندگان‌بزرگ نیز گاهی از این نوع سهو و اشتباه خالی نمانده‌اند . گرچه مرحوم مغفور هرگز ادعای نویسندگی نکرده و داعیهٔ اینرا هم نداشته است که میتواند نامه یا مقاله‌ای بنویسد که بکلی از غلطهای دستوری پاك وسالم ماند وانسجام و روانی و یکنواخت بودن جمله‌ها نیز در آنها حفظ شود با اینهمه این مقصود طبیعةً از روی ذوق فطری و قریحهٔ خدادادی حاصل شده است و اغلب نوشته‌های او ، بی‌غلط ازاندیشه و فکر در آمده است . اینك مقالهٔ مربوط به نصاب‌الصبیان :

دوبیتی‌هائیکه برای‌تعیین بحور واوزان‌ابیات در کتاب نصاب‌الصبیان فراهی در اوائل قطعه‌ها درج وچاپ شده از ابونصر فراهی نیست و الحاقی است وهمچنین الحاقی است آنچه زاید بر دویست بیت است بدلایل ذیل :

اولا ـ خود ابونصر صریحاً و واضحاً میگوید : « وچون مجموع آن دویست

بیت آمد آنرا نصاب‌الصبیان نام کردیم » و پیش بنده یك نسخهٔ خطی از نصاب هست که درسال(۸۵٦) نوشته شده تمام دویست بیت است و دو بیتی‌های اولی را ندارد و در پشت ورق این چند بیت نوشته شده است :

چنین گوید ابو نصر فراهی	که بروی رحمت حق باد و رضوان
لغت را چون کلید علم دیدم	نموداری بنظم آوردم از آن
دو صد بیت آمده چون اندکی بود	نصابش نام کردم بهر صبیان

ومقدمهٔ این نسخه عین مقدمهٔ مشهور ابونصر است با این تفاوت که در اغلب نسخه‌های خطی و چاپی اینطور ضبط شده (وچون این مجموع دویست وبیست بیت آمد آنرا نصاب‌الصبیان نام کردیم) و در این نسخه نوشته چون این مجموع دویست بیت آمد او را نصاب صبیان نام کردیم بنظر میآید که در اول وهله یکی از نسّاخ کلمهٔ بیت را بیست خوانده و نوشته بعدها سایرین هم بغلط تأسی کرده‌اند .

ثانیاً ـ شرحیکه ابومحمد جلال‌الدین محمد عبدالله‌الفایتی بعربی بر نصاب نوشته و بنده یك نسخهٔ خطی از آن شرح دارم که درسال (۸۵۵)درآنقره نوشته شده همان دویست بیت است و نصاب‌العلم نام کرده .

ثالثاً ـ لغتیکه‌منظوم و بطرز نصاب حسن‌بن عبدالله‌المؤمن الخوئی متخلص بحسام گفته و (نصیب‌الفتیان) نام کرده و همچنین نصابی که حمیدبن عبدالرحمن آنقره‌ای درسال(۷۵۷) بعد از حسام گفته و سلك الجواهر نام نهاده و هر دو مؤلف نظر به نصاب ابونصر فراهی داشته ولی هیچیك از این دو کتاب در اوائل قطعه‌ها دو بیتی‌هایی برای تعیین بحور و اوزان ندارند و اگر در زمان تألیف این دو کتاب دو بیتی‌ها دراوائل قطعه‌های‌فراهی میبود قطعاً این دومؤلف هم بجهت تبعیت وتأسی به ابونصر فراهی میآوردند .

رابعاً ـ « بهتر و صریحتر از همه اقرارو اعتراف مجرم است وآن عبارت از

...ست که اخیراً یک جلد نصاب فراهی خطی بدست بنده رسید که نویسندهٔ آن محمد ...جمال اصفهانی است و بعد از آنکه همهٔ مقدمهٔ ابونصر را میآورد میگوید بندهٔ ضعیف محمد جمال اصفهانی حسن چند بیتی از ابیات متفرقه بنظر آمده بود و از استادان استماع کرده مناسب مینمود الحاق آن در خلال و حواشی این رساله پس بنابر مناسبت ملایمت حقیقی آنها را در تحت و میان هر قطعه درج کردیم تا ممتاز شود واشتباه هیچکس را در آن واقع نشود و اوزان قطعات را نیز تحقیق کرده در اول هر قطعه آوردیم تا بحر و وزنش نیز معلوم شود والله المستعان .

مقالهٔ دیگر آنمرحوم دربارهٔ (مزار ابوعلی سینا) است که ما آنرا از مجلهٔ ... دی ماه ۱۳۳۰ شمارهٔ چهارم نقل میکنیم. آقای صدرهاشمی نوشته بودند که قبر ابوعلی در اصفهان است ومرحوم نخجوانی با دلایل قوی ومجاب کننده ثابت کرده اند که مزار ابوعلی در همدان است نه در اصفهان . سند آقای صدر در نوشتهٔ خود تاریخ ...بیروتد کردهٔ دولتشاه است ومرحوم نخجوانی پس ازرد هردوسند چنین مینویسد :

بنده بتاریخهائیکه در دسترس داشتم رجوع میکردم که غیر از ابن اثیر سایر مورخین هم احتمال داده اند که قبر ابن سینا غیر از همدان درجای دیگر بوده باشد نه ولی در هیچیك در آنها ندیدم و همگی صریحاً مینویسند که در همدان وفات کرده و در همدان مدفون است . چون ذکر عین عبارت تمام آنها اسباب زحمت ...اه و مطالعه کنندگان است فقط بمحل آنها دراینجا اشاره مینمایم که طالبان اگر خواستند خود مراجعه فرمایند .

وفیات الاعیان ابن خلکان جلد ۱ صفحه ۱۶۹

نامهٔ دانشوران جلد ۱ صفحه ۷۷

دستورالوزراء در ذکر وزرای دیالمه

ترجمهٔ عربی دائرةالمعارف اسلامی ص ۲۰۵-۲۰۶

لغتنامهٔ دهخدا صفحهٔ ۶۵۲

مجمل فصیحی خطی در وقایع سال ۴۱۷

حبیب السیر جزء چهارم از جلد دوم ۱۶۲

اتعاظ الحنوع صفحه ۱۸۷

البدایة والنهایة ابن کثیر جلد ۱۲ صفحه ۴۳

مجالس المؤمنین شوشتری در مجلس هفتم

قاموس الاعلام جلد ۱ صفحه ۶۳۷

مجلهٔ آینده سال اول صفحه ۲۷۶

چنانکه می‌بینید مرحوم در این استدلال دوازده منبع معتبر ذکر کرده‌است که هر کدام بتنهائی برای اثبات هر گونه ادعای تاریخی کافی‌است زیرا همهٔ کتابهای مذکور از مآخذ مسلم وقطعی وصحیح کتب تاریخ وادب است که تا حال کسی دست رد بر سینهٔ آنها نزده است گرچه مجالس‌المؤمنین را نمیتوان از لحاظ شیعه تراشی در عداد کتب معتبر در آورد اما از لحاظ موضوعات دیگر تاریخی و ادبی نمیتوان چنین قضاوت دور از انصاف را دربارهٔ آن روا داشت .

آن مرحوم تنها بدلایل فوق قناعت نکرده‌بلکه دلیل قاطع دیگری ازرساله حکیم ابوعبید جوزجانی که شاگرد ومرید وملازم دائمی ابوعلی سینا بود میآورد .

کار دیگر مرحوم نخجوانی تصحیح و چاپ دیوان قطران تبریزی است که کار بسیار پرارج و مفیدی بوده است زیرا در پاورقی مقدمه چنین میگوید :

در سال ۱۳۱۵ دیوان کوچکی بنام رودکی درتهران بچاپ‌رسیده که پاك از قطران است و تعجب در اینجاست که ناشر آن در دیباچه چنین مینویسد که (اشعار رودکی با اشعار حکیم قطران مخلوط است زیرا که ممدوح قطران ابونصر مملان و ممدوح رودکی ابونصر سامانی است لهذا بعض اشعار قطران را بوی‌نسبت‌میدهند و همچنین برعکس‌ورودکی‌صدسال‌برقطران‌مقدم‌است)وعجبتر اینکه‌بازازقصایدی که

مخصوصاً نام مملان در ضمن آن قصیده هست بنام رودکی آورده است» ازاین پاورقی ارزش خدمت و فایدهٔ زحمت آنمرحوم دانسته میشودچنانکه هرگاه دیوان قطران چاپ نشده بود بسیاری از اشعارش بی‌تردید بنام دیگران در دیوانها ثبت میگردید و ممکن بود که طرفداران قطران یکدفعه چشم باز کنند و به‌بینند که بجزچند بیت بیمزه و بیمعنی‌در دیوان شاعر نمانده است .

کاردیگر آنمرحوم که از روی انصاف وحق میتوان‌آنرا شاهکارنامید نوشتن فهرست کتب خطی کتابخانهٔ تربیت است . در این فهرست معرفی کتابها باندازه‌ای کامل و مستوفی آمده است که ممکن نیست یکی ازآنها را با دیگری عوض کرد . این فهرست را میتوان یك کتاب شرح حالی از رجال بزرگ ادب و تفسیر و فقه و حدیث و نجوم و هیئت و ریاضی و تاریخ و غیره دانست که تألیفات‌آنان با نهایت دقت وغوررسی وموشکافی تحقیق ومعرفی شده است واحیاناً کیفیت‌کاغذ وسطربندی و نوع مرکب و طول و عرض کتاب وشمارهٔ صفحات‌وهمهٔ‌علائم ورموزات مخصوص کتب بی‌تسامح و غفلت بیان شده است و ما برای نمونه معرفی یکی از کتابها را در زیر میآوریم .

انوارالتنزیل عربی

تألیف ناصرالدین ابوسعید عبدالله‌بن عمربن محمد بن علی بیضاوی شیرازی مشهور بقاضی‌بیضاوی است که در سال (۶۸۵) وفات یافته ودرچرنداب تبریزمدفون است‌مؤلف‌آنرا به انوارالتنزیل و اسرارالتأویل نامیده و مشهور بتفسیر بیضاویست و از معاریف علمای شافعیه و قاضی بیضا بوده است و تألیفات دیگر مثل غایةالقصوی در فقه و شرح مطالع درمنطق و شرح‌کافیه وغیره دارد وجمعی ازعلماء انوارالتنزیل را ملخّص و مختصر کشّاف زمخشری‌میدانند.

این کتاب جلد دوم ونصف اخیر از تفسیر است که ازسورهٔ کهف‌تاآخرقرآن

میباشد و آیات بـا جوهر سرخ نوشته و پشت ورق اوّلی تذهیب خوبی دارد و باقی صفحات با جوهر قرمز جدول کشیده شده تاریخ کتابت(۹۷۹) ونویسنده محمد بن محمد بن احمد بن اسماعیل الشهیر بابن داود مقدس میباشد و در حاشیهٔ آخر کتاب ختم مقابله وتصحیح آنرا بسال (۹۸۰) نوشته‌اند .

از: آقای عزیز-دولت آبادی

بیان شادروان حاج محمد نخجوانی طاب ثراه

تا کوچ ز ساحل فنا کردی — مـا را بفراق مبتلا کردی

چون قطره ببحر وحدت افتادی — بر گشت بجانب خدا کردی[1]

پروانهٔ شمع معرفت بودی — پرواز بخانهٔ بقا کردی

از چشم سحاب اشکها ریزد — بر سینهٔ لالـه داغها کردی

من شاعر محفل طرب بودم — گویندهٔ مجلس عزا کردی

همواره کتاب در بغل ، چون دل — سودای **خطیب و بوعلا** کردی

لبّیك بدعوت خـدا گفتی — اقبال بمکّه و منا کردی

گفتی ز سفر کتابها آرم — رفتی و بعهد خود وفا کردی

اقصای بلاد غرب را گشتی — وآنگه سفری بآسیا کردی

آثار و نوشته های خطّی را — در خاور و باختر سوا کردی

در مُلك غریب ، بی بها بودند — در موطن خویش پر بها کردی

تا دست نیاز و دامنت بودی — کی دامن خویشتن رها کردی ؟

بیمار ادب چو بر درت آمد — نادر نسخی بدو عطا کردی

دادی ورقی ز «**حکمت**» و «**قانون**» — از دولت «**بوعلی**» ، «**شفا**» کردی

بیگانه و دیـر آشنایانرا — با فضل و کمال آشنا کردی

قطران حکیم و شعر نغزش را — محفوظ ز آفت فنا کردی

---

۱ ـ اشاره‌ایست به اناالله و انا الیه راجعون

مرحوم نخجوانی با فرزندانش : آقای علی نخجوانی ، آقای دکتر عباس نخجوانی وآقای رضا نخجوانی

از: آقای محمدحسین برهانی

« باسمه من جری باسمه‌القلم »

تجلیل از خدمات برجستهٔ فرهنگی شادروان دانشمند نبیل
آقای حاج سید محمد آقا نخجوانی طاب رمسه

یکدهان خواهم به پهنای فلك　　　تاکه گوید مدح آن رشک ملك

با اعتقاد اینکه تمجید و تجلیل از خدمات پرارزش رادمردانیکه فصول و ادوار زندگانی خود را در راه بسط و تعمیم انارهٔ افکار جامعه و افزایش مظاهر تمدن و فرهنگ بپایان رسانده‌اند و جداً ضروری است و شادروان آقای حاج محمدآقا نخجوانی قدس سره در سلك این قبیل عناصر نیکوکار منخرط و منسلك بشمارمیرود و هرچندیکه تجلیلی که شایستهٔ خدمات تاریخی آن شادروان است ازحیز توانائی بنان و بیان نگارندهٔ حقیر الباع و قلیل الاطلاع بیرون است و بگفتهٔ شاعر تازی :

و ان قمیصاً خیط من نسج تسعة　　　و عشرین حرفاً عن معالیه قاصر

مع‌الوصف بمقتضای **ما لا یدرك کله لا یترك کله** و بمفاد : آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید عمل ورفتار کرده دراین‌زمینه به‌تسطیر و تحریر سطری چند اختصار میورزد. مشت نمونه خرواراست و اندك نمایندهٔ بسیار (تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل)

فقید سعید آقای حاج‌محمد آقا نخجوانی شمع فروزان تبریز و آفتاب درخشان دنیای اخیر این سرزمین است مأسوف علیه با اینکه زندگانی پرافتخار خود را در محیط تجارت امرار میکرد ولی بازرگانی در نظر وی مقصود بالعرض بوده منظور

ائی و هدف‌هائی از این رشته همانا تکمیل خدمات فرهنگی و انارهٔ افکار نسل جوان
ود. تأسیس کتابخانه‌ای که محتویات آن در نوع خود عدیم النظیر و مفید و سودمند است و
سخ دست نویسش منحصر بفرد و وقف آن برای کتابخانهٔ نوبنیاد ملی تبریز دلیل
وشن و گواه این موضوع میباشد و اینک کتابهای کتابخانهٔ آنمرحوم در کتابخانهٔ
لی درجایگاه مخصوص قرار ودر دسترس مطالعهٔ دانش‌پژوهان واقع گردیده واین
اد کار برجسته وهم آن راده‌ردانه مصادیق بارزهٔ کریمهٔ (**المال والبنون زینة الحیاة
لدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املا**) محسوب و معدود
ست . گر بماند نام نیك از آدمی – به کزو ماند سرای زرنگار

وازجملهٔ آثار قلمی ایشان یکی فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ دولتی تربیت
که چاپ شده، فهرست مزبور بقدری محققانه تنظیم گشته و اسلوب جالب و بدیع و
پرشیوای آن علامهٔ متتبع جناب آقای سید حسن تقی‌زاده مدظله السامی را به نگارش
فریظی بر آن واداشته (حد همین است سخندانی وزیبائی را) گرچه مأسوف علیه
ظاهراً سر به رباب سرد خاك فرو برده ولیکن طبق کلام حضرت شاه اولیاء علی ابن
بیطالب علیه السلام حیث قال: **«یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون مابقی
لدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة »** و بگفتهٔ هر اردستان باغ
ب و عرفان لسان الغیب .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق   ثبت است بر جریده عالم دوام ما.

این رقم شخصیتهای ارجدار حیٌ لایموت و زندهٔ جاوید هستند و زبان حالشان
ر حظائر قدس و مصاقع انس باین ترانه مترنّم :

بعد از وفات تربت ما درزمین مجوی   دلهای پاك مردم دانا مزار مـا

رحمة‌الله علیه رحمة واسعة

ویرحم الله من قال آمینا

از: آقای علی لك دیزجی

شرحی مجمل از خدمات و تأثیر کتابخانهٔ فقید سعید جناب آقای حاج سید آقا تبریزانی در احیاء و تجدید آثار ادبیات کلاسیك ایران

از شمار دو چشم یکتن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

افکار و عقاید دانشمندان و آثار خیر بزرگان و اصحاب کرم را در تنگنای مرزی جغرافیائی تحدید حدود نتوان کرد. و اگر فکر کوته بین ابناء بشر در عالم بیمقدار مادی برای هر پدیده از مظاهر گوناگون طبیعت حد و حصری قائل شود، در جهان لایتناهی و بی پایان دانش و معنویات ایجاد خط و مرزی مترتب و متصور نیست. تاریخ ادوار و مطلب احوال شاهدی صادق و گواهی عادل براین مدعی است. درمطالعهٔ تاریخ تطور ملل وامم می‌بینیم که روزگاری خورشید درخشان دانش و حکمت از افق مشرق زمین سر بر زده و با پرتوفروزان خویش جهانی را روشن نموده و کم کم در مدار زمان بسوی مغرب شتافته و در سرزمینهای تاریك و بی‌ثمر آن دیار افول کرده است و گاهی جلوه‌های شفق رنگارنگ وفریبای تمدن غرب دیدگان شرقیانرا با پرتو خیره کننده‌اش مسحور و افکارشانرا مبهوت ساخته است. شعاع نافذ عمل اشخاص خیر ودانشمند نیز چون آفتاب درخشان بهر خطه و سامانی میتابد و نفحات آن چون نسیم روانبخش سحرگاهی بهر راغ و گلزاری میگذرد ومشام جهانیانرا از عطر بیمانندش نوازش میدهد. دانشمندان و ارباب حکمت و پیشوایان دین و اخلاق متعلق بهمه‌اند و تأثیر اعمال و افکارشان محدود بمنطقه و

قومی بخصوص نبوده و نیست . مرحوم مبرور جناب آقای حاج محمد آقا نخجوانی قدس‌الله سره که : نیارد گردش گیتی دگربار چنان صاحبدلی فرخ‌نژادی از آن بزرگانی بود که آثار اعمال خیر و بیمانندش در دوران عمر خویش از حدود تبریز و آذربایجان گذشته و نه تنها در ایران بلکه در خارج نیز نتایج بس شایان و مطلوبی بجای گذاشته است و حقوق و مساعی جمیله و مشکورش بر ذمهٔ محققین و دانشمندانیکه در احیاء و تجدید آثار کلاسیک ادبیات ایران که معرف فرهنگ ریشه‌دار و اصالت تمدن باستانی قوم ایرانی در طول قرون واعصار بوده‌است بدلایلی که ذکر آنهمه از حوصلهٔ این وجیزه بیرون است فراموش نشدنی وابدالدهر برصحیفهٔ روزگار مندرج و منظور است .

علیك تحیةالرحمان تتری   برحمات غواد رائحات

و نظر باینکه حقیر در این مقالهٔ بیمقدار باختصارسخن مأمور وغرض عرض بعضی از شواهد امور است لهذا حسب‌الامر رسم ایجاز و اختصار مرعی داشته فقط بذکر نکاتی چند درباره خدمات آن مرحوم مغفور و کتابخانه و گنجینهٔ گهربارش مبپردازد :

۱ــ فقید سعید در دورهٔ حیات پرافتخارخود باهمه دانشمندان معاصر وارباب فضل و کمال مؤانست ودوستی صادقانه داشته و کتب خودرا ولواینکه نسخهٔ منحصر بفرد هم بوده بی‌مضایقه برای استفاده در دسترس آنان میگذاشته و احیاناً اهداء میکرده‌است وویرهمرفته‌وجود ذیجود وذات‌سایه‌گستراویگانه‌ملاذ وپناهگاه‌اهل‌تتبع و تحقیق بود و هر دانش پژوهی را از هر خطه‌ای که نیازی بوی میافتاد بیدریغ و از صمیم قلب در رفع حاجت علمی او برمیآمد و از تهیه و ارسال کتب چاپی‌وخطی و نسخ نادرالوجود خودداری نمیکرد . اینك برای اثبات این مدعی یك فقره از نامه‌های علامهٔ فقید محمدبن عبدالوهاب قزوینی که از پاریس بدان مرحوم نوشته

ه مشتمل بر فوائد علمی و تاریخی نیز هست ذیلا درج میگردد :[1]

۲۹ فروردین ۱۳۰۵
۹ آوریل ۱۹۲۶

دوست عزیز فاضل مکرم محترم

مرقومهٔ شریفه محتوی بر مثنوی عارف‌نامهٔ مرحوم ایرج‌میرزا و عکسی از نسخهٔ از زیج و شرحی از نسخهٔ از مصیر بابیست کتابچه از قصص و حکایات عامیانهٔ معمولی در یوم واصل گردید و هیچ مبالغه واغراق نمیکنم اگر بگویم که فی‌الواقع اگر کسی هزار اشرفی بالای هیجده نخودی برای من میفرستاد اینقدر مرا خوشحال نمیکرد که این نوشتجات و کتابچه‌ها که از جان و دل طالب آنها بودم وقریب بیست سال بود آنها را داشتم و بدست نمیآوردم و حالا بیك همت مردانهٔ سرکارعالی بوصال همه نائل گشتم و تجدید عهدی با این یادگارهای عهدبچگی وجوانی نمودم. خداوند بشما جزای خیر دهد و وقت شما را همواره خوش و خرم کند چنانکه وقت ما را خوش و خرم نمودید . سائر کتب و رسائل ازاین قبیل را که هم‌حضورا با سرکار عالی صحبت شده و هم بطور عموم وعده فرمودید که بدست بیاورید اگر چه اسامی آنها در حین شرفیابی بنظر نبوده و حالا هم نیست مستدعیم متدرجاً بدست بیاورید و برای بنده ارسال فرمائید و قیمتهای آنهارا هم مرقوم فرمائید که زود بندگی شود، مثلا ... و منگول و سلیم جواهری و بهرام و گلندام و نوش آفرین و خاورنامه و ... و ... و کلیه هرچه از این قبیل‌ها باشد یعنی از قصص و حکایات عامیانه و ... چه بنظم و چه به نثر و چه خطی و چه چاپی . دیگر خود سرکار ... شما همه جور از جانب بنده وکالت مطلقه و اختیارات تامّه دارید .

در خصوص نسخهٔ تفسیر و نسخهٔ زیج موسوم بهزیج ناصری شرح آنها راآنطور که بذهن قاصر بنده مکشوف شده است بر اوراقی علیحده نوشته لفاً ارسال داشتم

۱ـ نقل از شماره ۲و۳ سال دوم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز

وچون این اوراق فقط مسوده است و پاکنویسی نشده است مستدعی‌است بر اختلال لفظ ومعنی و زدگی بعضی کلمات وغیرذلك برمن خرده‌نگیرید . مقصود فقط‌اطلاع مبارك بود نه عبارت‌پردازی واظهارفضل، هروقت فرصت‌فرمودید یك صورت‌مفصلی از کتب چاپی و خطی بخصوص خطی که خود سرکار دارید یا در تبریز پیش دوستان وآشنایان موجود است برای بنده مرقوم دارید که از وجود کتب مهمه و نسخ نادره درایران اگرچه‌بهیچوجه خودم دسترسی‌بآنها هم نداشته باشم‌یك‌خوشحالی‌فوق‌العاده و یك اطمینان قلبی از اینکه این کتب اقلا در ایران موجود است برای من حاصل میشود که حدی و نهایتی برای‌آن متصور نیست . بهترین اخبار برای بنده خبردادن از وجود یك نسخهٔ‌خطی کمیاب بقدیمی یا منحصربفرد وازاین قبیلهاست‌مخصوصاً خیلی طالب یك سیاههٔ مفصل تام و تمامی از متملکات خود سرکار (یعنی نسخ خطی ملکی سرکار نه زمین و ضیاع و عقار !) میباشم .

اگرجناب‌آقای میرزا محمد علیخان تربیت مدظله‌العالی در تبریز تشریف دارند و ایشانرا ملاقات میفرمائید مستدعی است عرض سلام بسیار مفصلی از جانب بنده خدمت ایشان برسانید . زیاده توفیق سرکار عالی را درخدمت بعلم و ادب‌خواهانم.

مخلص حقیقی ـ محمد قزوینی

بعد از قید این نامه در شمارهٔ مذکور شرح مبسوطی در مورد معرفی کتاب الزیج‌الناصری وتفسیری موسوم به بحرالزخار .... در حدود پنج صفحه ونیم آمده‌است که چون درج آن ازحیطهٔ این مقال بیرونست با همه فایدت علمی وتاریخی که دارد از درج آنهمه صرفنظر میشود (رك . بدنبالهٔ همین نامه)

۲ـ تأثیری که نسخهٔ معتبر و خطی کتابخانهٔ آن مرحوم در تصحیح دیوان یگانه شاعرغزلسرای‌ایران‌خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی داشته است بس مهم و سودمند و شایان اهمیت فراوانست زیرا بعلت وجود این نسخه ونسخی‌نظایر آن بوده است که دیوانی بسیار منقح و بیمثل که در طول تاریخ ادبی ایران سابقه

رسانده است باهتمام علامهٔ نحریر محمد بن عبدالوهاب قزوینی و دکتر قاسم غنی سال ۱۳۲۰ بزیور طبع آراسته گردید و در دسترس صاحبدلان و طالبان معرفت و عرفان قرار گرفت . سهم آن بزرگوار درانجام اینخدمت بشرح زیراداء میگردد:

مرحوم علامهٔ قزوینی در صفحهٔ « لح » مقدمه چنین مرقوم میفرماید :

« پس ازتفحص بسیار ازهرجا وهرکس بالاخره بتوفیق خدایتعالی ومساعدت جمعی از دوستان و ارباب فضل خصوصاً آقای نخجوانی وآقای دکتر قاسم غنی و آقای ... اشتیری موفق شدم که بتعاریق هجده نسخه از دیوان خواجه که شرح حدود ... از آنها عنقریب مذکور خواهد شد ، فراهم آورم . »

و نیز در صفحهٔ « ل » مرقوم میفرماید :

« همچنین نسخهٔ « نخ » یعنی نسخهٔ متعلق بدوست فاضل و دانشمند **آقای حاج محمد آقا نخجوانی** مقیم تبریز که آن نیز یکی ازنسخ اساس طبع ما و نسخهٔ ... قدیمی ولی بی‌تاریخ است وقطعاً کتابت آن ازحدود هشتصد هجری یا اندکی ... آن مؤخر نیست دارای چهارصد و نود و سه غزل است و ...... »

توضیح اینکه ضمن شرح این مقال درپاورقی‌نوشته‌شده است که: « این‌نسخهٔ ... بعدها بنا بخواهش آن آقای نخجوانی بآقای دکتر قاسم غنی هدیه دادند . »

در صفحهٔ « لح » علامهٔ فقید در حدود دو صفحه و نیم از تمام نسخه‌های ... ذکر برده ونسخهٔ متعلق بمرحوم نخجوانی را درمیان سی نسخه در درجهٔ ... اهمیت قرار داده است همچنین از صفحهٔ « سط » شروع کرده و در حدودچهار صفحه و نیم بمعرفی خصوصیات وجزئیات نسخ متعدده پرداخته ودربارهٔ خصوصیات نسخهٔ متعلق بمرحوم حاج محمدآقا نخجوانی و اهداءآن بآقای دکتر قاسم غنی شرحی ممتع ومشبع نگاشته ودربارهٔ اهمیت آن متذکر میگردد که : « نسخهٔ « نخ »

از حیث صحت و سقم متوسط و ازاین حیث آنرا درطبقهٔ دوم بعد از نسخهٔ «خ» باید محسوب داشت .

۳- همچنین دیوان کمال خجندی عارف نامی قرن هشتم که چون کودکی یتیم و متروك از اوان ولادت در پردهٔ خمول مانده و از آن جز اسم و اشعاری نمونه در تذکره‌ها بمیان نیامده بود برای اولین بار بسال ۱۳۳۷ شمسی در تبریز بدست همت فاضل دانشمند جناب آقای عزیز دولت آبادی حجاب از چهرهٔ این عروس فکرت برداشته شده و باآرایشی هرچه زیباتر کسوت طبع بخود پوشید و پس از شش قرن فراموشی چون ستاره‌ای تابان ازپس ابرهای زمانه رخسار عیان کرد ودر آسمان ادب ایران درخشیدن گرفت .

غرض اینکه در تصحیح این دیوان نفیس نیز بار بگنجینهٔ گرانبهای آن فقید بزرگوار نیازی بس مؤثر افتاده است چنانکه مصحح محترم درصفحهٔ شانزده ضمن توضیح خصوصیات پنج نسخه‌ایکه در دسترس وی قرار داشته و مورد استفاده قرار گرفته است چنین مرقوم داشته‌اند .

« ۳- نسخهٔ « ن » متعلق بدانشمند عالیقدر جناب آقای حاج محمدآقا نخجوانی از بزرگان و فضلای تبریز و برادرمهتر حاج حسین آقا نخجوانی است. قطع آن ۱۴ × ۲۲ بسیار خوشخط و نسبةً کم‌غلط و صفحهٔ اول آن مذهب است و در بالای صفحه « دیوان کمال نورالله قبره » نوشته شده است .

ونیز درصفحهٔ هیجده ضمن ذکرمآخذیکه درتدوین مقدمهٔ دیوان وشرح حال کمال‌خجندی بدانها مراجعه نموده‌است اشاره بنسخه‌ای دیگر ازنسخ خطی کتابخانهٔ آن مرحوم کرده مینویسد : « ریاض‌الجنه ، روضهٔ پنجم . صفحهٔ ۹۰۷ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ دانشمند محترم **جناب آقای حاج‌محمد آقانخجوانی** »

وارباب تحقیق وتتبع دانند که دراستقصاء یك مطلب علمی پیدا شدن مأخذی

و دستیاری اهل فضلی چه سان ارجدار و شایان اهمیت است . قدر زر زرگر بداند قدر گوهر گوهری .

۵- نسخه‌های معتبر و نادرالوجود کتابخانهٔ آن مرحوم از لحاظ اعتبار ، مأخذ و مرجع برخی مشکلات تاریخی بوده ومصححین وناشرین کتب برای‌اثبات مدعای خویش یا بیان اختلاف اقوال بدان‌نسخ اشاراتی کرده‌اند که خالی از فایده نیست منجمله محقق دانشمند مرحوم دکتر قاسم غنی درتألیف بنام خودموسوم به: « تاریخ تصوف در اسلام » آنجا که عرفای قرن هفتم را معرفی میکند دربارهٔ سال وفات شیخ سعدالدین حموی از اصحاب شیخ‌نجم‌الدین کبری که بقول معروف درسنهٔ ششصد و پنجاه وهفت وفات یافته است اشاره بدنسخهٔ نفیس «مجمل‌فصیحی» میکندومینویسد: « حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده تاریخ وفات او را ۶۵۸ ضبط کرده وفصیح‌خوافی در مجمل فصیحی سنهٔ ۶۴۹ را سال وفات او دانسته » وسپس درپاورقی درشرح‌مطلب فوق اشاره مینماید : « نسخهٔ‌متعلق بدوست دانشمندآقای حاج‌محمدآقانخجوانی».[1]

همچنین در بیان تاریخ وفات قطب الدین حیدرزاوی که فرقهٔ حیدریه بدو منسوبند و در زاوهٔ خراسان در سنهٔ ۶۱۸ در گذشته است .

در پاورقی اشاره‌بنسخهٔ مانحن فیه کرده چنین‌مینگارد : «تاریخ گزیده‌تاریخ فوت او را ۶۱۸ ضبط کرده وفصیح‌خوافی در مجمل فصیحی درسنهٔ ۶۱۳ نوشته است (تاریخ گزیده چاپ عکسی) نسخهٔ مجمل فصیحی متعلق بدوست فاضل‌محترم **آقای حاج محمدآقا نخجوانی**[2].

« همو در تاریخ عصر حافظ اثر نفیس دیگرش‌درمورد مدفن شیخ‌سعدی‌اشاره بهمان نسخه کرده مینویسد : « و فصیح خوافی مدفن شیخ‌سعدی را هم در « کت » ضبط کرده وعین‌عبارت اودرحوادث سال۶۹۱راجع بتاریخ‌وفات‌سعدی‌چنین‌است:...»

۱ - تاریخ تصوف در اسلام چاپ ۱۳۳۰ تهران صفحهٔ ۵۰۳

۲- « « « « « ۴۹۶

و پس از نقل قول فصیح‌خوافی چنین مینگارد : « نقل‌ازنسخهٔ متعلق‌بفاضل محترم **آقای‌حاج‌محمد آقا نخجوانی** صفحهٔ ۹۱۰ »[1] ونیزدرصفحهٔ« مو» مقدمهٔهمان کتاب در بیتی که متضمن تاریخ وفات حافظ شیرازیست اشاره بنسخهٔ مذکور کرده ومجدداً درپاورقی صفحهٔ ۴۰۲ درمورد بیان حوادث سال ۷۸۲ ورفتن امیرصاحبقران بزیارت شیخ‌الاسلام بهمان نسخه استناد نموده است .

۵- بضرس قاطع توان گفت دانشمندی که یك چنین خزانهٔ سرشار علمی و دلی شوریده برای‌تحقیق و تتبع وتدوین آثار گذشتگان داشته باشد در دورهٔ حیات خویش قرار و آرام نمیگیرد و مدام در گلزار ادب و معرفت بسیروسیاحت میپردازد و از هر بوته‌ای گلی و از هر خرمنی خوشه و سنبلی می‌چیند تاآنگاه کـه خاطر مراجعت بسرمنزل ابدیت بر رأی نشستن دربوستان‌حیات موقت‌غالب آید دسته گلی از خـود بگذارد هدیهٔ اصحاب را . از اینرو میتوان حدس بلکه یقین قطع حاصل نمود که مرحوم مبرور دارای‌آثاریست که هنوز در پردهٔ عذرت باقیمانده و رخساره بکس ننموده است . من‌باب نمونه میتوان استناد کرد بپاورقی صفحهٔ « ی » مقدمهٔ جلد اول روضةالصفا تصنیف میرمحمدبن‌سید برهان‌الدین‌خواوندشاه‌الشهیر بمیرخواند چاپ ۱۳۳۸ . تهران .

آقای نصرالله سبوحی ناشر فاضل ومحترم دربارهٔ خمسةالمتحیرین ازتألیفات امیر علیشیرنوائی شرحی بقرار زیر نوشته :

« خمسةالمتحیرین شامل پنج قسمت یعنی یك مقدمه و سه فصل ویك خاتمه در مدح و ثنا و شرح احوال مولانا عبدالرحمن جامی بزبان ترکی است » و سپس درپاورقی اضافه مینماید : « این رساله‌رادانشمندمحترم **آقای‌حاج‌محمد آقانخجوانی** از زبان ترکی بفارسی ترجمه کرده‌اند . »

همچنین در ذیل صفحهٔ ۵۶۵ کتاب « ازسعدی تاجامی » تألیف مستشرق‌شهیر

[1]- مقدمهٔ تاریخ عصر حافظ صفحهٔ « ..» .

انگلیسی پروفسور ادوارد براون و ترجمهٔ استاد و دانشمند بزرگوار جناب آقای **میرزا علی** اصغرخـان حکمت در مورد شرحی راجع بعزای جامی مترجم محترم **اضافه میکند** که :

«و این رسالهٔ مفید را **آقای حاج محمد آقا نخجوانی** از ترکی جغتائی بفارسی **ترجمه کرده** و نزد اینجانب نسخهٔ آن موجود است»[1] یکی دیگر از آثار مرحوم **تصحیح شدهٔ** دیوان قطران تبریزی است که بسال ۱۳۳۳ در تبریز منتشر شد.

۶- مرحوم مغفور در دوران زندگی پر افتخارش ضمن مطالعات پر ارزش خود **هرجا بمشکلی** برمیخورده بشیوهٔ ارباب فضیلت از طرح اشکال خود با دوستان فاضلش **کتباً و شفاهاً** خودداری نمیکرده و با شهامت اخلاقی که مخصوص اهل تحقیق است **مسائل را** در میان میگذاشته و استفسار میکرده است. این امر بواعث تتبع در اهل **فن و فضل** پدید آورده و بالاخره منتج بنگاشتن مقالاتی بسیار سودمند از اطراف جانبین **گشته که** عموما برای همه طالبان دانش مفید واقع شده و پاره‌ای از اشکالات ادبی **و تاریخی** مبتلی به دانشوران مرتفع گردیده است و یا خود هرجا مطلبی بکر وجالب **میدیده برای** استفادهٔ عموم دریکی از نشریات ضمن مقاله‌ای در دسترس همگان قرار **میداده است** برای نمونه میتوان بسؤالات ومقالات ومکاتبات آن بزرگوار درشماره‌های **مختلف مجلات** یادگار و یغما و شمارهٔ اول و دوم و سوم سال دهم مجلهٔ دانشکدهٔ **ادبیات تبریز** مراجعه کرد وبقرار مسموع علاوه‌براینها دارای سلسله مقالات ومکاتبات **یادداشتهائی است** که هنوز فاش نشده و بزیور طبع آراسته نگردیده است.

۷- نظر بعشق مفرطی که آن فقید جلیل القدر بجمع آوری وتدوین نسخ خطی **از کلاسیک ایران داشت** مسافرتهای مکرر و طولانی بشهرهای مختلف وطن خود

---

[1] **۱- یکی دیگر از آثار** مرحوم اگر بتوان بآن نام تألیف داد « فهرست نسخ خطی **ابخانهٔ تربیت تبریز» است که این** فهرست را فقید سعیدخودش تدوین فرموده وبعدها بخرج **ابخانه** طبع و منتشر گردیده است.

وممالک خارجه بنمود و گاهگاهی ارمغانی از دفینه‌ها و گنجینه‌های کهن ایرانزمین بدست میآورد وسلسله مقالاتی مانند سفرنامه‌ها ازمشاهدات خود مینوشت یا برخی از نسخ خطی را معرفی میکرد[۱].

۸ـ مهمترین ارمغانی که مرحوم مینوی بجهان دانش این سامان تقدیم داشته است کتابخانهٔ بسیار نفیسی است که صرفنظر از کتب مهمهٔ چاپی از نظر نسخه‌های خطی کم‌نظیری که دارد در نوع خود بی نظیر و از حیث اعتبار این نسخ در ردیف بزرگترین کتابخانه‌های جهان قرار دارد. فعلا تعدادی از نفیسترین مجلدات این نسخه‌های خطی در کتابخانهٔ ملی تهران در گاوصندوقی مستحکم برای حفاظت بیشتر محفوظ است و اگر روزگاری اهل تحقیق را سعادتمند دست بدامان آن لعبتان حرم‌نشین برسد و یکایک حجاب از جمال زیبای آن بر گرفته شود و بطراز طبع مطرز گردند ارمغانهای بدیع و نوی از نوادر درر شاهوار اسلاف بدست اخلاف میرسد وآنوقت ارزش واقعی خدمات آن بزرگوار روشن میگردد. ملت حقشناس ایران در طول تاریخ خدمات کسانیرا که در دوران حیاتشان نفسی بخاطر مادیات نکشیده ومایملک مادی و معنوی خود را بآستانهٔ سدر برای ارتقاء نام وطن دو دستی تقدیم ملت‌خویش نموده‌اند وعمرخودرا برای ساختن یک ایران برومند و سترگ وقف کرده‌اند هرگز از یاد نبرده و نخواهد برد. بحکم این موجبات گرچه این آفتاب فروزان برای ابد در زیر ابرهای زمان رخساره نهان کرده است ولی سایهٔ آثار خیرش همچنان تا قیام ساعت در صحیفهٔ دوران مؤبد و مخلد باقی خواهد ماند. از بارگاه کبریای ایزد منان و خداوند ذوالجلال والاکرام مسألت دارد که بپاس محاسن آثار بیمثالش مقر او را در رحمت جنان برقرار کناد و بهمانسان که آن فقید با خدمات پرارج علمی

۱ـ این اطلاعات بمقدار از کتب و نشریاتی بود که در دسترس حقیر قرار داشت و گرنه نوع مطالب مذکور شاید در کتب و مجلاتی که فعلا این بنده را برآن دسترسی نیست بمراتب افزونست.

و احتماعی ومادیش ابناء زمانه را دل خوش کرد روان پاکش را مشعوف و مسرور
[illegible] **بمنه وکرمه و عمیم فضله .**

[illegible] حویش حدایا روان او خوش‌دار بدان حیات بکن زین حیات خرسندش
[illegible] آن [illegible] بند سایه‌همچنان باقی است بقای اهل حرم باد و خویش و پیوندش

از: حضرت آقای حاج میرزا عبدالله آقا مجتهدی مد ظله *

جمعی از رفقا ازاین جانب خواستند که در نشریهٔ مخصوصی که بعنوان تذکار مرحوم **حاج محمد آقا نخجوانی** منتشر میشود گفتاری بنویسم که در آن نشریه چاپ و نشر بشود بملاحظهٔ سابقهٔ رفاقت و معاشرت ممتدی که با آن مرحوم داشتم لازم بود که برای ادای حق رفاقت امر آقایان را اطاعت نمایم و شرحی از فضایل علمی و ادبی و مناقب اخلاقی آن مرحوم را بقلم آورم و حتی آرزو میکردم که کاش طبع شعر داشتم و قطعه شعری در رثای آن مرحوم نظم میکردم و احساسات قلبی خود را در فراق ابدی آن دوست ارجمند منعکس میکردم ولی طبع شعر ندارم و آن استعداد نویسندگی را هم ندارم که قطعه‌ای به نثر بنویسم که لایق درج در ردیف مقاله‌های دانشمندان شرکت کننده در نشریه باشد با وجود اینها تخلف کلی از شرکت در یادبود را هم نمیتوانستم بر خود هموار نمایم .

این مجموعه مانند مجلس تذکری است که رفقای آن مرحوم تشکیل داده‌اند و همانطور که عدم حضور در مجالس تذکر و فاتحهٔ آن دوست عزیز اسباب تأسف و تأثر عمیق میشد همانطور هم غیبت خودم را از جمع رفقای مرحوم **نخجوانی** در نشریهٔ یادبود مخصوص دور از ادای وظایف دوستی دانستم علی الخصوص که یک عده از دوستان مشترک در این باره امر کرده بودند و البته امر ایشان موجب تأکید وجوب بود در گلستان سعدی خوانده‌ایم کفارهٔ یمین سهل و آزردن دوستان جهل است لذا این چند سطر را مینویسم که شمهٔ از فضایل و کمالات آن مرحوم است و قسمتی از تأثیرات انی است

* این مقاله الساعه بدست ما رسید با کمال امتنان و افتخار بدون فوت وقت بچاپ آن مبادرت میشود .

که از شخصیت بارز و خصوصیات اخلاقی مرحوم **نخجوانی** در ذهنم باقی مانده و حسن توجه و اعجاب مرا کرده بود .

دوستی اینجانب با مرحوم **نخجوانی** از سی سال‌قبل شروع شده است و در این مدت رشتهٔ الفت بین ما پیوسته محکمتر میشد و هیچوقت قطع نشد و مراوده همیشه بطور منظم برقرار بود ودر اثنای مسافرتهای‌متعدد خوداز تفقد واظهار لطف دریغ نمیکرد و با فرستادن نامههائی که هیچوقت خالی از نکات واطلاعات‌مفیدو ... تجدید مینمود درضمن‌این رفاقت‌ومعاشرت طولانی‌است که به بسیاری از فضایل اخلاقی مرحوم **نخجوانی** آشنائی‌پیدا کردم که حالا بعد از ... ابدی آن مرحوم وقتی که درعالم ذهن‌آنهارامجسم مینمایم احساس اعجاب و ... فضیلت آن‌وجودارجمند با احساس تأثر و تحسر از دست‌رفتن چنین ... یکجا دست میدهد .

مرحوم **حاج محمد آقا** همراه با فضل و دانش و اطلاعات علمی و ... که در نتیجهٔ تحصیلات دوران جوانی و مطالعات تقریباً مستمردوره‌های بعدی ... آورده بود با فضایل اخلاقی ذاتی و اکتسابی‌بسیاری‌هم آراسته بود که همهٔ آن ... کمتر اتفاق میافتد که در یك فرد یك جا جمع بشود و بملاحظهٔ آن کمالات ... آن مرحوم حقا یك مرد آراسته ومهذّب بود. مرحوم **نخجوانی** امانت و ... را با خوشروئی وخوش‌ذوقی ولطف طبع جمع کرده بود وهمچنین ... و حقیقت‌دوستی و کم‌حرفی را با تواضع و ادب و حسن معاشرت در هم آمیخته بود و بهمین جهت معاشرت و مصاحبت آن مرحوم هیچوقت ملال‌آور نمیشد .

از ... وظایف دینی خود غفلت نمیکرد فریضهٔ حج‌را درهمان اوایل‌جوانی به جا آورده بود و بعدها به زیارت عتبات عالیات و مشهد مقدس مکرر توفیق یافت

وی علاوه بر مسافرتهائی که برای ادای تکلیف وظیفهٔ دینی انجام میدادمسافرتهای بسیاری هم در داخله ایران و ممالك آسیا و اروپا و مصر کرده بود این سفرهـای طولانی برای اواسباب کسب معرفت وتجربه در زندگی بوده است وهیچگونه آلایش که سیاحان وجهانگردان نوعاًدرمعرض گرفتاری آن واقع میشوندداهن گیر آن مرحوم نشده بود .

از جمله خصال و ملکات حمیدهٔ آن مرحوم تواضع کامل و اجتناب شدید از خودستائی و فضل فروشی بود این دوصفت مذموم متأسفانه درمیان هموطنان مابسیار شایع است و مایهٔ افسوس است که نوعاً به قبح این دو صفت مخصوصاً صفت دومی توجه و التفاتی نیست .

یکی از نویسندگان خارجی ایرانیان رااینطور وصف کرده است که آنهامردمان باهوش ولی فضل فروش و فاقد صدق لهجه هستند .

مرحوم **نخجوانی** از اظهار فضل و خود را دانشمند وانمود کردن شدیـدا اجتناب مینمود وبندرت ازخودش صحبت میکرد فضایل خود را برخ مردم نمیکشید بارها متوجه شده بودم که در اثنای صحبت اگر دامنهٔمطلب بجائی میکشید کهجنبهٔ خودستائی و یا فضل فروشی ولو بسیار خفیف پیدا بکند صحبت را برمیگردانـد و مطلب را طوری تمام میکرد که مزیت و هنری از آن برای گوینده استنباط نشود .

دیگر از سجایای بسیارعالی آن مرحوم وطن‌پرستی وعلاقه‌مند بودن بمصالح و منافع وطن بود و مخصوصاً به شهری که در آن چشم به دنیا گشوده بود و بزرگ شده و تربیت یافته بود علاقه و محبت فراوانی داشت و از هر ترقی و افتخاری که نصیب وطن عزیز میشد شادمان و مفتخر میگردید و در کارهای خیر و عام‌المنفعه شهر تبریز بدون توقع نفع مادی همکاری داشت مانند اداره و نظارت به کارهـای دارالتربیه‌وجمعیت‌حمایت اززندانیان‌وامثال آن‌وهمین کتابخانهٔملی‌تبریز که‌چندسال

حضرت آیة‌الله آقامیرزاعبداله مجتهدی در کتابخانهٔ مرحوم نخجوانی

تاسیس شده و پیشرفت سریعی کرده است تا اندازهٔ مهمی مرهـون زحمات و ویق آن **مرحوم** بود اول کسی که مبلغ معتنابهی برای شروع ساختمان پرداخت کرد آن **مرحوم** بود ودراول افتتاح پانصد جلداز کتابهای شخصی خود را که شاید **عزیزترین** تمام اشیاء در نظرش بود به آن کتابخانه جدیدالتأسیس تحویل داد .

مرحوم **نخجوانی** عشق وافری به جمع آوری کتب ونسخ خطی نادر داشت **که** درطول سالیان متمادی مقدارمعتنابهی جمع آوری کرده بود این کتابخانه خصوصاً **ازلحاظ** ... خیلی قابل توجه بود بسیاری از کتب خطی و نسخ نادره در کتابخانهٔ مرحوم **نخجوانی** جمع شده بود که بسیار کمیاب بود ویا نسخه منحصر بفرد بود .

بعضی از نسخه‌های آن کتابخانه در زمان خود مؤلف نوشته شده است و بسیاری از فضلا و دانشمندان و اهل تتبع وفضل از دور ونزدیک که در کارتألیف کتابی یا تحقیق مطلبی علمی مشغول بودند به کتابخانهٔ شخصی مرحوم **نخجوانی** رجوع میکردند وآن مرحوم هم با علو طبع وسعهٔ صدرمخصوص خود کتابهای مورد نظر را دراختیارشان میگذاشت

غالبا دیده میشد که یک استاد دانشگاه تهران ویایک مستشرق اروپائی در منزل مرحوم نخجوانی مشغول مطالعهٔ کتاب ویا برداشتن یادداشت ازروی یک نسخهٔ خطی است . مرحوم نخجوانی راضی نشد که بعدازمرگ خودش این رشته مساعدت واحسان درحق فضلا و ارباب فضل منقطع شود وصیت کرد کـه تمام کتابخانه بدون استثناء به کتابخانه ملی تبریز منتقل بشود البته اینها غیر از پانصد جلد کتابی بود که در زمان حیات خود تحویل داده بود حالا آن کتابها که بیش از سه هزار جلد است در محل مخصوص در کتابخانهٔ ملی چیده شده است و در دسترس ارباب فضل و دانش و اهل تحقیق و تتبع قرار گرفته است و باین ترتیب چشمهٔ احسان واکرام مرحوم **نخجوانی**

بعد از مرگ و رحلت ازاین عالم فانی‌هم بر فضلا و دانشمندان جاری است .

فتی عیش فی معروفه بعد موته
کما کان بعدالسیل مجراه مرتعا

بملاحظهٔ این صفات و خصایل عالیه دیگر مرگ آن مرحوم برای دوستان و آشنایان بسیار دردناك ومؤثر بود ونگارنده این سطور بعد از گذشتن ماهها از فقدان آن دوست گرامی هنوزهم تسلی نیافته‌ام وهر محفل علمی وادبی که منعقدمیشود ومجلس انسی که تصادف میکنند جای آن عزیزخالی مینمایدوبی اختیار بیاد آن مرحوم میافتم.

یذکرنی طلوع الشمس صخرا
و اذکره لکل غروب شمس

آقای حاج حسین نخجوانی

سرگذشت نخجوانی و شرح بعضی از کتب خطی و آثار وی

مرحوم حاج محمد نخجوانی مرد فاضل و ادیب و کتاب‌دوست بود از اخیار
و نیکان آن شهر بشمار است بسیار تیزفهم و نکته‌سنج و سریع‌الانتقال بود حافظهٔ
خوبی داشت خوش‌صحبت و خوش‌محضر بود درمجالس و محافل در هرموضوع که
صحبت میشد در اطراف آن موضوع شواهد و روایات بسیاری نقل میکرد بطوریکه
مستمعین از بیانات خود مسرور و خوشحال مینمود عشق و علاقهٔ زیادی بکتاب
داشت دائماً مشغول مطالعه بود در اثر زحمات یک عمر با مصارف هنگفتی کتابخانهٔ
بسیار عالی جمع‌آوری کرده بود حریص کتاب خطی بود درمحل بسیار دور ودرازی
اگر یک کتاب خطی مهمی سراغ میگرفت بهر قیمت و بهر وسیله کـه ممکن بود
آنکتاب را بدست میآورد در مسافرتها ازهرشهر وقصبه‌ای که میگذشت درجستجوی
کتاب خطی بود وهرکس کتابی خطی یاچاپی ازآنمرحوم میخواست مضایقه نمیکرد
بلکه با خوشروئی آن کتاب را در دسترس وی میگذاشت کتابخانهٔ آنمرحوم یکی
ازبهترین و پرارزش‌ترین کتابخانه‌هاست کتاب خطی نادرالوجود در این کتابخانـه
زیاد است ازآنجمله یکی کتاب(**ریاض الجنة**) است درهشت روضه و(**بحر العلوم**)در
چند جلد که هردو تألیف میرزاحسن زنوزی متخلص بفانی است ریاض‌الجنة دراواخر
قرن دوازده هجری تألیف شده این کتاب بسیار بزرگ و مفصل وقطوراست ابعادآن
طولاً چهل و عرضاً بیست و هفت سانتیمتر است دارای ۱۱٤٠ صفحه است هرصفحه

قریب ۳۵ سطر این کتاب هنوز چاپ نشده و اگر چاپ شود هر روضهٔ آن در حدود پنج جلد وزیری میشود که جملتان به چهل جلد بالغ میشود. روضهٔ اول در ذکر حالات حضرت رسول اکرم و ائمه هدی سلام الله علیهم میباشد. روضهٔ دوم در ذکر موجودات خبیثه مانند شیطان و امثال آن. روضهٔ سوم در ایجاد عالم و ذکر اقالیم و بلاد و عجایب و غرایب بلدان. روضهٔ چهارم در ذکر علما و مؤلفین و عرفا و حکمای ایران و یونان. روضهٔ پنجم در ذکر حالات شعرای عرب و عجم این روضه بدو قسمت منقسم است قسمت اول شعرای عرب و قسمت دوم شعرای عجم را حکایت میکند روضهٔ ششم در تاریخ سلاطین ایران است این روضه نیز دو قسمت است قسمت اول سلاطین قبل از اسلام و قسمت دوم سلاطین بعد از اسلام. روضهٔ هفتم در ذکر حالات امرا و وزرا و خطاطین است. روضهٔ هشتم در ذکر بعضی از حکایات و اتفاقات مهمه در عالم است.

کتاب بحر العلوم نیز در تواریخ و حکایات و اشعار و موضوعات متفرقه است بطرز کشکول نوشته شده که از هر موضوع در این کتاب مطلبی هست. یکی دیگر از کتابهای مهم این کتابخانه کلیات و آثار نظمی و نثری صادقی افشار کتابدار شاه عباس کبیر است. صادقی افشار متخلص بصادقی از اعاظم ایل خدابنده بود و از رجال نامی دورهٔ شاه عباس کبیر است در سال ۹٤۰ هجری در تبریز در محلهٔ ویجویه متولد شد و در عهد شاه اسماعیل ثانی داخل کتابخانهٔ دولتی شده بعد از شاه اسماعیل ثانی از طرف شاه عباس کبیر نظر بمهارت واستادی وی در خطاطی و نقاشی بمنصب کتابداری نائل شده، صادقی در نظم و نثر فارسی و ترکی شاعر توانائی بود در یکی از فتوحات شاه عباس منظومه‌ای گفته که دوهزار و پانصد بیت است بنام فتحنامهٔ نامدار این کتاب در بیست قسمت است اول قصاید و مدح منقبت بنام (زبدة الکلام) دویم غـزلیات سیم اشعار متفرقه چهارم تذکرة الشعرا موسوم به (مجمع الخواص) که آقای دکتر
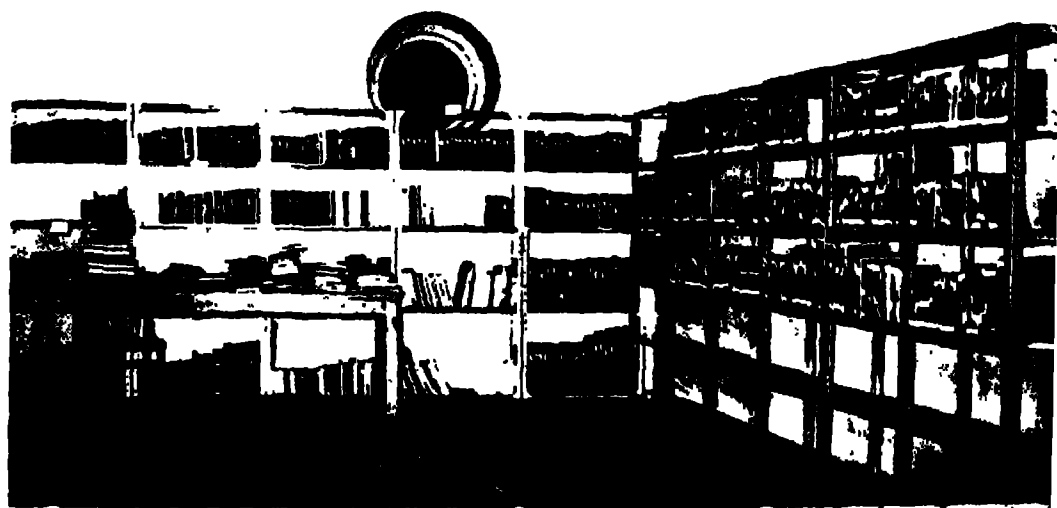
سه تصویر از کتابهای مرحوم نخجوانی

ششم ... را مجدداً ... پنجم رباعیات، ششم مقالات و حکایات منظوم هفتم معمیّات
... هشتم فتحنامهٔ شاه عباس بهادر که در تعریف یکی از جنگها و فتوحات
... و در وصف این جنگ چنین گوید :

... به پرندگی همه آفت مزرع زندگی

نهم تذکرة الشعرا، دهم قصاید و غزلیات ترکی، یازدهم رساله‌درباب اشعارفیضی،
دوازدهم ... در نقاشی و کیفیات آن، سیزدهم رسالهٔ خطیات، چهاردهم مراثی،
پانزدهم ... بدترتیب حروف‌تهجی، شانزدهم‌ترجیع‌بند، هفدهم هجوحیدری
... تعرض‌نموده، هیجدهم منشآت ترکی‌وفارسی، نوزدهم‌شکایت
... هجو محمد صدافی بیستم هجویات متفرقه .

یکی دیگر از کتابهای نفیس ومهم این کتابخانه **مجمل‌فصیحی** خوافی‌است
... تاریخ وقایع عالم را فهرست‌وار در هزار و سیصد صفحه که هر صفحه ۱۷ سطر
... از بدو خلقت تا زمان خود به ترتیب سال نوشته است این کتاب تاریخ تحریر
... ولی از حیث خط و کاغذ معلوم میشود در قرن نهم کتابت شده مؤلف نام خود
... چنین نوشته : « مقرر این تقریر و محرر این تحریر اضعف عبادالله‌الوافی احمد
بن محمد بن یحیی الملقب بدفصیح‌الخوافی » تاریخ تولد خود را درسال۷۷۷ هجری
نوشته ولی از ... تاریخ وفات وی اطلاع صحیحی در دست نیست اخیراً این کتاب را
... دانشمند محترم آقای محمود فرخ از فضلای مشهد پس از مقابله و تصحیح از چند
... یکی که در کتابخانه‌های اروپا موجود بود فیلمبرداری نموده درسه جلدبچاپ
... دو جلد اول آن از بدوخلقت تا آخر قرن هفتم و جلد سوم آن ازسال ۷۰۱هجری
... ۸۴۵ میباشد کلیهٔ این کتاب در سه مجلد به تصحیح و تحشیه و شواهد و مقدمهٔ
آقای محمود فرخ چاپ شده و بدینوسیله بعالم تاریخ و فرهنگ خدمت بزرگی
انجام داده‌اند .

یکی دیگر از کتابهای نفیس وبسیار مهم این کتابخانه کلیات اشعار وتألیفات **امیرعلیشیر نوائی** است که ۱۸ کتاب است دریك مجلد. جلد بسیار عالی دارد وبا۱۸ سرلوح زیبا مزین است این کتاب ۱٤۹۸ صفحه است هرصفحه ۲۹ سطر تماماً بزبان ترکی جغتائی است این کتاب از حیث خط وکاغذ وجلد و سرلوح درکمال زیبائی و نفاست ساخته شده علی الظاهر به خزانة الکتب یکی از سلاطین نوشته‌اند، شرح اسامی آنها بدینقرار است :

۱- نوادرالشباب
۲- بدایع الوسط (کذا)
۳- تحیةالابرار
٤- فرهاد شیرین
۵- لیلی مجنون
٦- سبعهٔ سیاره
۷- سد اسکندری
۸- لسان الطیر
۹- رسالهٔ عروض
۱۰- خمسةالمتحیرین
۱۱- مناجات
۱۲- اربعین حدیث
۱۳- نظم الجواهر
۱٤- مجالس النفایس
۱۵- تاریخ انبیا
۱٦- تاریخ ملوك عجم
۱۷- نسائم المحبه
۱۸- محبوب القلوب

یکی دیگر از کتابهای بسیار مهم این کتابخانه **میزان الحکمه** بزبان عربی است ودر آخر آن بعضی قسمتها فارسی است تألیف عبدالرحمن خازنی که بنام سلطان سنجر بن ملکشاه بن آلپ ارسلان موشح نموده و بخزانة الکتب آن پادشاه فرستاده است عبدالرحمن خازنی مؤلف کتاب از دانشمندان علوم ریاضی بوده و باحکیم عمرخیام معاصر بود دراین کتاب تصاویر واشکال ترازوهای عجیب هست موضوع کتاب عبارت ز ساختن ترازوها و اسباب آلات عجیبی است که انوام اقسام هنر و صنعت در آن بکار رده شده، ترازوئی درست کرده که میزان و مقدار هر فلز را تفکیك و معین میکند ثلا چیزیکه از چندین فلز مختلف مرکب شده اگر در آن ترازو وزن کنند مقدار ر فلز را جدا جدا معین میکند. دراین کتاب نوشته شده برای یکی ازسلاطین تاجی ز طلا ساخته بودند که در آن مقداری نقره قاطی شده بود و سلطان میخواست مقدار قره و طلا را بفهمد بدون اینکه بشکل تاج خللی برسد بهاستادان این فن رجوع کردند توسط این ترازو قضیه حل شد ایضاً ترازوئی درست کرده که غیر از فلزات جواهرات مختلفی را که در روی یك چیزی نصب شده باشد از حیث وزن جداجدا فکیك و معین میکرد ترازوئی درست کرده که وزن آبها را از حیث ثقلت و خفت عین میکرد تمام تصویرها واشکال این ترازوها دراین کتاب ترسیم شده است در آخر کتاب چنین مستور است :

« دعاگوی دولت عبدالرحمن خازنی دیوان ساخت و در مراکز فلزات و جواهرات ابواب آنرا معین و معانی آنرا بیان کرده و پرداخته بیمن دولت اعظم خلدالله ملکه وسلطانه و ضاعف دولته وقدره بخزانهٔ معموره عمرالله مذکره (کذا) فرستاد بتوفیق الله وحسن هدایته »مقصود سلطان سنجر بن ملکشاه است .

یکی دیگر از کتابهای مهم این کتابخانه کتاب **(کناش)** است این کتاب عربی ست در علم طب تألیف (ابن الخمار ابوالخیر حسن بن سوار ابن بابا بن بهنام طبیب)

در نامهٔ دانشوران صفحهٔ ٥١ شرح حال او را با سایر تألیفات وی مفصلا نگاشته است و خلاصهٔ آن از این قرار است :

ابن الخمار ابوالخیر در ربیع الاول ٣٨١ هجری در بغداد متولد شده چون از سنین عمر مراحلی چند پیموده هوای تحصیلش درسر افتاده باکتساب معانی کمر بست و از کوشش نه نشست تا خود بر اصول صناعات طبیه و فروع اعمال آن دانا گردید وآن حکیم دانشمند را حکما ودانشمندان عصر ستوده اند چنانکه شیخ الرئیس ابوعلی سینا در بعضی از کتب خود در شمار اطبای زمان در حق وی چنین گفته : (**فاما ابو الخیر فلیس من عداد هولاء لعل الله یرزقنا لقائه**) در ابتدا مذهب نصاری داشته و در آخر بشرف اسلام مشرف گردید تا اینکه خوارزمشاه او را از بغداد بخوارزم خواسته و در عداد اطبا و ندمای خود قرار داد پس از آن سلطان محمود سبکتکین او را از خوارزمشاه طلب کرد وبغزنین برد ابوالخیر را سنین عمر ازصد گذشت وهمواره مشغول تألیفات بود روزی سلطان ابراهیم غزنوی وی را خواست و مرکوب خاصه خویش را جهت احضار وی فرستاد چون بر آن اسب برنشست از بازار کفشگران میگذشت ناگاه شتری با مرکوب جلو آمد توسن وی را دهشتی عارض گردیده سر کشی نمود چنانش برزمین کوفت که یکسره راه آخرت پیش گرفت و این واقعه در سنهٔ ٤٨٩ بود یکصد و هشت سال عمر کرده .

در نامهٔ دانشوران ص ٥٣ ج ١ بیست وچهار کتاب از وی نقل کرده که اغلب آنها درعلم طب وطریق معالجات است این کتاب کنّاش هشت مقاله است درمعالجات امراض،در آخر مقاله هشتم چنین مسطور است (**کناش المعروف بالمعالجات البقراطیه تمت المقالة الثامنه من الکناش فی غره شهر جمادی الاخر سنه ست و عشرین سبعمائه**

یکی دیگر از کتب مهم این کتابخانه **مقتل خوارزمی** است تألیف ابوالموید الموفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی. مرحوم میرزا محمدخان قزوینی در اهمیت

و شرح این کتاب مقالهٔ مفصلی در مجلهٔ یادگار شمارهٔ هشتم سال ۱۳۲۷ نوشته است
ز این قبیل کتابهای مهم و نادرالوجود در این کتابخانه زیاد است کلیهٔ آنها که در
حدود سه هزاروهفتصد جلدبود بنا بهوصیت آن مرحوم تماماً بکتابخانهٔ ملی تبریز
تحویل داده شد .

کتابخانهٔ ملی تبریز در اثر تشویق و زحمات خستگی ناپذیر جناب آقای
.هفان استاندار معظم و محبوب آذربایجان بوجود آمده مولود زحمات آن مردشریف
ست خدایش جزای خیر دهاد اول کسیکه بهساختمان این کتابخانه کمك‌مالی کرد
.رحوم **حاج محمد نخجوانی** بود .

از آثار قلمی آنمرحوم یکی فهرست کتب خطی کتابخانهٔ تربیت است که چاپ شده
. مقالات سودمندی است که در بعضی از مجلات نوشته است آنمرحوم شعرخوب را
.وست میداشت منتخباتی از اشعار صائب حفظ کرده بود و اغلب آنها را میخواند از
جمله این شعر صائب را مکرر میخواند .

میخواهم که باشدناخن من بند درجایی　　مگر جائی که خاری رادر آرم از کف پایی

آنمرحوم در ماده تاریخ سازی نیز استاد بود بهمن میگفت وتشویق میکرد
که ماده تاریخها را جمع کن و کتابی در این خصوص تألیف کن تا یادگاری از تو
.ر صفحهٔ روزگار بماند ازجمله ماده تاریخهائی که آنمرحوم گفته یکی تاریخ وفات
.رحوم حاج میرزا جواد مجتهد است که دو تاریخ میشود :

جواد زمانه که هرگز نبودی　　بعلم و فضیلت نظیر و مثالش
بسوی جنان رفت ازین دار فانی　　خرد گفت با من بروز وصالش
بدوشکل اگرسال تاریخ خواهی　　(دوتا سیزده گو رقم زن بسالش)

۱۳۱۳

دو تا سیزده پهلوی هم هزار و سیصد وسیزده میشود ومصراع آخرهم بحساب

ابجدهزاروسیصدوسیزده است ودرشهادت‌مرحوم مبرورثقة‌الاسلام شهید که روزعاشورا در سال ۱۳۳۰ قمری ازطرف اجنبی بدارآویخته شد این تاریخ را گفته :

(ثقة‌الاسلام مصلوب)

۱۳۳۰

همچنین در تاریخ بنای نظامیهٔ تبریز که در زمان حکومت عبدالله خان امیر طهماسبی ساخته شد این تاریخ را گفته :

(نصر من‌الله و فتح قریب)

۱۳۰۲

در لغو امتیاز نفت جنوب که در امتیاز کمپانی دارسی بود در سال ۱۳۱۱ شمسی در زمان اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر لغو گردید این ماده تاریخ را گفته :

(لغو دارسی)

۱۳۱۱ شمسی

در تاریخ وفات مرحوم حاج میرزا علی اکبر عمادالذاکرین که از محدثین ووعاظ بود تاریخی گفته که لفظاً و معناً هر دو تاریخ است :

حاج عماد آنکه بود زبدهٔ ابرار   رفت‌بخلد برین که باد روان شاد
گشت دو تاریخ بهر سال وفاتش   (ماه‌رجب یکهزاروسیصدوهشتاد)

۱۳۸۰

مصراع آخر هم بحساب ابجد ۱۳۸۰ میشود. درتاریخ تولد خود این تاریخ را گفته :

(تاریخ مولود)

۱۲۹۷

این قطعه راآقای حمید حقیقی نخجوانی سروده و بر سنگ مزار مرحوم نخجوانی نبشته شده اس

از آقای دکتر رضازادهٔ شفق *

با اینکه فیض ملاقاتها و مصاحبه های متعدد با مرحوم مغفور **حاج محمد نخجوانی** نصیب این بنده شده بود و با وجود ارادت دیرین که بایشان و تقدیر و تحسین که نسبت بفضایل ایشان داشتم و از اخبار و گفتار دوستداران و ستایشکاران دربارهٔ‌ی خصایل پسندیده‌ی ایشان آگاهی حاصل کرده بودم بااینهمه متأسفانه نعمت معاشرت ممتد با آن مرد فضیلتمند دست نداد تابتوانم مقالتی مشروح در وصف حالات او بسلك تحریر آورم . یکی دو بار در منزل مهماننواز او مهمان شدم روزی هم که ظاهراً بیش از ده سال از آن تاریخ گذشته با خواهش خودم به تجارتخانه‌ی او رفتم و ناهاری که مرکب از آبگوشت خانگی و چلو کباب بازاری بود با هم صرف کردیم و روزگاریرا که مرحوم پدرم در « دالان خان » تجارتخانه‌یی داشت یاد کردم. روز دیگر آنمرحوم مرا در منزل خودش بدیدن نسخه‌هایی خطی دعوت کرد و با شوق و ذوقی که خاص او بود آنها را بمن نشان داد و تشریح نمود . آخرین ملاقات من با مرحوم نخجوانی ، اگر درست بخاطرم باشد ، قریب سه سال پیش در بانك ملی اتفاق افتاد که ضمن صحبت نیم‌ساعتی ازقلبش اظهار نگرانی مینمود وعزیمت مسافرت باروپا کرده بود و میگفت در نظر دارد برای خرید بعضی نسخ خطی نادر فارسی

---

* چاپ مقالات واصله بپایان رسیده بود و از وصول مقالهٔ دیگر نومیدی حاصل ، در صدد تجلید مجله بودیم که مقالهٔ جناب آقای دکتر رضازادهٔ شفق بدست ما رسید بمحض وصول طبع و عنایت معظم‌له موجب حسن ختام این دفتر شد .

سفری نیز به هند کند .

در باب علاقه‌ی او بادب و کتاب نه تنها تألیفات ادبی سنوات اخیر این کشور شاهد صادق است بلکه یقین دارم دوستان دانشمند او هر یك شرحی در آنخصوص مینویسند . آنچه من میخواهم در این مختصر باحترام روان پاك او بنویسم مربوط به خوی و خصال او است تا آنجا که در برخورد های معدود خود دریافتم و بآن پی بردم .

مرحوم نخجوانی اهل افراط و تفریط نبود نه بذّال بیحساب بود نه ممسك بیحد نه‌پرحرف خسته کننده بود نه همیشه صامت نه‌خنده‌روی مفرط بود نه عبوس مفرّط در راه‌آزادیخواهی قدمها برداشته بود ولی در آنباب تظاهر و تأکید بیش از اندازه نمیکرد در ادب فارسی و تحقیق و جمع نسخ خطی زحمتها کشیده بود ولی سرهرصحبت وبهر بهانه وقیمت سخن از شعر و نسخه و سواد و بیاض بمیان‌نمیکشید در عالم بازرگانی عمری صرف کرده بود ولی صادر و وارد و نقد و نسیه و ارز و نرخ و کساد و رواج را ورد زبان نمیساخت . در موقعش شوخی وبذله گویی‌میکرد ولی نه همیشه ، در مواردی انتقاد و خورده گیری مینمود ولی نه‌همواره، نه در ردّ مبالغه میکرد و نه در قبول ، نه در قدح کسی پرده‌دری مینمود ونه‌درمدح کسی سخنوری .

صفت دیگر او مهربانی او بود که با همهٔ ابراز شفقت میکرد وبهمه چهره‌ی ملایم و متبسّم نشان میداد وهر گزدرپی‌آزار دیگران نمیگشت ودر رفتار و گفتارش خشونت روا نمیداشت گویی همیشه مواظب بود ، احدیرا بگفتار یا رفتار نرنجاند. مطالعه‌ی کتب و اوراق و ملاحظه‌ی انفس و آفاق او را باندازه‌ی کافی آرام و متین و خوش‌مشرب و خیرخواه قرار داده بود . این بود آنچه من دربرخوردهای محدود و شمرده‌ی خود از خصال مرحوم نخجوانی درك کردم امیدوارم در تشخیص اشتبا

نکرده باشم . خدا را شکر علاقه‌ی او نسبت به دانش در فرزند رشید با هنر و ذوق او نسبت به شعروادب در برادر والاگهرش به‌دوام پیوسته ورشته‌ی احسان اونگسسته است روانش شاد و بازماندگانش کامیاب باد .

طهران دیماه ۱۳٤۱

دکتر رضازادهٔ شفق

فهرست مندرجات

نشریهٔ

کتابخانهٔ ملی تبریز

شمارهٔ هفتم

بهار سال ۱۳۴۳ شمسی

هفتهٔ کتاب

ابتکار ترتیب هفتهٔ کتاب در ایران با **جناب آقای علی دهقان** استاندار کنونی آذربایجان شرقی است. ایشان درسال ۱۳۳۸ برای اولین بارجهت معرفی و توسعهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز وترغیب و تشویق مردم بخواندن کتب سودمند وعلمی واخلاقی بمدت یك هفته مراسمی درتبریز ترتیب دادند که درضمن آن همه‌جا اعم‌از رادیو، سالنهای سخنرانی، مدارس، باغ گلستان، کوچه، بازار و خیابان، سخن از کتاب بود. مردم شهر که علاج رهائی از چنگ عفریت فساد اخلاق را تنها درمطالعهٔ کتب سودمند میدانستند وعلاوه براین به آقای دهقان مدیر کل فرهنگ ایده‌آلی خود ایمان واطمینان داشتند، ازاین مراسم بطور بی‌سابقه‌ای استقبال کردند و بکتابخانهٔ ملی تبریز در حدود هفتصد هزارریال کتاب و کمك نقدی دادند. از آن پس نیز تا کنون هرسال این مراسم برگزارمیشود ومردم درجریان این هفته از کتابخانه‌های عمومی شهر بازدید بعمل میآورند واز فعالیتهائی که درضمن سال درزمینهٔ طبع و نشر صورت گرفته استحضار حاصل میکنند. برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب سال ٤٢ از روز پنجشنبه ۲۸ آذرماه درتالار سخنرانی کتابخانهٔ ملی تبریز آغازشد ونخست آقای جواد کیانی رئیس ادارهٔ کل فرهنگ آذربایجان شرقی گزارش فعالیت‌های کتابخانهٔ ملی تبریزرا بشرح زیر باستحضار حضار رسانیدند:

یکی ازقدمهای بزرگی که ازطرف فرهنگ آذربایجان درزمان مدیریت کل جناب آقای علی دهقان برای پیشرفت وتوسعهٔ دانش وادب درخطهٔ آذربایجان برداشته شد توجه ودقت درتأسیس و ادارهٔ کتابخانه‌های عمومی ومدارس بود.

بااذعان باینکه اکثر بدبختیهای ما ناشی ازجهل وعدم رشد اجتماعی وبی فرهنگی است و با قبول اینکه تنها راه نیل بترقی وپیشرفت واقعی کوشش درراه ترویج فرهنگ و دانش است وحصول این مقصود جز ازطریق مطالعهٔ کتب و آثار متفکران دنیا و بهره بر گرفتن از آنها امکان ندارد ناچار ازستایش همت وجدیت اولیای وقت فرهنگ دراین راه خواهیم بود. سالها قبل یکی از رجال روشنفکر آذربایجان یادگار جاویدانی مهمی ازخود در مرکز آذربایجان بجا گذاشت ومرجع وکانونی برای عدهٔ بیشماری ازطالبان علم وادب بنا کرد که هنوز بنام آن خادم صدیق « کتابخانهٔ دولتی تربیت » نامیده میشود و کتب سودمندی که بدقت تمام انتخاب و تهیه کرد ودراین کتابخانه گرد آورد مورد استفادهٔ طلاب علوم واقع میشود. نظر براینکه این قرائتخانه بعلت کثرت جمعیت شهر تبریز ورشد فکری مردم آن و تعداد روز افزون مراجعه کنندگان نمیتوانست نیازمندی معنوی سکنهٔ شهررا مرتفع سازد لذا در نه سال قبل ادارهٔ فرهنگ تبریز درصدد برآمد که بنای مناسبی با وسایل کافی وسالن مطالعهٔ وسیع در وسط شهر ایجاد نماید وبهمین منظور ازعده‌ای ازاشخاص بصیر ودانشمند دعوت بعمل آورد ویکهزار ویکصد مترمربع زمین بطور رایگان دراختیار این عده که شورای کتابخانه را تشکیل داده بودند گذاشت. شورای کتابخانه با جمع آوری اعانه از مردم عملیات ساختمانی قرائتخانه را آغاز کرد ودر تابستان سال ۱۳۳۵ ساختمان کتابخانه را آماده جهت استفاده نمود. بدون مبالغه باید عرض کرد که ساختمان این کاخ رفیع که در کمترین مدت بنازلترین قیمت در شهر تبریز بنا گردید تنها در سایهٔ همت جناب آقای دهقان و مساعدت بیدریغ آذربایجانیان عزیز انجام پذیرفت.

علاوه برجمع آوری اعانه جهت ساختمان کتابخانه که شرح آن بتفصیل در نشریهٔ

شمارهٔ ۱۵ فرهنگ بنام « ساختمان کتابخانه و قرائتخانهٔ ملی تبریز » و پنج شماره نشریهٔ کتابخانهٔ ملی درج شده است اقدامات اساسی برای گردآوری کتاب معمول گردید . تنها بکمك مردم محل قناعت نشد بلکه بمنظور جلب کمك مؤسسات بزرگ علمی و ادبی دنیا اقداماتی بعمل آمد و با مراکز مهم پخش کتاب دنیا تماس گرفته شد ودر نتیجه ادارهٔ فعالیتهای فرهنگی یونسکو علاوه بر اهداء کتب متعدد کتابخانهٔ ملی تبریز را بعنوان کتابخانهٔ امانتدار شناخت و حق استفاده از کلیهٔ انتشارات یونسکو را به این کتابخانه قائل شد.

اکنون کتابخانهٔ ملی تبریز علاوه بر یونسکو با مؤسسهٔ آتلانتیك در آمریکا، کتابخانهٔ بین المللی جوانان در مونیخ آلمان، بنگاه پخش کتاب در واشنگتن، مؤسسهٔ جغرافیائی بین المللی ومراکز انتشارات دانشگاههای بزرگ کشورهای مترقی در تماس است و ازمساعدتهای آنان بهرمند میشود.

ازمؤسسات داخلی نیز دانشگاه تهران، بنیاد پهلوی « بنگاه ترجمه و نشر کتاب » و مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین بطور مداوم نسخی از انتشارات خود را بمحض خروج از چاپ بکتابخانهٔ ملی تبریز ارسال مینماید.

عمدهٔ مساعی کتابخانه تا کنون معروف این شده که بقدر امکان کتب و نشریاتی را که مورد استفادهٔ اکثریت مراجعین بکتابخانه است در دسترس آنان بگذارد و در این راه موفقیت‌هائی نیز احراز کرده ودر حال حاضر تعداد کتب کتابخانه به ۱۹٤۳٤ جلد رسیده است. گرچه این مقدار تناسبی با شرایط و خصوصیات یك کتابخانهٔ عمومی در عصر حاضر ندارد و نیازمندی معنوی مردم کتابدوست تبریز را مرتفع نمیسازد ولی با در نظر گرفتن اینکه قسمت مهم این مقدار کتاب را کتب اهدائی تشکیل میدهد میتوان سعی وهمت اداره کنندگان این دستگاه وعلاقمندی ودلبستگی مردم شریف تبریز را بتوسعهٔ این مؤسسات حدس زد.

فعالیتی که درمدت یك سال گذشته (از آذرماه ۱۳٤۱ تا آخر آبانماه ۱۳٤۲)

در کتابخانهٔ ملی تبریز صورت گرفته بطور خلاصه ذکر میشود:

۱ـ بکتابخانهٔ ملی تبریز قریب دویست هزار نفر بزرگسال مراجعه کرده و تعداد ۵٤۸۵۱ جلد کتاب گرفته‌اند.

۲ـ به بخش کودکان قریب ۱۲۰۰۰ کودک دبستانی بامعلمین خود مراجعه نموده و با طرق مطالعه واستفاده از کتب کودکان آشنا شده‌اند.

۳ـ تعداد ۲۰۷۸ جلد کتاب برشمارهٔ کتب سال‌های پیش افزوده شده که ٦۱۳ جلد از آن ابتیاعی و ۱٤٦۵ جلد اهدائی بوده‌است.

٤ـ تهیهٔ فهرست نسخ خطی و چاپی مرحوم حاج محمد نخجوانی پایان یافته وچاپ آنها آغاز گردیده‌است.

۵ـ بجای نشریهٔ کتابخانهٔ ملی با پیشنهاد جناب آقای دهقان راهنمای نفیسی جهت شهر تبریز تألیف یافته و با همکاری کتابفروشی حقیقت بچاپ رسیده‌است.

٦ـ مبلغ ۱۳۷۷٦۵ ریال دانش آموزان دبستانها ودبیرستانهای تبریز بکتابخانهٔ ملی کمك کرده‌اند ودر گردآوری این کمك ادارهٔ آموزش سمعی و بصری آذربایجان پابپای ادارهٔ بازرسی فرهنگ تبریز همگامی وهمراهی نموده‌است.

البته این فعالیت‌ها برای خود اعضای شورای کتابخانه‌هم مقنع نیست بلکه امید است با کوشش اعضای شورا و با همت بلند آذربایجانیان بزودی تمام قفسه‌های مخازن کتابخانه که گنجایش پنجاه‌هزار جلد کتاب دارد از بهترین آثار مؤلفان کتب پر ومورد استفادهٔ عموم واقع شود.»

در خاتمه بطور مجمل به فعالیت‌های کتابخانهٔ دولتی تربیت و کتابخانه‌های دبیرستانهای تبریز اشاره نمودند و از آقای استاندار خواستند که بااجازهٔ ایشان مراسم هفتهٔ کتاب آغاز شود.

آنگاه آقای دهقان پشت تریبون قرار گرفتند وضمن

ـاب آقای علی دهقان استاندار آذربایجان شرقی با قطع نوار سه رنگ مراسم هفتهٔ کتاب را افتتاح می‌کنند.

آقای علی ابوالفتحی
هنگام سخنرانی درمراسم
هفتهٔ کتاب
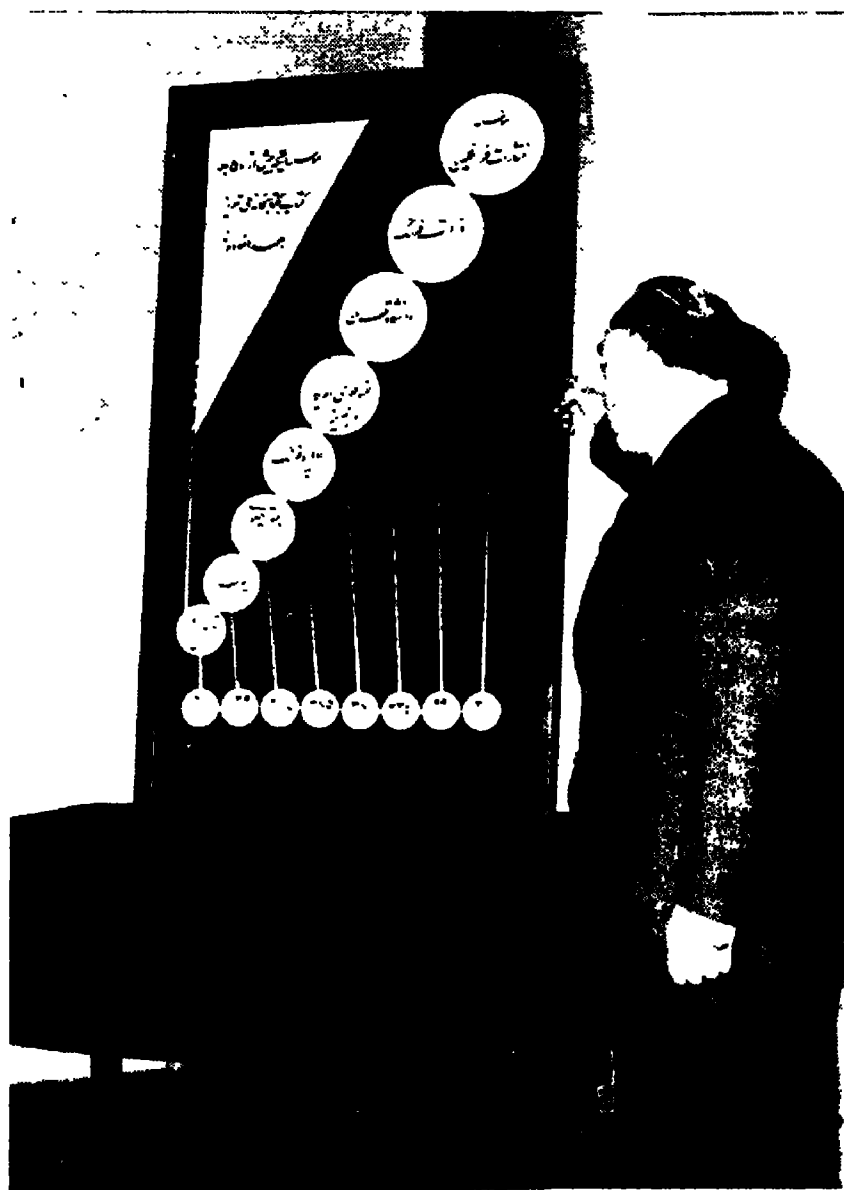
آقای کیانی رئیس کل فرهنگ آذربایجان شرقی نموداری از کتب اهدائی را بحضار ارائه میدهند.

تشکر ازحضار که هرگز در اقدامات عام‌المنفعه و خدمات فرهنگی‌ایشان ازیاری وهمکاری صمیمانه دریغ نورزیده‌اند گفتند:

« ما غرضمان ازتأسیس کتابخانه‌این بود که دربهترین نقطهٔ شهرجائی باشد و جوانانیکه نمیخواهند وقت خودرا بیهوده تلف کنند بیایند وبنشینند ومطالعه واستفاده کنند. بحمدالله‌این نمودارها نمودند توفیق‌بانیان‌این‌مؤسسه‌است که کارشان‌درمدت کوتاهی مورد استقبال‌مردم واقع‌شده و کتابخانه‌توانسته تعداد کتاب وتعداد مراجعه کنندگان خود را چند برابر کند.

ازهفتهٔ کتاب هم که چهارسال قبل شروع کردیم نظرجلب کمك مادی‌نداشتیم، هدفمان‌این بود که با همکاری عده‌ای از آقایان بکوشیم که مدت یکهفته درسالنهای فرهنگی،درمدارس،درسینماها، درمساجد، درقهوه‌خانه‌ها، دراتوبوسها،خلاصه همه‌جا از کتاب صحبت درمیان باشد.این‌نیت پاك نیزمورد استقبال گرم دوستان خیر ومردم نیکوکار شهرقرار گرفت و علاوه برشرکت در مراسم هفتهٔ کتاب ، کمك‌های مادی درخور تشکری هم نمودند.

آقای رئیس کل‌فرهنگ باید درمدارس برنامه‌هائی تنظیم نمایند که‌بچه‌ها از طفولیت بخواندن کتاب عادت کنند . آقایانیکه بکشورهای خارج مسافرت کرده‌اند ملاحظه نموده‌اند که مردم چهار پنج دقیقه وقت خود را نیز تلف نمیکنند، کتابی، روزنامه‌ای، مجله‌ای هر که دلش‌هرچه خواست میخواند. نسل‌جدید حتماً باید عادت کنند بکتابخانه رفتن و کتاب خواندن . من از آقایان حاضرین خواهش میکنم فرزندان و دوستان و آشنایان جوان خود را بکتابخانه‌ها هدایت و بخواندن کتاب تشویق نمایند...»

پس‌ازخاتمهٔ بیانات آقای‌استاندار، آقای‌علی‌ابوالفتحی سخنرانی جالبی ایراد نمودند که خلاصهٔ آن درهمین شمارهٔ

نشریه بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید و پس‌از پایان سخنرانی ایشان ، جناب آقای دهقان **بنام نامی شاهنشاه** نمایشگاه کتاب را افتتاح کردند. این نمایشگاه‌درسالن کتابخانهٔ نخجوانی ترتیب داده شده وشامل‌چهارغرفه‌بود ــ قسمتی‌از نسخ منحصربفرد یا نادر کتابخانهٔ مرحوم نخجوانی ، غرفهٔ کتابهای کودکان ، غرفهٔ کتاب‌های جیبی و غرفهٔ انتشارات مؤسسه فرانکلین‌تبریز. درمدت هفت روز متجاوز از ده‌هزار نفر ازنمایشگاه مزبور دیدن کردند.

نا گفته نماندکه بمناسبت هفتهٔ کتاب از رادیو تبریز یك سخنرانی بوسیلهٔ آقای عبدالعلی کارنگ بعمل آمد و یك مصاحبه از طرف آقای مجید فرهنگ رئیس کتابخانهٔ ملی تبریز که خلاصهٔ آنها نیز درهمین شمارهٔ نشریه مندرج است.
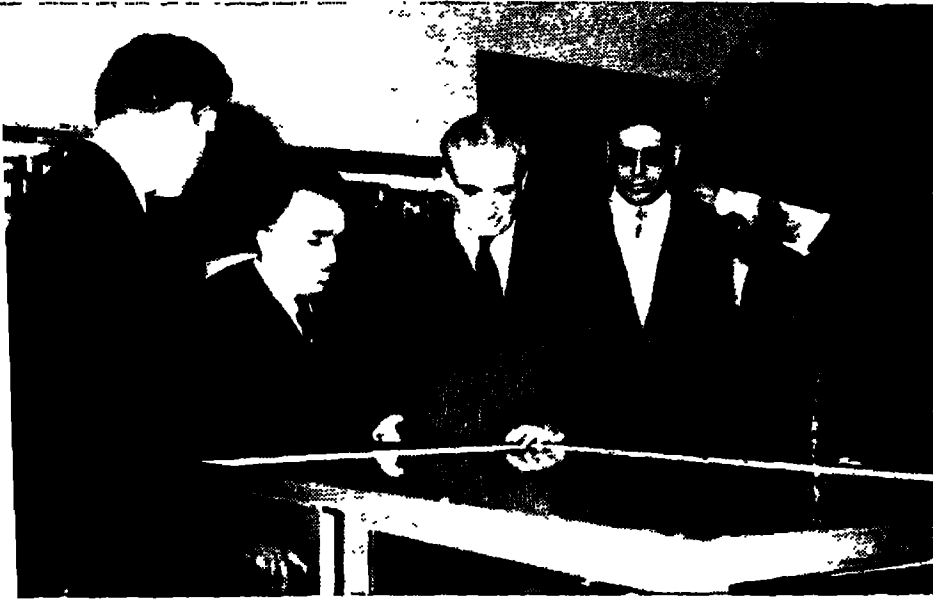
بازدید از نسخه‌های خطی اهدائی مرحوم حاج محمد نخجوانی

استاندار و حاضران در برابر غرفهٔ سازمان کتابهای جیبی

بازدید از غرفهٔ کتابهای کودکان

خلاصهٔ سخنرانی آقای علی ابوالفتحی که بمناسبت
آغاز هفتهٔ کتاب درتاریخ ۴۲/۹/۲۸ درکتابخانهٔ ملی
ایراد شد.

جلیس الانیس یأمن الناس شره — و یذکر انواع المکارم و النهی
و یأمر بالاحسان و البر والتقی — وینهی عن الطغیان والشر والاذی

جناب آقای استاندار، حضار گرامی

ازطرف اعضای شورای کتابخانهٔ ملی ازتحمل زحمت وحضورخانم‌ها و آقایان محترم دراین جلسهٔ بی‌ریا عرض تشکرمیکنم. امروزاولین روزهفتهٔ کتاب است برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب سنت بسیار پسندیده ومقدسیست که اگر اشتباه نکنم درتمام ایران منحصرا درتبریز انجام میشود بانی ومبتکر این امرجناب آقای دهقان استاندارمحترم است وخوشبختانه در زمانیکه معظم‌له مدیریت کل فرهنگ آذربایجان شرقی‌را بعهده داشتند و از موقعیکه کتابخانهٔ ملی بهمت ایشان و اشخاص خیر بنا و افتتاح شده هرسال این‌مراسم بعمل آمده وانشاءالله درسالهای بعد نیز بنحو بهتر ومطلوبتر تکرار خواهد شد.

وقتی تصمیم ودستورهیئت مدیرهٔ کتابخانه مبنی برسخنرانی دراین‌جلسه ابلاغ شد عرض کردم صرف‌نظر ازاینکه فرصت کافی وجود ندارد بارها درهمین سالن ودر مورد کتاب و کتابخانه صحبت کرده‌ام بنابر این سزاوار نیست درمحفلی که فضلا و دانشمندان درآن جمعند زبان بسخن گشایم. جوابیکه به‌بنده داده‌اند تقریباً مضمونش این بود که:

یک عمرمیتوان سخن اززلف یار گفت — در بند آن مباش که مضمون نمانده‌است

خواه‌ناخواه‌وقطر به‌سمتی که‌درشورای کتابخانه‌دارم‌اجابت‌امر کردم‌وامیدوارم

مطالبیکه بعرض میرسانم زیاد مفصل نباشد و بالنتیجه کمتر ملال خاطررا فراهم سازد.

درباره‌ٔ کتاب و فوائد مطالعه سخنان زیادی گفته و نوشته‌اند که بچند قسمت محدود اشاره میکنم:

شعریکه دراول عرایضم خواندم یکی ازسخنان جامعی است که درحق کتاب گفته شده و واقعاً بطوریکه شاعر میگوید: **کتاب صدیق مشفقی‌است که انسان را از شر بدان حفظ میکند و ازخوبیها وبدیها آگاه میسازد، باحسان وتقوی وا میدارد و ازطغیان و شرارت وپلیدی برحذرمیسازد.**

کتاب در دورهٔ جوانی وسیلهٔ سرگرمی وهدایت و در دوران پیری وشکستگی مایهٔ تسلی ودلداریست. باخواندن کتب دراعماق قرون واعصار واردمیشویم وجاهائیرا که بچشم ظاهر ندیده‌ایم بچشم باطن می‌بینیم. مرحوم دکترولی‌الله‌خان نصرمیگفت: من‌ازتهران بیرون نرفته‌ام ولی قاره را گشته‌ام زیردریاها را سیر نموده و بقلل کوهها صعود کرده‌ام.

مردان بزرگ ونامدار که‌بقول یکی‌ازدانشمندان مردگان‌قدیم ولی‌شهریاران و سلاطین مقتدری هستند که ازمیان قبور خویش برما حکومت میکنند بوسیلهٔ کتاب زنده هستند

کتاب بهترین‌انیس‌درزمان‌تنهائی وصدیقترین رفیق در دیارغربت‌است. هر نوع مطلبی‌ازجدی وشوخی در آن مییابیم. بستانیست که دریک‌انبان میگنجد ومیتوان آنرا باخود بهمه‌جا حمل کرد بستان بانزهتیکه خزان‌ندارد.

کتاب را بدرخت پر ثمری‌تشبیه کرده‌اند بااین‌تفاوت که این درخت میوه‌های گوناگونی ببارمیآورد وهرقدر از آن‌بچینند کاهشی‌حاصل‌نمیگردد وهرگز ازبرگ وثمر عاری نمیشود.

اگر بااین دوست صبور وپرحوصله غضب کنند متقابلاً غضبناک نمیشود.

معلمی‌است که ازفضائل بیشمار برخورداراست. بالسنهٔ مختلفه سخن میگوید،

معلمیکه برای تعلیم عصا و تازیانه بکار نمیبرد درعین‌حال که فایده میرساند توقع استفاده ندارد.

از گذشتگان ومتأخرین کسی‌را نمیتوان‌پیدا کرد که‌اینهمه کمالات را درخود جمع کند و با خرج کم بدست آید.

لذت همیشه دراختیارشخص‌است و برخلاف‌یاران ظاهری ومادی اگرما آنرا بی‌بهره کنیم هرگز نر کمان نمیکند.

هرقدر بیشتر در اونظر افکنیم استفاده‌مان‌بیشتر و بر بسط لسان وخوبی‌بیانمان افزوده‌خواهد شد.

کتاب نام مؤلفش را در روزگارمخلد میسازد و برقدر ومنزلت مدرس خود میافزاید.

بنده را بمقام سیادت میرساند ورعیت را درمجلس‌شاهان مینشاند.سن اگوستین خود میگوید یکی از اشخاص هرزه و عیاش بود باخواندن کتابی از سیسرون تحولی در وی رخ داده تا در ردیف یکی از مشهورترین اساقفهٔ صدر مسیحیت قرار گرفته‌است.

کسانیکه توفیق درك لذت کتاب خواندن را پیدا کرده‌اند و همدمی با این موجود‌راز نصیبشان شده معنی سعادت واقعی را درك نموده و نیك دریافته‌اند که مقصود از ندگی‌چیست وهروقت‌با کتاب دمسازبوده‌ووقت گرانبهارا در کتابخانه گذرانده‌اند مثال گذشته‌اید را حس‌کرده‌اند:

میم کوی تو نشویش سال وماه ندارد   که در بهشت نه سالی مقرر است نه‌ماهی

اگرشخصی مانند «جان‌برایت» پیدا شده که‌از کتاب گله کرده‌است شکایتش این بوده که چرا تعداد کتاب بقدری زیاد است که عمر وی کفاف خواندن تمام آنها را نمیکند.

یکی‌ازخلفا دنبال عالمی فرستاد و اورا برحضورش خواند.حامل پیام‌بمحضر

عالم‌مزبورشتافت و اورا دراطاقی نشسته‌دید که مشغول‌مطالعه‌است و کتابهای زیاد اورا احاطه کرده‌اند. سفارش‌خلیفه راابلاغ کرد؛ جوابش‌این‌بود که: بخلیفه‌بگوئید عده‌ای ازفضلا وحکما درمنزل‌من‌هستند، ملاقات را بموقع‌دیگرمحول سازد. خلیفه‌با شنیدن جواب، ازنمایندهٔخود پرسید چه کسانی آنجا بودند؟ نماینده گفت جزخود او کسی‌را درخانه ندیدم. خلیفه متحیرشد فوراً دنبال‌عالم‌فرستاد که بهرنحویست باخلیفه ملاقات نماید. این‌ملاقات دست داد، خلیفه گفت وقتی درخانهٔ شما کسی‌حضور نداشت چگونه ازآمدن بعذر مصاحبت‌با عده‌ای ازحکما و فضلا امتناع کردید؟ پاسخ داد چه مهمانی ارجمندتر وچه مصاحبی دانشمندتر و فاضلتر از کتاب ممکن بود درخانهٔ من باشد و نتوانم دل‌ازمجالست ومصاحبت وی بر کنم.

چند سال پیش درتهران ازجناب آقای علی‌اصغرمدرس خواهش کردم بزیارت والددانشمند ایشان‌حضرت آقای‌میرزامحمدعلی‌مدرس، محقق‌ومؤلف‌عالیقدر، که‌در آن موقع‌درقیدحیات‌بودند برویم. بمدرسهٔ مروی رفتیم، فقید سعید درمنزل‌نبودند، درحیاط مدرسه‌منتظرشدیم‌تشریف آوردند ودرحجره را باز کردند، بدرون‌رفتیم، باشکال‌دوسه‌نفر میتوانستند درآنجابنشینند زیرا همه‌جا پر از کتاب‌بود ومرحوم آقای‌میرزا محمدعلی مدرس شب و روز درآنجا بمطالعه و تألیف مشغول‌بودند. با مشاهدهٔ این‌احوال پیش خود گفتم اگربنا شود انسان‌بحال دیگران غبطه‌بخورد بایدآرزو داشت چنین‌توفیقی نصیب شود زیرا بی‌اعتنائی بجاه ومال وترك یار ودیار و دست شستن از زندگی مرفه درتبریز وتهران وقناعت کردن بگوشه‌ای درمدرسهٔ مروی وهمدمی با کتاب از عهدهٔ هر کسی بر نمیآید.

قدر کتاب و ارزش زحمات مؤلفین را کسانی میدانند که خود دراین راه قدم زده‌اند و گفتهٔ یکی‌ازمؤلفین را که میگوید: تو دریك شب کتابی را مطالعه میکنی که من سرخودرا درنگارش آن سفید کرده‌ام، خوب تشخیص میدهند.

لازم بود پس‌ازبحث اجمالی دربارهٔفوائد کتب خوب‌ازمضار کتب گمراه کننده

مخصوصاً برای جوانان و نو آموزان و کم‌سوادان عرایضی بکنم ولی بیشتر از این استفاده از حوصلهٔ حضار محترم جائز نیست، درعین‌حال ناگفته نباید گذاشت که درمقابل اینهمه وسایل انحراف جوانان از قبیل فیلمهای نامناسب، مجلات مخرب اخلاق، رومانهای بی‌عمق و بی‌ربط چه سلاحی بهتر از کتاب و کتابخانه میتوان پیدا کرد؟ وقتی می‌بینیم بعضی روزها متجاوز از سیصد نفر که اغلب آنان ازطبقهٔ جوان هستند ازمخزن کتابخانهٔ ملی کتاب میگیرند ومیخوانند وعدهٔ دیگر مشغول مطالعهٔ کتب درسی خود در کتابخانه هستند باهمیت خدمات گرانبهای مؤسسین کتابخانه واهداء کنندگان کتب و کسانیکه بطرق دیگر از کمك ومساعدت خود دریغ نکرده‌اند پی میبریم.

امیدوارم با برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب همشهریان عزیز بیشتر از پیش در ادامهٔ اعمال پسندیدهٔ اشخاص نیك‌اندیش که متضمن رونق وپیشرفت این کانون پرخیر و برکت (کتابخانهٔ ملی) است موفق باشند و فصل نوینی در کتاب خدمات علمی و اجتماعی وفرهنگی شهرما گشوده‌شود زیرا بدون تردید بالاترین احسانها احسانیست که ثمرهٔ آن عاید عموم شود. احسانیکه همیشه پایدار است و ازمصادیق بارز باقیات صالحات شمرده میشود:

المال و البنون زینةالحیوةالدنیا و الباقیات‌الصالحات خیر عند ربك ثواباً وخیر املا.

کتابشناسی

تاریخ شاه طهماسب اول

درمیان کتب کتابخانهٔ مرحوم حاج محمد نخجوانی (ضمیمهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز) نسخهٔ خطی نفیسی وجود دارد که پشت جلد آن نوشته شده « ذیل حبیب السیر » . این نسخه تاریخی است فارسی، در بیان احوال و وقایع شاه طهماسب اول صفوی که محمود بن خواندمیر مؤلف تاریخ حبیب السیر در سال (۹۵۳ ه‍ ق) بتشویق محمدخان شرف الدین اوغلی حاکم هرات بتألیف آن آغاز کرده و در (۹۵۷ ه‍ . ق) بانجام رسانیده است. مؤلف قبل از شروع بشرح وقایع ایام شاه طهماسب اول، مانند مؤلف فتوحات شاهی[1] و عالم آرای عباسی، مقدمه‌ای در احوال آباء و اجداد شاهان صفوی آورده و سپس بذکر حوادث روز گار شاه اسماعیل و شاه طهماسب پرداخته است. تاریخ تحریر و استنساخ این نسخه در دست نیست، یك یا دو صفحه نیز از آخر کتاب افتاده است، ولی تذهیب دور صفحات و شیوهٔ خط[2] و نوع کاغذ نشان میدهد که کار دورهٔ صفویه است . این کتاب مجموعاً ۳۵۹ صفحه بقطع ۱۷ در ۲۴ سانتیمتر دارد و در هر صفحه ۱۴ سطر با خط نستعلیق زیبا نوشته شده است. از وسط کتاب نیز ظاهراً سه یا چهار صفحه افتاده است.[3]

۱ــ یگانه نسخهٔ خطی این کتاب در تبریز، پیش آقای میرزا جعفر سلطان القرائی است و با توصیهٔ پرفسور و مینورسکی در شمارهٔ ۵ مجلهٔ جهان اخلاق از طرف نگارنده معرفی شده، حتی سال قبل هم که ضمن سفر آمریکا واروپا مدتی در شهرهای لندن واکسفورد و کمبریج بودم ، سعادت زیارت واستفاده از محضر چندتن از اساتید انگلیسی از آن جمله درك فیض محضر پروفسور و . مینورسکی دست داد، و روزی که درمنزل ایشان مهمان بودم، ضمن بحث از نسخ خطی مورد علاقهٔ خود بار بتأکید تشویقم کرد که اگر مقدور باشد با حذف تعارفات و القاب وسایر زوائد تاریخ فتوحات شاهی بنشر خلاصهٔ مطالب آن بپردازم ، من انشاء اللهی گفتم و قلباً هم جویای فرصت چنین کاری هستم ، اما با این همه کثرت مشغله و قلت وقت باز باید خدا یاری و توفیق عنایت فرماید که این راهنمائی و تشویق منشاء خدمتی واقع شود.

۲ــ ناگفته نماند که در نسخهٔ مزبور حروف: پ، چ، ژ، گ بصورت : ب، ج، ز، ك نوشته شده است.

۳ــ این حدس با ملاحظهٔ مدت وقایع تاریخی و شیوهٔ سخن و نوشتهٔ مؤلف زده میشود.

استاد سعید نفیسی در مقدمهٔ دستور الوزراء خواندمیر (ص ج، طهران ۱۳۱۷ش.) بر وجود چنین کتابی اشاره کرده ولی ننوشته‌اند که نسخ موجود آن کجا یا پیش کیست و تاریخ تألیف آنرا نیز بعوض (۹۵۳ هـ) اشتباهاً (۹۵۰) مرقوم داشته‌اند.

استاد مینوی دو نسخه در کمبریج و لندن دیده‌اند و دربارهٔ آنها می نویسند: «... ازاین کتاب تاریخی که تألیف امیر محمود پسر خواندمیر است، دو نسخه در کمبریج و لندن هست. نسخهٔ کمبریج جزء کتب قدیم او نیور سیته است و در فهرست نسخ فارسی که مرحوم براون ساخته است بشمارهٔ ۷٤ توصیف شده، و نسخهٔ لندن در موزهٔ بریتانیا بنشان و شمارهٔ Or.3248 مجموعاً است. نیز قسمتی از همین کتاب در نسخهٔ دیگری در موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ Or.2939 عنده جا است. نشانی این نسخه را پروفسور استوری در تاریخ ادبیات فارسی که مجلدات آن تاکنون منتشر شده، داده است ولی بنده خود نسخ را ندیده‌ام...»

این بود مطالبی راجع به ظاهر کتاب اما دربارهٔ معنی و محتویات کتاب باید گفت که این اثر تاریخی از چند لحاظ اهمیت دارد:

۱ ـ قدیمترین مأخذی است برای حوادثی که درزمان مؤلف اتفاق افتاده و حتی از این نظر مورد استفادهٔ مورخین بعدی واقع شده چنانکه اسکندر بیگ ترکمان صاحب عالم آرای عباسی پاره‌ای ازحوادث تاریخی را با تغییر عبارت و تلخیص ازاین تاریخ اقتباس و در کتاب خود نقل کرده ولی کوچکترین اشارتی بوجود آن ننموده است. برای مثال یکی از آن حوادث نقل میشود:

«ذکر وقوع زلزله دربعضی ازمواضع ولایت قاین باقتضای فلك مفتن

ازجمهور انام و ثقات کرام استماع افتاد که درشب چهارشنبه چهاردهم محرم سنهٔ ست وخمسین وتسعمائه در ولایت قاین که از منسوبات بلاد خراسان است درپنج قریه زلزله‌ای شده تخمیناً دوهزاروپانصد و نزد بعضی سه‌هزار نفر ازمرد و زن درزیر دیوار خرابهٔ دنیا به معمورهٔ عقبی انتقال نمودند. ازمردم صحیح‌القول بوضوح پیوسته که قاضی آن ولایت مولانا اسفلار دریکی از آن قری ساکن بود و درعلم هیأت ماهر

می‌نمود، روزی که در شب آینده‌این بلیه حادث‌گشته بمردم دیه اعلام نمود که دراین شب بحسب اوضاع افلاك و انظار کواکب زلزله‌ای عظیم مصوراست؛لایق آنکه‌امشب مردم با عیال واطفال ازمنازل خویش بیرون رفته درصحرا شب را بروز آورند. مردم آن ناحیه ازغایت جهل و کسالت سخن مولانا را اعتبارنا کرده بدستور لیالی گذشته درخانهای خود بر بستر استراحت بخواب رفتند ومولانای مذکور در اول آن شب که آخرروزی (کذا) حیات وی بود بموافقت عیال وفرزند وسایرمتعلقان بجانب صحرا توجه نمود ومترصد نزول بلیهٔ معهود می‌بود تا زمانی که‌نصفی‌ازشب در گذشته مولانا را سردی هوا وفسردگی ارض‌وسما متأثرساخت و ازغایت تأثر این‌بلیه را ازممکنات عدیم‌الوجود اعتقاد کرده با متعلقان‌بطرف منزل‌خویش رایت توجه‌برافراخت،چون قدم درخانه نهاد درحال بلیهٔ زلزله حادث گشته مولانا واهل‌خانه در زیر دیوارهلاك شدند... نقل ازصفحهٔ ۳۴۸.[1]

۲ــ شرح‌حال مشاهیررجال وامراء وهنرمندان وفضلاء معاصررا آورده وبدین وسیله پردهٔ ابهام را ازپایان‌کاربعضی ازآنان کنار زده چنانکه درآخر کار امیرسلطان ابراهیم‌امینی مؤلف‌تاریخ‌فتوحات شاهی که شرح اوائل زندگیش‌درتاریخ حبیب‌السیر آمده می‌نویسد: امیرسلطان ابراهیم امینی ازنزدیکان خلیفه سلطان حاکم هرات‌بود. بیرام اوغلان ازبك‌باجمعی‌ازسواران‌خود باطراف هرات دست‌اندازی کرد درنوزدهم ذی‌قعدهٔ سال ۹۴۱ ه . خلیفه سلطان با صوابدید امینی برای دفع بیرام اوغلان از هرات بیرون رفت ولی هم خلیفه سلطان در این جنگ کشته شد و هم قریب صدتن از اطرافیانش[2]« و ازکسانیکه باخود ستم کرده و در آن معرکه رفته کشته گردیدند امیرسلطان ابراهیم امینی‌است که بعلو نسب وسمو حسب آراسته بود و بشیرینی کلام وفصاحت گفتارمنفرد مینمود؛ این رباعی از آثارطبع سلیم اوست:

۱ــ این‌حادثه درعالم‌آرای عباسی (ج۱،صفحهٔ ۱۱۷، تهران ۱۳۳۴) آمده.

۲ــ این‌عبارت‌ازمعرف‌کتاب‌است نه مؤلف‌آن، فقط‌عبارات بین دوگیومه « » ازمؤلف میباشد.

دردا که تن از عشق‌تو فرسود مرا — هجرتو برآورد زجان دود مرا
بس زود رمیدی زمن و با تو هنوز — بسیار سر همنفسی بود مرا[1]

ویا در پایان کار میرزا قاسم می‌نویسد که درسال ۹۳۲هـ. ترکان شاملو بوکیل شهرهرات حواجه حبیب‌الله شوریدند و او را درخانهٔ خود با فرزندان و اطرافیانش کشتند و ازجملهٔ کشته‌شدگان یکی‌هم مردی بود بنام میرزا قاسم که « بی‌شائبهٔ تکلف نادرزمان ومنفرد آن اوان بود چه درطالب علمی بحدت فهم وسرعت‌انتقال واستقامت طبع بی‌مثال مینمود ودرشعر وانشاء وحسن‌خطوط واختلاط وخوبی‌صحبت‌نظیر وعدیل نداشت:این رباعی‌ازنتایج‌طبع بلند اوست:

برما ستم ای شوخ ستمگر تاکی — مارالب‌خشك ودیده‌ها تر تا کی
برخاك ره تو دادخواهی تاچند — وزدست غم تو خاك برسرتاکی؟»[2]

۳ـ وقایع تاریخی را مانند شاهنامه و پاره‌ای از تواریخ با عبارات و ابیات پندآمیزعبرت‌انگیزپایان داده چنانکه درآخرحادثهٔقتل‌خواجه‌حبیب‌الله حاکم‌هرات میآورد: « ... ارباب اعتبار واهل اختیار باید که زوال نعمت دنیا را بچشم عبرت از حال خواجهٔ مشارالیه مشاهده نمایند که‌بدن پاکش را که سروقدان رعنا ونازك‌بدنان زیبا ببرگ گل درسایهٔ سرو و سنبل باد می‌نمودند در وقت نقل‌از مقتل بجانب مدفن برهنه وعریان ساخته و رسنی درپایش‌انداخته برزبرخاك و سنگ بی‌مکث و درنگ کشان کشان می‌بردند.

زمانه چوبادست و باد از نخست — نقاب از رخ گل بعزت کشد
پس از هفته‌ای در میان چمن — تنش را بخاك مذلت کشد.»[3]

۴ـ اشعارذیل که هر کدام بمناسبتی‌درپایان واقعه‌ای‌آورده شده:

رباعی

هرکس زمی معرفتش جامی یافت — وزخوان نوال وکرمش‌کامی یافت
پیمانهٔ عمر او چو شد مالامال — مانندهٔ دیگران سرانجامی یافت.[4]

۱ـ ازصفحهٔ۲۰۱. ۲ـ ازصفحهٔ۱۷۷. ۳ـ ازصفحهٔ۱۷۸. ٤ـازصفحهٔ۱۷۷.

بیت

که زد بفرق کسی سنگ ظلم کاخر کار بدست مردم مظلوم سنگسار نشد

قطعه

در این دقیقه بماندند جملهٔ حکما که آدمی چه کند با قضای کن فیکون

فروغ نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل به لای عجز فرو رفت پای افلاطون

صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند بیهده در دست بوعلی قانون.[1]

۴ ـ در این کتاب مرات ادبی رعایت شده و حوادثی که قبل از زمان مؤلف واقع شده و از کتب دیگر نقل کردیده مأخذ آنها ذکر شده است.

۵ ـ علاوه بر این محاسن و فواید تاریخی ارزش ادبی این کتاب نیز حائز اهمیت است و اینک برای مزید فایده و اطلاع خوانندهٔ گرامی در پایان مقال گفتاری از آن آورده می‌شود.

«گفتار در محاربهٔ خسرو سعادتمند با میرزاده الوند در موضع شرور و وزیدن نسیم فتح بر پادشاه منصور» صباح که فرمان فرمای عرصهٔ افلاک بعزم رزم جنود انجم، بر بادپای چرخ سوار گردید و علم نور فشان بر کنار مضمار سپهر نصب کرده تیغ جهانگیر از غلاف کرهٔ سپهر بیرون کشید، پادشاه لشکرشکن پی دفع دشمن بر توسن کوه پیکر نشسته بترتیب صفوف مشغولی کرد و میمنه و میسرهٔ سپاه نصرت دستگاه را بسرداران میمنت نشان سامان داده شکوه رایات مهابت سمات روح در قالب غلبه لشکر در آورد و توکل که در جبلت بی‌علتش رسوخ یافته بود تجدید فرموده با دل قوی و امید بسیار بسوی معرکهٔ کارزار متوجه گشت و از آن جانب میرزا الوند نیز جنود جنود را بمردان کاردیده مضبوط و مربوط کرده آنگاه از طرفین شدت صوت طبل جنگ و شیپور داد الصامعه از اشخاص افلاک مسلوب ساخت و آوازهٔ نیزه شجعان میدان آشوب و فتن غلغله در مجامع سموات انداخت غازیان کثیر الاخلاص و قورچیان ذوی الاختصاص بعد از سودن جبین عبودیت بخاک نیاز و استمداد از کریم کارساز، سمند جلادت در ساحت محاربه بجولان در آورده

۱ ـ از صفحهٔ ۱۹۰.

معـ[illegible]له آغاز نمودند و بمفتاح سنان ابواب خروج برروی ارواح محبوسهٔ اعدا گشودند، [illegible] بت شمشیری شیری بجانب بیشهٔ عدم روان ساختند و بهر زخم پیکانی پهلوانی برخاك [illegible] انداختند، زره از [illegible] تشان با هزار دیده خون ریز وخود چون دل خونین گرفتاران [illegible] سپر را از ضرب گرز ایشان پشت شکسته و کمانرا از تیغشان رشتهٔ حیات گسسته و از جانب امیرزاده الوند نیز پهلوانان معرکهٔ کین و بهادران شجاعت آیین [illegible] مردی و مردانگی بظهوررسانیدند و بسیاری ازحریفان برم رزم را جرعهٔ فنا [illegible] و چون مدتی هم جدال بر بن منوال بوده وسال شاهد ظفر پادشاه فریدون فر [illegible] نداد [illegible] جرأت را بمهمیز غیرت تیز ساخته و تیغ ذوالفقار آثار آخته بنفس [illegible] بر [illegible] اعداء زبون تاخت و مانند باز بلند پرواز یا شاهین سرعت آیین که [illegible] را درجة هوا گرفته برخاك افکند چند کس را بمنقار حسام خون آشام ازپشت زین [illegible] زمین انداخت. فارسان میدان اخلاص وشجعان معارك اختصاص که این دلاوری آن فارس مضمار سروری مشاهده نمودند همه بزبان حال مضمون این مقال « ع : [illegible] جانی بازماند سرکرا جانی بود »، ادا نموده بهیأت اجماعی براعدا حمله کردند [illegible] انتقام بردشمنان ناتمام خوابانیده دمار از روزگار ایشان برآوردند و از [illegible] الوند مانند لطیف بیگ وسیدی غازی وموسی بیگ وقره جقای را بقتل [illegible] جمعیتش را بتیغ آفتاب شعاع انقطاع دادند و امیرزاده الوند با نفر [illegible] فرار نموده بصوب ارزنجان شتافت و نسایم نصرت [illegible] فتح و فیروزی [illegible] « الا ان لله فی ایام دهر کم نفحات » براعلام ظفر اعلام [illegible] آنچه مطلوب بود ازمدد بخت یافت، سبحان مالك الملکی که [illegible] عنایتش باعزاز دولتمندی تعلق گیرد هرآینه اورا بتشریف تاج باابتهاج [illegible] من تشاء » سرافراز ساخته خلعت « تؤتی الملك من تشاء » بروی پوشاند و [illegible] این قضیه هرگاه ارادهٔ مقرون بافاده اش بذلت مانند الوندی منوط گردد [illegible] اورا در آتش « تذل من تشاء » گداخته بصرصر « تنزع الملك ممن تشاء » دوحهٔ

قبالش را منقلع گرداند: « یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید. » وچون سبق ذکر یافت که الوندعقب صفوف جنود خودرا بشتران استحکام داده بود از صف قتال هر کس از ابطال رجال که بخیال فرار تخلف نمود، راه گریزرا مسدود یافت. القصه در آن روزمحنت اندوز بسیاری از مردم الوند بدست غازیان سعادتمند کشته گشته غنیمت بی نهایت از اسبان راهوار وشتر واستر باربردار وظروف و اوانی زرین، نصیب لشکرپادشاه نصرت قرین گردید و آن حضرت بعداز وقوع این ظفر هم در آن منزل نزول فرموده بادای شکر کریم چاره ساز و رعایت شجعان دشمن گداز مشغولی نمود و روزدیگر از آن منزل کوچ کرده بصوب دارالسلطنهٔ تبریز جلوریز توجه فرمود، الحمدلله الذی هدانا طریق المقصود والصلوة علی نبیه صاحب مقام المحمود » (ازصفحهٔ ۱۱۳ــ ۱۱۰).

عبدالعلی کارنگ

تبریز ــ ۲۶ اسفندماه ۱۳۴۲

شرح اجمالی یك قسمت از كلمات مصطلح درادبیات قدیم‌فارسی

درادبیات قدیم فارسی کلمات وعبارات وتعبیراتی‌هست که درك معانی و مفاهیم آنها مستلزم داشتن اطلاعاتی‌از رسوم ومعتقدات اقوام سلف و دانستن علومی ازقبیل هیئت و نجوم باستانی و صرف و نحو و منطق و حکمت و کلام و امثال اینهاست ولی بنا بضرورت جبر تاریخ درنتیجهٔ رواج ساده‌نویسی واجتناب نویسندگان از بکاربردن الفاظ وعبارات مشکل ومعقد ازطرفی ودراثرمتروك ومهجورشدن یا لااقل کمی رواج یك قسمت ازعلوم قدیمه در زمان حاضر ازطرف دیگردرك معانی این‌قبیل عبارات و اصطلاحات برای اکثرمراجعه کنندگان اگرمتعذرهم‌نباشدمسلماً متعسراست وبدست آوردن مطلب و مقصود از عبارات پیچیده و مغلق و اصطلاحات مبهم و غیرمأنوس و جملاتیکه در نهایت اختصار وبحال ایجازقریب باعجازاست بغایت دشوار. وبدینجهت بنظر قاصر نگارنده تألیف کتابی بزبان فارسی که متضمن و عهده‌دار شرح و تفسیر این‌قبیل کلمات ومصطلحات گردد یا ترجمه وتتمیم وتکمیل‌مؤلفات پیشینیان که وافی باین منظور باشد برای اینکه بتوان از کتاب‌های ادبی قدیم استفاده کرد شاید لازم و ضروری باشد. بدیهی‌است چنین کتابی که حاوی متفرقات وجامع شتات بوده و با عبارات هرچه ساده‌تر و روانتر و روی کمال احاطه و بصیرت برشتهٔ تحریر درآید برای کسانیکه میخواهند ازخرمن ادبیات قدیم فارسی‌خوشه‌چینی کنند کمك ویاری شایسته‌ای خواهد کرد و آنان را از مراجعه بکتاب‌های مربوطهٔ کمیاب و پیدا کردن محل‌موضوع مبتلابه‌مستغنی خواهدنمود وبرای‌نسل‌های‌آینده که دراثر گذشت زمان وعوامل‌دیگرباین‌قبیل مطالب ومسائل بیگانه‌ترمیشوند مفید وسودمند خواهد بود.

نگارنده دراین‌مقاله ودرصورتیکه ممکن باشد وشرایط روحی وجسمی‌اجازه دهد در مقالات‌آینده بشرح و تفسیراجمالی قسمتی ازکلمات مصطلح در ادبیات قدیم

فارسی خواهد پرداخت و اگر در اثر کمی اطلاعات و قلت بضاعت و کثرت گرفتاری و دوری ازاین عوالم نتوانم حق مقام را بنحو شایسته ادا کنم و این اقدام ناشیانه‌ام در پیشگاه اساتید فن و ارباب فضل و هنر بکنوع گستاخی و تجاوز ازحد وخروج از زی تلقی‌شود قبلاً اعتذار میکنم.

۱- قدح معلی

حاوی القدح المعلی فی حلبة الفضائل والعلی

« تاریخ وصاف »

بازی قمار در دورهٔ جاهلیت رواج کامل داشت با آن فخر و مباهات میکردند خودداری کننده را سرزنش و ملامت مینمودند. مشهورترین بازیهای آن زمان بازی « ازلام » نام داشت و آن عبارت از ده عدد تیر بود که هر کدام نامی مخصوص داشت و اسامی آنها بترتیب بدین قرار بود: ۱- فذّ. ۲- توأم. ۳- رقیب. ۴- حلس ۵- نافس. ۶- مسبل. ۷- معلی. ۸- سفیح. ۹- منیح. ۱۰- وغد. شتری را نحر یا گوسفندی را بحر میکردند و گوشت آنرا به بیست و هشت حصه تقسیم مینمودند برای هفت عدد از تیرهای مزبور سهمی اختصاص میدادند چنانکه برای اولی یک حصه و برای دومی دو حصه و برای سومی سه حصه تا آخر و برای هفتمی که **معلی** نام داشت هفت حصه و تیرهای هشتم و نهم و دهم را حصه‌ای نبود سپس اسامی تیرها را بشرح مرقوم روی آنها مینوشتند و در کیسه‌ای میریختند و آن کیسه را بدست شخصی امین که « مجیل » نامیده میشد میدادند . اوهم کیسه را در حضور هبل خدای بزرگ مکه بعداز اخذ بکیسه دست برده هم احرت بهم میزد و سپس تیرها را بنام اشخاص بیرون میآورد صاحبان هفت تیر اولی سهم خودشان را میبردند ولی صاحبان سه تیر آخری علاوه براینکه چیزی نمیبردند بایستی قیمت شتر یا گوسفند را نیز بپردازند . پس چنانکه می‌بینیم دارندهٔ تیر معلی علاوه‌برعدم‌پرداخت وجهی بزرگترین سهم را میبرد. بدینجهت درادبیات پارسی وعرب کسی را که موفقیت شایانی بدست آورد - **حاوی قدح معلی** گویند.

اسامی اقداح را بعضی ازشعراء بنظم در آورده اند مثلاً ابوالحسن علی بن محمد همدانی گوید:

یلی الفذ منها توأم ثم بعده — رقیب و حلس بعده ثم نافس
و مسبلها ثم المعلی و هذه — لسهام اللتی دارت علیها المجالس

وشیخ بن حاجب گوید:

هی فذ و توأم و رقیب — ثم حلس و نافس ثم مسبل
والمعلی والوغد ثم منیح — وسفیح (فسیح) هذی الثلاثة تهمل

مخفی نماند که دربعضی از کتب مربوط اسامی اقداح را برخلاف ترتیبی که مرقوم شد نوشته اند که مقام اقتضای بسط بیشتر ازاین را ندارد.

۲ـ غراب البین

تفؤل و تطیر

فغان ازین غراب بین و وای او
که در نوا فکند مان نوای او
غراب بین نیست جز پیمبری
که مستجاب زود شد دعای او
برفت یار بیوفا و شد چنین
سرای او خراب چون وفای او
بجای او بماند جای او بمن
وفا نمود جای او بجای او

«ازمنوچهری دامغانی»

تفؤل و تطیر تقریباً درمیان تمام ملل عالم کم و بیش و بانواع و مظاهر مختلف معمول به است و هر کس مایل است دربدو اقدام بکاری بداند که نتیجهٔ مطلوبه عاید وی خواهد شد یانه. باقتضای زمان ومحیط وطرز تفکر این امر درمیان عرب جاهلیت نیز رواج کامل داشت با هرحادثه و پیش آمد و با هر لغت وهر اسمی تقریباً تفؤل یا تطیر

مینمودند ـ جرجی زیدان بنقل‌ازجاحظ درموضوع تفؤل مینویسد:

عرب جاهلیت‌اسامی‌اودلاشان را کلب (سگ) یا حمار (الاغ) یا حجر(سنگ) یا قرده (بوزینه) گذاشته و باآن تفؤل میکردند . اگر کسیرا پسری متولد میشد برای تفؤل ازخانه بیرون میآمد اگرسنگی میدید ویا از کسی کلمهٔ حجرمیشنید نام پسرش را حجرمیگذاشت و ببقا وسختی وصبر و صولت وصلابت او تفؤل‌مینمود و با دیدن گرگ بزیرکی ومکر وحیله و دوندگی و با دیدن سگ به‌حراست وبیداری پسرش تفؤل میکرد و در کتاب صناجةالطرب مینویسد اگر کسی مریض میشد و از کسی میشنید که میگوید یا سالم ویا اگر کسی طالب چیزی میشد و از کسی میشنید که میگوید یا واجد، بشفای مریض‌و نیل بمرام و اگرچشمش‌اختلاج میکرد بملاقات دوستان و اگردست راستش اختلاج میکرد به‌اخذ چیزی و اگر دست چپش اختلاج میکرد به تأدیهٔ چیزی و اگردر گوشش طنینی حاصل میشد به‌استماع حوادث تازه تفؤل مینمود.

درموقع‌اقدام‌بکاری که‌از نتیجهٔ آن نگران بودند مرغی‌را درهوا پروازمیدادند اگربطرف راست متمایل میشدآنرا **سانح** میگفتند وبفال‌نیك میگرفتند واگربطرف چپ میپریدآنرا **بارح** مینامیدند وشوم میدانستند وتطیر[1] مینمودند.

با دیدن غراب‌هم تشؤم میکردند ومیگفتندلفظ آن‌حکایت‌ازغربت ورنگ آن حکایت از روزگار سیاه دارد و چون هنگامیکه عده‌ای برای پیدا کردن مراتع وجاهای مناسب کوچ میکردند راغ برای پیدا کردن دانه و ریزه‌های طعام بجای ایشان پائین میآمد وغالباً درهمچو مواقعی دیده میشد. بدینجهت « **غراب‌البین** »اش

۱ـ آنچه ازمجموع کلمات اهل‌لغت استنباط میشود اینست که لفظ «تطیر» ـ یا طیره ـ که ازطیران اشتقاق یافته درمطلق تفؤل اعم ازخیر یا شر که‌مستند بکیفیت‌طیران مرغها بوده، استعمال میشد وبعداً بفال بدیکه مستند بطیران بوده اختصاص یافته و اخیراً این‌معنی‌هم توسعه پیدا کرده و در مطلق فال بد (تشؤم) اعم ازاینکه مستند بطیران باشد یا اسباب و علل دیگر استعمال گردیده‌است.

میناميدند. وميگفتند الفاظ غربت واغتراب وغريب وامثال اينها از لفظ غراب مشتق است اين‌مرغ دربدشگونی ضرب‌المثل بود بنحوی که درميان مرغان بدشگون‌تر و ومنفورتر از زاغ سراغ نميدادند و از صدای او بحوادث‌آينده استدلال ميکردند و معتقد بودند که اگر سه مرتبه صدا زند خيراست واگر دومرتبه صدا زند شرمحض است وبنظرشان مکروهترين زاغها زاغی بوده که منقار و پاهای سرخ رنگ داشته است وشعرا هم دراشعارشان ازاين‌مرغ ببدی ياد کرده‌اند.

۳ـ مقولات عشره

دوعالمی و تو خود را نکو نميداری
توزا رسد بجهان سرکشی و جباری
همت زعالم امر است جان روحانی
همت زعالم خلق است جسم مقداری
زجوهرو کم و کيف ومتی ووضع‌وجده
زاين و فعل وقبول و مضاف حظداری

مقولات عشره دراصطلاح متکلمين وحکماء عبارتست ازجوهر و کم و کيف و اعراض نسبيهٔ‌هفتگانه يعنی متی و وضع وجده واين وفعل وقبول ومضاف، برای‌توضيح مختصرمطلب می‌نگارد که موجود منقسم‌بدوقسم‌است:واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود. واجب‌الوجود واجب با لذات‌است و وجودش‌ضروری است باعتبارذات وی وآن ذات پروردگاراست. ممکن‌الوجودآنست که وجود وعدمش ضروری نباشد.ممکن‌الوجود بردوگونه‌است : جوهر و عرض . زيرا اگرموجود قائم بذات‌خود باشد نه‌به‌تبعيت موجود ديگرآنرا **جوهر** گويند و اگرقائم‌بغير بوده وبه‌تبعيت ديگری موحودباشد دراينصورت‌هم اگرآن غيرمستغنی ازآن‌باشد که اگرآن‌ازاين‌غيرزايل بوده وچيزی بجايش‌نيايدآن‌غيرزايل‌نشود چون رنگ وبو نسبت بجسم اين قسم را **عرض** گويند واگرآن غيرمستغنی ازآن نباشدآن قسم را **صورت** نامند.

گویند

گویند از چه رو همه ایام عمر را
در صحبت کتاب تو بیهوده سر کنی

عهد شباب را که نیاید دگر بدست
کنج کتابخانه بدین سان هدر کنی

از رنج کار چهر تو درهم شکسته است
ضایع پی مطـــــالعه نور بصر کنی

چون کس متاع علم بچیزی نمیخرد
بی‌شك درین معامله آخر ضرر کنی

خواهی اگر سعادت یابی ببایدت
کز بهر زندگانی فکر دگر کنی

راهی روی که مردم عـاقل همی روند
دل وقف کسب مرتبت و سیم و زر کنی

یکسو نهی تو رأی و نظر را که بیهده است
در طرز زندگانی مردم نظر کنی

همچون گیاه در بر هر باد خم شوی
تا خویش را مصون ز هزاران خطر کنی

گویم بناصح این سخنان محض شفقت است
لیکن نصیحتی که کنی بی‌ثمر کنی

خوشتر ز سیر گلشن شعر و کتاب چیست
کز این طریق کسب فنون و هنر کنی

هر قدر عمر خویش کنی صرف راه علم

هر روز سعی و همت خود بیشتر کنی

زیرا جهان علم فراخست آنچنانك

سیری اگر توانی بس مختصر کنی

از جور روزگار چو گردد دلت ملول

در صحبت کتاب غم از دل بدر کنی

از ظلمت جهان برهانی وجود خویش

زی آسمان عشق و فضیلت سفر کنی

چشمت بروی مردم بد دل نیوفتد

خود را ندیم مردم نیکو سیر کنی

جاه و جلال را نبود نزد من فروغ

هرچند پیش چشم منش جلوه گر کنی

من بهره‌مند گشته‌ام از این نعیم خویش

ما را از این بهشت چرا برحذر کنی

دکتر غلامحسین یوسفی

عزیز دولت‌آبادی

نمونه‌ای از یادداشتهای شادروان محمد نخجوانی

این یادداشتها که نشانه‌ای از مطالعات و فعالیتهای ادبی دانشمند فقید میباشد، از صفحات و حواشی بعضی از نسخ خطی کتابخانهٔ ایشان جمع‌آوری شده و محض نمونه از نظر خوانندگان دانشمند میگذرد و امیدوار است نسبت بانتشار کلیهٔ یادداشتهای آن شادروان توفیق حاصل شود.

اینجانب در ثبت و رونویسی، شرایط امانت را کاملاً رعایت کرده و از ذکر این نکته ناگزیر است که اگر فقید سعید شخصاً بچاپ و انتشار آنها اقدام میفرمود، بدون تردید در پاره‌ای موارد تصحیح و تهذیبی بعمل میآورد؛ ولازم بتوضیح نیست که سادگی و نابسامانی و احیاناً عدم‌توجه به پیراستن و آراستن عبارات از مختصات نسبی هر یادداشتی است ولی بعقیدهٔ فضلا و صاحبنظران روشن‌ضمیر، طبع و نشر آنها بعلت دارا بودن نکات ادبی و تاریخی مفیدتر و اولیتر است از آنکه در نتیجهٔ تعوق و مبالغه در دقت، فرصت فائت و موجبات از بین رفتن آنها فراهم شود.

اجمالاً این یادداشتها مشتمل بر معرفی مختصر کتاب و مؤلف آن و تاریخ استنسا- یا تألیف آن و سایر نکات ادبی است که ذیلاً نقل میشود.

۱ ـ پشت صفحهٔ اول دیوان نورعلی‌شاه مرقوم فرموده: «درحاشیهٔ این دیوا اشعاری از حسینی خوانم که تقریباً دیوان حیاتی است و درحدود یکهزار بیت اس سالهای ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ هجری نوشته شده».

۲ ـ درصفحهٔ اول دیوان مدهوش نوشته: «نامش ملا محمدصادق و ملابا حیدرقلی میرزا بوده، در آخر منشآت تاریخ ۱۲۴۷ دارد و این کتاب بخط خود مؤ است».

۳ـ در صفحهٔ اول دیوان ترکی نجاتی مینویسند: «در سال ۹٤۰ در حال حیات بوده است».

٤ـ درسر لوحهٔ یك نسخهٔ خطی این عبارت بچشم میخورد: «هذا کتاب تاج المآثر لعب ؟ رسی بفارسی یا ترکی مؤلف مؤیدالفضلا محمد لاوی».

مرحوم نخجوانی پس از مطالعهٔ دقیق در صفحهٔ ۹ بدین عبارت توجه میفرمایند: «اما ابراهیم قوام فاروقی درین کتاب شرفنامه .... الخ» و درصدد اصلاح عنوان بر آمده مینویسد: «پس نام کتاب شرفنامه ومؤلف آن ابراهیم قوام فاروقی است».

۵ـ در صفحه‌ای از دیوان خطی منصور حلاج نوشته: «نسبت این اشعار بحسین بن حلاج محل تردید است».[1]

٦ـ در صفحهٔ اول سفینهٔ اشعار گرد آوردهٔ میرزا عباسخان همدانی نوشته‌اند: «برای اشعار عطران رسیدگی شد»

۷ـ پشت صفحهٔ اول دیوان نامی نوشته‌اند: «ازشعرای اوایل دورهٔ قاجاریه و از اهالی کرمانشاه است».

۸ـ در صفحهٔ اول ازهار گلشن نوشته‌اند: «درصفحهٔ ۷۳ کشف الظنون ودرصفحهٔ ۵۹۳ فهرست کتابخانهٔ مجلس جلد سوم نام این کتاب هست ناظم ابراهیم یا ابراهیم مسکین»

۹ـ درصفحه‌ای از قاموس المحیط والقابوس الوسیط مرقوم فرموده‌اند: «تاریخ تألیف این کتاب چنانکه در آخر جزء اول و کلمهٔ (وجد) نوشته شده سال ۷٦۸ میباشد، مؤلف محمدبن یعقوب فیروز آبادی».

۱۰ـ درصفحهٔ اول کتاب الخطاطین نوشته‌اند: «قریب باواخر کتاب در آخر مکتوب تاریخ ۹۲۲ دارد و ۹۲۵ و هم ۹۲۷ درعهد سلطنت ظهیرالدین بابرشاه نوشته شده».

۱۱ـ درصفحهٔ آخر دیوان خطی زخمی مینگارند: «درصفحهٔ ۵۰۱ تاریخ دارد ۱۲۵۲»

۱ـ ماسوینون نیز براین عقیده است (نگارنده).

۱۲ـ درصفحهٔاول دیوان‌خاوری نوشته:« خاوری شیرازی‌اسمش میرزا فضل‌الله سبیه زادهٔ آقا محمد هاشم ذهبی و تا سال ۱۲۳۷ برحیات بوده وتاریخی در دولت قاجاریه نوشته که اسم آن ذوالقرنین‌است».

۱۳ـ درصفحهٔ اول زبدةاللغات خواجه محمد بزرگ مینویسند « مادهٔ تاریخ تألیف : خرد گفت (شمع هدایت فروز) ۱۱۲۳».

۱٤ـ درصفحهٔاول دیوان مجذوب نگاشته:« اسمش‌میرزا محمد دمرمری بوده تاریخ تألیف کتاب (خوان پرور) ۱۰۶۵».

۱۵ـ در اواخر دیوان‌خطی‌امیرعلیشیر نوائی‌نوشته: « کسی‌از بی‌خبران محض اینکه کتاب را قدیمی‌تر نماید در تاریخ، سال‌تسعمائه را سبعمائه‌نموده وتسعمائه صحیح است وامیرعلیشیر نوائی در۹۰۶ وفات یافته ».

۱۶ـ درصفحهٔ اول دیوان میرزا فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص به خاوری مینویسد: « درسال ۱۱۹۷قمری متولد شده ودرسال۱۲۶۳ برحیات بوده واین‌مجموعه بخط خود خاوری‌است ».

۱۷ـ درابتدای شرح مختصر تلخیص تفتازانی نوشته: « اول کتاب پس‌از شش ورق است وشش ورق معلوم نشد از کیست وشرح خطبهٔ مختصراست »

۱۸ـ درصفحهٔ اول دیوان نیازی اصفهانی‌نگاشته : « سال۱۱۸۳ را ماده تاریخ دارد اسمش میرزا احمد پسرسید مرتضی اصفهانی ودرسال ۱۱۸۸ وفات کرده ».

۱۹ـ در ابتدای شرح عقاید مثنوی (بزبان کردی) وفواتح فی‌اسمائه‌تعالی و صفاته (مثنوی بزبان فارسی) مرقوم داشته‌اند : « ناظم هردومولا سید عبدالرحیم مولوی ومتخلص به معدومی که از اکراد تایجوزی است وسال۱۳۰۲ برحیات‌بوده».

۲۰ـ در صفحهٔ جداگانه‌ای که جوف(محاضرات‌الادباء راغب اصفهانی‌است) مرقوم فرموده‌اند « صفحه‌هایی که خط مرحوم نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز است

۹۲-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۵۶-۲۰۶-۲۰۹-۲۲۶-۲۴۳-۲۴۵-۲۵۲-۲۶۳-
۲۶۸-۲۷۲-۲۷۷-۲۹۳-۳۲۵-۳۶۰-۳۷۹-۴۰۴ .[1]

۲۱- حسب الامر به فتوح البلدان مراجعه کردم باوجود اینکه کتابی که در پیش بنده است چاپ مصر است ورثان را باثاء مثلث مینویسد سایر عبارات عین عبارت همان کتاب است که درحضور مبارك بود و بچند کتاب دیگرهم برای همین موضوع رجوع شد که آنچه بدست آمده معروض میدارم:

ورثان باثاء مثلث نه با تاء مثنی شهری بوده در نزدیکی اردبیل. یعقوبی[2] مینویسد **آذربایجان** فمن اراد الی آذربیجان خرج من زنجان فسار اربع مراحل الی مدینة اردبیل وهی اول ما یلقاه من مدن آذربیجان ومن اردبیل الی برزند من کور آذربیجان مسیره ثلثه ایام ومن برزند الی مدینة ورثان من کور آذربیجان . وبعد مینویسد: ولاّ آذربیجان من الکور اردبیل وبرزند و ورثان و برذعة... الخ .

۲- ابن خرداذبه[3] مینویسد : المدن والرساتیق فی کوره آذربیجان المراغه والمیانج و اردبیل و ورثان وسیسر... الخ.

در درهمین کتاب درجاهای متعدد نام ورثان هست .

۳- حدودالعالم که درسال ۳۷۲ تألیف شده ونام مؤلف آن معلوم نیست درجزء شهرهای آذربادگان مینویسد ورثان شهری است با نعمت بسیار و از وی زیلوها ومصلی نماز خیزد .

اما فنطره غلط از نساخ است صحیح آن منظره است و عبارت صحیح این است (کان ورثان منظرة کمنظرتی) بمعنی زمین بلند یا چمنزار و همین موضوع را

۱- درنتیجهٔ مراجعه معلوم گشت که مرحوم نادرمیرزا درحاشیهٔ صفحات مذکور یادداشتهائی دارند

۲- کتاب البلدان تألیف احمدبن یعقوب المعروف بالیعقوبی متوفی در ۲۷۷ هجری، طبع لیدن. صفحهٔ ۲۷۴ .

۳- المسالك والممالك تألیف ابن خرداد به متوفی در ۳۰۰ هجری، طبع لیدن، صفحهٔ ۱۱۹ .

ابن فقیه[1] در کتاب البلدان چنین نقل میکند:

فکانت ورثان منظرةً فبناها مروان بن محمد بن مروان بن الحکیم.

و کلمهٔ وخش غلط دومی است که صحیح آن خش است. ابن خردادبه مینویسد: و من اردبیل الی خش ثمانیه فراسخ ثم الی برزند سته فراسخ و کانت برزند خراباً فعمرها الافشین مدینه و نزلها.

و ابن الاثیر[2] در تاریخ خود مینویسد: ثم ان الافشین سار الی بلاد بابك فنزل برزند وعسکر بها وضبط الطرق والحصون فیما بینه و بین اردبیل و انزل محمد بن یوسف بموضع یقال له خش فحفر خندقاً.

ارشق هم نام دهی بوده در نزدیکی بذ قلعهٔ بابك. ابن الاثیر بعد از عبارت مزبور راجع به خش مینویسد: وانزل الهیثم الغنوی برستاق ارشق فاصلح حصنه وحفر خندقه.

ولی اسم این آبادی را ابن خردادبه زهر کش یا زر کش مینویسد وشاید ارشق معرب غلط است چون هر دو مینویسند که لشکر افشین خندق دومی را در آنجا ساخت دیگر ابن خردادبه نامی از ارشق نبرده.»

ناتمام

۱ـ کتاب البلدان تألیف ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی المعروف با بن الفقیه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۲۸٤.

۲ـ تاریخ کامل ابن اثیر، جلد ششم، صفحهٔ ۱٦٤.

تفسیر خطی موسوم به «البصایر» یا «بصایر یمینی»

این تفسیر در ۵۱۷ صفحهٔ بزرگ بقطع رحلی از اوایل سورهٔ طه ، آیهٔ و انا اخترتك فاستمع لما یوحی تا آخر قرآن بدون هیچگونه نقص وعیب بخط خوانا جزو کتب اهدایی مرحوم حاجی محمد نخجوانی بکتابخانهٔ ملی تبریز است.

مرحوم نخجوانی صفحهٔ آخر این کتاب را استنساخ کرده برای تحقیق بیشتر بمحضر علامهٔ قزوینی فرستاده بودند. مرحوم قزوینی هم مطالبی در نامهٔ مورخهٔ ۲ شوال ۱۳۶۴ در جواب مرقوم داشتند و این نامه در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال دوم شمارهٔ مهر و آبان ۱۳۲۸ بچاپ رسیده است من نیز ازمطالب آن مقاله در نوشتن این یادداشتها بهره مند شدم و بروان مرحومین نخجوانی و قزوینی درود میفرستم . از آنجاییکه قزوینی جز رونوشت صفحهٔ آخر کتاب چیزی در اختیار نداشتند و کتاب را ندیده بودند من همهٔ کتاب را خواندم و مطالبی را که احتمال میدادم مفید باشد استخراج کردم در اثنای مطالعهٔ خود متوجه شدم که سی‌وهفت ورق از تفسیر مزبور بوسیلهٔ صحافی ناشی در اواخر کتاب صحافی‌شده ویا دراثرمرور زمان دستخوش این بی‌نظمی گردیده بود و پس‌ازمراجعه و تطبیق با قرآن معلوم شد که تفسیر از آیهٔ ۳۶ سورهٔ النور - چنانکه مرحوم نخجوانی حدس زده‌بودند - نیست بلکه از آیهٔ ۱۲ سورهٔ طه است وفقط چند ورقی ازجزو شانزدهم قرآن ناقص‌است. بنابراین می‌بایستی این تفسیر در دوجلد باشد و نظرمرحوم قزوینی «.... و از روی‌قیاس وقرینه باید دوجلد دیگر مثل از آن بوده‌است که مفقود است» چندان مطابق باقیاس وقرینه‌نیست. مرحوم قزوینی «غالب فهرستهای کتب فارسی کتابخانه‌های اروپا ازقبیل‌فهارس کتابخانه‌های پاریس ولندن وبرلن و کتابخانهٔ خدیوی درمصر وغیرها » را گشته و نام این‌تفسیر را پیدا نکرده و نسخهٔ‌مرحوم‌نخجوانی‌را نسخهٔ منحصر بفرد ویا اقلاً خیلی نادر و کمیاب

معرفی کرده بودند ولی با مراجعه بفهرست کتب کتابخانهٔ رضوی معلوم شد که نسخه‌یی ناقص که « فقط یک نصف اول کتاب است آنهم ناقص یعنی از اول و اواسط آن متفرقه اوراقی افتاده و این قسمت بدون جهت در دو مجلد تجلید و گویا بعضی اوراق مقدم ومؤخر شده . . » ودر کتابخانهٔ رضوی وجود دارد که بخط محمد بن عین الدوله بن عبدالله الرومی ثم الرازی است که برای « الصدر الامام الاجل الکبیر العالم العابد التقی رکن الدین شهاب الاسلام تاج الائمه فخر العلماء شرف المناظرین محمد بن عثمان بن محمد بن سعید الساوی » استنساخ کرده و تاریخ فراغ « یوم الاثنین وقت العصر الخامس من شهر الله الحرام محرم سنهٔ عشر وستمائه فی بلد ساوه.... »

با علاقهٔ شدید مرحوم قزوینی بکتاب، گویی ضنتی درایشان بوجود آورده بود که مرحوم نخجوانی را بمحافظت ازاین نسخهٔ بسیار نفیس تشویق کرده چنین نوشته‌اند: « مجددا عرض میکنم که درحفظ و رعایت و مواظبت این تفسیر فارسی نفیس سرکار باید خیلی سعی داشته باشید و آنرا بدوستان یا بغیر دوستان عاریه ندهید و آنرا درجایی که ازغرق و حرق وسرق مصون باشد نگاه دارید و نگذارید که حتی هیچکس درمنزل خودتان هم آنرا نگاه کند ودستمالی نماید.... زنهار زنهار که درحفظ این نسخهٔ نفیس فارسی باقصی الغایه بکوشید وبرای این گنج شایگان طلسمی ازاخفاء و کتمان وعدم عاریه‌دادن ببندید. رودربایستی را درمقابل دوستان کنار بگذارید وعبوس وجه وچین ابروان را بدون مجامله ومحابات برابر حراست آن هم ازچشم اغیار وهم ازچشم احباب مطلقاً شعارخود سازید » ایکاش علامهٔ مرحوم علاوه براین دستورها مرحوم نخجوانی را بچاپ این کتاب نفیس ترغیب میفرمودند ویا با نفوذی که درفرهنگ ودانشگاه داشتند این کتاب را بوسیلهٔ یکی ازمؤسسات مزبورچاپ ودرمعرض دیگران میگذاشتند. اکنون دراثر همت شورای کتابخانهٔ ملی وسیلهٔ تکثیر نسخ خطی بکمک دستگاه فتوکپی فراهم آمده‌است . امید میرود علاقمندان بقرآن و زبان و ادب پارسی این قبیل نسخ منحصر بفرد موجود دراین کتابخانه را منتشرسازند تا « اغیار و احباب » باهم ازآن

استفاده کنند. درصفحهٔ آخر این نسخه چنین آمده است:

« خواجه امام اجل مفسر مصنف این کتاب معین الدین ظهیر القضاة ناصر الحق ناصح الخلق ابو العلا **محمد** بن الشیخ الاجل المفسر **بیان الحق محمود بن ابی الحسن النیسابوری** اکرمهما الله بجواره گوید کی جون ماه رمضان سنهٔ خمس و اربعین (۵۴۵) بپایان رسید سخن ما دراین تفسیر بآخر انجامید و آنچه غرض ما بود بزودتر زمان تقریر بذیرفت چنانك وسع بشری بدان وفا کند هرچه درصدر این کتاب وعده کرده بودیم بوفا بیوست آنرا آخر این مجموعه کردیم و خداوند خود را برخود منتهاء بی‌منتهی می بینم که ما را این توفیق ارزانی داشت و اسباب تیسیر این سعادت مهیا و میسر کرداند وهو خیر معین و نعم الوکیل والحمدلله رب العالمین علی اتمام کتابته یوم الخمیس الرابع من جمادی الاولی سنة ثمانین وستمائه علی ید الغریب الکئیب ابی الخیر محمد بن ابی بکر الخراسانی التفتازانی غفرالله له ولوالدیه و للمؤمنین والمؤمنات وصلی الله علی خیر البریة محمد واله الطاهرین. »

ظاهراً سال تألیف همان سنهٔ خمس و اربعین و خمسمائه است بنابراین نظر صاحب کشف الظنون درست نیست که گوید: « البصائر فی التفسیر بالفارسیة للشیخ ظهیر الدین ابی جعفر محمد بن محمود النیسابوری الذی فرغ منه سنة سبع وسبعین وخمسمائة وهو کتاب کبیر فی مجلدات. » چنانکه از وجه تسمیهٔ کتاب برمیآید باید برای بهرامشاه غزنوی تألیف شده باشد چه بهرام شاه نیز مانند جدش سلطان محمود غزنوی یمین الدوله لقب داشت و تاریخ مرگ اورا از ۵۴۴ تا ۵۵۲ نوشته‌اند.

عوفی در لباب الالباب گوید: « امام یگانه و صاحب فضل بیکرانه .... پدر او امام بیان الحق محمود نیشابوری .... در معنی یك آیت که آفریدگار میفرماید: « وفی انفسکم افلا تبصرون » صد دفتر تألیف کرد پنجاه درخلق انسان و پنجاه درخلق انسان و این امام فخر الدین محمد محمود .... درعهد دولت بهرامشاه از فحول ایمهٔ غزنین بود و تفسیر « **بصایر یمینی** » تألیف اوست و « **رأی آرای** » که ترجمهٔ (غرر

و سیر) است تصنیف او و « **صحیفة‌الاقبال** » که درمعارضهٔ تیغ و قلمست ساخته و پرداختهٔ او و او را تصانیف بسیار است و از اشعار او بریك رباعی اختصار کنیم .... در آن وقت که رایت دولت سلطان سعید سنجر تغمده‌الله برحمته‌برصوب ممالك غزنین خافق گشت ... وبهرامشاه را با او امکان مقاومت نبود امام فخرالدین‌محمد محمود نیشابوری را برسالت فرستادند وچون بحد تگیناباد بمعسکرمنصور پیوست بوسیلت پیری وتقدم جانب او مرعی ماند و اورا پیش بردند بعدازرعایت جانب ادب واقامت شرایط خدمت زبان بر گشاد و گفت، بهرام که شاهی از این درگاه یافته است مقام خدمت می‌بوسد ومیگوید:

بیت

گر آب دهی نهال، خود کاشته‌ای	ور پست کنی بنا، خود افراشته‌ای
من بنده همانم که‌تو پنداشته‌ای	از دست میفکنم، چو برداشته‌ای.[۱] »

باتوجه‌باینکه‌لشکر کشی‌سنجر بغزنین درسنهٔ۵۲۹ ودراین‌سال‌محمد نیشابوری پیر بوده‌است لذا بعیدبنظرمیرسد که‌تا سنهٔ۵۷۷ وی درحال‌حیات‌باشد. شیخ آقا بزرگ تهرانی درالذریعه مرگ بهرامشاه را بسال۵۴۷ وانقراض‌غزنویان را با مرگ‌خسرو ملك‌بن‌خسروشاه‌بن بهرامشاه میداند و اضافه میکند « فالظاهر ان‌التاریخ صحیح کما ان‌الظاهر ان‌المؤلف من‌الاصحاب فراجعه » ومراد ازتاریخ‌همان سال۵۷۷است وشاید بنظر ایشان تفسیر مورد بحث برای بهرامشاه نوشته نشده بلکه برای یکی دیگر از خاندان غزنوی نوشته شده‌است. ولی توجه بعبارت (سنهٔ خمس واربعین) مخالف‌نظر ایشان است بعلاوه مفسرما ازاصحاب‌نیست ومطالعهٔ تفسیر کاملاً دال براین‌است که از علمای سنت وجماعت بوده‌است. برای نمونه این‌چند سطر ازتفسیر آیهٔ شریفهٔ وورث سلیمان داود ازسورهٔ النمل نقل میشود « که ازپیغامبران مال‌ایشان میراث‌نشود وانچ ایشان گذرانند صدقه باشد وبیغمبرما صلی‌الله‌علیه زمین‌فدك را حصتی‌ازخیبر بگذاشت

۱ــ لباب‌الالباب بکوشش سعید نفیسی چاپ ۱۳۳۵، ص ٤ــ۲۳۳.

فاطمه رضی‌الله عنها از آن نصیب طلبید ابوبکر رضی‌الله‌عنه‌از بیغامبر علیه (کذا) روایت کرد که او گفته‌است نحن معاشر الانبیاء لانورث ، ما نترکه صدقة و ازصحابه کواهی خواست ایشان او را تصدیق کردند و کواهی دادند که از بیغامبر ﷺ همچنین شنیدند فاطمه آنرا قبول کرد و باخشنودی بازکشت» . مطالبی ازاین‌قبیل بطور وفور دراین تفسیر بنظر میرسد که بطور قطع مفسرما را از زمرهٔ اصحاب (بتعبیر صاحب‌الذریعه) خارج میسازد.

صاحب « بصایر یمینی » را کتابی‌است درغریب‌القرآن ودرتفسیر«توبةً نصوحاً» بدان اشارت کرده گوید: « و درغریب‌القرآن که برای‌عزیزترفرزندان خود تصنیف کردیم.... » نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ شخصی صاحب روضات بود. گرچه نمیدانم آیااین کتاب هنوز دراختیار ورثهٔ آنمرحوم هست یا نه. درصفحهٔ ۲۲۵ روضات چنین آمده‌است«الشیخ معین‌الدین‌قاضی‌القضاةمحمدبن‌محمودبن‌ابی‌الحسن‌النیسابوری صاحب‌غریب‌القرآن‌المأخوذمن کتاب‌الشیخ‌ابی‌بکرمحمدبن‌عزیزالسجستانی‌المشهور وقد کتبه‌لاجل‌ولده‌القاضی‌جمال‌الدین‌محمود وکان عندنا منه نسخةً مختصرةً لطیفةً». چون کتاب غریب‌القرآن موردبحث را ندیده‌ام‌لذا نمیدانم تاچه‌اندازه ــ بقول‌صاحب روضات ــ از کتاب محمدبن عزیز سجستانی استفاده کرده‌است . ازطرف دیگر، پدر صاحب ترجمه را کتابی است در غریب‌القرآن؛ صاحب کشف‌الظنون درتحت عنوان « علم غریب‌القرآن والحدیث » نام کسانی را که دراین موضوع تألیفی داشتند یاد میکند وازجمله چنین مینویسد « وابی‌القاسم محمودبن‌ابی‌الحسن‌النیسابوری‌الملقب به‌بیان‌الحق» وتاجاییکه‌ازمحتویات‌تفسیر برمیآید صاحب‌ترجمه‌ازپدرخود بیان‌الحق درنقل مطالب استفاده‌های فراوان‌برده‌است ودرمطاوی کتاب دهها باربعباراتی‌ازقبیل: «خواجهٔما بیان‌الحق رحمه‌الله گوید»و«خواجهٔما بیان‌الحق وجهی‌دیگردرتفسیر این آیتها می گوید» برمیخوریم. برای‌شرح‌حال‌بیان‌الحق به مجلد۱۹ معجم‌الادبای‌یاقوت، صفحهٔ ۱۲۴ـ۵ و بغیة‌الوعاة صفحهٔ ۳۸۷ و طبقات‌المفسرین سیوطی صفحهٔ ۳۱۴ رجوع شود.

در ذیل تفسیرسورهٔ قدرمفسرما دوبیت از بیان‌الحق نقل و ترجمه کرده‌است.

مؤلف عباراتی ازقبیل مؤلف گوید، مفسر گوید . می گویم و از این مقوله بکار برده بوده‌است کاتب آنرا تغییرداده وعباراتی ازاین‌قبیل آورده‌است: خواجه‌امام اجل‌مصنف کتاب رحمه‌الله گوید. خواجه امام مصنف کتاب گوید ، مصنف کتاب رحمه‌الله گوید ، خواجه ما فقیه‌امت رحمه‌الله گوید. خواجه‌امام‌مفسر محمد محمود نیشابوری رحمه‌الله گوید و از این‌قبیل: اینك بذکر یکی‌ازآن موارد، بعلت‌اشتمال برفایده، میپردازیم «وخواجه امام مصنف کتاب گوید رحمه‌الله که روزی در مناجاتی که با خداوند خود میداشتم برزبان من رفت که ای‌خداوند ازآنچ مارا میباید چه‌چیزاست که‌تو نداری تا ازجزتوخواهیم وآن چه‌چیزاست که توداری وبدان حاجت داری تاآن چیزرا از تو نخواهیم.»

درمعرفی‌این کتاب بهمین اندازه بسنده میشود باشدکه علاقمندان بحفظ آثار دینی و ادبی گذشتگان این‌مرز و بوم اعم از مقامات دولتی و دانشگاهی یا اشخاص علاقمند این‌تفسیر راازروی دونسخهٔ موجود درکتابخانهٔ رضوی و کتابخانهٔ‌ملی‌تبریز تکمیل کرده بچاپ برسانند.

عبدالامیرسلیم

تبریز- اسفند ۴۲/۱۲/۲۵

مصاحبهٔ رادیوئی

«بمناسبت پایان هفتهٔ کتاب خبرنگار رادیو تبریز در تاریخ هفتم دیماه ۴۲ مصاحبه‌ای با آقای مجید فرهنگ رئیس کتابخانهٔ ملی بعمل آورده بود که ساعت ۲ بعدازظهر همان روز از رادیو تبریز پخش گردید واینك برای اطلاع خوانندگان محترم نشریهٔ کتابخانه متن مصاحبه مزبور ذیلاً درج میشود.»

س ـ کتابخانهٔ ملی تبریز درچه تاریخ تأسیس شده‌است؟

ج ـ اینجانب قبلاً از ادارهٔ انتشارات و رادیو آذربایجان که مجال این صحبت را فراهم آورده‌است تشکر میکنم و باستحضار شنوندگان محترم میرسانم که کتابخانهٔ ملی درسال ۱۳۳۵ تأسیس وافتتاح شده‌است.

س ـ بانیان کتابخانه چه کسانی بوده‌اند؟

ج ـ جناب آقای دهقان استاندار آذربایجان در زمان مدیریت کل فرهنگ اساس این ساختمان را با همفکری ومساعدت مالی عده‌ای ازاشخاص خیّر و نیکوکار ریختند وتمام خانواده‌های شهر تبریز درایجاد این ساختمان شرکت کردند.

س ـ هزینهٔ ساختمان کتابخانه درچه حدود بوده‌است؟

ج ـ برای ساختمان و اثاث کتابخانهٔ ملی درحدود چهار میلیون ریال خرج شده‌است. باید عرض کنم که تمام این مبلغ را مردم فرهنگدوست آذربایجان و مؤسسات ملی با میل و رغبت فراوان پرداخت نموده‌اند ودیناری بخزانهٔ دولت تحمیل نشده‌است.

س ـ کتابخانه ازچه قسمتهائی تشکیل میشود؟

ج ـ این مؤسسه ازسه قسمت تشکیل میشود:

قسمت اول که فعالترین بخشهاست تالار مطالعهٔ عمومی وسرویس تحویل کتاب است. دراین تالار در روز متجاوز از ۵۰۰ نفر بمطالعه می‌پردازند وطبق آمار دقیقی که

متخراج شده‌است درمهرماه امسال ۹۸۲۵ نفر ازمخزن کتابخانه کتاب گرفته‌اند ودر
الن بمطالعه پرداخته‌اند، این رقم درروز به ۳۳۰ نفرمیرسد وتصدیق میفرمائید که رقم
سیارجالبی است دوبرابر این عده نیز کسانی‌هستند که بمطالعهٔ آزاد می‌پردازند ودر
ین آمارمنظور نشده‌است؛ کثرت مراجعین بحدی است که غالباً عده‌ای برای‌خالی‌شدن
مندلی‌وامکان استفاده در کوریدور بانتظار می‌نشینند.

بخش دوم، بخش کودکان‌است.

از بدو تأسیس کتابخانه بمنظور آشنا ساختن اطفال با محیط کتاب و کتابخانه
مقدار زیادی کتب داستانی‌مصور ومجلات مخصوص‌اطفال‌تهیه ودرسالن‌مطالعهٔ کودکان
که با وسایل لازم مجهزاست قرارداده‌ایم و کودکان از سن ٦ تا ۱۲ درساعات معین و
طبق برنامهٔ مخصوص‌باین‌سالن‌مراجعه ومطالعه میکنند.

روزهای یکشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبهٔ هرهفته از ساعت ۳ تا ۵ کودکان بطور
آزاد باین تالار مراجعه واستفاده میکنند، این بخش درسال متجاوز از ده هزار نفر
مراجع دارد.

قسمت سوم، کتابخانهٔ نخجوانی‌است.

مرحوم حاج محمد نخجوانی که مردی‌فاضل وادیب و کتابدوست‌بود کتابهای
ـ‌یقیمت ونفیس خطی زیادی را ازنقاط مختلف دنیا جمع‌آوری‌نموده وحاصل یکعمر
تلاش و کوشش خود را با کمال سخاوت وجوانمردی بکتابخانهٔ ملی واگذار کرد و
بدینوسیله افتخار وشهرت ومعروفیت‌خاصی بکتابخانهٔ شهرخود بخشید. این کتابهای
گرانبها درمخزن مخصوص که‌بنام کتابخانهٔ برادران نخجوانی‌نامیده‌شده‌قرارداده‌شده
است ومرجع‌فضلا ومحققین ودانشمندان‌است. آقای‌حاج حسین‌نخجوانی‌نیز کتابخانهٔ
شخصی خود را بکتابخانهٔ ملی هدیه نموده‌اندکه‌تدریجاً بهمین مخزن منتقل میشود.
تا کنون ۶۰۰ جلد ازاین کتابهارا تحویل داده‌اند.

س ــ تعداد کتابهای کتابخانه‌چقدراست؟

ج ـ کتابهای کتابخانه درحال حاضر ۱۹۳٦٤ جلد میباشد که از این مقدار ۱٤٥۲جلد خطی وبقیه چاپی است.

فقط یکدهم کتابهای کتابخانه‌خریداری شده‌است و بقیه را مردم‌اهدا کرده‌اند دراینجا لازم میدانم با سپاسگزاری ازکلیهٔ اشخاص ومؤسساتی که درتوسعه وپیشرفت کتابخانه کمك کرده‌اند بعلت‌ضیق وقت‌نام کسانی‌را که‌بیش‌ازیکصد جلد کتاب‌اهداء نموده‌اند ذکر کنم:

مرحوم حاج محمد نخجوانی، یك کتابخانهٔ بسیار نفیس.

آقای ابوالحسن‌حکیمی	۷٤۷جلد کتاب و۷۰٤جلد نشریه
« حاج حسین‌نخجوانی	٦۰۰ «
« دکتر اعلم‌الملك	٥٦۸ «
« پرفسور یان ریپکا	۲٥۹ «
« علی دهقان	۲٥۷ «
بانو گاردنیا عدل	۲۲۷ «
آقای دکترپال ریگن	۱۹۱ «
« محمدناصرزادهٔ مراغه‌ای	۱۳۲ «
شادروان بانو اختر کلانتری	۱۰۳ «
بانو راضیهٔ بهروز	۱۰۰ «
آقای یوسف نجم‌آبادی	۱۰۰ «

مؤسسات متعددی‌نیز برای پیشرفت کتابخانهٔ ملی‌تبریز کمك کرده‌اند واینك بنام سپاسگزاری‌مجدد از آنها که با کتابخانهٔ ملی رابطهٔ مداوم داشته و کمکهای ذیقیمت نموده‌اند اسم میبریم:

مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین	۳۰۰۰جلد
وزارت فرهنگ	۹۱۹ «
دانشگاه تهران	٦۳٤ «

عاملین قند وشکر تبریز	۵٤۹ جلد
کنسولگری آمریکا در تبریز	۳۳۸ «
ادارهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی	۳۸۵ «
بنیاد پهلوی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب)	۲۷٤ «
یونسکو	۱۳۹ «
کتابخانهٔ ملی تهران	٦۱ «

س ـ چه شرایطی برای استفاده از کتابهای کتابخانه وضع شده‌است؟

ج ـ برای مطالعه در داخل کتابخانه هیچگونه قید وشرطی نیست، همه کس از هر طبقه و صنفی که باشد میتواند با مراجعه بمخزن کتابخانه ، کتاب مورد نیازخود را اخذ و در تالارمطالعه استفاده کند.

س ـ منظور ازمراسمی که بنام هفتهٔ کتاب برگزارمیشود چیست ؟

ج ـ کتابخانهٔ ملی تبریز برای آشنا نمودن مردم با فعالیتهای کتابخانه‌های شهر وتشویق آنان بخواندن کتاب و نیز برای تجلیل از دوستداران کتابخانه واهداء کنندگان کتاب ازچهارسال قبل درسال یکهفته را بنام « هفتهٔ کتاب» اعلام کرده‌است. باید عرض کنم که ابتکار ترتیب هفتهٔ کتاب درایران با جناب آقای علی دهقان استاندار کنونی آذربایجان است.

س ـ چه فعالیتهائی درعرض هفتهٔ کتاب انجام میشود؟

ج ـ درضمن هفتهٔ کتاب مجالس سخنرانی در تالار خطابهٔ کتابخانه تشکیل میشود . ازطرف دانشمندان و فضلای شهر دربارهٔ کتاب و کتابخانه‌ها سخنرانیهائی از رادیو تبریز ایرادمیگردد واگر فصل مناسب باشد گاردن پارتی نیز در باغ گلستان ترتیب داده‌میشود. مردم شهر تبریز از این مراسم بطور بی‌سابقه‌ای استقبال کرده‌اند.

س ـ هدف ازتشکیل نمایشگاه کتاب چیست ؟

امسال درهفتهٔ کتاب نمایشگاه کتابی نیز ترتیب داده شد وهمچنانکه اطلاع دارید

در این نمایشگاه ذخائر و نفائس کتابخانه که عبارت از نسخ خطی نادرالوجود واحیاناً منحصر بفرد میباشد درمعرض تماشای علاقمندان قرار گرفت و نیز برای تشویق از مؤلفان ومترجمان و ناشران کتاب غرفه‌ای از کتابهائیکه ازسال ۱۳۳۰ ببعد درتبریز بطبع رسیده‌است تشکیل یافت ودرغرفهٔ دیگر نمونه‌هائی از کتابهائیکه برای کودکان ونوجوانان چاپ شده وبکتابخانه رسیده‌است قرارداده شد.

درعرض هفتهٔ کتاب که این نمایشگاه دایربود بیش از ده هزار نفر ازاین غرفه‌ها بازدید کردند ونظرات تحسین آمیزخودرا در دفترمخصوص نمایشگاه قید نمودند.

در پایان عرایض خود بجا میداند که باستحضار شنوندگان عزیز برساند کتابخانهٔ ملی تبریز با پول مردم تبریز بنا شده و۹۰ درصد کتابها ازطرف مردم اهدا شده‌است هرقدر در توسعه و بسط این مؤسسه همت شود درتنویرافکار عمومی کوشش شده‌است.

امید است با راهنمائی وتشریك مساعی ومساعدتهای ذیقیمت مردم بیدار این سامان توفیق خدمت بیشتری نصیب این مؤسسهٔ علمی گردد.

دو کتاب مفید

تربیت رهبران گروه ـ فعالیت‌های اجتماعی

از انتشارات

کتابفروشی امید یزدانی

مطالعهٔ ایندو کتاب بظاهر کوچك که هر کدام از ۸۶ صفحه تجاوز نمیکرد بعلت داشتن مطالب بسیار ارزنده و سودمند مرا بیش‌ازحد تصور تحت تأثیرفرارداد، واقعاً حجم ایندو کتاب با مطالب و محتویاتش نسبت معکوس دارد،هراندازه ظاهراً کوچك وحقیراست درباطن‌فوق‌العاده‌پرمعنی و آموزنده وغنی‌است. بطوریکه درمورد مزایای تك تك فصولی که درهردوجلد عنوان شده و همچنین دربارهٔ افکار و عقاید و مطالب‌آموزنده‌ایکه برای همهٔ گروههای‌اجتماعی و تمام سیستمهای طبقاتی عموماً و برای مربیان و رهبران خصوصاً مطرح شده است میتوان شرحها نوشت و مقاله‌ها پرداخت و در واقع‌چنین اثری را میشود تفسیردوجلد کتاب فوق‌الذکر نام گذاشت. گرچه بعلت قدرت وتوفیق مؤلفین ومهارت و زبردستی مترجمین ازحیث صراحت و سادگی‌مطالب وسلاست وانسجام عبارات احتیاج‌بکوچکترین‌تعبیر وتفسیری‌هم‌ندارد.
درایندو کتاب سه امر باعث بهت وحیرت من شد:

۱ــ گرچه کتب مذکور درآمریکا نوشته شده است ولی پاره‌ای از فصول و مطالبش چنان با محیط ما تطابق دارد که گوئی یك جامعه شناس ماهر ایرانی مانند طبیبی‌حاذق که موجبات دردیرا تشریح‌میکند وضع میهن‌خودرا تجسم وتحلیل کرده است، مخصوصاً فصل « بیعلاقگی اجتماعی » در کتاب فعالیتهای اجتماعی،سر گذشت غلط وخجلت‌بار وتأثرانگیزروزگارماست.

۲ــ ما عادت کرده‌ایم و رسم هم براین جاری بوده‌است که آثار کلاسیك میهن

خود را از هر نوع و رقمی که باشد در طول سالیان دراز برداریم و در مطالب آثار نویسندگان سلف جرح و تعدیل و دخل و تصرفی بکنیم یا مطالب آنها را برداشته مطابق ذوق و افکار خودمان که در چهارچوبهٔ تقلید محصور است تلفیق دهیم و اثری بنام خود و برای اطفاء شهوت نامجوئی ببازار مطبوعات عرضه داریم، در واقع مطالب کهنه را مانند غذای مانده هی نشخوار می کنیم و بیرون میریزیم و هیچکدام از آثار ادوار اخیر وطن ما تاکنون جز تکرار مکررات منتهی در صور و لفافه‌های گوناگون چیز دیگری نبوده و نیست و در امر مطبوعات و فرهنگ هیچگونه تجدد و تازگی و ابتکاریکه جوابده و پاسخگوی نیازمندیهای عصر باشد نداریم.

مطالعهٔ ایندو کتاب خواننده را متوجه میکند باینکه اولاً چگونه باید حصار تقلید را شکست و ابتکار کرد و بروفق احتیاجات زمان در عالم قلم و نگارش و افکار گام برداشت، ثانیاً مفهوم واقعی تربیت، هدف، سازمان و تشکیلات، رهبری، وسایر کادرها و سازمانهای اجتماعی و بخصوص دموکراسی واقعی که متضمن بزرگترین حقوق و صفات عالیهٔ انسانی واجتماعی است ومتأسفانه ماها تاکنون جز نامی از آن نشنیده‌ایم چیست وطریق تربیت چنین سازمانها و نیل بهدفهای عالی بشری کدام است.

۳ــ آنچه بیشتر موجب حیرت اینجانب شد این بود که دیدم کتب مزبور بوسیلهٔ اعضاء «انجمن تعلیم و تربیت بزرگسالان آمریکا» تألیف شده‌است. واقعاً هم برای فردی «چون من» از افراد مملکتی که مسائل سادهٔ تعلیم و تربیت نونهالان و خردسالانش حل نشده‌است وهزاران موانع ومحظورات ابتدائی، در ابتدائی‌ترین مراحل سر راهش قرار دارد قبول چنین عنوانی بس شگفت‌انگیز ودردناك بود!... آنوقت دریافتم که چرا دیگران بفکر تسخیر کرات افتاده‌اند ولی بلندگوی جیپ راهنمائی و رانندگی هر روز در چهار راه شهناز برای ما طرز پیاده راه رفتن و عبور از خیابان را تعلیم میدهد!...

آنوقت دریافتم که چرا هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم.

وهزاران چرای خجلت‌بار وتأثرانگیزدیگر... باری

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم که‌دل آزرده‌شوی ورنه‌سخن‌بسیاراست

اینها دردهائیست که تذکارش کوچکترین مباینتی باافتخارات گذشته وملی ما ندارد وارزش اخلاقی‌مارا پائین‌نمیآورد،اینها مسألهٔ رقت‌انگیز وسرگذشت نکبت‌بار ماست وقولی‌است که جملگی برآنند.

علی لك دیزجی

۴۲/۱۲/۲۰

از: محمد مدرس

کتاب

کتاب مظهر فکر بزرگ مردان است
کتاب جلوه‌گه نور پاك یزدان است
کتاب مخزن اندیشه‌های رخشان است
کتاب طوطی نغز هزار دستان است

زهر حدیث که‌خواهی بتو سخن گوید
سخن بدون ریا بی‌فریب و فن گوید

کتاب آینهٔ روی شـــــاهد ازل است
کتاب چشمهٔ فیاض لطف لم‌یزل است
از او درون دل دوستانش پر حلل است
«در این‌زمانه‌رفیقی که‌خالی‌از‌خلل‌است»

زمن بپرسی اگر جز کتاب یاری‌نیست
که‌دوستان زمان را بس اعتباری‌نیست

ضمیر روشن او شـــــمع انجمن باشد
صفای باطن او چـــــارهٔ محن باشد
کتاب چون گل ودارالکتب چمن باشد
هزار بلبلش اندر ز مرد و زن باشد

چو هاشمیه و پروین و بوعلی سینا
نصیر طوسی و بن رشد وفخر و مولانا

هر آن دلی که به‌مهر کتب گروگان شد
زیمن تربیتش جسم بوُد اگر جان شد
بود کتاب کز آن نور علم تابان شد
از آن بود که جهان جمله نورباران شد

بود کتاب کزو شد بلند رایت علم
برد پای کتب نیست جز که آیت علم

چه بحر ژرف و شگرفی که نیست پایانش
به ژرفناش نهان لعل و درّ و مرجانش
همین نمونه‌ای از فرّ و دولت و شانش
که عرش فکر ببیزد درر به دامانش

هر آنکه جرعه کشش گشت جاودانی شد
گشود بال و گرفت اوج و آسمانی شد.

محمد ـ صادقپور

کتابدار کتابخانهٔ نخجوانی

ترجمهٔ خمسة المتحیرین نوائی

درباب شرح حال و آثار شخصیت بزرگ قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) میر نظام‌الدین علیشیر نوائی تحقیقات کامل و مستوفی انجام یافته‌است چنانکه دانشمند محترم آقای تورخان گنجه‌ای در دیباچهٔ ترجمهٔ محاکمة‌اللغتین[1] نوائی مینویسد : « تدقیقات دانشمند انگلیسی « گیب » E.J.W.Gibb در کتاب خود موسوم به « تاریخ شعر عثمانی » و « بلن » فرانسوی M.Belin در « ژورنال آزیاتیك » ومقالهٔ مستشرق معروف شوروی « برتلس » Berteles تحت عنوان « نوائی وعطار » شایان ذکر است .

درسال ۱۹۴۱ بمناسبت پانصدمین‌سال این‌متفکر بزرگ جشنهائی در کشورهای ترکیه و اوزبکستان برپا گردید . و دراطراف احوال و آثار و اهمیت وی مقالات و رسالات متعددی طبع و نشر شد.

در ترکیه تحقیقات دانشمند بزرگ پرفسور زکی ولیدی (دائرة‌المعارف اسلام) وپروفسورمحمد فؤاد کوپرولو(ضمن مقالاتیکه درباب زبان و ادبیات ترکی نوشته‌اند) و همچنین پرفسور احمد جعفر اوغلو (تورك آماجی) و آقای‌بسیم آتالای (بولتن زبان ترکی) دارای اهمیت زیادی میباشد».

درایران هم استاد محترم جناب آقای علی‌اصغرحکمت با مراجعه‌بتمام مآخذ ومنابع شرق وغرب دراطراف نوائی وجامی تحقیقات گرانبهائی کرده‌اند که درمقدمهٔ فاضلانهٔ تذکرهٔ مجالس‌النفایس که درسال۱۳۲۳هجری شمسی باهتمام معظم‌له طبع و

۱ـ چاپ تهران ۱۳۲۷ش،ص۵ ـ این‌کتاب تحقیقی‌است درمقایسه بین‌ترکی‌وفارسی.

نشر شد و همچنین رساله‌ای تحت عنوان « نوائی » از ایشان بسال ۱۳۲۶ خورشیدی ازطرف « انجمن روابط فرهنگی ایران وشوروی » بچاپ رسیده‌است.

بنابراین در این مقاله هرچه‌نوشته شود تکرار مکررات خواهد بود فقط در اینجا مختصرا بشرح زندگانی و آثار وی اشارتی کرده و بعداً بموضوع مقاله یعنی « ترجمهٔ خمسة‌المتحیرین » که بقلم توانای دانشمند فقید **حاج محمد نخجوانی** نگارش یافته‌است و تاحدی هم تازگی دارد، میپردازیم.

نظام‌الدین میرعلیشیر نوائی بن کیچکنه[1] بهادر از مشاهیر دانشمندان هنرمند و دانش پرور بشمار میرفته است ، مردی بود متدین و به راهنمائی مولانا عبدالرحمن جامی شاعرمعروف قرن نهم به طریق درویشان نقشبندیه گروید، وی ادیبان وشاعران را تشویق میکرد وصله می‌بخشید ، جامی اغلب آثار خود را به‌تشویق وی تألیف کرده‌است.

نوائی در نظم و نثر پارسی وترکی شاعر ومنشی ماهر بوده ودرهر دو زبان سلیس و روان مینوشته‌است . بدین مناسبت ملقب به ذواللسانین گردید ولی باید دانست که شهرت شاعری وی بیشتر دراشعارترکی اوست، درشعرترکی نوائی و درفارسی فانی تخلص میکرد[2]. این امیر ادیب دانشمند موقعیکه سلطان‌حسین بایقرا ازشاهزادگان گورکانی متوفای ۹۱۱ هـ ق درهرات بتخت سلطنت نشست مورد لطف و عنایت آن پادشاه واقع گردید وبمنصب وزارت‌تعیین شد ومصدرکارهای‌عام‌المنفعه ومفیدی واقع گشت چنانکه معروفست ۳۷۰باب مسجد ومدرسه واماکن خیر بناکرد ودررشته‌های مختلف تألیفات مفیدی برشتهٔ نگارش کشیده‌است که قریب سی کتاب نظماً و نثراً از تألیفات ایشان دیده شده که اسامی آنها درتذکره‌ها وفهرستها ضبط است وهمگی آنها

۱ــ مجالس‌النفایس ــ ص ۱۳۳، ودرتحفهٔ سامی ــ صفحهٔ ۱۷۹ ، چاپ مرحوم وحید دستکردی‌گنجینه ذکرشده.

۲ــ درتحفهٔ سامی ــ صفحهٔ ۱۸۰ فنائی نوشته شده قطعاً سهو منبعی‌است.

بزبان ترکی جغتائی یا ترکی[1] شرقی تحریر یافته وخود نیز بانی وپدر ادبیات ترکی بود و در آن تسلط کامل داشت از اینرو نوشته‌هایش از نقطهٔ نظر تاریخ ادبیات ترکی مستند واهمیت بسزائی دارد.

وی دیوان فارسی هم دارد که بقول تذکرهٔ سامی قریب به ششهزار بیت میباشد واخیراً فاضل محترم آقای رکن‌الدین همایونفرخ دیوان وی را که شامل ٤٨٥ غزل وتعدادی قطعه و رباعی است درتهران بشکلی پسندیده با مقدمهٔ استاد علی‌اصغر حکمت به طبع رسانیده‌اند ومقدمه‌ای دراحوال وافکار وعصر وی بردیوان الحاق کرده‌اند و نسخهٔ خطی نفیس از دیوان و غزلیات ترکی بنامهای (غرائب‌الصغر ، نوادرالشباب، بدایع‌الوسط، فوائدالکبر) ومثنویات خمسه بنامهای (تحیة‌الابرار، فرهاد و شیرین ، لیلی ومجنون، سد سکندری، سبعهٔ سیاره) که به‌پیروی و تقلید خمسهٔ نظامی گنجوی بزبان ترکی جغتائی سروده‌است در کتابخانهٔ ملی تبریز بترتیب تحت شمارهٔ ٢٦٥٢ و ٢٥٦٥ و٢٥٣٧ از کتب واگذاری مرحوم حاج محمد نخجوانی موجود ومضبوط میباشد که برای معرفی کامل آنها مقاله‌یی جداگانه و مفصل لازم است دراینجا فقط محض آگهی خوانندگان عزیز بدانها اشارتی رفت . این امیر بزرگ بتصحیح خواندمیر درحبیب‌السیر در١٧ رمضان سال٨٤٤ درهرات چشم بجهان گشود ودر١٢ جمادی‌الاخرة سال ٩٠٦ رخت ازجهان بربست وکلمهٔ (جنت جنت) تاریخ وفات اوست.

اینك شرح حال مختصر امیرعلیشیر باتمام رسید ، اکنون بیاری آفریدگار پاك بموضوع مقالهٔ خود میپردازم تا چه قبول افتد وچه درنظر آید.

۱-آقای دکتر احسان یارشاطر درکتاب (شعرفارسی درعهد شاهرخ - ص ٩٤ ، چاپ تهران ١٣٣٤ ش) مینویسد : « سرودن اشعار بزبان جغتائی هرچند در ایران قبل‌از زمان شاهرخ شروع گردید ولی در دورهٔ شاهرخ رونق و رواج یافت و ازاین جهت دورهٔ شاهرخ درتاریخ ادبیات ترکی مقامی خاص دارد.

نکتهٔ مهم اینست که شعرترکی دراین زمان شروع شد وبکمك میرعلیشیر و معاصران او نضج وقوت یافت....».

کتابخانهٔ وقفی مرحوم حاج محمد نخجوانی ازنظر کیفیت بسیارمهم است و کتابهای خطی منحصربفرد یاالاقل نادر و کمیاب دراین کتابخانه زیاد است و ازاین حیث از بهترین و ارجدارترین کتابخانه‌ها محسوب میشود . یکی‌از کتابهای نفیس و بسیارمهم این کتابخانه کلیات اشعار وتألیفات امیرعلیشیر نوائی‌است که بشمارهٔ ۳۵۸۲ در کتابخانهٔ ملی‌تبریزموجود ومضبوط میباشد و شامل ۱۸ کتاب و رساله در یك مجلد ضخیم‌است. این کتاب دارای ۱٤۹۸صفحه وهر صفحه ۲۹ سطر و قطع آن ۳٤×۲۲٫۵ سانتیمتراست وجلد چرمی سوختهٔ عالی دارد و با ۱۸ سرلوح مذهب عالی مزین شده وتمام صفحات وفاصله‌های سطورمجدول وبخط نستعلیق خوب نوشته‌شده‌است که‌تماماً بزبان ترکی جغتائی تحریریافته.

این کتاب ازحیث خط وکاغذ و جلد وسرلوح درکمال نفاست ساخته شده و ظاهرا کاتبی آنرا به خزانةالکتب یکی از سلاطین نوشته است و شرح اسامی آنها بدینقرار است:

۱ــ نوادرالشباب. ۲ــ بدایع‌الوسط. ۳ــ تحفةالابرار. ٤ــ فرهاد وشیرین. ۵ــ لیلی ومجنون. ٦ــ سبعه سیاره. ۷ــ سد سکندری . ۸ــ لسان‌الطیر. ۹ــ رسالهٔ عروض. ۱۰ــ خمسةالمتحیرین. ۱۱ــ مناجات. ۱۲ــ اربعین‌حدیث. ۱۳ــ نظم‌الجواهر. ۱٤ــ مجالس‌النفایس. ۱۵ــ تاریخ‌انبیاء. ۱٦ــ تاریخ ملوك‌عجم. ۱۷ــ نسائم‌المحبة. ۱۸ــ محبوب‌القلوب. کتاب مورد بحث‌یعنی «خمسةالمتحیرین» میان صفحات۱۰۳٤ــ ۱۰٦۳ کلیات امیرعلیشیرنوائی قرار دارد . خمسةالمتحیرین را میرعلیشیر نوائی در مدح وثنا وسرگذشت مولانا عبدالرحمن جامی بزبان ترکی جغتائی نگاشته و شامل پنج بخش یعنی یك مقدمه وسه فصل و یك خاتمه است و بدین مناسبت نام کتابش را خمسةالمتحیرین گذاشته‌است.

این‌رسالهٔ‌مفید را مرحوم حاج‌محمدنخجوانی که‌بتصریح‌دانشمند شهیرجناب[1]

۱ــ نشریهٔ مخصوص کتابخانهٔ ملی‌تبریزــ ص ۸، شمارهٔ ششم دیماه ۱۳٤۱.

آقای تقی‌زاده ، در زبان ترکی آذربایجانی و ادبیات آن احاطهٔ کامل داشت باشاره وتشویق أستاد دانشمند بزرگوارجناب آقای علی‌اصغرحکمت بفارسی روان و سلیس ترجمه کردند و نسخهٔ خودشان را بیدریغ بمحضر ایشان تقدیم نمودند. وی هم در تألیف کتاب نفیس « جامی » که بسال ۱۳۲۰ خورشیدی در تهران طبع و انتشار یافت آنرا بسی مورد استفاده قراردادند وفعلاً نسخهٔ منحصر بفرد « ترجمهٔ خمسة‌المتحیرین » با جلد مقوائی و قطع ربعی بشمارهٔ ۱۱۱ در کتابخانهٔ[1] دانشکدهٔ ادبیات تهران از کتب وقفی آقای حکمت موجود است واین نسخه بسال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ هجری شمسی با ماشین تحریر نوشته شده‌است و معظم‌له راجع بترجمهٔ آن درمقدمهٔ «جامی» چنین مینویسند:

«.... ازمعاصران جامی، امیر نظام‌الدین علیشیراست که دست ارادت بدامان وی زده بود وبلافاصله بعدازفوت وی کتابی بنام «خمسة‌المتحیرین » سراسردرشرح احوال و ذکرمکارم وتوصیف صفات اوتألیف نموده‌است وسپس درپاورقی آن‌اضافه می‌نمایند که خمسة‌المتحیرین نام کتابی‌است که امیر نظام‌الدین علیشیر نوائی درشرح‌احوال‌جامی نگاشته وچون دارای یك مقدمه و سه مقاله ویك خاتمه میباشد که مجموعاً پنج‌قسمت میشود وآنرا موجب‌تحیرخوانندگان دانسته از اینروآنرا خمسة‌المتحیرین نامیده است این کتاب بترکی‌جغتائی تألیف شده واخیراً فاضل دانشمند **آقای حاج محمد نخجوانی** بفارسی سلیس‌ترجمه‌نموده وبکرم اخلاق در دسترس نگارنده گذاشتند».

همچنین درمکتوب مورخ ۱۲ مهرماه ۱۳۴۲ به‌نویسندهٔ فاضل جناب آقای حاج حسین نخجوانی چنین مینگارند : «.... اکنون لازم میدانم باطلاع آن جناب برسانم که‌مرحوم‌حاج‌محمد نخجوانی‌درسال ۱۳۱۹ از نسخهٔ‌ترکی‌جغتائی **«خمسة‌المتحیرین»** تألیف امیرعلیشیر نوائی بفارسی ترجمهٔ بلیغی فرموده و برای بنده فرستاده‌اند که اکنون در کتابخانهٔ وقفی این بنده در دانشکدهٔ ادبیات موجود است و جا دارد که

۱ــ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات (مجموعهٔ وقفی‌جناب آقای‌حکمت) ص ۱۵ چاپ تهران ۱۳۴۱ ش، نگارش‌آقای محمدتقی دانش پژوه.

اولیاء کتابخانهٔ ملی تبریز آنرا طبع و نشر نمایند که مزید روح پر فتوح آنمرحوم باشد » .

من هم بنوبت خود جداً خواستارم که **اعضاء محترم کتابخانه** هرچه زودتر وسایل چاپ و انتشارش را فراهم بیآورند و با سرعت‌تمام آنرا در دسترس علاقه‌مندان بگذارند.

بقلم : حاج حسین نخجوانی

خواجه محمد عصار تبریزی

بعضی از سخنوران تبریز هستند که شرح زندگانی ایشان چنانکه شاید و باید در کتب تواریخ و تذکره‌ها بطور مشروح ذکر نشده و اگر شده فهرست وار چند کلمهٔ بیشتر نیست. یکی از آنها مولانا شمس الدین خواجه محمد عصار تبریزی است که از مشاهیر سخنوران قرن هشتم تبریز است. تخلص وی عصار بوده و گاهی در غزلیات محمد تخلص میکرد. اشعار عالی دارد معاصر سلطان اویس ایلکانی است. در حق وی قصاید ومدایح دارد در علوم ریاضی و نجوم و رمل و اسطرلاب نیز دست داشت از تلامذهٔ مولانا نظام الدین عبدالصمد منجم تبریزی بود در مدح وی نیز اشعار و قصاید زیاد گفته در دانشمندان آذربایجان مسطور است مولانا عصار از مشرب تصوف بهرهٔ تمام داشت مرید شیخ اسماعیل سیسی است[1] سید محمد نوربخش در سلسلة الاولیا آورده که (خواجه محمد عصار تبریزی قدس الله سره کان عالماً بعلوم الظاهر عارفاً بالحقایق ورعاً له الاشعار فی التصوف توفی بالتبریز سنهٔ ۷۹۲) و این واقعه در زمان سلطنت سلطان احمد جلایر واقع شده است. مولانا چندین کتاب در عروض و قافیه و بدیع تألیف کرده و رساله‌ای هم بطرز لغت بنام (وافی فی تعداد القوافی) نوشته که در قافیهٔ اشعار بکار آید و قصهٔ بدیعی در بحر خسرو شیرین بعنوان مهر مشتری در دهم شوال سنهٔ ۷۷۸ منظوم نموده بدایع ولطایف بسیار در آن مثنوی مندرج است خوشگو در صفت آن منظومه چنین گفته مهر مشتری عصار قصه‌ایست در نهایت ندرت اشتهار یافته و آن ۵۱۲۰ بیت است مولانا آنرا بسیار بلطافت وبلاغت گفته وتشبیهات دلنشین در آن کتاب بکار برده است . عبدالرحمن جامی وقتیکه

۱ـ مجدالدین شیخ اسماعیل سیسی از اکابر عرفای آذربایجانست و بسیار مشهور ومعروفست مزارش در قریهٔ سیس نزدیك شبستر است.

این مثنوی را دیده آنرا بسیار پسندیده و تحسین کرده وعبارت ذیل را درحق آن کتاب فرموده است که این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده محال است که دراین بحر کسی مثنوی بدین خوبی تواند گفت. در ریحانةالادب مسطور است که عصار منظومهٔ دیگری بنام مهرماه دارد ولی این اشتباه است گویا همین منظومهٔ مهرمشتری است غیراز مهرمشتری منظومهٔ دیگری بنام مهرماه از وی ننوشته‌اند واین اشتباه از آن ناشی شده که درقاموس الاعلام درصفحهٔ ۳۱۵۷ درنام عصار مهرمشتری را اشتباهاً مهرماه نوشته است نسخه‌ای از کتاب مهرمشتری در تصرف نگارنده هست درروضات الجنان مسطور است که کتاب مهرمشتری ازمثنویات مشهور مولانا عصاراست در آن کتاب لطایف ادبی بسیاراست مثل یوسف زلیخا، لیلی مجنون وامثال آنها حکایات عاشقانه دارد بدایع و لطایف که عصار در این کتاب گفته در هیچیك از کتب امثال آن دیده نشده اشعار و مضامین بکر بکار برده اول کتاب مهرمشتری چنین شروع میشود:

بنام پادشاه عالم عشق	که نامش هست نقش خاتم عشق
چنانم درفراقت ای گلندام	که ازمن تادرمی گسست یك گام

این اشعار را نیز از عصار نوشته‌اند زمانی شیخ‌الاسلام وقت خلعتی به مولانا عصار فرستاده بود که ازمضمون اشعار چنین مستفاد میشود که بسیار کهنه وقدیمی بوده مولانا این اشعار را گفته و ازپوشیدن آن معذرت خواسته:

جامه‌ای بخشید شیخ‌اسلام اعظم بنده را
وه مبارك جامه‌ای سال فراوان بافته

رشته حوا از برای آدمش در بدو حال
مریمش در کارگاه از بهر عیسی بافته

وانگه از مفتول پشم ناقهٔ پیغمبرش
فاطمه گشته رفوگر هر کجا بشکافته

من چه‌حد دارم بپوشم جامه‌ای راکاندر او
آفتـــــاب طلعت چندین پیمبر تافته

ودرتعریف قلعهٔ بلندی این اشعار را گفته :

اگر کردی فلك بروی نگاهش — بیفتادی زسر زرین کلاهش

زسنگ اندازوی سنگی که جستی — پس از قرنی سر کیوان شکستی

در روضات الجنان تألیف درویش حسین کربلائی مسطور است که کتاب مهر و مشتری عصار از مثنویات مشهور است مضامین عالی در وی مندرج است آنجناب معاصر شیخ کمال خجندی و مولانا محمد مغربی قدس سرّهما بود و با ایشان اغلب اوقات مصاحب بود و از مشرب اهل تصوف بهرهٔ تمام داشت سوای کتاب مهر و مشتری آنجناب را دیوانیست مفصل مشتمل بر اشعار و قصاید غرّا و غزلهای آبدار ومقطعات و رباعیات و غیرذالك که اکنون ناپیداست در علم عروض و قافیه و بدایع مصنفات بسیار دارد بسیار فاضل و دانشمند بود درعلم ریاضیات و نجوم شاگرد مولانا عبدالصمد[1] است در شأن و مدح

۱ــ در دانشمندان آذربایجان مسطور است مولانا عبدالصمد تبریزی از فحول علما و فضلای آذربایجان ومرجع اهل زمان خود بود درعهد سلطان اویس ایلکانی در ۷۰۰ ثوم شده درمقبرهٔ چرنداب مدفون است درقراءت وتفسیر وفن هیئت واحکام نجوم سرآمد عهد خود بود از جملهٔ تألیفاش منظومهٔ کوچکی است درقراءت قرآن قصیدهٔ معروف شاطبی را که ۱۱۷۳ بیت است در ۵۲۰ بیت مختصر نموده است شمس الدین حاج محمد عصار درسال ... ومدح آن ... گوارقصاید و مدایح عالی دارد مولانا عبدالصمد پسری داشت موسوم به تاج الدین حسن آنحضرت نیز از فضلا بود یك هفته پس ازفوت پدر وفات نموده حاج محمد عصار این قطعه را درتاریخ فوت تاج الدین حسن گفته است :

جدا یگان افاضل امام ابن امام — کمال ملت ودین نور چشم مولانا

یگانه ای که با نواع علم و فضل و هنر — نبود جز پدرش در جهان یکی همتا

بسال هفتصد و شصت وشش قریب بظهر — دوشنبه حادی عشر از جمادی الاولی

روان زبعد پدرشد بقدریك هفته — ازین سرا جهٔ فانی بسوی دار بقا

در روضات الجنان مسطور است که برهان الدین المدنی در حق مولانا عبدالصمد چنین نوشته (نظام الدین عبدالصمد ابی البرکات بن نهشل من النهشلی الشافعی التبریزی المنشاء والمولد الفقیه العلامه النحوی المفتی القاضی ابومحمد صدرالقراء اوحدالعلما و هوکامل فی الفنون اخذ عن العلامه فخرالدین احمدبن حسن الجاربردی والعلامة الربانی الصمدانی الامام شرف الدین ابی عبدالله الحسین محمدبن عبدالله الطیبی التبریزی والامام الاوحد شمس الدین القزوینی والعلامة

آنجناب قصاید بسیاردارد. قصیدهٔ غرّائی دراستقبال قصیدهٔ خواجه ظهیرالدین فاریابی درمدح ومنقبت مولانا عبدالصمد استاد خود گفته‌است که چند بیت نوشته میشود:

سپیده دم که دلم در سرای ذوق حضور

ز شـــــوق بود باسرار معرفت مسرور

زبان حـــــال گشادند قدسیان با او

که ای خزائن عرفان وعلم را گنجور

بشهر ششدر جسم اندرون تویی شحنه

شهنشه بلد روح را تـــــویی دستور

بداد دست ز لـــذات عالم غــدّار

که نوش شهد بیرزد به نشتر زنبور

درون پر آتش حرص ازپی دوقرص تمام

دهن گشاده‌ای و گرم گشته‌ای چو تنور

زبهر یك نفس آسایش تن تو شوند

بکوه وبیشه و دریا هزار جان رنجور

اسیر پنجهٔ شصتت مبـــارزان سمك

زبون رهزن دامت مسافران طیور

تنی که طعمهٔ مور است بهر پرورشش

بجمع قوت میانرا چه بسته‌ای چون مور

بقیهٔ پاورقی صفحهٔ ۵۹

الربانی شمس الدین الخفاف وغیرهم) مولانای مشارالیه درتبریز درمسجدی که سر بازار استوانه (کذا) مشهور به محتسب خانهٔ کهنه بسر می‌برد و مردم نرد وی تردد میکردند و از صحبت آن بزرگوار مستفیض میشدند درآنجا بود تا اینکه بجوار رحمت ایزدی پیوست و اینواقعه روزسه‌شنبه پنجم جمادی‌الاول ست وسبعین وسبعمائه درایام سلطنت سلطان اویس ایلکانی بود.

چنان مکن که خجالت بری چو بار ترا
کنند باز یکایك بعرصه گاه نشور
بدار شرم و مزن دم زشیرمردی خویش
چو میشوی بزبونی اسیر در دم گور
دعا و مدح امام زمانه بدرقه ساز
مگر که یابی ازین راه پرزبیم عبور
خدیو تخت شریعت نظام دولت و دین
که آسمانش مطیعست و اختران مأمور
سپهر مرتبه عبدالصمد که درگه او
شده‌است قبلهٔ ارباب و سجده گاه صدور
فلك باسم تبرك برد ز گرد رهش
برای دیدهٔ اجرام توتیا چون نور
بگاه وعظ اصول کلام شیرینش
بقول راست برانگیخته ز دلها شور
چو صبح را رخ مهرش براستانهٔ اوست
همیشه بر سپه اختران بود منصور
از آن روانه بود بر سپهر امر قضا
که برده است ز دیوان حکم او منشور
مبارزان جهانگیر لشکر حکمت
شکسته‌اند بیك حمله قلب فسق و فجور
فکنده سایس عدلت معربدمی را
بطعن و زخم لگد دور از رز و انگور
مرا بگنج مدیح تو ره نمود خرد
سپیده دم که شدم محرم‌سرای سرور

اینقطعه نیز ازعصار مسطور است

مجو عصار مهر از طبع مردم | که گل هرگز ز شورستان نخیزد
وفا از صورت بی‌معنی خلق | چو از صورت ملایك میگریزد
بفرمان فلك برفرق اینها | قضا جز مکر و غداری نه‌بیزد
به‌مهر آنرا که نیکی بیش خواهی | بکینت هر زمان بدتر ستیزد

چو اشاك آنرا که سازی جای درچشم
اگر دستش دهد خونت بریزد

تاریخ اتمام مهر ومشتری را چنین گفته‌است:

بروز واو ودال ازماه شوال | زهجرت رفته حا وعین با دال
۷۷۸
قریب پنج ساعت رفته ازروز | بوقت اختیار فال فیروز
رسید این نامهٔ نامی باتمام | کشید آغاز این دفتر سرانجام

انتخاب سید مهدی امیرفریدی

« کتاب و مطالعه »

همهٔ نویسندگان در خصوص کتاب شرح مبسوطی نگاشته و کتب را ستایش کرده‌اند ولی باید انصاف داد هرقدر راجع بکتاب، کتابها نوشته شود باز حق آن ادا نگردیده‌است. عموماً کسانیکه با کتاب سر و کار دارند و عشق خواندن در آنها موجود است میدانند که در دنیا لذتی نیست که بالذت کتاب خواندن برابری کند کتاب علاوه برمعلومات واطلاعاتیکه برایگان بشخص میدهد درتهذیب نفس واصلاح اخلاق و رفع‌معایب و نواقص معنوی اولین عامل بشمارمیرود.

درحین رنج و تعب راحت و آسایش بانسان میبخشد. در مصائب و بدبختی‌ها تسلی‌بخش روح‌است. گاه‌اضطراب وتشویش‌سکون و آرامش‌بشخص‌عطامی کندوهنگام ضعف و ناتوانی شخص را نیرومند وقوی می‌سازد و در مواقع سر گردانی و حیرانی مهمترین راهنما وهادی بشمارمیرود.

دوستی‌است که هیچ‌چیزخودرا از کسی دریغ نداشته وهرچه دارد برای جلب سعادت و آسایش شما برطبق‌اخلاص نهاده وتسلیم شما مینماید. معلمی‌است که‌بی‌مضایقه آنچه میداند همه را بشما تعلیم میدهد ومربی‌ای‌است که درراه‌تربیت شما بدون‌توقع وچشم داشت آنچه درچنته دارد همه را بیرون ریخته وبشما نثارمیکند.

در کتاب زمان ومکان حقیقت خودرا ازدست میدهد درهردوره وعصری آنچه واقع‌شده برای شما حکایت نموده و جلو دیده‌های خیال شما مجسم مینماید. گاهی میدانهای جنگ‌ایران وتوران را تصویر کرده وپهلوانی‌های رستم را بشما نشان داده و روح شجاعت و شهامت وشاه دوستی ومیهن پرستی را درشما تحریك میکند. گاهی با مولوی دمساز وحدیث‌جدائی را از زبان نی شنیده و ازنفیر آن مینالید و زمانی‌نیز

که هموم دنیا روح شمارا تسخیر کرده وظلمت یأس و ناکامی ازهمه طرف شمارا احاطه نموده وجز تیرگی و اندوه در پیرامون خود چیزدیگری حس نمیکنید خیام زبان گشوده ومیگوید:

تا بتوانی غم جـــــهان هیچ مسنج | بر دل منه از آمده و نامده رنج
خوش میخور و میباش درین دیرسپنج | باخود نبری جوی اگر داری گنج

☆☆☆

ساقی قدحی که کار عـــالم نفس است

گر شادی از او یکنفس آن نیز بس است

خوش باش بهرچه پیشت آید که جهان

هرگز نشود چنانکه دلخواه کس است

در دل نتوان درخت اندوه نشـــاند

همواره کتاب خـــــــرمی باید خواند

می باید خـــــورد وکام دل باید راند

پیداست که چند در جهان خواهی ماند

هنگامیکه براثراشتغال بامورمادی و آلایش بشهوات نفسانی ازفضایل انسانی دورمانده بکلی پای بند صورت شده و ازعالم معنی یکباره غافل مانده اید حافظ بفریاد شما رسیده روح شما را از ضلالت و گمراهی نجات داده و گوش هوش شما را متوجه سروش آسمانی نموده میفرماید:

چه گویمت که بمیخانه دوش مست وخراب

سروش عـالم غیبم چه مژده ها دادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو را ز کنگرهٔ عـــــرش میزنند صفیر

ندانمت که دراین دامگه چه افتاد است

وقتی تنبلی و تن پروری در وجود شما رخنه کرد و روح شما از فروغ علم و معرفت بی‌بهره ماند و بواسطهٔ سستی و کسالت و آلودگی به رذائل اخلاقی به‌پرتگاه فلاکت و بیچارگی نزدیك شدید سعدی بانگ برآورده و زبان به‌نصیحت و اندرز گشوده وفریاد میکند:

ایهاالناس جهان جای تن‌آسانی نیست

مرد دانا بجهـــان داشتن ارزانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمـــی را بتر از علت نادانـــی نیست

پنجهٔ دیـــــــــــو ببازوی ریاضت بشکن

کاین بسر پنجگی ظاهر جسمانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدا

مردم‌افکن‌تر از این غول بیابانی‌نیست

کتاب دریچه‌های آسمان را بروی شما گشوده و مقامی برتر از مقام ملائك و فرشته‌ها بشما عطا مینماید. کتاب شمارا از وساوس‌شیطانی‌دور و بعرش‌عظمت‌خداوندی نزدیك مینماید . کتاب روح را صیقلی نموده و غبار ملالت و تیرگی را از آئینهٔ دل پاك مینماید.

هروقت صفای آسمان حیات شما را ابرهای کدورت و یأس تیره و تار نمود کتاب مانند خورشید درخشان‌بااشعهٔ نافذ خود آن‌ظلمت وتاریکی را زدوده و با نور امید اعماق روح شمارا روشن‌میکند. کتاب‌یگانه ملجأ و پناهگاه‌بشردر گاه‌بیچارگی ودرماندگی‌است.درهرخانه کتاب یافت‌نشود جهل‌ونادانی‌در آن خانه‌حکومت خواهد

کرد. هرملتی زیادتر کتاب دارد ترقی وعظمت معنوی آن ملت زیادتر است.

اگر همت به پیشرفت وتکامل خانواده گماشتید بدست افراد آن کتاب بسپارید؛ ازهردری کتاب وارد شود نادانی وتیره روزی از در دیگر فرارخواهد کرد.

بشر در سایهٔ کتاب باین پایه از علوم و معارف رسیده توانائی و قدرت امروز او فقط مرهون کتاب است . ملتی که میخواهد زنده بماند باید کتاب داشته باشد روی این اصل است که این شعر پرمغز وحکمت آمیز بعنوان شعار فرهنگ ما انتخاب شده :

توانا بود هر که دانا بود　　　بدانش دل پیر برنا بود

☆☆☆

خاموش سخنگو

آن یار که خاموش سخنگوست کتاب است
آن کس که نکوخواه و نکوخوست کتاب است
آندوست که بیرنج و تمنی و توقع
باشد بجهان از دل و جان دوست کتاب است

(حسین پژمان)

گرد کتاب

آنانکه براه فکر سرگردانند　　　قدر من و عزت سخن کی دانند
خاکیست که برسرسخن کرده فلك　　　این گرد که از کتاب می‌افشانند

(نظام دست غیب)

کتاب عالمی جاودانی و پاکیزه و روحانی است که اوقات فراغت ما در آنجا بسعادت حقیقی نایل میگردد.

(ورد زورث)

چه کنی با حریف بیمعنی | بس ندیم تو شعر چون شعری
بس کتابی خلیل با خردت | تا نگوید بخلق بیك و بدت

(سنائی)

کتاب بهترین همدم است اگر از یارانت افسرده شده‌ای با او خلوت گزین اسرارت را نگه میدارد و بجادهٔ صواب وحکمت راهنمائیت میکند.

(متنبی شاعر عرب)

ای کتاب مبارك میمون | ای دل‌افروز ودلکش دلخواه
بر کمال تو وقف کردم عقل | تا شدی بر کمال عقل گواه
در تو جمع است نظمها که بلفظ | سوی هر خردی نماید راه
از خردها نتیجه‌هاست در آن | که هنرها همی کنند آگاه

(مسعود سعد)

افکارمن متوجه مردگان است و با آنها درقرون و ازمنهٔ گذشته زندگانی میکنم تقوی و فضایل ایشانرا دوست دارم و از خطایا و معاصی آنها عبرت میگیرم درامیدها و بیم‌های ایشان شرکت میجویم و با عقل ضعیف از تعالیم آنها پند و اندرز حاصل میکنم .

(سودی)

کنجی و کتابی و حریفی دو سه باهم
باید که عدد بیشتر از چـــار نباشد
این دولت اگر دست دهد ابن یمین را
با هیچکسی در دو جـهان کار نباشد

(ابن یمن)

کسانیکه با افکارعالی وخوب دمسازند هرگزتنها وبیمونس نیستند.

(فیلیپ سیدنی)

کتاب ارهست کمترخور غم دوست | که ازهردوستی غمخوارتر اوست

نه غمـــــازی نه نمامی شناسد | نه او از کس نه کس از او هراسد
بگوید از برایت داســـــتانها | حـــــکایت‌ها کند از باستانها
چو یاران زود رنج وزود رو نیست | رفیق پول و دربند پلو نیست

(ایرج میرزا)

کتاب رکن اعظم سعادت و نیکبختی انسانی است

(فردریك)

درونها هم مانند تن‌ها افسرده وخسته میشوند برای رفع خستگی آنها طرائف حکمت بجوئید

(ابن مسعود)

پرورش جان بسخنهای خوب | نزد خردمند مهین جنت است

(ناصر خسرو)

اخبار کتابخانهٔ ملی

انتصاب

آقای محمد صادقپور بنابتصویب شورای کتابخانه و از طرف ادارهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی ازهفتم آذرماه ۱۳۴۲ بسمت کتابداری کتابخانهٔ مرحوم حاج محمد نخجوانی (ضمیمهٔ کتابخانهٔ ملی‌تبریز) منصوب شدند.

خانم مقبوله سید پیران ازطرف ادارهٔ فرهنگ‌آذربایجان‌شرقی بتصدی‌بخش کودکان کتابخانهٔ ملی تعیین ومشغول خدمت شدند.

آقای مهدی اصغریه دبیر دبیرستانهای‌تبریز بنابه‌پیشنهاد هیأت مدیرهٔ کتابخانهٔ ملی و از طرف ادارهٔ آذربایجان شرقی از دی ماه ۱۳۴۲ بسمت کتابداری و صاحب جمع‌اموال کتابخانهٔ ملی منصوب ومشغول کارشدند.

بازدید پرفسور ریپکا ازکتابخانه

آقای پروفسوریان ریپکا ایرانشناس‌چك روز پنجشنبه دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ بنابدعوت دانشگاه‌تبریز باتفاق خانم‌خود به‌تبریز وارد شدند.

روز جمعه سیزدهم اردیبهشت ماه ساعت پنج بعدازظهر استاد ریپکا و بانو از کتابخانهٔ‌ملی دیدن کردند. درکتابخانه آقای‌شهروان رئیس کل‌فرهنگ وقت وآقای مجیدفرهنگ‌رئیس کتابخانه، پروفسورریپکارا به‌قسمتهای مختلف راهنمایی کردند و درهرقسمت توضیحات لازم باطلاع ایشان رسید ونسخ خطی اهدایی‌ازطرف شادروان حاج محمد نخجوانی‌مورد توجه‌استاد قرار گرفت ومدتی‌مشغول بررسی‌بعضی‌از نسخ نفیس این گنجینهٔ گرانبها بودند و پس‌از پایان بازدید ایشان وعده دادند که بعداز برگشت کتبی برسم هدیه جهت کتابخانهٔ ملی ارسال بدارند تاأینکه چند ماه قبل با نهایت سماحت نسخ متعددی جهت استفادهٔ مراجعین کتابخانهٔ ملی به‌تبریز فرستادند.

کتابخانهٔ ملی تبریز بدینوسیله از بذل توجه ودانش‌پروری استاد ریپکا بی‌نهایت اظهار امتنان وتشکر مینماید.

اهداء کنندگان کتاب

کتابخانهٔ ملی تبریز همیشه مورد توجه اشخاص ومؤسسات نیکوکار ودانش‌پرور است ودائماً کتبی برسم هدیه از آنها دریافت میدارد.

تازه‌ترین وغنی‌ترین هدیه‌ایکه بکتابخانهٔ ملی تبریز رسیده تعداد ۷۴۷ جلد کتاب نفیس علمی وتاریخی وادبی است که جناب آقای ابوالحسن حکیمی اهداء نموده‌اند این هدیهٔ ارجدار دلیل بارز علاقهٔ مفرط وی بدانش وفرهنگ وبالا رفتن سطح معلومات نسل جوان و پیشرفت ملتش می‌باشد بردمهٔ اولیاء کتابخانهٔ ملی تبریز فرض است که بدینوسیله ازاین اقدام و خدمت بزرگ فرهنگی جناب آقای حکیمی تشکر نماید و ضمناً جهت تبجیل و تقدیر از خدمات ایشان عکس معظم‌له را زیب نشریهٔ خود قرار دهد. البته کمك تمام افراد ومؤسسات نیکوکار از نظر کتابخانهٔ ملی حائز اهمیت است. اینك بنام سپاسگزاری صورت ریز کتبی که ازفروردین ماه ۱۳٤۱ تا کنون بکتابخانهٔ ملی تبریزاهداء شده و ضمناً اشخاصیکه بیش از پنجاه جلد کتاب باین مؤسسه اهداء نموده‌اند تا حد امکان عکسی از آنها آورده میشود.

صورت اسامی اهداء کنندگان کتاب (بترتیب تعداد کتاب) :

آقای ابوالحسن حکیمی	۷٤۷جلد
مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تبریز	« ٤۲۷
پروفسور یان ریپکا	« ۲٦۸
آقای دکتر محمود نجم‌آبادی	۵۷ « کتاب و۱۱۷ شماره نشریه
« « ریگن مشاور فرهنگی	« ۱٦٤
وزارت فرهنگ	۱۰۱ « کتاب و ٤۹ شماره نشریه
دانشگاه تهران	« ۱۳۷

آقای ابوالحسن حکیمی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب	۱۱۷ جلد
آقای یوسف نجم آبادی	۱۰۰ «
ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ	۵۶ «
آقای مهدی اصغریه	۵۱ «
مرحوم محمدعلی اخباری	۲۵ «
کنسولگری فرانسه در تبریز	۲۵ «
آقای احمد کیوان تبار	۲٤ «
مکتبة الامام امیر المؤمنین العامة النجف الاشرف	۲۳ «
آقای سید هادی خسروشاهی	۱۱ «
دانشگاه استانبول	۱۱ «
ادارهٔ فرهنگ بین المللی از سویس	۱۰ «
دانشکدهٔ ادبیات تهران	۹ «
مؤسسهٔ علوم اداری و بازرگانی دانشگاه تهران	۹ «
دانشکدهٔ حقوق تهران	۸ «
آقای حسین مغانی	۷ «
جامعهٔ بین المللی قضات از بروکسل	۸ «
آقای اسدالله خلعتبری تنکابنی	۷ «
ادارهٔ فرهنگ تبریز	۷ «
کنسولگری آمریکا در تبریز	۷ «
آقای عزیز رشیدی	٦ «
انجمن آثار ملی تهران	۵ «
کمیسیون ملی یونسکو از ترکیه	۵ «
آقای حسین زمانی	٤ «

آقای شمس‌الدین پرویزی	٤جلد
بانودکترمریم میرهادی	٤ «
ادارهٔ انتشارات رادیوتبریز	۳ «
مؤسسهٔ یونسکو	۳ «
آقای محمدحسین گوهرزای	۳ «
کتابفروشی فردوسی‌تبریز	۲ «
آقای رحیم هژبرنوبری	۲ «
« حبیب صمدی	۲ «
« اکبرمحمودی	۲ «
« بهروز دارا	۲ «
« دکتر گاسپاریان	۲ «
« « غلامحسین ساعدی	۲ «
کتابفروشی اقبال تهران	۲ «
دانشگاه‌تبریز	۲ «
آقای مهریارطاووسی	۲ «
« حبیب زاهدی	۲ «
دانشگاه مشهد	۲ «
کنسولگری‌ترکیه درتبریز	۲ «
ادارهٔ بهداشت‌آذربایجان شرقی	۲ «

فهرست

نشریهٔ
کتابخانهٔ ملّی تبریز

شمارهٔ هشتم ـ اسفندماه ۱۳۴۳

فهرست مندرجات

نشریهٔ
کتابخانهٔ ملی تبریز

شمارهٔ هفتم — اسفندماه ۱۳۴۳

مونس جان

با قدم نوبهـــــار رفت زمستان — موسم عیش است و جلوه گاه گلستان

بلبل شوریده در برابر گلبـــــن — قصهٔ خود سر کند ز رنج زمستان

یا که بخواند ز درس عشق و محبت — آنچه بداند زبر چو طفل دبستان

خوشتر از آن آنکه یار همره یاری — راز محبت عیـــــان کنند به بستان

بهتر از آن خلوت دو عاشق و معشوق — دور ز اغیار و دیدگان، به شبستان

همچو نگارین من به عین خموشی — باز فراز آورند قصه و دســــــتان

یار دلارای بی‌دریغ کـــــتاب است — خواه بدریا شوی و خواه کهستان

مونس جـــــانی به از کتاب نباشد — شـــهر نشینی و گر مقیم دهستان

هیچ کسی را به ناز و غمزه نکشته است — بلکه هشیوار کرده جملهٔ مستان

من یکی از عاشــــقان روی کتابم — شیرهٔ جانم ازو چو طفل ز پستان

مرتضوی برازجانی

دل زنده

در سیه خانهٔ افلاک دل روشـــــن نیست
اخگری در تهِ خاکستر این گلخن نیست
دل چو بیناست چه غم دیده اگر نابیناست
خـــــانهٔ آینه را روشنی از روزن نیست
گوهر از گرد یتیمی نشود خانه نشین
دل اگر زنده بود هیچ غم از مردن نیست
دیدهٔ شوخ ترا آیــــنه در زنگار است
ور نه یک سبزهٔ بیگانه در این گلشن نیست
راستی عقده گشایندهٔ اســـــرار دل است
شمع را حوصلهٔ گریه فرو خوردن نیست
نیست در قافلهٔ ریگ روان پیش و پسی
مرده بیچاره‌تر از زنده درین مسکن نیست
حرص هر ذرّهٔ ما را بجـــهانی انداخت
مور خود را چو کند جمع کم از خرمن نیست
نه همین موج ز آمد شد خود بی‌خبر است
هیچکس را خبر از آمدن و رفتن نیست
سفلگان را نزند چرخ چو نیکان بر سنگ
محکِ سیم و زر از بهر مس و آهن نیست
دل نازک به نـــــگاه کجی آزرده شود
خار در دیده چو افتاد کم از سوزن نیست
سائبا از اطلس گردون گله بی‌انصافی است
سرو این باغچه را برگ دو پیراهن نیست

صائب تبریزی

آقای ابوالفضل حاذقی نمایندهٔ محترم مجلس شورای ملی در تابستان سال ۱۳۴۳ ضمن مسافرت به کپنهاگ برای شرکت در پنجاه و سومین کنفرانس بین‌المجالس، چند روزی در تبریز توقف و از نقاط مختلف شهر دیدن کرد و با جمعی از دوستان ودوستداران اخلاق ملاقات و بخواهش آنان در تالار سخنرانی کتابخانهٔ ملی تبریز سخنرانی جالبی درموضوع «بالارفتن ارزش انسان بوسیلهٔ عمل باصول اخلاقی» ایراد نمود که اینك خلاصه‌ای ازآن سخنرانی سودمند جامع بنام «یك درس اخلاق» در ذیل آورده میشود. ك

یك درس اخلاق

انسان خود را بهترین آفریدگان میشمارد. راست هم هست. خداوند پس از ن مراتب خلقت آدمی خودرا بهترین آفرینندگان یادمیکند: «ثم انشأناه خلقاً آخر. بارك‌الله احسن‌الخالقین» دلیل برتری انسان بردیگر آفریدگان آنستکه اومیتواند بدی کند وهم خوبی، آنگاه باتصمیم خود بدی را رهامیکند وخوبی‌رابکارمی‌بندد. براین هرانسانی مشمول اینوصف بهترین‌آفریدگان نیست و تنها هدایت یافتگان ستند که برتر و اشرف مخلوقات بشمار میروند واز همهٔ جانوران و حتی فرشتگان برترند. اینکه ازفرشتگان نیز برترند دلیل‌دارد. فرشته جزراه خدا نمیتواند برود خلقت وی چنین است ولی‌آدمی میان خوبی وبدی مختار است. چنانکه در حدیث آمده‌است که: ***ان‌الله تعالی خلق‌الملئکة و رکب فیهاالعقل و خلق‌البهائم ورکب فیهاالشهوة و خلق‌الانسان و رکب فیهاالعقل والشهوة، فمن غلب عقله علی شهوته فهواعلی من‌الملئکة و***

من غلبت شهوته علی عقله فهوادنی من‌البهائم : خدای بزرگ فرشتگان را آفرید و در آنها تنها عقل آمیخت‌وجانوران راآفرید ودرآنان‌تنها خواهش‌های‌حیوانی گذاشت وآدمی را آفرید ودرآنان هم عقل گذاشت و هم شهوت. آدمیکه عقل وی برشهوتش برتری یابد از فرشتگان بالاتر است و او که هوا وخواهشهای نفسانی وی برعقلش غالب شود ازجانوران پست‌ترخواهدبود. حقیقت امرهمین استکه چون‌آدمی چراغ عقل خود را بدست گردباد هوا وهوس وشهوت و غضب خویش خاموش سازد ازهمهٔ جانوران پست‌تر میگردد و کارهائی میکند که هیچ جانوری‌مانند آنرا نمیکند و همین‌اشخاص هستند که پروردگار در وصف‌آنان میگوید:

لهم‌اعین لایبصرون بها ولهم‌آذان لایسمعون‌بها ولهم قلوب لایفقهون بها ، اولئك كالانعام بل‌هم اضل : چشم دارند ولی نمی‌بینند، گوش‌دارند ولی نمیشنوند ودل‌دارند ولی نمی‌فهمند: اینان چون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر. یکی ازظرفا : میگویداگر **بل‌هم‌اضل دنبال اولئك‌كالانعام** نبود دق میکردم زیرا کسانیرا از آدمیان میبینیم که بمراتب از جانوران گمراه‌ترند وبکارهائی دست میزنند که هیچ حیوانی بآن دست نمیزند.

موضوع مهم آنستکه چگونه آدمی بتواند برغرایزحیوانی خویش‌تسلط یابد **مولوی** میفرماید:

ای دریده پوستین یوسفان	گرگ‌برخیزی‌ازاین‌خواب‌گران
گشته گرگان یك بیك خوهای‌تو	میدرانند از غضب اعضای تو
خون نخسبد بعد مرگت درقصاص	تو مگو من میرم و یابم خلاص
کاین قصاص نفس حیلت سازی است	پیش‌زخم‌آن‌قصاص این بازی است
زان لعب خوانده‌است‌دنیا را خدا	کاین جزا لعبی است پیش‌آن جز
این‌جزا از بهر دفع فتنه است	وان‌چواخصا است‌وین‌چون‌ختنه‌است

اگر بگوئیم مشکلترین کارهاپیروزی یافتن برهوا وهوس است سخنی‌بگزا

نگفته‌ایم.

بزرگترین عامل گمراهی ماافراد انسان، دوستی‌مال،جاه‌طلبی، انتقامجوئی وشهوترانی است که‌وظیفهٔ اصلی ما تلاش ومجاهده برای ازمیان بردن این‌عوامل از راههای صحیح میباشد.

اگر ما باصلاح شخص خود مصمم شویم لازمه‌اش آنستکه اصول اخلاقی را مقیاس‌زندگی ورفتار و گفتار خود قراردهیم. باتعهد امانت درگفتار ورفتارمیتوانیم ازهرگونه‌بی‌امانتی‌درمال‌دیگران خودداری نمائیم وباقبول‌اصل پاکی‌موفق‌میشویم شهوتهاوتمایلات غریزی وحیوانی خویش‌رامهارکنیم وچشم‌ودل‌را پاك داریم وباعمل باصل‌ازخودگذشتگی‌وفداکاری‌میتوانیم همواره‌درمقام‌خدمت وخیررسانی‌بدیگران وراهنمائی آنان برآئیم وبا پذیرفتن اصل محبت قادر خواهیم شد هرگونه‌دشمنی‌و انتقامجوئی وکینه‌توزی نسبت بدیگران را از دل بیرون کنیم وبهمهٔ آفریدگان و افراد دیگر بانظر مهر ودوستی نگاه کنیم و این خلاصهٔ اصول‌تسلیح اخلاقی‌است که دین مقدس اسلام مارا بررعایت‌آن مأمور ساخته است. پیامبربزرگ اسلام فرمودند **بعثت لاتمم مکارم‌الاخلاق:** بدپیامبری انگیخته شدم تااصول‌اخلاق نیك رابتمام و کمال رسانم.

مشکلترین‌مبارزهٔ ما درزندگی‌بانفس خودمان‌است بطوریکه اگربرآن دست یابیم در زندگی فاتح وپیروزشده‌ایم وهیچکس برما دست نخواهدیافت:

هیچکس با تو برنمی آید　　　گر تو با خویشتن برآمده‌ای

درباز گشت مسلمانان مجاهدازجنگ‌موته به مدینه، پیامبربزرگ اسلام(ص) فرمودند: **قدرجعتم من جهادالاصغر فعلینا بالجهادالاکبر:** از جنگ کوچك باز گشتید و واینك برما است که بجنگ بزرگ بپردازیم.

مجاهدان‌پرسیدنداین‌جنگ بزرگ کدام‌است. فرمودند جنگ بانفس‌خویش است ومولوی شاعر بزرگ عارف ما باینحدیث اشاره میفرماید که :

ای‌شهان کشتیم ما خصم برون | ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست | شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست
چونکه جزو دوزخ‌است این نفس ما | طبع کل دارد همیشه جزو ها
هفت دریا را در آشامد هنوز | کم نگردد سوزش آن خلق‌سوز
قد رجعنا من جهاد الاصغریم | با نبی اندر جهاد اکبریم
قوتی خواهم زحق دریاشکاف | تا بناخن بر کنم این کوه قاف
شیر آن نبود که صفها بشکند | شیر آن باشد که خود را بشکند
تا شود شیر خدا از عون او | وا رهد از نفس واز فرعون او

آری اگر ما دراین‌جنگ بزرگ برضد هواها وهوس‌ها ونفس امارة بالسوء خود پیروز شویم ارزش انسانی ما آشکار میشود.

ابوالفضل حاذقی

مجامع ادبی آذربایجانیها

دورهٔ قاجاریه را بعضی از معاصرین از روی بی‌اطلاعی عصر تنزل و انحطاط علم وصنعت وادب وهنر میدانند درصورتیکه برخلاف تصور آنان، مطابق مدارك ومآخذ معتبری که‌موجوداست عصر ترقی‌ورواج شعروادب‌وخط ونقاشی‌وتألیف وترجمه بوده ومؤلفات‌نفیسه‌وترجمه‌های صحیحی که از آن‌دوره بصورت‌چاپی‌ویاخطی‌دردست مردم ویاتصرف‌وتحت اختیارارباب فضل‌وادب‌است صحت‌این‌ادعاراکاملاً تأییدمیکند. قریحهٔ شاعری سلاطین و شاهزادگان‌قاجار، این نهضت علمی وادبی وهنری را تقویتی تمام میکرد وفتحعلی‌شاه و ناصرالدین شاه که هردو طبع شعر داشتند بالطبع دربار آنان نیزمجمع شعرا وفضلا وارباب ذوق وهنربود وتشویقی که علما وادبا وشعرا و ارباب تتبع و تحقیق ازناحیهٔ آنان میدیدند بارغبتی و افر دست بکارهای مهم علمی وادبی میزدند و نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات خود را در اختیار و دسترس طالبان علم وادب میگذاشتند. این مبحث بطور اکمل‌در کتبی که ازروی بی‌غرضی‌دربارهٔاحوال‌ادبیات ایران‌درزمان قاجاریه‌نوشته شده مطرح گردیده است وحاجتی باستدلال‌دیگر نیست.

مسلم است درعصری که خود سلاطین شعرپرور وشاعردوست و مشوق وحامی ارباب فضل‌وادب باشند بدون‌تردید اصحاب ذوق و معرفت دور هم گرد میآیند و در مسائل علمی ومطالب ادبی بحث مینمایند وبالمآل یك مجلس انس وادب هم تشکیل میدهند ونتایج ذوق وقریحهٔ خودرا بیکدیگرعرضه میدارند وازمؤانست ومصاحبت همدیگرفایده‌ها برداشته وبهره‌هامیگیرند. اینجانب ازوجوداین‌قبیل‌مجالس‌درمرکز مملکت ویادر سایرنقاط کشور نظر به نبودن مدارك ومنابع مهم اطلاعی ندارد اما در

تبریز که مسقط‌الرأس نویسندهٔ این سطور است ودرعصر قاجار بسیار معتبر وطرف توجه و تقریباً پایتخت ثانی کشور بود. محافل شعر و ادب ویا باصطلاح کنونی انجمنهای ادبی دایر بود ودر کتابهائی که درباب تاریخ تبریز وتراجم احوال دانشمندان این منطقه قدیماً و حدیثاً برشتهٔ تحریر کشیده شده است بوجود این گونه اجتماعات وجلسات اشارتی رفته وحتی در بعضی از آن کتابها باسامی اعضاء وشرکت کنندگان نیز تصریحی کامل گردیده است.

غرض نگارنده از تنظیم این مقاله وتقدیم آن بمحضر دوستان فضل دوست و ادب‌پرور ذکر تاریخ آن محافل علمی وادبی از اواسط دورهٔ قاجاریه تازمان فعلی و بیان فوائدی است که از آن اجتماعات بیادگار مانده است و شاید مطالعهٔ این مقاله اگرچه ادعای استقراء و استقصاء در آن نیست برای کسانی که بخواهند در آتیه تاریخی مبسوط وجامع دربارهٔ آذربایجان عموماً و تبریز خصوصاً تدوین نمایند خالی از فایده نباشد ونیز ممکن است درضمن قرائت این سطور باخبار وشخصیت کسانی هم واقف گردند که در کتب تراجم ورجال نام آنان ذکر نشده وبغیر ازعده‌ای معدود از ارباب تحقیق سایرین از تاریخ زندگانی و آثار علمی وادبی آنان خبری ونشانی در دست ندارند. تاجائی که نگارنده میداند قدیمترین محفل ادبی که در تبریز منعقد گردیده محفلی است که درخانهٔ مرحوم حاجی میرزا محسن[1] قاضی از اجلهٔ سادات و محترمین شهر انعقاد یافته ودر این مجمع علما وفضلا وحتی فقهای طراز اول تبریز مانند مرحوم حاجی میرزا محمود شیخ‌الاسلام[2] صاحب کتاب غایة‌الاملین وفقیه رجالی مرحوم آقای میرزا محمدحسین طباطبائی شیخ‌الاسلام[3] مؤلف منهج‌الرشاد ومرحوم حاجی اعتضادالممالك[4] وکیلی طباطبائی و آقای میرعبدالکریم سرابی[5] محرر مرحوم حاجی میرزا محمود

۱ـ متوفی در ۱۳۰۶ ۲ـ متوفی بسال ۱۳۱۰ درمکه و اخبارش در ریحانة‌الادب ذیل ماده شیخ‌الاسلام ومصفی‌المقال شیخ آقابزرگ طهرانی صفحهٔ ٤٥٢ مسطور است. ۳ـ از شاگردان صاحب‌جواهر ودر ۱۲۹۳ فوت کرده، اخبار وی درمصفی‌المقال صفحهٔ ۱٥٦ مندرج است. ٤ـ ترجمهٔ‌حال وی در دانشمندان آذربایجان مذکور ودرسال ۱۳٤٦ فوت کرده‌است.

شیخ‌الاسلام سابق‌الذکر و مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم قاضی برادر مرحوم قاضی که از شاگردان شیخ انصاری[1] بود شرکت می‌جستند. والای[2] شاعر هم در این مجلس حضور میبافت و گاه‌گاه اشعاری که در مدح حاجی میرزا محسن قاضی می‌سروده قرائت میکرده است[3]. نادر میرزا صاحب تاریخ دارالسلطنهٔ تبریز که از اعضای این مجلس بوده است در تاریخ خود بوجود آن محفل و اجتماع اشاره کرده و مینویسد که «سرای او مأدبهٔ فضلا و شعراست[4]» شخص بسیار مهم و معتبر دیگری که در منزل قاضی حاضر میشد و حضار مجلس از افادات ادبی وی بحد کمال مستفید میشدند مرحوم میرزا محمدتقی حجةالاسلام متخلص به «نیر» ادیب و شاعر فحل دورهٔ ناصری است که عن‌قریب بذکر مجمع ادبی وی و اعضای آنجا خواهیم پرداخت.

متأسفانه از نتیجهٔ اجتماعات و مجالس مرحوم قاضی اطلاعی در دست نداریم که آیا آن مجمع صرفاً جهت استیناس و قرائت اشعار و ذکر نوادر ادبی و لغوی تشکیل می‌یافت و یا اینکه کتابی خوانده‌میشد و یا درباره متون اعم از فارسی و عربی تصحیحاتی بعمل‌میآمد. نادرمیرزا از ذکر این مطلب ساکت است و بدون شک اگر آن مجلس یك کارعلمی و ادبی انجام داده بود اسمی از آن در تاریخ تبریز بمیان میآمد و عنان قلم نادر میرزا بسوی آن معطوف میشد.

یك مجلس ادبی فعال نیز که باز بهمت و عنایت یکی از افراد برجستهٔ خاندان قاضی در تبریز دایر گشته مجلسی است که بتوسط عالم جلیل‌القدر مرحوم حاجی میرزا علی آقا قاضی ساکن نجف، متوفی بسال ۱۳۲۵ شمسی، انعقاد یافته و از علاقمندان

حاشیهٔ صفحهٔ قبل ۵ــ ملقب به «مؤتمن‌الشریعه» و والد مرحوم حاجی سیدمحمد مولانا است و مولانا که از علمای تبریز بود در ۱۳۶۳ هجری برحمت ایزدی پیوسته‌است و اینکه شیخ آقا بزرگ وفات او را در ۱۳۶۰ ضبط کرده مسلماً اشتباه است.

۱ــ صاحب دو کتاب مشهور رسائل و مکاسب و در ۱۲۸۱ هجری وفات کرده است.

۲ــ شرح حال مختصری از والا درهمین شمارهٔ نشریه خواهدآمد.

صمیمی و فعال آن مرحوم یکی مرحوم حاجی میرزا باقر آقا قاضی[1] بوده و دیگری مرحوم حاجی میرزا محمدحسین شریعتمدار تبریزی[2] واگر اشخاص دیگری هم در آن مجلس حضور می‌یافتند اینجانب از نام آنان اطلاعی ندارد. نتیجه و فایدهٔ مهمی که از این مجلس بیادگار مانده وحقاً یادگار بسیار نفیس وپرارزش است همانا تصحیح[3] وطبع وانتشار ارشاد مفید فقیه و عالم معروف شیعه است که در ٤١٣ وفات یافته و از بهترین مصنفات عالم تشیع بشمارمیرود وهیچ فقیه و واعظ ومحدث ومنبری‌را سراغ نداریم که از قرائت ومطالعهٔ این کتاب بی‌نیازباشد و گذشته ازصحت مندرجاتش آن کتاب تراوش قلم کسی‌است که درقرن‌چهارم واوایل قرن پنجم حافظ اعتبارواهمیت شیعه ومدافع آراء وعقاید آن فرقه بوده وعلمای‌طراز اول بغدادقدرت مباحثه ومناظره با آن شخص را نداشتند.

مرحوم حاجی‌میرزاعلی آقا وهمکاران وی درتصحیح ارشاد ورفع ابهام ازمواضع مشکلهٔ آن ومعنی کردن لغات دشوار و ارائهٔ مآخذ ومنابع زحمات زیادی را تحمل کرده‌اند و آن چاپ امروزه نایاب و از بهترین چاپهای آن کتاب محسوب میشود. حاجی‌میرزاعلی آقا که بتاریخ فوت‌وی اشارت‌رفت درآخرارشاد کیفیت تصحیح کتاب را ذکر نموده وعلاوه بر آن‌تاریخ‌تولد وشجرهٔ‌نسب خودرا نیزنوشته‌است. آن‌مرحوم درتاریخ اسلام وادبیات عرب مهارت و احاطهٔ‌کاملی داشته وبقول عالم ومفسرمعاصر آقای حاجی میرزا محمدحسین آقا الهی طباطبائی صاحب تفسیرالمیزان، درفن لغت عدیم‌النظیر وتالی فیروزآبادی صاحب قاموس‌بوده‌است، واین معنی از حواشی کتاب ارشاد درنهایت ونموح‌استفاده میشود، رحمةالله‌علیه.

۱- متوفی‌بسال ١٣٢٦ شمسی‌هجری‌واخبارش‌رادر ریحانةالادب‌بخوانید. ۲- متو بسال ١٣٣١ هجری‌قمری نقل‌ازفهرست‌مؤلفین‌کتب چاپی‌تألیف مشار، گویند این‌شخص کتاب مهم درنجف تأسیس کرده بود اما شیخ‌آقا بزرگ طهرانی در طبقات اعلام الشیعه مینوی من تا امروز خبری واثری ازآن کتابخانه بدست‌نیاورده‌ام. ۳- درسال ١٣٠٨ هجری ازتصحیح آن فراغ یافته‌اند.

دراواخر دورهٔ ناصری، درزمان حکومت اول حسنعلی خان امیر نظام گروسی، یك انجمن ادبی جدی وپرفایده تحت ریاست حجة الاسلام نیر صاحب آتشکده و باشتراك عده‌ای ازفضلای تبریز تشکیل یافته بود که حقیقةً باید آنرا بزرگترین مجمع ادبی عهد ناصری بشمار آورد. خوشبختانه اسامی اعضای آن انجمن در کتاب نفیس «داستان دوستان» تألیف مرحوم محمدعلی صفوت، متوفی بسال ۱۳۳۵ شمسی، محفوظ واینك بااستغفار و استرحام درحق آن مرحوم بنقل نامهای آنان مبادرت میشود:

۱ـ میرزا محمد طسوجی معروف بملاباشی، ۲ـ حاجی میرزا کاظم طباطبائی معروف بحاجی وکیل، ۳ـ میرزا فضلعلی مولوی متخلص به « صفا »، ٤ـ میرزاعلی منجم باشی فرزند میرزا جعفرمنجم باشی، ٥ـ شریف العلمای اصفهانی[1].

اگرچه نتیجهٔ ادبی این انجمن رابطور تحقیق نمی‌توان معرفی کرد اما ظن قریب بیقین این است که طبع مرحوم نیر در ساختن الفیهٔ معروف خود از افکار رفقا و مصاحبان خود الهام گرفته وچنین اثر ذیقیمت وبدیع رابیادگار گذاشته است.

الفیه که کاشف از نهایت قوهٔ انتقاد گویندهٔ آن است گذشته ازفواید رجالی و تاریخی متضمن بسیاری ازقصه‌های تاریخی ونکات ادبی واشارات نغز و تضمینات زیبا و شرح رسوم و عادات بزرگان واعیان تبریز است که اگر روزی آن کتاب باشرح وبسط کامل به بازار علم و ادب عرضه شود مسلماً دست بدست خواهد گشت و هیچ صاحب ذوقی از خرید و بررسی آن فارغ و غافل نخواهد نشست وبدون تردید آنرا مثل دیوان لسان الغیب یارغار ورفیق سفر وحضر خود قرار خواهد داد.

بعداز وفات حجة الاسلام نیر که بتصریح صاحبان تذکره در رمضان سال[2] ۱۳۱۲ هجری اتفاق افتاده، مجلس ادبی مهمی در تبریز تشکیل نیافت واوضاع روزگار هم براثر قتل ناصرالدین شاه ودلسرد شدن رجال دولتی ونبودن شخصی لایق ومدبر

۱ـ داستان دوستان، ص ۲٥. ۲ـ داستان دوستان، ص ۲۸.

در رأس امور، مناسب با انعقاد محافل ادب نبود. یادداشتهای سیاسی امین الدوله که اخیر باهتمام حافظ فرمانفرمائیان انتشار یافته بهترین معرف وضع آن دوران است وهمین اختلال امور ومخصوصاً مسئلهٔ فقدان عدالت اجتماعی بود که مردم طالب حکومت مشروطه شدند و بالنتیجه انقلاب در تمام نقاط مملکت شروع گردید که شرح آن د کتب مربوطه بطور مبسوط مندرج است. در انقلاب مشروطه نیز بمناسبت اینکه مرکزیت درکارها نبود و اوضاع مملکت ابدا ثبات و دوامی نداشت و براثر تسلط اشرار نا امنی راهها و بروز ناخوشی و ظهور قحطی ومجاعه وظهور جنگ بین المللی اول نصب چوبهٔ دار واعدام رجال فداکار ومجاهد، ذوق و نشاط ادبی ازسکنهٔ این منطقه بکلی سلب وحالتی در این ناحیهٔ وسیع وعظیم پیش آمده بود که محققاً نظیر آن درقرون گذشته دیده نشده بود. وضع روزگار بهمین منوال بود تااینکه دراواخر سال ۱۳۳۷ قمری بنا بتشویق و ارشاد وهدایت اولیای مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه يك انجمن ادب مرکب از یکعده محصلین ارشد و با ذوق تشکیل و براثر فعالیت آن انجمن مجله‌ای هم انتشا یافت که نام آنرا مجلهٔ ادب گذاشته بودند. اسامی هیئت تحریریهٔ مجلهٔ ادب در کتاب داستان دوستان[1] آمده ومندرجاتش منحصرا آثار منظوم و منثور اعضای انجمن بود بندرت آثار نویسندگان خارجی را در آن درج میکردند ومدیر مجله هم ابتدا مرحوم عبدالله زادهٔ فریور بود اما ازشمارهٔ هفتم ببعد مدیریت آن دراختیار فاضل بزرگوا وشاعر استاد جناب آقای امیرخیزی دامت افاضاته گذاشته شد و بمرحوم عبدالله زاده کا مهم دیگری درخارج محول گردید.

دراین موقع که ایران و دنیا براثر ظهور جنگ عالمگیر اول در آتش فقر فاقه میسوخت واثر بهبود در اوضاع جهان دیده نمیشد ویا بقول شیخ اجل در گلستان روی زمین مانند موی زنگی مشوش و درهم و پیچیده بود يك مجمع ادبی فوق العاده مهم درخارج ازخاك ایران یعنی دربرلین پایتخت مملکت آلمان براثر تشویق وسعی واهتما

---

۱ - ص ۸۰-۱۸۰.

دانشمند شهیر سید حسن تقی‌زاده تشکیل یافت که منشاء آثار علمیه و مصدر خدمات نافعهٔ متعدد گردید که شرح آنرا بطور کامل مرحوم محمد قزوینی در مقدمهٔ جلد اول بیست مقاله آورده و اسامی اعضای آن مجمع را هم که اغلب آذربایجانی بوده‌اند بدست داده است. تقی‌زاده اجتماع آن فضلا را در کشوری بیگانه که اتفاقاً همهٔ آنان از فحول ادبا و دانشمندان بودند فوزی عظیم و نعمتی غیرمترقبه تشخیص داد و تصمیم گرفت که یک انجمن علم و ادب در ادارهٔ کاوه تشکیل دهد و هر شب چهارشنبه آنان دور هم جمع شده در موضوعات ادبی و علمی بحث نمایند.

مرحوم قزوینی پس از ذکر نامهای اعضای انجمن از میزان فضل و معلومات فضلای تبریزی که الحال بجز از تقی‌زاده همه دست از جهان شسته‌اند بی‌نهایت اظهار تعجب نموده و علاقهٔ مفرط و مهارت آنانرا در فنون ادبی و کار نویسندگی و انشاء و ساختن اشعار نغز و ملیح بدون اینکه مرتکب اغراق و مبالغه‌ای گردد در کمال انصاف و بیطرفی ستوده است. محصول مهم این اجتماع که در دیار غربت بر اثر مساعی مشکور تقی‌زاده صورت گرفته و آنانرا مانند ستارهٔ ثریا در آن مملکت پروحشت در یك نقطه جمع کرده است بدون شبهه مجلهٔ نفیس کاوه است که در حال حاضر محل مراجعهٔ هر ادیب و نویسندهٔ فاضل میباشد و مقالاتی که در آن نامهٔ گرامی درج و چاپ گردیده بدون تردید آخرین درجهٔ تحقیق و تتبع و انتقاد اقوال و آراء و عقاید و متضمن بسی فواید و مسائل اجتماعی است که شرح همهٔ آنها از حوصلهٔ این مختصر بیرون است و شاید طبع و انتشار سفرنامهٔ ناصرخسرو و وجه دین وی که اول بار بهمت مرحوم غنی‌زاده صورت گرفته است نتیجهٔ تشویقات انجمن مذکور و توحید مساعی آن فضلا باشد. در خاتمهٔ این مقال نکته‌ایکه اشاره بدان لازم است اینست که غنی‌زادهٔ مذکور قصیدهٔ معروف هذیانیهٔ خود را در حضور اعضای آن انجمن خوانده و مرحوم قزوینی سر دو کلمه یکی سرسم بجای سرسام[1]

۱ــ اشاره‌است بابیات زیر:

بستانم ز کفش لوح وقلم	بسر سرسم او در شکنم
ای‌هیولای مطلسم خفه‌شو	تا بقعر درك اسفل شو

(آثار منظوم غنی‌زاده باهتمام مهندس فضل‌الله غنی‌زاده، ص ۳۰ و ۴۷).

ودیگری هیولای مطلسم توقف و اعتراض نموده و حق هم بجانب آن مرحوم بوده است.

پس از آنکه قیام میرزا اسمعیل نوبری وشیخ محمد خیابانی مواجه با شکست و اوضاع آذربایجان نیز در نتیجهٔ ختم جنگ بین المللی و برطرف شدن آثار وعوارض آن بالنسبه منظم گردید و اعتماد و اطمینانی دراحوال مردم این سرزمین پدید آمد باز ذوق و نشاط ادبی بیدار شد و در تاریخ ۱۳۴۱ هجری قمری یك مجمع ادب تحت ریاست و رهبری مرحوم محمدعلی تربیت صاحب کتاب مشهور «دانشمندان آذربایجان» ومتوفی در ۱۳۱۸ هجری شمسی ، در تبریز تشکیل یافت که جلسات آن مرتباً در ادارهٔ فرهنگ منعقد میگردید. اثری که از این انجمن بیادگار مانده همان مجلهٔ «گنجینهٔ معارف» است که با مدیریت خود تربیت انتشار مییافت ودر نوشتن مقالات و مطالب سودمند آن جمعی ازفضلا مانند: علی اصغر طالقانی پیشکار وقت مالیه وعبدالرحیم حکیم الهی مدعی العموم استیناف و محمدعلی صفوت و اعتمادالوزاره با مدیر مجله همکاری میکردند[1]. از نویسندگان مهم و قابل توجه گنجینهٔ معارف یکی هم مرحوم میرزا رضا عدل امینی[2] بود که در آن مجله مقالات سودمندی تحت عناوین « جریده ، مجله ، علامت خضرا یا شعار بنی هاشم ، حارث بن کلدهٔ ثقفی طبیب عرب» نوشته است نیز از آثار گرانبهای مرحوم عدل شرحی است که بر الفیهٔ نیّر حجة الاسلام نوشته اگر روزی آن شرح بحلیهٔ طبع آراسته گردد بسیاری ازمشکلات الفیّه ودقایق ادبی و نکات تاریخی واجتماعی آن حل خواهد شد.

در باب تأسیس مجمع ادب و انتشار گنجینهٔ معارف بسیاری ازفضلا ماده تاریخ ساخته بودند ودراین محفل نمونه‌های مرحوم محمد نخجوانی را ذیلاً درج ودرحق آن مرحوم استغفار مینمائیم:

شد این نامه گنجینه‌ای از معارف　　　بود مستفید از وی عامی وعارف

۱ـ داستان دوستان، ۹۷ـ۹۹.

۲ـ اخبارش را در داستان دوستان ملاحظه کنید.

چو تاریخ سالش بجستم یکی گفت   که بگشوده شد در ز گنج معارف[1]

اینجانب از تاریخ تعطیل گنجینهٔ معارف اطلاع صحیحی ندارد ودر کتابهائی هم که راجع باخبار ادبی این دوره نوشته اند خبری بدست نداده اند. تصور میرود گرفتاری مرحوم تربیت درمشاغل دولتی و ریاست بلدیه و وکالت درمجلس ونداشتن وقت کافی باعث تعطیل آن گردیده است. اما بعداز انقراض سلسلهٔ قاجاریه و روی کار آمدن دولت پهلوی یك انجمن مهم ادبی که در واقع باید آنرا خلف صالح مجمع ادب مرحوم تربیت بحساب آورد درتبریز تشکیل یافت ومصدر آثار بزرگی هم شد که اینك در سطور زیر بشرح آن مبادرت مینمائیم:

درسال ۱۳۱۰ شمسی مرحوم حسین سمیعی بسمت استاندار آذربایجان وارد تبریزشد، پس از استقرار درحوزهٔ حکومت خود با همراهی جمعی از فضلا انجمنی درتبریز تشکیل داد ودرهرماه سه چهار بار فضلای شهر درمنزل وی که درعمارت استانداری بود جمع میشدند ودرمباحث علمی وادبی وانتقاد مقالات واشعار متقدمین ومتأخرین مذاکره بعمل میآوردند. جای بسیار تأسف است که صورت جلسات مرتبی دراین باب تنظیم نگردیده وازمطالبی که مورد بحث قرار گرفته است اطلاع کافی و وافی در دست نداریم، تنها ازیکی دوقصیدهٔ بسیار غرا وفصیح که اتفاقاً هردو اثرطبع دکتر رعدی سناتور فعلی است سراغ داریم که در آن انجمن ادب قرائت گردیده وموجبات اعجاب وتحسین شنوندگان فراهم آمده است. یکی از آن قصاید در وصف کارگاه فرش است که بدین مطلع آغاز میشود:

زی کارگه فرش کن گذر   درکارگه فرش کن نظر

دومی هم قصیده ایست که مطلع آن اینست:

می نبدانم چگونه بودن باید   عقدهٔ حسرت چسان گشودن باید

۱ــ داستان دوستان، ص۹۷ وگویا مصراع اخیرمطابق است با۱۳٤۱ هجری که همان سال انتشار گنجینهٔ معارف وافتتاح مجمع ادب است.

این دوچکامه که اثرطبع وقاد یك شاعر آذربایجانی‌است ازشاهکارهای‌ادبیات فارسی درقرن فعلی‌بوده و توان گفت تا روزی که زبان فارسی درعرصهٔ گیتی وجود خواهد داشت آن ابیات دلکش و آبدار مانند گوهرهای درخشان برتارك ادبیات عظیم‌الشأن آن زبان جلوه گربوده وهر ادیبی‌باحفظ ونقل آن اشعار افتخار ومباهات خواهد کرد. کار انجمن ادبی آذربایجان تنها مذاکرهٔ اشعار وبحث دربارهٔ معنی آنها نبود بلکه‌کار بسیارمهمی‌هم انجام داده‌است که‌بایدآنرا درجزو فعالیتهای‌بزرگ‌ادبی بشمار آورد و آن کار عبارت از تصحیح ومقابلهٔ تاریخ دارالسلطنهٔ‌تبریز تألیف مرحوم نادرمیرزا است که حقیقةً درباب تاریخ و جغرافیای تبریز وذکرخاندانهای‌علما و سادات و مشاهیر واعیان این‌خطه و وصف عمارتهای تاریخی و ابنیهٔ قدیمی و مساجد ومقابر مشهور وهمچنین‌دربیان‌آداب وعادات و رسوم سکنهٔ این ایالت‌پهناور اطلاعات بسیار دقیق و سودمندی دارد که نظیر آنها را درمأخذ دیگری نمی‌توان‌بدست‌آورد. چاپی که‌ازتاریخ‌نادرمیرزا فعلاً موجود است بسیارمغلوط وناخوانا بوده ونسخه‌ایکه در آن انجمن‌تصحیح گردیده گویا درنزد ورّاث مرحوم سمیعی باقی‌مانده و برعهدهٔ فرهنگ‌تبریزاست که نسبت بطبع وانتشار آن همّت گمارد و از این راه خدمتی‌بسیار عظیم‌هم درحق تبریز و هم در راه احیای یك تاریخ محلی که مندرجات آن درغایت صحت واتقان است انجام دهد. مرحوم‌حسین‌سمیعی ملقب بادیب‌السلطنه و متخلص به «عطا» که ترجمهٔ حال او را مرحوم رشید یاسمی درتاریخ ادبیات معاصر ومرحوم محمدعلی صفوت در داستان دوستان آورده‌اند از رجال فهمیده وسنجیدهٔ مملکت ما بوده وعلاوه برداشتن اطلاعات‌کافی در دو زبان فارسی وعربی ، بسیار خوش خط و خوش قلم‌هم بوده که گراور یکی دوتا از نامه‌های او را مرحوم محمدثقةالاسلام در کتاب «سوانح عمری» نقل کرده و از آنجا بمیزان ادب و معلومات وی میتوان پی برد. این‌مرد که شمه‌ای از اوصاف و محاسن اورا درسطور بالا ذکر کردیم نسبت ببقا و دوام‌انجمن‌ادبی آذربایجان‌علاقهٔ زیادی داشته ونامه‌هائیکه‌دراین‌خصوص‌خطاب

بدوستان وهمفکران خود نوشته مؤید صحت این ادعا است[1]. درضمن مکتوبی که بمرحوم محمدعلی صفوت نوشته است چنین مینگارد:

« خواهش وانتظارم اینست که در ادامه ونگهداری اساس انجمن ادبی توجه مخصوص داشته باشید و نگذارید این مؤسسه که برای پیشرفت ادبیات آذربایجان خیلی مؤثر خواهد بود ازمیان برود ».

کار انجمن ادبی قوت تمام گرفته بود که دورهٔ مأموریت حسین سمیعی در آذربایجان خاتمه یافت و آقای خلیل فهیمی با سمت استانداری وارد تبریز شد. در دورهٔ استانداری معظم الیه که رئیس انجمن هم بود کار مهمی صورت نگرفت علی الخصوص که مرحوم فهیمی پس از مدتی اندك آذربایجان را ترك نموده و بسمت سفیر کبیر بکشور ترکیه رفت. درخلال این مدت ریاست انجمن با مرحوم رضای فهیمی رئیس فرهنگ وقت بود تا اینکه درسال ۱۳۱۶ شمسی آقای کاظمی باستانداری آذربایجان منصوب و وارد تبریز گردید. درنتیجهٔ تشویقات کاظمی کار انجمن ادبی رونقی بخود گرفت وعدهٔ کثیری حاضر شدند که در آن انجمن عضویت یابند ودرمذاکرات شرکت کنند واستفاده ببرند وبر اثر اقدامات استاندار جدید مجله‌ای هم بنام مهتاب انتشار یافت که مدیریت آن با مرحوم جواد ناطق بود ودبیری آن بعهدهٔ آقای ادیب طوسی دانشیار فعلی دانشکدهٔ ادبیات گذاشته شده بود. بعداز آنکه استانداری کاظمی در آذربایجان سپری شد و بطهران رفت انجمن ادبی آذربایجان نیز فعالیت خود را از دست داد و دورهٔ تعطیل و انحلال آن فرا رسید، علی الخصوص که اوضاع دنیا براثر شروع جنگ بین المللی دوم وتیره شدن افق سیاست وترقی روز افزون اسعار ومواد حیاتی ویك رشته عوامل روحی و مادی دیگر با ایجاد آن گونه محافل مساعد نبود وعاقبت بطوریکه دیدیم قوای دول اجنبی خاك ایران و آذربایجان را اشغال نمودندووقایع وقضایائی پیش آمد که شرح آنرا در کتب مربوطه ودرمقالات فضلا خوانده‌ایم واینجا مجال بحث دربارهٔ آنها

---

۱ ــ داستان دوستان، ص۱۲۶.

نیست. در ایامی که تبریز در تحت فشار قوای بیگانه روزگار میگذرانید و احدی بآتیهٔ خود امیدی نداشت و یأس و حیرت و دهشت کاملاً بر روحیهٔ مردم این ناحیه مستولی بود با اصرار و تقاضای جمعی از دوستداران ادب یك مجمع ادبی در دولتمنزل حضرت آیةالله آقای حاجی میرزا عبدالله آقای مجتهدی ادام‌الله ظله منعقد گردید و علاقمندان معظم‌له هر هفته روزهای سه‌شنبه طرف عصر جمع میشدند و در حضور ایشان مطالب ادبی و لغوی را مطرح میکردند و با دامنها فوائد از آن محضر پرخیر و برکت مرخص میشدند و اینجانب نیز که یکی از طرفداران جدّی آن مجمع ادبی وروحانی بود مأموریت داشت که در آخر وقت قصیده‌ای از دواوین استادان سلف انتخاب کند و آنرا بعنوان طرفه ویا خاتمةالمجلس[1] قرائت نماید و هنوز آن دفتر منتخباب درجزء کتابهای نگارنده موجود است و هرموقع که ازمطالعه کسل میشوم آنرا باز و باتکرار آن قصائد کام خودرا شیرین و وقت خودرا خوش میگردانم.

این انجمن فعال ادبی که اسامی اعضای دورهٔ اول آن در کتاب « رجال آذربایجان درعصر مشروطیت »[2] و اسامی دورهٔ دوم آن در مقدمهٔ کتاب « راز »[3] ذکر گردیده کمی بعداز غائلهٔ شهریور تا اوایل سال ۱۳۴۱ شمسی شروع بکار کرده‌است. این مجمع در دورهٔ دوم هفته‌ای یکبار در روزهای سه‌شنبه مجالس خود را بطور سیّار منعقد می‌ساخت. انجمن علاوه برطرح مباحث ادبی وصرفی ونحوی و مطالب تاریخی مصدر انتشار یك سلسله کتب تاریخی و ادبی گردیده‌است که اینك ذیلاً بشرح آنها میپردازیم:

۱ــ اصطلاح طرفه و خاتمةالمجلس و یا ملحةالوداع مأخوذ است از الامتاع والمؤانسهٔ ابوحیان توحیدی. این شخص که ۳۷ شب با ابوعبدالله عارض بقول خودش محاضره ومسامره داشته درآخر وقت بنا بدستور ابوعبدالله شعری میخواند ومجلس تمام میشد ، ابوعبدالله میگفت : قد اکتهل اللیل وهذا یحتاج الی بدء زمان وتفریغ قلب واصغاء جدید، هات خاتمةالمجلس ، یا میگفت: ان اللیل قددنا من فجره، هات ملحةالوداع ویا مطلقا میگفت: هات طرفتك.

۲ــ تألیف دکتر مهدی مجتهدی، ص ۱۴۷.

۳ــ باهتمام عبدالعلی کارنگ، صفحهٔ هشت.

۱ـ تصحیح و انتشار **دیوان قطران** شاعر مشهور تبریزی بسعی و اهتمام مرحوم حمد نخجوانی. آقای تقی زاده در باب فواید تاریخی و لغوی و اهمیت دیوان حاضر مقدمه‌ای شته‌است که در اول آن مندرج است.

۲ـ تصحیح و طبع **عبرت‌نامه** ترجمهٔ مرحوم عبدالرزاق بیک دنبلی با نظارت مباشرت نگارندهٔ این‌مقاله. این کتاب که راجع‌است بکیفیت ورود افاغنه باصفهان حبس و گرفتاری شاه سلطان حسین وشرح فجایعی که آن قوم مرتکب گردیدند، ل بار بتوسط یکنفر کشیش لهستانی که خود وی در آن حادثه حاضر وشاهد عینی ده‌است نوشته‌شده بعدا بزبان ترکی‌عثمانی‌ترجمه گردیده‌وعبدالرزاق بیک آنرا از بان اخیر بفارسی ترجمه کرده‌است. عبرت‌نامه که ازچاپ‌خارج و مشرف توزیع‌بود ا بمصلحت دید یکی‌از اولیای امر آنروز از انتشار آن‌خودداری گردید. اما من‌باب زید اطلاع خوانندگان اضافه میشود که همین کتاب‌را مرحوم اعتمادالسلطنه وزیر طباعات دورهٔ ناصرالدین‌شاه ظاهرا در **منتظم ناصری** ذیل حوادث‌سنهٔ ۱۱۳۵ هجری که مان سال حملهٔ افاغنه‌است بدون کم و کاست نقل کرده‌است.

۳ـ **توقیعات‌کسری** ، بسعی واهتمام آقای حاج حسین نخجوانی . فاضل معاصر قای مجتبی‌مینوی مقدمه‌ای‌بسیار عالمانه وقابل استفاده براین کتاب‌نوشته‌است.

۴ـ **فهرست‌کتب خطی کتابخانهٔ تربیت** بقلم‌مرحوم‌محمدنخجوانی. آقای‌سیدحسن ی‌زاده نیرمقدمه‌ای‌براین کتاب‌نوشته‌واززحمات‌مؤلف‌اظهار تقدیر و تمجید کرده‌است.

علاوه بر انتشار کتب سابق‌الذکر اعضای این انجمن در تهیهٔ مقالات نشریهٔ نشکدهٔ ادبیات‌تبریز نیزسهم بسزائی‌دارند که شرح آن درخور مقاله‌ایست جداگانه، ن‌شاءالله در باب آن‌هم بحثی‌بمیان خواهد آمد.

این‌مجمع ادبی نظر بعلاقهٔ مفرطی که درباب ادامهٔ کار و برنامهٔ خود داشت لر وتوجه فضلای داخلی وخارجی‌را دراندك زمانی‌بسوی‌خود جلب کرد وهرعالم علاقمند بادبیات و تاریخ که وارد تبریزمیشد بهر وسیله که میبود مایل میشد که در

جلسات انجمن شرکت نماید و با اعضای آن روابط دوستانه برقرار سازد و باب مکاتبه و مراسله را مفتوح دارد. ما محض اجتناب از اطالهٔ سخن از ذکر فضلائی که به‌تبریز آمده و درجلسات مجمع مشارکت نموده‌اند صرف‌نظر مینماییم وشرح آنرا بموقع دیگر میگذاریم. خلاصه این انجمن که باید آنرا از حیث عمر و ادامهٔ کار طولانی‌ترین‌مجامع ادبی درتبریزمحسوب بداریم تا اوایل سال ۱۳۴۱ شمسی دایر و اعضای آن بدون‌اینکه فتوری ازخود نشان دهند جلسات را مرتب‌نگاه‌داشته‌بودند تا اینکه‌بر اثر فوت مرحوم‌مغفور حاج‌محمد نخجوانی‌وانتقال بعضی‌ازاعضا بطهران وظهور یك رشته‌عوامل‌دیگر یکی دوسال است که‌تعطیل گردیده وازفعالیت ادبی باز ایستاده است. امید میرود که درصورت حصول‌فراغ‌خاطر دوباره آن‌انجمن‌دایر وبکار و روش سابق خود ادامه دهد و با انتشار وتصحیح‌یك‌سلسله‌نفایس‌خطی‌مجدداً کام دوستداران ادب وتاریخ را شیرین‌سازد، ان‌شاءالله‌تعالی.

درخاتمه‌چون مرحوم‌حاج‌محمد نخجوانی‌حق‌ومنّت‌عظیمی‌در گردن‌این‌انجمن داشت و آنی راضی‌نمیشد که‌درجلسات آن‌تعطیل ودرکار آن‌وقفه‌ای‌رخ‌دهد لذا با ذکر این‌بیت فرّخی سیستانی که‌متضمن‌طلب رحمت ومغفرت درحق‌آن مرحوم‌است‌بسخن خود خاتمه میدهم.

اندر آن گیتی ایزد دل تو شاد کناد ــــ ببهشت و بثواب و بفراوان کرداد

تبریز ـ دیماه ۱۳۴۳

حسن قاضی‌طباطبائی

بقلم حاج حسین نخجوانی

حقیقی نخجوانی

آقای حمید نخجوانی متخلص به‌حقیقی، فرزند مرحوم مبرور حاج علی آقا نخجوانی، مشهور به‌مؤمن‌ در سال ۱۳۱۰ قمری در تبریز پا بعرصهٔ وجود نهاده تحصیلات ابتدائی خود را از پدرش فرا گرفته بعداً از استادان دیگر علوم متفرقه تحصیل نموده پس از تکمیل تحصیلات فارسی و عربی بکسب تجارت مشغول بود و در سرای میرزا شفیع تبریز تجارتخانه داشت. در این اواخر چون پسرش سعید نخجوانی و دخترهایش در تهران ساکن بودند او نیز بطهران منتقل شده و فعلاً در تهران ساکن است. حقیقی از شعرای شیرین زبان معاصر تبریز است. اشعار آبدار بسیار لطیف بنظم آورده قریحهٔ خوب دارد و در هر موضوع شعر گفته‌است. در کتاب مواد التواریخ تألیف نگارنده که عنقریب از طبع خارج و منتشر خواهد شد ماده تاریخهائی از وی به‌ثبت رسیده‌است. متأسفانه این اواخر مبتلا به روماتیزم شده و از درد پا بسیار ناراحت و در زحمت است، پاهایش در اثر روماتیزم سخت دردناک است بحدّی که قادر بحرکت نیست و خانه‌نشین شده. امیدوارم قادر متعال شفای عاجلی کرامت فرموده وصحت کامل بایشان ببخشد. قصیدهٔ شکوائیه‌ای از درد پا در بیمارستان سروده که خالی از لطف نیست با یك قصیدهٔ دیگر موسوم به «کارنامه» از آثار ایشان در این شماره بنظر قارئین محترم میرسد، بعدا نیز در صورت امکان در هر شماره از نشریه‌های کتابخانهٔ ملی از آثار وی درج و منتشر خواهد شد.

قصیدهٔ شکوائیه

جـانم بلب رسید خدایا ز درد پای   کی میشوم خلاص ازین درد جانگزای

یارب مگر فتاده دواها ز خاصیت ‏ یاخود نیافریده‌ای این درد را دوای

باریکتر ز رشته شدم بازهم طبیب ‏ سوزن همی زند به‌تنم ازهزار جای

از سوز درد ساز دلم نغمه‌ها زند ‏ اما کسی نمی‌شنود این نوای وای

خندد چو جام باده لبم پیش دوستان ‏ گریدولی چوشیشه‌دل‌من به‌های‌های

نی میدمد سحر که رها سازدم چو شمع ‏ زین خندهٔ بظاهر وزین گریه درخفای

آرام همچو کوهم و اندر دلم ز درد ‏ آشوبها بپاست چودریای موج‌زای

جادارد ار بنعره کنم گوش خلق کر ‏ کرمن‌عمرزبان ودهان‌مانده‌چون‌درای

اشعار عیسوی‌ایم از حال زار خویش ‏ تاعمرمن‌سر آید در کنج این‌سرای

یارب مگر چه جرم نبخشودنی ز من ‏ سرزد که‌دادعدل تواینگونه‌ام‌سزای

گویند عادلی تو درست است این ولی ‏ آیا عدالت تو چنین کرده اقتضای

آخر نه بندهٔ توام آیا روا بود ‏ این‌زجرواین‌شکنجه‌بیك‌بندهٔ‌خدای

برمن همان دو پای مرا رد کن از کرم ‏ ای آنکه‌داده‌ای‌تو بکرمی‌هزارپای

ادعونی استجب تو نفرموده‌ای مگر ‏ اینك دعا همی کنم وخوانمت ثنای

ای آنکه بسته گوهر دانش بگوش هوش ‏ وی آنکه‌داده‌پرتودانش بعقل ورای

ای منعمان بسفرهٔ جود تو ریزه‌خوار ‏ وی‌سرکشان‌بدرگه عزّتوجبهه‌سای

گردنکشان بخاك درت کرده‌سر فرود ‏ شاهنشهان ببارگهت کمترین گدای

هستی‌تو آن ازل که‌ورا نیست ابتدا ‏ هستی‌تو آن‌ابد که‌ورا نیست انتهای

چوگان‌قدرت‌تو برانگیخته‌چو مهر ‏ صدها هزار گوی بمیدان این‌فضای

کلك‌تو برنگاشته این‌مختلف صور ‏ دست‌تو برفراشته این مرتفع بنای

تکبیر گوی ذات تو هستند کاینات ‏ تسبیح‌خوان نام‌توهستند ما سوای

واعظ بروی منبر و قمری بشاخ‌سرو ‏ گویند هردوحمد وثنای‌تو برملای

خوانند هردو آیت‌توحیدحق بشوق ‏ بلبل‌به‌نغمه‌خوانی‌وصوفی‌بچنگ‌ونای

کوته ز درك ذات تو اندیشهٔ بلند ‏ عاجز ز حل رازتوعقل گره گشای

من وصف ذات باری تو چون کنم از آنک الفاظ قاصرند و عبارات نارسای

این عرصه ای حقیقی جولانگه تو نیست وین قصه بس دراز بود کوتهش نمای

تو عاجزی ز وصف طبیعت چنانکه هست آیی چسان ز عهدهٔ توصیف ماورای

ای دستگیر جملهٔ از پا فتادگان دست مرا بگیر که افتاده‌ام ز پای

ز آنسان که مه ز مهر کند اقتباس نور روشن ز مهر تو دل مردان پارسای

یاد تو میکنم به‌شب و روز زانکه هست یاد تو روح‌پرور و ذکر تو جانفزای

نومید شد اگرچه طبیب از علاج من من نا امید نیستم از رحمت خدای

کارنامه

دردا که پیر گشته و افتاده‌ام ز کار وز پا فکنده است مرا دست روزگار

نزدیك گشته رحلت و چیزی نمانده است از مدت جواز اقامت در این دیار

چون صخرهٔ جدا شده از قلّهٔ جبال پرتاب گشته عمر سوی درّهٔ مزار

نه دیگر انزجاری دارم ز انزوا نه دیگر اشتهائی دارم باشتهار

نبود مرا شکایتی از زندگی جز این کز کار باز مانده‌ام اینم کند فکار

هر زنده کار میکند آنرا که کار نیست عنوان زنده بر وی نامیست مستعار

با اینهمه معطل و بیکار نیستم دارم شعار شاعری و کار ابتکار

دارم هنوزهم هوس صید نکته‌ها صیاد طبع من چو رود از پی شکار

از پیر پند خوش بود واز جوان قبول هان ای جوان که پیر شوی پند گوشدار

زنهار تن به‌سستی و تن پروری مده ورنه ز روزگار تو برمیکشد دمار

عادت دهی اگر تن خود را به‌تنبلی دیگر حمار تن نرود هیچ زیر بار

بیکاری از برای جوان سمّ مهلکی است زنهار ازین شرنگ خطرناك زینهار

بیکاریت برد سوی هر فتنه و فساد بیکاریت کشد سوی میخانه و قمار

بهر معاش هم اگرت احتیاج نیست بیکار تا نباشی کاری کن اختیار

کاری گزین که درخور نیرو و ذوق تست   وانگه نگاهدار در این کار پشتکار

گر شوق دانش است ترا دل در او ببند   ور ذوق صنعت است ترا تن بدو گمار

با جد و جهد اگر سوی مقصد روی یقین   خواهی کشید شاهد مقصود در کنار

امروز کار کن که جوانی و گرنه زود   روزی رسد که نایدت از دست هیچ کار

عهد شباب فصل بهار است و صبح عمر   غفلت نکن که میگذرد وقت هوشدار

فصل بهار تخم فشانند بر زمین   گل صبحدم شکفته شود چون رخ نگار

خارش بچشم نرگس اگر نشکفد سحر   خاکش بسر نروید اگر سبزه در بهار

ای آنکه عار آیدت از کار و صنعتی   بیکاری است و مفتخوری اصل ننگ و عار

آن کارگر که نان خورد از دسترنج خویش   صد بار بهتر است ز ارباب مفتخوار

و آن باربر که بار کسی میکشد بدوش   دارد شرف بدانکه بدوش کسی است بار

تن پروری که از پی کاری نمیرود   وانگاه شکوه میکند از چرخ کجمدار

گوش مده عبث گله از چرخ و سرنوشت   کن همتی و دست عمل ز آستین بر آر

از بازوان خویش بخواه آنچه بایدت   بر دیگران چه دوخته‌ای چشم انتظار

مانند کاه تکیه بدیوار کس مکن   چون کوه باش برسرپای خود استوار

اظهار احتیاج بغیر از خدا مکن   بر هیچ کس مباش بجز خود امیدوار

دیدم بچشم خود شده محتاج یک پشیز   آن نوجوان که ارث پدر برد بیشمار

درویش زاده نیز بسی دیده‌ام که شد   از سعی خود توانگر و دارای اعتبار

او کار کرد و کشت کنون میکند درو   وین عیش کرد و نوش کنون میکشد خمار

او در قبال کار غنی گشت و سربلند   وین از وبال عیش تهیدست و خوار و زار

شب آه سرد از دل پردرد میکشد   آن بی‌هنر که روز نبوده است گرم کار

گر لذتی بود بجهان بعد زحمتی است   کاندر مذاق تشنه بود آب خوشگوار

آنکس که هیچ کاری ازاو نیست ساخته   جا تنگ کرده است و تلف کرده خوار و بار

وین چند بیت هم ز حقیقی بیاد دار   من میروم بمان تو به پیروزی و نشاط

علی لك دیزجی

نکاتی دربارهٔ معلقهٔ امرؤالقیس

معلقهٔ امرؤالقیس که مشهورترین معلقات و ازلحاظ مقایسهٔ اساس اولین و برترین آنهاست، دربارهٔ تعداد ابیاتش اختلاف نظرهائی وجود دارد. منجمله بنا به روایت صاحب جمهره گویا ۸۹ و بنا بنوشتهٔ تبریزی ۸۲ بیت بوده است ولی از تحقیقاتی که دربارهٔ سبك ادبی وصیغهٔ اشعار او بعمل آمده است این نتیجه حاصل شده که صحیحترین اقوال دربارهٔ تعداد ابیات آن ۷۷ میباشد .

تا کنون شرحهای زیادی بر معلقهٔ امرؤالقیس نوشته شده و از آنجمله است شرح : ابوبکر البطلیموسی متوفی بسال ۱۹٤ هـ. ابوجعفر النّحاس متوفی بسال ۳۳۸ هـ. ابوعلی القالی متوفی بسال ۳۵٦ هـ . ابو زکریا ابن الخطیب متوفی ۵۰۲ وابن الانباری، دمیری ، زوزنی وابوالعلاء المعری ودیگران... امرؤالقیس معلقهٔ خودرا در روزگار جوانی زمانیکه از توجه پدرش محروم گشته بود وبعیش ونوش میپرداخت سروده است. بنابراین اثرمزبور از تمام تأثرات وتألماتی که درموقع قتل پدرش برای او عارض گشته بود بری است و زمینهٔ شاهکار جاویدان اورا احساسات دوران شباب از قبیل : فراق ، وصال ، غزل ، نسب ، عتاب ، وصف اسب ومناظر شبها تشکیل میدهد وهمه ناشی از الهاماتی است که ازمصاحبت ندماء خود که اراتباع قبائل طی و کلب وبکر بن وائل بودند وهمچنین از مجالست زنان ومهرویان و کنیزان و نیز ازسیر وسیاحت عاشقانه اش از کوهی بکوهی و از دره ای بدره ای وچمنزاری بچمنزاری دیگر وحرکات نشاط انگیز اشترانش برای او دست داده است

با درنظر گرفتن اسلوب آهنگ وسیاق عبارات وسلسلهٔ کلام باین نتیجه رسیده اند که تعداد زیادی ازابیات معلقه دردیده وضایع شده ودرعوض برخی ابیات غیرمتجانس

داخل معلقه گشته و ازشأن واعتبار آن کاسته‌است.

فاضل شهیرالشیخ محمد مهدیؒ مدرّس دانشمند و استاد ادبیات عربی درجامع مصر، طی‌سلسله مقالاتی که در اینمورد در روزنامهٔ خود نوشته‌است بطورمشروح بحثی بمیان آورده ودرشمارهٔ ۶۵۶۷ مینویسد: بنابروایت محمدبن‌ابی‌الخطاب‌القرشی‌وسکری درمیان‌اشعارمعلقه به‌ابیاتی‌برمیخوریم که‌درمقابل‌ابیات‌شاهانهٔ‌بلندامرؤالقیس‌بی‌نهایت پست‌وذلّت‌آمیزاست و با فصاحت وبلاغت وشخصیت او مغایرت‌کامل دارد مثلاً :

و قربة اقوام جعلت عصامها	علی‌کاهل منی ذلول مرحل
و وادکجوف‌العیر قفر قطعته	به‌الذئب‌یعوی‌کالخلیع‌المعیل
فقلت له لماعوی : ان شأننا	قلیل‌الغنی ان‌کنت‌لما تمول
کلانا اذا مانال شیئاً افاته	ومن‌یحترث‌حرثی‌وحرثك‌یهزل

« منظوراین‌است که : مشك اشخاص زیادی را با بردباری درپشت ومیان دو کتف خود حمل کردم و وادی خشك و بی حاصلی را قطع نمودم و در آن وادی گرگی از فرط گرسنگی مانند یك قمارباز بد طالع و با فردی فقیر کثیرالعیال عوعو و فریاد و فغان می کرد باو گفتم اگر تو نیز روی ثروت ندیده‌ای از لحاظ پارگی و زندگی‌هردو همکار وهمسانیم، هردو درامحاءثروت هم‌مسلکیم و کسانیکه دراعمال ومساعی‌خود بما اقتفا و تبعیت میکنند بدون شك اعلان افلاس میکنند » . ولو اینکه حمل مشك بتواند کنایه‌ای برای شتب بکمك و معاونت قوم وقبیله باشد بازهم این‌عمل با بیان‌یکنفرشاهزاده وحکمران‌متناسب‌نیست وبرای‌بیان‌این‌مضمون میتواند تعبیرات شاهانهٔ زیادی وجود داشته باشد علی‌الخصوص که برای سخن‌سرائی مانند امرؤالقیس‌ایجاد مضامین‌وتعبیرات عالیتر از این، کار مهم ومشکلی نبود . این تعبیر فقط شایستهٔ زبان یکنفر سقّائی است که تمام عمر خود را درحمل آب بسر برده‌است .

عمل‌خودرا بعوعو یك گرگ گرسنه یا حضور درمجالس‌قمار و گرو دادن و

یا بفریاد و فغان یك عائلهٔ بدبخت و فقیر و گرسنه تشبیه کردن فقط از یك قمارباز یا کبازیکه درمیان خانواده و قبیلهٔ قمارباز بزرگ شده شایسته میباشد و در خورشأن امرؤالقیس که درمیان‌دودمانی‌بزرگ‌وحکمران تربیت‌یافته‌است‌نمیباشد.

از دست دادن ویا بذل‌ثروت ازخصوصیات ومميزات‌بشری‌است د ه. گز یاك شاهزاده وحکمران ازکم‌شدن ثروت و بیم از آن بحثی بمیان نمیآورد وهرگز فقر معنوی ومادی وفرمانروائی یکجا جمع‌نمیشود.

شخصیّت وفطرت وسرشت یك‌شهزاده‌ایجاب‌نمیکند که‌خودرا با گرگ گرسنه وتشنه‌ای در وادی‌قفرلاینفعی‌چون شکم‌حمار هم‌حال‌به‌بیند ومناعت‌طبع‌وبزرگ‌منشی اوهرگز اجازهٔ چنین‌تشبیهی را نمی‌دهد و بسیار بعید بنظرمیرسد که همای بلندپرواز آمال و آرزوهای اوچنین سقوطی کند و با تخیّلات پست حقارت آمیزمأنوس گردد. حتی‌ازشارحین معلقات علی‌بن‌عبدالله‌الوهرانی نیز درشرح‌خود این‌چهار بیت را ذکر نکرده‌است.

درمیان اشعار امرؤالقیس که‌همه‌حاکی‌از احساسات رقیق‌وتصورات وتخیّلات شاعرانه میباشد ابیاتی‌نیز داخل‌شده که‌عدم‌توافق‌وزن وقافیه برناجوری و نامتناسبی آنها دلالت میکند، بیت زیر:

تری بعرالارام فی‌عرصاتها وقیعانها کأنه حب فلفل

که متضمن هیچگونه لطف وخیال شاعرانه نیست وهرگز نمیتواند صلاحیت این را داشته‌باشد که ضمن ابیات معلقهٔ امرؤالقیس ذکر گردد.

با درنظر گرفتن‌مراتب فوق وعدم ارتباط وتجانس‌ابیات مذکور ونظائر آنها بجرأت میتوان گفت که‌بعدها ابیاتی که‌باموقع و مقام وتربیت اجتماعی امرؤالقیس تناقض کلی‌دارد به‌اشعار وی اضافه‌شده‌است. ابیاتی که زیاده‌از حدّ رندانه وپرده‌درانه سروده شده شایستهٔ شاعرهتاك وبی‌بند وباری است که روزگارخودرا به دربدری و ذلت وپستی‌بسربرده‌است نه‌شاهزاده‌ای چون‌امرؤالقیس که‌حالات روحی وی درعدهٔ

زیادی از ابیات او آمده است.

همچنین تعداد ابیاتیکه از معلقهٔ او ضایع شده است زیاد است، مثلاً :

حلا نسج الریحان فیها کأنما   کستها الصبا نسج الملاء المذیل

یعنی «جامه‌های گل در آنجا بدان ماند که صبا کسوتهای دراز دامن بر آن افکنده باشد.»

با در نظر گرفتن ردیف و مراتب ابیات بنظر میرسد که بیت مزبور بیت سوم قصیده باشد. یا ابیاتی نظیر این بیت :

ودع عنك شیئا قد مضی لسبیله   ولکن علی ماعالك الیوم اقبل

« یعنی : وقایع گذشته را فراموش کن و به حل مسایلی که امروز ترا مضطرب میکند بپرداز » . اصمعی انتساب ایندو بیت را بمعلقهٔ امرؤالقیس از اعراب روایت کرده است .

نگارنده در ۲۲ آذرماه ۱۳٤۱ باتفاق چندتن از مؤلفان وناشران ایرانی، در شهر نیویورک از مؤسسهٔ بزرگ انتشاراتی «هنری وك» که مخصوص نشر کتاب کودك است، دیدن کرد. این مؤسسه در خیابان پنجم بین کوچهٔ ۱۵ و ۱٦ قرار دارد و زیر نظر آقای هنری ز. وك اداره میشود. مدیر مؤسسه قبل از آغاز بازدید، اطلاعات جالبی دربارهٔ «نشر کتاب کودك درامریکا» دراختیار بازدیدکنندگان گذاشت که خلاصه‌ای از آن در ذیل نقل و تصور می‌شود برای ناشران کتب اطفال و همچنین برای علاقه‌مندان به‌تربیت صحیح کودك خالی‌ازفایده نباشد.

عبدالعلی کارنگ

کتاب کودك

یکی‌ازشعرای بزرگ امریکا می گوید: «بهترین وبرجسته‌ترین آثارهر رشته باید مورد مطالعهٔ کودکان قرار گیرد.» حق‌هم همین‌است. کودکان امروز مردان فردای کشورند، باید به‌تعلیم و تربیت آنان توجه بیشتری مبذول گردد، کتابهائی برای آنان تألیف شود که‌متناسب با سن و سال آنها باشد وبتواند مطالب علمی‌واخلاقی واجتماعی‌را بآنان‌تعلیم دهد. درتمام کشورهای‌پیش‌رفته از آن‌جمله درایالات متحدهٔ امریکا باین موضوع‌اهمیت بیشتری داده میشود. تنها درشهر نیویورك یکصدوسی‌وسه مؤسسهٔ‌نشر بزرگ و کوچك، مختص نشر کتاب برای کودکان است.

من‌دراینجا از اهمیت‌تعلیم‌وتربیت، مطالعهٔ کتاب، تأسیس کتابخانه، دایرساختن قرائتخانه که همیشه ازطرف دانشمندان و اشخاص خیراندیش صلاحیتدار موردبحث وتوصیه قرارمیگیرد صحبت نمی‌کنم. فقط می‌خواهم نکاتی‌را که درامریکا درکارنشر

وتوزیع کتاب کودك رعایت وعملی می‌شود بعرضتان برسانم.

من‌شخصاً بنشر کتاب‌های کودکان علاقه‌دارم. تربیت کودك‌مهمترین‌مسئلهٔ‌حیاتی است وم‌همترین‌وسیلهٔ تعلیم و تربیت نیزخواندن و نوشتن‌است. اگر کودك به‌خواندن کتاب عادت کند و پدر ومادر ومدرسه کتابهای سودمندی دراختیار وی‌بگذارد نتیجهٔ خوبی‌عاید ملت ومملکت می گردد.

در امریکا معمولاً کتابهای مطالعهٔ کودکان به کتابهای کلاسی‌نزدیکند، با این فرقی که کتابهای کلاسی محدود ومقیدند به‌برنامهٔ مخصوص مدارس ، اما کتابهـای غیر کلاسی این حدود و قیود را ندارند مؤلف یا منقح کتاب تنها باین‌مقید است که لغاتی‌را که کودکان درسن‌وسالهای‌بخصوصی‌بدرك‌مفاهیم آنها قادرند در کتب کودکان بکار برد.

کتابهای غیردرسی کودکان‌سه‌طبقه‌خریدارمهم دارند: نخست‌بزرگسالانی که به‌عنوان هدیهٔ سال‌نو و یا جایزه برای خردسالان ابتیاع می کنند : دوم کمیتهٔ‌ایالتی انتخاب و خرید کتاب برای کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های مدارس ایالت ؛ سوم خود کودکان. پس بالطبع‌این‌مسئله‌ناشران را بر آن میدارد که ذوق وسلیقهٔ این‌سه‌طبقه خریداره‌هم را درتألیف وچاپ کتاب رعایت کنند.

کتب کودکان ازاحاظ موضوع وهمچنین‌ازنظرسن‌وسال کودکان طبقه‌بندی می‌شود و در روی جلد هر کتابی‌مشخص‌می گردد که‌این کتاب به کدام سن‌اختصاص دارد. البته‌این کار اشکال‌دیگری‌برای‌ناشران کتاب کودك‌ایجاد می کند. بدین‌معنی که کودك‌هرگز نمی‌خواهد خودرا کوچك و کتاب‌خودرا ناچیز ببیند،حاضر نیست مردم کتابی‌را در دست وی‌ببینند که مخصوص سن‌وسالهای‌پائین است. برای رفع‌این‌اشکال وحفظ شخصیت‌خیالی کودکان به‌جای‌اینکه‌بنویسند این کتاب مخصوص‌سالهای۲ تا ٦ است،جلو هررقم صفری می گذارند ومی‌نویسند این کتاب مخصوص‌اشخاص۲۰تا٦۰ ساله‌است. اما کودکان این‌نیرنگ ناشرین ومؤلفین را به‌خوبی‌درك می کنند منتهی

به‌روی خود نمی‌آورند وفقط دراین میان کلاه به‌سر پدران ومادران مهربان می‌رود که تصورمی کنند شخصیت فرزندان دلبندآنان بدین‌طریق حفظ شده‌است.

درامریکا اغلب کتابهای کودکان همراه بااسباب‌بازی یا صفحهٔمخصوص بفروش می‌رسد. مثلاً افسانه‌هائی که مربوط به مسافرت به کرهٔ مریخ است، یا داستانی که ازمسافرت قهرمانی بفضا حکایت می کند همیشه موشك وسفینهٔ فضائی کودکانه‌ای همراه دارد. یا کتابهای داستانی که سرودهای کودکانه‌ای درضمن آنها آمده معمولاً همراه صفحه‌ای هستند که آهنگ آن سرودها درصفحهٔ مزبورضبط شده‌است و کودك می‌تواند با گوش‌دادن بدان، آهنگهای همهٔ سرودهای کتاب را به‌خوبی فرا گیرد.

رعایت نکات اخلاقی نیزدر کتابهای کودکان از شرایط لازم و واجب است تا کودك که رفته رفته بزرگتر می‌شود و زور ونیروی آن فزونی می گیرد ومی‌خواهد ازقهرمانان داستانهائی که‌مطالعه کرده‌تقلیدی‌بکند متخلق‌باخلاق‌نیك‌وصفات‌پسندیده باشد، بعبارت دیگر تقلید او نیزخود انجام عمل نیکی باشد.

اشخاص بزرگسال معمولاً طالب کتابهای‌تازه و آخرین‌چاپ‌اند، اما کودکان هرگز به‌این‌نکته توجه ندارند بلکه فقط کتابی‌را دوست دارند که ظاهر آن یعنی حرف وتصویر وقطع و کاغذ وموضوع کتاب‌برایشان جالب‌باشد. بدین‌جهت‌ناشران می کوشند که درتهیهٔ کتاب کودکان مواد لازم خوب‌بکار برند، ونقاش‌ونویسندهٔ کتاب همکاری نزدیکی داشته‌باشند. کتابها ساده نوشته شوند، کتابهای مخصوص سالهای‌پایین تصاویر بیشتری داشته‌باشند وقطع آنها متنوع وبرای بچه‌ها خوش‌آیند باشد. برای موفق شدن در این کارهم معمولاً هرسال بمؤلف و نقاش بهترین کتاب کودك سال، جایزهٔ مهمی‌ازطرف‌انجمن ناشران داده می‌شود.

جالب‌بودن کتاب کودك تنها وسیلهٔ فروش خوب‌نیست، درامریکا از وسایل متنوعی برای‌تأمین‌این‌منظور استفاده می کنند. مثلاً بعضی‌وقت به‌تشویق‌وبزرگداشت کودك متوسل می‌شوند و روی آگهی کتابهای کودکان می‌نویسند: «کتاب کوچك

برای آقای کوچك » یا« کتاب خوب برای آقا کوچولوی خوب »، بعضی وقتها هم کتابهایی مجانی به‌قرائتخانه‌های عمومی کودکان و قرائتخانه‌های مدارس می‌فرستند وبدین‌وسیله کتابهای تازه را به کودکان مدارس عرضه می کنند.

ترتیب نمایشگاه کتاب‌هم وسیلهٔ معرفی‌وتبلیغ‌خوبی‌برای کتاب است . مؤسسهٔ ما درعرض‌پنج سال‌اخیرسیصد وپنجاه جلد کتاب کودك منتشر کرده‌است. راهنماهای متعددی‌برای کتابهای مزبور تهیه شده. آگهی‌های تبلیغاتی گوناگونی بچاپ رسیده، و فقط درعرض دوماه اخیر ازطرف مؤسسه شش‌بار نمایشگاه کتاب ترتیب داده شده وهفتهزار و پانصد جلد کتاب باشخاص ومؤسسات مؤثر اهداء گردیده‌است. ولی‌فعالیت مهم ما برای تبلیغ و عرضهٔ کتاب کودکان درهفتهٔ کتاب ـ که معمولاً هرسال درهفتهٔ اول نوامبر (آبان ماه) درامریکا بر گزار می‌شود ـ صورت می گیرد. انجمن‌ناشران دراین‌هفته‌کارناوال جالبی به راه می‌اندازد، اوراق‌تبلیغاتی رنگارنگی پخش می کند، از رادیووتلویزیون‌جهت‌تشویق و ترغیب مردم به‌خرید ومطالعهٔ کتاب‌استفاده می کند و به‌پدران ومادران‌یادآورمی‌شود که‌سعادت آیندهٔ‌اطفال آنان به‌میزان ونوع کتابهایی بستگی دارد که از اول کودکی آنهارا می‌خوانند. برای موفق‌شدن درتربیت درست فرزندان خود ، همتی کنند و کتابهای خوبی جهت کتابخانه‌های خصوصی آنان و قرائتخانهٔ مدرسه‌هایشان‌ابتیاع نمایند. پدران ومادران هم معمولاً دراین‌هفته‌باانجمن همکاری‌خانه‌بامدرسهٔ‌دبستان یا دبیرستانی که‌اولادشان درآن‌تحصیل می کنند مراجعه می‌نمایند وهریك قسمتی‌از کتب مورد نیازمدرسه را تهیه می کنند و بدین‌طرز تعداد معتنابهی کتاب دراین‌هفته بفروش می‌رسد ودر دسترس کودکان قرار می گیرد.

شاعر پیر

آفتابش رسیده برلب بـام | چون سپندی بمجمر دنیاست
یا حـــبابی بسینهٔ دریـا | دم فروبسته دردلش‌غوغاست

*

مرغ اندیشه‌اش گهی درقاف | گه بدریای غم چو بوتیمار
هر دمی در سراغ گمشده‌ای | در مدارخیال چون پرگار

*

نوش او نیشهای کژدم دهر | شادیش پرتوی زمنـــبع‌غم
مادر شاعران غم و رنجاست | پیش غمزاده لذت است الم

*

برگهای گل جوانی خویش | داده در سرزمین عشق ببـاد
لـــب آتش‌نشسته‌خاکستر | سـوزد امّا نمیکشد فریـاد

*

دل او تیر خورده نخجیری | پیش صیـاد عشق در هیجان
غرق دریای فکرهای‌غریب | رشــــتهٔ زندگانیش‌حرمان

*

درحـــوادث‌بدامن ذوقش | چون یتیمی پنـاه میجوید
با زبان نگـــــاه پر معنی | سخنش را بمــــاه میگوید

*

شعرهایش‌چو برگ پاییزی | معنی وجـــلوهٔ دگر دارد
خاطرات‌بهـــار طی‌شده را | با تأثر بیــــاد می‌آرد

*

سیرگشته ز صورت زیبـــا | عشق برسیرت نکـــو بازد

دور افتاده از دیار غـــزل ‌‌‌ ‌‌ شـــاعر ما قصیده میسازد

*

چشم وابرو و زلف مهرویان ‌‌ ای دریغا دگر فریبا نیست
دو شـــکار غزال باغزلی ‌‌ گوییاندر زمانه زیبا نیست

*

وادی نقشـهای سحر انگیز ‌‌ در نوردیده با سمند شـباب
نگها دیده پشتپردهٔ رنگ ‌‌ دگراوکیخوردفریبسراب

*

دیدگانش فضـای ابر آلود ‌‌ طفلطبعش بهـــانه میجوید
شاعر پیر عاشـق است هنوز ‌‌ اشك غمـاز فاش میگوید

عزیزدولتآبادی

بیش از دوسال است که بنا بتصویب شورای کتابخانهٔ ملی تبریز به‌ترتیب وتنظیم کتب و اگذاری مرحوم حاج محمد نخجوانی مشغولم ، سال گذشته موضوع بندی و تهیهٔ فیشهای کتب چاپی وخطی وفهرست پایان یافت ودرمعرض استفادهٔ مراجعین محترم قرار گرفت.

سپس بچاپ فهرست کتب چاپی آن مرحوم مبادرت گردید و اینك بیش از نصف آن چاپ شده و بقیه نیز در دست طبع و نشر است.

درتابستان امسال دانشمند محترم آقـای محمدتقی دانش‌پژوه به‌تبریزعزیز تشریف آورده‌بودند ، سعادت زیارتشان روزها دست داد و از راهنمائیهای ذیقیمتشان دربارهٔ معرفی نسخ خطی استفادهٔ زیاد بعمل آمد . تشویقم فرمودند که درمعرفی نسخ تسریع بیشتری بعمل آید، اینك با استفاده از فرصت قسمتی از آن را دراین‌شمـاره بعرض خوانندگان گرامی میرسانم و بخواست خدای بزرگ همین بخش مرتباً درشماره‌های آینده دنبال خواهد شد. دراینجا وظیفهٔ خود میدانم از راهنمائیهای گرانبهای استاد بزرگوار جناب آقای سیدحسن قاضی طباطبائی نیزسپاسگزاری نمایم.

محمد ص . وجدی
(چرندابی)
تبریز ـ دی‌ماه ۱۳٤۳

اخلاق محسنی: ملاحسین‌بن‌علی واعظ بیهقی سبزواری کاشفی متوفی درسال ۹۱۰ه. ق، ش ۳۶۶۵، این کتاب را بسال ۹۰۰ ه. ق باتمام رسانده و مادّه تاریخش « اخلاق محسنی » است چنانکه گوید:

اخلاق محسنی بتمامی نوشته شد   تاریخ‌هم نویس زاخلاق محسنی»

بنام سلطان‌حسین میرزا بایقرا (۸۷۳ـ۹۱۱) وفرزندش ابوالمحسن میرزا ساخته‌است. شامل‌یک مقدمه وچهل‌باب‌است. نستعلیق‌خوش، تاریخ کتابت درشوال ۹۳۶، با سرلوح زرین زیبا، عنوان ونشان شنگرف،جدول زر و لاجورد. ۱۷۰ گ، ۱۵ س ۱۵×۸، ۲۰×۱۳، کاغذ سپاهانی. جلد تیماج قهوه‌ای تیره با ترنج و کنارهٔ طلائی. (ذریعه، ص۳۷۷، ج۱: فهرست مشار، ص۶۰).

اربعین یا چهل‌حدیث منظوم: امیرعلیشیرنوائی، ش۱۳ ۳۵۸۲.

کتاب‌بحرالعلوم: میرزا محمدحسن بن عبدالرسول حسینی زنوزی خوئی متخلص به « فانی » (۱۱۷۲ـ۱۲۱۸ه.ق) ش ۳۵۵۶، بطرزسفینه و کشکول نوشته‌شده و آنرا دریک سفینه وهفت شعبه ویک ساحل‌مدوّن ساخته‌است،با یادداشت مورخ ششم شعبان ۱۲۶۸ آیت‌الله آقای شهاب‌الدین‌حسینی‌نجفی‌مرعشی. بامر واشارهٔ‌حسینقلی‌خان بن‌احمدخان‌بن‌مرتضی‌قلی‌خان‌دنبلی[1] بتألیف آن‌پرداخته ودرسال‌هزارودویست‌وهشت هجری قمری باتمام رسانیده‌است، نستعلیق شکستهٔ زیبا بخط خود مؤلف کتاب، از اول کتاب تا آخرشعبهٔ ثالثه از شعبات هفتگانهٔ کتابست، عنوان و نشان شنگرف، ۸۱۰ ص، ۳۰س ۲۰/۵×۱۱، ۳۰×۲۰، کاغذ فرنگی آهارمهره. با جلد تیماج‌تریاکی با عطف مشکی.

برای اطلاعات‌بیشتر بنگرید به‌مقالهٔ دانشمند متتبع آقای میرزا جعفرسلطان القرائی در مجلهٔ پیام‌نو، ص ۱۶ـ۲٤ شمارهٔ ششم دورهٔ هفتم، اسفندماه ۱۳۳۳، تحت

۱ـ بطوریکه آقای سلطان‌القرائی‌مینویسد: حسینقلی‌خان دنبلی در دهم رمضان هزار و دویست وسیزده هجری قمری وفات‌یافته‌است.

عنوان «میرزا محمدحسن زنوزی خویی»؛ ذریعه، ص۴۲، ج۳، ط نجف، ۱۳۵۷ ه.ق.

بدایع الوسط : امیرعلیشیر نوائی، ش۳۵۸۲.۳.

تاریخ انبیاء: امیرعلیشیر نوائی، ش ۱۶ ۳۵۸۲.

تاریخ شاه‌طهماسب اول: محمود پسر خواندمیر مؤلف حبیب السیر، ش۳۶۱۴، این نسخه تاریخی است فارسی در بیان احوال وقایع شاه طهماسب اول صفوی، بامر و تشویق محمدخان شرف‌الدین اوغلی حاکم هرات درسال ۹۵۳ هجری قمری بتألیف آن آغاز کرده ودرسال ۹۵۷ هجری بانجام رسانیده‌است، چند ورق از آخر افتاده‌است، نستعلیق خوش، تاریخ تحریر ندارد، ظاهرا در دورهٔ صفویه نوشته شده‌است، سرلوح مذهب، جدول زر ولاجورد، ۱۸۰ گ، ۱۴ س ۱۷ × ۱۲، ۲۴ × ۱۷، کاغذ اسپاهانی، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی با ترنج و سرترنج.

※

چنانکه آقای کارنگ مینویسد استاد مینوی دو نسخه ازاین کتاب در کمبریج ولندن دیده‌اند ودربارهٔ آنها می‌نویسند: «.... از این کتاب تاریخی که تألیف امیر محمود پسر خواندمیر است. دونسخه در کمبریج ولندن هست. نسخهٔ کمبریج جزء کتب قدیم اونیورسیته‌است ودرفهرست نسخ فارسی که مرحوم براون نوشته بشمارهٔ ۷۴ توصیف شده، ونسخهٔ لندن درموزهٔ بریتانیا بنشان و شمارهٔ Or.3248 محفوظ است. نیز قسمتی ازهمین کتاب درنسخهٔ دیگری درموزهٔ بریتانیا بشماره Or.2939 مندرج است، نشانی این نسخ را پروفسور استوری درتاریخ ادبیات فارسی که دومجلد آن تاکنون منتشرشده، داده‌است ولی بنده خود نسخ را ندیده‌ام...».

نسخهٔ ما مفصلاً بوسیلهٔ دانشمند ارجمند آقای عبدالعلی کارنگ در «نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز، ص۱۲-۱۸ شمارهٔ هفتم بهارسال ۱۳۴۳» معرفی شده‌است.

تاریخ ملوک عجم : امیرعلیشیر نوائی، ش۱۷ ۳۵۸۲.

تحفة اللئالی در شرح شواهد قطر الندی : محمد جعفر قائنی، ش۳۰۰۲،

نسخه‌ای نسبةً مغلوط است ومؤلف در تضاعیف کتاب گاه بگاه شواهدی بعربی و پارسی غالباً از متأخران و از خود آورده و بدان تمثل جسته‌است ، نستعلیق علی‌اکبر بن محمد رضای نواب در روز جمعه رجب سال ۱۲۴۲ در شیراز، عنوان و نشان شنگرف ، ۸۱ گ، ۱۸ س ۱۵ × ۲۱،۶ × ۱۰/۵ ، کاغذ فرنگی آهارمهره، جلد تیماج تریاکی.

آغاز: الحمد لله الذی لایصفه وصف والصلوة علی من لایحتمل فی نبوته معرف و آله الذین لاینبغی بامامتهم وقف.

انجام : ... پس نوشتن بیاء است والاّ بالف است.

ترجمهٔ تاریخ طبری : ابوعلی محمدبن‌محمدبن‌عبیدالله تمیمی بلعمی متوفی درسال ۳۸۳ هجری قمری که وزیر ابوصالح‌منصور بن‌نوح سامانی(۳۵۰-۳۶۶)بوده و آنرا درحدود ۳۵۲ بفرمان امیرمنصور از تازی بپارسی‌نقل کرده ودر ۳۵۵ باتمام رسانیده‌است، ش ۳۳۱۸ . این نسخه علاوه برمتن بلعمی مشتمل بر زوائدی در تاریخ ایران تا زمان‌سلجوقیان‌نیز میباشد، نستعلیق، تاریخ کتابت پنجم‌محرم سال ۸۵۲،عنوان ونشان‌شنگرف،جدول‌زر وشنگرف،۳۰۹ گ،۲۵س۲۳ × ۱۸، ۳۰ × ۲۴، کاغذسپاهانی، جلد تیماج قهوه‌ای با ترنج وعطف مشکی.

دربارهٔ ترجمهٔ تاریخ طبری و شرح حال ابوعلی بلعمی و ابن‌جریر طبری رجوع شود به : مقدمهٔ جامع وممتع « ترجمهٔ‌تاریخ طبری » قسمت مربوط بایران ط تهران ۱۳۳۷ ش، باهتمام وحواشی دکترمحمد جواد مشکور؛ تعلیقات‌چهارمقاله،ص ۲۳ و ۴۶۹، بکوشش دکترمحمد معین ؛ مقدمهٔ مفصل تاریخ بلعمی بتصحیح مرحوم ملك‌الشعراء بهار ، بکوشش محمد پروین گنابادی از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ ۱۳۴۱ ش .

ترجمهٔ فتوح ابن اعثم: مؤلف اصلی کتاب ابومحمد احمدبن اعثم اخباری ازفضلای نیمهٔ دوم سدهٔ سوم، مترجم محمدبن‌احمد مستوفی‌هروی، ش ۳۲۷۹، بتشویق وسفارش یکی‌از وزرای خراسان که اورا با القاب مؤیدالملك‌قوام‌الدولة والدین تاج‌الاسلام

والمسلمین‌افتخار اکابر خوارزم‌وخراسان‌یادمیکندترجمهٔ آن‌را درمیان‌سال۵۹۶هجری قمری شروع‌نموده‌است، چند ورق از اول و آخر وصالی‌شده، نستعلیق‌لطف‌الله در بلدهٔ شیراز درسال ۹۸۱هـ.ق، با سرلوح‌مذهب،عنوان و نشان‌شنگرف،جدول زر ولاجورد، ۳۳۴گ، ۲۱ س۱۸ × ۲۸،۹ × ۱۶، کاغذ اسپاهانی،جلد تیماج قهوه‌ای‌با عطف مشکی.

برای اطلاع بیشتر بنگرید به: نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ص۱۶۸ دفتر نخستین سال ۱۳۳۹ش؛ فهرست مشار، ص ۴۰۹، ج ۱.

تفسیر بصائر یمینی: معین‌الدین‌ظهیرالقضاةناصر الحق ناسح‌الخلق‌ابوالعلاء محمدبن‌الشیخ‌الاجل‌المفسر بیان‌الحق محمودبن‌ابی‌الحسن‌النیسابوری[1]، ش ۳۵۸۴، از آیهٔ۱۲سورهٔطه‌تا آخر قرآن مجید، تاریخ اتمام آنرا حاجی‌خلیفه درسال۵۷۷ هـ.ق، نوشته ولیکن در ورق آخر نسخهٔ ما چنین آمده‌است: «خواجه امام اجل مفسر مصنف این کتاب .... گوید کی جون ماه رمضان سنهٔ خمس و اربعین(کذا) بپایان رسید سخن ما دراین‌تفسیر بآخر انجامید... ». و از این‌نکته مسلم میشود که سال اتمام بصائر یمینی‌ظاهراً همان‌سنهٔ‌خمس و اربعین وخمسمائه(۵۴۵)بوده‌است، بنام‌یمین‌الدوله بهرامشاه پادشاه‌غزنه (۵۱۱ــ۵۵۲) ساخته است، نستعلیق خوش ولی‌آیات‌بخط نسخ درشت‌تری‌ازاصل‌تفسیر نگاشته شده، بخط ابوالخیرمحمدبن‌ابی‌بکرخراسانی‌تفتازانی در روزپنجشنبه چهارم جمادی‌الاولی سال ۶۸۰، عنوان و آیات واحادیث شنگرف، ۲۵۹گ، ۲۵س۲۷ × ۳۵،۱۹ × ۲۶، کاغذ سمرقندی، جلد تیماج مشکی‌ضربی‌ناقص.

اینکه‌آقای دکتر عبدالامیرسلیم در معرفی[2] تفسیرمورد گفتگو مینویسد که «مرحوم قزوینی غالب فهرستهای کتب فارسی کتابخانه‌های اروپا از قبیل فهارس کتابخانه‌های پاریس ولندن و کتابخانهٔ خدیوی درمصر و غیرها را گشته ونام این

۱ــ نسب ولقب ونام‌مؤلف در ورق‌آخرنسخهٔ ما چنانست که‌نقل افتاد واما لقب اوبقول عوفی‌درلباب‌الالباب فخرالدین‌است، حاجی‌خلیفه اورا ظهیرالدین ابوجعفر می‌خواند، صاحب هفت اقلیم وحاجی‌خلیفه اورا محمودبن‌احمدبن‌محمود نامیده‌اند.

۲ــ نشریهٔ‌کتابخانهٔ ملی‌تبریز ــ ص۳۳ــ۴۰ شمارهٔ هفتم بهار ۱۳۴۳ ش.

سیر را پیدا نکرده و نسخهٔ مرحوم نخجوانی را نسخهٔ منحصر بفرد و یا اقلاً خیلی نادر کمیاب معرفی کرده بودند ولی با مراجعه بفهرست کتب کتابخانه رضوی معلوم شد که نسخه یی ناقص (مورخ پنجم محرم ۶۱۰) که فقط یک نصف اول کتاب است آنهم ناقص یعنی از ل و اواسط آن اوراقی افتاده . در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی وجود دارد». بجز از نسخهٔ سابق الذکر بنوشتهٔ استوری خاورشناس معروف انگلیسی، نسخی از این تفسیر بس در کتابخانه‌های اروپا موجود و مضبوط است رجوع شود به: ترجمهٔ علوم قرآنی تاریخ ادبیات فارسی استوری در نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ــ ص ۷۸ ــ ۱ دفتر نخستین سال ۱۳۳۹ ش «بقلم توانای دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی.

حسن ودل و روح وعشق: میرزا محمد رضی فرزند میرزا محمدشفیع سرخابی ریزی متخلص به «بنده» متوفی در سال ۱۲۲۲ ه.ق، ش ۲۷۷۳. بنام فتحعلیشاه قاجار ختتام در ستعلیق شکستهٔ میرزا اسماعیل عماد لشکر آشتیانی در روز دوشنبه سیزدهم قعده سال ۱۲۸۱ در تهران، با یادداشت ... میرزا علیخان ادیب خلوت متخلص به آشوب[1]» فرزند میرزا اسماعیل عماد ... آشتیانی در روز سه‌شنبه ۲۱ صفر ۱۳۱۸، وان و نشان شنگرف، ۱۳۰ ... ۱۳×۶، ۲۲×۱۴، کاغذ فرنگی، جلد تیماج رمغربی.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار میرزا محمد رضی رجوع شود به: فرهنگ خنوران ، ص ۸۹ تألیف آقای دکتر خیامپور ؛ تذکرهٔ اختر، ص ۳۲ــ۳۷ ط تبریز بریورماه ۱۳۴۳ بکوشش آقای دکتر خیامپور.

حیرة الابرار: امیرعلیشیر نوائی، ش ۳۵۸۲/٤.

۱ ــ شادروان میرزا علیخان ادیب خلوت متخلص به آشوب که از فضلاء و شعرای بنام ذربایجان بود ودرعلوم ادبیات وتاریخ یدبیضا داشت، درسال ۱۲۸۵ هجری قمری تولد یافته درسال ۱۳۳۷ هجری قمری درگذشته است. برای اطلاع از شرح حال و آثارش بنگرید بکتاب ستان دوستان ص ۷٤ــ۷۸، چاپ قم، اسفند ۱۳۱۸) تألیف مرحوم محمدعلی صفوت متوفی دوم جمادی الاولی سال ۱۳۷۶ مطابق چهاردهم آذرماه ۱۳۳۵.

خمسة‌المتحیرین : امیرعلیشیر نوائی، ش۱۱ر۳۵۸۲.

دستورنامه[1]: حکیم سعدالدین نزاری قهستانی متوفی در ...

ش۱ ۳۶٤۲، دستورنامه منظومه‌ای‌است لطیف وجاذب ...

متمن مقصور یا محذوف درحکمت واخلاق وآداب وآغاز آن بدین ...

قل الحمد لله نزاری فعل   خداوند جزء وخداه

نزاری دستورنامه را درسال ۷۱۰ بانجام رسانیده‌است چنانکه ... گوید[2].

بچشم جهان دیدهٔ دوربین   ... مختصر ...

چنین نامه‌ای کردم آراسته   ز ... جوانان ... خواسته

حکیمانه‌شان دفتری ساختم   چنین طرفه ... پرداختم

زهجرت گذشته ده وهفتصد   سرسال نو بسته‌ام این ...

خط نستعلیق ، دراین نسخه نام کاتب وتاریخ تحریر نیامده ... تاریخ

نوشته‌شدن آن معلوم نیست ولی رسم‌الخط و کاغذ کاملا ... که در سدهٔ نهم نوشته

شده‌است، ۲۰گ، ۱٤س ۱۵ × ۷، ۲٤ × ۱۲، کاغذ سپاهانی، جلد تیماج ... با ترنج

و سرترنج .

تا گفته نماند که مستشرق مأسوف علیه شوروی برتلس Bertels ...

اسبق‌دارالفنون‌لنین گراد، این‌منظومه‌را تصحیح وترجمه وچاپ کرده‌است. ...

(آتشکدهٔ آذر ، ص ۵۲۹ ـ ۵۳٤، ج ۲ تهران ۱۳۳۸ ش با تصحیح و تحشیه و ...

دکترحسن سادات ناصری، تاریخ ادبیات فارسی ، ص ۱۷٤، تهران ۱۳۳۷ ...

هرمان اته آلمانی ترجمهٔ دکتر رضا زادهٔ شفق؛ فرهنگ سخنوران ، ص ۵۹۹).

دیوان جامی: رجوع شود به: کلیات جامی .

دیوان معاذی‌تبریزی: اردشیربن‌حسن‌تبریزی‌متخلص‌به«معاذی»ازسخنوران

۱ـ نسخه‌ای دیگر از « دستورنامه » (مورخ ۸۲٤ق) درضمیمهٔ دیوان‌اوست رجوع به « دیوان‌نزاری » درهمین‌فهرست شود.   ۲ـ دستورنامه، برگ ۲۰ الف.

گمنام سدهٔ هشتم، ش۲۸۸۰، وی مداح چندنفر از شروانشاهان و سلاطین لاهیجان و گیلان بوده‌است، نستعلیق‌ریز سدهٔ هشتم یا نهم هجری‌قمری، این‌نسخهٔ منحصر بفرد محتمل است که در زمان حیات شاعر و یا کمی بعداز وفات او نوشته شده‌باشد زیرا درعنوان قصاید ، اسامی ممدوحین با دام دولته و دامت اقباله و خلّد الله ملکه نوشته شده‌است فقط در مدح امیرهوشنگ شاه که در سال ۷۸٤ ق وفات یافته طاب‌ثراه مینویسد،درحدود پنجهزار بیت است، از اول و آخر افتادگی دارد،شیادی درصحایف (۲۹، ۵۵، ۱۰۸، ۱۰۹ و ۱۷۷) آن از روی خطوط مجالس روغنی نامناسبی کشیده و مقداری از اشعار در زیرتصاویر از بین رفته‌است ، ۲۹۰ ص،۲۰ س ۱۵ × ۱۰ ، ۱۹ × ۱۲، کاغذ سمرقندی ، جلد تیماج قهوه‌ای.

شادروان میرزا محمدعلیخان تربیت همین نسخه را دیده و برای نخستین‌بار در دانشمندان آذربایجان شرحی مختصر در پیرامون آن آورده‌است وسپس برادران دانشمند نخجوانی مفصلاً خصوصیات نسخه و شرح‌حال معاذی را که از خود دیوان استخراج کرده‌بودند درمهنامهٔ(ارمغان ، ص ۸۹ ـ ۹۷، ۲۱۱ـ۲۱۵ سال‌چهاردهم) و (نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، ص ۹٤ ـ ۱۰۲سال دهم بهار۱۳۳۷) برشتهٔ نگارش کشیده‌اند.

دیوان مغربی: محمد شیرین‌تبریزی متخلص به «مغربی» متوفی درسال ۸۰۹ هجری قمری که با کمال خجندی معاصر ومعاشربوده‌است ، ش ۱ر۳۰۳٤، متضمن اشعارعربی وغزلیات و ترجیعات، نستعلیق، تاریخ کتابت روزجمعه پانزدهم صفرسال ۹۲٤، عنوان و نشان‌شنگرف، ۸٦ گ، ۱۱س۱۱ × ۵،۷ر۱٤ × ۱۰، کاغذ سپاهانی، جلد مقوا با عطف تیماج مشکی . برای تفصیل رجوع شود به : فرهنگ سخنوران ، ص ۵۵٦، ط تبریز، آبانماه ۱۳٤۰.

دیوان‌نزاری‌قهستانی: حکیم سعدالدین نزاری‌قهستانی متوفی درسال ۷۲۰ یا ۷۲۱، ش ۳٦۵۲ ، مشتمل‌است برقصائد و غزلیات و منظومهٔ دستورنامه وقطعات و

رباعیات و چند ترکیب‌بند، نسخه‌ای خطی‌از آن در کتابخانهٔ‌ملك موجود است که به هشتادهزار بیت‌برمیآید، ولی‌چنانکه‌در آتشکده[1] ملاحظه‌میشود به‌بیست هزار بیت‌بالغ میشده‌است ، صاحب عرفات گوید : «کلیات وی قریب به سی‌هزار بیت از مثنوی و قصیده وغیره بنظرمؤلف رسیده »، نستعلیق ریزخوش، تاریخ کتابت سال ۸۲۴هجری قمری، سرلوح زرین زیبا، عنوان ونشان شنگرف ، جدول زر ولاجورد، ۱۶۸ گ ، ۱۹س ۱۵ × ۲۲،۱۰ × ۱۳، کاغذ سمرقندی، جلد تیماج مشکی با ترنج و سرترنج.

نسخه‌ای‌ازکلیات حکیم‌نزاری‌قهستانی‌در کتابخانهٔ ملی‌لنین گرادمحفوظ است که‌عبدالرشیدبن‌الشیخ عبدالله‌الخلوی آنرا درسال ۸۳۷ هجری قمری استنساخ کرده است. بنگرید به‌مقالهٔ چ. گ. بارادین زیرعنوان «حکیم‌نزاری قهستانی»در(فرهنگ ایران‌زمین، دفتر۲و۳،ص۱۷۸ـ۲۰۳، ج ۶، سال ۱۳۳۷خورشیدی).

روضةالکتاب وحدیقةالالباب : ابو بکر بن‌الزکی‌المتطبب‌القونیوی‌الملقب بالصدرمتوفی‌درسال۷۹۴ه.ق[2]،ش۳۶۸۷، با یادداشت‌تملك مورخ شعبان ۱۳۱۵مرحوم ادیب خلوت علی‌بن‌اسماعیل عماد لشکر آشتیانی، برحسب‌خواهش‌جماعتی‌ازدوستان وعزیزان تألیف کرده‌است، با قصیده‌ای که به‌مقصورهٔ‌ابن‌درید معروفست دریك جلد، نستعلیق ، تاریخ کتابت در روزشنبه جمادی‌الاخرة سال۷۳۷. عنوان ونشان‌شنگرف، ۱۱۲+۸گ ، با قطع بیاضی ، ۱۶س۱۴ × ۷، ۱۷ × ۱۱ ، کاغذ سمرقندی ،با جلد تیماج مشکی.

اینك‌برای مزید فایده ونمودن سبك وشیوهٔ‌نثر کتاب مورد بحث به‌نقل‌قسمتی ازمقدمهٔ‌آن میپردازیم:

۱ـ آتشکدهٔ‌آذر ، ص۵۳۰،ج۲، تهران ۱۳۳۸ش باهتمام وحواشی دکترحسن سادات ناصری .

۲ـ کاتب‌چلبی‌در «کشف‌الظنون»مینویسد: «روضةالکتاب وحدیقةالالباب، فارسی‌فی‌الانشاء لابی‌بکرالمتطبب‌القونوی‌الملقب‌بالصدرالمتوفی‌سنة اربع‌وتسعین وسبعمائه».

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به‌ثقتی

حمد و سپاس و شکر بی‌قیاس خداوندیرا که اعداد فیض فضل او درباره عالمیان از تنگنای احصا و مضیق شمار بیرون است .... چنین گوید مقرر این کلمات و محرر این رسالات الراجی الی عفو ربّه القدیر **ابوبکر بن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر** بلّغه الله تعالی الی مناه و اعطاه مصلحته فی دینه و دنیاه که بحکم آنك در زمان صبا و عنفوان شباب وریعان عمر برخی از ایّام زندگانی خویش بتحصیل کتب عربیت صرف کرده بودم و گرد ترسلات تازی و پارسی و اشعار و لطایف و نکت و نوادر و ملح فضلای ماضی اطاب الله ثراهم بر آمده بودم و بخدمت استاذان آن فن زانو زده و بحسن ارشاد و لطف هدایت ایشان برعجر و بجر[1] آن صفت واقف گشته و در آن باب استعداد هرچه تمامتر حاصل کرده و گردن و گوش عروس عاطل ضمیر خویش بفراید و فواید ایشان مزیّن گردانیده خصوصاً بحضرت خداوندم و پدرم و استاذم امیر عالم عادل فاضل علّامهٔ عالم استاذ فضلاء الشرق والغرب ذوالبیانین صاحب اللسانین که درباب کتابت بی‌نظیر و در شیوهٔ بلاغت مشارالیه هر مشیر بوذ اعنی **بدرالدین یحیی** افاض الله علیه سجال رحمته و کساه لباس مغفرته در بعض اوقات بحسب سوانح امور بحضرت مخدومان و دوستان برشیوهٔ کتاب مراسلات که بیشتر آن موقوفست بر اخوانیات[2] ارسال می کردم و مسوّدات آن بعضی بحکم اتفاق می‌ماند و بعضی را دست روزگار به‌ضیاع مقرون می گردانید وسهم الرزایا بالنفایس مولع[3] و جماعت دوستان و عزیزان ازین ضعیف التماس می کردند که آن

۱ــ عجر و بجر کصرد، جمع عجره و بجره بمعنی عیوب و نقائص است و در المنجد می نویسد: «ذکر عجره و بجره ای عیوبه ظاهرها و باطنها». و حریری درمقامهٔ بریه چنین گوید: «ثم استوضحته من أین اثره و کیف عجره و بجره». (مقامات الحریری، ص۲۷٤، ط مصر ۱۳٤۳ ه.ق)

۲ــ نامه‌های دوستانه.

۳ــ مصراع مذکور درمتن ازقصیده‌ایست که اسحاق بن حسان ابویعقوب حریمی ازشعرای دورهٔ برامکه در رثاء ابوالهیذام ساخته و آن بدین مطلع است:

قضی وطراً منك الحبیب المودع — وحل الذی لایستطاع فیدفع

تا اینکه گوید:

و أعددته ذخـــراً لکل ملمة — وسهم الرزایا بالذخائر مولع *

مسودات را درسلك بیاض کشم و از آن سخنان مجموعی پردازم ومن چون نکتهٔ من صنف فقد استهدف می‌دانستم از بیم طاعنان بی‌انصاف وقادحان بی‌مروّت از آن موقف احجام می‌نمودم و چون سؤال ایشان درآن باب مکرر گشت و التماس بحد الحاح رسید اسعاف ایشان واجب گشت بحکم المأمور معذور درلباس حیرت وقفاء[1] خجالت از مسوداتی که دست داد تألیفی کردم و آن را **روضةالکتاب وحدیقةالالباب** نام نهادم و بیشتر اشعاری که درطی این مکاتبات مندرج است ازقریحهٔ خویش درسلك عبارت کشیدم. بلك جایهای نادر، اشعار بیگانه درمواضع استشهاد این مراسلات آوردم ودرمن یزید[2] نقادان سخن وصرافان معنی بضاعت مزجاة و سیم ناسره خود را عرضه داشتم:

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان به بستان فرستم[3]

* و ازهمین قصیده است بیت معروف که درمطول درباب ذکر مفعول فعل مشیئة بدان استشهاد شده است

ولو شئت ان ابکی دما لبکیته علیه ولکن ساحةالصبر اوسع

برای اطلاع ازاخبار بحتری رجوع شود به: معاهدالتنصیص علی شواهدالتلخیص، ص ٢٤٦ ج١، ط مصر ١٣٦٧ق بتحقیق استاد محمد محیی الدین عبدالحمید.

١ــ ظاهرا قناع بوده، بمعنی: سرپوش، باشامه، سرانداز(مقدمةالادب، بکوشش سید محمدکاظم امام).

٢ــ من یزید مخفف هل من یزید یعنی آیا کسی هست زیاده کند، بمعنی بازارمزایده ومجاز درمعنی بازارنیز استعمال میشود حافظ گوید(دیوان ــ ص٢٣٦ باهتمام مرحومین قزوینی و غنی) :

تورانشه حجسته که درمن یزید فضل شد منت مواهب او طوق گردنم

باز همو گوید (دیوان ــ ١٣٣):

بی‌معرفت مباش که درمن یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

ودرکلیله‌ودمنهٔ نصرالله‌منشی(چاپ‌منیوی ــ ص١٩٤) این‌عبارت‌دیده‌میشود «ملك‌وزیر چهارم‌را گفت. توهم‌اشارتی‌بکن وآنچه‌فراز می‌آید بازنمای. گفت: وداع‌وطن و رنج‌غربت‌بنزدیك من‌ستوده‌تر ازآنکه‌حسب ونسب درمن‌یزیدکردن، ودشمنی‌راکه همیشه‌ازما کم‌بوده‌ست تواضع‌نمودن».

٣ــ بیت مذکور درمتن ازقطعه‌ایست‌که حکیم‌اوحدالدین انوری ابیوردی درحق‌قاضی حمیدالدین بلخی صاحب مقامات مشهور گفته و اورا بسیارستوده وآن قطعه بدین‌مطلع‌است:

بحمد و ثنا چون کنم رأی نظمی نه دشوار گویم ، نه‌آسان فرستم

تا اینکه‌گوید:

همی شرم دارم که پای ملخ را سوی بارگاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان ببستان فرستم

(دیوان انوری ــ ص٦٧٨، ج٢، باهتمام محمدتقی مدرس رضوی).

امید که چون بمطالعهٔ بزرگان رسد بخاصیت نظر ایشان که بحقیقت گو گرد احمر و اکسیر اکبر است درچشم بینندگان سنگش گوهر و درمذاق خوانندگان زهرش شکر نماید و دانم که چون فضلاء منصف در مبادی ومقاطع این کتاب نظر کنند واین تألیف را بشرف قبول مخصوص گردانند ازطعن جهّال حقود[1] و از حسّاد کنود[2] رواج بازار آنرا کسادی دست ندهد.

اذا رضیت عنی کرام عشیرتی　　　فلا زال غضبانا علی لئامها[3].

روضة المؤمنین: حاج زین العابدین بن محمد جعفر اصفهانی متخلص به «عابد» متوفی[4] درسال ۱۲۲۹ هجری قمری، ش ۳۳۰۵، مشتمل بر چهارده گنج درذکر تاریخ چهارده معصوم ع بنظم، پیش از اختتام، علّت و وجه تسمیهٔ کتاب را بیان کرده سپس «در نصیحت فرزند دلبند ارجمند سعادتمند محمد کاظم طول الله عمره» اشعاری سروده است آنگاه چنین گوید: «شریطهٔ نظم کتاب واتمام آن درارض اقدس رضوی علی ساکنها آلاف التحیة والثنا.

بدر بارشاه فلك احتشام　　　علی بن موسی امام انام

۱ـ حقود کصبور، صفت مشبهه ازمادهٔ حقد بمعنی کینه ور، مذکر ومؤنث در وی یکسان است.

۲ـ کنود کصبور، صفت مشبهه، ازمادهٔ کنود (بضمتین) بمعنی ناسپاس وکافر نعمت، مذکر و مؤنث در وی یکسان است، قوله تعالی: ان الانسان لربه لکنود (سورهٔ عادیات آیهٔ ٦).

۳ـ شادروان حاج میرزا کاظم اعتضاد الممالك متوفی درسال ۱۳٤۱ هجری قمری در حاشیهٔ کلیله و دمنه، ص ۱۳۸ چاپ امر نظام مینویسد: فی روض الاخیار (ط روض الاخبار) ـ **قال المتوکل لابی العیناء الادیب الشاعر: ما بقی فی المجلس احد الا ذمك غیری فقال: اذا رضیت تا آخر.**

ابوالعیناء ابوعبدالله محمد بن قاسم اهوازی درسال ۲۸۳ هجری قمری درگذشته است، وی ازمشاهیر شعراء و ادباست وباخبار ونوادر عرب وقوف کامل داشته است وخودش هم حوش محضر وحاضر الجواب بوده و درچهل سالگی نابینا شده است برای اطلاع بیشتر از احبار وی رجوع شود به: معجم الادباء، ص ۲۸٦-۳۰٦، ج ۱۸، چاپ دکتر فرید رفاعی.

٤ـ مرحوم احمد گرجی نژاد تبریزی مولد متخلص به «اختر» متوفی درسال ۱۲۳۲ هجری قمری در (تذکرهٔ اختر، ص ۱٤۱، حاپ تبریز شهریورماه ۱۳٤۳) بکوشش آقای دکتر حیامپور، پس از شرح حال مختصری از «عابد اصفهانی» مینویسد: خلاصه درسنهٔ ۱۲۲۹ مرحوم، در تاریخش خلف اوراست: «ز ملك جهان شد جهان سخن».

پذیرفت این نامه اتمـام چون　　سه‌هشت ازهزار ودوصد بدفزون

سپس ماده تاریخ اتمام نظم کتاب را درچهارده مصراع‌ضبط کرده‌است که‌بیت آخر آنهاچنین‌است:

سال از اتمام ور جوئی تو　　قطعهٔ هرمصرعیش باز بسنج
(۱۲۲٤)　　(۱۲۲٤)

نستعلیق‌ریز فرزندناظم، تاریخ کتابت نیمهٔشهر رمضان‌المبارک۱۲۲٦، نسخه‌باخود ناظم‌مقابله‌شده‌است وظاهراً این‌مقابله‌وتحریر نیز درمشهدمقدّس‌انجام‌یافته‌است، عنوان ونشان شنگرف، ۱۱۹۷ص، ۲۹س ۲۸ × ۱۵، ۳٦ × ۲۱، کاغذ فرنگی‌آهار مهره ، جلد تیماج تریاکی با عطف قرمز .

راجع باحوال و آثار ناظم رجوع شود به : فرهنگ سخنوران ، ص ۳٦٤ ، تألیف‌آقای دکتر خیـامپور . ناگفته نماندکه مرحوم میرزا محمدحسن زنوزی با ناظم‌کتاب معاشر و معاصر بوده و شرح‌حال و آثار وی را در « ریاض‌الجنة ، روضهٔ پنجم، قسم دوم ، ص۸۷۰–۸۷۱» نگارش‌داده‌است.

روض‌الجنان و روح‌الجنان فی‌تفسیرالقرآن : ابوالفتوح رازی، حسین‌بن علی‌بن‌محمدبن‌احمدبن‌حسین‌بن‌احمد خزاعی وفات درحدود ۵۵۲ ه. ق ، ش۳۵۸۵، برحسب‌خواهش‌جماعتی‌ازدوستان وبزرگان‌علم‌وتدیّن‌تألیف کرده‌است، تاریخ‌تألیف بحساب علامهٔ قزوینی مابین حدود۵۱۰ ـ ۵۵٦ ق ، صورت گرفته‌است ، از آیهٔ ۳۹ سورةالبقرةاست‌الی آیهٔ۳۷سورةالمائدةیعنی‌محتویست‌برمجلدات‌اول‌الی‌پنجم‌وقسمتی‌از مجلدششم‌ازمجموع‌مجلدات‌بیستگانه. مرحوم‌نخجوانی‌در درون‌جلدیادداشت کرده‌اند که تفسیر ازسورهٔ‌بقره‌است‌الی‌سورهٔ‌کهف، ولی دراثنای مطالعهٔ خود متوجه شدم که دوازده ورق ازتفسیر دیگرسورهٔ‌کهف در اواخر کتاب الحاقی‌بوده وبخط وشیوهٔ جز این‌تفسیر نوشته شده‌است و پس‌از تطبیق ومقابله مسلّم شدکه این‌ملحقات قطعاً ویقیناً از ابوالفتوح‌رازی‌نیست، نستعلیق‌خوش‌ولی‌آیات بخط نسخ درشت‌تری از اصل‌تفسیر نگاشته شده‌است، خط محمدبن‌رضی‌بن‌محمدالحافظ‌الرضوی درشب جمعه ۸۹۰و۸۸۸

ه.ق، عنوان و نشان و معنی آیات بین السطور شنگرف ، ۵۰۳ گ، ۲۱س ۲۵×۱۷، ۲۴×۲۳. کاغذ سمرقندی، جلد تیماج مشکی با ترنج وسر ترنج.

دو نسخه از این تفسیر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی درمشهد مقدّس تحت شمارهٔ (۱۲۹و ۱۳۰) موجود است ودومجلد مزبور بخط دو کاتب مختلف وهردو به‌خط نستعلیق خوب در سنوات ۹۴۷ و۹۴۹ تحریر شده‌است ویك نسخه بقول استوری خاورشناس انگلیسی در کتابخانهٔ بانکیپور (مورخ ۷۳۴ﻫ ق) مضبوط است رجوع شود به: خاتمةالطبع تفسیر ابوالفتوح رازی ، ص۶۵۴، ج ۵ ؛ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ص۷۷ دفتر نخستین ۱۳۳۹ش.

واما راجع بشرح احوال و آثار ابوالفتوح رازی و خاندان وتعیین عصر او وتاریخ تنظیم تفسیر ما نحن فیه و سایر اطلاعات سودمند بنگرید بتحقیق عمیق مرحوم علامه میرزا محمدخان قزوینی در آخر مجلد پنجم تفسیر ابوالفتوح رازی زیر عنوان «خاتمةالطبع» ، ص ۶۱۵ - ۶۵۶. چاپ تهران تیرماه ۱۳۱۵).

ریاض الجنه . میرزا محمدحسن بن عبدالرسول حسینی زنوزی خوئی متخلص به «فانی» (۱۱۷۲-۱۲۱۸ه. ق.) ش ۳۵۷۸. این کتاب دریك مقدمه وهشت روضه و خاتمه بقرار زیر مدوّن شده‌است:

مقدمه درتعریف وتوصیف کتاب .

روضهٔ اولی ـ دربیان احوال جمعی از ذوات شریفهٔ مقدسه (در بیست وهشت قسمت).

روضهٔ دوم ـ در ذکر احوال جمعی از ذوات خبیثه وشریره که هریك مقابل یکی از ذوات مقدسه است که در روضهٔ اولی برسبیل تفصیل مذکور شد (درهفت قسمت).

روضهٔ سوم ـ در ذکر آنچه درعالم موجودات است من البدایة الی النهایة (در بیست وپنج قسمت).

روضهٔ چهارم ـ در ذکر احوال علمای عامه، خاصه، عرفا ، ادبا وحکما بترتیب حروف تهجی با بیان احوال حکمای قبل از اسلام وذکر مؤلفات واشعار وسایر افادات

هر یك از آنها.

روضهٔ پنجم ـ در ذکر احوال شعرای عرب وعجم بترتیب حروف تهجی.

روضهٔ ششم ـ در ذکر احوال ملوك وطبقات سلاطین.

روضهٔ هفتم ـ در ذکر احوال مشاهیر وزراء وامراء وبعضی از خوشنویسان.

روضهٔ هشتم ـ در ذکر نوادر حکایات و روایات

خاتمه ـ در ذکر تاریخ اتمام کتاب و آنچه مناسب این بابست

بامر و اشارهٔ حسینقلیخان دنبلی تألیف کرده است ... وجمعاً بنام قاجار ساخته است ، کاتب تاریخ اتمام کتاب را بسال هزار و دویست[1] هجری قمری در شهر خوی نوشته. نستعلیق شکستهٔ ریز سدهٔ سیزدهم، تاریخ تحریر ندارد. در آخر کتاب کاتبی نوشته است که از روی خط مصنف استنساخ گردید، عنوان ونشان شنگرف. ۱۱۴۰ص، ۴۹ س ۳۰×۱۶، ۴۰×۲۷، کاغذ فرنگی آهارمهره ، جلد تیماج مشکی.

برای اطلاع بیشتری بنگرید بمقالهٔ دانشمند متتبع آقای میرزا جعفر سلطان القرائی درمجلهٔ پیام نو، ص۱۶ـ۲۴ شمارهٔ ششم دورهٔ هفتم اسفند ۱۳۳۳؛ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ص ۳ ، دفتر نخستین ؛ فرهنگ سخنوران ؛ ص ۴۲۹ ، تألیف آقای دکتر خیامپور؛ ذریعه ، ص۳۲۲، ج۱۱، ط تهران ۱۳۷۸ق).

سبعهٔ سیاره : امیرعلیشیر نوائی، ش۳۵۸۲/۷.

سد سکندری: امیرعلیشیر نوائی، ش ۸ ۳۵۸۲.

سیر الملوك یاسیاستنامه : خواجه نظام‌الملك ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی (۴۰۸ـ۴۸۵هـ.ق.) ش ۳۶۲۷، بامر واشارهٔ ابوالفتح جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی پسر الب ارسلان (۴۶۵ـ۴۸۵هـ.ق)[2] ساخته و پرداخته است. این نسخهٔ نفیس از نظر قدمت

۱ـ چنانکه آقای سلطان القرائی مینویسد کاتب نسخه ، تاریخ را بغلط سال هزارودویست هجری قمری ثبت کرده است علی الظاهر تاریخ اتمام کتاب حتماً حدود سال هزارودویست و شانزده هجری قمری ویا اندکی بعدازین تاریخست.

۲ـ قاموس الاعلام ، ص۴۴۰۳، ج۶، ط استانبول

وصحت وپاکیزگی بسیار ارجدار ومهم است، بین ورق ۲۸ و ۴۰ یازده برگ افتاده و ورق ۱۳۱ ازمحل خود خارج شده، ازحیث خط و کاغذ در کمال زیبائی و نفاست ساخته شده، ثلث حسین بن زکریا بن الحاج حسین الدهستانی در پانزدهم شوال سال ۶۷۳، فصول و عنوان و نشان شنگرف، ۱۴۷ گ، ۲۱ س ۱۷ × ۱۲، ۲۴ × ۱۸، کاغذ سمرقندی آهارمهره، با جلد تیماج قهوه‌ای.

شاهنشاهنامهٔ صبا : فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی متخلص به «صبا» متوفی درسال ۱۲۳۸ه ق، ش ۳۵۷۹، مرحوم صبا این کتاب را که درحدود چهل هزار بیت است درعرض سه چهار سال بنظم کشیده است چنانکه درخاتمهٔ کتاب گوید:

من این داستانها بسالی سه چار	سرودم بنام جهان شهریار
بدین نامور نامهٔ دلپسند	چو شیرازه گر گشت شیرازه بند
در آن چل هزار از گهرهای ناب	ز تابش کواژه[1] زن آفتاب
بنام شهنشه چو انجام یافت	شهنشاهنامه ز شه نام یافت

نسخهٔ ما درحدود سی و پنجهزار بیت است، در پشت صفحهٔ اول رضی کتابدار چنین نوشته: «تاریخ شهنشاه نامه درسال هزار ودویست و پنجاه وسه هجری بعرض کتابخانهٔ نواب مستطاب مالک رقاب شاهزادهٔ آزادهٔ بیهمال بهمن میرزا[2] دامت شوکته رسید»، مرحوم میرزا عبدالوهاب نشاط[3] سه خطبه بپارسی وعربی وترکی[4] بر آن نوشته

۱ــ کواژه یا گواژه چو کنازه بمعنی سرزنش وطعنه وطعام نیم پخته خصوصاً تخم مرغ نیم برشته است.

۲ــ بهمن میرزا پسر عباس میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار مؤلف و تذکرهٔ محمدشاهی است که آنرا درسال ۱۲۴۷ هجری قمری بنام محمدشاه قاجار ساخته است رجوع شود به: (فهرست کتابخانهٔ مجلس، ص ۱۶۱–۱۶۳، ج ۳؛ فهرست دانشکدهٔ ادبیات تهران، ص ۹۸–۱۰۰).

۳ــ معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان نشاط اصفهانی متوفی درسال ۱۲۴۴ هجری قمری، ازفضلا و ادبای دورهٔ فتحعلی شاه قاجار بوده ودرهردو خط نستعلیق وشکسته استاد، ودرفنون ادبیه وعربیه وحکمت عقلی و ریاضی وطبیعی تبحر بسزائی داشته ودر نظم و شعر عربی و پارسی و ترکی قادر وماهر بوده است. اشعار ومکاتیب ومنشآت وی بنام «گنجینهٔ نشاط» با مقدمه و حواشی مرحوم اعتضادالاطباء میرزا عبدالباقی بسال ۱۲۸۱ هجری قمری درتهران بچاپ سنگی رسیده است. برای اطلاع بیشتر ازاحوال وآثار وی رجوع شود به: (فرهنگ سخنوران، ص ۶۰۱؛ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ص ۱۴ دفتر نخستین وص ۴۹ دفتر دوم).

۴ــ همان سه خطبه و شرح حال صبا عیناً در (گنجینهٔ نشاط، ص ۴۱–۶۵، ط تهران ۱۲۸۱ ق) درج شده است.

بر آن نوشته و پس از آن شرح حال صبا را نگاشته (گ۱-۸)، بنام فتحعلی شاه قاجار ساخته است، نستعلیق نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم، تاریخ تحریر ندارد، با سرلوح زرین زیبا، عنوان و نشان شنگرف، جدول زر ولاجورد، یك مجلس نقاشی ظریف روغنی دارد، ۴۳۷گ، ۲۱س ۲۹ × ۱۸، ۳۸ × ۳۵، کاغذ فرنگی آهارمهره، جلد روغنی با گل و بوته و ترنج وسرترنج با عطف تیماج قهوه‌ای.

(فهرست مجلس، ص۴۸۲-۴۸۳، ج۳، تألیف ابن یوسف شیرازی؛ فرهنگ سخنوران ص ۳۲۹، تألیف دکتر خیامپور؛ تذکرهٔ اختر، ص۱۱۶-۱۱۸، تألیف احمد گرجی نژاد تبریزی مولد متخلص به «اختر» متوفی در سال ۱۲۳۳ق، ط تبریز شهریور ماه ۱۳۴۳، بکوشش دکتر خیامپور؛ فهرست مشار، ص۱۰۰۴).

شرح قصائد انوری : بهاءالدین محمد دنبلی[1] فرزند عبدالرزاق بیگ دنبلی متخلص به مفتون که از فضلای قرن سیزدهم هجری قمری است و گفتار پدرش مفتون را در توضیح مشکلات اشعار انوری جمع کرده است چنانکه خود در دیباچهٔ همین شرح مینویسد : « ونظر براینکه همه قصاید دیوان او (انوری) مشحون بقصه ومهارت نرد و شطرنج وحکمت وریاضی و نجوم ومعانی وبیان ازاطناب وایجاز و ازترصیع واستعاره و کنایه وحقیقت ومجاز [است] ودر حضرت بارفعت والدمکرم وسید اجل افخم مان (کذا) الله تعالی من الافات وحفظه الله تعالی من البلیات که از راه رفعت ومرحمت وشفقت حل مشکلات و کشف غامضات و رموزات وتعقیدات ومعمیات میفرمودند این درهٔ بیمقدار برخود لازم انگاشته که مطلب ومراد ناظم را درتحت منظوم بطریق ایجاز نگاشته...».
ش۲۵۹۲، برگی از آخر افتاده است، نام کاتب وتاریخ تحریر ندارد، نستعلیق سدهٔ سیزدهم، اشعار ونشان شنگرف، ۷۸۳ص، ۱۹ س ۱۷ × ۸، ۲۶ × ۱۶، کاغذ فرنگی آهارمهره، جلد تیماج سبز با ترنج وسرترنج.

۱- نام شارح در نسخهٔ ما نیامده است.

آغاز: براعت‌استهلال حمد وستایش و بیت‌القصیدهٔ ثنا وستایش، تسبیح‌وتقدیس خالقیست .....

شرح قصائد بدین‌مطلع شروع میشود :

ای قاعدهٔ تازه ز دست تو کرم را   وی مرتبهٔ نو ز بنان تو قلم را

انجام : تمام شد احیاء نسخه، اگر قصوری دیده شود حمل بر تقصیر وقصور کاتب‌نکند چرا که در نسخه قصوری‌بود وبقدر امکان‌تصحیحش نموده‌ام و زیاده ازاین درشرح قطعات.   (یك ورق‌افتاده‌وناقص‌است)

غرائب‌الصغر : امیرعلیشیر نوائی، ش۳۵۸۲/۱.

فرهاد وشیرین: امیرعلیشیر نوائی، ش۳۵۸۲/۵.

کتاب قوافی : حکیم‌شرف‌الدین یا کمال‌الدین‌ابوالفضل‌حبیش‌بن‌ابراهیم‌بن محمد کمالی‌نفلیسی‌المتطبب از دانشمندان نیمهٔ دوم سدهٔ ششم، ش۳۶۳۹/۱، بامر و اشارهٔ ابوشجاع قلج ارسلان‌بن‌مسعود از سلاجقهٔ روم که درسال[1] ۵۵۱ بسلطنت رسید و در ۵۸۸ وفات کرد ، تصنیف کرده‌است ، با یادداشت مورخ ۱۳۱۶ هجری شمسی مرحوم‌علامه‌علی‌اکبر دهخدا که کتاب ما نحن‌فیه را باتردیدقانون‌الادب[2] شناخته‌اند، این‌نسخه بدون هیچگونه عیب ونقص با خط ثلث خوش وخوانا نوشته شده، تاریخ تحریر ندارد ولی ازشیوهٔ خط میتوان زمان تحریرش را درحدود قرن ششم یا هفتم هجری قمری دانست وشاید ازنسخی باشد که در زمان مؤلف‌نوشته‌شده‌است، عنوان

۱ـ معجم‌الانساب والاسرات‌الحاکمة‌فی‌التاریخ‌الاسلامی،ص۲۱۵،ج۲، ط مصر۱۹۵۲م للمستشرق زامباور.

۲ـ همین نسخه بوسیلهٔ دانشمند متتبع آقای دکترمحمد جواد مشکور درمجلهٔ (مهر، ص ۶۶۸ـ۶۷۰ سال هشتم بهمن۱۳۳۱) زیرعنوان «کتاب قانون ادب» معرفی‌گردیده‌است ، اما نگارندهٔ سطور پس‌ازمطالعهٔ مقالهٔ معظم‌له، دیباچهٔ کتاب را با قطعهٔ منقول‌از نسخهٔ‌قوافی‌مطابقه کردم ومسلم‌شد که نسخهٔ‌مرحوم‌نخجوانی کتاب قوافی‌است نه‌قانون‌الادب.

ونشان شنگرف ، معانی فارسی‌الفاظ عربی‌بخط ریز سرخ در زیر آن کلمات نوشته شده‌است، ۲۰۵ص، ۹ س ۱٦ × ۲۱، ۲٦/۵ × ۱۸/۵، کاغذ سمرقندی، جلد مقوایی با عطف تیماج مشکی.

برای اطلاع از وجود نسخه‌های خطی کتاب قوافی‌واحوالات و تألیفات‌حبیش تفلیسی رجوع شود به: فرهنگنامه‌های عربی‌بفارسی، ص۷۹–۸۱تهران، ۱۳۳۷ش ۱۹۵۹ م ، نگارش آقای علینقی منزوی؛ مقدمهٔ رساله « بیان‌الصناعات » به‌تصحیح و مقدمهٔ آقای‌ایرج‌افشار(فرهنگ‌ایران زمین، ص ۲۷۹–٤۵۷،ج ۵، تهران۱۳۳٦ش). نا گفته‌نماند که آقای دکترمهدی محقق خلاصهٔ آن مقاله را درمقدمهٔ کتاب « وجوه القرآن » که بطرز نغز و با اسلوب مطلوب بطبع رسانیده‌اند، نقل کرده‌اند.

لسان‌الطیر: امیرعلیشیر نوائی،ش ۳۵۸۲/۹.

کلیات جامی: نورالدین‌عبدالرحمن‌جامی(۸۱۷–۸۹۸ه.ق)، ش۳۷۳۸، این نسخهٔ نفیس‌مشتمل‌است:

اولاً برمثنویات هفت اورنگ که بترتیب عبارتند از : مقدمه،این مقدمه ظاهرا بقلم مولاناست ، و درآنجا وجه تسمیهٔ مثنویات را به « هفت اورنگ » بیان کرده‌است.

اول ـ سلسلةالذهب (در سه دفتر) ، وزن آن از مزاحفات بحرخفیف است (فاعلاتن‌مفاعلن فعلن) و براین وزنست حدیقهٔ حکیم‌سنائی‌وهفت‌پیکر نظامی وجام‌جم اوحدی.

دوم ـ سلامان وابسال،این‌مثنویی‌است‌تمثیلی‌ووزن آن‌ازمزاحفات رمل‌مسدّس است(فاعلاتن‌فاعلاتن‌فاعلن)وبراین‌وزن‌است‌منطق‌الطیرعطارومثنوی‌مولاناجلال‌الدین بلخی رومی.

سوم ـ مثنوی تحفةالاحرار ، وآن مثنویی‌است تعلیمی ببحرسریع (مفتلعن

مفتعلن فاعلن) و بر این‌وزن‌است مخزن‌الاسرار نظامی‌ومطلع‌الانوارامیرخسرو دهلوی و روضةالازهارخوارزمی کرمانی.

چهارم ــ مثنوی سبحةالابرار، آن نیزمثنویی‌است تعلیمی‌ببحری ازمزاحفات رمل مسدس(فاعلاتن فعلاتن فعلن)واستادان پیش‌ازجامی براین‌وزن مثنوی‌نگفته‌اند مگرخسرو دهلوی درمثنوی نه‌سپهر براین‌وزن چند بیتی گفته‌است واین وزنی‌بغایت لطیف ومطبوعست.

پنجم ــ یوسف و زلیخا، مثنویی‌است عشقی‌ببحرهزج‌مسدس(مفاعیلن‌مفاعیلن فعولن) باسلوب خسرو وشیرین نظامی و ویس ورامین فخر گرگانی.

ششم ــ لیلی و مجنون، این مثنویی است غرامی ببحرهزج مسدس (مفعول مفاعلن فعولن) و بر این‌وزن‌است لیلی ومجنون‌نظامی‌وتحفةالعراقین خاقانی.

هفتم ــ خردنامهٔ اسکندری، مثنویی است تعلیمی ببحرمتقارب مثمن (فعولن فعولن فعولن فعول) و براین‌وزن‌است شاهنامهٔ فردوسی‌واسکندرنامهٔ نظامی و بوستان شیخ اجلّ شیرازی.

وثانیاً بر« دیوان جامی » که آنرا بسه قسمت تقسیم نموده، قسمت اول را « فاتحةالشباب » و قسمت دوم را « واسطةالعقد » وقسمت سوم را «خاتمةالحیوة » نامیده‌است. واین دواوین سه گانه ازحیث مطالب مشتمل‌است براشعار ذیل:

۱ــ قصاید . ۲ــ مثنویات و ترجیعات . ۳ــ غزلیات . ٤ــ مقطعات .

۵ــ رباعیات .

درنسخهٔ ما مثنویات « هفت اورنگ » درحاشیه و « دیوان جامی » درمتن نوشته شده‌است، ازآخر افتادگی دارد، تاریخ‌تحریر ندارد ولی‌ظاهراً درقرن دهم یا یازدهم استنساخ شده‌است، نستعلیق ریزخوش، سرلوحهای زرین زیبا، عنوان ونشان شنگرف. جدول زر و لاجورد، ۱۱۸۳ص، ۱۵س (بغیرازحاشیه) ۱۷ × ۲۲،۹ × ۱٤. کاغذ سپاهانی، جلد روغنی با ترنج وگل وبوته با عطف تیماج قرمز.

برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ «مثنویات هفت اورنگ» و«دیوان‌جامی» رجوع شود به: جامی،ص۱۸۳-۲۰۳، ۲۰۷-۲۱۲. تهران، ۱۳۲۰ش، تألیف علی‌اصغر حکمت؛ مقدمهٔ «مثنوی هفت‌اورنگ»، چاپ‌تهران، ۱۳۳۷ش، باهتمام مرتضی‌مدرس گیلانی؛ دیوان‌کامل جامی، تهران، ۱۳۴۱ش، بکوشش هاشم رضی.

کنزالرموز: امیرفخرالسادات حسین‌بن‌عالم‌هروی‌متخلص‌به«حسینی»، متوفی درسال ۷۱۸هجری قمری که ازعرفای نامدار بوده وهمانست که درسال ۷۱۷ پانرده سؤال منظومی ازشیخ محمود شبستری متوفی در۷۲۰ کرده و او منظومهٔ عرفانی مشهور «گلشن راز» را درجواب آنها انشاد کرده‌است، ش۲،ع۳۰۲ کنزالرموز مثنوی مختصری است درتصوف وعرفان و اخلاق ودرآن از سیر و سلوک، نماز، زکوة، خوف، رجا، توکل و رضا، محبت، شوق، انس، قرب، قبض وبسط، بقا و فنا، جمع وتفرقه، تجلی، تجرید وتفرید، وجد، وجود، صحو وسکر، محو و اثبات، علم‌الیقین، تکوین‌وتلوین، غیب وحضور و سماع بحث کرده‌است ودرحدود هفتصد و پنجاه بیت میباشد

آغاز: باز طبعم را هوای دیگر است

بلبل جانرا نـــــوای دیگر است

نستعلیق اوائل سدهٔ دهم، نـام کاتب و تاریخ تحریر ندارد، با دیوان مغربی در یك جلد است وهردو بیك‌خط‌نوشته‌شده وتاریخ کتابت‌دیوان‌مغربی۹۲۴ه.ق‌است، عنوان ونشان شنگرف،۳۶گ،۱۳س ۱۱×۵،۷ ۱٤×۱۰، کاغذ سپاهانی،جلد مقوا با عطف تیماج مشکی.

(فرهنگ سخنوران،ص ۱٦٦،فهرست مجلس، ص ٦۲۰-٦۲٦، ج۳).

لغت فرس اسدی: ابومنصور علی‌بن‌احمدبن‌اسدی طوسی، ش ۳٦۳۹۰۲، بخواهش یکی‌از شعرای ارّان وآذربایجان «حکیم جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپار النجمی‌الشاعر» تألیف کرده‌است (این‌مقدمه را نسخهٔ ما ندارد)، درپشت این‌نسخه

نام آن چنین نوشته‌شده: «مشکلات پارسی دری» و در وسط همین صفحه ترنجی است مشتمل بر این عبارات: «برسم مطالعة الامیر الکبیر الملك العادل الباذل سمح الیدین باسط الکفین مربی العلماء والفقراء فخر الدنیا والدین چلبی عیسی بك بن محمد بن ایدین ایده الله دولته وخلد ملکه» ودر دورادور این ترنج قطعهٔ ذیل آمده:

ای چراغ آفتاب از شمع رویت منزوی

در نسیم لطف تو پیدا خواص عیسوی

تا ببوسد آستانت منحنی شد آسمان

ورنه روز آفرینش داشت قدّی مستوی

که در آن شاعر بنام ممدوح ومخدوم خود که عیسی است اشاره میکند ودرپایین همین صفحه نیز بیت ذیل مذکور است:

نام تست آنك بقا یابد بی‌آب حیات

صیت تست آنك جهان گیرد بی‌خیل وحشم

وجمیع امارات حاکیست که این نسخه عین همان نسخه‌ای بوده‌است که کاتب یا جامع درسال ۷۶۶ برسم مطالعه تقدیم امیر فخرالدین چلبی عیسی بن محمد بن ایدین کرده‌است و این امیر از امرای جزء آناطولی بوده و مابین ۷۴۸ و ۷۹۲ درقسمت لیدیا از آن ولایت امارت میکرده‌است[1]، حاشیه دارد، ثلث خوش سبط حسام‌الدین حافظ الملقب به‌نظام در روزسه‌شنبه دهم جمادی‌الاخرة ۷۶۶، عنوان ولغات ونشان شنگرف، ۸۷ گ، ۱۱ س ۱۸ × ۱۲، ۲۶/۵ × ۱۸/۵، کاغذ سمرقندی، جلد مقوائی با عطف تیماج مشکی.

این نسخهٔ نفیس درتصحیح وتهیهٔ طبع لغت فرس اسدی مورد استفادهٔ مرحوم عباس اقبال آشتیانی واقع گردیده‌است، برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع شود بمقدمهٔ چاپ اقبال، تهران، ۱۳۱۹ ش.

لیلی ومجنون: امیر علیشیر نوائی، ش ۳۵۸۲/۶.

۱ـ رجوع کنید بمقدمهٔ لغت فرس اسدی باهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

مجالس النفائس: امیر علیشیر نوائی، ش ۳۵۸۲/۱۵.

مجموعه : ش ۳۵۸۲، این نسخهٔ نفیس بنام «کلیات نظام الدین میر علیشیر نوائی» متوفی در ۱۲ جمادی الاخرة سال ۹۰۶ در کتابخانه مضبوط است ، مقدمه‌ای بزبان ترکی جغتائی دراین نسخه ازخود امیر آمده ودر آن کتاب را بنام سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۳–۹۱۱ه.ق) موشح کرده‌است، نستعلیق ریزخوش سدهٔ دهم، تاریخ تحریر ندارد ولی ظاهراً کاتب آنرا بخزانة الکتب یکی از سلاطین نوشته‌است، با نوزده سرلوح زرین زیبا، عنوان ونشان شنگرف، جدول زر و لاجورد، ۱٤۹۸ص، ۲۵س ۲۵×۱۹، ۳٤×۲٤، کاغذ سپاهانی ، جلد تیماج باترنج وسرترنج و با عطف مشکی.

این مجموعه مشتمل‌است بر کتابهای ذیل:

۱ـ **تاریخ ملوك عجم** : تاریخ ایران را مختصرا درچهار طبقه:

الف ـ پیشدادیان. ب ـ کیانیان. ج ـ اشکانیان. د ـ ساسانیان

به‌نثر نگاشته‌است.

۲ـ ٦ **مثنویات خمسه** بشرح زیر:

الف ـ حیرة الابرار، تاریخ تألیف درسال ۸۸۹ هجری قمری (بسبك و وزن مخزن الاسرار نظامی گنجوی).

ب ـ لیلی‌ومجنون (بسبك و وزن لیلی‌ومجنون نظامی).

ج ـ فرهاد وشیرین، تاریخ اتمام سال ۸۸۹ هجری قمری(بسبك و وزن خسرو و شیرین) .

د ـ سد سکندری (بسبك و وزن اسکندرنامه).

ه ـ سبعهٔ سیّاره ، تاریخ فراغت ازتألیف در روز پنجشنبه جمادی الاخرة ۸۸۹ (بسبك و وزن بهرام نامه).

۷ـ **مثنوی لسان الطیر** ، تاریخ تألیف درسال ۹۰٤ هجری قمری(بسبك و وزن

منطق‌الطیر شیخ عطار).

۸-۱۰- **چهار دیوان غزل وقصائد ومقطعات و رباعیات** : غرایب‌الصغر ، نوادرالشباب، بدایع‌الوسط ، فوائدالکبر(کتاب اخیرالذکر در نسخهٔ ما نیست).

۱۱- **میزان‌الاوزان** (درعروض).

۱۲- **خمسة‌المتحیرین**[1](درمدح ونثا وسرگذشت مولانا عبدالرحمن‌جامی).

۱۳- **محبوب‌القلوب** (بسبك گلستان شیخ مشتمل برذکر نوادر حکایات و مشاهدات میر) که سزاوار است بفارسی‌ترجمه‌شود[2].

۱۴- **مناجات‌نامه.**

۱۵- **اربعین یا چهل‌حدیث منظوم** .

۱۶- **نظم‌الجواهر**(درترجمهٔ نثراللئالی شیخ‌طبرسی‌صاحب‌تفسیر مجمع‌البیان لعلوم‌القرآن که هریك ازکلمات قصار امیرالمؤمنین را بهیك رباعی ترکی ترجمه کرده‌است).

۱۷- **تاریخ انبیاء**

۱۸- **نسائم‌المحبة** (درترجمهٔ نفحات‌الانس مولانا جامی‌بزبان‌ترکی‌جغتائی، وخود امیردرمقدمهٔ کتاب[3]، بدان تصریح کرده ودرسال ۹۰۱هجری‌قمری بترجمهٔ‌آن پرداخته‌است).

۱۹- **مجالس‌النفائس** (درتذکرهٔ شعرای معاصرمیر، که بفارسی دوترجمه شده وآن دو را دانشمند محقق آقای علی‌اصغرحکمت بامقدمهٔ فاضلانه درسال ۱۳۲۳ هجری شمسی بطبع رسانیده‌اند).

برای اطلاع‌بیشتر از منابع و مآخذ احوالات و تألیفات میرعلیشیرنوائی

۱- این رسالهٔ مفید را مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی بفارسی روان و سلیس‌ترجمه کرده‌اند رجوع شود بمقالهٔ نگارندهٔ سطور در (نشریهٔ کتابخانهٔ ملی‌تبریز ، ص۵۱-۵۶ شمارهٔ هفتم بهارسال ۱۳۴۳ش).

۲- نوائی، ص۲۷، ط تهران ۱۳۲۶ش ، از انتشارات انجمن روابط فرهنگی‌ایران و شوروی، متن‌خطابهٔ‌آقای علی‌اصغرحکمت.

۳- ص۱۲۳۰.

رجوع شود بمقالهٔ نگارندهٔ سطور در (نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز، ص۵۱ـ ۵۶ شمارهٔ هفتم بهارسال ۱۳۴۳ش).

محبوب القلوب : امیرعلیشیر نوائی، ش۱۹، ۲۵۸۲.

مقدمة الادب : زمخشری ملقب بجارالله و فخرخوارزم محمود بن عمر بن محمد بن عمر مکنی بابوالقاسم خوارزمی (۴۶۷ـ۵۳۸ه ق)، ش۲۵۴۳ . مقدمة الادب همچنانکه در دیباچهٔ آن یادآوری شده در پنج بخش است.

۱ـ نامها (الاسماء).

۲ـ فعلها (الافعال).

۳ـ حرفها (الحروف).

۴ـ گردانیدن نامها (صرف الاسماء).

۵ـ گردانیدن فعلها (صرف الافعال).

سه بخش اول کتاب ، لغت شناسی است و دو بخش آخر، دستور زبان میباشد ، و بیشتر کتاب را همان دو بخش اول گرفته است ، نسخهٔ ما فقط شامل دو بخش اول است یعنی بخش نامها وفعلها را دربردارد، زمخشری کتاب را در دیباچه بنام الامیرالاجل الاسفهسالار بهاءالدین علاءالدوله ابوالظفر آتسز بن خوارزمشاه ادام الله . آراسته است، آتسز درسالهای (۵۲۲ـ۵۵۱ه ق) پادشاهی کرده و ممدوح رشید وطواط است، وا بن مرد «حدایق السحر» خویش بنام او ساخت ونیز ممدوح ادیب صابر و امیرمعزی و خاقانی است[1]، عربی را با ثلث وفارسی وترکی را با نستعلیق در زیر آن نوشته است وفقط بخش یکم نسخهٔ ما هم فارسی و هم ترکی را در بردارد، بخط محمود بن کمال الدین الیمنی در روزشنبه غرّهٔ شهرذیقعده سال ۷۴۱ در بلدهٔ سرای الجدیدة، دیباچه نو نویس است، عنوان ونشان شنگرف، ۲۳۹ گ، ۱۸س ۱۲ × ۲۱، ۱۶ × ۲۸، کاغذ سمرقندی، جلد تیماج ضربی با ترنج وعطف مشکی.

۱ـ فرهنگنامه‌های عربی بفارسی، ص۴۲ و ۴۳.

برای اطلاع بیشتر دربارهٔ مقدمة‌الادب و نسخه‌های خطی و سایر خصوصیات آن رجوع شود به: فرهنگنامه‌های عربی بفارسی. ص ۴۰-۴۷، ط تهران ۱۳۳۷ش نگارش آقای علینقی منزوی: پیشگفتار «مقدمة‌الادب» از انتشارات دانشگاه تهران بکوشش سید محمد کاظم امام.

مناجات‌نامه: امیر علیشیر نوائی، ش ۱۲ ۳۵۸۲.

میزان‌الاوزان (در عروض): امیر علیشیر نوائی، ش ۱۰ ۳۵۸۲.

نسائم‌المحبة: امیر علیشیر نوائی، ش ۱۸ ۳۵۸۲

نظم‌الجواهر: امیر علیشیر نوائی، ش ۱۴ ۳۵۸۲.

نوادرالشباب: امیر علیشیر نوائی، ش ۲ ۳۵۸۲.

هفت‌اورنگ: رجوع شود به «آثار جامی».

میرزا علی والا

میرزا علی والا

میرزا علی والا از سخنسرایان بدیهه گوی است که باوجود گذشتن قریب شصت سال از مرگ وی هنوز لطایف اقوال و بدایع اقوال وی ورد زبانهاست.

والا سحرگاه روز بیست و هفتم ذیحجه سال ۱۲۳۷ در محلهٔ ویجویه بدنیا آمد، از خانوادهٔ متوسط مرفه‌الحالی به عرصهٔ هستی نهاد، در دوران طفولیت از محضر ... پدر بهره‌مند شد. سه سال در پیش میرزا محمد ... ملا مکتبدار محله و قریب ده سال در پیش یکی از مکتبداران بازار بتحصیل مقدمات ادب فارسی و عربی مشغول شد. سیزده سال بدینسان بسر آمد، علاقهٔ فراوانی بشعر و ادب یافت، مدتی پیش ملا صالح رفت بفرا گرفتن معانی و بیان و عروض و قافیه مشغول شد، در این میان به‌طبع آزمائی نیز می‌پرداخت و اشعاری نغز و دلکش می‌ساخت،

کم کم آوازهٔ حدت ذهن و قدرت طبع وی بلند شد تا مورد توجه هنرشناسان و ادب‌پرورانی چون حجة‌الاسلام نیر و حسنعلی‌خان امیرنظام واقع شد. مورد تشویق وعنایت قرار گرفت، بمحافل ادبی ومجامع شعرا و سخن‌پردازان بزرگ آن روزگار راه یافت، بسائقه استعداد فطری و شاید براهنمائی همین مردان نکته‌سنج دل آگاهی

چون مرحوم نیّر، مانند دیگر شعرای بزرگ دورهٔ قاجاریه‌شیوهٔ خراسانی‌وعراقی‌را درهم‌آمیخت و ازشعرای بزرگ عهد غزنوی وسلجوقی تتبع کرد، پاره‌ای ازقصائد معروف و مسمطات مشهور نظیره وتضمین‌ساخت والحق دراغلب موارد بخوبی‌ازعهدهٔ آنها بر آمد. برای نمونه تضمینی‌را که‌ازغزل خواجه شمس‌الدین محمدحافظ نموده ذیلاً می‌آوریم:

پذرفته باد طاعت ماه صیام ما | مقبول باد جمله قعود وقیام ما
از رنج روزه‌بود اگر تلخ‌کام ما | عیدآمده که زو بکشد انتقام ما

«ساقی‌بنور باده بر افروز جام ما
مطرب‌بگو که‌کارجهان شد بکام ما»

یک ماه با طاعت و تقوی کشیده‌ایم | سی‌روز زهرجوع‌وعطش‌راچشیده‌ایم
از واعظان ملامت و شنعت‌شنیده‌ایم | در زینهـــار عید کنون آرمیده‌ایم

«ما درپیـاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای‌بیخبر ز لذّت شُـــرب مدام ما»

بازاین‌دل رمیده گراینده شد بعشق | حسن‌بیان دوباره گرآینده‌شد بعشق
چشمان دوست راه‌نماینده شد بعشق | مغلوب گشت عقل‌وزجان‌بنده‌شد بعشق

«هرگز نمیرد آنکه‌دلش‌زنده‌شدبعشق
ثبت است برجریدهٔ عـــالم دوام ما»

در رفع‌رنج روزه می‌غمزدا خوش‌است | مخمورومست‌بودن‌صبح‌ومساخوش‌است
ازما گناه‌وعفووکرم‌ازخدا خوش‌است | اکنون‌بط شراب وبت‌دلربا خوش‌است

«مستی‌به‌چشم‌شاهددلبند ماخوش‌است
زانروسپرده‌اند بمستی‌زمـــام ما»

ای زهره رو نگار من ای بچهٔ پری | ای‌چهره‌ات‌چوماه وجبینت‌چومشتری
بگشاهلال‌خمسه[1]چوخورشیدخاوری | در جام ریز جوهر یاقوت احمری

۱ـ کذا.

کایـــــد بگوش غرّش کوس مظفری

بهر ورود موکب عید صـــــیام ما

باید زنم به‌تهنیت عید زیر و بم — کالطیر فی‌الحدیمه‌و اللیث فی‌الاجم

خوانم زبر ثنای ولیعهد محتشم — سلطان مظفر آنکه‌بود جانشین‌جم

حامی ملت عرب و دولت عجـــــم

شاه فلك سرادق و کیوان غلام مـا

درپایان‌این‌تضمین‌بلند از کسادی‌بازارفضل وهنر وتنزل‌شگرف مقام‌شعروادب می‌نالد :

امروزا گرچه‌شعر کم‌ازترب وشلغم‌است — بیچاره شـــــاعر اردل‌اولاد آدم است

لیکن رهی زجود تو شادان وخرّم‌است — سودای خام‌بسکه درین‌چنگ‌بلغم است

هل من مزید گوی بسان جـهنم است

باید توجهی به ازین در مهـــــام ما

چون‌ماه روی‌حضرت **والا** منیرباد — محفوظ وبهره‌مند زتاج و سریرباد

مسرور و تندرست امیر کـبیرباد — ناشی ز ذات پاکش خیر کثیرباد

آفاق پر ز نغمـهٔ نعـــــم‌الامیرباد

سرمشق باد بر وزرای عظـــــام ما

منوچهر دامغانی‌هم ازشعرائی است که مورد توجه فوق‌العادهٔ‌والا بوده وتتبعی از قصاید ومسمطات وی من‌جمله صبوحیّهٔ معروف او کرده‌است. این‌مسمط بمناسبت عید ولادت‌باسعادت‌حضرت‌نبی‌اکرم ﷺ سروده‌شده و درپابان‌آن گریزی به‌مدح مشیرنظام صورت گرفته‌است. اینك بندی چند ازآن :

بازبرخ دلبرم زلف معنبرشکست — نکهت گیسوی‌اورونق‌عنبرشکست

نرگس‌مخمور اوساغرعبهرشکست — لالهٔ‌رخساره‌اش‌نرخ گل‌ترشکست

وز شکرین‌لعل‌لب قیمت شکرشکست

عارضش از روشنی جلوهٔ بیضا گرفت　　　نور بنا گوش او تابش شعرا گرفت
رشتهٔ دندان او نظم ثریّا گرفت　　　موی میانش ز ناز هیئت حورا گرفت
جبههٔ نورانیش رونق اختر شکست

نرگس مستش ربود هوش ز نظارگان　　　ور لب میگون بداد باده به میخوارگان
خوی برخ چون مهش ریخته سیارگان　　　کرده سیاه خطش غارت بیچارگان
سرو قدش از صفا پشت صنوبر شکست

آهوی چشمش شکیب از جگر شیر برد　　　زلف خم اندر خمش رونق زنجیر برد
هم دل برنا ربود هم خرد پیر برد　　　ابروی پیوسته‌اش حرمت شمشیر برد
ناوک مژگان او صولت خنجر شکست

مشعل نور آشکار زان رخ فرخنده کرد　　　هوش من از سر ربود عقل مرا بنده کرد
آن لب نوشین بناز نار پر از خنده کرد　　　خندهٔ لبهای او طبع مرا زنده کرد
شهد مصفّا فشاند قند مکرّر شکست

وقت طرب کردن است سرو چمانی بچم　　　ریز بجام آب خضر گیر بکف جام جم
پشت من و زلف یار هردو گرفتند خم　　　زلف وی از بار دل پشت من از بار غم
بار غم دلبران پشت مرا بر شکست

نیست بگیتی درنگ ساقی بنما شتاب　　　ده می چون آفتاب بیشتر از آفتاب
روی نشسته حوش است یکدوسه جام شراب　　　رجم شیاطین غم کن ز می چون شهاب
باید دندان غم از لب ساغر شکست

ساقی قدسی بیا برسرم انداز شور　　　یکدوسه پیمانه‌ام بخش ز خمر طهور
از می ایمان نما قلب مرا پر ز نور　　　تا می کوثر خورم از قدح چشم حور
زانکه مرا لطف طبع رونق کوثر شکست

ختم رسل را کنون عید ولادت بود　　　دهر از آن نور پاك پر ز سعادت بود
مدحت او درجهان به ز عبادت بود　　　روز تولّا بود وقت ارادت بود
بردل بدخواه دین . . . . .[1]

۱ـ نیمی از این مصرع در نسخهٔ خطی ناقص وسفید است.

حضرت ختمی مآب مامدق یاوسین — علت کون ومکان ماحصل ماء وطین
زیور لوح و قلم زینت عرش برین — خواجهٔ جن وملک شاه زمان و زمین

سطوت کسری ببرد صولت قیصر شکست

آدم ادریس‌خو، نوح سلیمان‌جلال — خضر مسیحانفس، موسی یوسف‌جمال
داود ایوب‌صبر، صالح یعقوب حال — صدچو ذبیح از شرف، صدچو خلیل از کمال

هرسه دامان گرفت، قدر سکندر شکست

خسرو زرین‌سوار خواجهٔ والشمس‌رو — مهتر والنجم چهر، سرور واللیل مو
فارس میدان قدس، حارس اقلیم هو — عیسی لولاک قدر، عارف افلاک بو

آنکه شب سیر او جبریل شهپر شکست

آنکه انگشت کرد فرق قمر را دو نیم — وانکه برانگیختش حق پی امید و بیم
آن انا افصح مثل صاحب خلق عظیم — آن انا املح جمال نور خدای کریم

از رخ چون ماه او مهر منور شکست

قصیده‌ای نیز بوزن قصیدهٔ معروف جمال‌الدین اصفهانی بمطلع:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد — یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

وغزل مشهور خواجه بمطلع:

دلبر جانان من بُرد دل و جان من — بُرد دل و جان من دلبر جانان من

دارد که بمناسبت عید اضحی سروده و از مفاد آن بر می‌آید که در دستگاه مشیر نظام وعدهٔ احالهٔ خدمتی یافته ولی محلی برای تأمین مواجب آن پیدا نشده و شاعر سررشته‌دار مشیر نظام را که او نیز گوینده و اهل شعر و ادب بوده و مدایحی در حق مشیر نظام دارد در این قصیده مخاطب قرار میدهد و میخواهد که محلی برای وظیفه و مواجب وی پیدا کند. اینک آن قصیده که الحق پخته و رزین و متانت از سخن بلند و وزین هر دو شاعر مزبور یعنی خواجه و جمال‌الدین است:

عید شد و عزم بزم دلبر جانان کند — صید دل و دین نمود قصد تن و جان کند

محشر عظمی شده ساحت قربانگهش — طالب دیدار را قالب بی‌جان کند

از پی قربانیش جان بکف دستهاست — کاش مرا زان میان بر همه قربان کند

می کشدم زان کمند بر صفت گوسفند — وز پی قتلم بلند خنجر مژگان کند

ماه مسیحا دمم گر بکشد گو بکش — زانکه مرا زنده باز از لب خندان کند

خال بر خساره‌اش چون حجر الاسود است — چون چه زمزم همی چاه زنخدان کند

محرم کویش شدم محرم رویم نکرد — بستر و بالین من خار مغیلان کند

لرزم از باد غم بید صفت دم بدم — زلف نگار مرا باد چو لرزان کند

ساز سخن چون کند از لب همچون عقیق — طعنه به شکر زند خنده به مرجان کند

میکند از قامتش شور قیامت قیام — جلوه بر خساره‌اش رونق رضوان کند

اسم تو سر رشته دار رسم تو سر گشته وار — آدم بی‌شغل و کار صحبت هذیان کند

بهر مواجب کنون فکر محل کن بجهد — آدم دیوانه ترک خدمت دیوان کند

گر سوی گلشن روم گلشن گلخن شود — ور بکنم رو به خلد خلد چو نیران کند

شعر پریشان مگو لعل ده و کار جو — لعل فرو در سبو لجّهٔ عمّان کند

پول کند بنده را خواجهٔ بااحتشام — پول گدا را امیر در بر سلطان کند

قاری در یاد پول حافظ قرآن شود — مرثیه‌خوان بهر پول ناله و افغان کند

خط و سوادت بجا، جانی دانم ترا — کز تن و توشت فجا رستم‌دستان کند

خامه که دارد بتو لطف مشیر نظام — چارهٔ درد تو آن مهتر دوران کند

راد مشیر نظام، صدر سپهر احتشام — بر همهٔ خاص و عام شفقت و احسان کند

آنکه ز رأی رزین گر بشود چاره‌ساز — ذرّهٔ گمنام را مهر درخشان کند

دست و دل راد او وقت سخا و کرم — فیض مه و خور دهد کار یم و کان کند

مسئله آموز او هوش ارسطو بود — لقمه‌خور خوان فضل حکمت لقمان کند

کلک گهر سلک او خضر مبارک پی است — از ظلمات آشکار چشمهٔ حیوان کند

نیست زکاری زبون، نیست به بدرهنمون حشمت او را فزون ایزد منّان کند

دادگرا سرورا، صدر همایون فرا دولت تو برمزید خالق سبحان کند

چاکر بر گشته بخت از پی مداحیّت پر گهر آبدار دفتر دیوان کند

حکم نظامیش را تا نرسانی محل برصفت عندلیب نغمه و الحان کند

مجلس تو بعدازین گر همه بستان بود او چو سر خر شود جای به بستان کند

گه کندت چاکری گه کندت شاطری گی ز پی شاعری قصهٔ عرفان کند

گه دودت از جلو برصفت آردال گه ز قفایت نگاه همچو گدایان کند

حال تو تکلیف او ساز معین ز لطف دل بکند مطمئن یا که هراسان کند

باید امروز خورد غصهٔ فردا به دهر مورچه اندر تموز فکر زمستان کند

تا ز نظام است نام باد جهانت بکام

دولت تو مستدام حضرت یزدان کند

همچنانکه از قصائد و مدایح ذکرشدهٔ والا برمی آید شاعر ما تا آخر عمر برای تأمین معاش خود و خانواده اش در پی مدح این و آن بوده و غالباً نیز دو تا بارك الله و یك آفرین و یا چیزی بالاتر از آن دریافت میداشته است و بدینجهت هجو باتش معمولا بیش از مدایحش می بود و اکنون قسمتی از آنها بطور متفرق در پیش عده ای از دوستداران شعر و ادب در تبریز و تهران موجود است مرحوم حاج محمد نخجوانی خاطرات جالب و دل انگیزی از والا داشت و از هجویات او نیز عده ای را با شأن نزول آنها می دانست. آقای میرزا جعفر سلطان القرائی نیز بنا باظهار آقای محمد والائی فرزند والا، یادداشتهای مهمی در بارهٔ شاعر مزبور دارد . شنیدم پیش آقای سیف الدینی نیز از مدایح و هجویات والا مقدار معتنابهی موجود است. اما مطالبی که در این مقاله بنظر مبارك خوانندگان عزیز رسیده از سه منبع بوده است : نخست از مطالبی که در محفل ادبی هفتگی دوستان[1] که

۱ــ اعضای این جلسه عبارت بودند از: مرحوم حاج محمد نخجوانی و آقایان حاج میرزا عبدالله مجتهدی، حاج میرزا علی اکبر اهری، میرزا جعفر سلطان القرائی، احمد تبریزی زاده، حاج حسین نخجوانی، حمید حقیقی نخجوانی، دکتر ماهیار نوابی، سید حسن قاضی طباطبائی، دکتر محمد جواد مشکور، سید محمد حسین یوسفی طباطبائی و عبدالعلی کارنگ

ازسال ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ درتبریز دایر بوده مطرح میشده؛ دیگر ازاظهارات آقای محمد والائی فرزند مرحوم والا و آقای حسین والائی[1] نوهٔ شاعر و آقای سیدصادق هاشمی نژاد مدیر داروخانهٔ همایون تبریز که با سماحت ولطف تمام آنچه دربارهٔ والا میدانستند دراختیار بنده گذاشتند، حتی قطعاتی ازهجویات وی را نیز بمن مرحمت کردند که چون موضوع بحث ما شعر و ادب است نه توهین وافشاء معایب واسرارخانوادههای قدیم تبریزی لذا از درج آنها خودداری می کنیم؛ سوم ازمندرجات مجموعهٔ خطی زیبائی حاوی قصائد ومسمطات والا وهفت تن شاعر دیگر متعلق بکتابخانهٔ واگذاری مرحوم حاج محمد نخجوانی که بهشمارهٔ ۳۶۸۰ در دفتر کتابخانهٔ ملی تبریز ثبت شده و آقای محمد صادقپور وجدی کتابدار محترم کتابخانهٔ نخجوانی مرا بدان هدایت کردند. این مجموعه ۸۶۴ صفحه بقطع ۱۲ × ۱۷/۵ سانتیمتر و رویهم ۲۳ قصیده و ۶ مسمط دارد. درهر صفحهای بطورمتوسط ۱۲ بیت نوشته شده و تحریر نسخه در بیستم صفر ۱۳۰۷ هجری قمری پایان پذیرفتهاست. نویسندهٔ نسخه معلوم نیست، اما ازقرائن وامارات برمی آید که این دفتر بامر میرزا محمودخان مشیر نظام فرماندهقشون آذربایجان تدوین وتحریر یافته ومجموعهٔ مدایحی است که هشت تن شاعر بتخلصهای والا، ضیاء، مجد، صدر، خرّم، ربیع، سررشتهدار وحبیب درحق مشیرنظام سرودهاند.

درمیان مندرجات این مجموعه اشعارصدر ومجد و سررشتهدار و والا نضج و انسجام بسزائی دارد. والا زندگانی دراز کرده ومسافرتهای متعددی بهمشاهد متبرکه وعتبات عالیات نموده. سفری نیز بحجاز کرده وبزیارت خانهٔ خدا وقبر نبی اکرم موفق شدهاست. وفات والا درشب جمعهٔ دوم محرم ۱۳۲۶ هجری قمری درتبریز اتفاق افتاده وهم دراین شهرمدفون گردیدهاست، رحمةالله علیه.

عبدالعلی کارنگ
تبریز ـ اول اسفندماه ۱۳۴۳

[1] ـ محمد والائی بیش ازهفتاد وحسین والائی قریب پنجاه سال دارد. هردو درمحلهٔ شتربان سکونت و از راه وساطت کالاهای متفرقهٔ تجاری و معاملات ملکی امرارمعاش می کنند.

چند کتاب تازه

ترجمهٔ کلیله ودمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، شرکت سهامی افست طهران ۱۳۴۳.

این کتاب به‌هزینهٔ آقای دکتر یحیی مهدوی استاد خیرونکوکار دانشگاه طهران از طرف دانشگاه مزبور انتشار یافته‌است. چاپ کتاب نخست به‌قطع بزرگ با حروف سربی بعمل آمده وسپس از روی همان‌نسخه به‌قطع وزیری به‌طور افست، روی کاغذ ۷۰ گرمی اعلی، درشرکت سهامی افست به‌طبع رسیده‌است.

کتاب ۵ صفحه فهرست، ۱۴ صفحه مقدمهٔ مصحح، ۴۲۲ صفحه متن و۲۹ صفحه فهرست لغت دارد. مصحح مفضال که یکی ازاساتید مسلم و بزرگ ادب وتاریخ ایران است درتصحیح وتوضیح مطالب وتعیین شکل وقطع کتاب ونوع وشیوهٔ حروف، همت وقدرت وسلیقه و دقت شگرفی بکار برده و شاهکاری بدیع پدید آورده که می‌تواند بهترین سرمشق برای محققان آینده بشمار رود.

درتصحیح متن کتاب بیست وشش نسخهٔ مهم قدیمی متعلق به‌قرنهای ششم وهفتم وهشتم، مورد استفاده قرار گرفته و در روشن ساختن تمام نکات مبهم ولغات مشکل موشکافی محققانه وعالمانه‌ای بکار رفته‌ودرمعرفی اجمالی وشایستهٔ کتاب باید بدین مصرع قناعت کرد که: «چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار».

۞۞۞

اقلیم پارس، تألیف سید محمدتقی مصطفوی، از انتشارات انجمن آثارملی، چاپ بابان، طهران ۱۳۴۳.

این کتاب متضمن تاریخ بنا وشرح چگونگی ابنیه وآثار باستانی استان فارس

و نقشهٔ موضع ومحل و عکس موضع کنونی آنهاست . بیانی یکدست وبی‌تکلّف و شیوا دارد. بقطع وزیری روی کاغذ ۸۰ گرمی اعلی چاپ شده ؛ مقدمه‌ای در ۳٦ صفحه از استاد علی‌اصغر حکمت و ماده تاریخ منظومی در ۲ صفحه از استاد همائی متخلص به «سنا» و تذکاری در ۲ صفحه ازمؤلف و متن و عکسهای جالب متعددی در ٥٤٥ صفحه محتویات کتاب را تشکیل میدهد. باید ٦ صفحه‌فهرست مآخذ کتاب، ۲۰صفحه فهرست اعلام واماکن،۳۰صفحه فهرست انتشارات انجمن آثارملی، ۸صفحه مقدمه‌بهزبان‌فرانسه وانگلیسی، دو نقشه بخط فارسی ـ یکی نمودار آثار و ابنیهٔ تاریخی فارس و یکی نقشهٔ ایران با نمودار آثار تاریخی همهٔ نقاط ایران ـ ویك نقشهٔ استان‌فارس با نمودار آثار تاریخی بخط لاتین، بر آنها افزوده شود.

برای معرفی اجمالی این اثر نفیس محققانه ملخصی ازمقدمهٔ ممتع دانشمند بزرگوار آقای علی‌اصغر حکمت رئیس هیئت مؤسسان انجمن آثار ملی ذیلا آورده میشود:

« دربارهٔ تاریخ وفرهنگ پارس سخنهای بسیار گفته و کتابهای زیادی نوشته‌اند، اما این چشم باریك‌بین و هنرشناس باستانشناسان توانائی چون استاد گرانمایه سید محمدتقی مصطفوی است که حاصل مطالعات و تحقیقات ممتد سالیان دراز خودرا با مشاهدات ومعاینات دقیق آثارباستانی‌پارس بهم درآمیخته و اثری مخلد وقابل‌اعتماد وافتخارآمیز دربارهٔ‌تاریخ وهنر سرزمین فارس بجا گذاشته‌اند.مؤلف محترم کتاب به تحقیقات پیشین مستشرقان ومتخصصان سلف اکتفا نکرده بلکه با بیانی‌ساده وروشن آخرین و تازه‌ترین اکتشافات را نیز بدانها افزوده و در دسترس خوانندگان و علاقمندان قرار داده‌است و اثری بوجود آورده که مانند دیگر تألیفات وی مقام رفیع‌وشایسته‌ای درعالم باستانشناسی دارد ودربارهٔ آن بحق می‌توان گفت: «حد همین‌است سخن گفتن و زیبائی‌را» .

✪✪✪

راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی و غربی، گردآورنده اسماعیل دیباج، از انتشارات دانشگاه تبریز، چاپ شفق ۱۳۴۳.

دراین کتاب تاریخچهٔ مختصری از بناهای تاریخی آذربایجان، با اجمالی از موقع جغرافیائی و اوضاع طبیعی شهرهاییکه این ابنیه و آثار در آنها واقع شده‌اند وهمچنین حفاریهاییکه در آذربایجان صورت گرفته، آمده‌است. مؤلف دانشمند کتاب چند سال پیش دو کتاب بنامهای «راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی» و «کاوشهای علمی در تپهٔ حسنلو و تخت سلیمان وقره‌تپه» منتشر ساخته‌بود که مورد استقبال واقع‌شد و در اندك مدتی نسخ آنها نایاب گردید وچون این دو اثر نفیس موجز مورد مراجعه وخواست عدهٔ کثیری ازعلاقمندان بآثار باستانی بود لذا با پیشنهاد جناب آقای علی دهقان استاندار سابق آذربایجان شرقی وتصویب انجمن آثارملی آذربایجان شرقی از طرف مؤلف محترم تجدیدنظری درمندرجات آنها بعمل آمد. مطالبی راجع بآثار تاریخی رضائیه بدان افزوده شد وهردو در یك مجلّد بطور نفیسی ازطرف دانشگاه تبریز تجدید طبع گردید. ناگفته نماند که همّت دانشمند بزرگوار آقای دکتراحمد تاجبخش درفراهم آوردن وسایل چاپ آبرومند مجدد این اثر نفیس دخالت کلی داشته‌است.

این کتاب بقطع وزیری و رویهم ۱۴۴ صفحه مرکب ازمقدمه ومتن وفهرست مندرجات وفهرست تصاویر بر روی کاغذ ۸۰ گرمی اعلی، و ۱۳ قطعه نقشه و ۵۲ قطعه گراور از آثار باستانی آذربایجان، روی کاغذ گلاسه دارد. بسیار تمیز و پاکیزه چاپ شده و الحق گردآورندهٔ کتاب رنج فراوان برده و اثر شایانی بوجود آورده‌اند.

⁂

چهل مقاله، تألیف حاج حسین نخجوانی. بکوشش یوسف خادم هاشمی نسب، چاپخانهٔ خورشید، تبریز ۱۳۴۳.

این کتاب قطع وزیری و مجموعا ۳۷۲ صفحه و ۳۶ کلیشه گراور دارد. مندرجاتش عبارتند ازیك مقدمهٔ فاضلانه بقلم دانشمند محترم آقای دکترمنوچهر مرتضوی معاون

دانشکدهٔ ادبیات تبریز، وچهل مقاله از آثار قلمی دانشمند و کتابشناس معروف آقای حاج حسین نخجوانی که درظرف چندسال به‌تدریج در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز به‌طبع رسیده واخیرا بسرمایه و کوشش آقای یوسف خادم‌هاشمی نسب بطور آبرومندی درچهار قسمت زیر عناوین: «آثار تاریخی آذربایجان، کتب خطی، معرفی شعرا ومطالب متفرقه» مستقلاً بچاپ رسیده‌است.

این اثر پرارزش نیز مانند سایر آثار چاپ‌شدهٔ مؤلف محترم یعنی توقیعات کسری، موادالتواریخ، و کلّیّات حکیم لعلی درخور تمجید و استفادهٔ فراوان است. ما برای معرفی بهتر این کتاب وحسن‌خاتمت سخن قسمتی ازمقدمهٔ آقای دکترمرتضوی را ذیلاً نقل می کنیم:

«اگرچه هریك ازاین سه بخش و سه موضوع مشتمل برمقالات وتحقیقات مفید وممتعی دربارهٔ آن موضوع است ولی بخش آثار تاریخی آذربایجان و بخش دیگر در معرفی نسخ خطی دارای اهمیّت خاص می‌باشد وبخصوص مقالات راجع به آثار تاریخی آذربایجان من‌حیث‌المجموع وبصورتی که دراین کتاب جمع آوری‌شده ازلحاظ فوایدی که دارد منحصر بفرد است.»

۞۞۞

انتشارات ایران درسال ۱۳۴۲، ۱۹۸ صفحه، رقعی، ناشر کتابخانهٔ ملی، چاپخانهٔ فردوسی، تهران ۱۳۴۳.

این‌مجموعه همچنانکه ازنام آن‌برمی آید فهرست اجمالی ودرعین‌حال روشن وعلمی کتب و رسالات و نشریه‌ها و مجلاتی است که درسال ۱۳٤۲ درسرتاسر کشور ایران طبع و نشرشده‌است.

واقعاً آدم خوشوقت می‌شود که جمعی ازخادمین‌جامعهٔ علم وادب بفکرتدوین چنین‌مجموعهٔ لازم وضروری می‌افتد واین‌امکان را بدوستاران فرهنگ وادب‌ایران در داخل وخارج میدهد که‌از انتشارات تازه استحضارحاصل نمایند و با ابتیاع آنها

هم‌خود استفاده بکنند و هم کار تحقیق و تالیف و طبع و نشر در کشور رونق بگیرد.

نگارنده در کشورهای امریکا و انگلستان در هر کتابخانهٔ عمومی پرسیدم شما بچه وسیله از انتشارات جدید ایران اطلاع حاصل می کنید گفتند یگانه وسیلهٔ اطلاع ما مجلات راهنمای کتاب، سخن و یغماست. من فکر میکنم تدوین و انتشار این مجموعه مانند تألیفات متعدد آقای ایرج افشار دربارهٔ کتابشناسی و فهرست کتب چاپی آقای مشار و مجلاتی که بدانها اشارت رفت هم خدمت بزرگی برای معرفی کتب تازه خواهد بود و هم میزان فعالیت سالانهٔ دستگاههای طبع و نشر کشور را روشن خواهد کرد.

در اروپا و امریکا معمولاً در آخر سال فهرست مفصل و چند هزار برگی انتشارات همان سال منتشر میشود و در دسترس ناشرین و فروشندگان و خریداران کتاب قرار می گیرد. لابد خوانندهٔ عزیز تعجب خواهد کرد که چگونه کتاب بزرگ چند هزار برگی را میشود در ظرف چند روز آخر سال تدوین و طبع و منتشر کرد، باید گفت مثلاً در ایالات متحدهٔ امریکا اتحادیهٔ ناشرین قطع و نوع کاغذ و شیوهٔ حروف و مدل تهیه و تنظیم فهرست انتشارات را معین و هر مؤسسهٔ انتشاراتی را ملزم ساخته است که چند هفته به آخر سال مانده باید فهرست و مشخصات انتشارات مؤسسهٔ خودرا در تعداد معینی تنظیم و چاپ کند و در اختیار اتحادیهٔ ناشرین بگذارد. بدین ترتیب در هفته‌های آخر سال فهرست طبع شدهٔ تمام انتشارات و کتب در زیر چاپ همهٔ مؤسسات در دسترس کارمندان مخصوص اتحادیه قرار می گیرد و در ظرف دو هفته بوسیلهٔ ماشینهای خودکار در مجموعه‌های بزرگی پهلوی هم تجلید و به مؤسسات و خریداران عمده فرستاده میشود. بهر حال کار تنظیم و طبع فهرست انتشارات سال برای کشوری که در راه ترقی و پیشرفت است از ضروریات بشمار میرود و وظیفهٔ هر شخص علاقمند به علم و ادب است که از این اقدام سودمند کتابخانهٔ ملی تهران بخصوص از شخص رئیس محترم آن تقدیر و سپاسگزاری نماید.

❀❀❀

مواد التواریخ ، تألیف حاج حسین نخجوانی، ناشر کتابفروشی ادبیه ، چاپ شفق ، تبریز ۱۳۴۳، وزیری ، ۲۰+۸۳۶ صفحه.

این کتاب همچنانکه از نامش مستفاد میشود مجموعهٔ مادّه تاریخهای بدیع و دل انگیز و شگفت آوری است که بصورت نظم و نثر دربارهٔ حوادث و وقایع مهم از قبیل تاریخ تأسیس سلطنتها ؛ تاریخ تولد و جلوس و فوت شاهان و علما و دانشمندان و شعرا و مورخین؛ تاریخ بنای عمارات عالیه و مساجد و مقامات متبرکه؛ تاریخ لشکرکشیها و جنگها و کشورگشائیها و تاریخ تألیف کتب و رسائل و نظائر آنها که در ادوار مختلف بوسیلهٔ ادبا و شعرا و ظرفا ساخته شده است . مؤلف دانشمند کتاب آقای حاج حسین نخجوانی که مانند برادر مرحومش حاج محمد نخجوانی از فضلای گرانمایهٔ آذربایجان و از نیکان روزگار است در گردآوری این مجموعه مدت سی سال زحمت کشیده اند و در نتیجه اثری پدید آورده اند که مانند کتاب « طبقات سلاطین اسلام » تألیف «استانلی لین پول» محل رجوع دانشمندان و محققان و مورخان خواهد بود. کتاب مواد التواریخ علاوه بر متن دارای دو مقدمه ـ یکی از خود مؤلف و یکی از استاد مجتبی مینوی ـ ، یك ماده تاریخ منظوم برای تألیف کتاب از استاد جلال الدین همائی متخلص به «سنا»، یك جدول تصحیح اشتباهات چاپی ، یك فهرست اسماء رجال و قبائل ، یك فهرست شهرها و اماکن و یك فهرست اسامی کتب و مقالات می باشد. متن کتاب هم به چهارده سفینه منقسم و در هر سفینه ای ماده تاریخهائی که مربوط بیك موضوع بخصوص بوده آورده شده است ، خلاصه هر قدر مقدور مؤلف بوده در صحت چاپ و نفاست تألیف کوشیده و بحکم اینکه هر انسانی محل نسیان است با نهایت ادب و تواضع که خصیصهٔ همهٔ مردان وارسته و اهل معنی بشمار می رود از مطالعه کنندگان تمنا نموده که در مندرجات کتاب بچشم عنایت و قبول درنگرند و اگر به خطا و اشتباهی برخورند از سر لطف و مرحمت در اصلاح آن بکوشند و بدانند « که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود».

***

نشریهٔ شماره ۱ شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی آذربایجان شرقی ، بکوشش حسین احمدی‌پور ، وزیری، ۸ + ۴۰ صفحه، چاپ فرهنگ، تبریز ۱۳۴۳

این مجموعه مشتمل است بر یك مقدمه بقلم تیمسار محمدعلی صفاری استاندار آذربایجان شرقی و دو سخنرانی ممتع و تحقیقی زیر عناوین «اهمیت و مفهوم جشن شاهنشاهی» از آقای دکتر منوچهر مرتضوی و «کورش و فرمان آزادی و حقوق بشر» از آقای محمدعلی دانشور و یك منظومهٔ بلند و شیوا بنام «کورش کبیر» از آقای احمد ترجانی زاده.

این هر سه تن از استادان برجستهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریزند و این آثارشان نیز مانند سایر آثار قلمیشان محققانه و جالب است . نشریه پاکیزه و مرتب درآمده و یقیناً مراقبت و دقت فاضل محترم آقای حسین احمدی‌پور در این امر دخالت کلی داشته است. ما توفیق خدمت و افادت بیشتری برای تمام آقایان آرزو می کنیم. ك

اخبار کتابخانه

رئیس جدید شورای کتابخانه

ریاست عالیهٔ شورای کتابخانهٔ ملی تبریز طبق اساسنامه با استاندار وقت است. جناب آقای علی دهقان استاندار سابق آذربایجان شرقی که بانی کتابخانهٔ ملی تبریز و رئیس شورای کتابخانهٔ ملی بودند در تیرماه ۱۳۴۳ مأموریتشان در تبریز پایان یافت و به تهران عزیمت نمودند و تیمسار صفاری درهمان تاریخ به استانداری آذربایجان شرقی منصوب و بفاصلهٔ چند روز به تبریز وارد شدند و ضمن نظارت عالیه به تمام تشکیلات دولتی آذربایجان شرقی طبق اساسنامهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز ریاست عالیهٔ شورای مؤسسهٔ فرهنگی مزبور را نیز عهده دار گردیدند.

تیمسار صفاری

تیمسار صفاری علاوه بر تجربه و حسن شهرت در امور سیاسی و اجتماعی مانند سلف خود اهل علم وادب و دوستدار فضل ودانشمند و برای اینکه خوانندگان عزیز نشریهٔ کتابخانهٔ ملی با رئیس جدید شورای این مؤسسه بیشتر آشنا شوند ما شرح حال مجمل ومختصری از ایشان ذیلاً می آوریم:

تیمسار سرتیپ محمدعلی صفاری فرزند مرحوم محمدحسین منظم السلطنه درسال ۱۲۸۰ شمسی درشهر لاهیجان متولد شدند. دوران تحصیلات ابتدائی ومتوسطه و تحصیلات قدیمه را درمدارس محلی و سپس مدارس ایران آلمان و تربیت تهران طی کردند و

برای ادامهٔ تحصیلات عازم روسیه شدند و پس از اتمام دانشکدهٔ نظامی مسکو، در ۱۳۰۰ شمسی وارد خدمت ارتش شاهنشاهی گردیدند و از آن تاریخ تا کنون درعین عهده‌داری پست‌های مختلف نظامی، خدمات متنوع زیر را نیز به‌ترتیب عهده‌دار بوده‌اند:

ریاست شعبهٔ دوم رکن یکم ستاد ارتش سابق، ریاست امور بحریهٔ شاهنشاهی، معاونت شهرداری طهران (از ۱۳۰۳ شمسی تا ۱۳۱۱) ریاست محاسبات مخصوص شاهنشاهی، فرمانداری نظامی گرگان، فرمانداری شهسوار، مدیر کل کارگزینی و انتظامات وزارت کشور، مدیریت کل غله و نان در وزارت دارائی، رئیس قسمت انحصارهای کشاورزی درموقع جنگ، رئیس هیئت مدیرهٔ شیلات ایران، مدیر کل منع احتکار در زمان جنگ بین‌المللی اخیر، ریاست شهربانی کل کشور، شهردار تهران، استاندار مازندران، سه دوره نمایندگی مجلس شورای ملی، استاندار خوزستان؛ فعلاً استانداری آذربایجان شرقی را دارند.

امتیازات: تیمسار صفاری دارای نشان درجه۲ همایون، مدال تاجگذاری، نشان لیاقت، نشان درجه۱ پاس، نشان آذرآبادگان، نشان کوکب‌الدرّی از اردن و نشان رافدین ازعراق هستند.

تألیفات: همچنانکه اشارت رفت تیمسار صفاری علاوه براینکه یك شخصیت اداری و نظامی بصیر هستند، اهل علم و ادب و تحقیق و تألیف نیز می‌باشند و از آثار قلمی ایشان علاوه برمقالات متعدد ادبی و تاریخی مندرج در روزنامه‌ها ومجلات کشور، کتابهای: تاریخ خان گیلان چاپ تهران درعلل سقوط خان احمد آخرین سلطان محلی سلسلهٔ کیائیه؛ لکه‌های سیاه یا قربانیهای محیط (رمان ادبی) در چنگال اهریمن؛ عشق خونین؛ مستحفظ راه؛ یادداشت‌های مسافرت‌های روسیه، ایتالیا، یوگوسلاوی وخاور دور را که همه طبع ومنتشر شده‌اند می‌توان نام برد.

•

بازدید

جناب آقای دکتر عبدالعلی جهانشاهی وزیر فرهنگ سابق باتفاق تیمسار صفاری و آقای دکتر شفیع امین و آقای دکتر بیرجندی معاون وزارت فرهنگ وچند تن دیگر روز ۲۵ مرداد ماه ۴۳ ازقسمتهای مختلف کتابخانهٔ ملی تبریز دیدن کردند.

آقای وزیر فرهنگ درتالار سخنرانی کتابخانهٔملی تبریز باتفاق تیمسار صفاری و آقایان مرتضوی ودکتر شفیع امین.

بازدید

ساعت ده صبح روز سه‌شنبه پنجم آبان ماه ۴۳ آقای دیتوس اسمیت رئیس کل مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین و آقای علی اصغر مهاجر از کتابخانهٔملی تبریز بازدید نمودند. از آقای اسمیت درخواست شد که یك دوره دائرةالمعارف بریتانیکا و یك نسخه از

کتاب نفیس تخت جمشید به کتابخانهٔ ملی تبریز اهداء کنند. ایشان قول دادند که به محض بازگشت به تهران، دراین باره اقدام لازم بعمل بیاورند. این نخستین بازدید آقای اسمیت از کتابخانهٔ ملی تبریز نبود، تا کنون بارها ازاین مؤسسه که بعقیدهٔ ایشان از مهمترین مؤسسات فرهنگی خاورمیانه است دیدن کرده و بیش از سه هزار و پانصد جلد کتاب بزبانهای مختلف شرقی وغربی بدینجا اهداء نموده‌اند و بهمین مناسبت نیز بود که درضیافت ناهاری که روز پنجم آبان ماه ۴۳ بافتخار ایشان درباشگاه فرهنگیان تبریز داده شد، آقای مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی و نائب رئیس هیئت مدیرهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز ضمن نطق نغز و پرمغز خود خدمات فرهنگی ایشان را ستودند وتیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی نیز بعنوان تشکر وتقدیر ازخدمات فرهنگی آقای اسمیت، ازطرف شورای کتابخانهٔ ملی تبریز گلدان نقره‌ای به مشارالیه اهداء نمودند.

کتابخانهٔ سیار

ساعت ده صبح روز پنجشنبه ۴۳/۸/۷ طبق تصمیم قبلی هیئت مدیرهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز تعداد ۲۰۰ جلد از کتابهای اهدائی مکرر مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین بسرکار سروان بهرام بحری افسر ستاد لشکر ۲ تبریز تحویل گردید تا بوسیلهٔ جیپی که بنا بدستور تیمسار سرلشکر آزموده فرمانده فضیلت دوست لشکر ۲ آذربایجان دراختیار سروان هوربد گذاشته شده بود برای استفادهٔ معلمین وسپاهیان دانش ودانش آموزان و اهالی باسواد روستاها، آنهارا بقراء حومه ودهات دور دست حمل و بتناوب امانت داده شود.

تجدید انتخاب هیئت مدیره

ساعت ۵ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۱۲ آبان ماه ۴۳ طبق اساسنامهٔ کتابخانهٔ ملی با حضور تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی شورای کتابخانه تشکیل یافت. نخست جناب آقای استاندار از خدمات فرهنگی و عمرانی پر ارزش جناب آقای

اهداء گلدان نقره به‌وسیلهٔ
یمسارصفاری به‌آقای دیتوس
سمیت رئیس‌فرانکلن. ←

ازچپ براست : آقایان
مرتضوی برازجانی (درحال
سخنرانی)، علی‌اصغرمهاجر،
تیمسارصفاری، آقای دیتوس
اسمیت، تیمسارآزموده وآقای
کان کنسول امریکا ↓
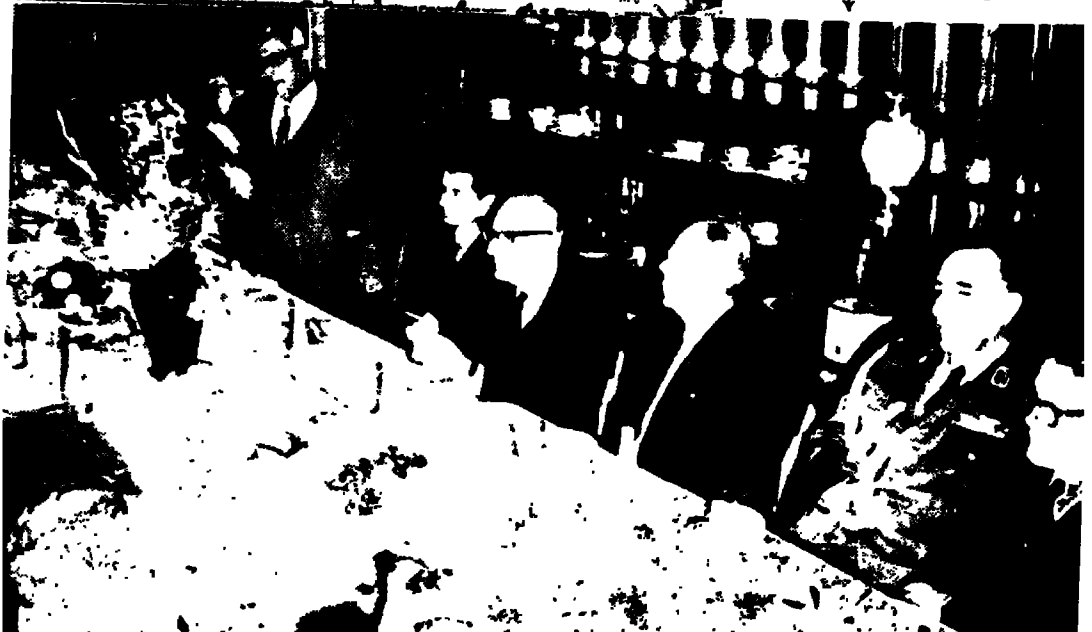
علی‌دهقان بانی کتابخانهٔ‌ملی‌تبریز و استاندار پیشین آذربایجان شرقی تعریف و تقدیر نمودند و زحمات و خدمات اعضای شوری را ستودند، آنگاه با اخذ رأی مخفی با نتخاب هیئت‌مدیرهٔ جدید کتابخانه اقدام بعمل آمد و در نتیجه آقایان: اسمعیل مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش، و حاج حسین نخجوانی به‌عنوان نایب رئیس و آقایان علی‌اصغر مدّرس و عبدالعلی کارنگ به‌عنوان منشی و آقای علینقی مولوی به‌عنوان خزانه‌دار انتخاب شدند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که سهم آقای مولوی در اداره و پیشرفت وقوام و دوام این مؤسسه بسیار مهم است، یاری و مددکاری بی‌شائبهٔ دو نفر از متخصصین امور مالی تبریز در ساختمان ابنیهٔ فرهنگی جدید این شهر بسیار مؤثر و محسوس بوده و بدین جهت هردو از طرف مدیر کل اسبق و استاندار سابق آذربایجان شرقی به‌حلّال مشکلات معروف شده بودند، یکی از آنان آقای حاج معصوم شیخ‌الاسلامی و دیگری آقای علینقی مولوی بود اکنون هم توجّه کامل این دو مرد خیّر و نیکوکار شامل حال کتابخانهٔ ملی و دیگر مؤسسات عام‌المنفعهٔ تبریز است و نشریهٔ کتابخانهٔ ملی بنا بوظیفهٔ اخلاقی خود بار دیگر از مراتب توجّه ایشان سپاسگزاری و توفیق خدمت بیشتری برای آنان و دیگر مردان نیکوکار مسألت می‌کند.

بازدید

آقای پروفسور دکتر کریستیان ریلیس استاد ایرانشناسی دانشگاه توبینگن آلمان ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه ۱۴ آبان ماه از کتابخانهٔ ملی تبریز و نسخ خطی نفیس کتابخانهٔ نخجوانی بازدید نمودند

بازدید

ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه ۲۱ آبان ماه هیئت نمایندگی مرزی کشور ترکیه به‌همراه تیمسار صفاری و آقای معاون استاندار و تیمسار مهرداد و آقای مدیر کل

آموزش و پرورش و چند تن از اعضای شورای کتابخانه: بقصد بازدید ازاین‌مؤسسه، درکتابخانهٔ ملی‌تبریز حضور یافتند . نخست ازطرف آقای فرهنگ رئیس کتابخانهٔ ملی‌تبریز خیرمقدم عرض شد . آنگاه از قسمت‌های مختلف کتابخانه بازدید شد . و بسیارموردتوجه قرار گرفت. درپایان پذیرائی بعمل آمد.

رئیس‌هیئت مرری‌ترکیه درحال‌تماشا به‌نسخ خطی‌نفیس

بازدید

ساعت نه صبح روز پنجشنبه ۱۹ آذرماه ۴۳ دانش‌آموزان کلاس تربیت معلم دختران تبریز باتفاق یکی از آقایان دبیران ازقسمتهای مختلف کتابخانهٔ ملی‌تبریز دیدن کردند.

بازدید

ساعت ده صبح روزجمعه بیستم آذرماه ۴۳ استاد بدیع‌الزمان فروزانفررئیس دانشکدهٔ معقول و منقول تهران و آقای دکترفاروقی رئیس دانشکدهٔ ادبیات‌اصفهان

از کتابخانهٔ ملی تبریز بازدید کردند. در این بازدید چندتن از اعضای شورای کتابخانه و دانشمندان تبریز نیز برای آشنائی با ایشان حضور داشتند. عده‌ای از نسخ نفیس خطی مرحوم نخجوانی موردتوجه فوق‌العاده قرار گرفت.
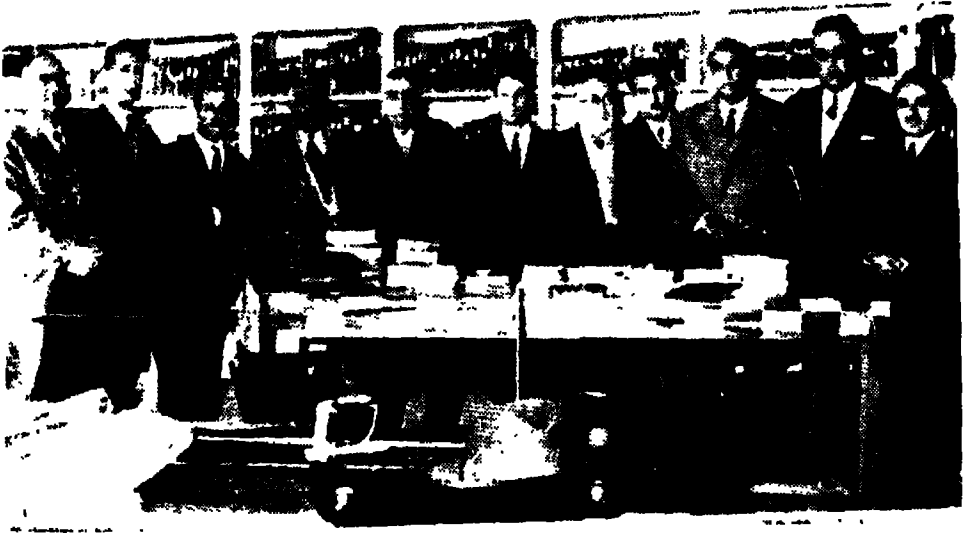
از راست به‌چپ: آقایان مجید فرهنگ، دکتر رحیم هویدا، دکتر فاروقی، محمدصادقپور وحدی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، عبدالعلی کارنگ، حاج حسین نخجوانی، مرتضوی برازجانی، علی ابوالفتحی عبدالغفار نیشابوری، علینقی مولوی

اهداء کتاب

ساعت ۵ بعدازظهر روز دوشنبه سی‌ام آذرماه ۴۳ بنا بدعوت مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تبریز و کتابخانهٔ جان اف. کندی، مراسمی با حضور تیمسار سفاری استاندار آذربایجان شرقی، تیمسار سرلشکر آزموده فرمانده لشکر ۲ آذربایجان، فرماندار تبریز و رؤسای ادارات و استادان دانشگاه و قضات و فرهنگیان و محترمین شهر در تالار سخنرانی کتابخانهٔ ملی برگزار گردید. در این مراسم که بمناسبت اهداء یك دوره دائرة‌المعارف بریتانیکا و یك جلد تخت جمشید ازطرف مؤسسهٔ فرانکلین و ۲۶۱ جلد کتب سودمند

مختلف ازطرف کتابخانهٔ « جان اف . کندی » برپا شده بود، نخست تیمسار صفاری از اهداء کنندگان کتاب بخصوص آقای دیتوس اسمیت تشکر کردند، آنگاه آقای مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش وپرورش بیانات ممتعی دربارهٔ اهمیت کتاب و کتابخانه ایراد نمودند وسپس آقای داولینگ رئیس کتابخانهٔ «جان اف. کندی» ضمن سخنرانی کوتاهی مراتب خوشوقتی خودرا از حصول توفیق اهداء کتاب به کتابخانهٔ ملی تبریز بیان داشتند وبسط و توسعهٔ بیشتر کتابخانهٔ ملی را آرزو کردند. درپایان جلسه یك حلقه فیلم بنام « کتابخانهٔ کنگرهٔ امریکا » نمایش داده شد وپس ازپذیرائی گرمی از مدعوین، ساعت ۷ بعدازظهر این مراسم پایان یافت.

اهداء کتاب

عاملین قند وشکر تبریز با همت آقایان حاج معصوم شیخ الاسلامی وحاج عبدالله اللهیاری وحاجی علی اکبر قانع و انتخاب آقای سیدحسن قاضی استاد دانشکدهٔ ادبیات تبریز تعداد ۱۲۳ جلد کتاب ادبی وتاریخی به بهای سی هزار ریال در دیماه ۴۳ به کتابخانهٔ ملی تبریز اهداء نمودند. این اولین کمك آقایان عاملین قند وشکر نیست بلکه خدمات پرارزش فرهنگی وخداپسندانهٔ متعددی دارند که هریك بموقع خود باستحضار علاقمندان امورخیریه و عام المنفعه رسیده است. علاوه بر کتب اهدائی مزبور کتابهائی نیز درظرف سال ۴۳ بکتابخانه هدیه گردیده که به ترتیب تعداد از آنها ذیلاً نام می بریم و ازهمهٔ این آقایان ومؤسسات نیکوکار سپاسگزاری می کنیم:

کتابخانهٔ جان اف کندی	۲۶۷ جلد	مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین	۲۲۱ جلد
عاملین قند وشکر تبریز	۱۲۳ «	ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ	۶۸ «
آقای دکتر جمشید حاذق	۴۴ «	سفارت فرانسه از تهران	۴۰ «
آقای حیدر شاکر	۳۱ «	کنسولگری امریکا در تبریز	۲۰ «
آقای محمد خطیبی	۱۸ «	کمیسیون ملی یونسکو ازتهران	۱۷ «
ادارهٔ کل اوقاف ازتهران	۱۰ «	دانشکدهٔ ادبیات تهران	۸ «

دانشگاه نوشاتل از سویس	۷ جلد	آقای مجید آراد	۴ جلد
آقای سید هادی خسروشاهی	۴ »	» عطا ترزی باشی	۴ »
آژانس شرق از تهران	۳ »	سفارت هند از تهران	۳ »
ادارهٔ فرهنگ بین المللی از سویس	۳ »	آقای کیهان آزاد	۳ »
آقای علی آستانهٔ اصل	۳ »	» محمدتقی دانش‌پروه	۲ »
» عبدالعلی کارنگ	۲ »	» شرکت ملی نفت ایران	۲ »
» اسمعیل پور دیلمقانی	۲ »	» آقای ابوالحسن آستانهٔ اصل	۲ »
یونسکو از پاریس	۲ »	انجمن آثار ملی	۲ »
آقای فریدون خان نخجوانی	۱ »	آقای ناصر آزمون	۱ »
آقای سید محمد اسماعیلی حسینی	۱ »		

م. ف.

مجلات و روزنامه‌ها

درعرض سال ۱۳۴۳ مجلات وروزنامه‌هائی که به‌طورمرتب به کتابخانهٔ ملی تبریز رسیده ومورد استفادهٔ مراجعین قرارگرفته عبارتند از:

مجلات داخلی:	نام نشریه	محل نشر
	مجلهٔ بانك مرکزی ایران	تهران
	» تندرست	»
	» دانشکدهٔ ادبیات تهران	»
	» راهنمای کتاب	»
	» روشنفکر	»
	» معلم امروز	تبریز
	» مکتب عدل	تهران

مجلات داخلی:

نام نشریه	محل نشر
نامهٔ آستان قدس	مشهد
مجلهٔ ندای زن	تهران
» هنرومردم	»
» یغما	»
نشریهٔ اخبار دانشگاه تبریز	تبریز
» ادارهٔ آموزش‌وپرورش آذربایجان شرقی	»
» دانشکدهٔ ادبیات تبریز	»
» دانشکدهٔ پزشکی‌وداروسازی تبریز	»
» کانون وکلاء آذربایجان	»

مجلات فارسی و عربی خارجی:

نام نشریه	محل نشر
مجلهٔ مجمع علمی عربی	دمشق
» بزم شوق	کراچی
» هلال	»
نشریهٔ کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین	نجف

روزنامه‌ها:

نام روزنامه	محل نشر
آذرآبادگان	تبریز
ارادهٔ آذربایجان	تهران
پارس	شیراز
پیام آذربایجان	تبریز
تبریز	تبریز

روزنامه‌ها:

نام روزنامه	محل نشر
توحید افکار	تبریز
رستاخیز عدل	مشهد
سایبان	رشت
سحر	تهران
عصر تبریز	تبریز
کیهان	تهران
مهد آزادی	تبریز
ناطق	مشهد

۱- نشریات غربی:

The Christian Science Monitor
New Scientists
Agricultural Machinery Journal
Agriculture
Bulletin de l'unesco à l'intention des bibliotheque
Bulletin du Bureau international d'Education
British Book News

انتشارات تازهٔ فرانکلین تبریز که به کتابخانهٔ ملی رسیده

نام کتاب	مؤلف	مترجم	بها
احساس مسؤولیت در اطفال	نیسر. راس	جمشید شباهنگ	۴۰ ریال
بهداشت روانی خانواده	آپله بوم. پرت. نیهر	دانشدوست و شعاری‌نژاد	۴۰ «
تربیت کودکان تیزهوش و کودن	کارسون. هارت	محمدنقی براهنی	۴۰ «
داستان قهرمانان	آلیس هیرلتبی	رضائی، برزوئی، خانم صفی‌زاده و سلیم	۴۰ «
دیوان عالی کشور امریکا	جرالد و. جانسن	احمد شریعت	۵۰ «
سرطان	دالاس جانسون	دکتر علی مقدم	۵۰ «
سیگار و تندرستی	پت‌ملک گردی	عبدالامیر سلیم	۴۰ «
سلامت کودک	دیتریچ. گرونبرگ	شهبازی و تأملی	۴۰ «
شناخت خویشتن	آرتور ت. جرسیلد	براهنی و ساعدی	۷۰ «
فرقهٔ اسماعیلیه	مارشال گ.س. هاجسن	فریدون بدره‌ای	۲۸۰ «
معالجهٔ کودکان علیل و مصروع	هربرت یهراس	دکتر سلیمی حلیق	۴۰ «
همسایه	میسل و آگ	دکتر علی‌اکبر مجتهدی و مصطفی مجتهدی	۴۰ «

پایان

بمناسبت هفتهٔ کتاب
سال ۱۳۴۴

نشریهٔ
کتابخانهٔ ملّی تبریز

شماره ۹

تهیه و تنظیم
از
کمیتهٔ توسعه و ایجاد کتابخانه‌ها

شاهنشاه آریا مهر فرهنگ پرور

پیام شاهنشاه آریامهر بمناسبت آغاز مراسم هفته کتاب

کشور باستانی ما در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی همواره مهد تمدن و پرچمدار علم و دانش بوده است .

در گوشه و کنار جهان آثار ارزنده ای از مفاخر علمی و ادبی ما بیادگار مانده که تجلی مظاهر گویای فرهنگ و تمدن درخشانی هستند و امروزه دنیا در برابر آن سر تعظیم فرود میاورد .

از روزگاران هخامنشی و اشکانی و ساسانی تا دوره های بعد از اسلام همواره کتابخانه های عظیم دائر و برقرار بوده و کاتبان و مستوفیان برای جمع آوری و تدوین و استنساخ تألیفات نفیس دانشمندان سعی بلیغ بکار میبردند

احترام و علاقه قلبی ایرانیان بعلم و ادب در ادوار مختلف تاریخی موجب پیدایش کتابخانه هائی شد که هنوز خاطره آنها بعنوان میراث گرانبهای معنوی ایران در صفحات تاریخ ثبت است .

قرآن کتب و اسناد گنج شاپگان و دژ نبشت در عصر هخامنشی و همچنین کتابخانه عظیم دانشگاه جندیشاپور در عصر ساسانی و نیز کتابخانه بزرگ سامانیان که امثال بلعمی و ابن سینا از آن متمتع شدند و کتابخانه های مشهور آل بویه در ری و همدان و اصفهان و فارس و کتابخانه های مدارس نظامیه نیشابور و بغداد و اصفهان و کتابخانه دربار غزنویان در غزنین که امثال مسعود سعد سلمان بکتابداری آن مشغول بوده اند و سایر کتابخانه های مهم رجال و بزرگان علم و ادب چون کتابخانه های ابن عمید و صاحب بن عباد وزرای نامدار آل بویه و کتابخانه های بسیار بزرگ مرو و بخارا و ری در عصر خوارزمشاهیان و کتابخانه اسماعیلیان در الموت که چهارصد هزار جلد کتاب داشته و مورد استفاده خواجه نصیرالدین طوسی بوده است و کتابخانه ربع رشیدی در تبریز که بهمت خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی بوجود آمده بوده و نیز کتابخانه بزرگ مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل همگی مبین توجه و علاقه خاص ملت ایران به امر کتاب و کتابخانه بوده است .

بر اثر حوادث مختلف قسمت اعظم آثار علمی و ادبی و اسناد و مدارک تاریخی ما از کشور خارج شده و مورد استفاده دانشمندان جهان قرار گرفت .

کتابخانه پهلوی که تأسیس آن را چندی پیش فرمان داده‌ایم بدین منظور بوده است که ذخیرهٔ عظیم آثار گرانبهای علم و ادب ایران که بصورت مجموعهٔ کتب و اسناد و مدارک خطی و چاپی در اقطار گیتی پراکنده است در این کانون گرد آید تا اهل تحقیق و مطالعه و مراکز علمی و فرهنگی جهان امکان یابند از این گنجینه پرافتخار بهره‌مند گردند .

در عصر حاضر که ممالک پیشرفتهٔ جهان دوشادوش ترقیات صنعتی و مادی در ایجاد و توسعهٔ مراکز علمی و تحقیقی و مخصوصاً کتابخانه‌های بزرگ و مجهز بر یکدیگر سبقت میجویند و بودجه و اعتبار قابل ملاحظه‌ای را صرف تأسیس و تقویت این مراکز می‌کنند لازم است مسئولان مملکتی همزمان با تحولات اجتماعی سالهای اخیر برای بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات عمومی از طریق تشویق و ترغیب عامهٔ مردم خاصه جوانان و دانش‌آموزان به امر مطالعه کتاب و خودآموزی اقدامات اساسی بعمل آورند و این نکته را بخاطر بسپارند که کتاب خوب علاوه بر آنکه اثرات مهم آموزشی و اجتماعی در بر دارد و خواه ناخواه خواننده را بسوی کمال میکشاند غیر مستقیم همگان را از بسیاری بدآموزیها و لغزشها و انحرافات بازمیدارد .

برای تأمین این نظر مقرر داشتیم که وزارت فرهنگ و هنر و وزارت آموزش و پرورش هفته‌ای از سال تحصیلی را بنام هفتهٔ کتاب جزء اصول کار خود قرار دهند تا فعالیتهائی که در طول هر سال درباره کتاب و کتابخانه انجام میگیرد بتواند بنحو شایانی مشخص باشد و بطرز نمایانی انعکاس یابد .

خوشبختانه اینک که برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب در سال جاری با بعثت حضرت ختمی مرتبت مصادف است با استعانت از پروردگار توانا و تعالیم عالیهٔ آن پیامبر بزرگ مراسم هفتهٔ کتاب را افتتاح میکنیم و انتظار داریم کلیه سازمانهای دولتی و ملی و ارباب مطبوعات و رجال علم و ادب بمنظور تعمیم امر مطالعه و شناساندن نقش کتاب و اهمیت آن در تأمین سعادت و نیکبختی و تکمیل معلومات و اطلاعات اشتراک مساعی کنند و برای توسعه و ایجاد کتابخانه‌ها در سراسر کشور از کلیه امکانات موجود استفاده نمایند و عموم طبقات مردم از روستائی و شهری ساعتی از اوقات فراغت شبانروزی خود را بمطالعه بپردازند و کتاب را بهترین همدم و مونس خود بدانند تا کشور ما نقش تاریخی خود را در اشاعه و تقویت موازین فرهنگی بصورتی دیگر در سطحی بالاتر ایفا کند

اداره کل نگارش
شماره ۶۳۲۰/ن
تاریخ ۴۴/۹/۱۱

وزارت آموزش و پرورش

ادارهٔ کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی

فعالیتهائی که در برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب انجام داده‌اید وشخصاً از نز
مشاهده نمودم موجب کمال خوشوقتی است . فعالیت کلیهٔ کسانی که در برگز
مراسم مزبور شرکت داشته‌اند نیز موجب قدردانی است .

وزیر آموزش و پرورش ـ دکتر هادی هدایتی

اداره‌ٔ کل نگارش
شماره ۶۴۷۸/ن
تاریخ ۴۴/۹/۱۴

وزارت آموزش و پرورش

اداره‌ٔ کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی

گزارش شماره ۵۵۶۶۲/۹ مورخ ۴۴/۹/۴ آن اداره‌ٔ کل که مشعر بر یک سلسله اقدامات سودمند در هفته‌ٔ کتاب و ایراد سخنرانیهای مهمی از طرف جناب آقای مهندس ریاضی رئیس محترم مجلس شورای ملی و جناب آقای دکتر هدایتی وزیر معظم آموزش و پرورش و آقای مرتضوی مدیریت کل آن استان و دیگر دانشمندان بضمیمهٔ پیام تیمسار صفاری استاندار محترم و متن سخنرانی فاضلانهٔ آقای علی‌اصغر مدرس و ۲۳ قطعه عکس جالب مربوط بمراسم هفتهٔ کتاب ارسال شده بود زیارت گردید. انصاف را که کوشش آن سازمان در بثمر رساندن هدفهای وزارت آموزش و پرورش از این رهگذر درخور تحسین و تقدیر شایان میباشد.

خواهشمنداست دستور فرمائید مراتب امتنان و تشکر این اداره‌ٔ کل را بکسانیکه در این امر خطیر کوشا و منشاء اثر بوده‌اند اعلام دارند.

رئیس اداره‌ٔ کل نگارش ـ دکتر فضل‌الله صفا

پیام

تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی

بمناسبت هفتهٔ کتاب

برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب که با پیروی از منویات مقدس **شاهنشاه فرهنگدوست و دانش‌پرور** همگام باسایر تحولات بزرگ فرهنگی نظیر ایجاد سپاه دانش، اعطای جوائز سلطنتی برای بهترین کتابهای سال و تأسیس کتابخانهٔ معظم پهلوی از امسال درسراسر کشور معمول میگردد یکی از قدمهای بسیار سودمندی است که در راه تنویر افکار و ارشاد و هدایت مردم بخصوص طبقهٔ جوان کشور برداشته میشود .

بحث در فواید کتاب و مطالعهٔ آن مستلزم فرصت زیاد و خوشبختانه موضوعی است که همگان کم و بیش از آن اطلاع دارند . تشویق و ترغیب جوانان بخواندن کتاب‌های سودمند وتأسیس کتابخانه‌ها یکی از وظایف مهم اولیای جوانان ومربیانی است که تعلیم‌وتربیت آنان را بعهده دارند. بدون‌شک جوانان عزیز باخواندن کتابهای مفید هم برمیزان معلومات خود خواهند افزود وهم از لحاظ اخلاق به زیور ملکات فاضله آراسته خواهند شد. من بانهایت خوشوقتی بنام نامی شاهنشاه آریامهر مراسم هفتهٔ کتاب را در آذربایجان افتتاح میکنم وبسیار خرسندم که درشهری توفیق ارسال این‌پیام را یافته‌ام که مانند سایر شؤون‌فرهنگی ازلحاظ دارا بودن کتابخانه‌های‌قابل توجه و مردم کتابدوست در برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب نیز بردیگر شهرهای کشور سبقت دارد . و سالها است این مراسم را برپا میدارد .

فضیلت‌دیگری که‌متوجه‌هفتهٔ کتاب‌امسال‌میشود‌صدور‌فرمان **شاهنشاه آریامهر فرهنگ‌پرور** دربارهٔ افتتاح کتابخانهٔ‌بزرگ وعظیم‌پهلوی‌است که باردیگر بدینوسیله افتخاراتی برای‌همهٔ مردم‌ایران‌تحصیل‌شده‌است. امیدوارم‌عموم‌فرهنگیان‌ودانشگاهیان و دوستداران علم و ادب در این‌هفته نیز دراجرای منویات مقدس **شاهنشاه** که اشاعهٔ علم و ترویج فضایل اخلاقی دربین افراد کشور است هرچه بیشتر موفق گردند.

هفتهٔ کتاب

ابتکار ترتیب هفتهٔ کتاب درتبریز با جناب آقای علی دهقان است . ایشان در سال۱۳۳۸ برای اولین بار جهت معرفی وتوسعهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز وترغیب وتشویق مردم بخواندن کتب سودمند علمی و اخلاقی بمدت یك هفته مراسمی درتبریز ترتیب دادند که درضمن آن همه‌جا اعم از رادیو، سالنهای سخنرانی، مدارس، باغ گلستان، کوچه ، بازار وخیابان ، سخن از کتاب بود . مردم شهر که علاج رهائی از چنگ عفریت فساد اخلاق را درمطالعهٔ کتب سودمند میدانستند وعلاوه براین به آقای دهقان مدیر کل فرهنگ ایده آلی خود ایمان واطمینان داشتند از این مراسم بطور بی‌سابقه‌ای استقبال کردند و بکتابخانهٔ ملی تبریز درحدود هفتصد هزار ریال کتاب و کمك نقدی دادند . از آن پس نیز تا کنون هرسال این مراسم برگزار میشود و مردم در جریان این هفته از کتابخانه‌های عمومی شهر بازدید بعمل میآورند واز فعالیتهائی که درضمن سال در زمینهٔ طبع و نشر صورت گرفته است استحضار حاصل میکنند .

درتابستان امسال نیز کمیسیون هفتهٔ کتاب که معمولا مقدمات کار هفته را فراهم میآورد چهار جلسه در دفتر کتابخانهٔ ملی تبریز ترتیب داد و تصمیماتی اتخاذ نمود تا بخشنامهٔ شماره۳۵۵۹ن ۴۴.۶/۲۷ وزارت آموزش وپرورش را راجع به برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب درسراسر کشور که مژدهٔ بزرگی برای دوستداران کتاب در آذربایجان بود دریافت داشت وبا توجه بمفاد آن نخستین جلسهٔ کمیتهٔ اصلی اجرائی هفتهٔ کتاب (پنجمین جلسهٔ کمیسیون هفتهٔ کتاب) را ساعت ۱۱ صبح روز یکشنبه ۲۵ مهرماه ۴۴ بریاست آقای خسرو فزونی معاون استانداری آذربایجان شرقی وشرکت آقایان :
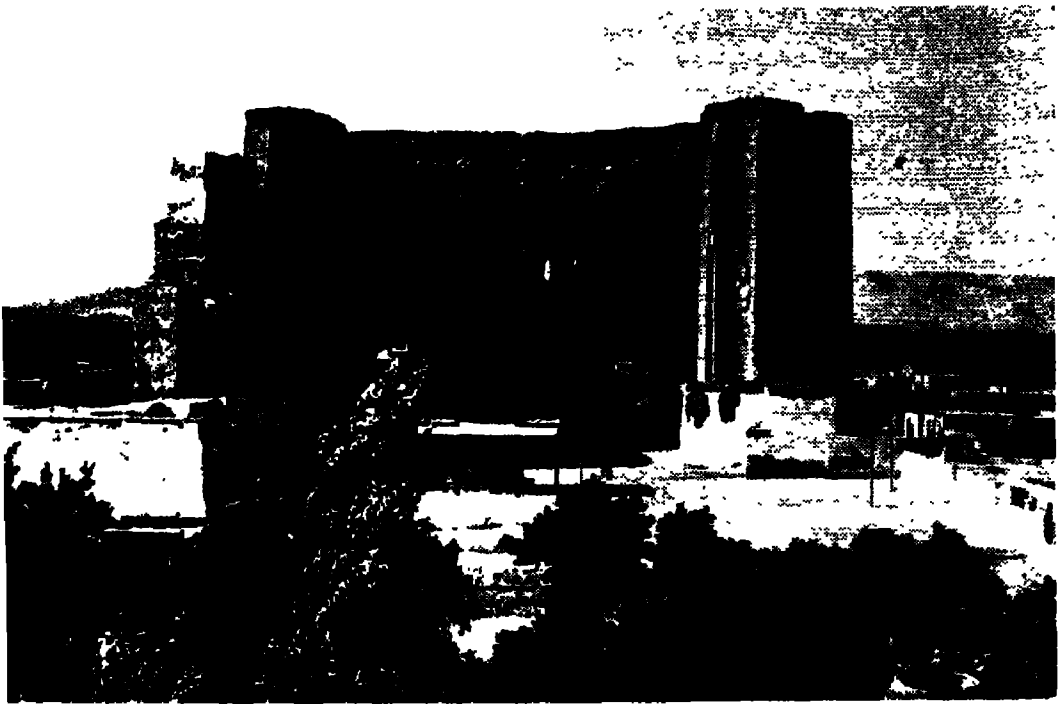
ابنیهٔ تاریخی تبریز نمودار فرهنگ وهنر باستانی این سرزمین است .
تبریز امروز نیز یکی‌از مراکز علم و هنر کشور بشمار میرود .

«هفتهٔ کتاب» در تبریز تاریخچهٔ
هفت‌ساله دارد ومبتکر آن جناب
آقای علی دهقان است .

آقای‌علی‌ابوالفتحی در روزآغاز
مراسم هفتهٔ کتاب سال ۱۳۳۸
سخنرانی جالبی ایرادکردند .

اسماعیل مرتضوی برازجانی نایب‌رئیس‌شورای کتابخانهٔ ملی‌تبریز ومدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی

علی‌ابوالفتحی	عضو شورای کتابخانه و رئیس کانون وکلای آذربایجان
علینقی مولوی	» » » »
علی‌اصغر مدرس	» » » »
حاج‌معصوم‌خان‌شیخ‌الاسلامی	» » » »
عبدالعلی کارنگ	» » » » رئیس مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین
نادر شربت‌زاده	» » » » دبیر
طهماسب دولتشاهی	» » » » رئیس‌ادارهٔ آموزش سمعی وبصری
محمود اصفهانی‌زاده	معاون ادارهٔ آموزش و پرورش
دکتر علی‌اکبر مجتهدی	رئیس کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی
زین‌العابدین زاخری	وکیل دادگستری
صمد امامی	دبیر کل حزب‌ایران نوین ـ تبریز
علی‌اکبر محقق	استاد دانشکدهٔ ادبیات تبریز
ابوطالب کیوان	پیشکار دارائی آذربایجان شرقی
حاج‌جعفر جوادی	بازرگان و مدیر عامل جمعیت شیروخورشید سرخ آذربایجان‌شرقی
اسماعیل شایا	رئیس دبیرستان فردوسی
رضا امین‌سبحانی	رئیس تعلیمات ابتدائی
عبدالحسین پاکروح	رئیس ادارهٔ تربیت معلم
عزیز دولت‌آبادی	رئیس دبیرستان رضا شاه کبیر (شاعر و نویسنده)
خسرو معرفت	ناشر (مدیر کتابفروشی معرفت)
ابوالفضل سعیدپور	رئیس حسابداری آموزش و پرورش
اسدالله میرزاآقاسی	رئیس بازرسی آموزش وپرورش

علی‌اشرف حیاتروحی	رئیس ادارهٔ سپاه دانش
میرودود سیدیونسی	رئیس کتابخانهٔ ملی تبریز
عبدالامیر سلیم	معلم دانشکدهٔ ادبیات تبریز
ابوالحسن سعیدی	رئیس کتابخانهٔ دولتی تربیت
دکتر جمشید ایرجی	رئیس بهداری آموزشگاهها
دکتر علی محسنی	بازرگان
دکتر عباس‌نخجوانی	استاد دانشگاه تبریز
محمد مجتهدی	معاون پیشکاری دارائی
محسن صمدی	مدیر باشگاه فرهنگیان
خانم کامله برادران	رئیس دانشسرا و تربیت معلم دختران
خانم یحیی‌لو	مدیرهٔ دبستان اردیبهشت

در باشگاه فرهنگیان تبریز تشکیل داد که نخست آقای طهماسب دولتشاهی نمایندهٔ وزارت‌فرهنگ وهنر گزارش‌جلسات‌قبلی کمیسیون هفتهٔ کتاب ومفاد بخشنامهٔ وزارت آموزش وپرورش را دراین زمینه باستحضار حضار رسانیدند .

آنگاه آقای علی‌ابوالفتحی عضو شورای کتابخانهٔ ملی و رئیس‌کانون وکلای آذربایجان ضمن‌بحث دربارهٔاهمیت کتاب و کتابخانه‌ها اظهارداشتند ما بابتکار جناب آقای علی دهقان مدیر کل اسبق‌آموزش و پرورش و استاندار سابق‌آذربایجان‌شرقی از هفت سال پیش مرتباً همه ساله مراسم هفتهٔ کتاب را برگزار میکنیم و بسیار خوشوقتیم که این‌عمل و اقدام خیر ما مورد تأیید و استقبال وزارت‌آموزش وپرورش و وزارت فرهنگ و هنر واقع شده و امسال هفتهٔ کتاب را با شرکت همهٔ هممیهنان عزیز برگزار خواهیم کرد و در پایان سخنان خود مژده دادند که دانشمند عالیقدر جناب‌آقای حاج سیدحسین صدرالاشرافی کفیل سابق دادگستری آذربایجان که چند سالی‌است بافتخار بازنشستگی نائل‌شده‌اندقریب‌یکهزارجلداز کتب کتابخانهٔ‌خصوصی

آقای طهماسب دولتشاهی در کمیتهٔ اجرائی هفتهٔ کتاب دربارهٔ برنامهٔ کار صحبت کردند .

گوشه‌ای از جلسهٔ کمیتهٔ اصلی اجرائی هفتهٔ کتاب در تبریز

آقای مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش در نخستین جلسهٔ کمیتهٔ اجرائی ضمن بیاناتی از همت والای جناب آقای حاج سیدحسین صدرالاشرافی تجلیل و سپاسگزاری نمودند .

آقای علی ابوالفتحی در نخستین جلسهٔ کمیتهٔ [illegible]

خود را به کتابخانهٔ ملی‌تبریز وقف ومرحمت فرموده‌اند و آقای‌دکتر عباس‌نخجوانی استاد دانشگاه‌تبریز همهٔ کتب کتابخانهٔ نفیس خود را درهفتهٔ کتاب به کتابخانهٔ ملی تبریز اهداء خواهند نمود و بعنوان فتح باب یك‌جلد کتاب مربوط به‌جراحی عمومی را با خود بجلسه آورده‌اند.

سپس اعضاء و مسؤولین کمیته‌های ششگانه بشرح ذیل :

مسؤول کمیتهٔ مالی آقای علینقی مولوی.

اعضاء : آقایان‌ابوطالب کیوان، محمد مجتهدی، حاج معصوم شیخ‌الاسلامی، ابوالفضل سعیدی، حاج‌جعفر جوادی.

مسؤول کمیتهٔ تبلیغات و انتشارات آقای عزیز عرب.

اعضاء : آقایان‌دکتر محمدعلی‌دانشور، زین‌العابدین‌زاخری، عزیز دولت‌آبادی، عبدالعلی‌صدرالاشرافی، جواد ذوالفقاری، میرودود سیدیونسی، حسین‌امید، عبدالعلی کارنگ، خانم کامله برادران، خانم پروین شکیبا.

مسؤول کمیتهٔ نمایشگاهها آقای طهماسب دولتشاهی.

اعضاء : آقایان‌عبدالعلی کارنگ، خسرومعرفت، میرودودسیدیونسی، محمدعلی چهره‌نما. خانم کامله برادران، خانم نهایت یحیی‌لو.

مسؤول کمیتهٔ فعالیتهای عمومی آقای علی ابوالفتحی.

اعضاء: آقایان محمود اصفهانی‌زاده، اسدالله میرزاآقاسی، جواد ذوالفقاری، عزیز دولت‌آبادی، محمدعلی چهره‌نما، خسرو معرفت.

مسؤول کمیتهٔ توسعه و ایجاد کتابخانه‌ها آقای عبدالعلی کارنگ.

اعضاء : آقایان علی‌اکبر محققی، دکتر عباس نخجوانی، دکتر علی‌اکبر مجتهدی، زین‌العابدین زاخری، عبدالحسین پاکروح. رضا امین‌سبحانی، علی‌اصغر مدرس، اسماعیل شایا، دکتر علی محسنی، عبدالامیر سلیم، محمود اصفهانی‌زاده، کاظم صمدی‌راد، فرامرز برزوئی.
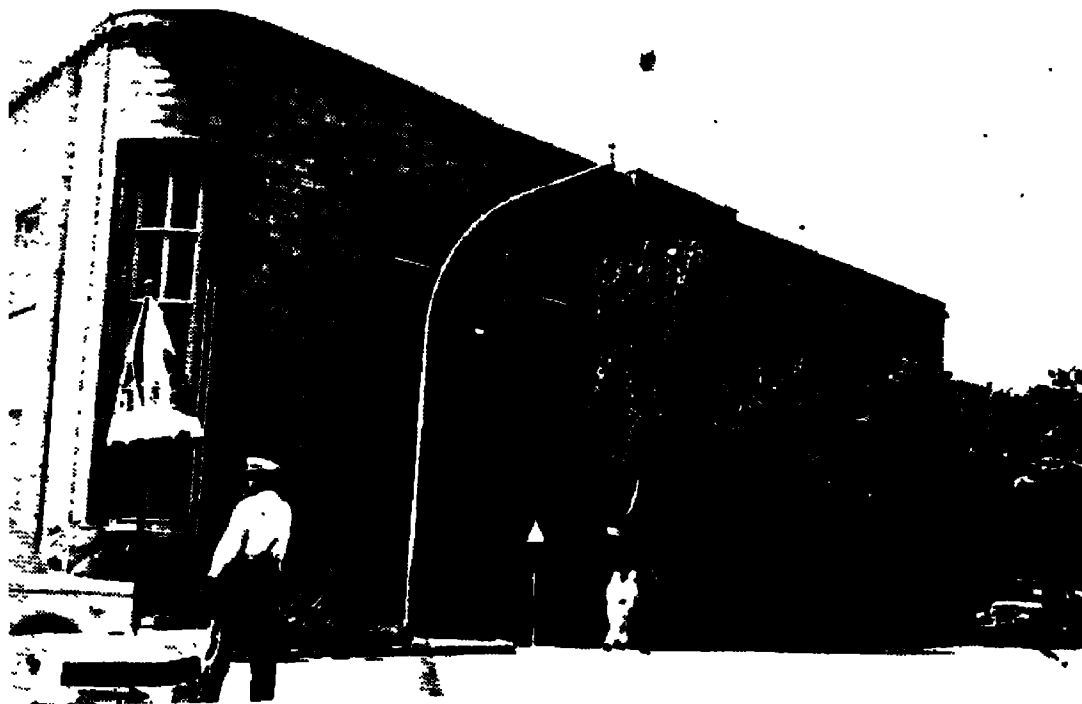
نمای کتابخانهٔ ملی تبریز از خیابان پهلوی .
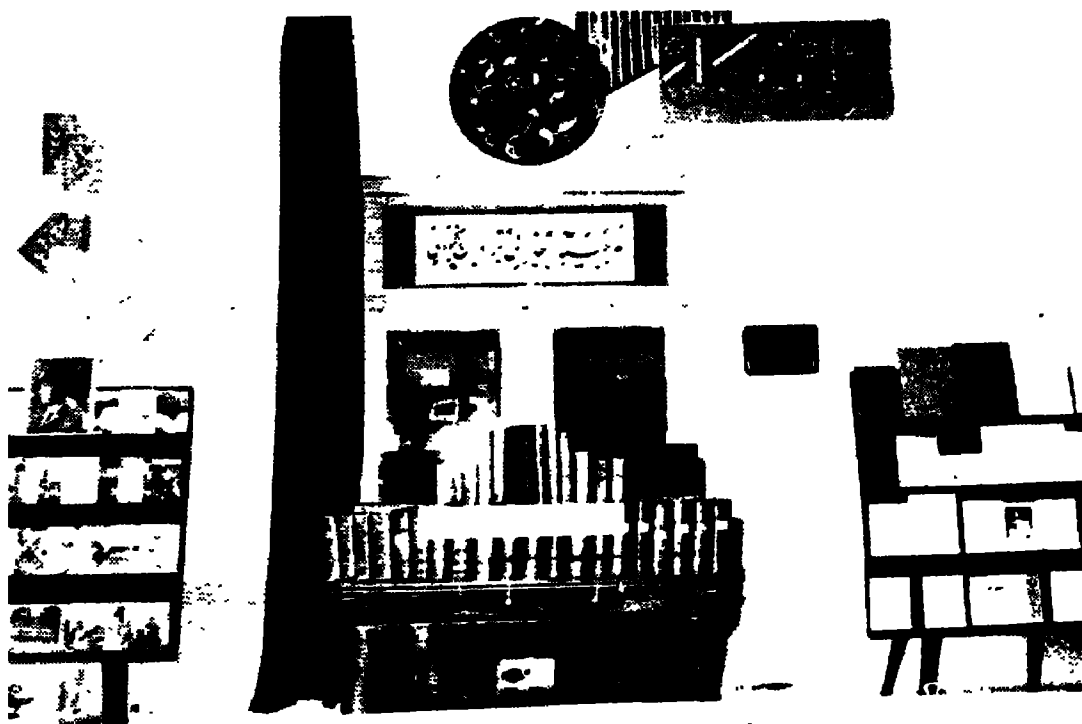
عکسی از نمایشگاه مرکزی هفتهٔ کتاب .

مسؤول کمیتهٔ تهیهٔ فهرست و کتاب آقای میرودود سیدیونسی.

اعضاء : عبدالامیر سلیم ، عبدالعلی کارنگ ، علی‌اکبر محققی ، سیدمهدی امیرفریدی ، عبدالعلی صدرالاشرافی ، ابوالحسن سعیدی ، نادر شربت‌زاده.

انتخاب شدند ودفتر کتابخانهٔ ملی‌تبریز بعنوان‌دبیرخانهٔ کمیتهٔ اصلی اجرائی تعیین گردید. درپایان‌جلسه بعنوان حسن ختام آقای سیداسماعیل مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش و نایب‌رئیس شورای کتابخانهٔ ملی تبریز با بیانی بسیار شیوا ازهمهٔ حضار بخصوص آقای حاج سیدحسین صدرالاشرافی سپاسگزاری کردند. جلسه در ساعت $12\frac{1}{2}$ پایان یافت.

از آن‌روز ببعد جلسات متعدد کمیته‌های‌ششگانهٔ هفتهٔ کتاب مرتباً تشکیل‌یافت و تصمیمات ذیل اتخاذ گردید :

۱ـ بتمام دبستانها و دبیرستانها مفاد بخشنامه‌های وزارتی ابلاغ و اشعار شود که در طول هفتهٔ کتاب در تأسیس نمایشگاه کتاب وترتیب و تنظیم وتوسعهٔ کتابخانهٔ مدرسه وتشویق و ترغیب دانش‌آموزان بمطالعهٔ کتاب کوشا باشند. هیئتی‌از رؤسای دبیرستانها نیز انتخاب و مأمور گردید که در این‌هفته از فعالیتهای مدارس دیدن کند وبه دبستان و دبیرستانی که ممتاز شناخته‌شود جائزهٔ مخصوص هفتهٔ کتاب تعلق گیرد.

۲ـ دو جلسه با شرکت عموم رؤسای دبستانها و دبیرستانها درتالار کتابخانهٔ ملی ترتیب داده شد وغرض از برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب ومفاد بخشنامه‌ها برای آنان تشریح گردید.

۳ـ پنج فقره بروشور مربوط بکتاب در ده هزار نسخه چاپ و بین مردم و مؤسسات توزیع شد که اینك قسمتی از مندرجات آنها ذیلا آورده می‌شود :

« هرقدر در پیشرفت وتوسعهٔ کتابخانه‌ها بکوشیم، در تنویر افکار اجتماع کوشیده‌ایم و این خود بزرگترین خدمات است.

*

کسانیکه کتابهای خوب میخوانند به بزرگترین دانشگاههای جهان راه دارند. زیرا
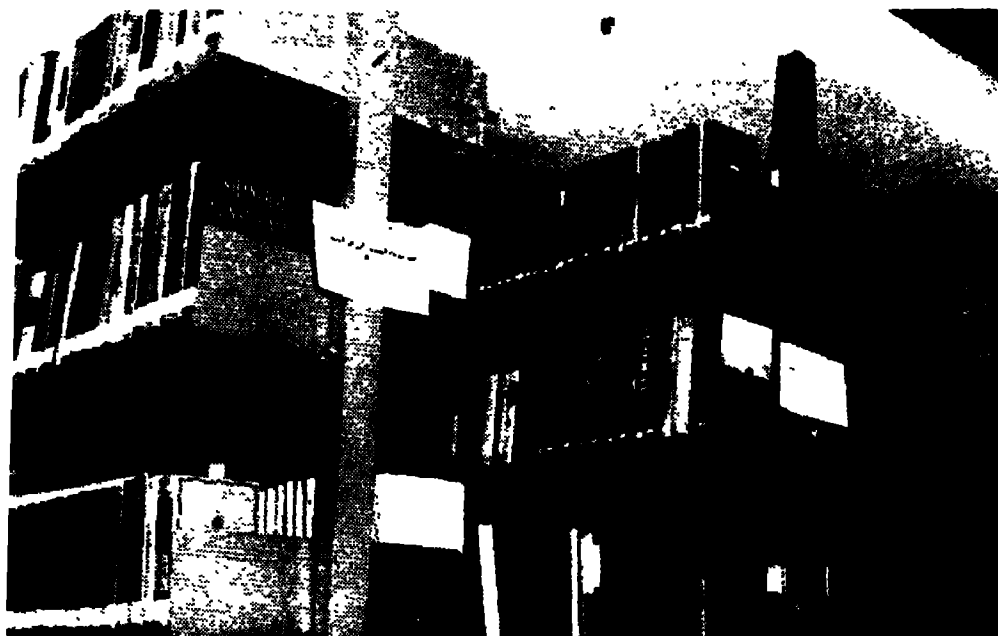
قسمتی از مخزن کتابخانهٔ ملی تبریز .

تالار مطالعهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز همه روزه مملو از مراجعین است .

هر کجا کتاب خوب وجود دارد آنجا دانشگاه است .

در یك کتابخانه که پر از شاهکارهای نوابغ است بزرگترین اساتید حاضر و آماده‌اند که بشما مجاناً گرانبهاترین درسها را تعلیم کنند. دراین دانشگاه حافظ در بیان اسرار دل، عرودت در تشریح تاریخ باستان ، شوپنهاور در حل معمای وجود داد سخن میدهند . گالیله ، نیوتن ، فاراده ، انیشتن وصدها دانشمند دیگر رازهای شگفت‌آور برای شما مکشوف می‌سازند. برای استفاده از سخنان اینهمه دانشمند شهر بسالن مطالعهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز مراجعه کنید .

در این دانشگاه بروی همه باز است .

*

آیا تاکنون بسالن مطالعهٔ کتابخانهٔ ملی مراجعه فرموده‌اید ؟

اگر روزی گذرتان بمحوطهٔ زیبای کتابخانه و قرائتخانهٔ ملی تبریز بیفتد می‌بینید که متجاوز ازدویست جوان با نظم وترتیب کامل درسالن مطالعهٔ آن گرد آمده‌اند. وباعلاقهٔ فراوان مشغول مطالعهٔ کتاب هستند ، مشاهدهٔ این منظره وجد و حالی در شما ایجاد میکند که نمیتوان توصیف کرد .

اینها ازتفریحات‌مضر وازسرگرمیهای‌زیان‌آور دست کشیده‌اند و با کتاب‌مأنوس‌شده‌اند.

گرد آمدن دویست جوان در یك کتابخانه نمودار رشد فکری ومیل به‌ترقی و پیشرفت یك اجتماع است .

کتابخانهٔ ملی شهر شما احتیاج به‌کمك مادی و معنوی شما دارد که بتواند کتب مورد نیاز مراجعه‌کنندگان را فراهم آورد .

*

هم‌میهنان گرامی ، مردم علاقمند شهر تاریخی تبریز !

از ۲۴ تا ۳۰ آبانماه ۱۳۴۴ ازطرف وزارت‌آموزش وپرورش و وزارت فرهنگ وهنر بنام **هفتهٔ کتاب** اعلام شده‌است. دراین یك هفته مردان خیر ونیکوکاری که بهمت‌والای خود ساختمان معظم و باشکوه کتابخانهٔ ملی شهر را بوجود آورده و هزاران جلدکتاب در مخزن آن فراهم ساخته‌اند نسبت بجمع‌آوری اعانه برای خریدکتاب اقدام خواهند نمود.

با اطمینان بمراتب علاقمندی وتوجه مخصوص مردم فرهنگدوست‌تبریز ، انتظار میرود که همشهریان نیکوکار ما ، دراهداء کتاب وجمع‌آوری‌اعانات برهمدیگر سبقت بجویند .

*

کتابخانه

ای کان خرد ای کتابخانه — جز در تو نیم هیچ شادمانه
در گلشن تو برگزیده پیوست — افکار بزرگان آشیانه
احساس دو صد دل بگنج تو در — اندیشهٔ صد سر بی کرانه
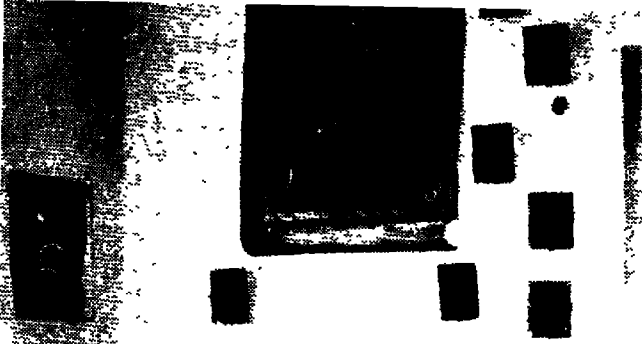
گوشه‌ای از نمایشگاه هفتهٔ کتاب.

نموداری ازکتابهای اهداء شده
به‌کتابخانهٔ ملی تبریز

هردم که بیابم مر خویشتن را
برتین مصائب شده نشانه
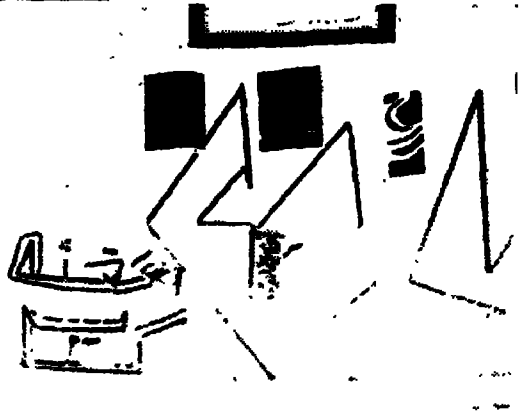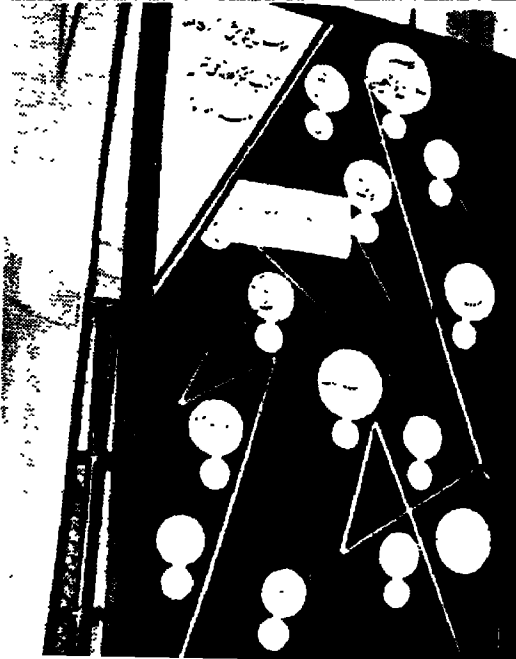
نزدیک توام خوش پناهگاهی است
از کین و جفا و غم زمانه

خوشبخت کسی کو حیات خودرا
در تو بگذارد جاودانه

رشید یاسمی

*

عصر کنونی ، عصر اختراع و اکتشاف ، عصر تحقیق و تتبع ، تکامل و پیشرفت صنایع و فنون و عصر عمل و تجربه است . بنابراین احتیاج جوانان ما و کلیهٔ طبقات در این عصر بمطالعه از تمام قرون بیشتر است .

در توسعه و بسط مراکز مطالعه و تحقیق سهیم باشید .

*

درعصر حاضر که متأسفانه مراکز فساد زیاد و وسایل انحراف اخلاق جوانان فراوان است و ضرورت وجود کتابخانه‌ها و لزوم اطلاعات اجتماعی و اخلاقی بیشتر احساس میشود ، بایدکه در توسعهٔ کتابخانه‌ها و قرار دادن کتابهای سودمند درمعرض استفادهٔ جوانان ، همت و کوشش بخرج داد واز هیچگونه کمك مادی و معنوی مضایقه نکرد .

کتابخانهٔ ملی شهر بهترین مرجع و مرکز استفاده از کتب اخلاقی و مذهبی است .

کتابهای آموزندهٔ دینی واخلاقی را تهیه وجهت استفادهٔ عموم بکتابخانهٔ ملی اهدا فرمائید.

*

از اول آبان ماه ۴۳ تا آخر مهرماه ۱۳۴۴ تعداد ۱۸۵۹۲ نفر از دانش‌آموزان و دانشجویان شهر تبریز ازمخزن طبقهٔ پائین کتابخانه، کتاب دریافت داشته ودر تالار مطالعه از آن‌ها استفاده کرده‌اند . درمدت مزبور ۵۴۱ جلد کتاب نیز بامانت گرفته شده ودرخارج از کتابخانه مورد استفاده قرار گرفته است .

آمار فوق میزان عشق وعلاقه به‌مطالعه و رشد فکری جوانان شهر مارا نشان می‌دهد.

جهت خرید کتب مورد نیاز جوانان شهر با کتابخانهٔ ملی تشریك مساعی فرمائید.

*

کتاب

مرا ز جمله جهان یاری اختیار آمد
که هرگرم بدل از صحبتش ملالی نیست

هرآنچه‌خواهم از وی، همارهٔ پرسم، لیك
بهیچگاه مر او را ز من سؤالی نیست

هزار مسئله آموزدم ز نیك و ز بد
و لیك هیچ زمان با منش جدالی نیست

بقا نباشد عهد و وفای یاران را
وفا و عهد ورا هیچگه زوالی نیست

غرفه‌ای ازکتابهای اهدائی درمراسم هفتهٔ‌کتاب .
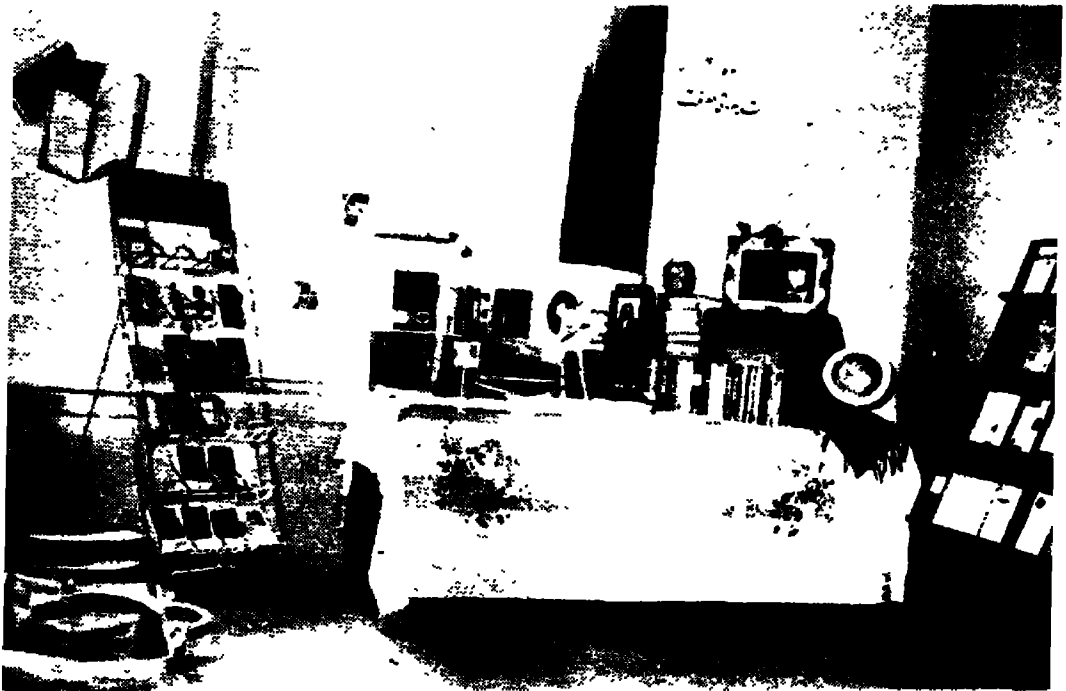
ناشرین وکتابفروشیهای تبریز نیز در نمایشگاه مرکزی غرفه‌ای داشتند .

چنین رفیق کجا در جهان بدست آید | که هرگزش طمع منصبی و مالی نیست
به‌روز وشب نظر از روی وی نگیرم باز | که خوشتر از وی، دردیده‌ام‌جمالی‌نیست
سواد دیدهٔ من شد مگر سیاهی او | که هرگزش ز دوچشم من انفصالی نیست

نوید حبیب‌الهی

*

با اهداء کتاب و پرداخت اعانه جهت‌خریدکتاب برای‌کتابخانه وق[illegible]خانه‌های‌عمومی شهر، درمراسم «هفتهٔ کتاب» که از۲۴ تا۳۰آبان‌ماه۴۴ برگزار خواهدشد شر[illegible]ت‌فرمائید.

دانشگاه حقیقی جائیست‌که مجموعه‌ای ازکتاب درآن فراهم‌آورده شود .

*

کتاب دری از بهشت معانی وگلشن لطائف بقلب آدمی باز میکند و برظلمت افقهای مجهول روشنائی می‌افکند .

*

چه‌لذتی بالاتر از این تواند بودکه فکر شهپر خود را بگسترد و ازکتابی بکتابی و از صفحه‌ای بصفحهٔ دیگر پرواز نماید .

*

دراین سنگلاخ پرآشوب زندگی ، آدمی را رهبری لازم است . هیچ رهبری بهتراز یك‌کتاب خوب نیست .

*

کتاب جام جهان‌نماست .

*

گنجینهٔ دانش را بهرقیمتی بخرید ارزانست.

*

چارهٔ‌گرفتاریها را در کتاب بجوئید .

*

هرچه بیشتر بخوانید ، بیشتر و بهتر زندگی میکنید .

*

بزرگترین سخن بزرگانرا ازکتاب بشنوید .

*

مفیدترین اختراع بشرکتاب است .

*

کتاب‌ظرفی پراز علوم وطرائف‌است .گاهی ازنوادرش میخندی وهنگامی از غرائبش درشگفت میمانی ،کتاب در ساعت تنهائی همدم خوب و درشهر بیگانه‌آشنای خوبست .کتاب
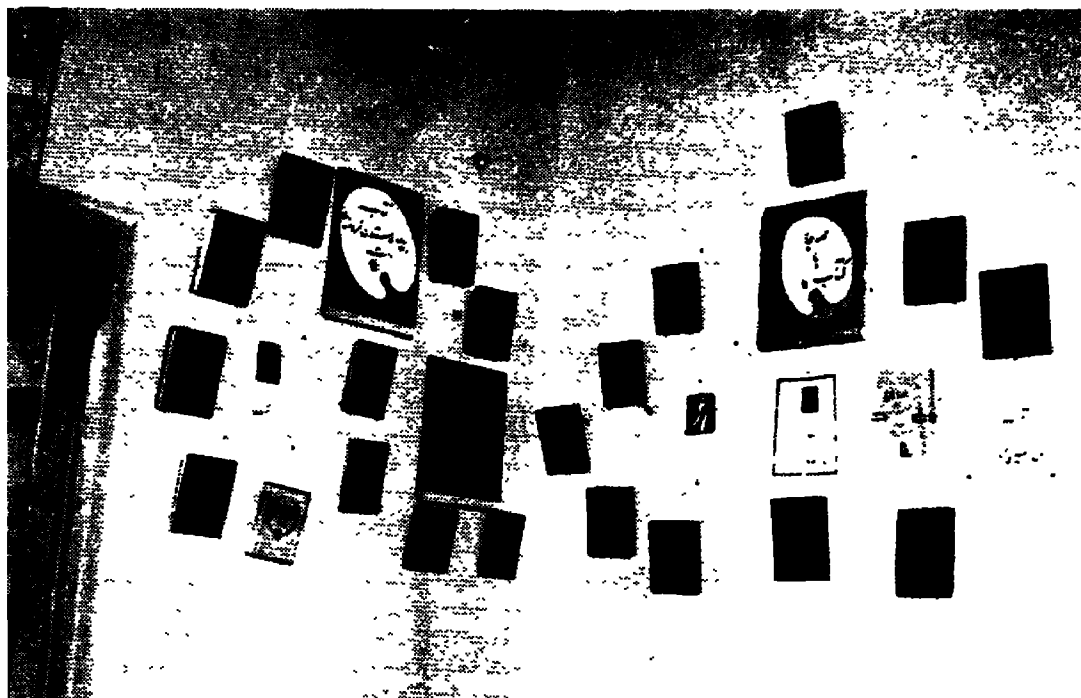
گوشهٔ دیگری از نمایشگاه هفتهٔ کتاب در سرسرای کتابخانهٔ ملی .

غرفهٔ کتابهای کودکان در مراسم هفتهٔ کتاب .

بوستان مزینی است که گلهای آن از سینه‌های بزرگان میروید .

*

آیا خبر دارید که کتاب در ردیف ضروری‌ترین لوازم حیاتی شماست ؟ آیا باهمیت کتابخانه‌ها آشنا هستید؟ آیا کتابخانهٔ ملی وسالن مطالعهٔ عمومی، سالن مطالعهٔ کودکان، مخزن کتاب ، تالار سخنرانی آنرا می‌شناسید ؟

*

بلی...

شما کتابخانهٔ ملی را از ساختمان سنگی وبزرگ آن میشناسید که در وسط شهر، جنب خیابان شاه واقع شده است .

ولی شاید ندانسته باشید که تمام هزینهٔ ساختمان این‌مؤسسهٔ بزرگ بوسیلهٔ خود مردم فرهنگدوست تبریز تأمین گردیده است (صرف مبلغ ۳۲۸۰۰۰۰ ریال از طرف مردم برای خود مردم) .

وشاید ندانسته‌باشید که هرروز قریب ۵۰۰ نفر درتالار وسیع و روشن ومدرن آن بمطالعه می‌پردازند.

ونیز شایدندانسته‌باشید که مخزن کتابخانه باطبقات آهنی بسیار محکم و زیبا قفسه‌بندی شده و برای ۵۰۰۰۰ جلد کتاب جای تهیه شده است .

خاموش سخنگو

آن یار که خاموش و سخنگوست کتاب است — آن کس که نکوخواه ونکو خوست کتاب است
آن دوست که بی‌رنج و تمنی و توقع — باشد بجهان از دل وجان دوست کتاب است

پژمان بختیاری

*

کتاب باغ و بوستان دانشمندان است . (علی ع)

*

مردمی که باکتاب سر وکار ندارند رشد فکر و فرهنگ ندارند .

*

در دنیا لذتی نیست که با لذت مطالعه برابری کند .

*

خوشبخت کسی است که بیکی از دو چیز دسترسی دارد : یاکتابهای خوب یا دوستانی که اهل کتاب باشند . »

*

٤– با شهرداری تبریز مذاکره و قرار شد ده فقره شعار پارچه‌ای مربوط به

تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی در مراسم افتتاح هفتهٔ کتاب بیاناتی در بارهٔ اهمیت کتاب ومطالعهٔ آن ایراد نمودند .

طبقات مختلف مردم از سخنرانیهای هفتهٔ کتاب استقبال کردند .

اهمیت کتاب ومطالعه‌تهیه‌نموده دراختیار کمیتهٔ انتشارات وتبلیغات‌هفتهٔ کتاب بگذارد.

۵ـ قرارشد اخبار وشعارها ومطالبی دراختیار روزنامه‌های‌محلی ونمایندگان جرائد مرکز گذاشته شود تا تبلیغی وسیع در بارهٔ کتاب بعمل آید .

۶ـ پنج قطعه مهر متضمن اعلام‌هفتهٔ کتاب وشعارهائی دراهمیت کتاب ومطالعهٔ آن تهیه ودر اختیار ادارهٔ پست و تلگراف تبریز و همچنین دفتر ادارهٔ کل آموزش وپرورش قرار داده‌شد تاهمهٔ نامه‌هائی که دراین‌هفته صادر و وارد میشوند بدان‌مهرها ممهور گردند .

۷ـ فهرستی از کتب‌برگزیده وسودمند برای معلمین ودانش‌آموزان دبستانها و دبیرستانها چاپ و به‌همهٔ مدارس فرستاده شد .

۸ـ باکمك مؤسسهٔ‌انتشارات‌فرانکلین وادارهٔ امور عام‌المنفعهٔ‌لشکر۲ کتابخانهٔ سیاری جهت‌سپاهیان‌دانش وقرار دادن کتاب دردسترس‌معلمین‌روستاها ترتیب‌داده‌شد.

۹ـ علاوه‌برایجاد وتوسعهٔ کتابخانه‌هائی درمدارس قرارشد به‌تکمیل‌ساختمان یك باب کتابخانهٔ عمومی که در خیابان شمس‌تبریزی پی‌ریزی‌آن بعمل آمده اقدام شود و هیئتی از مردان خیر و نیکوکار نیز مأمور جمع‌آوری اعانه شدند .

۱۰ـ در نتیجهٔ تشویق مردم بکمك بکتابخانه‌های عمومی شهر جناب آقای حاج سیدحسین صدرالاشرافی کفیل سابق دادگستری آذربایجان شرقی تعداد ۹۳۶ (نهصد وسی وشش) جلد کتاب نفیس‌چاپی مشتمل برامهات کتب تاریخ و ادب فارسی وعربی وفقه اسلامی وهمچنین‌آقای‌سیدضیاءالدین صدرالاشرافی نوهٔ‌ایشان تعداد۱۱۵ (یکصد وپانزده) جلد کتاب چاپی‌فارسی وشرکتهای‌عامل‌نفت قریب یکصدجلد کتاب بکتابخانهٔ ملی‌تبریز اهداء نمودند وآقای دکتر عباس‌نخجوانی استاد دانشگاه‌تبریز نیز قول دادند که در عرض هفتهٔ کتاب کتب کتابخانهٔ خصوصی خود را به کتابخانهٔ ملی تبریز اهداء کنند .

۱۱ـ نمایشگاه مرکزی‌شهر بطور بسیار جالبی درتالار فوقانی کتابخانهٔ ملی

آقای مرتضوی مدیر کل آموزش و پرورش هنگام ایراد سخنرانی درجلسهٔ افتتاحیهٔ هفتهٔ کتاب .

ی علی‌اصغر مدرس سخنرانی ممتعی درنخستین روز هفتهٔ کتاب درتالار کتابخانهٔ ملی ایراد نمودند.

تبریز ترتیب داده شد که روز ۲۴ آبانماه بوسیلهٔ تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی افتتاح گردد .

۱۲ـ قرار شد بمناسبت آغاز هفتهٔ کتاب مجلسی در کتابخانهٔ ملی تبریز ترتیب یابد و ازطبقات مختلف مردم تبریز بخصوص ازفضلا ودوستداران کتاب دعوت بعمل آید.

۱۳ـ برای مدارس برنامه‌ای تنظیم شد که درضمن هفتهٔ کتاب از کتابخانه‌های عمومی شهر و کتابخانه‌های دانشکده‌ها و همچنین مؤسسات طبع و نشر دیدن کنند .

۱۴ـ با ادارهٔ اطلاعات و رادیو تبریز مذاکره بعمل آمد ومقرر شد که درطول هفتهٔ کتاب همه روزه برنامه‌هائی دربارهٔ کتاب و کتابخانه‌ها اجرا کند .

بدینسان آمادگیهائی میرفت تا روز موعود فرا رسید و مراسم هفتهٔ کتاب در آذربایجان شرقی باپیام رادیوئی تیمسار محمدعلی صفاری استاندار آذربایجان شرقی آغاز شد. روز بیست‌وچهار آبانماه بمناسبت نخستین روز هفتهٔ کتاب مجلسی در کتابخانهٔ ملی تبریز برپا گردید، جمع کثیری از طبقات مختلف شهر بخصوص دانشگاهیان و فرهنگیان و دانشمندان و فضلای تبریز در این مجلس شرکت نمودند. نخست آقای **مرتضوی برازجانی** مدیر کل آموزش وپرورش ضمن بیان تاریخچهٔ هفتهٔ کتاب وغرض از برگزاری این مراسم ، نیکمردانی راکه با همتی بلند بتأسیس مؤسسات علمی و فرهنگی بزرگی چون کتابخانه‌ها ومدارس اقدام و برای تجهیز وتکمیل آنها یاری کرده‌اند ستودند که ما برای‌مزید استفادهٔ خوانندهٔ عزیز خلاصه‌ای ازسخنرانی مبسوط و جامع ایشانرا ذیلاً می‌آوریم :

« بحق باید گفت که یکی از مظاهر تجلی انقلاب شاه وملت آثاری است که یکی بعداز دیگری در شؤون فرهنگی ما پدیدار میشود . از نظر کمی مانند گسترش امر تعلیم وتربیت در اقصی نقاط کشور حتی درقرائی که قبل‌از اعزام سپاهی‌دانش شاید غیر ازخود مردم بومی کمتر کسی آنجاها را میشناخت وفراوانی مدارس متوسطه درشهرها وایجاد دانشگاهها ودانشکده‌های مختلف و متعدد دولتی وملی، از نظر کیفی مجال فراختری لازم است تا بتوان حق مطلب را دربارهٔ آن اداکرد ولی آنچه بمقتضای مقام مجلسی که بمناسبت آغاز هفتهٔ کتاب انعقاد یافته‌است

در هفتهٔ کتاب ،کتابهای حدید چاپ تبریز مورد توجه جناب آقای استاندار قرار گرفت .

بازدید غرفهٔ نسخه‌های خطی در روز افتتاح نمایشگاه مرکزی کتاب درکتابخانهٔ ملی .

میتوان گفت خبر مسرت‌بخش تأسیس کتابخانهٔ بزرگ پهلوی است که یکی‌از اقدامات بی‌نظیر تاریخی **شاهنشاه آریامهر و دانش‌دوست** ماست که ازنظر پیشرفت فرهنگ عمومی مردم کشور اثر بسزائی خواهد داشت و تاریخ این اقدام علمی را در صفحات خود ثبت خواهد کرد.

جای‌خوشوقتی‌است که در راه نیل بهدف‌ملی وتعلیمی‌وتربیتی وزارتخانه‌های «آموزش وپرورش» و «فرهنگ وهنر» برآن شده‌اندکه باهمکاری‌هم هفتهٔ‌کتاب را در سراسر کشور آغاز کنند و درسالهای آینده دامنهٔ این اقدام اساسی وفرهنگی وملی را هر روز بیشتر گسترش دهند واز عنایات بی‌دریغ رهبر عالیقدر و فرهنگ‌دوست مددگیرند .

مسئلهٔ هفتهٔ‌کتاب درسال ، برای مردم غیور و دانش‌دوست شهر تبریز بلکه‌آذربایجان امر تازه‌ای نیست. سالهاست‌که هفتهٔ‌کتاب درتبریز باعلاقهٔ وافر وشوق فراوان انجام می‌پذیرد وفوائد بی‌شماری عاید میشود بخصوص از زمانیکه باهمت یکی‌از خدمتگزاران واقعی فرهنگ جناب آقای علی دهقان‌کتابخانهٔ ملی تبریز بوجود آمده است دانش‌دوستانی همچون مرحوم حاج محمدنخجوانی هزاران مجلدکتب چاپی وخطی نفیس خود راکه بعضی‌از نسخ‌آن منحصر بفرد است باین‌کتابخانه اهداءکرده‌اند همچنین دیگر رجال علم و ادب‌که حافظهٔ من یارای ذکر نام نیك همهٔ آنان را ندارد و حضار محترم میتوانند از تابلوی راهنما استفاده نمایند. و از اینکه استاندار مدبر و دانش‌دوست ما قدم بقدم در راه پیشرفت فرهنگ باما همکاری دارند جای تشکر است و حضار محترم از بیانات فاضلانهٔ ایشان استفاده خواهند فرمود .

مسئلهٔ اهمیت ایجاد کتابخانه و ازدیادکتب متنوع در قفسه‌های آن و تشویق مردم به کتابخوانی یا ایجاد عادت‌کتابخوانی‌که خود یکی از اصول اساسی تعلیم و تربیت است بحث مبسوطی لازم دارد ، حتی جا داردکه در این‌باره‌کتابی قطور برشتهٔ تحریر درآید ولی‌آنچه بمناسبت مقام باید ذکر شود اینست‌که چاپ‌کتاب و ایجاد کتابخانه و زیادی عدد کتابخوان وکتابدان وکتابشناس بهترین شاهد عینی و اقدام اساسی برای پیشرفت سطح فرهنگ یك ملت است .که اگر بخواهیم ممالك را از حیث سطح تمدن باهم مقایسه‌کنیم شاید موضوع کتاب و کتابخوانی بتواند یکی‌از ملاکهای قضاوت ما دراین امر حساس بشمار آید .

مورخان هم هروقت میخواهند کتاب سرنوشت ملل را ورق بزنند از مفاخر آن ملل کتابخانه‌های پرازکتاب را نام میبرند واز عظمت فرهنگ آن ملت یاد میکنند .

گذشته از اهمیتی‌که‌کتابخانه از لحاظ بالا بردن سطح فرهنگ عمومی دارد از نظر شخصی هم واجد اهمیت فراوان‌است . بدین‌سان‌که هرچیزی برحسب حال‌خود نو وکهنه دارد انسان هم نو وکهنه دارد . مقصود من در اینجا از نو وکهنگی انسان پیری و جوانی او نیست بلکه مراد من نو وکهنگی مغز اوست، فکر اوست، اندیشهٔ اوست، جان و روان اوست؛ انسان اگر بخواهد ازنظر فکری‌جمود پیدا نکند یاکهنه‌نشود چاره‌ای‌ندارد جز اینکه کتاب بخواند وبا افکار و اندیشه‌های نو و باارزش آشنا شود وحال آب راکد را پیدا نکند و پیوسته اندیشهٔ
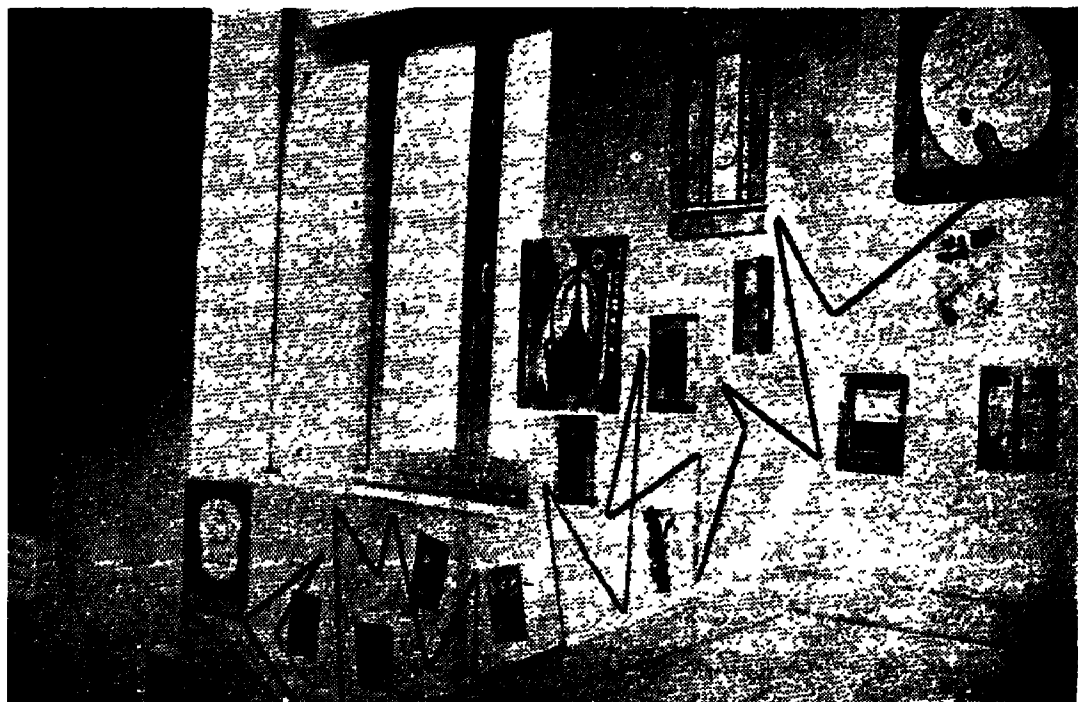
سرسرای کتابخانهٔ ملی با شعارها و نمودارها تزئین یافته بود .

او درجهان علم و درآبشخور دانش در جریان باشد .
علماء آموزش و پرورش بما توصیه میکنند که معلمان باید دانش‌آموزان را بخواندن کتاب علاقمند سازند تا بدانجاکه در روز یکی دوساعت‌کتاب خواندن عادت آنان شود چون هرحالت روانی‌که اثر تربیتی دارد تا بسر عادت نرسد ارزش واقعی ندارد .
با توجه باین نکات‌که بطور اشارت بعرض رسید جا داردکه واقعاً درکشور ما هفته‌ای هم بنام هفتهٔ کتاب داشته باشیم و فکر مردم را برای یکهفته مصروف و معطوف جمع‌آوری و ترویج‌کتاب و خواندن‌کتاب بکنیم. مجال سخن را بردیگران بیش‌از این تنگ‌نمیکنم و بشما مردم دانش‌دوست تبریك عرض میکنم‌که در این مسئلهٔ مهم حیاتی و تربیتی نسبت بدیگران پیش‌قدم بوده و حتی میتوان ادعاکردکه سرمشق بوده‌اید .
از خداوند بزرگ توفیق همگان را درطریق خدمت مسئلت دارم . وحضار محترم را باستماع سخنرانی دانشمند محترم جناب‌آقای علی‌اصغر مدرس دعوت میکنم .»

آنگاه‌دانشمندمحترم آقای **علی‌اصغر مدرس** عضو شورای کتابخانهٔملی‌سخنرانی جالبی دربارهٔ کتاب و مطبوعات و تأثیر آنها در اخلاق عمومی ایرادکردندکه عیناً آورده می‌شود :

***

«قبل‌از ورود به‌مطلب میخواهم دربارهٔ ماهیت کتاب ومطبوعات مقدمه‌ای بعرض برسانم‌که اگر زیاد موجز نباشد با توجه باهمیت موضوع امیدوارم معذور باشم .
حقیقت انسان تفکر وتعقل و اندیشهٔ او است و بدین‌جهت است‌که ازدیگر موجودات ممتاز شده و رجحان افراد انسانی بین خودشان هم با قوت و ضعف تعقل و تفکر و نحوهٔآن نسبت مستقیم دارد .

پاسکال (Blaise Pascal -۱۶۲۳-۱۶۶۲) فیلسوف فرانسوی درقرن۱۷میلادی مینویسد انسان در ضعف و ناتوانی بمثابهٔ گیاهی‌است منتهی گیاهی‌که فکر میکند. برای ازبین رفتن انسان لازم نیست‌که تمامی عوالم امکان متحد شوند ودست بدست هم دهند بلکه یك‌قطرهٔ آب ویك بخار برای‌ازبین‌بردن‌انسان کافی‌است منتهی‌انسان‌که ازبین میرود برعواملی‌که اورا ازبین می‌برند فضیلت ومزیت و رجحان‌دارد برای‌اینکه انسان میداندکه ازبین میرود ولی این عوامل‌نمیدانندکه اورا ازبین میبرند پس اساس‌فضیلت انسان تفکر و اندیشه‌است بدینجهت است که این فیلسوف بزرگوار مبنای اخلاق را برتفکر میداند .

کانت (Immanuel Kant -۱۷۲٤تا۱۸۰۴) فیلسوف‌آلمانی درقرن ۱۸ میلادی معتقد است جهانی‌که ما درك‌میکنیم مصنوع عقل ما است وبعبارت‌دیگر ما درجهان‌نیستیم جهان درماست .

بودا میفرماید: همه چیز براساس افکار ما بنا شده واز افکار ما بوجود آمده است .
مولانا قدس سره‌العزیز می‌فرماید :

بخش کودکان کتابخانهٔ ملی تبریز در هفتهٔ کتاب رونق بیشتری داشت .

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی ور بود خاری تو هیمهٔ گلخنی
پس چو می‌بینی که از اندیشه‌ای هست قائم در جهان هر پیشه‌ای
خانه‌ها و قصرها و شهرها کوه‌ها و دشت‌ها و نهرها
هم زمین و بحر وهم مهر و فلك قائم از وی همچو ازدریا سمك
پس چرا از ابلهی پیش تو کور تن‌سلیمان‌است واندیشه چومور

ونیز معتقد است که هر کس عالم را بافکر و اندیشهٔ خود می‌سنجد وجهان را ازدریچهٔ چشم خویش می‌بیند.

عالمش چندان بودکش بینش است چشم چندین بحر هم چندینش است

مالبرانش- Nicolas Malebranche (۱۶۳۸-۱۷۱۵) فیلسوف‌فرانسوی‌درقرن ۱۷ میلادی عقیده داردکه انسان اشتباه میکندکه نمایش‌های حواس را حقیقت اشیاء می‌پندارد، لذت والمی که ما از اشیاء درك میکنیم ازآنها نیست بلکه احوال نفس ماست ، فضیلت آنستکه انسان در مراتب کمال فکر کند و تفکر دانشمند بمثابهٔ دعا و نماز وعبادت او است[1].

درحدیث وارد است: **تفکر ساعة خیر من‌عبادة سبعین سنة.** حضرت مولی‌الموالی می‌فرماید:

اولاد آدم از لحاظ قوای جسمانی ضعیف و ناتوان است ، اجلش مکتوم و امراضش مستور وعملش محفوظ‌است. پشه‌ای اوراآزار میدهد، عرقی وی را بدبو میسارد ویك گلوگیری برای ازبین رفتن وی کافی‌است منتهی اگر باوجود اینهمه فقر ومسکنت ظاهری مستحق حلعت کرامت شده و خداوند درآیهٔ ۷۰ سورهٔ بنی‌اسرائیل میفرماید:

و لقدکرمنا بنی‌آدم و حملناهم فی‌البر والبحر و رزقناهم من‌الطیبات وفضلناهم علی‌کثیر ممن‌خلقنا تفضیلا بواسطهٔ قوهٔ‌تعقل وتفکر او است. بالاخره مولانا عالم ماده را موجی از عالم معنی میداند و میفرماید:

تا چه عالم‌هاست در سودای عقل تا چه باپهناست این دریای عقل
عقل پنهان است و ظاهر عالمی صورت ما موج یا از وی نمی

چنانکه مذکور شد حقیقت انسان فکر و اندیشه است و سخن موجی است که از دریای اندیشه برمیخیزد ودرقالب الفاظ جای میگیرد و زمانی بشکل کتاب ومطبوعات درمی‌آید ودست بدست می‌گردد واز اسلاف با خلاف میرسد . **پس کتاب گنجینهٔ فکر ونمایندهٔ شخصیت، تراوش قریحهٔ انسانیت وموجی از بحر اندیشه و تفکر صاحب‌آن است که بقا و دوام وثبات ونحوهٔ تأثیرآن در نفوس بشری بستگی بارزش واقعی‌آن دارد.**

۱ــ در موضوع عقاید ونظرات فلاسفه مذکور از کتاب سیر حکمت در اروپا ملخصاً نقل و استفاده شده است.

ب‌آقای دکتر هادی هدایتی وزیر آموزش وپرورش هنگام ایراد سخنرانی درکتابخانهٔ ملی تبریز

اجتماع فرهنگیان جهت استماع بیانات جناب‌آقای وزیر آموزش و پرورش

کتاب نمایندهٔ تمدن بشریت، نشان‌دهندهٔ ذوق و فکر و درک وفهم وقلب ومغز وشعور انسانیت، بالاخره آئینهٔ هستی نمای اولاد آدم‌است. عادل‌ترین‌قاضی برای تشخیص ارزش‌واقعی‌کتاب جریان روزگار است وبزرگترین حافظ آن درکشاکش دهر حقیقت آن . شاعرهٔ شیرین سخن پروین اعتصامی دربارهٔ دیوان خود فرماید :

بباغ نظم بهرسو گل و بهاری بود — بهار طبع مرا نیز برگ وباری‌بود
چکامه و سخن من به‌صفر می‌مانست — که در برابر اعداد در شماری بود
من این ودیعه بدست زمانه می‌سپرم — زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود
سیاه‌کرد مس و روی را بکورهٔ وقت — نگاه داشت بهرجا زر عیاری بود

هرکس‌که دراین‌جهان بوده راه فنا پیموده ، نه از ملك اسکندر وگنج قارون خبری مانده است ونه از حشمت و جاه و جلال سلیمان اثری « رهروان وادی عشقی‌که ز سرحد عدم تا باقلیم وجود اینهمه راه آمده و دراین دو راهی منزل بهم رسیده‌اند » جند صباحی در این خاکدان نیاسوده ناچار شده‌اند به‌سیر وسفر خود ادامه دهند و پای درطریقی نهندکه آن‌سرش ناپیداست . در این میان خوشا بحال کسانیکه اگر خودشان رفته‌اند و خاك وجودشان برباد شده فکرشان بشکل‌کتابی سودمند تجلی می‌کند و مانندگوهر درخشانی در هرزمان و مکانی میدرخشد و چون حقیقت انسان فکر او است پس مادامکه مشعل فروزان افکارکسی نورافشانی میکند مثل‌این‌است‌که نمرده ومصداق این‌کلام‌گوهربار حضرت مولای متقیان‌است‌که میفرماید **العلماء باقون مابقی‌الدهر، اعیانهم مفقوده وامثالهم‌فی‌القلوب موجوده** وبقول خواجهٔ شیرازی:

هرگز نمیردآنکه دلش زنده شد بعشق — ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

خواندن‌آثار این‌بزرگان‌است‌که‌گرد خستگی وملال را از روح‌انسان متفکر میزداید و دلها را از تشویش وقلق و اضطراب میرهاند و « زدنیا وشر و شورش دمی راحت و آسایش می‌بخشد »، روح را قوت ودل را نور میدهد. واقعاً اگر کتاب‌نبود دنیا چه‌حالی داشت وابناء بشر درچه‌ظلمتی ازنادانی وجهل‌وبی‌خبری‌زندگی‌میکردند خدامیداند. اگر **امرسون** فیلسوف آمریکائی میگوید درتمدن‌های‌عالی بزرگترین مایهٔ حظ روحانی‌کتاب‌است حق‌دارد زیرا روح تعلق بعالم نامحدود و لایتناهی دارد، لذات مربوط بروح نیز مقید بقیدی و مشروط بشرطی و محدود بحدی نیست .

و اگرکسانی باشندکه این‌لذات را درك‌نکنند وبالاتر ازلذات ناپایدار دنیوی وبرتر از حظوظ بی‌مقدار جسمانی حظ و لذتی نشناسند رونق بازارآفتاب نمی‌کاهد واز اهل‌دل این ندا را می‌شنوند :

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم — ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

بالاخره‌کتاب دوای روحی و تسکین‌دهندهٔ آلام درونی و ملجاء و مأوای آزادمردانی است‌که در برابر ناملایمات و شدائد زندگی مفر وپناهی‌ندارند. **مونتسکیو** میگوید غصه‌ای

آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در اجتماع فرهنگیان بیانات ممتعی ایراد نمودند .

غرفهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تبریز مورد بازدید مهمانان ارجمند قرارگرفت .

نداشته‌ام که با یک ساعت مطالعه برطرف نشود وحضرت علی علیه‌السلام میفرماید **ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحکم** یعنی دلها نیز مانند جسمها ملول و افسرده وبیمارمیشوند و دوای آن بدست آوردن غرائب حکمت است. افضل المتکلمین استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی می‌فرماید .

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من	درخاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
زور تنعم و شب عیش و طرب مرا	غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

همچنانکه بعرض رسید بعضی از کتابها هستندکه درطی قرون و اعصار می‌مانند و آثار خود را ظاهر می‌سازند این نوع کتابها را **کتاب دهر** توان گفت. اولین باری که بنده تعبیر کتاب عصر و کتاب دهر را دیدم گویا در یکی از نوشته‌های حبر جلیل علامهٔ شهیر جامع المعقول والمنقول آقاشیخ محمدحسین کاشف‌الغطا بود. ایشان درمقام تقریظ نسبت بیکی ازمؤلفات فیلسوف شهیر معاصر سیدهبةالدین شهرستانی چنین‌مینویسندکه این کتاب را کتاب دهر باید گفت نه کتاب عصر ، منظور ازکتاب دهر کتابی است که مبتنی برواقعیات وحقایق ثابته باشد وچون حقیقت و واقعیت ازبین نمی‌رودکتابی هم که مبتنی برحقیقت باشد ازبین نمی‌رود ومانند زر عیار در دست روزگار می‌ماند و از اسلاف باخلاف میرسد . اگر در این باب ازکتاب آسمانی قرآن مجید بگذریم که بقول گوستاولوبون درطی چهارده قرن ازتاریخ بشریت ذره‌ای ازنفوذآن درنفوس بشری کاسته نشده و اگر کتاب سرتاپا حکمت و اندرز نهج‌البلاغه راکنار بگذاریم که سرمشق زندگی فردی و اجتماعی میباشد باید اذعان کنیم که واقعاً کتابهائی هستندکه مانند کانون فیض لایزال آثار درخشان خود را ظاهرمیسازند. خداوند درقرآن‌مجید کلام‌خوب را که کتاب خوب ازمظاهر آن‌است تشبیه میفرماید بدرخت‌بارور وسایه‌گستری که ریشه‌های آن باعماق‌زمین‌فرورود و شاخه‌های آن سر بآسمانها بکشد وبا اذن پروردگار بابرها و میوه‌های خود کام بشریت را محظوظ گرداند همچنانکه اگر چنین درختی پیدا شود از مصادیق بارزهٔ باقیات صالحات و حسنات جاریات است کلام خوب وکتاب مفید نیز همین حال را داردکه درجریان روزگار با میوه‌های گوارای‌روحانی ومعنوی خود بشریت را بهره‌مند میسازد. **الم تر کیف ضرب‌الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء ، تؤتی اکلها کل حین باذن ربها** و شاعر عالیقدر ایران فردوسی‌طوسی دربارهٔ شاهنامهٔ خود فرماید:

بسی رنج بردم درین سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
ز ابیات غرا دو ره سی هزار	بگفتم بسر آمد مرا روزگار
ازین پس نمیرم که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند

همچنین خداوند درقرآن مجید می‌فرماید: **الیه تصعد الکلم الطیب** یعنی کلام‌های

خ حطی نفیس کتابخانهٔ ملی تبریز مورد توجه جناب آقای مهندس ریاضی و جناب آقای
تر هدایتی قرار گرفت .

خوب بطرف خدا صعود می کنند و با ابدیت سنخیت پیدا کرده و همواره آثار خود را ظاهر میسازند.
مولانا در تفسیر این آیه فرماید :

فالیه تصعد اطیاب الکلم	صاعداً منا الی حیث علم
ترتقی انفاسنا بالمنتقی	متحفاً منا الی دارالبقا
ثم تأتینا مکافات المقال	ضعف ذاك رحمة من ذی الجلال
ثم یلجینا الی امثالها	کی ینال العبد مما نالها
هکذا تعرج و تنزل دائماً	دا فلازالت علیه قائماً
پارسی گوئیم یعنی این کشش	زان طرف آید که آمد آن چشش

و نیز خداوند کتاب را ارث بندگان صالح معرفی میفرماید **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات**
مولانا در این باب فرماید :

نیکوان رفتند و سنتها بماند	وز لئیمان ظلم و لعنتها بماند
رگ رگ است این آب شیرین و آب شور	در خلایق میرود تا نفخ سور
نیکوانرا هست میراث از خوشاب	آن چه میراث است اورثنا الکتاب

باید دانست که کتاب خوب ومفید غیر از کتاب مؤثر است. **روبرت. ب . دونز** کتابی تألیف کرده بنام «کتابهائی که دنیا را تغییر داده‌اند» ودر این کتاب خود از ۱۶ فقره کتاب اسم برده که از آن جمله است: کتاب پرنس ازماکیاولی، ثروت ملل از آدام اسمیت، رساله‌ای دربارهٔ اصل جمعیت از توماس مالتوس وکتابهای دیگر ولی باید گفته شود که منظور وی معرفی کتابهای خوب نبوده بلکه کتابهائی بوده است که درنفوس بشری مؤثر بوده‌اند، میخواهد نشان دهد که کتاب ممکن است هم باعث عمران وآبادی و رهبری مردم بطرف صلاح وفلاح باشد وهم موجب خرابی وفساد و تباهی وگمراهی یعنی کتاب در دو جهت مثبت ومنفی دو تأثیر عمیق ومتضاد دارد اگر کتاب خوب در اصلاح اخلاق و رهبری خوانندگان براه راست مؤثر است، تأثیر کتاب بد در تخریب مبانی اخلاقی وسوق مردم براه فساد و گمراهی بمراتب بیشتر و نقش آن خطرناکتر است خصوصاً درطبقهٔ جوانان که اسکلت و استخوان‌بندی اخلاق و روحیات و افکارشان نضج و قوام و استحکام پیدا نکرده است ، افراد جوان درهرقوم و ملتی بمثابهٔ نهالهائی هستند که با هر بادی متأثر میشوند و این معنی درحق ایشان بیشتر صادق است :

خو پذیر است نفس انسانی	آنچنان گردد او که گردانی

مثلی است ایتالیائی که میگویند « بدترین دزدها کتاب بد است » واقعاً مثل پرمعنائی است زیرا برای دزدیدن ایمان و تقوی وفضیلت و سجایای اخلاقی و قوهٔ ادراك وعقل وتمییز کتاب بد ازهردزدی بیرحم‌تر وخطرناکتر است خصوصاً کتابهائی که با جلدهای زرکوب وطلائی، ظواهر جذاب ودرخشان و اسامی فریبنده وعناوین جالب آتش درخرمن ملکات فاضله میزنند.

ـیر کتابخانهٔ ملی دربارهٔ یکی‌از نسخه‌های خطی‌کتابخانه به جناب‌آقای دکتر هدایتی وزیر
موزش و پرورش توضیحاتی میدهند .

وزیر آموزش و پرورش هنگام امضای دفتر یادبودکتابخانهٔ ملی

بعضی از این کتابها تحت عناوین بحث در امور جنسی ویاد دادن راه و رسم زناشوئی یارهبری بطرف عشق و نظائر آنها با مطالب گمراه‌کننده و عکسهای جالب نامناسب تمام طرق فساد را بدختران و پسران جوان میآموزند و برخی دیگر در مقام بیان داستانهای عشقی و جنائی و شرح سرگذشت روسپیان و دلقك‌ها و رقاصه‌ها و زنان هرجائی و مردان هوس‌ران بی‌بند وبار ومسخره‌کردن مبانی دینی واخلاقی ومذهبی، جوانان را فوج فوج بطرف انحرافات ونفسانیات سوق میدهند، چه‌مفاسد وجنایاتی‌که دراثر این‌قبیل‌مطبوعات‌ظاهر شده، ... جوانهاکه بی‌ایمان بیارآمده وچه ایمانهاکه برباد رفته است. اگر عالم انسانیت ازمطبوعات سودمند سودها دیده درمقابل چه‌ضررهای خانمان براندازکه ندیده‌است اگر شفای قلبها آرامش‌دلها دوای دردها و وسیلهٔ نجات ازآلام ومصائب روزگار کتاب است و اگر جهان‌تمدن وعالم‌بشریت ازمشعل‌های فروزان مطبوعات مفید روشن و منور است باکمال تأسف باید تصدیق‌کنیم‌که غالب تیرگی‌ها وگمراهی‌ها و بدبختی‌ها ومفاسد و جنایات هم مولود کتاب و مطبوعات است یعنی مطبوعات در دوطرف مثبت ومنفی دوتأثیر متضاد وعمیق دارند ، این چند بیتی‌که مولانا دربارهٔ زبان‌فرموده دربارهٔ‌کتاب نیز صادق است :

ای زبان هم‌گنج بی‌پایان توئی — ای زبان هم‌رنج بی‌درمان توئی
هم صفیر و خدعهٔ مرغان توئی — هم انیس وحشت و هجران توئی
ای زبان هم آتش و هم خرمنی — چند این‌آتش دربن خرمن زنی
ظالم آن قومی‌که چشمان دوختند — زان سخن‌ها عالمی را سوختند
عالمی را یك سخن ویران کند — روبهان مرده را شیران کند

آری اگر کتاب ومطبوعات وعلم ودانش برپایهٔ اخلاق حسنه نباشد کار بجائی‌نمی‌رسد، دراینصورت بقول شیخ‌بهائی علیه‌الرحمه از «مفتاحش دری باز نمیشود واز ایضاحش اشکالی‌رفع نمی‌گردد ، از مقاصد او مقصد نایاب میشود ، از مطالع وی طالع بخواب میرود ، محصل او محصولی نمی‌دهد، مفصل او جز اجمال نمی‌فزاید، اشاراتش راهی نشان نمی‌دهد واز بشاراتش دلی شاد نمی‌گردد واز شفای بوعلی شفائی حاصل نمیشود. »

اگر کتاب و مطبوعات و علم و دانش برپایهٔ اخلاق و حقیقت‌بینی نباشد بقول مولانا قدس‌سره «رهروان را چو غول راهزن وبرگردن معاندان حبل ومسد میشود، سامری‌ها را از درگاه‌الهی مردودمیکند وقارون‌ها رابقعرزمین‌فرومیبرد وبوالحکم‌را درمیان خسران وگمراهی سرنگون‌میسازد ودردل فرعون‌ها زنگهائی‌پدیدمی‌آورد که سفیدی یدبیضا سیاهیش‌را نمی‌زداید.» علم و دانش زمانی فروغ ودرخشندگی داردکه برپایهٔ ملکات فاضله‌باشد، عالم غیرعامل وفاسد-الاخلاق آتشی‌است‌که خرمن تقوی وفضیلت را می‌سوزاند « دزد باچراغ آمده‌ای است‌که‌کالا را گزیده‌تر می‌برد » و « با سنان قلم دزدی بی‌تیر وکمان می‌کند » .

دزد جاهل‌گر یکی ابریق برد — دزد عارف دفتر تحقیق برد

باشگاه فرهنگیان تبریز برای پذیرائی از مهمانان عزیز آماده شده بود .

جناب آقای دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش درمیان فرهنگیان تبریز

جای هزاران خوشوقتی است که در کشور ایران خصوصاً در این اواخر نهضتی بطرف کتاب خواندن و کتاب نوشتن و تأسیس کتابخانه‌ها و توسعه و تکمیل کتابخانه‌های موجود پیدا شده. در این قسمت از کتابخانه‌های تهران وقم وآستان قدس‌رضوی و سایر نقاط ایران صحبتی نمی‌کنم، برای اینکه این خود موضوع مستقلی است همین‌قدر که در تبریز خودمان علاوه بر کتابخانه وقرائت‌خانهٔ تربیت که شاید چهل‌سال‌پیش بوسیلهٔ مرحوم تربیت تأسیس‌شده وعلاوه بر کتابخانهٔ ملی که چندی‌قبل باهمت ومساعدتهای مادی ومعنوی عده‌ای از رجال‌خیر و نیکوکار آذربایجان و سرمایهٔ کاملاملی و بامراقبتها وزحمات جناب آقای **علی‌دهقان** مدیر کل‌وقت‌فرهنگ آذربایجان بنیان گذاری شده کتابخانه‌هائی دردانشکده‌ها و بعضی‌از دبیرستانها بوجودآمده وچند کتابخانهٔ دیگر هم مقدمات‌تأسیس آنها فراهم میشود ازجمله کتابخانه‌های نوبنیاد، کتابخانهٔ کانون وکلای دادگستری آذربایجان است که با مساعدتهای عده‌ای از وکلای محترم دادگستری و اشخاص خارج وبامساعی جمیل ومجاهدتهای‌ارزندهٔ دوست دانشمندم جناب آقای علی ابوالفتحی‌تأسیس یافته‌که امیدوارم در آینده خصوصاً در قسمت حقوقی یکی از کتابخانه‌های ارزندهٔ این کشور بشود ودر رأس این کتابخانه‌ها از کتابخانهٔ‌پهلوی باید‌نام‌برد. این کتابخانه‌که بامر **شاهنشاه آریامهر** تشکیل میشود بقراری‌که در روزنامه‌ها خواندم گویا دارای‌یکصد وپنجاه هزار جلد از کتابهای خطی خواهد بودکه خواه بعنوان اصیل یافتوکوپی در این‌کتابخانه گردآوری خواهد شد تا چه‌رسد به‌کتابهای چاپی و رسائل و تعلیقات و خطوط و آثار گرانبهای دیگر و یقین دارم درانذك زمانی یکی از گنجینه‌های گرانبها وکتابخانه‌های بزرگ جهان شود واز اطراف و اکناف عالم دانشمندان و فضلا و محققین و متتبعین برای تحقیق و تتبع و استفاده از علوم وادبیات مشرق‌زمین باین‌کتابخانه رویآور شوند. باید هم‌چنین‌باشد زیرا ایران امروز وارث ایرانی است‌کهن، زمانیکه‌کشور ایران مهد تمدن عالی بود وکتابها و مؤلفات فلاسفه و دانشمندان ما در دارالعلمهای‌اروپا‌تدریس‌میشد وفرنگیان باچشم‌اعجاب‌وتحسین بمامی‌نگریستند و از همه چیز ما تقلید می‌کردند ما دارای‌کتابخانه‌های مهم بودیم مانند کتابخانهٔ **نوح بن منصور** سامانی وکتابخانهٔ صاحب‌بن عباد ملقب **بکافی‌الکفاة** متوفی‌بسال ۳۸۵ هجری‌قمری وکتابخانه‌های متعدد خواجه‌نظام‌الملك درقرن‌پنجم‌هجری‌که تنها‌کتابخانهٔ نیشابور وی دارای قریب‌چهارصدهزار جلدکتاب‌بوده‌است وکتابخانهٔ افضل‌المتکلمین استادالبشر خواجه‌نصرالدین طوسی درمراغه‌که بنا بنوشتهٔ‌تواریخ‌معتبر دارای‌چهارصدهزار جلد کتاب‌بوده‌است وکتابخانه‌های زمان‌صفویان مانندکتابخانهٔ شیخ‌بهائی، میرداماد، میرفندرسکی وکتابخانهٔ ملامحمدباقر مجلسی وکتابخانه‌های دیگرکه مورخین عدهٔ‌کتابهای آنها را قریب یك میلیون جلد نوشته‌اند.

زمانیکه‌کشورایران‌حکماوفلاسفه‌ای مانندابن‌الرشد وفارابی وابوعلی‌سینا ودانشمندانی مانندطبری وابن‌الاثیر وعطاملك‌جوینی وابوالفرج‌اصفهانی درتاریخ وجغرافیا وبخاری وبیهقی درحدیث و علم‌الرجال و ابن‌بابویه و شیخ‌طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و علامهٔ حلی در فقه

رهنگیان تبریز بافتخار آقایان رئیس مجلس شورای‌ملی و وزیر آموزش و پرورش ضیافت
جلای در باشگاه فرهنگیان ترتیب داده بودند .

و فخررازی و غزالی و شهرستانی درعلم اخلاق و کلام و عبدالقادر گیلانی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی وشیخ عطار و مولانا جلال‌الدین بلخی وفخرالدین عراقی ونجم‌الدین کبری درعرفان و تصوف و بلخی و خیام و ابوریحان بیرونی درنجوم و ریاضیات وسعدی و حافظ و فردوسی و نظامی گنجوی درعالم شعر و ادب و امام‌رازیها و ابن‌سیناها درطب وبالاخره هزاران نفر نظیر آنان را درعلوم وفنون مختلف داشتیم، درغرب خبری که قابل توجه باشد نبود. کتابخانهٔ میلان در ۱۶۰۲ میلادی تأسیس یافت وکتابخانهٔ ملی پاریس درقرن ۱۶ میلادی، عمومی شد .

کسانیکه ایران را آباد و ایرانی را سربلند وسرافراز میخواهند باید دست بدست هم دهند وبا ایجاد یك نهضت عظیم علمی و اخلاقی که از لوازم‌آن تأسیس‌کتابخانه‌ها و توسعهٔ کتابخانه‌های موجود است ایرانی بسازندکه افرادآن یکدل ویك جهت در راه ترقی و تعالی آن‌گام بردارند وبا جهل وفقر و مفاسد اخلاقی مبارزهٔ بی‌امان‌نمایند وسپاهی از دانش واخلاق و انسانیت تجهیز کنند وبر لشکر اهریمنی نادانی و فساد غالب آیند بلکه با تأییدات خداوند متعال این‌کشور کهن‌سال باز کانون علوم و معارف وکعبهٔ ارباب فضل و هنر و مرجع فضلا و دانشمندان جهان شود. بدیهی‌است هیچ‌نعمت وموهبتی مفت وارزان بدست نمی‌آید ونابرده رنج گنج میسر نمیشود .

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود	باید افروخت چراغی‌که ضیائی دارد
گوهروقت بدین‌خیرگی‌ازدست‌مده	آخر این عمر گرانمایه بهائی دارد

چون وقتی‌که در اختیار اینجانب گذاشته شده‌بود تمام شد بعرایضم خاتمه میدهم، لازم میدانم از صبر و حوصله و بردباری حضار محترم‌که عرایض ناقابل وناقصم را شنیدند وظاهراً خم بابرو نیاوردند سپاسگزاری‌کنم و از تصدیع و خساراتیکه در محضر اساتید و فضلا خصوصاً جناب‌آقای استاندارکه خود از دانشمندان هستند بعمل آمد واز اینکه نتوانستم مطالبی راکه در شأن‌کتاب بود بعرض برسانم یکدنیا معذرت بخواهم و برای بیان مافی‌الضمیر از این‌کلام مولانا استمداد نمایم‌که می‌فرماید :

هرچه‌گویم عشق را شرح و بیان	چون بعشق آیم خجل باشم از آن»

پس از پایان سخنان ایشان تیمسار صفاری‌که ریاست عالیهٔ شورای کتابخانهٔ ملی‌تبریز را بعهده‌دارند پشت تریبون قرار گرفتند وضمن تشکر از آقایان مرتضوی و مدرس وتمجید ازهمت بانیان کتابخانه بخصوص جناب آقای علی دهقان و مرحوم نخجوانی مردم تبریز را بشرکت کامل در مراسم هفتهٔ کتاب و کمك بیشتر بترویج کتاب و کتابخوانی وبالا بردن سطح معلومات عمومی دعوت کردند وسپس نمایشگاه مرکزی کتاب را گشودند. مدعوین‌ازغرفه‌های مختلف‌نمایشگاه‌دیدن کردند ومراسم درساعت ۷/۵ پایان یافت .

مرکز تربیت معلم دختران کتابخانهٔ مجهزی دارد که در هفتهٔ کتاب فعالیت شایانی داشت .

در مدارس تبریز نیز از اوایل آبانماه برای استقبال هفتهٔ کتاب آمادگیهائی میرفت و کلاسها و کتابخانه‌ها و کریدورهای‌مدارس باشعارهای متنوع مربوط بکتاب وتصاویر و روزنامه‌ها وپسترها تزئین‌میشد، بافرا رسیدن‌نخستین‌روز هفتهٔ کتاب، جشن کتاب، درمدارس آغاز شد وجنبشی‌شگرف درتمام دبستانها ودبیرستانهای تبریز بعمل آمد. دانش آموزان مدارس طبق‌برنامهٔ مرتبی دسته دسته از کتابخانه‌های عمومی‌شهر ونمایشگاه مرکزی کتاب ومؤسسات‌طبع و نشر بازدیدبعمل‌آوردند، مجالس‌سخنرانی و جشن کتاب باشکوهی درمدارس ترتیب یافت. علاوه بر بازرسان ادارهٔ آموزش و پرورش یك هیئت ۵ نفری منتخب از رؤسای دبیرستانها و دوهیئت منتخب از مدیران دبستانها درتمام ایام این هفته از فعالیتهای کتاب دبستانها دیدن کردند .

فعالیت غالب مدارس باندازه‌ای جالب توجه بود که کمیتهٔ فعالیتهای عمومی بر آن‌شد که‌یکدوره‌اسلاید رنگی‌از آن‌فعالیتهاتهیه کند ودرمعرض‌نمایش‌دانش‌آموزان و اولیای آنها قرار دهد .

روز بیست وششم آبانماه روز ممتاز هفتهٔ کتاب‌بود همهٔ معلمین وکارکنان ادارهٔ آموزش و پرورش تبریز برای زیارت جناب‌آقای وزیر آموزش و پرورش واستماع بیانات ایشان و بازدید از نمایشگاه مرکزی کتاب در تالار سخنرانی کتابخانهٔ ملی گردآمده بودند، نخست‌آقای مرتضوی بعنوان ترجمان احساسات فرهنگیان تبریز ازتشریف‌فرمائی جناب‌آقای دکتر هدایتی وجناب‌آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای‌ملی اظهار سپاسگزاری کردند. آنگاه‌جناب‌آقای وزیر آموزش‌وپرورش بیانات ممتعی مشعر برخوشوقتی معظم‌له ازحضور درجلسه گرم وپراز صفا وصمیمیت معلمین تبریز وهمچنین اقدامات اصلاحی دامنه‌دار وزارت آموزش وپرورش ایراد وهمکاران خود را دعوت کردند که در تحقق بخشیدن بهدفهای انقلاب شاه و مردم بیش‌از پیش کوشا باشند .

آنگاه جناب آقای مهندس ریاضی پشت تریبون رفتند و بیانات موجز و در

دبیرستان فردوسی تبریز در هفتهٔ کتاب ابتکارات ثمربخش جالبی داشت .

عین‌حال آموزنده وجالبی در بارهٔ مقام‌معلم واهمیت کتاب و کوشش برای تکثیر و تأسیس مدارس ملی وهمکاری صمیمانه باخدمتگزاران آموزش وپرورش کشور ایراد داشتند.
این‌جلسهٔ پرشور پس‌ازبازدید جنابان آقایان مهندس ریاضی و دکتر هدایتی و بانوان وآقایان معلمین ازغرفه‌های نسخ خطی ونسخ‌چاپی نمایشگاه مرکزی کتاب درساعت یك بعدازظهر پایان یافت .

رادیو تبریز نیز درطول هفتهٔ کتاب برنامهٔ مخصوصی برای کتاب داشت ودر این برنامه متن‌پیام **شاهنشاه آریامهر** وسخنرانیهای تیمسار حفاری استاندار آذربایجان شرقی، جناب آقای دکتر هدایتی وزیر آموزش وپرورش، جناب آقای مهندس ریاضی رئیس‌مجلس‌شورایملی وآقایان اسماعیل مرتضوی برازجانی، علی‌اصغر مدرس، دکتر محمدعلی دانشور استاد دانشگاه تبریز وحسین امید رئیس شورای نویسندگان رادیو تبریز وهمچنین اشعار وشعارها و رپورتاژهای متعددی در بارهٔ‌فعالیتهای مربوط بکتاب از رادیوتبریزپخش‌نمود که دراین‌جابدرج‌سخنرانی آقای دکتردانشور قناعت‌میشود:

***

« برای بنده موجب‌کمال افتخار است‌که در این‌روز مقدس‌که بعنوان روزکتاب واین هفته‌که بعنوان‌هفتهٔ‌کتاب‌اعلام‌شده‌است مطالبی‌بعرض‌شنوندگان محترم‌برسانم. شنوندگان‌محترم اطلاع دارندکه این هفته از بیست‌وچهارم آبانماه بعنوان هفتهٔ‌کتاب درسرتاسر مملکت‌اعلام‌شده است وپیامی ازطرف **شاهنشاه آریامهر** بهمین‌مناسبت شرف‌صدور پیداکرد واز رادیو ایران پخش شد وهمهٔ ما از این‌بیانات ملوکانه استفاده‌کردیم وهمچنین درمرکز مراسمی به‌این‌عنوان برگزار شد در همین شهر تبریز مراسمی در سالن‌کتابخانهٔ ملی برپا شد ولی هفته هفتهٔ‌کتاب است روز نیست‌بایستی‌درتمام‌این‌هفته یك‌مراسمی، صحبتهائی، گفتارهائی وفعالیتهائی‌بعمل‌بیاید. برگزاری‌هفتهٔ‌کتاب یکی‌ازکارهای بسیار بجا ومناسبی‌است‌که درنظر گرفته شده‌است برای‌اینکه توجه‌تمام‌مردم‌باهمیت‌کتاب‌معطوف‌شود. اگر درست‌دقت‌بکنیم متوجه‌میشویم‌که مسئله‌ایکه‌اهمیت دارد مسئلهٔ علم‌است، مسئلهٔ فکر است، مسئلهٔ نظراست، مسئلهٔ بیان‌است. کتابت صفت‌ثانوی‌است، مطالب‌نوشته‌میشود، نظرهانوشته میشود تااینکه ازفنا درامان بماند، نوشته میشود تااینکه ازیك دایرهٔ محدودیکه دایرهٔ تماس‌گوینده وشنونده را تشکیل میدهد بدایرهٔ وسیعتر جهانی برسد. مطالب نوشته میشود تا ازنسلی به نسل دیگر منتقل شود و اگر کتابت نبودگفته‌های بزرگ ، تجارب ارزنده، سخن‌های پرمغز، افکار نو باقی نمیماند. زندگانی یك‌فرد کافی نیست تا از

در مراسم جشن کتاب دبیرستان کورش کبیر ازفرهنگیان نیز دعوت شده بود .

مجلس سخنرانی در مراسم هفتهٔ کتاب در دبیرستان کورش کبیر .

تجارب محدود زندگانی وی ما بتوانیم کاخ تمدن بشری را بالا بریم . نسل معاصر بوا
کتاب از تجارب گذشتگان برخوردار است . نسل معاصر بوسیلهٔ کتاب تجارب حودش را د
میکند و دراختیار نسلهای آینده قرار میدهد بنابراین کتاب قدرتی بما میدهد که زمان و م
به‌عنوان تماس گوینده وشنونده ازبین برداشته شود ، درقرون آینده اثر میکند واز قرون گذ
استفاده مینماید . کتاب فشردهٔ تجارب مغزهای متفکر دنیا است ، کتاب گنجینه‌ای است ، نو
است، روشنائی‌است بروی ما دراین دنیای ظلمانی وآشفتگی وپراکندگی، بنابراین کتاب
بسیار ارزنده‌ای دارد. درکشورهای مترقی میبینیم که کتاب چقدر ترقی کرده برای نمونه
آمار عرض میکنیم، در انگلستان موزه‌ای است بنام موزهٔ بریتانیا که کتابخانه‌ای هم وصل بها
موزه‌است تعداد کتابهای این‌موزه ۶میلیون‌است. کتابهای خطی منحصر بفرد درآنجا نگهداری
است و وسیلهٔ بسیار خوبی است. برای‌تحقیق‌و تتبع درایران کتابخانهٔ دولتی است که دو میلی
و ۸۵۰ هزار جلد کتاب درآنجا جمع‌آوری شده‌است . در وین کتابخانه‌ای است که یك میلی
و ۱۰۰ هزار نسخه کتاب درآنجا جمع‌آوری شده‌است. کتابخانه‌ای درآمریکا بنام کتابخانه کنگ
هست که ۱۰ میلیون و ۸۶۰ هزار جلد کتاب دراین کتابخانه جمع‌آوری‌شده‌است. این کتابخانه
۱۸۰۰ برای استفاده اعضای کنگره تأسیس شد و بعداً مورد استفادهٔ اهل فضل و دانش ق
گرفت. درفرانسه کتابخانه‌ای است بنام کتابخانهٔ ملی فرانسه که ۶میلیون کتاب‌دارد. درممل
ماهم همراه با این نهضتی که اخیراً شروع شده است ، این رستاخیزی که به رهبری **شاهنشا**
آریامهر در مملکت ما شروع شده است به‌مسئلهٔ کتاب توجه‌کافی‌میشود. مژدهٔ بسیار بزرگی
بمااخیراً رسید تأسیس کتابخانهٔ‌پهلوی‌بود که بامر **شاهنشاه‌آریامهر** درتهران تأسیس میشو
واقعاً مایهٔ کمال‌خوشبختی‌است، کمال‌امیدواری‌است وباعث کمال‌سرور مردان اهل‌فضل‌است که
کتابخانه به‌امر **شاهنشاه** درتهران تأسیس میشود. زمانی بود که کتابخانه‌های بسیار مفصل
سرتاسر این مملکت دایر بود، دانشمندان بزرگی در این کتابخانه‌ها مطالعه میکردند و به
بسیارشامخی‌درعلم‌وفضل‌وکمال‌می‌رسیدند. این کتابخانه‌هادرصفحات‌تاریخ‌ثبت‌است، کتابخانه
ما وسیله‌ای‌شد که‌تمدن‌اسلامی‌تقویت‌پیدا کرد کتابخانه‌های‌ما فرهنگ‌وتمدن‌اسلامی را غنی کر
شهرت پیدا کرد، علم مرز وسرزمین‌خاص نمیشناسد، هرکجا زمین مستعدی پیدا کرد تمدن
ونمو پیدا میکند، ترقی‌میکند، به‌کمال میرسد، دراین‌دوقرن اخیر بعللی مملکت ما برای‌رش
نمو فرهنگ شایدآماده نبود، کتابهای نفیس ما راکسانیکه سحرخیزتر بودند بردند، ما تأ
از این‌لحاظ نداریم چون بدست اهل علم افتاد وفعلا درکتابخانه‌های معتبر دنیا بدست اهل
است، باتأسیس کتابخانهٔ‌پهلوی ماهم این مجال و امکان را پیدا میکنیم که این کتابهای نفیس
پیدا کرده و درکتابخانهٔ پهلوی متمرکز کنیم یا آنهائیکه امکان ندارد بدستور **شاهنشا**
عکس‌برداری کرده و جمع‌آوری خواهیم نمود و این ذخایر علم و ادب ایران راکه در نق
مختلف‌دنیا پراکنده‌است درتهران‌جمع‌آوری خواهیم‌کرد وانشاءالله یك‌وسیلهٔ مطمئن ویك‌و
ارزنده در اختیار اهل‌فضل قرار خواهد گرفت و این میراث عظیم علم و ادب ایران که

نمایندگان دانش‌آموزان مدارس دسته دسته در هفتهٔ کتاب از کتابخانهٔ ملی و نمایشگاه مرکزی کتاب دیدن می‌کردند .

از داخل میهن ما برکنار و دور بود دوباره بخاك این‌میهن عزیز برمیگردد ومورد استفادهٔ ما قرار می‌گیرد . مسئله‌ایکه بنده لازم میدانم در این هفتهٔ کتاب عرض بکنم و روی آن تکیه بکنم این است که مردم این مملکت توجه بکنند که کتاب برای‌ما چه‌مقامی و چه‌اهمیتی دارد. اگر نویسنده‌ای کتابی نوشت و خریدار نداشت این نویسنده کتاب‌های خود را چاپ نخواهد کرد ولی اگر کتابی نوشت و مورد نظر قرارگرفت این نویسنده تشویق میشود وکتاب دوم و سوم و چهارم عرضه خواهد شد . عرضه وتقاضا درموردکتاب یك‌مسئلهٔ بسیار مهمی‌است جادارد تمام خانواده‌ها همان‌طورکه برای‌هزینه‌های دیگر ازبودجهٔ خانوادگی‌خودشان مبلغی‌اختصاص میدهندکتاب را نیز ضروری تشخیص بدهند ومقداری ازبودجهٔ خانوادگی خودرا مرتباً برای تهیهٔ کتابهای مفید صرف کنند . »

***

درجراید محلی نیز همه‌روزه مطالبی‌دربارهٔ کتاب منتشرمیشد. از این‌اقدامات و فعالیتها ثمرات سودمندی عاید مؤسسات علمی و آموزشی آذربایجان بخصوص شهر تبریز گردید که ذیلا بپاره‌ای از آنها اشاره میشود .

کتب اهدائی :

امسال نیز مثل سالهای پیش اشخاص خیر و فرهنگدوست آذربایجان مقدار معتنابهی کتاب به کتابخانهٔ‌ملی و کتابخانه‌های‌مدارس‌تبریز اهداء‌نمودند. باید گفت که در رأس آنها **جناب‌آقای حاج سیدحسین صدرالاشرافی** کفیل سابق‌دادگستری‌آذربایجان قرار دارد. بحق‌ایشان‌را باید مرد **هفتهٔ‌کتاب** در آذربایجان‌خواند– شایددرتمام‌ایران.

آقای‌صدرالاشرافی درسال۱۳۰۶ هجری قمری درتبریز تولدیافته، تحصیلات مقدماتی را باسرپرستی والد ماجدخود مرحوم حاج میرزاعلی صدرالاشراف درتبریز بعمل‌آورده وجهت‌تکمیل تحصیلات به‌نجف‌الاشرف مشرف‌شده وپس‌از رسیدن‌بدرجهٔ اجتهاد درطلیعهٔ مشروطیت به مولدخود مراجعت کرده وبنا بدعوت وزارت‌دادگستری درسال۱۳۰۲شمسی ادارهٔ محضر شرع تبریز را بعهده گرفته وسپس مراحل‌قضائی را با تشکیل عدلیهٔ رضائیه شروع و با سمت‌های : ریاست دادگستری رضائیه ، مراغه ، کردستان، مستشاری استیناف کرمانشاه، تبریز و کفالت دادگستری آذربایجان‌شرقی

دانشمند عالیقدر جناب آقای حاج سیدحسن صدرالاشرافی

و دادستانی استان گیلان بپایان رسانیده‌اند و در تمام این ادوار بهترین وقت ایشان مصروف دو امر مهم بوده یکی احقاق حق مردم ودیگری گردآوری امهات کتب‌فقه و اصول وتاریخ و ادب عرب وایران وترك وعشق ورزیدن بدانها . ما گفتیم این‌شخص بزرگوار ، این دانشمند عالیمقام ، این قاضی پاکدامن شریف ، این‌سید جلیل‌القدر مرد هفتهٔ کتاب‌است در آذربایجان بلکه‌در تمام‌ایران، لابد دلیلی‌می‌خواهید، چه‌دلیلی بالاتر و نیرومندتر از این که مردان بزرگ و نیرومند تاریخ در برابر دو چیز اظهار عجز نموده وسر تسلیم فرودآورده‌اند، یکی‌پول ودیگری عشق، اما این‌مرد بزرگ درظرف این‌هفته بانیروی اراده ومردی ونوعدوستی‌خود پشت‌پا باین هردو زدند، هم بپول و هم بمعشوقگان خود ، و گفتند کتابخانه‌ای را که با صرف مبالغ هنگفت و روزگار دراز و زحمت فراوان بدست آورده‌ام با تقدیس ازنیت پاك بانیان کتابخان ملی تبریز وتأسی ازمردان بزرگی چون **مرحوم حاج محمد نخجوانی** ، وقف جوانان دانشجوی میهن عزیز می‌نمایم و همه را بکتابخانهٔ ملی تبریز که خانهٔ امید هم خیراندیشانش باید نامید واگذار می‌کنم . **افتخار برچنین مرد بیداردل بزرگوار باد**

دانشمند عالیقدر دیگری نیز در این هفته هدیهٔ ارزنده‌ای بکتابخانهٔ ملی تبری مرحمت‌فرمودند، ایشان جناب‌آقای دکترعباس‌نخجوانی‌استاد دانشگاه‌تبریز هستن که قسمت‌معتنابهی از کتابهای کتابخانهٔ خصوصی خود را باگشاده‌روئی و بزرگوار تمام به‌کتابخانهٔ ملی تبریز واگذار کردند . در بین این کتب علمی بسیار پرارزش دو دوره دائرةالمعارف پزشکی نفیس وجود دارد. ایشان می‌گفتند میراث‌علمی از آ کسی است که استحقاق دریافت و استفادهٔ از آن را داشته باشند، من پسری ندارم روزگاری از این کتاب‌ها جهت خدمت بمردم‌استفاده کند. من اینها را بکتابخانهٔ واگذار می‌کنم تا جوانان دانشجوی امروز که پزشکان‌خادم فردای ملتند برایگا از این‌نفائس استفاده کنند. مؤسسات واشخاص‌دیگری نیز درعرض این‌هفته کتابها بکتابخانه‌های عمومی شهر اهداء نموده‌اند که ذیلا نامی از آنها آورده میشود :

ی دکتر عباس نخجوانی کتابخانهٔ شخصی خود را به کتابخانهٔ ملی تبریز واگذار نمودند .

آقای سیدضیاءالدین صدرالاشرافی	۱۱۵جلد
شرکت‌های عامل نفت	۹۳ «
کتابخانهٔ جان اف . کندی	۴۳ «
مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین	۳۰ «
آقای ابراهیم امین‌سبحانی	۲۸ «
« رضا امین‌سبحانی	۱۰ «
« اسماعیل واعظ‌پور	۸ «
« نصرالله میرزا اسکندری	۵ «
« شهاب اعظم (شیراز)	۳ «
کتابخانهٔ امیرالمؤمنین (نجف)	۳ «
آقای مهندس شفیع جوادی	۲ «
« عبدالله‌زاده	۱ «

ناگفته نماند که تعداد کتب موقوفهٔ جناب آقای حاج‌سیدحسین صدرالاشرافی ۹۳۶جلد و تعداد کتب و رسالات و مجلات علمی واگذاری جناب آقای دکتر عباس نخجوانی جمعاً ۲۴۹جلد است. ضمناً چند ماه پیش ازطرف مؤسسهٔانتشارات‌فرانکلین یکدوره دائرةالمعارف بریتانیکا و ازطرف کتابخانهٔ جان‌اف . کندی متجاوز از سیصد جلد کتاب طی مراسمی بکتابخانهٔ ملی تبریز اهداء شد ودراین مراسم تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی و آقای مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش و نایب‌رئیس شورای کتابخانه از اولیای هردو مؤسسهٔ نامبرده سپاسگزاری کردند

کمك نقدی :

کتابخانه‌های‌عمومی‌تبریزهیچکدام اعتبار مالی دولتی‌ندارند. وزارت‌آموزش وپرورش‌فقط حقوق کارمندان آنها را پرداخت‌می کند وخرید کتاب واثاث وهزینه‌های تعمیراتی و نظایرآنها باکمك مستمر و مداوم شهرداری تبریز و مردم فرهنگدوست
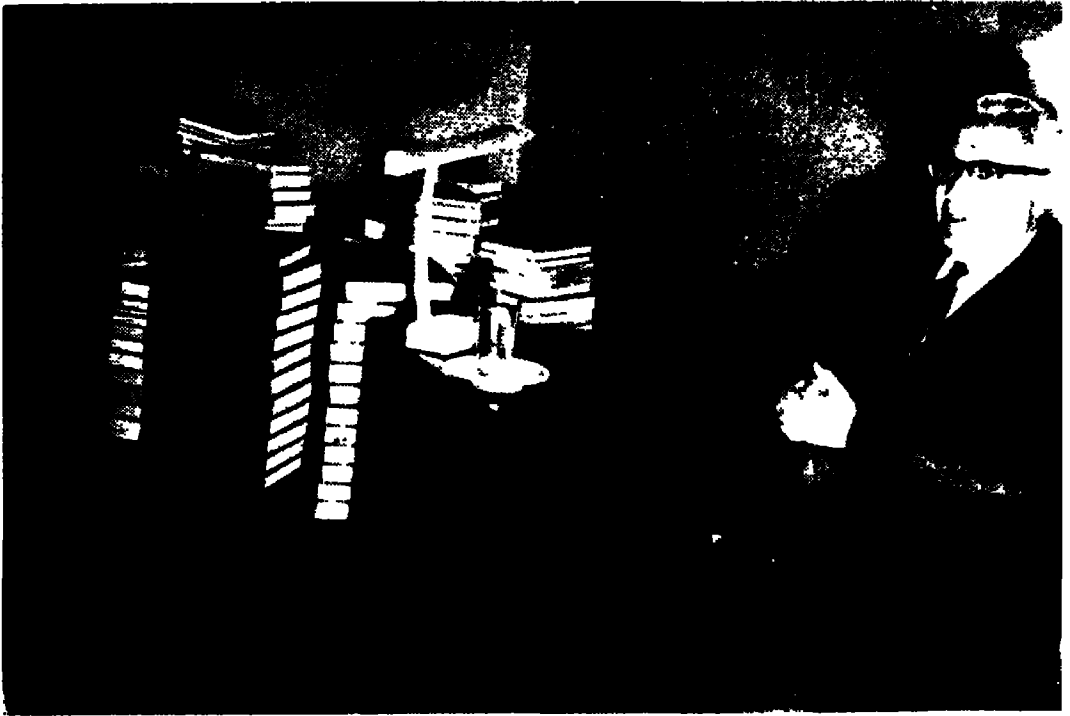
مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین و کتابخانهٔ جان اف. کندی چند ماه پیش مقدار معتنابهی کتاب بکتابخانهٔ ملی تبریز اهداء و آقای مدیر کل آموزش و پرورش از این اقدام قدردانی نمودند.

در هفتهٔ کتاب ، کتابخانهٔ جان اف . کندی نیز فعالیت قابل توجهی داشت .

آذربایجان بخصوص دانش‌آموزان دبستانها و دبیرستانها صورت می‌گیرد . اعانات دانش‌آموزان که همه‌ساله باهمکاری ادارهٔ بازرسی استان گردآوری و بحساب کتابخانهٔ ملی‌تبریز ریخته میشود بمصرف هزینه‌های ضروری کتابخانه می‌رسد. اعضای شورای کتابخانهٔ ملی تبریز که ریاست عالیهٔ آن همیشه با استاندار وقت‌است باین‌جهت اخذ این‌نوع‌اعانه را اختیار کرده‌اند که اولا دانش‌آموزان‌امروز که‌مردان‌فردای کشورند از اوان کودکی در ادارهٔ مؤسسات ملی‌شهر خود بطور غیرمستقیم سهیم باشند. ثانیاً کسی در نتیجهٔ پرداخت اعانهٔ هنگفت اجباری ازهمکاری باجوامع‌خیریه وعام‌المنفعه دلزده و بیزار نشود .

طمع را نشاید که چندان کنی که صاحب کرم را پشیمان کنی

این‌نبت اعضای شورای کتابخانهٔ ملی است، اما همت مردم دانش‌پرور تبریز بحدی‌است که قانع باین‌دلایل وفلسفه‌ها نیستند. همه ساله درهفتهٔ کتاب بدون‌ترغیب و تشویق مقدماتی و بدون چشم‌داشت وتوقع اظهار رضایت اشخاص یامقاماتی ، تعداد کثیری کتاب ومبالغ قابل‌توجهی وجه نقد بکتابخانه‌های‌عمومی‌شهر اهداء می کنند.

امسال علاوه براینکه کتابخانهٔ ملی شهر از کمکهای نقدی دانش‌آموزان و اشخاص خیر برخوردار شد تمام آموزشگاهها نیز درتجهیز وتوسعهٔ کتابخانه‌های‌خود از این اعانات استفاده کردند یعنی هم درحدود چهل هزار برگ قبض اعانهٔ ۵ریالی در دبستانها و دبیرستانهای تبریز بفروش رفت و۷۵٪ وجه‌آن بحساب کتابخانهٔ ملی ریخته شد و ۲۵٪ باقی بمصرف خرید کتاب جهت کتابخانه‌های مدارس رسید و هم مثل کشورهای پیشرفته‌ای چون‌امریکا درعرض هفتهٔ کتاب اولیای‌محصلین باپرداخت کمک‌های نقدی و تهیهٔ کتابهای مورد نیاز مدارس در تجهیز و تکمیل کتابخانه‌های آموزشگاهها شرکت کردند .

ما معتقدیم که **اولیای محترم وزارت آموزش وپرورش** اگر مقرر فرمایند که همه‌ساله هنگام ثبت‌نام‌دانش‌آموزان ودانشجویان ازهریک **مبلغ ۱۰ یا ۲۰ریال بعنوان پول‌کتاب** گرفته شود و نصف‌آن بمصرف‌تقویت کتابخانه‌های عمومی‌شهر و نصف دیگر
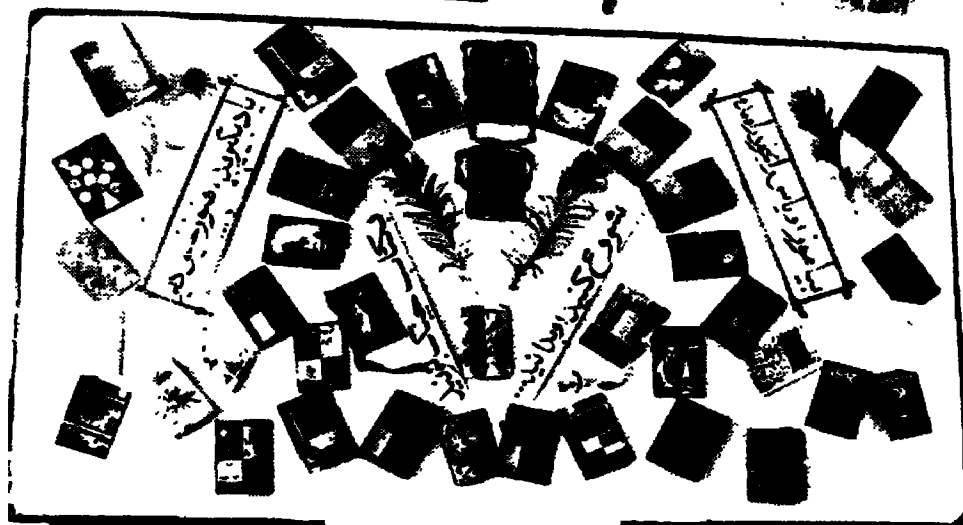
دو قسمت از نمایشگاه کتاب
دبیرستان رضا شاه‌کبیر.

در نمایشگاه دبیرستان رضاشاه‌کبیر
غرفه‌ای نیز مخصوص کتب خطی بود.

بمصرف تکمیل کتابخانه‌های آموزشگاهها برسد، بدین‌ترتیب هم کتابخانه‌های کشور بتدریج مجهز خواهند شد وهم درکار طبع و نشر کتاب که ازمظاهر پیشرفت وترقی سطح فرهنگ هر کشور بشمار می‌رود قدم مؤثری برداشته خواهد شد .

فعالیت آموزشگاهها :

درعرض هفتهٔ کتاب درتمام آموزشگاههای تبریز فعالیتهای قابل‌توجهی‌صورت گرفت که فهرست وار اشارتی بدانها می‌شود :

۱ـ درهمهٔ مدارس باشرکت خانمها وآقایان معلمین ودانش‌آموزان جلسه‌ای تشکیل گردید و غرض از برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب برای آنان تشریح‌شد .

۲ـ کلاسها و کریدورها باشعارهاوپوسترها وتصاویرمربوط بکتاب‌تزیین‌یافت.

۳ـ روزنامه‌ها و نشریات داخلی مخصوصی بمناسبت هفتهٔ کتاب منتشر شد .

٤ـ دریکی از روزهای هفته جشن کتاب گرفته شد و دانش‌آموزان و اولیای آنان وکارکنان مدارس در آن‌شرکت‌نمودند وازطرف رؤسا ومعلمین ودانش‌آموزان سخنرانیهای جالبی در زمینهٔ کتاب ایراد گردید .

٥ـ نمایندگان کلاسها از نمایشگاه مرکزی کتاب و کتابخانه‌های عمومی و نمایشگاه یکی دو دبیرستان من‌جمله دبیرستان رضا شاه کبیر دیدن کردند .

٦ـ موضوعاتی دربارهٔ کتاب و استفادهٔ درست از آن در ساعات درس انشاء تعیین گردید .

۷ـ درخود آموزشگاه نمایشگاه کتابی ترتیب داده شد .

۸ـ مبالغ معتنابهی بلیط کمك بکتابخانه‌های عمومی شهر در آموزشگاهها بفروش رفت .

۹ـ تعداد زیادی کتاب به کتابخانه‌های مدارس ابتیاع ویا گردآوری گردید.

۱۰ـ فهرستی برای کتابخانه‌های مدارس ترتیب داده شد .

البته فعالیت‌های متنوع دیگری نیز صورت گرفته که ازهمهٔ آنها اسلایدهای رنگی تهیه‌شده و درموقع مناسبی درمعرض‌تماشای علاقمندان بکتاب گذاشته‌خواهد-

دانش‌آموزان دبیرستان دکتر صدیق اعلم با راهنمائی آقای میرهادی عطاری دبیر و مسؤول کتابخانهٔ آموزشگاه مزبور بطرز شایسته‌ای از کتابها استفاده می‌کنند .

در هفتهٔ کتاب فعالیت انجمن کتابخانهٔ این دبیرستان شایان تمجید بود .

شد ودراینجا برای جلوگیری ازاطالهٔ کلام ازذکر آنها خودداری ویادآوری می‌شود گرچه طبق ارزیابی هیئت منتخب بازرسی فعالیت‌های هفتهٔ کتاب، فعالیت دبیرستان پسرانهٔ رضا شاه کبیر ومرکز تربیت معلم دختران ممتاز شناخته شد اما فعالیت‌های دبیرستان فردوسی مخصوصاً ازلحاظ ترتیب نمایشگاه کتاب وتهیه وطبع فهرست کتابخانهٔ دبیرستان که بهمت آقای دکتر ناصر بقائی صورت گرفته و همچنین فعالیت دبیرستان اسدی دربارهٔ گردآوری کتاب وفعالیت دبیرستانهای مهرآئین و کورش کبیر و امیرخیزی و رازی ازلحاظ تزیین کلاسها و دبیرستانهای منصور ودکتر صدیق‌اعلم ازلحاظ استفادهٔ بهتر وبیشتر دانش‌آموزان ازکتب آموزشگاه ودبیرستان پروین و ایراندخت ازلحاظ کثرت فروش بلیط اعانه ودبستان سلیمی ازلحاظ تهیهٔ یك شماره نشریهٔ ارزندهٔ مخصوص هفتهٔ کتاب ودبیرستان لقمان ازلحاظ ترتیب جلسات مکرر سخنرانی وایراد سخنرانی‌های سودمند و فعالیت دبستانهای متعددی چون اردیبهشت و شیخ‌سلیم و هفده‌دی و سوسن و خطیب‌تبریزی و دهها دبستان نظیر آنها در خور قدردانی و تشکر است و ازطرف ادارهٔ کل آموزش وپرورش نیز ازفعالیت‌های آنها تقدیر وسپاسگزاری بعمل آمده‌است.

آقای واهان قره‌پتیان

نکتهٔ دیگری که در این‌جا باید یادآوری شود اینست که در عرض هفتهٔ کتاب دو شخص نیکوکار روشندل به کتابخانه‌های مدارس تبریز کمك قابل توجه وشایان تحسینی نموده‌اند یکی آقای واهان قره‌پتیان است که تعداد ۶۰۰ (ششصد) جلد کتاب و سه دستگاه قفسهٔ آهنی بکتابخانهٔ « دبیرستان ملی ارامنهٔ اسدی » اهداء نموده‌اند دیگری بانو اکرم شهبازی رئیس دبیرستان ایراندخت تبریز که مبلغ ده‌هزار ریال جهت خرید کتاب بکتابخانهٔ دبیرستان رضاشاه کبیر مرحمت کرده‌اند. البته نیت بلند و قدم خیر این هردو
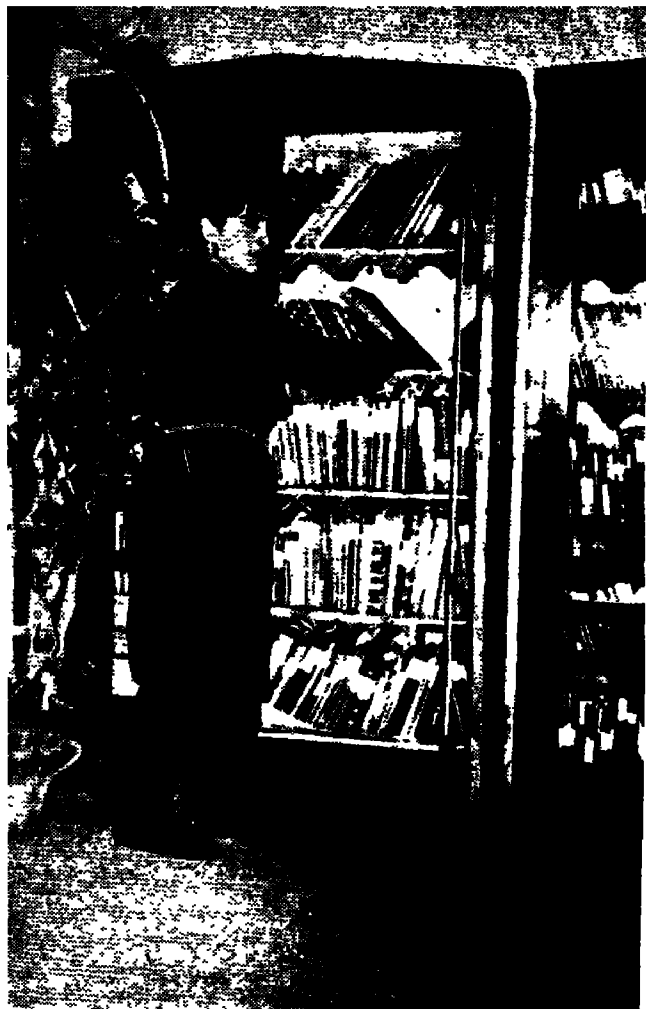
ازکتابخانهٔ دبیرستان دکتر صدیق اعلم بنحو شایسته‌ای استفاده می‌شود .

کتابخانهٔ دبستان اردیبهشت نمونهٔ ممتازی از کتابخانه‌های دبستانهای تبریز در هفتهٔ کتاب بود .

شخصیت خیر و فرهنگدوست قابل‌تقدیس و احترام است. از ذکر دونکتهٔ قابل‌توجه نیز ناچاریم یکی اینکه فعالیت هفتهٔ کتاب تنها مربوط بشهرستانها نبود بلکه در دور افتاده‌ترین‌روستاهای آذربایجان‌شرقی‌نیز مشهودبود چنانکه کتابخانهٔ سیار سپاه‌دانش آذربایجان شرقی که باکمك مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تأسیس یافته دراین‌هفته با همکاری امور عام‌المنفعهٔ لشکر۲ درپخش وتوزیع کتاب بین‌مدارس روستائی مجاهدت بیشتری معمول داشت و دیگر اینکه ادارهٔ آموزش و پرورش استان تنها بتوسعهٔ کتابخانه‌های مدارس قناعت نکرد و کتابخانه‌ای نیز از طرف ادارهٔ بازرسی درخود ادارهٔ کل استان تأسیس گردید.

همچنانکه اشارت رفت تمام مدارس تبریز نیز درعرض این هفته مخصوصاً از لحاظ گردآوری کتاب فعالیتی داشتندکه ما پس‌از درج خلاصه‌ای ازسخنرانی‌آقای کاظم خوش‌خبر دبیر ادبیات دبیرستان لقمان، نموداری از افزایش کتاب قسمتی از آموزشگاهها درهفتهٔ کتاب سال۱۳۴۴ که ازطرف همکار عزیز آقای علی‌نظافتی تنظیم شده در ذیل می‌آوریم:

اینك خلاصه‌ای از سخنرانی آقای خوش‌خبر:

***

یارب تو هرچه رأی صوابست وفعل‌خیر　　　برقلب ما بیفکن وبردست ما بران

دانش‌آموزان عزیز

امروز آغاز هفتهٔ‌کتاب‌است ومن بهمین مناسبت مأمورم چندکلمه برسبیل‌اختصاردربارهٔ اهمیت‌کتاب و فضیلت‌کتابخانه بعرض برسانم و دقایقی چند از وقت‌گرانبهای شما را بگیرم. واز همکاران فاضل و دانشمندم درنهایت اعتذار از بیمایگی خود و بی‌ارجی سخن شرمنده‌ام و چون بعلت قلت وقت مطلب قابل توجهی‌که درخور شأن حضرات‌باشد تهیه ندیده‌ام پیش‌ازآغاز سخن عذر تقصیر میخواهم.

اندیشهٔ توگرچه بود در خوشاب　　　تابان نشود تاکه نیاید بکتاب
گر طبع نشد بدست مردم نفتاد　　　برروی‌زمین چهرهٔ‌روشن‌نگشاد

ارزش کتاب وبطور کلی اهمیت مطبوعات برکسی پوشیده‌نیست و اگر بتاریخ جهان مراجعه شود معلوم خواهد شدکه طبقهٔ نویسنده و اهل قلم همیشه پیشاهنگ نهضتها و ترقیات اجتماعی وانقلابات آزادیخواهانه بوده‌است واگرکتب ونویسندگان با ایمان‌آن‌نبودند بشریت اینهمه پیش نمیرفت.

اینکه بمطبوعات رکن چهارم مشروطیت نام داده‌اند بی‌دلیل‌نیست فلسفهٔ پیدایش رکن

هفتهٔ کتاب در تمام دبیرستانها کلاسهای درس با شعار و طرح‌های متنوع کتاب تزیین یافته بود . در
یین دو کلاس دبیرستان امیرخیزی را می‌بینید .

چهارم اینستکه اگر هرسه قوه بوظایف خود عمل نکردند این نیروی چهارم با انتقادات و راهنمائیهای خود بتواند از ترکتازی قوای دیگر جلوگیری نماید .

علاوه براین کتاب ضامن بقا و سرمدی بودن تاریخ وعلوم ومفاخر ملی وشعر و ادب هرکشور است . ماکشور خود را و افتخارات و ترقیات و پادشاهان و سرداران و قهرمانان ملی خود را و آداب و رسوم و سنن و کیفیت زندگانی اسلاف و پیشینیان خود را از مطالعهٔ کتب مربوطه میشناسیم و سهم بزرگی از زندگانی خود را مادأً ومعناً مدیون کتاب و مؤلفان کتابها هستیم .

اگر کتاب نبود ما چه‌داشتیم ؟ و چگونه میتوانستیم با السنه و علوم و سنن و معارف اقوام جهان آشنا شویم ؟ ونیز چگونه ممکن بودکه بتاریخ جهان و اصل بقای آن و بزندگی پدران خود پی‌برده وآنها را مانند پردهٔ سینما ازجلو چشممان عبور دهیم ؟ کلام معروف است که « العلم صید والکتابة قید » که میتوان بقول یکی ازفضلا آنرا تحریف‌نموده وچنین گفت که « العلم صید والکتابة والطبع والتجلید قید » .

همچنین باید دانست که هرنوع علم و دانش و فنی بمصداق «کل علم لیس فی‌القرطاس ضاع » اگر بصورت کتاب در نیاید محکوم بفنا و زوال خواهد بود .

پس محقق است که کتاب دارای مقامی بلند وشامخ است و هستی ما بوجودآن بستگی دارد، هرکس طرح مصاحبت و رفاقت را باوی ریخت در دنیا جزو بزرگترین اشخاص برجسته و توانا گردید .

بنابراین میتوان باکمال قدرت گفت که یکی از بهترین دوستان در زندگی ما کتاب است که هروقت در سر فرصت و فراغ بسراغش رویم با روی گشاده و خندان ما را خوش‌آمد میگوید و تمام محفوظات خویش را بدون درنگ و بی‌کم وکاست برما عرضه میدارد .

هیچوقت ازما آزرده نمیگردد وازمصاحبت کم و زیاد ما گرد ملال وغبار کسالت بر صفحهٔ عارضش نمی‌نشیند . همیشه خندانست وچون بوستانی پرگل و ریحان دائم تر وتازه و شاداب است . برمعلومات اندك ما خرده نمیگیرد و بکم و بیش آن مارا شرمنده نمیسازد .

بارها شده است که از مصاحبت و مطالعهٔ یك کتاب رنجیده‌خاطر شده با یکدنیا غیظ و غضب آنرا دور انداخته‌ایم و گاهی از فرط اوقات تلخی درآتش افکنده بشرارهٔ قهر اوراق ذیقیمتش را سوزانده‌ایم فقط باین دلیل که مطابق ذوق ما نیست و باحساسات وهوسها وتمایلات نامعقول ما جواب مساعد و مثبت نداده است . اما پس‌از فرونشستن آتش غضب‌خود هنگامیکه بسویش‌بازگشته‌ایم دوباره‌بحالت‌اول خوش وخندان و تازه‌رو وشادابش‌یافته‌ایم وتنهاعارضه‌ایکه برقیافهٔ خود ثبت میکند شیارها وچروکهائی‌است که براثر جور وبیمهری ما برصفحات‌طلائیش نقش می‌بندد .

براستی کتاب دوستی مصلح و خیرخواه برای نوع بشر است . ما بایدکتاب را دوست

عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستان نجات هریک کتابی بکتابخانهٔ دبیرستان اهداء نمودند .

در دبستانها نیز جشن کتاب و جلسهٔ سخنرانی دایر بود . اولیای دانش‌آموزان دبستان سالار سخنرانی مدیر دبستان را استماع می‌کنند .

داشته‌باشیم زیرا که ازمصاحبت‌باآن بسی چیزها را که نمی‌دانیم فرا میگیریم تمام‌معلومات ما در نتیجهٔ وجودکتاب است . نه‌تنها معلومات قلیل و بیمقدار ما بلکه آنچه را که اشخاص توانا و مقتدر جهان احراز نموده و باعث اشتهار و عظمت‌آنان گردیده است بواسطهٔ‌کتاب بوده است . زیرا قدر آنرا میدانسته واز مطالعهٔ‌آن لذت میبرده‌اند . از آنجاست‌که نام و آوازهٔ خود را بلند نموده زندگی خود را با افتخار توأم ساخته‌اند .

بنابراین میتوان گفت‌کتاب تنها راهنمای زندگی بشر واساس تمدن وپیشرفت هرملت و قومی است .

ممکن‌است بما این ایراد را بگیرندکه هرکتابی مفید نیست و هرمجلدی‌که نام‌کتاب برآن نهاده‌اند شایستهٔ مطالعه و قابل استفاده‌نمیباشد. جواب اینست‌که خوشبختانه در روزگار ما کتاب بفراوانی چاپ شده در دسترس عامه قرارگرفته است . صاحبنظران میتوانند مطابق سلیقهٔ خود غذای روح خویش را انتخاب نمایند . درحال حاضر آنقدرکتاب درگوشهٔ مطبعه‌ها وقفسهٔ‌کتابخانه‌های شخصی وعمومی پیدا میشودکه برای‌هرمذاق وسلیقه‌ای دراین‌کشکول قوت و غذائی بدست میآید و طالبان معرفت و سالکان طریقت و جویندگان حقیقت باید خوشه‌چین خرمن علم و دانش باشند واز هرچمن گلی و ازهرکتاب کلمه‌ای فراگیرند وبدستور شیخ‌اجل سعدی شیرازی عمل نمایندکه فرموده :

برو خوشه‌چین باش سعدی صفت   که گردآوری خـوشهٔ معرفت

کتابیکه یك‌نویسنده بوجود میآورد بدست مردم میافتد، مردم‌آنرا میخوانند، دربارهٔ آن فکر میکنند و اظهار عقیده مینمایند .

آثار یك نویسنده اگر از زیبائی و صداقت بهره‌مند باشد برای نشان دادن خوبی و بدی وبرای‌نمودن‌زشتی و زیبائی وبرای‌شناساندن‌حقیقت این‌زندگانی‌پرماجرای‌ما بزرگترین نقش را ایفا میکند .

البته تأثیر انواع کتاب با سوژه‌ها و موضوعهای مختلفش در اخلاق و اذهان عمومی متفاوت است. بسیاری از نویسندگان وفلاسفه معتقدندکه مثلا داستان برای بیان افکار فلسفی و آراء اخلاقی مناسبتر و مؤثرتر از نوشته‌های خشك و صریح است .

فی‌المثل پندهای‌گلستان سعدی درضمن آن حکایات عبرت‌آمیز بدل می‌نشیند ، چون از دل برخاسته و درخلال زیباترین عبارات و همراه نغزترین اشعار بیان شده است .

اگر شاهنامه را هزارسال‌است ملت ما بجان دوست‌دارد برای‌آنستکه همواره بمردمان فداکار ومیهن‌پرست این‌سرزمین درس‌زندگی ومبارزه داده‌است واگر دیوان‌حافظ را ایرانیان ازکناره‌های خرم و دلگشای خزر تا سواحل گرم خلیج فارس و در اطراف و اکناف جهان هرصاحبدلی میخواند و از انفاس قدسی این شاعر دریادل همت میخواهد برای آنستکه حافظ هم چون ما رنجها و خوشی‌های این زندگیرا درك‌کرده و بصداقت و از روی حقیقت سخن

دانش‌آموزان دبیرستانها از غرفهٔ کتابهای خطی دیدن می‌کنند.

مدیر کتابخانه توضیحاتی بدانش‌آموزان می‌دهد .

گفته است .

نویسندهٔ یك کتاب اگر صادق باشد با روح و جان و اندیشهٔ ما سر وکار دارد ، ما را میخنداند ومیگریاند یا بادامهٔحیات و زندگی‌تشویق‌میکند . کتاب‌مربی روح وفکر هراجتماع است هرملت‌بهمان‌طرفی سوق داده میشودکه نویسندگان‌آن ملت‌آن طریق را انتخاب‌میکنند.

ما اگرکتابهائی چون شاهنامه ، پنج‌گنج نظامی یا مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین یا مؤلفات سعدی ویا تألیفات بزرگ مورخان عالیمقدار را نداشتیم پیوند فکری ما بانیاکان حفظ نمیشد و یکی‌از هجومهای عرب و چنگیز و تیمور و یکی‌از تحریکات بیگانگان کافی‌بود که رشتهٔ استقلال مارا ازهم بگسلد .

گذشته از اینهاکتاب لطافت‌بخش ذوقها و پرورش دهندهٔ قرایح انسانهاست و هرگونه حقایق و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق را میتوان در خلال سطور ودر لابلای اوراق کتب پیداکرد . برخی ازکتابهای‌اخلاقی بهترین راهنمای زندگی‌هستند وبرخی دیگر یکدنیا شور وهیجان باخود همراه‌دارند. یکی‌چون شاهنامه مظهر ملیت و استقلال‌کشور است ودیگری چون مثنوی صیقل دهندهٔ روح و جلابخش جان هرخواننده و شنونده است .

علاوه برتمام این محاسن زبان هرملت بوسیلهٔ‌کتب ادبی محفوظ و ازگزند روزگار مصون میماند و بدیهی است‌که اگر زبان قلم نبود وکتابها تألیف نمیشد آثار علمی هم برشتهٔ تحریر در نمیآمد . پس‌از این لحاظ نیز کتاب بزرگترین وسیله برای حفظ‌آثار تمدن بشری بشمار میرود .

یکی‌ازبزرگان میگوید چرا ازتنهائی شکایت میکنید مگر مونسی بهترازکتاب سراغ دارید ؟ لردآویبوری انگلیسی درکتاب«درآغوش خوشبختی» دربارهٔ‌کتاب و اهمیت‌کتابخانه مینویسد :

« چه‌خوش است روزگار ماکه‌کتاب فراوان وبدست آوردنش‌آسان است.

مردم قدرکتابرا نمیدانند واز فوایدآن غافلند. کتاب آموزگاریست‌که مفت وبلاعوض مارا تعلیم میدهد. هیچوقت ملول‌نمیشود وهمیشه در انتظارمان بیدار است، هروقت بسر وقتش برویم باچهرهٔ‌گشاده مارا میپذیرد ومکنونات‌خاطرخویش را دراختیارمان میگذارد ازمصاحبت ما دلگیر نمیشود واز مناقشه وجدال خشمگین‌نمیگردد. هرچه بپرسیم با ملایمت جواب میدهد وهرچه را نمیدانیم با رأفت و مهربانی بما میآموزد . هیچوقت مارا سرزنش‌نمیکند ومعلومات خود را برخمان نمیکشد در اینصورت بهتر ازکتاب چیزی نیست و خوشتر ازکتابخانه جائی در دنیا وجود ندارد .

کسیکه میخواهد درکانون افکار وتصورات بشری از رنج ومحنت زندگانی رهائی‌یافته بخوشبختی وآرامش نایل‌شود باید مقصود خویش را درگوشهٔ‌کتابخانه میان اوراق‌کتب‌جستجو کند و مطمئن باشدکه عاقبت جوینده یابنده است .
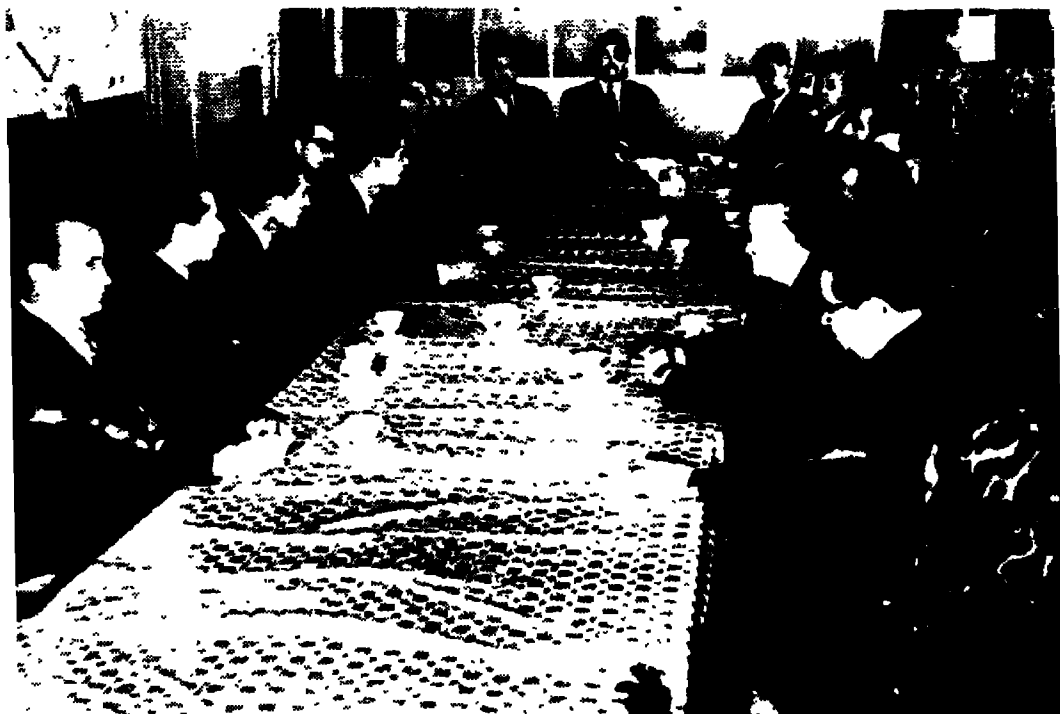
جلسهٔ ارزیابی فعالیتهای دبیرستانها در هفتهٔ کتاب

دبیرستان رضاشاه‌کبیر از لحاظ فعالیتهای هفتهٔ کتاب ممتاز شناخته شد.

انسان باقتضای فطرت از تنهائی میگریزد و از عزلت نفرت دارد همیشه میخواهد با دوستان بیامیزد و با آشنایان بنشیند و برخیزد گوئی هستی او ناقص است و رشته‌های نامرئی وجود اورا با دیگران بهم پیوسته که بدون آنها آرام و قرار ندارد .

بدون تردید کتاب برای هرانسان بهترین مونس ومصاحب است. زیرا مصاحبت کتاب مارا از محیط مردم عادی بالاتر برده در دنیائی از افکار و تصورات عالی داخل میکند و با مردمان بزرگ همنشین میسازد .

دانشمندی در ستایش کتابهای خود چنین میگوید گروهی دوستان جانی ویکرنگ دارم که شب و روزخویش را باآنها میگذرانم. دوستان من همه ازناموران جهانند که قرون واعصار را درهم پیچیده فواصل دنیا را ازمیان برداشته تابخانهٔ من رسیده ودرخانهٔ چشمم جای گرفته‌اند. هروقت بخواهم بدیدن آنها میروم وهرجا بروم آنها را بهمراه خود میبرم . بقدری خوش محضر و شیرین زبانند که هیچکس از صحبتشان سیر نمیشود . بزبان طبیعت سخن میگویند و اسرار حیات را آشکار میکنند زمان ومکان را ازپیش برداشته مرا بامردمان قرون سلف آشنا میسازند. از روزگار باستان داستانها میگویند و از سرنوشت انسان رازها فرو میخوانند. بمن میگویند که چگونه زندگی کنم؟ وچگونه بمیرم؟ وقتی غمگین میشوم آتش غم را باآب حکمت فرومینشانند. سخنان شیرین ونکته‌های نمکین میگویند تاخرم ومسرور شوم. راه سعادت را بمن نشان میدهند و برای پیمودن آن از راهنمائی دریغ نمیکنند .

نمیتوانم بگویم که ازمصاحبتشان چه فوایدی میبرم که زبانم از شمارش آن عاجز است. با وجود تمام اینها این دوستان باوفا و مهربانم درمقابل محبتهای خود ازمن تقاضائی ندارند و برای خدمتهای خود پاداش نمیطلبند . مگر اینکه آنها را در اطاقی خلوت دور ازدسترس دیگران جای دهم و اینهم بخاطر منست که بتوانم با فراغ تمام ازصحبت آنها بهره‌مند شوم . این سخن عین حقیقت است .

فوایدکتاب بیشتر ازآنست که بتوان شماره کرد. بزرگان را دراین باب سخن فراوان است.

دانشمندی میگوید کتاب دوست مهربانیست که هیچوقت براه نفاق نمیرود رهنمای باوفائیست که معبرحیات را بما نشان میدهد وراه عفت وفضیلت را جلوپایمان میگذارد. مصاحب شیرین زبانیست که با سخنان دلنواز خود مارا ازبند غم آزاد میکند .

دیگری میگوید بوسیلهٔ کتاب با معاریف جهان و مشاهیر تاریخ که اکنون در دل خاك خفته‌اند گفتگو میکنم و افکارشانرا از زبان خودشان میشنوم .

باکسری و اسکندر از جنگها و فتوحاتشان سخن میگویم درمحضر مونستن وسیسرون می‌نشینم وسخنان دلنوازشان را میشنوم. درمجلس درس سقراط وافلاطون حاضرشده ازمعلوماتشان استفاده میکنم . با اقلیدس ونیوتن محشور شده مشکلات خود را ازآنها میپرسم .

بلی کتاب خلاصهٔ اعمال و اقوال رجال را از خلال قرون عبور داده و در دسترس ما

فعالیت هفتهٔ کتاب در دورافتاده‌ترین روستاها هم مشهود بود .

کتابخانهٔ سیار سپاه‌دانش در هفتهٔ کتاب فعالیت بیشتری داشت .

میگذارد .

بزرگی میگوید کتاب برای جوانان رهنمائیست که آنانرا بطرف شرافت و فضیلت میکشاند . زیرا جوانی مخلوطی از هیجانها و غرور است . برای پیران مایهٔ تسلیتی است که آنانرا از محنت و بدبختی رهائی میدهد زیراکه پیری دورهٔ ظلمت و وحشت زندگی است .

برای ایام‌تنهائی وبیچارگی مونس و مصاحبی بهتر و باوفاتر ازکتاب نیست. معاشرت ابنای زمان غالباً زیان‌آمیز است از این‌جهت‌که غالباً مارا تابع تمایلات‌خود ساخته خودشان مطیع هوس میشوند ودرنتیجه مارا بوادی فساد میکشانند ولی‌کتاب چون پیری جهاندیده مارا اندرز میدهد وبوسیلهٔ سخنان‌حکمت‌آمیز خود نفوذ هوس را ازقلمرو روحمان برطرف میکند.

بزرگان‌جهان هرکدام دربارهٔ کتاب وصفی وبحثی‌دارند ، کتاب را عموماً بنام‌یکدوست صدیق و فاضل معرفی‌کرده‌اند .

خوبست مانیز ازاین‌مردان‌بزرگ پیروی‌کنیم تادر زندگی‌خوشبخت‌وآسوده‌خاطر باشیم.

یکی از فضلا میگوید حقایق عالی و خیالات زیبائی‌که درمغز من دور میزند در نتیجهٔ مطالعه پدید آمده‌کتاب برای من در روزگار غم و بدبختی بهترین مایهٔ تسلیت‌بود و در ایام مرض پرستاری بهتر ازآن نداشتم . دوستان وآشنایان ما در نتیجهٔ تطور حوادث تغییرمییابند و همینکه روزگار برما سخت‌شد پیوند محبتشان سست میشود . ولی‌کتاب مصاحبی‌است مهربان و باوفاکه هیچوقت ازما رو نمیگرداند و همیشه در روزگار خوشبختی وبدبختی همانستکه بود وبا بشاشت و مسرت مارا بدوستی خود میپذیرد .

زندگانی این دانشمندان وطرز رفتار آنان برای دیگران درسی مفید و عبرت‌انگیز است . اینان در عین‌حال‌که دانشمندی تمام عیار و خود نویسنده‌ای سحارند از خواندن آثار دیگران خودداری نمیکنند و بمصاحبت کتاب بیشتر از معاشرت مردم راغبند و بطور خلاصه سعادترا در اوراق‌کتاب جستجو مینمایند .

حکیمی‌گوید مطالعهٔ‌تاریخ جوانانرا پیر میکند یعنی درعین‌جوانی‌آنها را ازتجربیات پیری برخوردار میسازد ودایرهٔ فکرشانرا وسعت میدهد. ناگفته‌نماندکه نباید درمطالعهٔ‌کتاب افراط‌کنیم وقوای خود را بیحساب مصرف‌نمائیم . وقتی میخواهیم بوسیلهٔ مطالعه قوای روحی خود را پرورش دهیم نباید جسم خویش را ازنظر دور بداریم. جسم مرکبی است‌که باید روح را در طریق حیات پیش ببرد . اگر مرکب خود را خسته وفرسوده سازیم راه را چگونه طی میکنیم ؟ همیشه باید راه اعتدال را پیش‌گرفت وتعادل مابین جسم و روحرا حفظ‌کرد وطریق زندگیرا چنان‌پیمودکه نه‌جسم فرسوده‌شود ونه روح تاریک‌گردد. باید روح را بوسیلهٔ مطالعه روشن سازیم وجسم را بواسطهٔ ورزش و گردش قوی‌کنیم . مکرر دیده‌ایم‌که بعضی‌اشخاص در شبانه‌روز وقتی برای ورزش و تفریح منظور نداشته‌کثرت مشاغل خود را بهانه قرار میدهند . گوئی نمیدانندکه هرکس فرصتی برای ورزش‌ندارد باید مدتهای دراز دربستر بیماری‌بخوابد
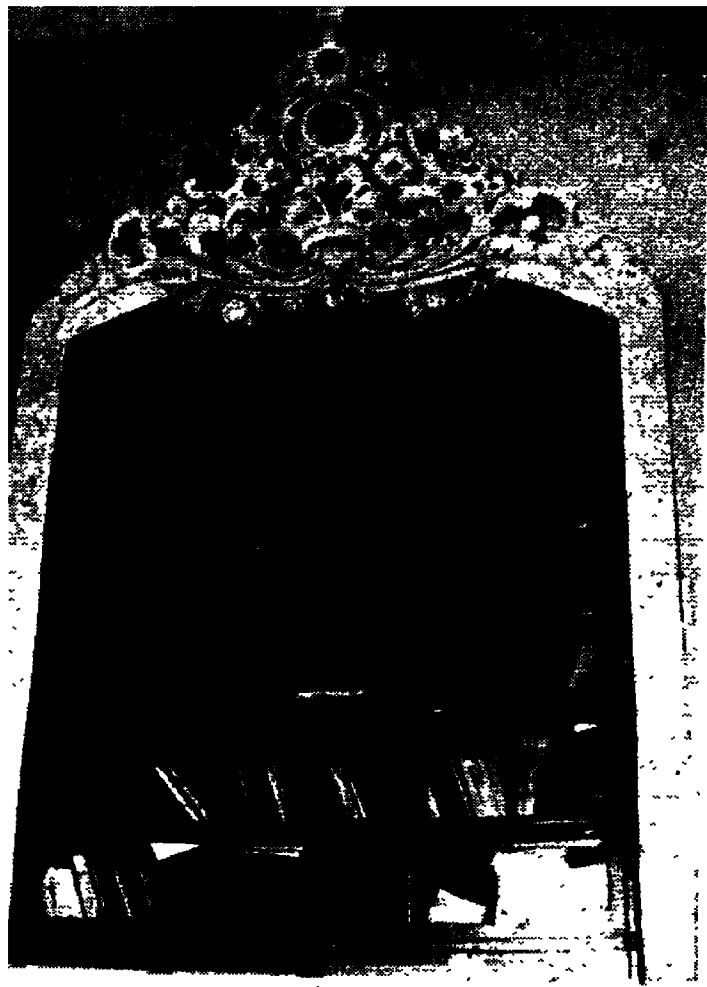
درهفتهٔ کتاب ادارهٔ بازرسی آموزش و پرورش استان نیز کتابخانه‌ای تأسیس کرد .

معلمین آموزشگاه‌ها و کارمندان آموزش و پرورش آذربایجان شرقی میتوانند از این کتب در اداره وخارج از آن استفاده کنند.

و رنج مرض‌را تحمل کند .

باری ازکتابخانه بیجهت غافل‌میشویدکه بهتر ازآن جائی نیست. وقتی واردکتابخانه میشوید بصورت ظاهر قفسه‌هائیرا می‌بینیدکه‌کتب و اوراق درآن جای داده‌شده سکوت بر آن محوطهٔ مرموز حکمفرماست وهیچ صدائی بگوش نمیرسد، وقتی روی صندلی پشت میز مطالعه مینشینیدکتابهای خاموش زبان میگشایدگوئی محیط عوض میشود و شما بربالهای فکر نشسته با سرعتی حیرت‌انگیز آسمان و زمین را در می‌نوردید .

بهمراه دانشمندان و نویسندگان ومؤلفین بزرگ و مشهور درجهان گردش می‌کنید و اسرار حیات حیوانات ونباتات را مورد دقت قرار میدهید، هرکتابی افق‌تازه‌ای جلو رویتان باز میکند ودنیای دیگری را بشما نشان میدهد .کتابخانه مظهر عجایب‌است زیرا خلاصهٔافکار وآثار بشری را درچهار دیوار خود محفوظ داشته معمای زمان ومکان را از پیش برداشته‌است. مسافتهای دور را نزدیك میکند وقرون واعصار را طوماروار درهم می‌پیچد. اگرمیخواهید از دست آلام و هموم زندگی رهائی یافته درمیان غوغای حیات لحظه‌ای چند ازخوشبختی ونشاط برخوردار شوید بکتابخانه پناه ببرید و یقین بدانیدکه در آن چهار دیوار اسرارآمیز گمشدهٔ خود را پیدا خواهیدکرد . آنجا درمقابل اوراق وکتب‌که آئینهٔ تمام نمای افکار ومظاهر آثار گذشتگان است خود را فراموش میکنید ودر اقیانوس بیکران افکار انسانی فرو میروید . در آنموقع احساس میکنیدکه روحتان بزرگتر، دایرهٔ فکرتان وسیعتر ومغزتان روشنتر میشود و بنیروی خیال از حدود این زندگی پست مادی بالاتر رفته درعالمی روشنتر و عالیتر و وسیعتر جای میگیرید و درآنجا سر خوشبختی را چنانکه باید درك میکنید .

اگر متوجه این قسمت شده‌اید دیگر حق ندارید از دست بدبختی شکایت کنید زیرا شما خوشبخت هستید . »

با اتمام‌چاپ‌سخنرانی آقای‌خوشخبر تقریباً گزارش‌ما بپایان‌میرسد وهمچنانکه اشارت‌رفت بدرج‌نمودار ازدیاد کتب آموزشگاههای‌تبریز درهفتهٔ کتاب که‌نشان‌دهندهٔ ثمرهٔ قسمتی از فعالیتهای مثبت‌مدارس‌است وهمچنین‌طبق معمول وسلیقهٔ دیرین‌نشریه به‌معرفی چند کتاب تازهٔ سودمند اقدام می گردد .

نمودار افزایش کتب کتابخانه‌های دبیرستانهای تبریز درهفتهٔ کتاب سال ۱۳۴۴

نام دبیرستان	موجودی کتاب قبل از آغاز هفتهٔ کتاب	تعداد اضافه شده در مراسم هفتهٔ کتاب	موجودی فعلی
اسدی	۱۱۴۲ جلد	۱۲۰۴ جلد	۲۳۴۶ جلد
امیرخیزی	۹۴۰ «	۷۵ «	۱۰۱۵ «
امیر نظام	۴۶۲ «	۶۳ «	۵۲۵ «
ایراندخت	۱۴۰۰ «	۶۲ «	۱۴۶۲ «
بازرگانی	۲۷۰ «	۸۰ «	۳۵۰ «
پرورش	۲۷۵ «	۱۲۵ «	۴۰۰ «
تقی‌زاده	۵۱۲ «	۱۲۴ «	۶۳۶ «
تمدن	۴۱۴ «	۱۱ «	۴۲۵ «
دانشسرا و مرکز تربیت‌معلم	۳٤۵۱ «	۳۵ «	۳۴۸۶ «
دکتر صدیق‌اعلم	۵۲۰ «	۲۴۰ «	۷۶۰ «
دهخدا	۱۱۵ «	۶۶ «	۱۸۱ «
دهقان	۳۵۰۰ «	—	۳۵۰۰ «
رازی	۳۷۸ «	۳۲ «	۴۱۰ «
رضاشاه کبیر	۱۸۰۰ «	۲۰۰ «	۲۰۰۰ «
سعدی	۲۶۶۰ «	۸۵ «	۲۷۴۵ «
شاهدخت	۹۶۲ «	۶۲ «	۱۰۴۴ «
شهاب	۱۴۹۹ «	۲۶ «	۱۵۲۵ «
فردوسی	۴۴۰۰ «	۲۴۵ «	۴۶۴۵ «
فیوضات	۸۳۱ «	۷۱ «	۹۰۲ «
کورش کبیر	—	۱۲۵ «	۱۲۵ «
لقمان	۱۲۲۰ «	۳۰ «	۱۲۵۰ «
مهرآئین	۳۷۳ «	۱۳۲ «	۵۰۵ «
مهستی	۲۸۴ «	۵ «	۲۸۹ «
منصور	۱۷۵ «	۵۰ «	۱۸۰۰ «
نجات	۹۷۰ «	۱۵ «	۹۸۵ «

نمودار افزایش کتب کتابخانه‌های دبستانهای تبریز در هفتهٔ کتاب ۱۳۴۴

نام دبستان	موجودی کتاب قبل از آغاز هفته کتاب	تعداد اضافه شده در مراسم هفته کتاب	موجودی فعلی
آریا	۲۷ جلد	۱۷ جلد	۴۴ جلد
آذر	۲۵ «	۱۵ «	۴۰ «
امیرکبیر	۱۵۰ «	۵۵ «	۲۰۵ «
اردیبهشت	۸۱ «	۱۳۰ «	۲۱۱ «
باغبان	۶۵ «	۱۲ «	۷۷ «
بانوان	۱۰۳ «	۴۰ «	۱۴۳ «
بدر	۴۲ «	۳۱ «	۷۳ «
بزرگمهر	۳۵ «	۱۰ «	۴۵ «
بهزاد	۷ «	۵۸ «	۶۵ «
بیهقی	۹۷ «	۷۵ «	۱۷۲ «
تربیت	۶۳ «	۳۷ «	۱۰۰ «
جوادی	۱۰۰ «	۱۱ «	۱۱۱ «
جاوید	۱۳۹ «	۷۹ «	۲۱۸ «
پهلوی	۱۱۰ «	۲۵ «	۱۳۵ «
حافظ	۱۱۷ «	۲۷ «	۱۴۴ «
خطیب تبریزی	۱۱۲ «	۸۰ «	۱۹۲ «
خواجه نصیر	۳۵۰ «	۱۰ «	۳۶۰ «
خیابانی	۴۰ «	۱۷ «	۵۷ «
دانش	۵۰ «	۶۲ «	۱۱۲ «
دکتر شفق	۱۸۴ «	۶ «	۱۹۰ «
رشیدی	۲۳ «	۴۱ «	۶۴ «
سالار	۱۶۰ «	۵۵ «	۲۱۵ «
سردارملی	۴۱ «	۸۴ «	۱۲۵ «
ساسان	۲۶ «	۱ «	۲۷ «
سلیمی	۲۷۴ «	۴۰ «	۳۱۴ «
سنائی	۲۳ «	۴۵ «	۶۸ «

نام دبستان	موجودی کتاب قبل از آغاز هفته کتاب	تعداد اضافه شده در مراسم هفته کتاب	موجودی فعلی
سوسن	–	۳۵ جلد	۳۵ جلد
سپند	–	۱۴ «	۱۴ «
شاه‌حسین‌ولی	۳۵ «	۲۰۶ «	۲۴۱ «
شکوفه	۵۳ «	۱۱ «	۶۴ «
شهریار	۲۳ «	۲۵ «	۴۸ «
شیخ‌عطار	–	۷ «	۷ «
صائب	۲۷ «	۳۷ «	۶۴ «
صبا	۹۰ «	۳۱ «	۱۲۱ «
ضیاء	۵۲ «	۲۵ «	۷۷ «
غیاث	۷۰ «	۱۲ «	۸۲ «
فروغی	۱۷ «	۳۷ «	۵۴ »
فرمانفرمائیان	۴۴ «	۱۱۶ «	۱۶۰ «
فرخی	۹۹ «	۵ «	۱۰۴ «
فروردین	۴۵ «	۱۰ «	۵۵ «
قدس	۶۴ «	۱۶ «	۸۰ «
قدسیه	–	۳۰ «	۳۰ «
فیاض	۲۷ «	۵۳ «	۸۰ «
کمال‌الملک	۴۰ «	۱۲ «	۵۲ «
گنجویان	۷ «	۲۰ «	۲۷ «
مسعودسعد	۵ «	۲ «	۷ «
منوچهری	۱۰۴ «	۳۲ «	۱۳۶ «
مولوی	۹۶ «	۱۶ «	۱۱۲ «
ممتاز	۷۸ «	۶۰ «	۱۳۸ «
ناهید	۵۷ «	۶۲ «	۱۱۹ «
مواسات	–	۱۷	۱۷ «
نیر	–	۱۵ «	۱۵ «
نو اختران	۲۱ «	۶۱ «	۸۲ «
نور	–	۶ «	۶ «
مهناز	۳۵ «	۱۰ «	۴۵ «
هاتف	۴۱ «	۵۲ «	۹۳ «
هدایت	۵۰ «	۱۵ «	۶۵ «
هفده‌دی	۱۰۵ «	۵۰ «	۱۵۵ «

معرفی چند کتاب سودمند تازه

زندگی در کودکستان، تألیف ویلز و استجون، ترجمهٔ نصرالله دبیهیمی و طهماسب دولتشاهی، چاپ شفق، ناشر ادارهٔ آموزش سمعی و بصری آذربایجان شرقی، وزیری، ۴۵۲ص، بها ۱۸۰ ریال.

هنگامی که کودك وارد کودکستان میشود از نظر رشد و نمو راه درازی را پشت‌سر نهاده است. آشنائی به سرگذشت طفل و اطلاع از چگونگی طی این راه دراز مربی را در تعبیر و تفسیر مظاهر شخصیت وی یاری میبخشد. همچنین آگاهی باینکه برخی از اختصاصات رشد بین اکثر کودکان عمومیت دارد میتواند تصویری از آنچه راکه از یك بچهٔ چهار و پنج ساله انتظار میرود درذهن مجسم سازد.

همهٔ کودکان مسیر روشنی را به سوی نضج میپیمایند منتهی هر کدام باسرعت و کیفیتی مخصوص بخود. رشد آنان در مدت عمرشان نه بطور یکنواخت انجام میگیرد ونه از جدول زمانی خاصی پیروی میکند. کیفیتهای تازه درآنها گاهی ناگهانی و زمانی بتدریج ظاهر میشود.

این کتاب راهنمای ارزنده وسودمندی است که مربیان کودکستان وعلاقمندان بتربیت صحیح کودك را بەرموز پیشرفت و رشد ونمو اصولی کودکان آگاه میسازد.

درس معلم دانا، تالیف کیمبل ویلز. ترجمهٔ م. محمودی، چاپ شفق، ناشر امید یزدانی، وزیری، ۳۳۴ص، بها ۱۲۰ ریال.

دربارهٔ اصول تعلیم و تربیت تاکنون کتابهای متعددی بزبان فارسی تألیف یا ترجمه شده‌است. هر کدام محسناتی دارند. اصولا هر کتاب بەیکبار خواندن میارزد اما کتاب «درس معلم دانا» یا «چگونه تدریس کنیم تا مدارس بهتری داشته‌باشیم» کتابی است که درآن مؤلف ثمرهٔ تجارب پرارزش تربیتی خود و دیگران را شرح‌داده و روشهای متنوع ومختلف را بطور عملی باهم مقایسه کرده وآنچه را ازهمه سودمندتر یافته برای خوانندگان وعلاقمندان بەتعلیم و تربیت درست نسل جوان پیشنهادکرده است.

تست‌های زیست‌شناسی ویژهٔ داوطلبان کنکور دانشگاه ، تألیف مظفر دارایی و جواد هاشمی . ناشر حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، ۱۰۸ص، بها ۳۵ریال.

کتابی‌است همچنانکه ازنامش برمی‌آید حاوی سؤالاتی دربارهٔ زیست‌شناسی وپنج‌پاسخ برای هرکدام باجداول‌آموزندهٔ متعدد . تألیف این‌کتاب اگر ابتکار هم نباشد مزایای متعدد ازه‌ای دارد .

امام‌علی، صدای عدالت انسانیت، جرج جرداق ، ترجمهٔ سید هادی خسروشاهی ، ناشر مؤسسهٔ مطبوعاتی فراهانی، وزیری، ج۱، ۳۴۰ص، بها ۱۸۰ ریال.

متن این کتاب بزبان‌عربی تألیف شده ومؤلف‌کوشیده مطلب را با بیانی بدیع و شیوا بیان کند والحق در این‌کار نیز موفقیت‌شایانی بدست‌آورده است. مترجم‌کتاب نیز روی علاقهٔ خصوصی‌که بموضوع کتاب دارد از اقتفا و اقتدای بمؤلف‌کوتاهی نکرده و ترجمه‌ای ازآب درآورده‌که درخور همان متن است . درطبع وتجلید وکاغذکتاب هم لطف فراوان بکار رفته و کتابی دردسترس‌علاقمندان بمولای‌متقیان قرارداده‌شده‌که مایهٔ‌بهجت ومسرت‌خاطر هربیننده‌ای خواهدبود. ما مطالعهٔ این‌کتاب نفیس را به‌خوانندگان عزیز توصیه و موفقیت مترجم دانشمند محترم را از درگاه حضرت احدیت مسألت می‌کنیم .

مکتب‌حافظ یامقدمه‌ا برحافظ‌شناسی، تألیف دکتر منوچهر مرتضوی ، ناشر کتابفروشی ابن‌سینا ، وزیری، ۴۹۸ص، بها ۲۵۰ ریال .

این‌کتاب بحث ممتع و جامع و جالبی است از سخن و اندیشه وآئین حافظ . مؤلف دانشمندکتاب با تبحر وآگاهی فوق‌العاده‌ای‌که دربارهٔ لسان‌الغیب خواجه‌حافظ شیرازی ، و تاریخ و ادب و افکار روزگار وی دارد ، اطلاع بدیع وآموزندهٔ پرارزشی دراختیار خواننده می‌گذارد. غالباً آنانکه بیشتر بمعنی می‌پردازند ازتوجه بظاهر غافل می‌مانند، اما درتألیف طبع و تجلید این اثر نفیس ، شیوائی بیان ، زیبائی طبع و لطف تجلید دست‌کمی از معنی بدیع‌آن ندارد . فهرست اعلام مرتبی نیز در پایان‌کتاب آمده‌که کار مراجع را برای یافتن مطلب مورد نیاز بسیار آسان ساخته وهمچنانکه درمقدمهٔ‌کتاب اشارت شده الحق زحمات‌آقای یوسف خادم هاشمی‌نسب در استخراج این اعلام درخور تحسین است. ما استفاده ازاین‌گنجینهٔ

ارجمند را بتمام شیفتگان زبان شیرین پارسی و رهروان طریقت صفا و وارستگی توصیه ودوام ایام افاضت و افادت مؤلف محترم را آرزو می‌کنیم .

مصطبهٔ خراب، تألیف احمدقاجار، باهتمام و تصحیح دکتر عبدالرسول خیامپور ، تذکرهٔ شماره ۵ ، وزیری ، ۲۹۸ص ، بها ۱۷۰ ریال .

موضوع کتاب شرح حال شعرا و گویندگانی است که غالباً در قرون یازده الی سیزده می‌زیسته‌اند، مصحح دانشمند تذکره ازمحققین واستادان مسلم ادب فارسی عصر ماست. کارهائی که تاکنون در زمینهٔ دستور وتاریخ ادب زبان فارسی، چون «دستور زبان فارسی» و «فرهنگ سخنوران» انجام داده‌اند الحق مایهٔ افتخار دوستان ودرخور تقدیر دانشمندان است. مصطبهٔ خراب پنجمین تذکره‌ای است که ازطرف ایشان تصحیح و زیور طبع یافته‌است، تذکره‌های دیگری نیز دردست طبع ونشر دارند. ما ضمن مسألت دوام ایام افادت ایشان، آرزو می‌کنیم که آثار بارز ایشان نیز همین نفاست کاغذ وشیوهٔ طبع و نحوهٔ تجلید را داشته باشد .

تاریخ عرب، فیلیپ حتی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ناشر حاج‌محمدباقر کتابچی حقیقت، وزیری، ۶۴۸ص، بها ۳۰۰ ریال .

تاکنون در تاریخ عرب کتابهای متعددی تألیف یافته ولی هیچکدام بتنهائی محتوی مزایای فوق‌العادهٔ کتاب تاریخ عرب حتی نیست. این کتاب که متن انگلیسی آن هفت بار وترجمهٔ عربی آن چهار بار تجدید طبع شده و درصدها هزار نسخه در دسترس مردم ودانشمندان قرار گرفته چکیده محققانهٔ تاریخ و ادب عرب و اسلام است. تاریخ عرب را از روزگاران بسیار قدیمی که قبایل بیابانگرد مختلفی مافی‌الضمیر خود را بلسان عربی مبین ادا می‌کرده‌اند آغاز نموده وضمن بیان حوادث جالب و داستانهای شیرین آن دوران برمان طلوع فجر اسلام می‌رسد وکیفیت اشاعهٔ این آئین راستین آسمانی را درکشورهای مختلف، بدون اعمال ذره‌ای تعصب و انحراف، شرح می‌دهد. قدرت قلم وبیان سحار مترجم کتاب، شیرینی مطلب ومفاد آن را دوچندان نموده وخواننده را امکان آن نمی‌دهد که پس از آغاز مطالعهٔ کتاب سر ازآن بازگیرد. آنانکه علاقمند به اسلام ، و تاریخ و ادب کشورهای اسلامی هستند از داشتن این کتاب ناگزیرند . زیبائی طبع وتجلید ونوع کاغذ و روکش آن بی‌نیاز ازتعریف وخود معرف کمال حسن ونفاست خویش است . ما موفقیت بیشتر مترجم دانشمند و ناشر ارجمند کتاب را مسألت داریم .

گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، تألیف،
دکتر لطف‌الله هنرفر ، ناشر کتابفروشی
ثقفی اصفهان، وزیری، ۱۰۹۰ ص، گراور
۲۴۳، نقشه یک‌قطعه ، بها ۵۰۰ ریال .

دربارهٔ آثار تاریخی نقاط مختلف ایران تاکنون کتابها و راهنماهای متعددی برشتهٔ تحریر درآمده که در هرکدام تازگی و هنر بخصوصی بکار رفته و الحق همه در خور تقدیر وتمجیدند . دربارهٔ اصفهان نیز مطالب وکتابهای زیادی نوشته‌شده اما بقول معروف «کار راکه کرد، آنکه تمام‌کرد» کارکامل واقعی دربارهٔ ابنیه وآثار تاریخی این شهرستان، کتاب «گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان » تألیف محقق دانشمندآقای دکتر لطف‌الله هنرفر استاد تاریخ دانشگاه اصفهان است . در این‌کتاب بزرگ و ارزنده‌کتیبه واثر و بنائی ناخوانده وناموده نمانده و کار تحقیق بشیوهٔ کاملا علمی انجام‌یافته وکتابی ازآب درآمده‌که نه‌تنها مفاخر پیشین‌را ارائه می‌کند بلکه خود از مفاخر علمی عصر ما محسوب می‌گردد . درنفاست طبع و تجلید و کاغذ کتاب نیز هم شایانی مصروف شده است و صحت‌نظر مارا دربارهٔ این‌کتاب مفاد سه مقدمهٔ‌آن بقلم دانشمندان بزرگوار آقایان سعید نفیسی ، دکتر عیسی صدیق‌اعلم ودکتر محسن‌هشترودی بخوبی‌تأیید می‌کند. ماتهیهٔ وابتیاع این‌کتاب پرارزش را بتمام‌کتابخانه‌های‌کشور ودانشمندان وعلاقمندان بمفاخر ومآثر ایران توصیه و دوام ایام افاضت مؤلف محترم را مسألت می‌کنیم.

تجسم عمل یا تبدل نیرو بماده ،
نگارش محمد امین رضوی سلدوزی ،
۲۹۲ ص، وزیری ، بها ۱۴۰ ریال.

این‌کتاب موضوعی دقیق وعمیق دارد. اثبات می‌کندکه اعمال همهٔ مردم تاروز قیامت برجریدهٔ عالم پایدار خواهد ماند. روز موعود را بهار رستن اعمال‌میداند میپرسد «زمستانی که سپری میشود و نوروز فرا میرسد آیا جهان ما منقضی می‌گردد یا جهان‌مردهٔ زمستانی حیات تازهٔ بهاری می‌گیرد؟ » گفتگوهای شیرین و احادیث دلنشین دارد . تجسم‌کردار وپندار و تحول نیرو را بماده با یاری‌گرفتن از اقوال بزرگان دین و اندیشه‌های دانشمندان علوم تجربی به ثبوت میرساند . خلاصه‌کتابی است در نوع خود بسیار جالب و آموزنده . زحمت تصحیح مطبعی این‌کتاب را دانشمند محترم آقای بکائی تعهد فرموده‌اند و اثری بدیع باچاپی نفیس ازآب درآمده‌است . ما مطالعهٔ آنرا بتمام اهل معنی توصیه وتوفیق هرچه بیشتر مؤلف و مصحح محترم را از درگاه ایزدی مسألت می‌کنیم . ک

صورتی از کتب اهدائی مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین بکتابخانهٔ ملی تبریز

نام‌کتاب	مؤلف	مترجم	ناشر
احساس‌مسؤولیت‌دراطفال کودکان خجول	نیسر. راس	جمشید شباهنگ	امید
بهداشت روانی خانواده	آپله‌بوم. پرت. نیهر	حیدر دانشدوست. علی‌اکبر شعاری‌نراد	امید
بیماری روانی درخانواده	دویل. ثورمن	سید مهدی امین	امید
تعلیم‌کار وانضباط به‌کودك	باروك. آسبورن	نادر شربت‌زاده. محمد اوان	امید
حقایقی دربارهٔ سرطان	دالاس جانسون	دکتر علی مقدم	شمس
دیابت ــ بیماری قند	گراف‌کانکلین	دکتر سعید راد	ابن‌سینا
سیگار و تندرستی	پت مك‌گردی	عبدالامیر سلیم	شمس
سلامت‌کودك	دیتریچ وگرونبرگ	بهروز شهبازی. محمد تأملی	امید
تربیت‌کودکان تیزهوش وکودن	کارسون. هارت	محمدنقی براهنی	امید
کودکان علیل ومصروع	هربرت یهراس	دکتر سلیمی خلیق	امید
همسایه	میسل. آگ	دکتر علی‌اکبر مجتهدی. مصطفی‌مجتهدی	روزنامه توحیدافکار
یگانه‌فرزندخانواده۔ اطفال نارسا	لشان. ویشیك	نصرالله دیهیمی. اسماعیل سیدان	امید
داستان دوستان	تایزن وباند	ساعدی	ابن‌سینا
نگهداری وپرورش‌کودك	گود اسپید.میسن. وودز	سیدمهدی‌امین ومنیره‌امین	امید
شناخت خویشتن	آرتور ت. جرسیلد	محمدنقی براهنی و غلامحسین ساعدی	شمس
قلب . بیماران قلبی . فشارخون	ه. بله‌کسلی. آ. بله‌کسلی۰آ. کرازبی	دکتر محمدعلی نقشینه. دکتر غلامحسین ساعدی	شهریار

خواندن‌کتابهای فوق‌که همه یا جنبه‌های تربیتی دارند و یا بهداشتی ، برای پدران ومادران ومعلمانی‌که می‌خواهند فرزندان و دست‌پروردگان‌آنان افرادی تندرست وسعادتمند و مفید بحال جامعه بار بیایند ضروری است .

بیاد سه دانشمند فقید

امیرخیزی ، سینا ، مینورسکی

نشریهٔ
کتابخانهٔ ملّی تبریز

شمارهٔ دهم - تیرماه ۱۳۴۵

این یادنامه باهمکاری ادارهٔ آموزش وپرورش و ادارهٔ
فرهنگ وهنرآذربایجان شرقی منتشر می‌شود .

آنان که محیط فضل و آداب ش
وزجمع کمال شمع اصحاب ش
ره زین شب تـاریك نبردند بـ
گفتند فسانه‌ای و در خواب ش

حیام

شخصیت ثابت

اشخاص برحسب شخصیات مختلف ومتفاوتی که دارند هریك بشکلی و وضعی در اجتماع جلوه گر میشوند . برخی از خود ارادهای نداشتهازهر طرف که صدائی بشنوند بهمان طرف میگرایند و باد بهر سمت که بوزد آنها هم بهمان طرف متمایل میشوند . جمعی هم دارای روحیهٔ متزلزلند گاهی قدمی بجلو بر میدارند گاهی هم گامی باز پس مینهند و واپس مینگرند وقتی روح استقلال طلبی و آزادگی در آنان زنده میشود از خود شخصیت وخاصیتی نشان میدهند. زمانی هم باندازهای تحت تأثیر جریان روز قرار میگیرند که گوئیا ازخود ارادهای نداشته و فرد مستقلی نبوده بلکه یك موجود عاجز ودر مـاندهاند.

در مقابل ، در هر اجتماع عدهٔ محدود ومعدودی هم هستند که شخصیت مستقل وپابرجا دارند که از هیچ باد و بارانی حتی طوفان وسیل حوادث نمیلرزند وهمچون کوه الوند پابرجـا واستوارند وبر آنچه که آنرا حق دانستهاند وخیر اجتماع را در آن یافتهاند سخت ایستادهاند. دو دلی را بخود راه نمیدهند واز راه حق بهیچ قیمتی برنمیگردند . در عینحال با دیگران باخضوع وخشوع رفتار میکنند.

اینگونه اشخاص که چنین شخصیتی در آنها بوجود آمده است سه صفت ازدیگر صفات در آنها بارزتر است : شجاعند ، پاکدامنند ، ظرفیت دارند.

نکوهش جهان

اثر طبع وقاد مرحوم امیرخیزی

یکی گل در این باغ بیخار نیست — اگر هست جز نغز گفتار نیست

هر آن گل که از باغ دانش شکفت — بر انگشت چیننده زان خار نیست

ز هر نقش زیبا که نقاش کرد — یکی اینچنین نغز و پر کار نیست

زدوده ز هر کژی و کاستی — چو آئینه کش هیچ زنگار نیست

بدان پیکر پاکش اندر نگر — کز آن پاکتر سیم بی‌بار نیست

همانند این گوهر تابناک — بگنجینه در درّ شهوار نیست

خرد را شگفت آید از فرّ اوی — که با فرّ او طلعت یار نیست

بباغش ز بهمن نبینی گزند — بشاخش نهیب اسفندار نیست

همیشه بهار است گلزار آن — خزانرا به بنگاه آن بار نیست

ببالد ز دیدار فرخ «بهار» — که چونان دلفروز دیدار نیست

بهشتی چنین نغز گلزار را — چنو باغبان و پرستار نیست

سخن را پی افکنده کاخی چنان — که در پیکر وهم سمنار نیست

نگارد چنان نغز نقش سخن — کز آن خوبتر نقش در کار نیست

گلی کز نهال ضمیرش شکفت — دلاویزتر زان بگلزار نیست

نبشته یکی چامهٔ نغز باز | که چو نان بدفتر پدیدار نیست
نگاریده با کلک سحر آفرین | نگاریکه در روم و بلغار نیست
خطا باشد ارنافه خوانمش زانک | چنین نافه در چین و تاتار نیست
بتی کو نگارد بدست هنر | فریبنده تر زان بفرخار نیست
چنین نقش مانی نپرداخته | که بر چهره دستیش انکار نیست
دریغا که این چامهٔ پارسی | ملک وار هست وملک وار نیست

۞۞۞

جهان است آن دیو خونخواره‌ای | که کارش بجز جنگ و کشتار نیست
همه مردم اوبارد و اینچنین | یکی اژدها مردم اوبار نیست
چو بازار گانیست کز خواسته | مراورا بجز مرگ در بار نیست
بخیره نخوانمش زنهار خوار | که در کیش او نام زنهار نیست
تناور درختیست با شاخ و برگ | که بارش بجز ریو وپندار نیست
یکی میزبان سیه کاسه ایست | کش از کشتن میهمان عار نیست
مبینش بدیدار همچون عروس | که چو نان یکی زال بدکار نیست
برون همچو طاوس نر دلفریب | درون جز یکی سهمگین مار نیست
ستودن چنین دیو دیوانه را | سزاوار مرد هشیوار نیست
اگر نیست آشفته دیوانه‌ای | چو گفتارش از چیست کردار نیست
سراسیمه تازد به بالا و پست | چو توسن که برسرش افسار نیست
گسسته مهار این هیون حرون | سواری ده و نرم و رهوار نیست
بچنگال این گرگ دیرینه روز | کجا یوسفی کان گرفتار نیست
جهان جای مکر است و دار فسون | جز از مکر وافسون در این دار نیست
منه دل بر اقبال آن زینهار | کش اقبال جز پیک ادبار نیست

کرا دانی از پاك دل بخردان | که بر دلش زین بد گهر بار نیست
اگر کینه ورز است یا مهر جوی | چنو پرفسون دزد طرار نیست
همه کوه و دره است راه جهان | فراز و نشیب است هموار نیست
یکی پرده آویخته زین سپهر | که نقشش بجز رنج و تیمار نیست
همه تار آن آتش و پود دود | جز این دو بر آن پردهٔ تار نیست
تو زر نبهره هریوه مخوان | که بر ناسره کس خریدار نیست
چوچرخ قوی شست و بی باك چشم | یکی سخت بازو کماندار نیست
کمان کرده زه شسته اندر کمین | بدیده درش شرم انگار نیست
نه بر پیر بخشد نه بر شیرخوار | چنین بد کنش پیر خونخوار نیست
فریبنده جادوی پتیاره ایست | که بر دلش جز کینه انبار نیست
ز کیش بد اینجهان دو رنگ | کمست آنچه گفتند و بسیار نیست
چنین چرخ دانا نگونسار کن | نگونسار باد ار نگونسار نیست
جهانست این و همینش سرشت | «بر آن هیچ آهو پدیدار نیست»

❀❀❀

نگه کن بدان بی پدر کودکان | کشان درجهان کس پرستار نیست
نگه کن بدان پور مرده پدر | کش از بارغم دل سبکبار نیست
نگه کن بدان پیر خونین جگر | که جز خوردن دل خوردنش کار نیست
نگه کن بدان بندی تیره بخت | کش از خویش و بیگانه غمخوار نیست
نگه کن بدان کلبهٔ تنگ و تار | که شمعش جز آه شرربار نیست
نگه کن مر آن مرغ نالنده را | که بر شاخ گل ایمن از خار نیست
«جهان این کسانند و اینست دهر | جهان آن سیه روی غدار نیست»
ستایش بدین ناستوده جهان | ز بستوده دانا سزاوار نیست

فریبندگی از دد و دیو دان — چه گوئی فریبندگی عار نیست
مدار از بد اندیش چشم بهی — که شاخ سپیدار را بار نیست
ز زنگی پری چون توان ساختن — که دانند زنگی پریسار نیست
جهان را تو خود نیك دانی منش — که دژخیم چو نان ستمکار نیست
نکوهش جهان راست گر ناپسند — چرا در خور پار و پیرار نیست
تو را کز جهان دل دژم بود پار — بدلت از چه اندیشهٔ پار نیست
چرا خنگ گهگیر گفتار تو — گهی راهرو گاه رهوار نیست
گهی نرم گوئی و گاهی درشت — که اقرار هست و گه اقرار نیست
گهی شادمان بینمت گه نژند — گه اظهار هست و گه اظهار نیست
طرازت دگرگونه و دل دگر — هر آنچت بدل بر بطومار نیست
تو آن دیو را چون سلیمان نمود — بصورت و لیکن بهآثار نیست
الا ای که بر شاخسار سخن — چو تو طوطی نغز گفتار نیست
نه پندارمت مدح گوی جهان — که مدح جهانت بد پندار نیست
ترا دل بهنیرنگ چرخ دو رنگ — گراینده نی و گرفتار نیست
بر آنی که سرسخت اسب سخن — کسی راچو من رام وهموار نیست
سخن در فنون سخن پروریست — سخن از جهان و جهاندار نیست
سخن را که پیرایه بندد چنین — کهروزاست ناریك وشب‌تار نیست
و گرنه ستودن زنادلپذیر — پذیرفته از مرد هشیار نیست

✿✿✿

« بهار » ایکه در پهلوانی سخن — چو تو پهلوان نامبردار نیست
مگو آنچه ندهد گواهیش دل — مینديش آنچت سزاوار نیست
ز بیغاره رانی فروبند لب — که بیغاره ران مرد رستار نیست

تکاور متاز از پی رفتگان — که بر خنگ تو تنگ مضمار نیست
تهمتن فرو خفت در تیره خاك — دگر روز ناورد و پیکار نیست
نگون شد سر میر گردنفراز — سپاه سخنرا سپهدار نیست
سر رخش پویا در آمد بسنگ — چنان کش دگر پای رفتار نیست
درفشان درفش اندر آمد بخاك — همان نیزه و تیغ خونبار نیست
مزن خیره آتش به نیزار اراك — خروشنده ضیغم به نیزار نیست
مچخ تیز کایدونت سبز است سر — کش اکنون بسر سبز دستار نیست
نه بر دل توان و نه بر دیده نور — دل افسرده و دیده بیدار نیست
گذشته بدو روزهای دراز — کس ازخوابگاهش خبردار نیست
یکی بر گذر بر سر خاك او — که جز دخمهٔ تنگ و آواز نیست
نکوهش بدان پیر یزدان پرست — بجز نقض فرمان دادار نیست
گرانمایه آن چابك اندیشه مرد — بمردی که بیمایه و خوار نیست
گرت هست دینار خرده مگیر — بدانکس که در کیسه دینار نیست
هرانکو جهان را نکوهش کند — جهاندار داند گنهکار نیست
یکی میهمان بود با میهمان — چنین میزبانی بهنجار نیست
بمهمان نشاید بجز نیکوئی — که مهمان سزاوار بیغار نیست
تو آزاده مردی بمردی گرای — دل آزردن آیین احرار نیست
کنون باز گویم ز گفت حکیم — کز آن گفته به گفت ستوار نیست
«یکی گل در این نغز گلزار نیست — که چیننده را زان دوصد خار نیست»

«شماره ۱۱ ، سال ۱۱ ، ارمغان»

مشروطیت و امیرخیزی

بحث درمشروطیت واحساسات وطنخواهانهٔ مردی که برای من بی‌نهایت عزیز و
ارجمند بود کار بسیار سختی است بخصوص که هنوز هستند کسانی که چه در دورهٔ
انقلاب مشروطیت و چه درسالهای بعد با آن مرحوم همراه و همکار بودند ومسلما
بیش از اینجانب صلاحیت بحث واظهار نظر دراین موضوع را دارند و حق این بود که از
ایشان استدعا میشد خاطرات خودرا مرقوم میفرمودند ولی چون این وظیفه بعهدهٔ اینجانب
گذاشته شده است تاریخچهٔ مختصری از زندگی سیاسی شادروان حاج اسمعیل امیر
خیزی را بعرض می‌رسانم .

کس درجهان مقیم بجز یک نفس نبود	کس بر مراد [illegible] بجز یک زمان نداشت
خوش بود نزهت چمن و دولت بهار	گر بیم تیر [illegible] باد خزان نداشت

جهان هر روز رنگ تازه‌ای بخود میگیرد و روش زندگی مردم شکل دیگری
تجلی میکند . تحول و تغییر شکل درکلیهٔ مظاهر زندگی معمول می‌گردد . اجتماعات
شکل خودرا تغییر میدهند، ابزار کار چه [illegible] نظر صنعتی و چه [illegible]
دگرگونیهائی پیدا میکنند ، آداب ورسوم و سنتهای اجتماعی بدوا تغییر میکنند
و اندیشه‌ها عوض میشوند . آری همه‌چیز تغییر میکند زیرا چنین آفرینش و قانون
تغییر ناپذیر خلقت نقاشان این پرده‌ها وطراحان این صحنه‌ها را عوض میکند. انسانی

میآیند ابتکار عمل ورشتهٔ کارها را بدست می گیرند، وظیفهٔ خودرا درقبال پیشرفت قهری زندگی انجام میدهند و سپس میدان خالی میکنند وجای خودرا بدیگران می سپارند نه کسی به اختیار درصحنهٔ وجود ظاهر میشود و نه کسی بدلخواه میدان زندگی را ترك میکند ولی همه، بناچار بهاین قانون گردن میگذارند. بدین ترتیب درهمان حالی که زمین همچنان بگردش خود ادامه میدهد وخورشید همچنان میدرخشد نقش هستی هرروز صورتی جدید ورنگی تازه می یابد ولی آیا همین تغییر شکل دادنها و انواع رنگ پذیرفتنها کافی نیست مارا متوجه این حقیقت سازد که نیك بفهمیم هیچ وضعی و هیچ کیفیتی برای همیشه باقی نخواهد ماند. آنچه هست درمعرض فنا ونابودی است و هیچیك ازما مارا جز چند سالی معدود اختیار عمل وقدرت کار نبخشیده اند پس چه بهتر که راه ورسم زندگی را نیك بشناسیم ومعنای جهان را دریابیم ودر افکار واعمال خود رضای خالق یکتا وسعادت همنوعان خودرا درنظر داشته باشیم تافردا، فردای مسلمی که دیگر از ما اثری نیست اگر تنی چند گردهم آمدند گویند :

آزاده مرد سرفرازی که امروز بنام او و برای یاد ارزشهای عالی انسانی و خدمات گرانبهای اجتماعیش اینجا گرد آمده ایم از آندسته رستگارانی بود که زندگی را با عزت شروع کرد، شرافتمندانه درراه خدمت باجتماع خودادامه داد وبا نیك نامی وسرفرازی جای خودرا بدیگران سپرد.

مسلماً خوانندگان محترم چنین توقعی ازمن ندارند که ازشادروان امیرخیزی بعنوان موجد ورهبر انقلاب عظیم مشروطیت ایران نام ببرم وحتی نباید این انتظاررا داشته باشند که بگویم طراح نقشه های جنگی ستارخان و فاتح میدانهای نبرد سردار ملی ایران بوده است ولی باید بگویم که او یکی از معتقدین آزادی ملت ویکی از مؤمنین باصولی بودن قیام قهرمانان آذربایجان وخود ازیاران بسیار نزدیك ومشاوران صمیمی ستارخان گرد آزادی ایران بود.

نخستین بار نام ستارخان را در میان صفیر گلوله‌های قزاقان و فراشان محمد علی میرزا که میخواستند محمدخان و برادرش را در باغ حاج محسن کمی بالاتر از بلوا منجم امروز دستگیر کنند شنید .

آنروزها ستارخان ۱۷-۱۸ ساله و جوانی برومند و شادروان امیرخیزی بچه‌ای هفت هشت ساله بود .

چند سالی گذشت تا روز ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ قمری برابر ۱۳ مرداد ماه ۱۲۸۵ فرمان مشروطیت ایران صادر و گام بزرگی در راه تأمین آزادی ملت و آبادی کشور برداشته‌شد و اگر درموازات پیروزیها وکامیابیهای مردم در راه بدست‌آوردن این حق مسلم خود کوششهائی نیز در مسیر تنویر افکار و آماده‌ساختن ایشان بزندگی دموکراسی و شناختن قانون و آزادی معمول می‌گردید شاید حوادث پر ماجرای سالهای بعد پیش‌نمی‌آمد . بهر صورت هنوز پنجمین ماه سپری‌نشده بود که چراغ عمر مظفرالدین شاه بخاموشی گرائید . این پیش‌آمد نه‌تنها پادشاهی رئوف ومهربان وعلاقمند بآزادی ومشروطیت را از دست ایرانیان گرفت بلکه بدلیل اینکه مردی گمراه وبداندیش همچون محمدعلی میرزا را در رأس امور کشور قرار میداد خطر شکننده‌ای برای آزادیخواهان ایران بود . محمد علی‌شاه ازهمان روزهای اول در صدد برانداختن مجلس ومشروطیت‌بود ولی‌تهیهٔ مقدمات بیش‌ازیکسال طول کشید در جریان همین مدت بود که شادروان امیرخیزی‌برای پایان دادن‌بجنجالهای حیدری و نعمتی باردبیل اعزام شده سپس بعنوان نمایندهٔ اردبیل در انجمن ایالتی تبریز شروع بفعالیتهای سیاسی کرد .

درخلال این مدت وقبل‌از پنجشنبه‌چهارم جمادی الاول ۱۳۲۶ که محمدعلی شاه بباغ شاه رفت درتبریز آمادگیهائی می‌رفت وقبل‌از همه بتربیت مجاهدان تشکیل نیروهای ملی می‌پرداختند . ستارخان فرمان انقلاب مشروطیت ایران نیز

بعنوان یکی از سردستگان مجاهدین باسرشته داران انجمن درتماس بود واز همینجا دوستی وصمیمیتی بین شادروان امیرخیزی وستارخان ایجادشد وسپس که انجمن حقیقت در امیرخیز تشکیل گردید و هردونفر در آن انجمن عضویت داشتند این انس و الفت هرچه بیشتر ودوستی وصمیمیت هرچه زیادتر شد

از این تاریخ تقریباً شادروان امیرخیزی همیشه باسردار همراه بود حتی گاهی اوقات در میدانهای جنگ نیز اورا همراهی میکرد . گرچه آن مرحوم هرگز تیری بسوی دشمنان خالی نکرد وعامل مرگ کسی نشد ولی این نه ازجبن یا ترس بلکه از رقت قلب و حس انسانیت بود که حتی بمرگ دشمنش نیز رضایت نمیداد. با این وصف حتی در سخت ترین روزها ودر بحرانی ترین لحظات جنگ نیز بفکر جان خود نبود .

آنروز که تبریز جز کوی امیرخیز بدست مستبدین افتاده بود و آنروز که عزم آزادیخواهان در یک لحظه متزلزل میشد ، آنروز که ۱۸ نفر آخرین فدائیان راه آزادی ایران در سنگر ستارخان در مقابل لااقل پنج هزار نفر مهاجم ، عالیترین صحنه‌های جانبازی ومردانگی را برای تاریخ آزادی ایرانیان می‌آفریدند وشورانگیزترین سرود قهرمانی را می‌سرودند این مرد شریف بدون بیم و هراس می‌کوشید تا پیام قهرمان آزادی ایران را در خارج از حلقهٔ محاصرهٔ دشمنانش بیاران او و طرفداران مشروطیت ابلاغ کند تا فی‌المثل حسین خان باغبانی بکمک رسد و حلقهٔ محاصره را درهم شکند .

در این روزهای وحشت‌زا بودند کسانی که راه کشورهای بیگانه در پیش گرفتند ، جان خود را از معرکه بیرون بردند و در پناه امن و آرامش بانتظار حصول نتیجِ قطعی مبارزات مردان از جان گذشته ولی بزعم ایشان بیسواد وعامی نشستند تا چون آزادی تحصیل شود و مشروطیت مستقر گردد بنام آزادیخواه برگردند ورشتهٔ کارها بدست گیرند . بودند کسانی که از بیم جان و مال خود را بدامن بیگانگان

انداختند و ننگ پناهندگی را بـر خود هموار ساختند ولی آزاده مرد شرافتمن شادروان امیرخیزی هرگز بفکر جان خود نیفتاد و آنی از کمك بمردانی که پیمان مرگ بسته بودند تا از آزادی ایران دفاع کنند فارغ نشد . تا آنجا که سرانجام حو پیروز گردید و تبریز، سپس آذربایجان و بالاخره سراسر ایران ازیوغ استبداد و تجاو یغماگران جنایتکار نجات یافت.

آنروز هم این مرد پاك درون بفکر جاه ومقامی نیفتاد اگر آزادش میگذاشتند کنجی می گزید و بکار تحقیق و مطالعه می پرداخت ولی سردار ملی او را نیمی ا وجود خود میدانست ومعتقد بود که بی وجود او انجام صحیح وظایفش غیرمقدوراست روی این اصل وقتی قرار شد ستارخان برای تمشیت امور منطقهٔ شمال شرقی آذربایجا باردبیل مسافرت کند شادروان امیرخیزی نیز همراه وی بود وحتی روزی که قهرمانا آزادی ایران بعنوان میهمان بتهران دعوت شدند شادروان باوجود عدم رضایت قلب همراه ایشان بود.

مسلماً خوانندگان محترم ازپایان کار مردانی که برای این مملکت آزادی مشروطیت گرفتند اطلاع دارند وپیش آمد تأسف آور پارك اتابك را مطالعه فرموده اند آنچه نیز که میرفت تا نقشهٔ نابودی سردار ملی ایران عملی شود شادروان امیرخیز همراه ستارخان بود و آنچه می توانست کوشید تا بلکه سوءتفاهمات را مرتفع ساز و از پیش آمدن اوضاعی که مایهٔ وهن و سرشکستگی این اجتماع گردید جلوگیر نماید ولی چه میتوان کرد که خیلی وقتها کارها برخلاف میل و آرزو ونه بروفق مر پیش می رود . دو ماه بعد از پیش آمد پارك اتابك، پس از آنکه زخم پای سردار که بهبود یافته بود. بخواهش خود سردار امیرخیزی به تبریز بازمیگردد.

سال ۱۳۲۹ را با حفظ عضویت انجمن در مطالعه وتحقیق میگذراند تا محر ۱۳۳۰ فرامیرسد . قرنهاست که هلال محرم باغم واندوه وتأسف وتأثر همراه است، وا

محرم سال ۱۳۳۰ هجری قمری برای مردم ایران بخصوص آزاده مردان ساکن این ستان غم‌انگیزتر بود زیرا در آن سال بود که یکبار دیگر قهرمانانی بگناه پاکی درستکاری وحق‌بینی و حقیقت پرستی یا بهتر گوییم بگناه بی گناهی بدست دشمنان ین مملکت شربت شهادت نوشیدند. مردان بزرگی که مرگ افتخار آمیز در راه نجات طن را برزندگی پر از ننگ در زیردست بیگانگان ترجیح دادند، گردن بحلقهٔ ار نهادند وسر پیش دشمنان فرود نیاوردند، و بدین ترتیب عزای مذهبی مردم با و کواری ملی ایشان درهم آمیخت واز آن سال ماه محرم برای میهن‌پرستان غیرتمند یران خصوصیت تازه‌ای پیدا کرد.

محرم آن سال با تجاوزات علنی روسهای تزاری بمنظور اجرای نقشهٔ شوم جدا ساختن آذربایجان ازپیکر ایران آغاز گردید و ادارات دولتی و نظمیه باشغال روسها درآمد وملاقاتها ومذاکرات سودی نبخشید و روسها هردقیقه برتعدیات خود افزودند تا شادروان ضیاءالدوله ومرحوم ثقةالاسلام ونمایندگان انجمن اجازه دادند مردم از جان ومال خود دفاع کنند.

همین اجازه کافی بود که شیرمردان تبریز ازپناهگاههای خودبیرون جهند وبرسر دشمن تیره‌دل بتازند.

تاریخ مشروطیت ایران صحنه‌های افتخار آمیز متعددی راثبت کرده است. صدها بار مبارزین دلیر ساکن این شهرستان با ابراز لیاقت و شایستگی، رشادت و ازجان گذشتگی باعث وحیرت‌واعجاب جهانیان شده‌اند. جنگهای دوروز اول‌ودوم محرم آن‌سال‌نیز صفحهٔ درخشانی ازاین دلاوریهاست.

تبریز یکبار دیگر قدرت وشایستگی خودرانشان دادوظرف چند ساعت‌دشمن چیره‌را تاروماز کرد. بیش از هزارتن بی‌جان‌از سالداتهای‌روسی‌بجای ماند و روسها که‌حتی درباغشمال و اردوگاه خود نیز امید پایداری نداشتند بوساطت کنسولهای

انگلیس و روس از درصلح وآشتی بر آمدند و میللر قول داد اگر مجاهدان با آتش بس موافقت نمایند قشون روس ازهر گونه اقدام علیه جان ومال مردم حتی مجاهدان خودداری خواهد کرد ؛ منتها درخواست کرد که مجاهدان اسلحه بزمین گذارند یا از شهر بیرون روند تا امکان تصادمات دیگری در پیش نباشد. بدین ترتیب مسئلهٔ مهاجرت عدهٔ زیادی ازمجاهدان ، آزادیخواهان وسررشته داران قوم پیش آمد وشادروان امیرخیزی نیز همراه عدهٔ دیگری به ترکیه مهاجرت کردند .

اقامت در کشور بیگانه پس از آنهمه کوششها وفداکاریهـا بخصوص اطلاع از اخبار هول انگیز ایران و کشتارهای بی رحمانهٔ روسها در آذربایجان فقید سعید را بیك بحران شدید روحی گرفتار ساخت چندی در استانبول گذراند ووقتی بایران بازگشت باخیابانی همراهی وهمکاری آغاز نمود ولی با کشته شدن خیابانی واز بین رفتن دموکراتها زندگی سیاسی آن مرد نیز بپایـان یافت واز آن پس تنها مشغولیتش مطالعه وتحقیق درفرهنگ وادب ایران بود.

شادروان امیرخیزی بیش از آنکه بعنوان یك رجل صدر مشروطیت ومردی که در غالب مشاورات وتصمیمات ملیون سهیم و مؤثر بوده است معروف گردد یك انسان واقعی و آزاده مرد حقیقی شهرت دارد او همهٔ پیش آمدها را از زاویهٔ دید یك انسان مطالعه وقضاوت میکرد واگر در مورد موضوعی رأی میداد روح بزرگ انسانیش در این اظهارنظر مشهود بود .

شادروان تسلط عجیبی در تشخیص ارتباط پیش آمدها و بهمین مناسبت مهارتی زیاد در پیش بینی دقیق کارها داشت و همین فکر دقیق واطلاعات عمیق بود که او را یکی از شاخص ترین مشاوران در معضلات امور انجمن ایالتی وتصمیمات مهم سردار ملی ساخته بود.

چون در زمینهٔ فعـالیتهای فرهنگی شادوران ، دوستان مطالبی بـاستحضار

خواهند رساند، من عرایض خود را با اشاره بکتاب بسیار پر ارزش «قیام آذربایجان و ستارخان» که تاریخی مستند و شامل تحقیقات و مشاهدات شادروان امیرخیزی، در جریان انقلاب مشروطیت ایران است خاتمه میدهم و آمرزش روان آن فقید سعید را از خداوند بی‌همتا مسئلت می‌نمایم.

طهماسب دولتشاهی

نام نیک

نامی نیکی گر بماند ز آدمی — به کزو ماند سرای زرنگار
سال دیگر را که میداند حساب — یا کجا رفت آنکه با ما بود یار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن — پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست — ای برادر سیرت زیبا بیار
نام نیک رفتگان ضایع مکن — تا بماند نام نیکت پایدار

سعدی

مرحوم حاج اسماعیل امیرخیزی

تصویری از استاد فقید بزرگوارم

مرحوم امیرخیزی

سر و سیما موقر و موزون — چهره مردانه و سیه چرده
چشمها نافذ و سیاه و درشت — پلك بالا کمی ورم کرده

❁

با تأنی و با طمأنینه — کلماتش شمرده و محکم
از بزرگی نخواست چیزی بیش — کز بزرگی نداشت چیزی کم

❁

در نگاهش عطوفت و پرخاش — ابرو آشفته و کمی پرپشت
قد میانه شکم کمی بالا — شانه پهن و جناق سینه درشت

❁

صولتی بود در قیافهٔ او — که خدایش بحق روا میداشت
از نخستین نگاه خود دلها — به خضوع و خشوع وامیداشت

❁

بدنی سالم و فلزی فام — گوئیا ریختندش از مس و سرب
ساده و عاری از تکلفها — نه دم و دودی و نه عادت شرب

❁

ذوق تعلیم و تربیت او را — منعکس در قیافهٔ هنری
شعر و انشاء وحسن‌خط باهم — همه با جد قرین زهزل بری

✿

او به‌عز و وقار خود قرنی — محترم زیست‌چون‌امیروزیر
ور امیر و وزیر بـا او بود — در برش خرد مینمود وحقیر

✿

او بهر حلقه بود میبایست — دیو ازآن‌رهگذر حذر بکند
شیله وپیله را نه جرئت بود — کز سر کوی او گذر بکند

✿

صولت او صلا زدی کاینجا — عشوه ورشوه را مجالی‌نیست
سربلند و گشاده پیشانـی — رفت وبر گردنش‌وبالی‌نیست

✿

پشت‌سر هشت روزگار دراز — نود وپنج سال خدمت کرد
داغ یاران و کنج تنهـائی — آخراحساس رنج‌غربت کرد

✿

در جوانی باقتضای زمان — قهرمان مبارزات مخوف
لیک‌بر گشته بود ازان وادی — مرهم زخم ومهربان و رئوف

✿

پس‌بفرهنگ رفت‌وعمرعزیز — یك قلم‌وقف‌درس کردو کتاب
چند سال اخیر عزلت نیز — باز نقد کتاب دید صواب

✿

با حقوق تقاعدی ناچیز — در چنین دوره‌ئی قناعت کرد
مانده‌ئی هم در آستانهٔ مرگ — وقف شاگرد بی‌بضاعت کرد

❊

درس واخلاق او بما آموخت — فیض بخشی و مشکبیزی را
هر که‌تبریزی‌است‌وفرهنگی — میشناسد امیرخیزی را

❊

وزنـهٔ انقلاب مشروطـه — رهبر حزب ومنشی «سردار»
مورد اعتماد عـامهٔ خلق — صدر احرار و محرم اسرار

❊

از مـدیـریت دبیرستان — تا مقام ریـاست فرهنگ
هر کجا نهضتی تجدد خواه — اومقدم‌پیش‌بود و پیش‌آهنگ

❊

از من‌اشعار سبك‌نومیخواست — خود قصیده سرای‌سبك قدیم
ذوقش آزاد بود ودر مییافت — هر کجا ابتکار ذوق سلیم

❊

در مـدیریتش بشاگردان — پدری نازنین و روحانی
ملکات و عواطف پدریش — در مقامات فـوق انسانـی

❊

او بـه تعطیلهای تابستان — که سفر را وداع ما میکرد
اشك و بغضش بچشم و حلق چنان — که بسختی سخن ادا میکرد

❊

۴

او بشاگردهای خود الحق — از مربی گذشته ، عاشق بود
هر که ذوق و قریحه‌ئی هم داشت — بیش از اندازه‌اش مشوق بود

✡

انجمنها برای ما تشکیل — داد با آن تلاش روز و شبش
خانه‌در دور ما که ممتاز است — انجمن با « مجلهٔ ادبش »

✡

اغلب استادهای دانشگاه — یا دبیران برتر از استاد
کسب نور از چراغ او کردند — که چراغش همیشه روشن باد

✡

جمله پروردگان این مکتب — در ادارات خود مدیرانند
هرچه باشند و هر کجا باشند — مایهٔ افتخار ایرانند

✡

پایهٔ شعر و کاخ صنعت ما — اثر پشت کار و همت اوست
تا ثنا گویمش که ذکر جمیل — کمترین اجر و مزد زحمت اوست

✡

او نه تنها معلم من بود — خرج تحصیل نیز با من داد
تن و جانم رهین منت اوست — ای تن و جان من فدای تو باد

✡

و آخرم خدمت **یکانی** برد — مرد دیدم شریف و نورانی
و آن یکی نامه‌ام نوشت و سپرد — با رفیقش بنام **شیدانی**

✡

وان معلم حسابداری بانك یاد من داد و امتحان دادم
پس همین نان که میخورم من ازوست نرود حق نعمت از یادم

✿

سفری هم باصفهانم برد باخود ونخبه خیل همراهان
صدر مرحوم و تاج را دیدم با همه لطف و صنع اسپاهان

✿

وقت خودصرف کارما میکرد با وجودیکه مشتریها بود
دوستانی بما عنایت کرد که از آنجمله اشتریها بود

✿

آشنا کرده او مرا بسیار با اساتید وقت این کشور
شرح آن شاهنامه‌ای خواهد باش اگر عمر بود وقت دگر

✿

تا خبر شد که من به تبریزم او مرا سربلند کرد دوبار
بار دوم بپایش افتادم و آخرین اشك و بوسه‌ام به نثار

✿

گریه گر مرده زنده کن بودی ای پدر من ترا گریستمی
وز تو گر فدیه می‌پذیرفتند من زخود مرده در تو زیستمی

✿

جان ما را تو آشنا کردی با کرامات حافظ و سعدی
وز تو زاد این سه آتشین کانون شهریار و حریری و رعدی

✿

ای وجود تو جمله مغناطیس جذبه‌های تو جاودانی بود
محضر آغوش مادر و انفاس روح قدسی و آسمانی بود

کاش چرخ زمان عقب میرفت تا تو بار دگر مدیر شوی
ما هم آن طفل درسخوان باشیم نگذاریم تا تو پیر شوی

تا تو بودی ، فرشتگان ما را روبراه صواب میبردند
مدح و تفریق ناصواب نبود همه از حق حساب میبردند

گرچه درس فضیلت و تقوا که تو دادی در اجتماع نبود
لیك پختیم ما هم این سودا بو که آیندگان برندش سود

چون خیال تو آیدم شبگیر ظلمتم غیرت ضیا باشد
پشت سر میستایمت ، آری خدمت آن به که بی‌ریا باشد

نقش آموزگار در دلهاست دگری جای او نمیگیرد
آنکه دلها بعشق او زنده است در دل عاشقان نمیمیرد

سید محمدحسین شهریار

تبریز - شب پنجم اسفندماه ۱۳۴۴

نگارش علی‌اصغر مدرس

اتحاف بمرحوم امیرخیزی

شرح اجمالی یک قسمت از کلمات مصطلح

در ادبیات قدیم فارسی

قسمت دوم

۴- کالشمس فی‌رابعةالنهار

بروج - بنا بقول علمای نجوم قدیم از کواکب ثابته آنچه تحت رصد در آمده و مواضع آنها معین گردیده یکهزار و بیست و دو کوکب است که از مجموع آنها ۴۸ صورت تخیل کرده‌اند و از این صورتها بیست و یک فقره در شمالی منطقة البروج و پانزده فقره در جنوبی آن و دوازده فقره که صور بروج دوازده گانه هستند بر نفس منطقه و حوالی آن واقع هستند و **رابعه** برجی را گویند که در مرتبه چهارم برج طالع از شرق باشد بتوالی بروج و بنابراین برجی را که در فوق‌الارض به برج طالع متصل است دوم و برج بعدی را سوم و برج چهارمی را که در بالای سر است **رابع و رابعه** گویند و بهمین ترتیب برج غارب را که در نقطهٔ مغرب در مقابل طالع و نسبت بآن در مرتبه هفتمی باشد سابعه و برج تحت‌القدم را که بترتیب مذکور نسبت بطالع در

مرتبه دهم میباشد عاشره نامند وبعضی از علمای نجوم بعد از برج طالع بروج تحت‌الارضی را مقدم می‌شمارند و غالب اوقات **رابعه** را بلفظ نهار مقید داشته و میگویند **رابعةالنهار** که بمعنی برج چهارم روز است که بالای سر میباشد و **اصطلاح و عبارت کالشمس فی‌رابعةالنهار کنایه از واضح و آشکار بودن چیزی است بنحوی‌که برای کسی محل انکار وجای شبهه وتردید نباشد .**

۵- طالع

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر گیتی بچه طــالع زادم
«حافظ»

بنا بنوشتهٔ ملا مظفر در بیست باب وابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم وسایر علمای فن طالع جزوی از منطقةالبروج است که در وقت مفروض برافق شرقی‌باشد پس اگر آن وقت مفروض وقت ولادت شخص باشد آن طالع را بدو نسبت داده و طالع‌ولادت آن‌شخص گویند واگر اول‌سال باشد بدان نسبت‌داده وطالع‌سال گویند و امثال اینها و آن قسمت از منطقةالبروج راکه در وقت مفروض بر افق غربی باشد **سابع یاغارب** نامندواین دوقسمت‌را بادو قسمت دیگری که ازطرف فوق ارض وتحت ارض در دایرهٔ نصف‌النهار باشد **ارباع طالع یا اوتاد اربعهٔزایچه** گویند .

٦- عاد وثمود

این‌همان‌چشمهٔ‌خورشیدجهان‌افروز است
که همی تــافت بر آرامگه عاد وثمود

«سعدی»

عرب را مورخین بسه‌طبقه‌تقسیم کرده‌اند: بائده، عاربه، مستعربه. طبقهٔ‌اول

یا عرب بائده یا عرب شمال در دورهٔ اول بنا بنوشتهٔ ابن خلدون دو تیره هستند یکی عمالقه که از نسل لاوذبن‌سام وسایر قبائل که از نسل ارم بن‌سام میباشند و بنا بنوشتهٔ محمد فریدوجدی عرب بائده‌عبارت‌است از عاد وثمود وطسم وجدیس وامیم وجرهم وحضرموت واین قبائل بدوقسمت منقسمند عمالقه که از نسل لاوذبن سام بوده وازسال ۲۲۱۳ تا ۱۷۰۳ قبل ازمیلاد درمصر حکومت‌داشته واسم اولین پادشاه ایشان‌سلاطیس بوده که بعد از وی سلطنت باولادش رسیده است وسایر قبائل عرب بائده که از نسل ارم‌بن‌سام هستند تاریخ این طبقه تا اندازه‌ای تاریك وبیان حقیقت دشوار میباشد در این مورد از شرح قبائل دیگر این طبقه صرف نظر میشود و فقط بذکر اجمالی دو قبیله **عاد وثمود** که در قرآن کریم و کتب قدیم فارسی غالباً برسبیل عبرت وموعظه از آنها ذکری شده می‌پردازد .

عاد ـ از امم آرامیّه‌است ودر قرآن‌مجید چنین یاد گردیده‌عاد ارم ذات‌العماد در معنی ارم بین مورخین اختلاف است بعضی‌ها آنرا اسم شهری میدانند که بدست‌عاد بنا شده ودر مکان آن اقوال مختلف اظهار کرده‌اند بعضی‌ها آنرا در محل اسکندریه و برخی در محل دمشق دانسته‌اند وجمعی در یمن تصور کرده و معتقدند که آنرا شدّادبن‌عاد ساخته تا باقصور سیمین و زرین بهشت رقابت کند و بعضی از مورخین از جمله یاقوت نسبت به عظمت و مدت بنا وعده قصور و انواع و کیفیت آن را مطالب اغراق‌آمیزی‌نوشته‌اند ـ عاد درقدمت ضرب‌المثل است حتی‌بعضی‌ها عاد را مانند بعض عمالقه می‌دانند و درباره افراد این طایفه ومدت عمر وساختمان‌خانه ایشان مبالغه کرده ومطالب افسانه‌آمیز ذکر کرده‌اند [illegible]

ثمود ـ درقرآن مجیدباعادیکجا ذکر شده ومطابق [illegible] بیان‌بنده عد [illegible] بوده‌است بعقیده بعضی این قوم درمدائن‌صالح که در وادی‌القری واقع‌است سکونت داشتند و بنظر جمع دیگر در یمن مقیم بوده پس [illegible] سوی حجاز رفتند

در چند آیه از قرآن مجید باحوال دو قوم عاد وثمود برسبیل عبرت وموعظه اشاره شده که عین آیات مذکور نقل میشود .

الف ـ سوره قمر آیات ۱۸ تا ۲۱ ـ کذبت عاد فکیف کان عذابی و نذر ـ انا ارسلنا علیهم ریحاصرصراً فی یوم نحس مستمر ـ تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر ـ فکیف کان عذابی و نذر .

ب ـ سورهٔ فرقان آیات ۳۸ـ۳۹ـ وعاداً وثموداً و اصحاب الرس وقروناً بین ذالك كثيراً ـ وکلاً ضربناله الامثال وکلا تبرنا تتبیراً ج ـ سورهٔ عنکبوت آیه ۳۸ وعاداً وثمود و قدتبین لکم من مساکنهم و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوامستبصرین د ـ سوره زاریات آیات ۴۱ـ۴۲ـ و فی عاد اذارسلناعلیهم الریح العقیم ـ ما تذر من شیئی اتت علیه الاجعلته کالرمیم و همچنین در سوره زاریات آیات ۴۳ـ۴۴ـ وفی ثمود اذقیل لهم تمتعوا حتی حین ـ فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة و هم ینظرون ه ـ سوره فجر آیات ۶ـ۷ـ الم تر کیف فعل ربك بعاد ـ ارم ذات العماد و ـ سورهٔ الحاقه آیات ۴ ـ ۵ـ۶ ـ کذبت ثمود وعاد بالقارعه ـ فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیه و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه .

اشکال تحقیق ـ مورخین اولیه اسلام همان اندازه که بشرح وقایع بعدازاسلام و حفظ تاریخ اسلامی پرداخته واز ضبط خبر یاروایت یا واقعه کوچکی هم خودداری نکرده اند بهمان نسبت بتاریخ عرب قبل از اسلام و احوال جاهلیت بی علاقه بوده اند وشاید خواسته اند با این بی قیدی و عدم توجه اگر هم عرب قبل از اسلام مفاخر و محاسنی داشته آنرا از صفحه تاریخ محو کنند و عظمت و مجد اسلامی را بجای آن برقرار سازند و گاهگاهی که اسمی از قبایل واقوام دورهٔ قبل از اسلام برده اند مانند عاد وثمود وتبابعه و امثال اینها برای عبرت وموعظه بوده است نه بیان تاریخ وحقیقت و خواسته اند بفهمانند که اقوامی بآن عظمت در نتیجه عصیان بخدا و عدم اطاعت از

انبیا وفساد در زمین وامثال آنها بهلاک مصیبت گرفتار آمدند وبساشده است که برای اهمیت دادن بموضوع در بیان حالات اقوام مزبور بمبالغه پرداخته وقضایائی بایشان نسبت داده‌اند که حقیقت تاریخی ندارد قرآن صحیح ترین منبع کتبی تاریخ عرب قبل از اسلام است بنابنوشته جرجی‌زیدان در کتاب(العرب قبل‌الاسلام) قرآن مجید بهترین و صحیح‌ترین منبع کتبی تاریخ عرب‌قبل از اسلام است که در جاهای‌مختلف ومتعدد آن ببعضی از اقوام عرب مانند عاد و ثمود وبرخی از امکنه وبقاع مانند سبا وغیره وبعضی اخبار ملوك یمن مانند سیل عرم و امثال آن وبعضی از رسوم واخلاق ومعتقدات ایشان اشاره‌شده است که این اخبار کاملا موافق‌حق‌وواقع بوده وهیچگونه مبالغه‌ای در آنها پیدا نمی‌شود و اکتشافات جدید نیز صحت‌ودرستی آن اخبار را ثابت می‌نماید ـ متأسفانه بعدا در نتیجه سوء تفسیر آیات قرآنی یا در نتیجه تعصبات مفسرین مبالغاتی در این قسمتها نیز وارد شده است که ارزش و حقیقت تاریخی ندارند مثلا قرآن مجید در مقام بیان احوال قوم عاد می‌فرماید « عاد ارم ذات‌العماد» و این توصیف موافق واقع و خالی از هر نوع مبالغه است ولی بعضی از مفسرین می‌نویسند که مردان این قوم مانند درختهای خرما بلندقد وباندازه‌ای قوی بودند که طبیعت را در ابدان ایشان‌تأثیری نبود و عاد باهزار نفر زن ازدواج کرده و چهار هزار نفر اولاد داشته و از اعقاب خود بطن عاشر را دیده وهزار و دویست سال عمر کرده بود وشیرها و وحوش دیگر در حلقه چشمهای افراد این قوم مسکن می‌کردند وبچه می‌گذاشتند و امثال این مسائل ـ بدیهی است که این نوع مبالغات مخصوص تاریخ عرب قبل از اسلام نبوده ودر تاریخ قرون وسطی ودر تواریخ یهود ویونان و ملل قدیمه نیز امثال اینها زیاد دیده میشود . در هر حال این مبالغات و افسانه‌ها اگر هم در نظر اهل دقت ارزش نداشته باشد لااقل خارهای راه حقیقت

محسوب و وصول بمقصد را دشوار می‌سازند - اشکال دیگر تحقیق این است که مؤلفین اولیه اسلام احوال عرب جاهلیت‌را غالبا در مقدمات تاریخ عمومی می‌نوشتند و توجهی نداشتند که در این باب کتابی مستقل بنویسند قدیمترین کتابی که در این موضوع بدست آمده «السیرة‌النبویه» تألیف عبدالملك ابن‌هشام مکنی بابومحمدمتوفی بسال ۲۱۸ یا ۲۱۳ هجری قمری‌است که نسبت باهمیت موضوع موجز است و دیگر کتاب **المعارف** تألیف ابن قتیبه متوفی بسال ۲۷۶ هجری قمری و کتابهای دیگر .

فراهم نبودن وسایل ثبت اخبار - علاوه بر مراتبی که مذکور شد در زمان جاهلیت وسائل ثبت اخبار ووقایع و تدوین کتب فراهم نبود واخبار و حکایات سینه بسینه نقل می‌شد وبعد از ظهور اسلام نیز مدتها کار بدین منوال بود اشکالات چندی نیز بالتبع در این راه تولید گردید زیرا اولا هر کسی بنوبه خود شاخ و برگهائی بحقیقت موضوع علاوه کرده و یات مطالب عادی تاریخی را بشکل افسانه عجیبی در می‌آورد ثانیا چون بعضی از اشخاص در بعضی از صفات اشتهار بسزائی داشته وضرب المثل بودند لذا بعضی حوادث خارق‌العاده و عجیبه را بغیر صاحبش نسبت می‌دادند مثلا مسئله‌دایر بسخاوت را بحاتم طائی و هر بنای قدیمی را بسلیمان بن داود یا ذی‌القرنین مثل‌اینکه در ایران هر بنای قدیمی را بشاه‌عباس کبیر وهر اثر غریب وبدیع را بشیخ بهائی نسبت دهند واین اخبار بهمین ترتیب وارد تاریخ شده و تحقیق حقیقت قضیه را بسی دشوار کرده است .

۷- ملک سبا و مرغ سلیمان

من سر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم
«حافظ»

مرده ایدل که دگر باد صبا باز آمد
هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد
«حافظ»

همچنانکه ذیل عنوان (عاد و ثمود) مذکور شد عرب را مورخین بسه طبقه بائده ـ عاربه ـ مستعربه تقسیم کرده‌اند . طبقه دوم یا عرب عاربه یاقحطانیه یادول جنوب همان بنی‌قحطان است که در یمن سکونت کرده‌اند و مشهورترین دول ایشان معینیه ـ حمیر وسبا و یا سباء میباشد از شرح دو فقره اولی صرف نظر میشود و فقط بذکر احوالی سومی می‌پردازد سبا وسیل عرم در قرآن کریم چنین بیان شده است :

لقدکان لسباء فی‌مسکنهم آیة جنتان عن‌یمین وشمال کلوا من‌رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور . فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط واثل و شیء من سدر قلیل الی آخر .

زمان دولت سبا ـ مطابق تحقیقات اخیر این دولت ازسال (۸۵۰- ق.م) شروع و بسال (۱۱۵ق م) ختم میشود اما ازطرف دیگر درقرآن مجید و توراة مطالبی مذکور است که دلالت می کند بر همزمان بودن باسلیمان بن داود علیه السلام و با توجه باینکه آن حضرت در سال ۱۰۰۱ یا ۱۰۰۶ قبل از میلاد جلوس و درسال ۹۶۲ یا ۹۷۶ قبل ازمیلادمسیح وفات یافته باید قبول کرد که دولت سبا لااقل در قرن دهم قبل از میلاد وجودداشته است وبنابنوشته جرجی زیدان درتاریخ العرب قبل‌الاسلام اسامی ۲۷ نفر از پادشاهان این دولت بدست آمده که اول آنان یثعمر و آخرشان یریم ایمن و ۱۵ نفرشان ازمکارب

و ۱۲ نفرشان از ملوك و با القاب و تار (بزرگ) و ببین (ممتاز) و ذرّج (شریف) و یوهنعم (محسن) و نیوف (سامی) ملقب بودند .

اقوال مختلف راجع بهسبا ــ بنابنوشته **مراصدالاطلاع** سبا ناحیه‌ای است در سه فرسخی صنعای یمن که کرسی آن مارب واهالی آن‌ازصدمهٔ سیل‌عرم که منطوقه قرآن مجید است باطراف عالم متفرق گردیدند

درکشف القناع گوید : در جنوب غربی شهرصنعا موقع شهر مارب است که‌آنرا سبا گویند باسم عبدالشمس که ملقب به سبا بود.

درتاریخ بحیره گوید : این ملك را از آن سبب سبا گفتند که سبا بن یعرب‌بن قحطان که‌او را بواسطه آفتاب‌پرستی عبدالشمس نیز گفتندی در آنجا مکان گرفت و بنام وی مسمی گردید پس گوید خداوند برای هدایت بآنقوم پیغمبرانی فرستاد ولی ایشان فرستادگان خدا را کشتند وناچار مستحق سخط الهی شدند و سیل عرم بنیاد هستی‌شانرا منهدم ساخت .

در بستان‌السیاحه می‌نویسد : شهری است ازیمن که مردمانش عرب زیدی‌مذهب و بجهت عصیان مورد غضب خداوند قهار بوده‌اند این شهر مدتها خراب مانده وبعد از مدتهای مدیدی باز هم آباد و بنام بانی خود سبا بن یشجب بن یعرب موسوم گردیده است .

احمد رفعت در **لغات تاریخیه و جغرافیه** گوید : سبا نام شهری است در ساحل شرقی عربستان که بهشبك نیز موسوم بوده ومقر حکومت زنی سبا نام و هم نام پسر یشجب بن‌یعرب بن قحطان که نام دیگرش عبدالشمس و بانی سد مأرب و شهر مأرب بوده است که بعد از وفات پدر جانشین وی گردیده وپسرانش حمیر و کهلان هم که اولین ملوك حمیریه و کهلانیه میباشند بعد از وفاتش خلف وی گردیدند و گاه است که شهر مأرب را نیز سبا گویند که زمانی مرکز تجارت بصره وعدن و سوریه بوده

و مردمانش غنی‌ترین اقوام عربستان و دارای طلا و نقره زیاد بوده‌اند و همین شهر از صدمهٔ سیل عرم خراب گردید .

در زمان وقوع سیل عرم اختلاف است بعضی‌ها مانند حمزه اصفهانی اعتقاد دارند که در قرن سوم قبل از میلاد و برخی مانند ابن‌خلدون معتقدند که در قرن پنجم قبل از میلاد بوده وجمعی عقاید دیگری اظهار داشته‌اند .

بلقیس ــ ملکه یمن ـ بلقیس ابنةالیشرح بزرگترین ملوك یمن بود که در نفاذ رأی و وفور عقل ورزانت عزم وعلو منزلت و تسلط بر نفوس وقدرت وعظمت در میان اماثل واقران نظیر نداشت راجع به هدهد وآوردن خبری از ملك سبا وعرش بلقیس وسرگذشت و مذهب او و نامه‌ای که حضرت سلیمان بوی نوشته و تصمیمی که بلقیس در این مورد اتخاذکرده شرحی در قرآن مجید مندرج‌است مطابق قرآن کریم هدهد پس از مدتی غیبت بحضور حضرت سلیمان میرسد واز ملك سبا وسلطنت بلقیس و کثرت ثروت و عظمت سریر و آفتاب پرستی او وکسان او اخبار می‌کند حضرت سلیمان نامه‌ای برای بلقیس می‌نویسدبدین‌مضمون : انّه من‌سلیمان و انّه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الاّ تعلوا علیّ واتونی مسلمین. بلقیس پس‌از دریافت نامه‌مذکور بزرگان قوم راکه سیصد و دوازده نفر بودند برای مشورت دعوت می‌کند ومیگوید یاایها الملا انی‌القی الیّ کتاب کریم ویا ایها الملا افتونی فی امری ماکنت قاطعة امرا حتی تشهدون الی‌آخر . یعنی ای بزرگان نامه‌ای گرامی برای من رسیده که از جانب سلیمان وبنام خداوند بخشنده و مهربان است مبنی بر اینکه بمن تفوق مجوئید و مطیعاً پیش من آئید حال مرا در این کار نظر دهید که من بی‌حضور شما کاری را فیصله نمی‌دهم جواب دادند که ما نیرومند و صاحب قدرت و شدتیم ولی امر با توست ببین فرمان تو چیست بلقیس گفت پادشاهان وقتی بجائی برسند تباهش می‌کنند و عزیزان را ذلیل می‌سازند و کارشان چنین است من هدیه‌ای پیش ایشان

فرستم به‌بینیم چه‌خبر می‌آورند وقتی فرستاده بلقیس نزد سلیمان رسید سلیمان بوی گفت مرا با مال مدد می‌دهید آنچه خدا بمن داده بهتر از آنست که بشماداده این شما هستید که بهدیه خودتان خوشحال میشوید نزد ایشان باز گرد سپاهیانی بسوی‌شان می‌آوریم که تحمل آن نتوانند کرد واز آنجا بذلت بیرون‌شان می کنیم که حقیرشوند تا آخر بشرحی که در آیات مربوطه سوره نمل بیان شده است.

آفتاب پرستی - چنانکه مرقوم‌شد بلقیس وقوم وی آفتاب‌را پرستش می کردند و نه‌تنها در آن زمان بلکه در طول تاریخ عرب قبل از اسلام در ردیف سایر ادیان و مذاهب و معتقدات آفتاب پرستی نیز رواج داشت آفتاب را ملکی از ملائکه ودارای نفس و عقل تصور می کردند و اعتقاد داشتند که آفتاب اساس نور ماه و ستارگان و مکون موجودات‌سفلی است و در نزد سلطان افلاک‌مقام ارجمند دارد بدین‌جهت آنرا مستحق تعظیم وسجده و دعا می‌دانستند برای آن بتی درست کرده بودند که دردست گوهری داشت برنگ آتش وخانه خاص ومجللی ساخته وخدمه وحجاب وموقوفات زیاد از ضیاع‌وعقار معین‌نموده بودند از آفتاب‌حاجت می‌خواستند واستشفاء مینمودند وبخاطر آن روزه می گرفتند و سه‌بار نماز می‌خواندند بعد از طلوع آفتاب و حین غروب و وسط روز ــ در اواسط قرن ۱۸ میلادی دانشمند فرانسوی موسوم بهوولنی *Volney* متولد سال ۱۷۵۷ میلادی که در سال ۱۷۸۳ میلادی مسافرتی بمشرق زمین کرده واحوال‌خودرا در کتابی‌بنام مسافرت‌بسوریه‌ومصر نوشته ودرسرزمین‌تدمرمشغول تحقیقات شده از آثاری اسم برده که از آن جمله هیکل‌آفتاب است - هیکل مزبور بشکل مربع ساخته شده وطول هر ضلع آن‌هفتصد وچهل قدم‌است ودور آن دیواری بنا کرده‌اند بارتفاع ۷۰ قدم وگویا دارای چهارصد ستون بوده است که فعلا بیشتر از یکصد ستون بحال خود باقی است.

مرغ سلیمان ــ چون هدهد از ملك سبا خبر میمنت اثری‌برای حضرت‌سلیمان

آورده ودر دستگاه سلیمانی قرب ومنزلت خاصی داشته است و حتی گویند با قریحهٔ خاص خود در اعماق زمین محل آب‌را تشخیص میداده وحضرت سلیمان را مستحضر می‌ساخته و مورد استفادهٔ خدم و حشم و ملتزمین وی قرار میگرفته است لذا این مرغ آیتی از یمن و برکت ونشانه‌ای از نجات وهدایت بود. درتعقیب این فکر می‌باشد که در داستانهای عرفـانی این مرغ فرخ فال را بجای خضر راه وپیرطریقتی درنظر می گیرند که‌راه ورسم طی‌منازل کمال را می‌داند و آداب سیروسلوك‌وطریق‌استخلاص از ظلمات نفسانی ونیل بحیات روحانی ودرك زندگی جاودانی‌را واقف است وبدون هدایت و دستگیری و رهبری او سالك و راهرو ولو سکندر زمـان باشد راه را گم میکند و بسرمنزل مقصود نمی‌رسد.

شیخ عطار قدس‌سره درکتاب منطق الطیر این مرغ عارف بمقامات معنوی را هادی و رهبر سی‌مرغ بمقام‌سیمرغ معرفی کرده‌مرغی که‌حله‌ای‌ازطریقت در بردارد و افسری ازحقیقت برسر، فراز ونشیب راه دیده وسرد و گرم روزگار چشیده، طوفانها دیده و کوه و بیابان بریده از خود رهیده وبخود رسیده.

این رهبر مجرب مرغان دیگر راکه اشتیاق وصول بسرادق جلال و درك جمال عنقای قاف نشین را داشتند در هفت وادی بنحو شایسته‌ای هـدایت میکند از **وادی‌طلب** که محل هزاران رنج و تعب و قلب احوال است و **وادی عشق** کـه سراسر آتش سوزان است و کفر ودین و شك ویقین را بهم میسوزاند. **ووادی معرفت** که‌پایانی ندارد و سیر هر کس تا کمال او و قرب هر سالکی‌حسب حال اوست. **ووادی استغنا** که صرصر بی‌نیازی حق میوزد وجهانی را برهم میزند ودرمیان این طوفانها‌چراغی از نور حق روشن میشود **ووادی توحید** که سرمنزل تفرید وتجرید است و تمام‌سرها از یك گریبان بیرون می‌آید **ووادی حیرت** کـه محل درد و حسرت و تحیر مطلق است و سالك نه از بقای خویش خبردارد و نه از فنای خویش **واز وادی فقر و فنا**

که وادی فراموشی و بیهوشی است و برقی از لطف حق‌میزند وهستی‌ها را می‌سوزاند و سایه‌های وجود بـا طلوع آفتاب حقیقت محو و فـانی میشود عبور میدهد پس از اینکه از واصلین میشوند یعنی جان سالکین طریقت فانی میشود ودر نور حق‌مستهلك میگردد حیرت بر حیرت می‌افزاید زیرا این سی‌مرغ خود را مظهر وجلوه‌ای از سیمرغی می‌یابندکه سالها در طلبش بودند و متوجه میشوندکه هرچه هست درخودشان است دل اگر تصفیه شود وگرد و غبار علائق ازصفحهٔ آن زدوده‌گردد جام جهان‌نما ومهبط وحی‌والهام ومشرق انوار حق وآئینهٔ تمام نمای حقایق ونمونهٔ کاملی از عالم اکبر می‌شود .

ور نظر در هر دو کردندی بهم — هردویك‌سیمرغ بد بی‌بیش‌و کم

بود این یك‌آن و آن‌یك‌بود این — در همه عالم کسی نشنود این

محو او گشتند آخر بر دوام — سایه در خورشید گم‌شد والسلام

تبریز خردادماه ۱۳۴۴

حاج اسمعیل امیرخیزی

یک مرد اخلاقی

سی‌وسه‌سال پیش ، شبی در انجمن ادبی آذربایجان که آنموقع بریاست و در خانهٔ مرحوم ادیب‌السلطنه (آقای حسین سمیعی والی وقت) تشکیل میشد ، در پایان جلسه مرحوم سمیعی خبر احضار خودرا بتهران داده اظهار تأسف کردند که دو روز دیگر بتهران عزیمت کرده ازشرکت در انجمن ادبی‌واستفاده ازصحبت دوستان‌محروم خواهند بود .

مرحوم حاج‌اسمعیل آقا امیرخیزی در پاسخ ایشان ضمن اشاره بروایتی از معصوم کــه فرموده‌اند « اگر میخواهید نیکی و بدی کسی را بدانید نگاه کنید بدهان کسانیکه که پشت سر او حرف میزنند » گفتند : ازروزیکه خبر رفتن حضرت اشرف بتهران درمیان مردم شایع شده است بهر کسی‌ازاداری وبازاری میرسیم‌ابراز تــأسف میکند و این بهترین قضاوتیست در بــارهٔ جنابعالــی و مفید بودنتان برای آذربایجان .

اینك امروز پس از سی‌وسه سال گذشت زمان که خود مرحوم امیرخیزی از این جهان در گذشته است . این روایت درحق خود وی کاملا صدق پیدا میکند و با استناد بــاین گفتهٔ سی و سه سال پیش او میتوانیم بگوئیم ، مرحوم امیرخیزی حقاً

مردنیکی بود که بانیکی زیست و با نیکنامی چشم‌اززندگی فروبست .زیرا دراینمدت دوماه واندی که ازارتحال آن مرحوم میگذرد بهیچ یك ازشاگردان ودوستان وی و کسانیکه آشنائی نزدیك با آن مرحوم داشته‌اند نمیگذرید که ازضایعهٔ فوت او اندوهناك نبوده یااورا با یادآوری صفات نیکش رحمت نخواند .

مرحوم امیرخیزی در بیش از شصت سال زندگانی سیاسی و اجتماعی خود هیچوقت پا ازدائره انسانیت ، وظیفه شناسی ، عفاف وپاکدامنی بیرون نگذاشت و درهر مقام‌وموقعیت وشغلی که بود همیشه حمایت ازمحرومین، رفع‌ظلم‌ازدرماندگان وطرفداری ازحق‌و حقیقت‌رابرهر چیزدیگر ترجیح میداد .

شادروان ستارخان ، گرد آزادی ایران ، حرف شنوی زیادی از مرحوم امیرخیزی داشت واحترام بسیاری درحق او قائل بود .امیرخیزی‌ازاین حس‌احترام برای حفظ شئون خودستارخان و راهنمائی وی در پیش آمدها وجلو گیری از تند-رویهای او که بعضاً در نتیجهٔ عصبانیت و بعلت داشتن روح سرکش و حساس عارض سردار ملی میشد ، استفاده‌میکرد واین تسلط راهمواره در نفع‌مردم و اجتماع بکار میبرد.

او از یاران بسیار نزدیك مرحوم خیابانی بود ودر زمان قیام وی ازسران آزادیخواهان بشمار میرفت ، در آنموقع نیز بهیچوجه از جادهٔ اعتدال و میانه روی منحرف نشد و مانند بعضیها مغلوب احساسات یا اسیرحب و بغض شخصی نگردید و قدرت تملك نفس وخویشتن داری را ازدست نداد .

مرحوم حاج اسمعیل‌امیرخیزی مرد مدیری بود و هرکاری ووظیفه‌ای را که قبول میکرد ازعهدهٔ ادارهٔ آن بخوبی برمیآمد . در سالیان درازی که مدیریت‌مدرسهٔ متوسطه رادرتبریز ودبیرستان دارالفنون رادرتهران داشت ، حسن ادارهٔ خود رابنحو شایسته به‌ثبوت رسانند .

اگر فراموش نکرده باشم درسال هزاروسیصدوبیست‌ودو ، در آن سالهای پر آشوب ایران ، بریاست فرهنگ آذربایجان برگزیده‌شد آنموقع مخصوصاً آذربایجان روزهای بسیار بد و پر هرج ومرجی رامیگذراند .

مرحوم امیرخیزی درمیان آنهمه هیاهو و جنجال فرهنگ آذربایجان را با طرز مدبرانه‌ای اداره کرد ودر آنموقع باریك از یکعده فرهنگیان جوان پرارزش ، از اداری و آموزشی که اکثرشان ازشاگردان و تعلیم یافتگان خود آنمرحوم بودند و بهتر از هرکس بطرز فکر ، معتقدات و مراتب خلوص نیت و میهن پرستی آنان آشنائی داشت ، در برابر تعرض یکعده هوچیگر عوام فریب تا آخر حمایت کرد و نگذاشت کوچکترین چشم‌زخمی به‌آنان برسد یااین هوچی بازیهاتأثیری درموقعیت آنان داشته‌باشد .

مرحوم امیرخیزی تاجر زاده بود ، پدر وی در دالان میرزا عبدالله واقع در یمنی دوز بازار تبریز حجرهٔ قماش فروشی داشت ،او نیز تاسال ۱۳۲۵ (هجری‌قمری) که به آزادیخواهان پیوست در همین حجره بکارهای پدری کمك میکرد و حتی مطابق معمول آنروز برای وصول مطالبات‌پدر ازدهاتیان وبزازان بیرون برقره‌داغ که جنس نسیه میبردند همه ساله چند ماهی در مسافرت به آن حوالی صرف وقت میکرد وشاید درنتیجهٔ همین مسافرتهای زیاد در شرایط آنروز ناامنی راهها و مقابله باهر پیش آمد وخطر بود که حاج اسمعیل امیرخیزی جوان جسور و بیباکی ازآب د آمده این‌جسارت راتا آخر عمر نیزبا دیگر صفات نیکش نگه داشته بود .

مرحوم امیرخیزی دانش پژوه ، ادیب و مرد فاضل و سخنور بود . او شعر خوب میسرود و نثررا روان مینوشت و خط خوب و شیوهٔ شیرینی داشت و به‌تصدیق سخندانان در ادبیات فارسی استاد مسلم بود . علاوه بر تألیف چند اثر ادبی ، تاریخ مشروطیت ایران‌را دردو جلد نوشته‌اند که بر خلاف معمول ، جلد دوم آن پیش از

جلد یکم ، چندسال پیش بنام « قیام آذربایجان و ستارخان » چاپ و انتشار یافته که باید گفت سند بسیار ارزنده‌ایست برای کسانیکه مخصوصاً میخواهند ستارخان سردار ملی‌ایران را بشناسند زیرا همانطوریکه نگارنده در سال ۱۳۳۷ در یکی از روزنامه‌های تهران ضمن مقاله‌ای در بارهٔ مرحوم ستارخان نوشته بودم ، تنها شخصی که میتوانست بیوگرافی آن‌رادمرد را بنویسد وازهر جهت‌صلاحیت این‌کاررا داشت مرحوم امیرخیزی بود ومسلماً هر کسی این کتاب راپس‌از چاپ خوانده این گفته‌را تصدیق خواهد کرد زیرا مرحوم امیرخیزی با کمال امانت و صداقت بدون دخالت دادن کوچکترین احساسات و نظرات شخصی ازعهدهٔ این مهم بخوبی بر آمده ومرحوم ستارخان راچنانکه بوده ، باتمام خصوصیاتش معرفی کرده است .

متأسفانه جلد یکم این کتاب که حاوی وقایع ایران از زمان مرحوم میرزا تقی‌خان امیر کبیر تاظهور مشروطیت بوده وحدود چهارصد صفحهٔ آنرا نگارنده‌دیده و خوانده‌ام تا هنگام وفات آنمرحوم بچاپ نرسید و بطوریکه خود اظهار می‌داشتند مقداری از این یاد داشتها را کجا گذاشته یا بکه داده‌اند فراموش نموده بودند و تا دم مرگ‌نیز نتوانستند بیاد بیاورند وچنانکه‌این‌یادداشتها ازمیان اوراق‌و کتابهایش‌ن‌پیدا نشود باکمال تأسف باید گفت که بچاپ جلد اول در آینده نیزامیدی نخواهدبود.

یك روز جمعه در یکسال و نیم پیش برای تجدید دیدار و عیادت از مرحوم امیرخیزی بمنزلشان رفته بودم. دانشمند محترم جناب آقای تقی زاده نیز آمده بودند . آقای تقی‌زاده ازعلت‌تأخیر چاپ جلد اول سؤال فرمودند مرحوم‌امیرخیزی گفت : هنوز تکمیل نشده، دارم یادداشتهائی از زندگانی مرحوم امیرکبیر تهیه میکنم. آقای تقی‌زاده که‌خداوند برای ایران نگهش دارد، فرمودند حاجی‌اسمعیل آقا ، وفی‌التأخیر آفات ، من تجربه دارم بخاطر یاد داشتهای دیگر نباید چاپ آنچه را که حاضر شده است بتأخیر انداخت . باید انسان هر چه گرد آورده و نوشته

است چاپ کند، رفع نواقص واضافه کردن یادداشتهای دیگر را بگذارد برای چاپهای بعد. زیرا اثر ناقص را اگر خود انسان هم نباشد دیگران نیز میتوانند تکمیل کنند ولی اثری که اصلا بوجود نیامده است بیم ازمیان رفتنش زیاد است.

این گفتهٔ آقای تقی‌زاده را که امروز متأسفانه با مرگ مرحوم امیرخیزی یکبار دیگر تحقق می‌یابد مخصوصاً در اینجا متذکر شده باشد که مورد استفادهٔ دیگران نیز واقع شود.

باری مرحوم حاج اسمعیل آقا امیرخیزی علاوه بر مراتب فضل و ادب و داشتن صداقت، امانت، شجاعت، راستگوئی و حقیقت پرستی، از دو صفت بسیار پسندیدهٔ دیگر نیز بر خوردار بود که عبارت بودند از: وفاداری نسبت به دوستان و دارا بودن علو طبع.

من باب‌مثال، او ازهمان موقعی که به‌آزادیخواهان پیوسته‌بود نسبت بآقای تقی‌زاده عقیدهٔ‌بخصوصی داشت و اگر عبارت درستش‌را بخواهیم بایدبگوئیم بدایشان ارادت میورزید واین ارادت راتاروز مرگ نگهداشته بود. غیرممکن بود راجع‌بآقای تقی‌زاده صحبتی شود و این ارادت ورزی او از خلال اظهار عقایدش ظاهر نگردد.

همانطوریکه درهمین‌جلد دوم کتاب مشروطیت خود نیز مناسبتی بدست‌آورده واز حق‌آقای تقی‌زاده دربارهٔ نوشته‌های یك مورخ دیگر دفاع کامل کرده ومراتب وفاداری و خلوص نیت خود را بیك دوست دیرینه کماهو حقه نشان داده است. در علو طبع مرحوم‌امیرخیزی‌همین‌بس که در تمام دورهٔ حیات خود گرد ماديات‌نگردید مقام وموقعیت را برای اندوختن پول ومال نخواست. با نظر خیلی بلند وبی نیازی کامل حدود هشتادو پنج‌سال‌عمر کرد وهمهٔ آنرا وقف خدمت‌بمردم وخدمت بفرهنگ نمود واین دو بیت که از ساخته‌های آنمرحوم است مبین طرز تفکراو وبهترین‌نمونه

از شجاعت وی میباشد .

تا چند شکـایت از سپهر و اختر چون بیوه زنـان نشسته با دیدهٔ تر
تو در سر عزم خویشتن بـاش دلیر تا چرخ بپـای تو فرود آرد سر

خداوند اورا غریق رحمت فرماید ونام نیکش را همیشگی گرداند .

تهران ـ فروردین‌ماه ۱۳٤۵
اسماعیل واعظپور

رستگاری

درست باش و قدم‌جز براه راست منه که راستی سبب رستگاری‌من و تست
کسی بجبر ترا سوی‌خیروشر نکشد که‌خیروشر بجهان اختیاری‌من‌وتست
بکوش در ره تقوی که ارزش‌توومن بقدر طاعت وپرهیز گاری من‌وتست
بیادگار بماند اگر زما اثـری رساچدغم که سخن‌یادگاری‌من‌وتست

دکتر قاسم رسا

اولین برخورد من با

مرحوم امیرخیزی

در سال ۱۳۰۱ شمسی که محصل کلاس اول متوسطهٔ دبیرستان رشدیه بودم در تیرماه همان سال از طرف دبیرستان دعوتی ازمعاریف شهر و اولیای اطفال بعمل آمده ودر صحن حیاط مدرسه مجلس جشنی ترتیب یافته بود. بنا بمعمول آن روز دانش آموزان هنرنمائی‌ها می کردند وبعضی عملیات تجربی از فیزیك وشیمی وطبیعی که آنموقع برای عموم تازگی داشت بمدعوین نشان داده می‌شد. من نیز در آن مجلس خطابه‌ای خواندم که مورد تحسین واقع شد . پس از پایان مجلس مرد سیه‌چردهٔ قوی هیکل و بلندبالائی کـه بعداً معلوم شد مرحوم امیرخیزی است مرا نزد خود طلبید و مورد تقدیر وتشویق فراوان قرار داد و دوسه روز بعد یك جلد کلیات مثنوی بعنوان جایزه برای من بمدرسه ارسال فرمود که در حاشیهٔ آن چنین مرقوم شده بود «این مثنوی مکافات یا در واقع خاطره ایست که درمقابل امتحانات سال ۱۳۰۱ به آقای رحمت‌الله خان اتحاف می‌شود. اسمعیل امیرخیزی» . سال تحصیلی بپایان رسید ودرشهریورماه همان سال بنا بدستور وزارت معارف کلاسهای متوسطه از مدارس ملی تبریز برچیده شد و همه در مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه که دبیرستان منحصربفرد آن زمان بود متمرکز گردید. در آنموقع مرحوم امیرخیزی رئیس مدرسهٔ متوسطه بود نا گزیر شاگردان

کلاس ما را هم دسته‌جمعی بمدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه (محل فعلی دبیرستان‌شاهدخت
منتقل‌ساختند. از تأثیرات روحی که‌از این انتقال و تغییر محیط مدرسه درمن وارد
من روی‌داد سخن بمیان نمی آورم همینقدر ازمدرسهٔ رشدیه واردمدرسهٔ‌متوسطهٔ‌محمدیه
شدیم . مرحوم امیرخیزی مردی بود بسیار با انضباط و خرده گیر . و مدیری
بی اندازه مقتدر وعلاقمند بکار . در دو سه‌روز اولیهٔ ورود چنان رعب وهراس ایشان
دلها جای گرفت که کسی [illegible] نفس کشیدن‌نبود. من در مدت پنج سال که در
مدرسه مشغول تحصیل بوده با وجود فقدان وسایل نقلیه و دوری منزل روزی نشد
[illegible] حتی یك دقیقه بعد از زنگ بمدرسه آمده باشد اولین شخصی که بعد
[illegible] وارد مدرسه می‌شد مرحوم امیرخیزی بود و آخرین کسی که
از مدرسه خارج می گشت [illegible] بود . همیشه [illegible] را در مدرسه صرف می
و مراقب کلاسها و شاگردان بود و روزانه چندین مرتبه بکلاسها و شاگردان
می‌زد . هر [illegible] انتظام مدرسه فرصت نمی‌داد و بکلیهٔ امور جزئی مدرسه از تـ
ورود وغیبت شاگردان گرفته تا وضع تحصیلی واخلاقی وامتحانات شخصاً رسید
می کرد علاوه بر ریاست مدرسه تدریس تاریخ ادبیات را شخصاً در کلاسها تعمل
بود و در هر کلاس هفته‌ای یکی دو ساعت درس داشت و چنانچه در خلال هفته
غائب می‌شد بلافاصله مرحوم امیرخیزی وارد کلاس می گشت و همان ساعت
مشغول می‌داشت [illegible] این است که مرحوم [illegible] از بام تا شام در مدرسه
وعلاقهٔ مفرطی به نظم و امور دبیرستان داشت وبجزئیات امور خیلی اهمیت می
مرحوم امیرخیزی بدو موضوع در داخل دبیرستان بسیار علاقمند بود و تا سر
امکان آنرا تعقیب‌میکرد : راستگوئی ـ تکلم‌بزبان فارسی . دشمن سخت‌دروغگو
بود. دروغگوئی را بسیار زشت‌می‌داشت‌ا گرشاگردی‌خطا می کردهرقدر خطاء
او بزرگ بود اگر اعتراف بتقصیر خود می کرد و حقیقت را می گفت مورد ع

اغماض قرار می‌گرفت. برای ترکی حرف زدن در داخل دبیرستان جرایم سختی معین کرده بود و بهمین ملاحظه شاگردان همه اوقات در مدرسه با همدیگر فارسی حرف می‌زدند.

مرحوم امیرخیزی مشوق شاگردان بااستعداد بویژه آنهائی که ادبیات قوی داشتندبود بطرق مختلف شاگردان مستعدرا بکار و کوشش تشویق می‌کرد، مانندپدر مهربان بدرد دل واشکالات کار وحتی اشکالات زندگی شاگردان می‌رسید وتاحدامکان موانع را برطرف می‌ساخت و کمکهـای ذیقیمت برای شاگردان معمول می‌داشت. مرحوم امیرخیزی بسیار سریع‌التأثر وپر عطوفت و مهربان بود.

...هزارمرتبه سهل‌است برامیرخیزی   از آنکه باشد عاجز کش وفقیر آزار

شعار زندگـی ایشان بود. اگـر کسانی از شاگردان آندوره بـا وجود استعداد فطری ومساعدت زمان بمقامات بالارسیده‌اند تشویق وراهنمائیهای مرحوم امیرخیزی نیز بی‌تأثیر در کار آنها نبوده است. امیرخیزی مدیر سخت گیر در داخل مدرسه و دوست مهربان در خارج از محیط مدرسه بود. علاقهٔ خود را هرگز باشاگردان خود قطع نمی‌کرد و همواره با آنها مکاتبه داشت و در نـامه‌ها نصایح سودمند و پدرانه می‌نوشت.

در حاشیهٔ کتاب سرآمدان سخن که به آقای غلامعلی رعدی آذرخشی(دکتر رعدی سناتورفعلی) ـ که‌از سال ۱۳۰۱ــ۱۳۰۶ باوی همکلاس بودیم ـ اهدا فرموده‌بود این قطعه را از آن مرحوم بخاطر دارم که مرقوم داشته بود:

رعدیا این سرآمدان سخن	یادگار محقری است ز من
بپذیرش که در صحایف آن	گشته منقوش خاطرات کهن
چو من از گلشن جهان گذرم	زیر خـاک سیه کنم مسکن
نبرد نام من کسی بزبان	دور ونزدیک دوست یا دشمن

تو سر عهد خویش محکم باش		شرط پیمان دوستی مشکن
بر سر خاکم از کرم بگذر		زین تن خاک گشته یادآور

الحال امیرخیزی از گلشن جهان درگذشته و زیر خاك سیه مسکن گزیده، انی از شاگردان اورا که دسترسی به آرامگاه ابدی آن مرحوم دارند سزاوار است بر مزار وی بگذرند واز آن تن خاك گشته یاد آرند و با قرائت فاتحه‌ای روح نوح او را آرامش بخشند، مرا نیز اگر روزی چنین فرصتی دست دهد بر گفتهٔ خود خواهم کرد.

راجع بمقام فضل ودانش وی وظیفهٔ دانشمندان است که شرح مقتضی بنگارند.

تبریز – ۲۰ اسفندماه ۱۳٤٤

رحمت‌الله کلانتری

توانگری

نگری نه بمال است پیش اهل کمال		که مال تالب گوراست و بعداز آن اعمال
آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم		توخواه از سخنم پندگیر خواه ملال
ن بچشم ارادت نگاه در دنیا		که پشت مار بنقش است وزهر او قتال
ن توبه و عذر است و وقت بیداری		که پنج روز دگر می‌رود باستعجال

سعدی

من وقصیده سرای بزرگ

مرحوم حاج اسمعیل امیرخیزی در سال ۱۲۹٤ قمری برابر با ۱۲۵۵ شمسی متولد شد . مقدمات ادب فارسی وعربی را در چند مکتب مختلف تبریزفرا گرفت، آنگاه بسائقهٔ ذوق واستعداد فطری در پی تکمیل معلومات خود برآمد واز محاضر اساتیدبزرگ عصراستفاده کرد وهم درایام‌جوانی‌از ادبا و نویسندگان‌بنام‌آذربایجان بشمار آمد . اما چون بازرگان زاده بود و وسیلهٔ معاشی داشت شعر و ادب‌را مایهٔ ارتزاق قرار نداد ودر حجرهٔ پدر بشغل بازرگانی فتوره وقماش پرداخت .

درآغاز مشروطیت مانند اغلب بازرگانان روشنفکر بجمع آزادیخواهان پیوست ودر انجمن ایالتی آذربایجان بسمت نمایندهٔ شهر اردبیل شرکت کردو در پاره‌ای ازجنگهای محلی تبریز همراه مشروطه‌چیان بود ، ومشیر ومشاور ستارخان سردار ملی وگرد آزادی ایران بشمار میرفت ، حتی بعد از افتتاح مجلس که ستارخان مجبور به‌ترك یار و دیار وعزیمت به تهران شد مرحوم امیرخیزی همراه وی بمرکز حرکت کرد . چندی بعداز راه آذربایجان باتفاق میرزا اسماعیل‌یکانی وامیرحشمت نیساری باستانبول رفت وپس از بازگشت به‌تبریز درسال ۱۲۹۸شمسی با سمت معلم ادبیات فارسی مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز وارد خدمت فرهنگ‌شد واز تیرماه ۱۲۹۹ بریاست مدرسهٔ مربور منصوب گردید و تا سال ۱۳۱٤ یعنی مدت پانزده سال

این مقام انجام وظیفه نمود . در سال مزبور بتهران انتقال یافت و ریـاست
ن دارالفنون را بعهده گرفت . درسال ۱۳۲۱ بریاست فرهنگ آذربایجان رسید
دو سال در تبریز بود ، بعد بتهران بازگشت و تا سال ۱۳۲۵ باسمت بازرس
زارتی انجام خدمت کرد ، یکسال هم باز رئیس دبیرستان دارالفنون شد ، سال
ببازرسی رفت واز تیرماه ۱۳۲۸ باز نشسته گردید .

مرحوم امیرخیزی ازشعرا ونویسندگان و محققین ومورخین بنام کشور بود
ت فرهنگستان ایران را داشت . از آثار وی علاوه برمقالات و اشعار متعددی
جراید ادبی مختلف کشور بچاپ رسیده تصحیح وتحشیه و نشر بوستان سعدی،
و تحشیهٔ دیوان عنصری ، تألیف سه جلد قطعات منتخبهٔ زبان فـارسی وتألیف
قیام آذربایجان وستارخان ،وتاریخ فرهنگ وادب آذربایجان را میتوان نام برد .
عنصری رابخواهش وزارت فرهنگ تصحیح وشرح نموده و بوزارتخانهٔ مزبور
داده ولی وزارت فرهنگ تـا کنون اقدامی به نشر آن نکرده است و خدا
که بنام او یا بهاهتمام کدام جوان یا پیر جویای نـام چاپ خواهد شد. نسخهٔ
فرهنگ و ادب آذربایجان نیز پیش خانوادهٔ آن مرحوم است و خدا کند که
حوادث زمان سپرده نشود .

مرحوم وحید دستگردی در سال یـازده مجلهٔ ارمغان موضوع « ستایش یـا
ن جهان » واستقبال یا بعبارت بهتر اقتفای قصیدهٔ معروف ادیب پیشاوری را به

گل در این نغز گلزار نیست   که چیننده را زان دوصد خار نیست

باحکمیت سه تن ازاساتید درجه اول بمسابقه گذاشته ودر ذیل آن نوشته بود
س درجهٔ اول را حائز گردید یك دیوان خـاقانی خطی از کتابخانهٔ ارمغان
هیت بدو تقدیم میگردد وچون مسابقه ازطرف مدیر ارمغان است مراتب فوق

تخلف پذیر نیست . ما تمام فضلا وسخنسرایان فارسی را ازدور و نزدیك و
داخل بهشرکت دراین مسابقه دعوت کرده وخواهشمندیم فقط در اطراف‌عق
در خصوص ستایش جهان یـا نکوهش آن سخن رانده ، درمسائل‌شخصی و
بی‌معنی از قبیل ریش وعمـامه و کلاه و فکل وارد نشده و با مراعات قوا
ونزاکت سخن خودرا بپایان برند » . باوجود اینکه اغلب شعرای بزرگ و
آن مسابقه شرکت کرده‌بودند باز قهرمان داستان ما مرحوم امیرخیزی گو
را ازمیدان ، بود و بتصدیق استادان بزرگ سخن فارسی یکی از بزرگتری
سبك خراسانی بهشمار آمد وماحق داریم بگوئیم که یکی ازقصیده‌سرایان‌بزر
خراسانی رخ درنقاب خاك کشید وچراغ تابناکی از خانهٔ ادب ایران‌خامو

این قصیدهٔ مرحوم امیرخیزی که نودو شش بیت دارد بامطلع :

« یکی گل دراین باغ بی‌خار نیست   اگر هست جز نغز گفتـار

در شمارهٔ ۱۱ سال ۱۱ مجلهٔ ارمغان بچاپ رسیده و در این نشریه :
نمونهٔ نظم آنمرحوم آورده شده است .

مرحوم امیرخیزی مردی پاکدامن ، متدین ، قانع وموفق بود . د
ادای فرایض دینی ووظایف انسانی غافل نبود . باحقوق ناچیز دوران‌تقاعد
ودل بزرق وبرق زندگی تازه نمی‌باخت وسر در پیش ابناء زمان فرود نم
و در کنج عافیت مشغول تحقیق وتتبع وتنسیق و ترتیب یادداشتهای دوران
خدمت خود بود و در این کارگام از حد حق و اخلاق و وجدان فراتر :
زبان وقلم بدروغ و توهین و پلیدی و ناپاکی نمی‌آلود .

ای‌کاش شیوهٔ مرضیهٔاین رادمرد پاك‌نهاد ونظایروی‌برای یك عده از
وقایع نگاران مشروطیت که بااستراق مطالب دیگران وتحریف‌اقوال آنا
جیره‌خواران استبداد و تراشیدن قهرمانان ناپاکزاد بد نهاد ، جزوه‌های

پر از کذب و افترا و فحش و اسائهٔ ادب به خدمتگزاران واقعی راه آزادی ایران‌عز منتشر می‌سازند سرمشق قرار گیرد و بدانند که هر کسی در مزرع دنیا عاقبت‌کار درود که کاشته است .

نثر شیوای مرحوم امیرخیزی دست کمی از نظم بلند وی نداشت . نامه‌هائی از وی پیش دوستان باقی مانده بخوبی شاهد این مدعاست و اگر روزی بوسیلهٔ جو مستعد و علاقمندی گردآوری شود مانند منشآت قائم مقام و امیرنظام یکی از آ ارزندهٔ نثر معاصر خواهد بود .

از دوستان در گذشتهٔ آن مرحوم شادروانان ادیب السلطنهٔ سمیعی ، میرزامحد خان قزوینی ، وحید دستگردی ، عباس اقبال آشتیانی ، حاج محمد نخجوانی و محمدعلی حیدرزاده و از یاران نزدیک و کثیرالمراودهٔ درحال حیات وی آقایان حسن تقی‌زاده ، میرزا ابوالقاسم فیوضات ، حاجی میرزا عبدالله مجتهدی ، میر جعفر سلطان القرائی ، اسماعیل واعظپور ، حاج حسین نخجوانی و منوچهر امی ۱۰ را می‌توان ذکر کرد .

اما آشنائی من با آن مرحوم سابقهٔ بیست وچهار ساله دارد . در ۱۳۲۱ معلم بودم ، در یکی از شهرستانها خدمت می‌کردم . اوضاع آذربایجان مخصو شهرهای کوچک براثر جنگ ناراحت کننده بود . امن وامانی وجود نداشت . آشفته امید سلامت بر کسی باقی نمی‌گذاشت . همه می‌خواستند گوشهٔ بالنسبه امنی بدست آور من هم طبعاً آرزو داشتم در مولد خود پیش فامیل زندگی کنم . شنیدم رئیس ج فرهنگ مردی استخوان‌دار و درستکار است . حرف حسابی را گوش می‌دهد ، از اح حق ابائی ندارد و حرفهائی از این قبیل . . . شاید مهرماه بود که پیش وی رف تقاضای رفع تبعیض وانتقال به‌تبریز کردم ، دلائلی شمردم ، عللی آوردم از آنهائی می‌توانستم . خوب گوش داد تا من سخن خودرا تمام کردم او سرخود بلند کر

پاسخ گفتن گرفت ، آرام و شمرده : از آنهائیکه معمولا رؤسای وطنخواه نوعدوست میگویند.معلوم است نتیجه چه‌شد .

ده سال بعد دنیا و من و او عوض شده بودیم . در کتابفروشی حقیقت ملاقاتی روی داد ، صحبت از آذربایجان بمیان آمد ، ازتاریخش ، ادبش ، زبان کنونی و سابقش . من هم مطالبی در این باره می‌دانستم ، باقتضای جوانی با بی پروائی تمام کوشیدم تامعلومات خودرا هرچه بیشتر و بزرگتر برخ او بکشم . شاید پاسخ‌ های آن روز او نیز یکی از علل و موجبات این جسارت یا جهالت و خود نمائی من بود . بهرحال اظهار فضل ما گرفت ومعلوم شد که دربین طبقهٔ جوان نیز کسانی در پی تحقیق و تتبع هستند . پرسید شغل آقا چیست ؟ گفتم معلم . گفت چند سال است ؟ جواب دادم دوازده سال . اظهار تأسف کرد که چرا تا کنون توفیق زیارت دست نداده ، خدایش بیامرزاد . من‌هم دور از ادب دیدم که بگویم‌فلان‌سال جناب‌عالی رئیس بودید ، بث شکوائی در محضرتان رفت ، مورد عنایت قرار نگرفت و... اما راستش رابخواهید من‌هم اورا مرد دانشمند وارسته ومتینی دیدم غیراز آن رئیس خشك ومقرراتی که آن روز جز جامهٔ عاریتی ریاست مزیتی باوی نمی‌دیدم .

چند روز بعد درمنزل مرحوم حاج محمد نخجوانی درجلسهٔ هفتگی دوستان دوباره زیارتش کردم، جناب آقای تقی‌زاده نیز تشریف داشتند . صحبت از تألیف تازهاش بود ــ قیام آذربایجان وستارخان . تابستانهای بعد نیز بارها بهتبریز آمد . دیگر بقول خود آن مرحوم دوست بودیم . اگر ازطرف من هم قصور وتأخیری در زیارت می‌رفت ، احتراز میکرد و دوستانه گله می‌نمود تا در سفر سال ۱۳۳۷ بنا بخواهش مرحوم حاج محمدنخجوانی نسخهٔخطی کتاب «قیام‌آذربایجان وستارخان» را بهتبریز آورد . آقای سلطان‌القرائی هم‌چندروزی این نسخه‌را مطالعه کردوصلاح دید که وسائلی فراهم شود تا بچاپ و نشر آن اقدام کردد . دو اشکال در کار بود .

یکی نبودن ناشر آماده، دیگری کمی توقف مؤلف در تبریز ونداشتن امکان تصحیح کتاب. کتابفروشی تهران را باو عده‌هائی از آن قبیل که ببازاری باید داد به طبع کتاب راضی ساختیم اما رد بهانه‌های متنوع مرحوم امیرخیزی بآسانی میسر نبود، وظیفهٔ تصحیح کتابرا من بعهده گرفتم، رضایت مؤلف نیز جلب شد، کار چاپ آغاز گردید و در گله گزاری باز. او عجله داشت. می‌خواست کتاب هم‌درست وخوب چاپ شود و هم سریع وبدون وقفه: من‌هم مجبور بودم درتصحیح وتنقیح وتطبیق مطالب بامآخذ مورد استناد دقت‌لازم بکار برم. چاپ کتاب یکسال‌ونیم وقت گرفت، بارها نامه‌نوشت واز تسامح و تساهل من گله کرد. توفیق رفیق شد، کار طبع پایان یافت، تشکری جهت چاپ فرستاد، نوشته بود: «... نهایت تعجب ازاین دارم که در طول این‌مدت ابداً بهیچ وجه من الوجوه اظهار خستگی نفرموده‌اند و اگر برحسب اتفاق از کندی پیشرفت کار مطبعه اظهار شکوه بایشان می‌کردم با عبارات شیرین و بیانات دلنشین مرا بحسن ختام آن امیدوار میکردند. شکر خدا را که طبع کتاب خاتمه یافت ودیگر در صورت ظاهر مزاحمت زیادی بایشان تحمیل نخواهد شد و در واقع زبان وبیان بنده‌ازتقدیرزحمات‌ایشان‌قاصر است وازخداوند متعال‌خواستارم که‌شخص مغتنم ایشان را در کمك ودستیاری دوستان وارادتمندان پیوسته موفق و مؤید دارد بمنه وجوده.» یك‌نسخه هم از کتاب مزبور را برسم یادگار بمن اهداء کرد. رشتهٔ ارادت من ولطف او روز بروز مستحکمتر شد. مرتباً مکاتبه داشتیم، هروقت بتهران می‌رفتم زیارت‌وی جزو برنامهٔ کارم بود، آخرین بار در خدمت یکی از دوستان بزیارتش رفتم، بسیار محبت و مرحمت کرد. قسمتی از مطالب «تاریخ فرهنگ و ادب آذربایجان» یعنی جلد اول «قیام آذربایجان و ستارخان» را گم کرده بود، کمی ناراحت می‌نمود، اما تا دهن بسخن گشود گرد ملال از چهره‌اش زدوده شد و با بیان متین وشیرین وچاشنیهای دلنشین ضمن صحبت روح مارا باز دراعصار وقرون

پیشین‌سیرداد ومثل‌همیشه چنان شیفته ومسحور ساخت که ازمحضرش سیر نمی‌شدیم . وقت غروب خداحافظی کردیم ، فردای آنروز من به‌تبریز بازگشتم ، دیگر امکان زیارت دست نداد ، نامه‌ای چند رد وبدل شد ، برحسب معمول انتظار دریافت‌تبریك‌ نامهٔ نوروزش را داشتم که خبر ناگوار مرگش را دریافتم . درگذشت وی روزچهار شنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳٤٤ مصادف با ۲۵ شوال ۱۳۸۵ روز رحلت حضرت امام جعفر صادق (ع) درتهران اتفاق‌افتاد ، خدایش بیامرزاد وبا نیکان‌وپاکان‌محشورفرمایاد.

من، مثل دیگر دوستانش، از وی خاطرات‌شیرین متعددی‌دارم ، بسیار نکته سنج و بذله‌گو بود، اولین سالی که برایش کارت تبریکی فرستادم نوشت : « پریروز دوسطر تبریك نامهٔ چاپی فرستاده بودید ، بقول مرحوم عارف قزوینی تبریك چاپی حکم حلوای رغائب را دارد . بنده‌هم عید سعیدملی را بجنابعالی و متعلقان صمیمانه تبریك می گویم واین بیت راهم علاوه می کنم :

خجسته بادت فرخنده‌جشن نوروزی بشـادکامی و فرخندگی وپیروزی »

یکی ازدوستان تبریزی نیز بجای تبریك نامه اشتباهاً کاغذسفیدی برای او فرستاده بود ، آنمرحوم درپاسخ ضمن تشکر و تبریك نوشته بود « آفرین بر حسن ظن دوستان ، ما

هم قصهٔ نـا نموده دانیم هم نامهٔ‌نانوشته‌خوانیم » .

درگذشت‌مرحوم امیرخیزی مایهٔ تأسف‌همهٔ اهل‌فضل‌وادب گردید . مجلهٔ یغما وراهنمای کتاب وروزنامه‌های عصر تبریز و کیهان مطالبی بدین‌مناسبت نوشتند واز خدمات ادبی و اجتماعی آن مرحوم‌تبجیل و تجلیل کردند . آقای ایرج افشار در مجلهٔ راهنمای کتـاب نوشت : « . . . مرحوم امیرخیزی از پیشقدمان آزادیخواهان آذربایجان بود ونیز از ادبا وشعرای بنام آن سامان ، عمرش را جز مجاهده در راه مشروطه به‌تعلیم و تربیت مصروف داشت‌واز معلمان بسیار دانا وبصیر بود که‌نظیرش

•

دراین ایام نادراست یانیست .» آقای حبیب یغمائی نوشت : «... بنده گاه گاه خیلی بندرت توفیق زیارت آن استاد نجیب‌را می‌یافتم .... خدایش بیامرزاد که همانندوی درین کشور کم است .

مرد شایسته درین ملک کم است — وگر از دست شود جای غم است
کشور آراسته باشد ز رجال — خاصه مردان پسندیده خصال
آنکه دارای صفات عالی است — چون رودجای‌شریفش‌خالی‌است.»

درحال حیات نیز دوستان وفضلاودانشمندان ، آنهائی که اهل‌مداهنه وتواضع بیجاوبیموقع نبودند ازوی همیشه‌باحترام یاد میکرده‌اند .

مرحوم علامه محمد قزوینی ضمن بحث در تضمینهای حافظ (ص ۷۷ - ۷۸ ، شماره ۹ مجلهٔ یادگار ، سال اول) ازمرحوم امیرخیزی چنین یاد میکند : «ترجمهٔ این صورت استفتا وفتوی ازترکی‌عثمانی بفارسی بقلم فاضل دانشمند و دوست عزیز ما حاج اسماعیل آقا امیرخیزی از فضلای مشهور آذربایجان مدظله‌العالی است که بخواهش راقم این سطور حضورا برای این جانب نموده‌اند موقع را مغتنم دانسته‌از الطاف بی‌نهایت ایشان نسبت باین‌ضعیف‌نهایت تشکر و سپاسگزاری اظهار می‌نمایم.»

مرحوم عباس اقبال آشتیانی (در ص ۲۷ - ۳٤ - ، شمارهٔ ۱۰ مجلهٔ یادگار ، سال اول) ازوی چنین‌نام می‌برد:« دوست‌دانشمند وفاضل ما آقای اسماعیل‌امیرخیزی دام ظله لطف فرموده از یك مجموعهٔ خطی که تاریخ‌کتابت آن ظاهراً در مأیهٔ هفتم تحریر شده یك قصیدهٔ تمام وقسمت اخیر یك قصیدهٔ دیگراز شاعر مشهور منوچهری دامغانی راکه درنسخه‌های چاپی ازدیوان اونیست برای ما ارسال داشته‌اند ... »

جناب آقای علی اصغرحکمت نیزضمن‌آوردن ترجمهٔ مقدمهٔ مجالس النفائس از مرحوم امیرخیزی چنین یاد می کند :

« اصل ترکی مجالس النفائس مقدمهٔ بلیغی داردکه متأسفانه درهیچ یك از

در ترجمهٔ مقدمهٔ ترکی موجود ، بفارسی نقل نشده و آن مقدمه ابتدا می‌شود باین رباعی :

یوز حمدانکا کیم یاساب جهان‌بستانی   آیلاب یور زلف دین گل و ریحانی
قیلدی یاساغاج بو باغ روح افزانی   نظم اهلین اینك بلبل خوش الحانی

ودر آن مقدمه میرعلیشیر پس‌از حمدونعت ، ازاستاد ومرشدخود عبدالرحمن جامی و کتاب‌بهارستان اوستایش کرده و کتاب خویش‌را بنام سلطان‌زمان حسین‌بایقرا موشح واشاره بتذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی نیز نموده است .

ومعلوم نیست چرا مترجمین‌هراتی و قزوینی این مقدمه را هیچکدام بفارسی ترجمه‌نکرده‌اند ، چون این ناقص می‌نمود برای‌تکمیل‌موضوع وتتمیم فایده برآن سرشد که‌ترجمه‌ای ازآن‌مقدمه دراینجا بنگارد، از این‌رو از دانشمندگرامی آقای اسمعیل امیرخیزی خواهش کرد که آنرا ترجمه نمایند. ایشان نیز باقتضای‌دوستی قدیم این تقاضا را پذیرفته و آنرا بانثری شیوا و نظمی دلاویز بفارسی درآوردند . اینك عیناً دراینجا ثبت می‌شود تااین نقیصه ازترجمهٔ فارسی رفع شده باشد :

« صدحمدبدانکه ساخت بستان‌جهان   گردش گل وریحان‌زرخ وزلف بتان
آراست چواین گلشن روح افزارا   شد اهل سخنش بلبل خوش الحان

ودرود نامعدود بدان خلاصهٔ معدوم‌وموجودی که

چون ازبر اورنگ‌فصاحت بنشست   هر نظم که ساخت زمرهٔ نظم پرست
هم رونق بازار کلامش به شکست   هم نظمش بنمود بخاك اندر پست .

بر حضرت خرده بینان خرد آئین معروض میگردد ، که بلندی مقام نظم را همین دلیل‌کافی‌است که کلام معجز نظام حضرت ملك علام که بواسطهٔ جبرئیل‌خجسته فرجام بحضرت سیدالانام نازل شد درمقابل فصحای عرب بود که نظم خود را بازیور بلاغت و گوهر فصاحت آرایش داده و آوازهٔ کوس دعوی بآسمان رسانیده بودند .

پس گویندگان علم نظم و استادان فن شعر که گوهر پاك دریای دقائق و لعل تابناك کان معانی می‌باشند . گروهی بس ارجمند و قومی بسیار شرافتمند هستند و برای آنکه نام نامی وصفات گرامی ایشان از صحائف زمان وصحائح دوران محو نگردد ، مصنفان درتصنیفات و مؤلفان درتألیفات خود فصولی آراسته و ابوابی پیراسته‌اند . و تألیفات خودرا بذکر احوال‌این گروه زیب وزینت داده‌اند که ازآنجمله یکی‌حضرت مخدومی شیخ‌الاسلامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی مد ظل ارشاده است .

نه‌فلك راعقل گر سنجد بمیزان‌خیال | مینماید در بر دریای علمش‌قطره‌وار
تابزاد ازچشمه سار طبع او آب زلال | چشمهٔحیوان‌بگیتی‌شدروان‌ازهر کنار

این بزرگوار عالیمقدار در کتاب موسوم به «بهارستان» هشت باب باز کرده که‌هشت روضهٔ بهشت از خجلت‌آن روی ازمردم نهفته ودر پشت پردهٔ اختفا جای گزیده است.

وآن کتاب رابزیور نام سلطان صاحبقران مذیل وبگوهر القابش مکلل‌نموده است . و یك روضهٔ آنرا بنغمات آن بلبلان موزون نوا و عندلیبان خوش آوا رشك نگارخانهٔ چین و غیرت فردوس برین کرده است . و امیر دولتشاه نیز که در میان میرزادگان اصیل خراسان بزیور فضل ودانش بهره‌مند و بتاج سعادت فقر و قناعت سربلند است بنام سلطان‌صاحبقران کتابی موسوم به « تذکرةالشعراء »نوشته است که حقاً در تألیف آن رنج فراوان برخود نهاده است و این طبقه را خوب جمع آوری کرده است . و باز در این باب کتب و رسائل دیگری نوشته شده که اسامی شعرای گذشته وفصحای قدیم درآنها مذکور واحوالشان مسطور است .

شعرا وخوش طبعان این دور خجسته وروزگار فرخنده ، که دریمن دولت و نتیجهٔ تربیت سلطان صاحبقران در اغلب اقسام شعر خاصه در طرز غزل که از دیگر اقسام آن‌روح پرورو نشاط انگیزتر استسلاست ولطافت ترکیب را باوایل رسانیده

ونزاکت و غرابت معنی را تا آنجاکه شرط است بجـای آورده‌اند ، چون اسامی ایشان درزمرهٔ آن جماعت منظور نگردیده وسخنانشان بدان ترتیب و قاعده مذکور نشده است ، لذا بخاطر شکسته گذشت که باید ورقی چند بنگاشت ونـامهای شعرا و ظرفای این عصر در آن ثبت نمود تـا این نیـازمندان نیز در ذیل شعرای بزرگوار گذشته مسطور آیند ، واین پیروان درپی آن‌رهبران بروند.

بنابراین اززمان ولادت همایون سلطان صاحبقران تاروزگاردولت روزافزون که‌تا روز شمار و انقراض جهان پاینده و بر قرار باد اسامی شعرائی راکه این فقیر نام آنان راشنیده وخودشان راندیده است و کسانی راکه درك خدمتشان نموده واز این دار فانی بسرای باقی ارتحال یافته‌اند و آنانی راکه دراین روزگار فرخند زنده ومدیحه سرای ذات ملکوتی صفات آنحضرت میباشند باید جمع‌آوری نمود از نتائج طبع هر کدام ازآنان نمونه‌ای نوشته شود .

چون این مقصود بدست آمد بهشت قسمت منقسم گردید وهر قسمت‌بمجلس موسوم گردید که مجموعاً بمجالس‌النفائس نامیده‌شد . واین‌تحفه که باابتدای خوش شامل لطائف‌اهل نظم‌است امیداست بشرط بقای‌حیات بادعای شاه خاتمه‌یابد ..»

هرجای دیگرهم ازجراید ومجلات تبریزوتهران‌اثری از مرحوم‌امیرخیز چاپ شده مدیر وناشر از وی توقیرو تکریم کرده ومراتب فضل‌و دانش او را ستود است . من سخن خودرا بدینجا پایان می‌دهم‌وبا اغتنـام فرصت از سروران دانشمند بزرگوار آقایان جعفر سلطان القرائی و سید حسن قاضی طباطبائی که بمندرجات مجالس النفائس ویادگار مراهدایت فرمودند سپاسگزاری می‌نمایم .

عبدالعلی کارنگ

تبریز — ۴۵/۳/۲۲

شعری از استاد ، یادی از سینا

یاد ازشخصیکه دوسال و نیم است چشم از جهان‌فانی بسته ودیگر دراین ایام مشکل است کسی بتواند جای اورا بگیرد.

شهامت اخلاقی وعزت نفس وعلو طبع وی مانع از آن بود که برسم زمان‌عمل کند تاحق استادیش چنانکه باید ادا شود . درزمانیکه الفاظ معانی خودرا از دست داده و عناوین : استاد ، دانشمند ، شریف ، رجل سیاسی ، مرد وطن پرست و نظایر آنرا در بارهٔ کسانیکه خیلی دور از این مراحل هستند بکار میبرند قهراً مردان عالیقدری امثال سینا جز رنج وانده حظ ونصیبی از زندگی نخواهند برد پس عجب نیست که دانشمند عالیشأنی چون سینا درحال حیاتش مجهول القدر مانده وصدحیف فقط بعد از مرگش ودر سوکش ناله سرمیدهیم واز او یاد می کنیم !

بشاگردی کم مایه چون نگارنده نسزد که در توصیف احوال استادش قلم بدست گیرد با اینحال در صدد بودم بطور اختصار مطالبی در این مورد بنویسم و بعد باصل موضوع بپردازم، چون اطلاعات شخصیم کافی نبود بدانشمند محترم جناب آقای سید حسن قاضی طباطبائی استاد دانشگاه تبریز مراجعه نمودم ، آقای قاضی معلمی هستند که بتمام معنی شاگردانشانرا از خرمن فضل و دانش خود بهره‌مند میسازند ودر ادبیات پارسی وتازی مقام بس والائی دارند علاوه براین زمانی‌شاگرد

مرحوم سینا بودندشاگردیکه استاد بوجودش‌میبالید. ایشان با گشاده‌روئی درخواست مرا اجابت و در اولین فرصت شرحی مرقوم فرمودند و فرستادند با مطالعهٔ آن دریافتم که ازحیث‌مطلب نه‌میتوانم یك سطر از آن بکاهم و نه کلمه‌ای بدان بیفزایم و از طرف دیگر اثر قلمی آقای قانعی بحدی رساوشیوهٔ او فاضلانه میباشد که دریغ است عین آن چاپ نشود. هرچند نویسندهٔ محترم بلحاظ شتابیکه، بدرخواست من، در تهیهٔ مقاله داشتند «ازعدم ارتباط جملات وسنگینی قلم‌خود معذرت خواسته‌اند» ومصر بودند که اسمی از ایشان برده نشود تواضع و بزرگواریشان را نادیده گرفتم وتقاضا نمودم بدرج عین نوشته اجازت فرمایند تامورد استفادهٔ عموم واقع شود. لازم میدانم چندجمله از نامه‌شانرا که به‌بنده نوشته‌اند نقل کنم. ایشان‌پس ازذکر مقدمه چنین‌مینگارند:

«مندرجات این نوشته مستند است بمسموعات و مرئیات نگارنده که بدون تردید دراغلب واکثر آنها بااینجانب شریك هستید وبلکه‌هم‌دیده‌اید و هم‌شنیده‌اید و در ایراد این سطور سرموئی از صدق و حقیقت منحرف نشده‌ام وکلمه‌ایکه دال بر اغراق ومبالغه ورعایت عوالم استادی وشاگردی باشد برقلم‌مخلص جاری نگردیده است ...»

واما اصل مطلب

قریب ده سال قبل‌استاد فقید سفری به‌تبریز کرده جهت تفقد بدفتر نگارنده تشریف آورده‌بود سخن از وضع آنروز تبریز و مقایسهٔ آن بادوران گذشته بمیان آمد فرمودندکر گونیهائیکه دروضع شهرما بوجود آمده ملال‌آوراست ضمناًاظهار داشتند: من شعرفارسی بندرت میگویم وآنچه گفته‌ام روی قوطی سیگار و کاغذ پاره نوشته‌ام که‌غالباً دور انداخته یا گم کرده‌ام دراین سفرم در جواب غزلیکه آقای

محمود ملماسی متخلص به آزرم[1] گفته‌اند قصیده‌ای سروده‌ام . چندبیت از قصیده
خواندند که اثر خاصی درمن بخشید واستدعا کردم مانند ایام تحصیل که درسشار
مینوشتیم تمام قصیده را دیکته کنند ومن بنویسم ، قبول فرمودند .

قصیدهٔ مزبور را که تاکنون در جائی چاپ نشده همراه داشتم چندی پ
آنرا درمنزل فاضل ارجمندجناب آقای میرزاجعفر سلطان‌القرائی خواندم‌صاحبخ
محترم پیشنهاد فرمودند قصیده‌مزبور درنشریه‌ایکه بیاد سه‌دانشمندفقید:امیرخیز:
سینا ، مینورسکی دردست انتشار است‌چاپ شود از این پیشنهاد بجاحاضران مج
بگرمی استقبال کردند .

اینك قبلا مطلع غزل آقای محمود ملماسی یکی از شاگردان مر-
سینا وبعدا قصیدهٔ خود استاد وسپس مقالهٔ آقای سیدحسن قاضی‌طباطبائی درج می
خوشبختانه حجة‌الاسلام آقای‌حاج سید مهدی‌آقا امینی محرر (دروازه‌ای) برادرز
دانشمند استاد فقید نیز مقاله‌ای درشرح‌حال‌عم بزرگوار خود تنظیم فرموده‌اند
در نشریهٔ حاضر بطبع میرسد .

علی‌ابوالفتحی

تبریز — ۱۳۴۵

۱ـ مطلع غزل آقای ملماسی چنین است:

بلبلا مژده که گل سر زد و ریحان آمد　　　باغ سر سبز شد و گل بگلستان آمد

پیام

برف و باران بهم آمیخته بر سر ریزد
یا ز دامان فلک لؤلؤ و گوهر ریزد

لعل و یاقوت کند باد نثار اندر باغ
یا که گلبرگ تر از لالهٔ احمر ریزد

گه برخسار کشد پرده خور از سایهٔ ابر
چون نگاری که برخ زلف معنبر ریزد

گه نمودار کند چهره و از چرخ برین
به که و دره و هامون زر و زیور ریزد

نیک بنگر بتماشا گه این کون شگفت
که شگفتی همه اندر پی دیگر ریزد

ابرها بینی جوشان و خروشان چونان
که ز بیم اندُه و وحشت بدل اندر ریزد

نعره تندر کشد آسمان ز ره طعنه و خشم
که پیاپی شرر از نعرهٔ تندر ریزد

وه چه حالیست در این دشت بلاخیز مگر
که ز آفاق همی فتنهٔ محشر ریزد

لرزه در باغ بر افتاده بهر گلبن و هی
شاخ و بر گیست که از هیبت صرصر ریزد

بلبل از ماتم گل گشته بکنجی و مدام
دست بر دل که چه از چرخ فسونگر ریزد

آتش فتنه و بیداد چو شد تیز آری
شرر ش خشک ز بن سوزد و بر تر ریزد

سوز دلهای ستمدیده ز زاغ و زغن است
که ز بلبل شکند بال و ز گل پر ریزد

ای صبا از من دلسوخته گو با آزرم
آنکه از شعر ترش رونق شکر ریزد

شاهد حسن تو بایست یکی چشم شکن
تا سپند از ره تعویذ بمجمر ریزد

من که از عجز ندارم قلمی در خور خط
تا که اوصاف مدیح تو بدفتر ریزد

شرمم آید که کنم رسم جمالت بخیال
که ببایست بنز رسم تو در گر ریزد

صبر ایوب ببایست که خلاق بشر
خلق زیبای ترا خلقت دیگر ریزد

عجب است اینکه ترا طبع همه بار دهد
و اینکه کلک تو همی سودهٔ عنبر ریزد

آن چنانم بنوازی به بیانت که ز شرم
عرق از قامت من تا قدم از سر ریزد

من نه آنم که کنی مدح و ثنایش در شعر
و ندانم آب رخ شعر تو یکسر ریزد

وصف من در غزلت نیست مگر آیت مهر / کیست کان نقش بقالب ز تو بهتر ریزد
لیك خورشید کجا از شب یلدا تابد / یا چسان خود شکر از شاخهٔ عرعر ریزد
شاهد بزم توجانا نه منم کز غم چرخ / دود آه دلم از صورت و منظر ریزد
رخم افسرده زدرد و دلم آزرده ز رنج / وحشت از حال و غم از قامت چنبر ریزد
ز آسمان پرس گرت نیست خبر تا دانی / چه بلاها که بدین پیکر لاغر ریزد
خسته ام کرده چنان گردش گردنده سپهر / که گه شعر ز طبعم همه اخگر ریزد
من نه خود خستهٔ این چرخ زبونم که عقاب / اندر این ملك ز بیداد و ستم پر ریزد
خویش با دیدهٔ عبرت بنگر کز هر سو / چون خرابی همه زین غمزده کشور ریزد
چشم بگشا و یکی دیده به تبریز افکن / تا ز غم اشك برخسار سراسر ریزد
در شگفتم من از این خاك جفا دیده که چون / یارب آشوب ز هر بوم و ز هر بر ریزد
هر کجا می نگری دود دل آید ز درون / هر کجا می گذری درد و غم از در ریزد
ای وطن ایکه ز بیداد شرر بار فلك / بر سرت خون و دل و اشك برابر ریزد
چه کنم گر نکنم گریه بحالت که بجاست / چشم فرزند که خون در غم مادر ریزد
می ندانم ز چه بر گشت ز دوران تو بخت / که چنینت غم دل از سر و پیکر ریزد
زیر و رو گشته چنان بزم و پریشان شده جمع / که دل از سینه بر آید جگر از بر ریزد
نه یکی ساقی خوش رو نه یکی مطرب نغز / کاین زند نغمه و آن باده بساغر ریزد
نه یکی اهل دل صاف درون تا بدمی / غم و اندوه ز دلهای مکدر ریزد
چون نه بینم ز تو دیگر که بهر کنج و کنار / نغمه های طرب از بربط و مزهر ریزد
چون نه بینم بتو ای کان ادب انجمنی / که ز هر سوی در آن خیل سخنور ریزد
خود کجا رفت بدوران تو آن خان هنر / که درش سایه بصد مرد هنرور ریزد
کو بدامان تو آن شاعر تابنده خیال / تا بیك لون دو صد نقش مصور ریزد
کو بمیدان تو آن ناطق نادیده مثال / تا دمادم گهر از عرشهٔ منبر ریزد

یادباد آنکه بهر سوی تو ازآب زلال
جویباریست که از سینهٔ مرمر ریزد

یاد عهدی که‌بگلزار تو از لطف نسیم
همه بر فرق سرم غنچه و گلپر ریزد

از زمینت بهـوا شاخهٔ طوبی خیزد
وز هوایت برمین چشمهٔ کوثر ریزد

صبحگاهت بفشاند زطرب بـردل نور
شامگاهت ز امـان سایه به بستر ریزد

لاله و یاسمنت رونق یاقوت برد
نرگس و نسترنت غیرت اختر ریزد

راز سربستهٔ این روز سیه دانی چیست
گویمت بردلو گوشت سخنم گر ریزد

تندبادی زقضا بر در این خانه وزید
زان همی گاه زدیوار و گه از در ریزد

باش تا زاتش آن باد نماند الا
آب کز چشم رودخاك که بر سر ریزد

دانی از دردتوسینا چه کنددرشب‌وروز
اشك چون‌سیل‌برخسارهٔ‌چون زر ریزد

یارب‌ازدوزخ‌قهرت چه کم‌ارزان‌شرری
بجهان آید و بر جان ستمگر ریزد

سیدهادی سینا

راز زمین

زمین گر گشاده کند راز خویش
نماید سرانجام و آغاز خویش

کنارش پر از تاجداران بود
برش پر ز خون سواران بود

پر از مرد دانا بود دامنش
پر از ماهرخ جیب پیراهنش

نباید که‌یزدان چوخواندت‌پیش
روان تو شرم آرد از کار خویش

فردوسی

وصف من در غزلت نیست مگر آیت مهر — کیست کان نقش بقالب ز تو بهتر ریزد
لیك خورشید کجا از شب یلدا تابد — یا چسان خود شکر از شاخهٔ عرعر ریزد
شاهد بزم تو جانا نه منم کز غم چرخ — دود آه دلم از صورت و منظر ریزد
رخم افسرده ز درد و دلم آزرده ز رنج — وحشت از حال و غم از قامت چنبر ریزد
ز آسمان پرس گرت نیست خبر تا دانی — چه بلاها که بدین پیکر لاغر ریزد
خسته‌ام کرده چنان گردش گردنده سپهر — که گه شعر ز طبعم همه اخگر ریزد
من نه خود خستهٔ این چرخ زبونم که عقاب — اندر این ملك ز بیداد و ستم پر ریزد
خویش با دیدهٔ عبرت بنگر کز هر سو — چون خرابی همه زین غمزده کشور ریزد
چشم بگشا و یکی دیده به تبریز افکن — تا ز غم اشك بر خسار سراسر ریزد
در شگفتم من از این خاك جفادیده که چون — یارب آشوب ز هر بوم و ز هر بر ریزد
هر کجا می نگری دود دل آید ز درون — هر کجا می گذری درد و غم از در ریزد
ای وطن ایکه ز بیداد شرر بار فلك — بر سرت خون و دل و اشك برابر ریزد
چه کنم گر نکنم گریه بحالت که بجاست — چشم فرزند که خون در غم مادر ریزد
می ندانم ز چه برگشت ز دوران تو بخت — که چنینت غم دل از سر و پیکر ریزد
زیر و زو گشته چنان بزم و پریشان شده جمع — که دل از سینه بر آید جگر از بر ریزد
نه یکی ساقی خوش رو نه یکی مطرب نغز — کاین زند نغمه و آن باده بساغر ریزد
نه یکی اهل دل صاف درون تا بدمی — غم و اندوه ز دلهای مکدر ریزد
چون نه بینم ز تو دیگر که بهر کنج و کنار — نغمه‌های طرب از بربط و مزهر ریزد
چون نه بینم بتو ای کان ادب انجمنی — که ز هر سوی در آن خیل سخنور ریزد
خود کجا رفت بدوران تو آن خان هنر — که درش سایه بصد مرد هنرور ریزد
کو بدامان تو آن شاعر تابنده خیال — تا بیك لون دو صد نقش مصور ریزد
کو بمیدان تو آن ناطق نادیده مثال — تا دمادم گهر از عرشهٔ منبر ریزد

یادباد آنکه بهر سوی تو ازآب زلال / جویباریست که از سینهٔ مرمر ریزد
یاد عهدی که‌بگلزار تو از لطف نسیم / همه بر فرق سرم غنچه و گلپر ریزد
از زمینت بهوا شاخهٔ طوبی خیزد / وز هوایت بزمین چشمهٔ کوثر ریزد
صبحگاهت بفشاند زطرب بردل نور / شامگاهت ز امان سایه به بستر ریزد
لاله و یاسمنت رونق یاقوت برد / نرگس و نسترنت غیرت اختر ریزد
راز سربستهٔ این روز سیه دانی چیست / گویمت بردل‌و گوشت سخنم گر ریزد
تندبادی زقضا بر در این خانه وزید / زان همی گاه زدیوار و گه از در ریزد
باش تا زاتش آن باد نماند الا / آب کز چشم رودخاك که بر سر ریزد
دانی از دردتوسینا چه کنددرشب‌وروز / اشك چون‌سیل‌برخسارهٔچون زر ریزد
یارب‌ازدوزخ‌قهرت چه کم‌ارزان‌شرری / بجهان آید و بر جان ستمگر ریزد

سیدهادی سینا

راز زمین

زمین گر گشاده کند راز خویش / نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود / برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش / پر از ماهرخ جیب پیراهنش
نباید که‌یزدان چوخواندت‌پیش / روان تو شرم آرد ازکار خویش

فردوسی

بیاد مرحوم سید هادی سینا

صاحب مغنی [1] غنای او بنحو ار دیدیی
بر درش بنشستیی ازبهر در یوزه گری
بود چون **سمعانی**[2] اندرضبط انساب رواة
وز درایت چون **ابوجعفر**[3] بفقه جعفری
نزد او آسان نمودی گرچه دشوار است و صعب
مشکلات شعر **بوتمام**[4] و نظم **بحتری**[5]
در ادب وندر نوادر پایه بالاتر نهاد
ازخلیل[6] **واصمعی**[7] وز **بن‌درید**[8] **وازهری**[9]
شرط تهذیب لغت را چون محیط آمد بفضل
بس خط ترقین[10] کشید او بر صحاح **جوهری**[11] *

از استاد فروزانفر

بدون شبهه یکی از فضلای معروف تبریز که تخصص وتبحر و احاطهٔ وی در
ادب پارسی وتازی مورد تصدیق ارباب فضل ومعرفت بود مرحوم مغفور سیدهادی
نا است که دو سال ونیم قبل در تهران دور از یار و دیـار خود روی در نقاب خاك
شید وعدهٔ کثیری از دوستان و ارادتمندان وبالاخص شاگردان خود را که نگارنده
ز در زمرهٔ آنان بشمار می‌آید متأثر ومتأسف گردانید . گوئی رودکی آن شـاعر

۱ـ مراد ازصاحب مغنی عبدالله بن یوسف معروف به «ابن‌هشام» است که در (۷۶۱ *

استاد فقید سیدهادی سینا باتفاق دانشمند محترم آقای‌محمد محامی
ازدوستان صدیق ومهربان آن مرحوم

تیره چشم روشن‌بین بیت مشهور وسایر خودرا در این مورد گفته است که نمونهٔ بسیار بارزی است از تأثر و تأسف قوم ایرانی در مقابل ضایع شدن یك شخصیت عظیم علمی و ادبی :

از شمار دو چشم یکتن کم　　　وز شمار خرد هزاران بیش

* مردهو کتاب مغنی‌اللبیب عن‌کتب الاعاریب در نحواز مشهورترین آثار وتألیفات وی بشمار می‌آید .

۲ ـ مراد شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن معروف بشیخ طوسی است که در ٤٦٠ مرده و مؤلف دو کتاب نامدار تهذیب و استبصار است که از کتب اربعهٔ شیعه محسوب میگردد .

۳ ـ عبدالکریم سمعانی صاحب‌کتاب انساب متوفی در ٥٦٢ .

٤ ـ ابو تمام حبیب‌بن اوس الطائی‌مؤلف دیوان‌الحماسه از مشاهیر شعرای عرب بوده ودر ۲۳۱ مرده است.

٥ ـ ابو عباده ولیدبن عبید معروف به‌بحتری شاعر نامدار تازی است که در ۲۸٤ وفات یافته.

٦ ـ خلیل بن احمد عروضی ازائمهٔ نحاة بوده ودر ۱۷۰فوت کرده است .

۷ ـ عبدالملك‌بن قریب معروف به اصمعی (بضم قاف و فتح راء) درحافظه و نادره پردازی شهرهٔ آفاق ودر ۲۱٦ مرده است .

۸ ـ ابن‌درید (بضم دال وفتح‌راء) محمدبن حسن متوفی در۳۲۱ صاحب جمهرةاللغة و قصدهٔ مشهور به (مقصورة) .

۹ ـ ابو منصور محمدبن احمد ازهری صاحب لغت مشهور تهذیب اللغة است که‌در (۳۷۰) فوت کرده است .

۱۰ ـ مراد ازخط برقعی ، بطلان است (رجوع گردد بلغت دکتر معین و المنجد و غیره) .

۱۱ـ جوهری مؤلف‌کتاب مشهور صحاح، نامش اسمعیل‌بن‌حمادبوده وتاریخ‌وفات او را مختلف ذکرنموده‌اند برای اطلاع رجوع‌شود به (ریحانة الادب) تألیف مرحوم محمدعلی مدرس تبریزی اعلی‌اه مقامه .

* منتخب از قصیدهٔاستاد بدیع‌الزمان فروزانفر دررثای مرحوم محمد قزوینی (یغما، شمارهٔ فروردین واردیبهشت ۱۳۲۸).

استاد سینا که در یك محیط روحانی و مذهبی بزرگ شده و تربیت یافته بود فرزند دوم مرحوم حجة‌الاسلام حاج سید مهدی بود که در ۱۳۱۸ هجری قمری در بیجار کردستان تولد یافته و پس از ٦٤ سال زندگانی و متجاوز از سی سال تعلیم و تربیت و تدریس و افاده و افاضه و تشکیل دادن مجالس خصوصی ادب و اظهار یك سلسله نکات ودقایق واشارات ذیقیمت درباب آثار منثور ومنظوم پارسی و تازی بطوری که در سطور بالا اشاره شد در آذرماه ۱۳٤۲ شمسی رخت بسرای باقی کشید و بطور ابد در زیر زمین اقامت جست.

سینا که در بیان وتحقیق مطالب دشوار و عالی ادب تسلطی کامل داشت وبقول فاضل معاصر حضرت آقای حاجی میرزا علی اکبر آقا اهری اطال‌الله بقاه درفن خود متخصص بود در تدریس کتب مشهور ادب عربی ازقبیل مطول ومغنی والفیهٔ ابن مالك ومتون مهمه مانند مقامات بدیعی وحریری ونهج‌البلاغه آیتی هم بود که وصف مجالس آنها در این مختصر نمی‌گنجد وباید در آن باب مقالات نوشته گردد و کتابها ترتیب داده شود عبارات ومندرجات کتب مذکور را بقدری فصیح وروشن وشیرین بیان میفرمود که شنونده از حرکت باز می‌ایستاد و در دریای بهت وسکوت فرو میرفت وبی‌اختیار بمثل مشهور متمثل می‌گردید که گفته‌اند: (ان من‌البیان لسحراً) .

سینا علاوه برداشتن ملکهٔ فصاحت وبلاغت که آثار باقیماندهٔ وی بهترین شاهد این ادعاست حافظهٔ بسیار نیرومندی هم داشت وبطوری که مرحوم امیرخیزی حکایت می‌کرد در آن تاریخ که مشارالیه را جهت تدریس ادبیات و زبان عرب در مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز (فردوسی فعلی) استخدام کردند در حدود ده هزار بیت شعر از آثار فصحای پارسی وتازی در خاطر داشت و در مواقع مقتضی از محفوظات خود بقدری استادانه وماهرانه استفاده واستشهاد می‌کرد که مستمعین را غرق دریای تعجب وحیرت میساخت این حکایت که ناقل آن شخص نویسنده وشاعر ونکته‌سنجی مثل امیرخیزی

است بی‌اختیار انسانرا بیاد حافظهٔ حماد راویه و ابوبکر خوارزمی و بدیع‌الزمان همدانی و از متأخرین مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری می‌اندازد که در کتب ادب و تاریخ و تراجم از قوت حافظهٔ آنان حکایتها نوشته‌اند و داستانها نقل کرده‌اند .

فضل و معلومات سینا منحصر برشتهٔ ادب و تاریخ و لغت نبود بلکه وی در قسمت فقه و اصول نیز صاحب اطلاع و از محضر علمای نامدار موطن خود استفاده‌ها کرده و بهره‌ها اندوخته بود. از بین فقها و علمای تبریز که بیشتر از همه بدو علاقمند بودو تبحر و احاطه‌اش را در جمیع فنون و معارف اسلامی می‌ستود و بلکه با نظر اعجاب و تحسین نام او را برزبان می‌آورد مرحوم آیةالله حاجی میرزا مصطفی آقا مجتهد بود که اخبار و مراتب فضل و علم آن مرحوم را در کتب تراجم و رجال که اخیرا انتشار داده‌اند بطور تفصیل بیان کرده‌اند و مهمترین آنها « ریحانةالادب » تألیف مرحوم محمدعلی مدرس تبریزی است که شرح‌حالی بسیار جامع و نافع بانضمام اشعار و مراثی عربی در باب آن عالم عدیم النظیر نوشته‌است. رحمةالله‌علیهم‌اجمعین.

بعد از غائلهٔ شهریورماه ۱۳۲۰ سینا تبریزرا ترک نمود و بتهران منتقل گردید، در مدارس مرکز و در دانشکدهٔ الهیات و معقول و منقول همان رشتهٔ تدریس و تعلیم را تعقیب کرد. شهرت ادبی وی بتدریج در محافل ادب پایتخت شایع گردید و درمدتی اندك ، درمحافل ادبی بر اثر استعداد ذاتی‌خود مقام و اعتبار و احترامی بدست‌آورد که احدی از فضلای مرکز اعم از موافق و مخالف ، نتوانست منکر مقامات ادبی و مراتب علمی آن مرحوم گردد حتی پس از فوتش در اعلانهائی که منتشر ساختند فضل و معلومات و مکتسبات او را از صمیم دل ستودند و او را در ردیف علمای ادب قرن ٦ از قبیل زمخشری و **ابن‌الشجری** وعمادکاتب وخطیب تبریزی بشمار آوردند و قلمداد کردند. این‌اعتراف وتصدیق که ازطرف جمعی ازادبا وفضلای‌نحریر وطراز اول بعمل آمده عالی‌ترین سند افتخار و مباهات در حق سینا محسوب میگردد .

مزاج سینا در اواخر عمر از استقامت منحرف گردید و بعد از مدتی کسالت و تعطیل کردن درس و بحث و معالجات طولانی و مراجعه با طبای حاذق و ماهر طهران بالاخره بطوری که اشارت گردید در آذرماه ۱۳۴۲ شمسی دار فانی را وداع گفت و در خانهٔ ابدی خود آرام گرفت.

هیهات ان یأتی الزمان بمثله   ان الزمان بمثله لضنین

بسیار مناسب میدانم که از قصیدهٔ مشهور ابن شبل بغدادی که در رثای برادر خود «احمد» گفته چند بیتی ذیلاً نقل کنم و آنرا خاتمهٔ گفتار خود قرار دهم:

این ما کنت تنتضی من لسان   فی مقام ما للمواضی انتضاء

کنت ارجو عطاء ما بی فعاقنی   دون سکنای فی ثراك شقاء

این ذاك الرواء والمنطق الجـ   ـل و این الحیاء این الاباء؟

ان محا حسنات التراب فما الله   ـمع یوما من محو خدی امحاء

او نبن لم یبن قدیم وداد   او تمت لم یمت علیك الثناء

یدرك الموت کل حی ولو اخـ   ـفته عنه فی برجها الجوزاء

کم مصابیح اوجـه الغائبـ   تحت اطباق تربها البیداء

کم بدور و کم شموس وکم اطـ   ـواد مجد امست علیها العفاء[1]

آثار علمی و ادبی مرحوم سینا کلاً الحال در تصرف و اختیار برادرزادهٔ فاضل ایشان حضرت آقای حاجی سید مهدی آقا برادرزاده‌ای سلمه الله تعالی است مربوط است بیان رشته مطالب ادبی و لغوی و شرح پاره‌ای از ابیات معلقهٔ امرء القیس و قصاید متنبی شاعر معروف عرب و یک سلسله نوادر و نکات ادبی دیگر که امید است بهمت و عنایت معظم‌له تقریباً مدون و بزیور طبع آراسته شود و بالمآل فایدهٔ آنها عام گردد.

۱ــ تمام این قصیدهٔ خالده و فائقه در معجم الادبای یاقوت، جلد دهم، چاپ رفاعی نقل گردیده و از بهترین مراثی شاعرانه و حکیمانهٔ لغت عرب بشمار می‌آید.

یکی از دوستان صدیق و وفادار مرحوم سینا دانشمند محترم آقای محمد محامی فرزند مرحوم مغفور آقا میرزا غلامعلی رئیس الوکلا طاب ثراه بود که ظاهراً بعد از غائله شهریور ماه ۱۳۲۰ بتهران رفته و در آنجا اقامت فرموده است. وی نیز علاوه بر تسلط کامل در امر وکالت عدلیه، در مباحث فقه و اصول و بالاخص در ادب عرب صاحب اطلاعات گرانبهائی است که توضیح آنرا در این مورد زاید میدانیم. شاید همنوع لحن قالادب و یا بعبارت دیگر اشتراک در ادب خواهی و شعر پروری باعث براین گردیده است که دوستی این دو مرد فاضل که یکی دست از جهان شسته و دیگری بحمدالله وجودش برای ما ذخیره و غنیمت و موجب افتخار و مباهات است پیوسته ثابت و ناگسسته بماند و بلکه روز بروز عمیقتر و استوارتر گردد. بی مناسبت بنظر نمیرسد که دو بیت ابو تمام طائی را که در باب قرابت و اتصال ادبی خطاب به «علی بن الجهم» شاعر معروف گفته برای زینت بخشیدن بداین سطور ناقابل و ختام ذیلا نقل نمایم:

ان یکد مطرف الاخاء فاننا　　نغدو و نسری فی اخاء تالد

او یختلف ماء الوصال فماؤنا　　عذب تحدر من غمام واحد

او یفترق نسب یؤلف بیننا　　ادب اقمناه مقام الوالد

خلاصه ما ضمن اینکه در حق مرحوم سینا طلب رحمت و مغفرت مینمائیم برای آقای محامی نیز با نیتی صادق و دور از شائبه با طول عمر و تندرستی کامل را از پیشگاه پروردگار توانا مسئلت میداریم و آرزومندیم که معظم‌له در هر جائی و در هر مقام که باشد در کارهای شخصی خود و در خدمت باین کشور عزیز مخصوصا زادگاه خود تبریز موفق و مؤید باشد و از نتیجه مطالعات خود ابنای مملکت را قرین استفاده فرماید که در مذهب ادب سکوت و بخل و منت ابدا جایز نیست.

سید حسن قاضی طباطبائی

تبریز - خرداد ماه ۱۳۴۵

استاد بزرگ

فقیدسعید دانشمند عالیمقدارسیدهادی‌سینا فرزند مرحوم‌حضرت حجةالاسلام عالم جلیل‌القدر حـاج سید مهدی موسوی دروازه‌ای سنهٔ ۱۳۱۸ هجری قمـری در بازگشت‌والدماجدش ازنجف‌الاشرف به‌تبریز که بعنوان ادامهٔ تحصیل‌و‌تکمیل مقامات علمی مشرف‌شده‌بودند درشهر بیجار از مادر متولدشدوچهارده‌سال بیش‌نداشت که پدر ارجمندش‌رابرای‌همیشه از دست‌داد. ازآن‌پس‌مراقبت و کفالت‌امرش‌راچندی برادر بزرگوارش مرحوم آیةالله حاج سید ابراهیم‌دروازه‌ای قدس سره بعهده گرفت. وی از خردسالی بدرس خواندن و فراگرفتن علم بیش از هر چیز دیگر علاقـه داشت بعد از اخذ مقدمات به تحصیل علوم اسلامی و ادبی همت گمارده قسمتهائی از فقه و اصول‌وتفسیررا ازبرادر سابق الذکرش‌اخذ نموده‌سپس درحوزه‌های درس‌سایراساتذهٔ فن وبزرگان علماء وقت. از جمله مرحوم‌آیت‌الله حاج میرزا مصطفی مجتهد و عالم محقق آیةالله سیداحمد خلخالی وآیت‌الله محقق زنوزی وآیت‌الله فقید انگجی وآیت الله العلامه کوهکمری رضوان الله علیهم. حاضر و در رشته‌های اصول فقه و تفسیر و حدیث وفلسفه و کلام سهم‌وافری‌را حائز و سنین متمادی اهتمامش را بمطالعهٔ کتب علمی مخصوصاً کتابهای‌مربوط بادبیات وتاریخ‌وتفسیر شعر تازی‌وپارسی‌مصروف‌داشته و در نتیجهٔ زحمت و ممارست و کمك استعداد فوق العـادهٔ ذاتی و قوت حافظه یك

گنجینهٔ متحرك علمی گشت بطوریکه سخنی از ادبیـات بخصوص شعر عرب بمیـان نمیآمد که در آن قسمت اطلاعات شایانی نداشته باشد و مشکلی از مشکلات علمی و ادبی را حل ننماید . سالهای متمادی در تبریز وبعد از غائلهٔ شهریور ماه ۱۳۲۰ که بتهران مهاجرت نمود در آنجا بتدریس علوم عربی و فلسفه پرداخت و اخیرا در دانشکدهٔ معقول ومنقول تدریس میکرد علاوه برمهارت ونبوغ در ادبیات درسرودن شعر عـربی و فارسی نیز دارای طبعی قـوی و ذوقی سرشار بود و بقول استاد بدیع‌الزمان فروزانفر « مرحوم استاد سینا در ردیف ادبا و شعراء قرن ششم هجری قرار گرفته بود» قرنیکه در آسمان علم وادبش ستارگانی امثال زمخشری وخطیب تبریزی دیده‌میشود. استادسینا دارای مناعت واباء نفس وحسن اخلاق و کرم اعراق وسعهٔ صدر وطلاقت لسان وحلاوت بیان و نهایت درجه متواضع وخوش محضر وخلیق ومهربان بود. ازجار وجنجال اجتماعات امروزی منزجر و کنار وحتی درمحافل علمی وانجمنهـای ادبی نیز اگر اصرار دوستان نمیبود شرکت نمینمود و دربارهٔ مطلبی علمی تاسؤالی ازوی نمیشد ابتدا به‌تکلم نمیکرد و پرواضح‌است که درزمان فعلی واجتماعات کنونی که مادیت سایهٔ‌سنگینی برهمهٔ شئونات زندگی افکنده وامتیازات معنوی‌را نیز تحت سیطرهٔ خود قرار داده و حتی الفاظ و کلماتی هم مانند دانش که برای سامعه بسیـار لذت‌بخش وجالب است مفهوم واقعی خودرا ازدست‌داده وواقعیات جای خودرا بیشتر بجنبه‌های تشریفاتی و تبلیغاتی بخشیده است افرادی مانند سینا که دارای نفسی منیع بوده وبروحش آبی از هرگونه تملق وچاپلوسی میبـاشد مجهول‌القدر مانده و بحکم «أما تری البحر یعلوفوقه جیف، وتستقر باقصی قعره الدرر» درقعر دریای زندگی جا گرفته و آنچنانکه باید وشاید مورد تقدیر وبهره‌برداری علمی قرار نخواهند گرفت وهرگاه تجلیل وتکریمی هم‌در حق اینگونه افراد بشود بعد از مرگ که رخت از این عالم بـربسته و دردل خاك جای گرفتند خواهـد بود . مرحوم سینا خود در

الالیت شعری والحوادث جمة ألی بك من بعد الصد و دحلول

فان لم اکن بالجسم آتیك زائراً فعندك روحی ماحییت نزیل

...

أمنزل قصف[1] کان للانس معهداً سقاك من الغیث الملث[2] سیول

تا آنجا که در مقام تسلی خاطر می گوید:

بلی ان للاهنی من العیش غایة وجد الفتی فی ان یدوم فضول

فای ضیاء لم یکدر بظلمة وای حسام لم یصبه فلول[3]

فیا نفس صبراً و احتمالا علی النوی ففی کل ارض مسرح و مقیل

فخلی التی فی اذربیجان غودرت ففی الری مما قد فقدت عدیل

و در مقام مذمت و نکوهش طهران می گوید:

یا ری یا داراً تکئدنی مذصرت فیها عیشة نکد

ماحل من ثاواك فی لحد الا و فرج دونه للحد

ولماهوی من ضل فی سقر الا و ایقن انه الخلد

انی اری لی فوق تربتها سکنا اروح الیه اواغدو

اوالتقی فیها اخا ثقة ثبت فلاغر ولا وغد[4]

یامنزلا حرم النجاح فما رزقت لاهلك عیشة رغد

و باز در یك شعر فارسی در ذم خاك ری گوید:

من آندم آرزوی زندگی ازسر بدر کردم که بر کوی بلاخیزت الا ای ری گذر کردم

۱ـ قصف: عیش و نوش.
۲ـ الغیث الملث: باران مداوم و پربرکت.
۳ـ الفل جمع فلول: عیب و ایرادی که در تیزی شمشیر روی میدهد.
۴ـ وغد: ضعیف العقل و پست.

ندانستم چه خاکی ریختم برسر معاذالله — همیدانم که خودرا تاقیامت دربدر کردم
چه‌نامیمون خیالی‌بود‌پرورده‌من‌اندر دل — که‌با‌مدرنحوز‌آذربایجان‌سویت‌سفر کردم
ز اندوه وغمت‌ایخاک‌ پرغوغا همینم بس — که‌فوتی کرده‌ام تحصیل‌باخون‌جگر کردم

مرحوم سینا در اواخر عمر، بخصوص بعدازفوت برادر بزرگوارش که یکسال بیش درقید حیات نبود، بسیار افسرده خاطر وملول بود . خود در آخرین قسمت از شعرهایش گوید:

اناخ بی‌الخطوب فغادرتنی — لقی افنی الحبوة بلا مجیر
فلی من بعد فقد اخی فؤاد — ماه الهم فی نار السعیر

وی بعد از یکعمرخدمت در راه علم وفرهنگ وتربیت‌افرادی لایق وبافضل در ۱۲ آذرماه ۱۳٤۲ مطابق ۱۷ رجب ۱۳۸۲ در سن ٦٤ سالگی در اثر یك حملهٔ ناگهانی قلبی درتهران بدرود حیات گفت ودر واقع ستارهٔ درخشانی از آسمان‌ادبیات ایران افول کرد. طبقات‌مختلف مردم مخصوصاً فرهنگیان واستادان محترم دانشگاه در مراسم تشییع و دفنش شرکت نموده در خاکبرئ درمقبرهٔ مرحوم فیروزآبادی بخاکش سپردند ومجالس فاتحهٔ باشکوهی ترتیب دادند وحقاً تقدیر و تجلیل‌شایانی بعمل آوردند . بی‌مناسبت نمی‌بینم چند بیت از قصیدهٔ رثائیه‌را که مرحوم استاد در فوت برادرخود انشاء نموده ذکر نمایم :

جزعالشدایت الخطوب هدونا — ودع‌الدموع‌تعیش منك شجونا

تقریباً بعداز چهل بیت چنین می‌گوید :

اودی‌اخی‌یابؤس للایدی التی — حملته تحت قرارة مکمونا
دفنوا وای یتیم در غادروا — تحت الجنادل مطبقا محزونا
هیهات یأتیك الزمان بمثله — انی وجدت به الزمان ضنینا
لوکان ینجیه الفداء فدیته — بجمیع عاق لی یعد ثمینا

مدح او را نتوان کرد باقلامی خرد   وصف او را نتوان گفت بارقامی چند
فرخ آن‌تن که سر و دیده بخاکش ساید   خرم آندل که‌ستد از دمش الهامی چند
خیز ای تیره درون خواه زطالع مددی   تا کنی‌طوف بدان کعبه باحرامی چند
مدد از آل علی خواه چوسینا وبزن   بسرانجام هم از دست‌علی جامی چند

در خاتمه مزید توفیق کلیهٔ ارباب فضل و دانش را که درپیشرفت‌علم‌فرهنگ سهم بسزائی دارند از درگاه خداوند مسئلت میدارم .

سیدمهدی‌امینی(دروازدای)

تبریز ــ ۱۰ خردادماه ۱۳٤٥

بدمکن

مکن بد که بینی بفرجام بد   ز بد گردد اندر جهان نام بد
نگیرد ترا دست جز نیکوی   گر ازمرددانا سخن بشنوی
هر آنکس که اندیشهٔ بد کند   بفرجام بد باتن خود کند
اگر نیك باشی بماندت نام   بتخت کئی بر بوی شادکام
وگر بد کنی‌جز بدی ندروی   شبی در جهان شادمان نغنوی

فردوسی

بیاد دو گوهر

برنج اندرم من از این چرخ چنبر | که باشد همه کار او فتنه و شر
همه سوز و ساز است کار زمانه | پر از رنج و درد است دنیا سراسر
سر اندر گریبانم از کار گیتی | گریبان بسر همچو طفلی مکدر
بدامان خود پرورد سرو و سوسن | سپارد همه عاقبت دست صرصر
بخاك سیه بردن آزادگان را | جهـان را چنین بوده رسم مقرر
گه از مرگ سینا کنم چاك سینه | گه از مرگ فرزانه پیر هنرور
گهی نالم از مرگ سینا و گاهی | ز مـرگ ادیبی ازیب و سخنور
امیرخیزی آن راد مرد یگانـه | که تابنده بودی بمعنی چو اختر
نویسندهٔ چیره دست و توانا | که از کلك او ریختی مشك و عنبر
برفت از پی آن ادیب یگانـه | غمی دیگر افزود بر دل مکرر
دو گوهر بخاك سیه جا گرفتند | دل خاك بردند گنجی ز گوهر

سزد گر که خون گرید آزرم را کلك

بمرگ عزیزان با جان برابر

محمود ملماسی «آزرم»

تبریز - اردیبهشت ماه ۱۳۴۵

منوچهر امیری در مقدمهٔ «تاریخ تبریز» نوشته‌اند استفاده شده‌است .

در زمستان سال ۱۳٤۰ انجمن آسیائی پادشاهی مدال طلایی بدایشان اهداء کرد که به‌عدهٔ انگشت شماری ازدانشمندان تاکنون داده شد است .

آثار تحقیقی وی از کتاب و رساله ومقاله بر دویست بالغ می‌شود که از آن جمله ۱۱۰ مقالهٔ مهم دردائرة المعارف اسلامی چاپ شده است . تعدادی از رسالات ومقالات استاد مینورسکی نیز بفارسی درآمده کهازآنجمله‌شرح وتعلیقات‌برتذکرة‌الملوك یا سازمان اداری حکومت صفوی و مقالات تبریز ، مراغه ، اوزون حسن و اهل حق‌را میتوان نام برد .

درگذشت استادمینورسکی در۲۵ مارس ۱۹٦٦، مطابق ۵ فروردین ماه ۱۳٤۵ براثر بیماری قلب اتفاق افتاد و مایهٔ تأسف تمام محافل علمی و ادبی دنیا گردید . خدایش بیامرزاد .

مسعود رجب‌نیا

شکار مرگ

شکاریم یکسرهمه‌پیش‌مرگ	سرزیر تاج و سر زیر ترگ
چوآیدش‌هنگام بیرون کنند	وزآن‌پس‌ندانیم‌تا چون کنند
جهان‌سربسرحکمت‌وعبرت‌است؟	چرا بهرهٔ ماهمه غفلت است

فردوسی

سقوط صفویه

در روایات ارمنی

*این مقالهٔ ممتع تاریخی جهت چاپ در یادنامهٔ
مرحوم حاج محمد نخجوانی مرقوم شده بود
اما بعلت تأخیر در ارسال آن ومسافرت غیر منتظره
وطولانی آقای سلطان القرائی چاپ آن بامروز ماند
وگوئی مقدر بود که بمورخ و ایرانشناس بزرگ
فقید پروفسور ولادمیر مینورسکی اتحاف گردد. ک*

دربارهٔ سقوط دولت صفویه که بعضی فرنگی‌های آن زمان مثل کروسینسکی و جونس هنوی و لامامی دو کلراک راجع بآن اطلاعات مفید وعبرت انگیز داده‌اند تواریخ ارمنی و گرجی ازمآخذ معتبر بشمارند. با اینهمه در استفاده از روایات آنها باید توجه داشت که در بسیاری از آن روایات حس نفرت نسبت بمسلمانان، کشیشان ارمنی را دربیان مظالم وفجایع اواخر عهد صفویه که پیشاپیش عوامل و اسباب زوال آن دولت بوده است بمبالغه واداشته است چنانکه روایات کتب شهدای سریانی هم در باب تاریخ ساسانیان از این گونه مبالغات خالی نیست و لیکن بهر حال توجه باین روایات برای تحقیق درتاریخ سقوط صفویه فایدهٔ تمام دارد.

از جملهٔ این روایات که آثار جعل وخلط واشتباه درمطاوی آنها پیداست تاریخ

زکریای شماس است . این زکریا درسال ۱۶۹۹ وفات یافته است و کتاب او درباره تاریخ صفویه و حتی قسمتی از دورهٔ قبل از ظهور آن سلسله نیز قابل توجه است . تاریخ زکریای شماس که بروسه درضمن مجموعهٔ تواریخ ارمنی خویش آن را به فرانسوی ترجمه کرده است از خلط والتباس درحوادث وحتی اسماء خالی نمانده است چنانکه دربیان تاریخ جهانشاه ترکمان واخلاف او دو سلسلهٔ قره قوینلو و آق قوینلو را بهم خلط کرده است بعلاوه تمایل زیادی بنقل قصص و افسانه‌های عجیب نشان داده است با بهمه در این کتاب اطلاعات سودمندی راجع بدآن دوره از تاریخ بدست می‌آید . وی چنانکه خود تصریح کرده است در نقل مندرجات کتب دیگر تقیدی بصحت مطالب و نقد روایات نداشته است وچون هرچه خوانده و شنیده نقل کرده است کتابش مشتمل برقصه‌های باطل وحاوی اغلاط واشتباهات تاریخی شده است و او از ساده دلی گناه این اغلاط واشتباهات را بگردن مآخذ خویش انداخته است . بازی از این روایات مختلف بعضی را وی ازمادر یا مادر بزرگ خود شنیده وبعضی را بچشم خویش دیده و یا از اشخاص مطلع اخذ کرده است . گذشته از آن دربعضی موارد نیز بنقل مندرجات وروایات دیگر خاصه آراکل تبریزی پرداخته است . در ترتیب حوادث و نام سلاطین هم خلطها کرده است . چنانکه درباب شاه اسماعیل و شاه طهماسب برای وی اشتباه دست داده و قبل از شاه عباس از سه شاه اسماعیل نام برده است . از سلطنت شاه طهماسب تعریف زیادی کرده و او را « مردی پرهیزگار ، محافظه کار ، دوستدار نصاری ، عاری ازخست ، معتدل دراکل و شرب و مقتصد درلباس ، بی‌تظاهر که مثل عامهٔ مردم لباس می‌پوشد » معرفی کرده است . درباره شاه عباس قصه‌های جالب نقل می‌کند واز گردشهای او که بالباس مبدل وگاه بعنوان خرده فروشی دوره گردی میکرده است و همچنین از جنگها و سیاستهای او حکایات بدیع نقل کرده است . درباره این پادشاه بالحنی آمیخته به نفرت میگوید « حیله گر بود ... ودلش آکنده بود ازشیطنت »

همچنین مؤلف نسبت بایرانیها بغض و نفرت بارزی از خود نشان میدهد. از جمله یك‌جا وقتی از قضیهٔ قتل حمزه میرزا پسر شاه خدابنده سخن میگوید مینویسد « قوم ملعون ایران مرتکب گناهی شده». جای دیگر بمناسبت شرح عیاشی‌ها وهرزگی‌های شاه عباس در بارهٔ ایرانیان بدین گونه اظهار نظر میکند: « ایرانیان که شهوتران و نفس‌پرست وهرزه هستندبا هر کس که توانندزنا می کنند اما اگر کسی بزنهاشان نگاه کند این کار را گناه بزرگ تلقی می کنند واهانتی درحق خویش میشمارند» .

زکریا در باب شاه سلیمان صفوی نیز قصه‌های حیرت انگیز می گوید و او رامتهم بقتل مادر و خواهر وپسر خود میکند و اینها ظاهرا شایعاتی بوده است که در بین ارامنهٔ آن زمان راجع باین پادشاه رواج داشته‌است. زکریا درتاریخ ٤ژوئن ۱٦۷۹ میلادی بروز گذر شاه سلطان حسین وقوع یك زلزلهٔ بسیار شدید را در حدود ایروان ضبط کرده است که می گوید دنبالهٔ آن‌چندهفته طول کشید. پیش از آن‌علائم وحشتناکی در آسمان مشاهده شد که عبارت از ظهور ستارهٔ دنباله دار بود که قریب یکهفته گه گاه درآسمان‌ظاهر میشد. تفصیل این علایم و آیات سماوی را زکریا با لحنی آمیخته بمبالغهٔ زاهدانه بیان میکند واینهمه را از آثار غضب خداوند نسبت به خلق می‌شمارد. نیز از دورهٔ شاه سلطان حسین‌روایاتی‌درباب احوال ارامنهٔ ایروان و نخجوان بدست میدهد که رنگ‌مبالغه دارد. همچنین اشاره‌یی‌بداستان‌ربودن‌وبزور-گرفتن دختران رعیت برای شاه در کتاب او هست که نیز گزاف بنظر می‌آید و احتمال دارد بعضی از حکایات راجع بعهد شاه عباس اول را در این روایات خلط و تکرار کرده باشد. تاریخ زکریا بوسیلهٔ بروسه بفرانسوی ترجمه شده و در ضمن مجلد دوم « مجموعه مورخین ارمنی » او بطبع رسیده است. این کتاب برای حوادث بعد از شاه‌عباس اول ووقایع سرحدات شمال غربی ایران واحوال ارامنه‌در آن ادوار بسیار مفید بنظر می‌آید والبته دراستفادهٔ ازروایات‌آن توجه بتحریفات واشتباهاتیکه

مد یا سهو در آن روی داده است ضرورت دارد.

از مآخذ بدیع که در باب تاریخ سقوط صفویه هست نیز میتوان تاریخ «ایسائی» اشعیاء ارمنی را ذکر کرد. مؤلف که جاثلیق ارامنه بوده است در ۱۷۲۷ میلادی دو سالی قبل از آن وفات یافته است. این کتاب در باب حوادث دوران انحطاط صفویه و انقلابات قفقاز و گرجستان در اواخر آن عهد از مراجع مفید است. مؤلف اسیر شاه سلطان حسین بوده است و نیز خود در دورهٔ انقلابات قفقاز یك چند در دستگاه امیر گرجستان بسر میبرده است.

اشعیا در آغاز کتاب ببعضی مآخذ یونانی وسریانی ولاتینی وحتی ارمنی که در باب تاریخ قدیم ایران متضمن اطلاعاتی بوده است اشارات کرده واز آنها نام برده خصوصاً فصل جداگانه‌یی بتاریخ سلاطین صفویه اختصاص داده است. روی‌همرفته قضاوت او دربارهٔ شاهان صفویه ملایم تر ازقضاوتی است که زکریا کرده است وتأثیر را کلی که اشعیا نیز غالب مطالب خویش را از او منقول میشمارد درین قضاوت و اور کلی درین قسمت ازتاریخ‌او پیداست. دربارهٔشروع انحطاط صفویه وی‌ملاحظات قابل توجه بدست می‌دهد. بموجب قول او در عهد سلطنت شاه سلطان‌حسین نه فقط خراج وجزیه‌یی را که ازارامنه می گرفتند ناگهان چندین‌برابر کردند بلکه‌ازعشایر ترکمانان هم مالیاتهای هنگفت تازه مطالبه نمودند. بر حسب روایت وی «تمام این مصایب که عبارت از بدعت های تازه‌بود اضافه شد برتحمیلات قدیم که بر شانهٔ مردم بازی سنگین می‌نمود» بعلاوه تبدیل وتغییر دائم ومستمر عمال دولت‌مثل‌خان سلطان وزیر وداروغه وتحویلدار که برخلاف سابق متصل عوض میشدند وباتقدیم هدیه ورشوه شغل‌تازه‌یی گرفته‌بزور مردم‌را غارت‌می‌نمودند وجیب خودرا پرمی کردند بار را گران‌تر می کرد. این احوال بقول جاثلیق ارمنی عهد صفویه را ازدوران دیگر متمایز وجدا می کرد. علی‌الخصوص که بقول وی «حافظان شریعت وارباب

محاضر ومفتیان وشیخ‌الاسلام وشیوخ‌وقضاة نیز دراین‌امر همان طریقهٔ حکام را مسلوك می‌داشتند » .

این شدت‌عمل وجور و تعدی که بسبب‌بیحالی سلطان ازدست عمال صادرمیشد مخصوصاً نسبت به‌اهل ذمه شدیدتر بود و با این ملاحظات جای تعجب نیست که در آن ماجری فی المثل حتی زرتشتی‌ها نیز با افاغنه یاری کرده باشند . بعقیدهٔ اشعیا چون ایرانیها قواعد و رسوم راجع بجزیه و خراج را که مسلمین میبایست در باب اهل ذمه رعایت کنند نقض کردند و فزونتر ازآنچه بموجب این قواعد می‌بایست از آنها اخذ کنند بزور ازآنها مطالبه نمودند « عقوبت الهی » برآنها نازل شدودرواقع بی‌سامانی وپریشانی ناشی ازبیحالی سلطان وتجاوز وتعدی عمال دولت سبب پریشانی احوال آنها گشت و بقول اشعیا « ثروت مملکت نقصان پذیرفت » . مع هذا درتبیین این احوال ودر ذکر مفاسدوبی‌دینی وخشونت وبیان بیرحمی و دیوانگی و اختلاف ومعاندت ارکان و عمال دولت صفویه لحن کلام این جاثلیق ارمنی از اغراق ومبالغه خالی نیست .

چنانکه از کتاب تاریخ اشعیا برمی‌آید در اواخر عهدصفویه سوء اداره و ظلم وتعدی عمال وحکام دولت مخصوصادر بلاد قراباغ وایروان وقفقاز موجب نارضائی دائم رعایای آن حدود بوده است . این ظلم و تجاوز قطعاً از اسباب عمدهٔ انحطاط قوای دولت صفویه بوده است . درست‌است که‌احتمال دارد دربیان‌وتوصیف آن‌قدری مبالغه شده‌باشد لیکن بی‌شك اگر کتابهائی ازاینگونه درسایر نقاط ایران وفی‌المثل بدست یهود و زرتشتی ها و مسلمین اهل سنت تألیف یافته بود یا بهرحال در دست می‌بود قطعاً نمونه‌های بسیار دیگر از اینگونه مظالم وفجایع که‌حاصل و نتیجهٔ سوء‌تدبیر و سوء اراده سالهای اخیر حکومت صفویه بود بدست میآمد . از کتاب زکریاو کتاب اشعیا نمونه‌های بسیار حاکی ازین سوء اراده وظلم و تعدی می‌توان‌نقل کرد.

فی‌المثل در ازمیر ارمنی بچه‌یی را که شاگرد کفشدوز بود بردند و بزور ختنه کردند آنوقت چند سال بعد بیچاره را گرفتند و بر او تهمت مسلمانی نهاده باین بهانه که ازاسلام بیرون شده است بشکنجه هلاك کردند. این داستان را مورخ ارمنی با آب و تابی تمام ذکر کرده است. همچنین بموجب روایتی دیگر یك خان کرد عاشق زنی ارمنی‌شد وچون خواست بدو دست درازی کند برادر آن زن‌دررسید و کرد را کشت وفرار کرد. زن را گرفتند و پیش خان بردند. هر چه تأکید کرد که در دفاع از ناموس خویش بچنین کار اقدام کرده است مفید واقع نشد. خان از او در خواست که یامسلمان‌شود یاتن بهلاك در دهد وزن‌ناچار تن‌بمرگ‌داد و کشته‌شد. برحسب داستانی دیگر شاه‌سلطان حسین از یك دختر گیلك خوشش آمد. دستور داد که‌چند دختر بهمان شکل و صورت پیدا کنند و برای حرمسرایش‌بیاورند. عمال وعوانان همه‌جا دنبال دختران گشتند. بدروغ آوازه درافکندند که عده‌یی ازیك شیعه‌شده‌اند وباید دختران ایرانی بآنها شوهر کنند وبآنها زبان (فارسی؟)بیاموزند. آنوقت‌همه جا بجستجوی دختر برآمدند، دختران مردم را گرفتند وبعدازآنکه مبلغی از پدر ومادرهاشان بستدند آنهارا آزاد کردند. چنانکه تنهاحاکم ایروان پانصدتن دختر دوشیزه رابااین بهانه گرفته بود و تا از کسانشان پولی نگرفت آنها را رها نکرد. می‌گویند بعضی ازاین دخترها را که کسانشان پولی‌ندادند یانداشتند که بدهندپیش شاه فرستادند واو چون آنهارا نپسندید همه‌را بنوکران وغلامان خویش داد.

نظیراین‌حکایات که‌صبغهٔ‌مبالغه‌وگزاف‌درآنهامشهوداست در روایات‌این‌مورخان ارمنی هست. حکایت بدرفتاری‌حکام در امر وصول باج وخراج هم‌آنچنانکه ازاین روایات برمی‌آید‌خود داستانی دیگر بود. مثلا عشریهٔ خراج وصول شده را که‌همان را بایست بخزانهٔ پادشاه برسانند براصل خراج می‌افزودند وآن‌را رأساً و دوباره از رعیت می‌ستدند. فرزندان رعایای نصاری‌را می‌گرفتند وآنها بزور وامیداشتند بترك

دین ومذهب خویش بگویند.

اشعیا در باب افاغنه بخطا رفته است . اصل آنها را از قوم قفقازی موسوم به «اغوان» پنداشته‌است وی گمان برده که تیمورلنگ ۲۵ هزار خانوار از اجداد این قوم را از بلاد قفقاز کوچ داده است ودر حدود خراسان و قندهار ساکن کرده است وازآن پس‌این طوایف که‌در اصل مسیحی می‌بوده‌اند بدیانت اسلام درآمدند . حاجت بتوضیح نیست که بین افاغنه باأقوام قفقازی اغوان مناسبتی‌نیست ، نه‌از جهت‌تاریخ ونه ازجهت زبان . در بین مقدمات انحطاط وضعف دولت صفوی اشعیاتفصیلات زیادی راجع بحوادث شیروان ومخصوصاً راجع بشورش ممتد لزگی‌ها واقدام طوایف سنی وحشی گونهٔ آن قوم درفتح شماخی وقلع وقمع واستیصال شیعهٔ قزلباش درآنجابیان. می‌کند و خونریزیها و تعدیات آن طوایف را با بیانی مؤثر باز می‌نماید. مع‌هذا بموجب قول اشعیا شاید سلطان حسین بسبب اشتغال‌خاطر بامر افاغنه نتوانست‌جهت دفع این فتنهٔ لزگی‌ها که امراء گنجه و ایروان‌را نیز مضطرب کرده بود اقدام‌جدی بنماید. لزگیه درآن نواحی تاخت‌وتازی وحشیانه وقتل‌وغارتی هول‌انگیز پیش گرفتند. بعضی از اهل گنجه دراین احوال ازترس لزگی‌ها ناچار متوسل بوخشاك سلطان امیر گرجی شدند . وخشاك نیز بآن حدود لشکر برد و این دفعه گنجه و شمکور و بردع تا نزدیك گلستان دستخوش گرجیها قرار گرفت و آنها در این غارت و تعدی حتی بر ارامنهٔ نصاری‌نیز ابقاء نکردند وبدینگونه آنچه از تجاوز لزگیها بازمانده بود بدست گرجیها برباد رفت وسقوط صفویه بدست افاغنه که پطر امپراطور روس وهمچنین سلطان عثمانی را بهوس مداخله در امور ایران انداخت وخشاك را نیز که دلش بجانب پطر سلطان روس متمایل بود بهوس کسب استقلال افکند و قراباغ و آذربایجان وقفقاز عرصهٔ تاخت وتاز و دستخوش تجاوز و تعدی گرجیان واقع شد . بدینگونه بود که کلام اشعیا دربارهٔ وضع انحطاط وسقوط صفویه مصداق واقعی‌یافت

آنجا که میگوید : « همه کس داند که چون خانه یا عمارتی بزرگ یا خرد مستعد انهدام گردد نخست دیوار و پی از یکدیگر جدا میشود و شکاف برمیدارد سپس سقف فرو می‌نشیند و آنگاه بام خود فرو می‌ریزد و همین قضیه بود که برای دولت ایران اتفاق افتاد . »

همچنین در بین مآخذ ارمنی راجع به استیلاء افاغنه و سقوط صفویه گزارش پطرس گیلاننتس مورخ ارمنی را می‌توان ذکر کرد که بتازگی ترجمهٔ انگلیسی آن بقلم دکتر میناسیان انتشار یافته است . دربن کتاب نیز راجع بحوادث مقارن عهد سقوط صفویه اطلاعات بدیع و بالنسبه دقیق آمده است. در واقع با آنکه سابقاً نیز ترجمه‌ای از روی گزارش پطرس بقلم پرفسور پاتکانف بزبان روسی انتشار یافته‌است (۱۸۷۰) لیکن ترجمهٔ جدید انگلیسی میناسیان علاوه بر فواید مهم تاریخی دیگر متضمن این فایده نیز هست که استفاده از آن را برای تعداد بیشتری از اهل فضل ممکن کرده است کتاب در واقع عبارتست از گزارش وقایع هجوم افاغنه و احوال ارامنهٔ ایروان . مؤلف آن گزارش‌را برای میناس نام اسقف‌اعظم ارامنه که خود مقیم حاجی طرخان بوده و با اولیاء دولت روس نیز ارتباط داشته است نوشته‌است. پطرس گیلاننتس مقارن وقوع این حوادث مقیم رشت بوده و تفصیل حوادث را از زبان کسانی که در آن ایام از نقاط مختلف درحال نواری و فرار وعبور بگیلان‌می‌آمده‌اند یادداشت کرده است . چون گزارش را برای اسقف اعظم و شاید تا اندازه‌ای برای استفادهٔ سیاست روس نوشته است مطالبش ظاهراً خالی از مبالغه و تعصب نباشد امـا بهرحال فوایدی در آن هست که در کتابهای فارسی آن زمان نیست .

وقایعنامهٔ پطروس درباب‌بعضی حوادث راجع بهاستیلاء افاغنه پاره‌ای‌جزئیات دقیق و سودمند داده است . فی‌المثل وقتی شاه صفوی چاره‌ای جز تسلیم نمی‌بیند و نزد محمود میرود پطروس از روایت یك‌نفر که خود شاهد واقعه بوده است مینویسد

که شاه بادست خود جقه را ازعمامه بر گرفت و آن‌را بدست وزیر محمود داد و ازو خواست تا آن را به محمود دهد تا بسر خود نهد، وزیر جقه‌را ازدست شاه گرفت اما محمود که از زیر چشم می‌نگریست ازقبول آن تن زد. وزیر آنرا بشاه پس داد و شاه آنرا گرفته وپیش رفت وبه‌دست خود آنرا برسر محمود نهاد (۳۲، ص۱۹ـ۱۸) این منظره را پطروس بابیانی جالب نوشته است و نظیر آنرا در گزارش لامامی کلراك نیز می‌توان یافت. همچنین وصف ورود محمود را باصفهان که درمصاحبت شاه بـه آنشهر وارد میشود با صورتی مؤثر آورده است می‌نویسد صبح روز ۲۵ اکتبر محمود باشاه سوار شدند ودروازهٔ شهر شدند دوازده شاطر سواره پیشاپیش محمود می‌رفتند وبر مذهب وطریقت شاه لعنت می‌کردند واز طریق پل شیراز وخیابان (پل خواجو ؟) خواجو وارد شهر شدند. شاه ازمحمود جدا شده از یک‌راه خلوت بشهر رفت. اهل شهر ازمحلهٔ خواجو تابه‌قصرراه را بازر و زربفت مفروش کرده بودندومحمود بااسب از روی آن گذشت. محمود بالشکریان خویش که‌فریاد الله(اکبر ؟) برمیکشیدند از طریق دروازهٔ چهار حوض وارد قصرشدند. بدینگونه بود که اصفهان را گرفت و بدان وارد شده شاه محمود شد (۳۶،ص۲۰) جای دیگر می‌نویسد شش ماه بعداز تسخیر اصفهان محمود شاه‌را بایك صاحب‌منصب افغانی بقندهار فرستاد. در گلناباد که اولین منزل بین‌راه است‌شاه مریض شد و تضرع کنان ازملازم افغانی‌خواهش کرد از محمود رخصت بخواهد تا اورا باصفهان بازگرداند. چون حاجت او به محمود عرضه شد محمود حکم داد تا « ملا » را باصفهـان بازگردانند. این خبر که ظاهر در مآخذ دیگر نیست اگرهم صحیح نباشد احوال ضعیف روحی این پادشاه صفوی‌را در آن‌مصائب واحوال‌نشان‌می‌دهد (بند۳۸،ص۲۲) دربعضی موارد ارقام واحصائیه‌هایی نیز در این کتاب آمده است که بالطبع دقیق و کاملا مورد اعتماد نیست‌مع ذلك از آن می‌توان تصوری از نسبت ارقـام واقعی بدست‌آورد. یکجا قیمت ارزاق را در

طول محاصرهٔ اصفهان بدینگونه بدست می‌دهد:

گندم	یك من	۸ تومان
برنج	یك من	۱۰ تومان
روغن	یك من	۱۲ تومان
قند	یك من	۱۲ تومان
تخم مرغ	هردانه	۲۰۰ دینار

(یك تومان ده‌هزار دینار بوده‌است)

و می‌افزاید که در آن ایام گوسفند و گاو واسب وشتری درشهر پیدا نمی‌شد که گوشت آنرا بتوان مصرف کرد، ازین جهت اهل‌شهر ناچار بودند گوشت الاغ مصرف کنند که آن نیز از قرار یك‌من دو تومان فروخته می‌شد سایر مأکولات نیز زیاده نایاب و گران شده بود باین‌جهت مردم از گرسنگی ناچار شدند گوشت سگ و گربه وپوست و چرم و پشگ حیوانات و کفش کهنه و خلاصه هرجانوری که بدست افتند بخورند. گرسنگی بمرحله‌یی رسید که پسر جوانی که خواهرش مرده بود پستان او را بریده وخورده بود و بسیاری اشخاص بچه‌های خود را پختند یا کباب کردند و خوردند (بند۲۸،ص۱۷–۱٦) . بعدها که افاغنه براصفهان مسلط شدند و قحط و غلا رفع شدند مسافری که از آنجا بیرون آمد بهای ارزاق را بدقرار ذیل وصف می‌کند:

نان	یك من	٦۰۰ دینار
برنج	«	۱۲۰۰ دینار
روغن	«	٤۰۰۰ دینار
مرغ	هریك	۷۰۰ دینار
قند	یك من	٦۰۰۰ دینار

مقارن این اوقات لشکریان محمود باین قرار بوده است :(۸۱،ص۴۰)

افغانی	۶۰۰۰ نفر
تفنگچی ایرانی	۲۰۰۰ نفر
زرتشتی	۱۰۰۰ نفر
تفنگچی ارمنی	۶۰۰ نفر
گرجی	۳۰ نفر
ترك (عثمانی)	۶۰ نفر
مولتانی	۵۰ نفر

که جمع این طبقه ۹۷۴۰ نفر میشده است و می گویند ایرانیها و ارامنه و گرجیها کرهاً و ازروی اجبار وارد لشکر محمود شده بودند .

در گزارش پطروس مظالم افاغنه در بلاد ایران وافراط آنها درسفك دماء ودر اخذ اموال مردم بالحنی روشن ومؤثر بیان شده است ونشان میدهد « محصلان » و باج گیران محمودچگونه باتهدید وفشار ازمردم پول می گرفته‌اند و آنهارا تهدید بقتل می کرده‌اند. حتی تفصیل آنچه ازتجار وعمال خارجی مقیم اصفهان گرفته‌اند نیز با ذکر ارقام در کتاب وی آمده است .

☆ ☆ ☆

در باب سقوط سلسلهٔ صفویه « پروفسور لاکهارت » کتاب مفصلی دارد که در آن روایات مختلف مورد بحث ونقد واقع شده است .جزئیات آن روایات را درآن کتاب باید خواند اما آنچه در این روایات ارمنی آمده است بعضی درهیچ یك ازمآخذ دیگر نیست و بعضی در هیچ یك از مآخذ دیگر باین مایه تفصیل نیامده است .

شك نیست که خلط والتباس ومسامحه ومبالغه نیز این اخبار را تاحدی آلوده است .
مع ذلك در تحقیق تاریخ سقوط صفویه ومخصوصاً در بحث راجع به علل واسباب داخلی
سقوط آن دولت رجوع باین مآخذ ضرورت تمام دارد .

عبدالحسین زرین کوب
طهران، آذرماه ۱۳٤۱

گمان فلك

فلك را ندانم چه دارد گمان ... که ندهد کسی را بجان‌خود امان
کسی را اگر سالها پرورد ... در او جز بخوبی همی‌ننگرد
چو ایمن کند مرد را یك‌زمان ... از آن‌پس بنازد بر او بی گمان
ز تخت اندر آرد نشاند بخاك ... از این کار نی‌ترس‌دارد نه‌باك
بمهرش مدار ای برادر امید ... اگر چه دهد بی کرانت‌نوید

فردوسی

V. Minorsky
1962.

یادگار کمبریج
12.I.1963

خدمت آقای عبدالعلی کارنگ
مترجم مهربان مقاله "تبریز" شده

Frontispiece

ملاقات با مینورسکی

داستانی زیباتر از آنچه خود زندگی
می‌سازد وجود ندارد .
ماکسیم گورکی

پرفسور ولادیمیر مینورسکی یکی از شرقشناسان بزرگ و پرکار بود که بالغ بر دویست مقاله و رسالهٔ تحقیقی دربارهٔ تاریخ و ادب ایران وترکستان وقفقاز نوشته وچند متن عربی وفارسی وترکی را تصحیح وبا شرح وتوضیح کافی بزبان انگلیسی در آورده است . وی علاوه بر زبان مزبور روسی وفرانسوی و ایتالیائی و لاتینی و یونانی و ارمنی و گرجی را نیك می‌دانست ودر لهجه‌های مختلف ایرانی چون کردی وآذری وتاتی مطالعات و تحقیقات پرارزشی داشت ، فارسی را خوب صحبت می‌کرد و دربارهٔ نکات باریك لهجه‌های گوناگون ترکی از قبیل آذری وقفقازی وعثمانی و ترکمنی و ... استادانه اظهار نظر می‌نمود . بتمام معنی اهل تحقیق وتتبع بود ، با اکثر اساتید زبانهای پارسی وترکی و عرب و محققین و مورخین زمان خود رابطه دوستی داشت و در شرق و غرب شهرتی بسزا بهم رسانیده بود . من در سال ۱۳۳۳ بوسیلهٔ آقـای دکتر گرشویچ با وی آشنا شدم . شرح این آشنائی درمقدمهٔ «تاریخ تبریز» آمده است . تا آخرین روزهای حیاتش نیز باهم مکاتبه داشتیم .

در سال ۱۹۶۳ که در انگلستان بودم ، طبق برنامهٔ تنظیمی شورای فرهنگی

بریتانیا قرار شد روز ۱۲ ژانویه از کمبریج وچندتن از استادان زبانهای شرقی مقیم آن شهر، من جمله پروفسور مینورسکی دیدن کنم. هشتم ژانویه نامه‌ای از وی دریافت داشتم نوشته بود: «دوست محترم آمدن بخیر! از بریتیش کانسل تلفن کردند که روز شنبهٔ آینده به کمبریج تشریف می‌آورید، من از کشف در آشنائی بسیار خرسندم... در کمبریج سرکار دکتر گرشویچ را می‌شناسید، دیگر کسیکه میخواهد شمارا ببیند آقای دکتر تورخان گنجه‌ای است که خودش تبریزی‌الاصل است ودر دانشگاه اینجا درس ترکی می‌دهد... او خیلی خوب است برای نشان دادن کمبریج بسرکار عالی. از صحبت نمایندهٔ بریتیش کانسل معلوم می‌شود که او خودش می‌خواهد سرکار را به کمبریج بیاورد. این هم عیبی ندارد... ساعت سه‌ونیم را برای ملاقات معین کردم، پس برای چائی منتظر سرکار خواهیم بود. ارادتمند حقیقی و. مینورسکی».

روز موعود فرا رسید، صبح زود بهمراهی یکی از دوستان ایرانی و آقای براینه نمایندهٔ بریتیش کانسل که فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد و جوانی مؤدب و مهربان و آشنا بزبانهای فرانسوی و روسی بود بسوی کمبریج حرکت کردیم. قطار حوالی ساعت یازده بمقصد رسید. آقای پیتر اوری معلم زبان فارسی کینگز کالج در ایستگاه منتظر ما بود، خوش‌آمد گفت، اظهار محبت کرد، باماشین روانهٔ پمبروك کالج شدیم. مرکز مطالعات شرقی دانشگاه کمبریج در این کالج قرار دارد، اطاق و وسائل کار و کتب و حتی یادداشتهای ایرانشناس فقید شهیر ادوارد براون بخوبی نگهداری شده است. آنگاه بملاقات پروفسور آربری رفتیم. وی ریاست قسمت مطالعات شرقی را دارد، بگرمی از ما استقبال کرد. صحبت از مولوی وحافظ بمیان آورد. دربارهٔ آذربایجان وچند تن از نویسندگان و گویندگان معاصر نیز بحث کرد و شرح مفصلی هم راجع بکارهای خود بیان داشت. فرصت کم بود و هوس و اشتیاق استفاده زیاد. خداحافظی کردیم وعازم کینگز کالج شدیم. از کلیسا، تالار اجتماعات،

سالن غذاخوری وقسمتهای مختلف آن و همچنین کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه کمبریج
دیدن کردیم. آرزو وخواست ما متناسب فرصت نبود . بدیهی است چند ساعتی میبایست
یکا رفته باشد . ناهار را مهمان کینگز کالج بودیم . غذای ایرانی مطبوعی آماده
کرده بودند ، آقایان اربری ، دکتر نورخان ، رئیس پرورش کالسل کمبریج وهمراهان
من سرمیز غذا بودند ، پذیرائی گرم و بزرگوارانه‌ای نمودند . بعد از اتمام غذا
تشکر کردیم وجهت استراحت مختصر و دیدن کتابخانهٔ خصوصی آقای اربری بمنزل
وی رفتیم . چند دقیقه بعد از سه و نیم باتفاق نورخان راه منزل پروفسور مینورسکی
را در پیش گرفتیم ، آپارتمان شماره ۲۷ بتهون استریت بود . از پشت پنجره خیابان
را تماشا می کرد ، گویا انتظار ما را داشت . در باز بود ، بالارفتیم . در طبقهٔ دوم از
ما استقبال کرد . خانم خودرا معرفی نمود : خانم من تاتیانا الکسیونا مینورسکی .
من هم رفیق خودرا معرفی کردم : آقای رمضانی یکی از ناشران بزرگ ایرانی .
اطاق کارش دور تا دور پر از کتاب بود ، در کف اطاق و روی میز نیز همه جا کتاب
انباشته شده بود . در بالای اطاق ، پشت میز کار وی بخاری دیواری بزرگی قرار
داشت که بازغال‌سنگ گرم میشد. نزد تختهٔ زیرپائی وی نیز بخاری برقی کوچکی
روشن بود . نزدیک میز خود جائی به من نشان داد . همه نشستیم ، خانمش نیز سر
میز گرد کوتاه قدی روی صندلی راحتی قرار گرفت . لباسهای ساده پوشیده بود ،
عیناً قیافه و سادگی یك زن قفقازی را داشت . کیك و بساط چائی روی همان میز
چیده شده بود . بالای رف بخاری کارتهای تبریك متعددی بچشم میخورد . در وسط
آنها کارتی بود که من از نیواورلئان امریکا بمناسبت عید فرستاده بودم . گفت این
کارتها امسال از نقاط دور دست دنیا برایم رسیده و دورترین آنها شهری است که تو
در آن بودی . کارتی را نشان داد و گفت اینهم از تایلند فرستاده شده. درباره چندکارت
دیگر نیز مطالبی اظهار داشت . گفت من تاکنون دوبار از نیواورلئان نامه گرفته‌ام،

یکی از برادرزاده‌ام هنگام مسافرت بامریکا ودیگری از شما که امسال رسیده‌است . بمن از خیلی جاها نامه و کتاب و مجله می‌فرستند ، اطاق کار من می‌بینید کوچک است ، پر شده . غالباً از مجلاتی که می‌رسد . آن‌قسمت را که مورد علاقه و موافق رشته فن من است در می‌آورم وبقیه را کنار می‌ریزم ، اما آنچه از ایران می‌رسدغالباً همه را نگاه می‌دارم . بنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌تهران وتبریز ، فهلویات ، لهجه‌های آذری ، تاتی و کردی علاقه دارم ... آنگاه از دوران جوانی‌خود و روزگاری که‌در تبریز بود صحبت کرد ، از مشروطه ، استبداد ، حوادث و وقایعی که دیده بود گفت من به‌آقای تقی‌زاده ارادت دارم ، ایشان از دوستان صمیمی من هستند ، پارسال‌چند روزی در کمبریج مهمان من بودند ، تاایستگاه راه‌آهن مشایعتشان کردم،میخواستند مانع شوند ، گفتم این دیدار هم غنیمت است .. . من وایشان از مشروطه خاطرات مشترکی داریم ، من در کنسولگری روس بودم ، محل کار ما در نعمت‌آباد بود، در مجموعهٔ کار متوجه شدیم که هر دستور سری و رمزی که از مرکز حکومت تزاری بما می‌رسد مشروطه خواهان آنرا نقش بر آب می‌کنند ، مثل اینکه علم غیب دارند یا هرچه بما می‌رسد بآنها نیز ابلاغ‌می‌شود ، این مشکل همیشه مرا ناراحت می‌کرد وبحل آن موفق نمی‌شدم . مأموریت من تمام شد ، سالها گذشت ، روزی در استانبول با آقای تقی‌زاده این مسأله را در میان گذاشتم ، خندیدند و گفتند سید حسن‌خان عدالت که منشی دفتر و مأمور رمز کنسولگری روس برادر آزادیخواهی داشت بنام سید حسین‌خان عدالت . مشروطه خواهان بوسیلهٔ او از نیات و دستورات حکومت روس تزاری مطلع می‌شدند وعلاج واقعه را قبل از وقوع می‌کردند . . . این تبریزیها چقدر زیرکند ! ..

چشمانی نافذ وجذاب وبیانی گیرا داشت ، هربار که نام تبریز وجوانی خود را برزبان می‌آورد اشك دور چشمانش حلقه میزد . خیلی صحبت‌ها کرد ، گفت

با بهترین آرزوهای

With Best Wishes

سلامتی و خوشبختی
در سال نو

و. مینورسکی

این تبریک‌نامه آخرین نمونهٔ دستخط دانشمند فقید سعید پروفسور ولادیمیر مینورسکی است که در ۱۶ مارس ۱۹۶۶ (نه‌روز قبل‌از درگذشت خود) نوشته و برای نویسندهٔ مقالهٔ « ملاقات با مینورسکی» آرزوی سلامت و سعادت کرده است .

امسال من از شنیدن دو خبر بسیار ناراحت شدم یکی خبر درگذشت مرحوم حاج محمد نخجوانی و دیگری درگذشت مرحوم سعیدنفیسی . گفتم از مرگ مرحوم نخجوانی همه متأثریم اماخبر دوم را کی شنیدید واز که شنیدید؟ گفت چهارماه‌پیش نامه‌ای بنشانی منزل وی در پاریس فرستادم صاحب خانه نوشت ، سعید نفیسی برای همیشه رفت ، گفتم ، این نوشته صحیح است اما برای همیشه بایران بر گشته‌اند ، دعوتی به‌جمهوری آذربایجان شوروی داشتند ، موقع مراجعت یك‌شب نیز در تبریز مهمان بنده بودند ، الحمدلله وجودشان سالم و محضر فیض گسترشان برای دوستان ارزانی است . بسیار شاد شد . گفت من‌هم چند سال پیش‌بشوروی رفتم ، راستش را بخواهید یکی از آرزوهای دیرینم این بود که‌روزی روی وطنم را ببینم، موفق‌شدم، خیلی اعزاز و اکرام کردند ، هر کجا که دلم می‌خواست مرا بردند ، آذربایجان و گرجستان وچند جای دیگر را دیدم ، این مسافرت برای من خیلی لذتبخش بود ، چند روزی هم در فنلاند ماندم ، شبی به‌یك‌سیرك چینی رفتم ، بسیارجالب بود ، بشر چه استعدادهائی دارد ، من درتمام عمرم چنین کارهای شگفت‌انگیزی ندیده بودم . آنجا هم‌خیلی بمن احترام کردند ، من‌نمی‌دانم مردم مرا از کجا می‌شناسند ، چند سال‌پیش‌به‌دهلی رفته‌بودم ، خانمم نیزهمراه من‌بود ، تاازهواپیما پیاده‌شدیم ، جوانی با ادب ومحبت تمام پیش‌آمد و گفت آقای مینورسکی خوش‌آمدید ، بفرمائید ، من منتظر شما هستم ... خیلی صحبت‌ها کرد ، پرسیدم استاد حالا مشغول چه‌کار تازه‌ای هستند ؟ گفت عمر تلف کرده را از مقبرة المقالات در می‌آورم . گفتم امکان دارد روشنتر بفرمائید ؟ گفت مقالات تحقیقی متفرقه را از مجلات استخراج میکنم و می‌خواهم بصورت کتابی چاپ‌شود. موقع یادداشت مطالب علاوه برعینکی که‌برچشم داشت ذره‌بینی هم در دست می گرفت ، گفتم همانطوری که دکتر توصیه کرده بهتر نیست بیشتر استراحت‌بفرمائید ؟ گفت حیف نیست عمر بدون ثمر بگذرد . استراحت

ان‌شاءالله در خواب آخر .

صحبت از ترجمهٔ فارسی آثار وی بمیان آمد ، ترجمه‌های انجام یافته بعضی موافق دلخواهش بود ودربارهٔ بعضی دیگر نظراتی‌داشت ، گفت اگر مقالات ارومیه و مراغه ومرند من هم بفارسی ترجمه میشد بهتر بود ، این مطلب را قبلا هم بارها ضمن نامه نوشته بود . دامن‌سخن به‌نسخه‌های‌خطی موجود در کتابخانه‌های خصوصی تبریز کشید ، گفت اگر دربارهٔ فتوحات شاهی اطلاعات بیشتری منتشر می‌شد ، یا خلاصهٔ آن چاپ می گردید ، منبع تازه‌ای در دسترس‌علاقمندان به‌تاریخ صفویه‌قرار می گرفت. بعداشاره به‌ترجمهٔ‌ملخص‌تاریخ‌عالم‌آرای‌امینی کرده گفت‌اگرمن‌بفتوحات شاهی دسترس داشتم ، شاید درحواشی کتاب خود ازآن استفاده می کردم...فراموش کردم بگویم که فصل مشبعی نیز در معرفی شهر کمبریج گفت . گفت رودخانه‌ای که از وسط شهر می گذرد « کـم » نام دارد ، بریج بمعنی پل است ، کمبریج یعنی پل رودخانهٔ کم ... قریب سه ساعت در محضر او بودیم ، از هر دری صحبت می‌رفت ، تبسم دائم روحانیت و صفای بیشتری برسیمای او می‌بخشید ، محضرش بحدی گـرم بود که گذشت زمان احساس‌نمی‌شد . ساعت ۷ بعدازظهر وقت ما پایان یافت ، اجازهٔ مرخصی خواستیم ، اصرار داشت شب را نیز چند ساعتی با ایشان باشیم ، اما رفتنی بودیم ، دعوت داشتیم ، گفتم چـه هدیه‌ای از تبریز برای شما بفرستم ؟ گفت اگر ممکن باشد عکسی از عمارت باغ کنسول نعمت‌آباد که چند صباحی از ایـام جوانی من درآنجا سپری شده است . روبوسی وخداحافظی کردیم ، اشك باز دور چشمانش حلقه‌زد ، تا دم در مشایعتمان کرد ، بیرون‌آمدیم ولی هنوز آن قیافهٔ نجیب ومهربان وآنهمه لطف وبزرگواری در پیش چشممان مجسم بود . دکتر تورخان تا ایستگاه ما را همراهی ومشایعت کرد ، شب را بلندن برگشتیم ، روز بعد پـاکتی دریـافت داشتم ، محتوی دوقطعه عکس‌ازمینورسکی‌بود ، زیر یکی‌نوشته بود «یادگار کمبریج

۱۹۶۳/۱/۱۲ ــ خدمت آقای عبدالعلی کارنگ مترجم مهربان مقالهٔ تبریز بنده» و زیر دیگری نوشته بود «یادگار کمبریج ۱۹۶۳! ــ غرض نقشیست کز ما بازماند» آن را بنام دوست وهمراه من آقای رمضانی فرستاده بود. نامه‌ای نوشتم و باز سپاسگزاری کردم. بعداز مراجعت بایران نیز با کمك ولطف آقای مصطفی مجتهدی چندقطعه عکس از باغ کنسول نعمت آباد و عمارت آن تهیه کردم و به کمبریج فرستادم، از مفاد پاسخ برمی‌آمد که بسیار شاد شده‌بود. بهرحال همچنانکه اشارت شد تا آخرین روزهای حیاتش باهم مکاتبه داشتیم و آخرین نامه‌اش تبریك عید نوروز ۱۳۴٥ بود بسیار مجمل و با خطی حاکی از شدت ضعف و پیری بمضمون «با بهترین آرزوهای سلامتی وخوشبختی در سال نو، و.مینورسکی». چند روز بعدنیز کارتی ازخانم وی دریافت داشتم، آخرین برگ پروندهٔ حیات مادی شرقشناس بزرگ عصر ما بود:
«بانهایت تأسف باطلاع میرساند که‌پرفسور ولادیمیرمینورسکی‌استاد بازنشستهٔدانشگاه لندن در ۲۵ مارس ۱۹۶۶ درگذشت ومراسم تشییع وی بااحترام تمام برگزارشد.»
بسیار متأثر شدم و طبق معمول نامهٔ تسلیتی فرستادم و بقای عمر و دوام ایام افادت بازماندگان او را مسألت کردم. لابد خوانندهٔ عزیز میخواهد استحضاری نیز از آخرین لحظات‌حیات وی داشته باشد، در این صورت باید بنقل نامهٔ خانم‌مینورسکی خطاب به‌تیمسار سپهبد امان‌الله جهانبانی مندرج در شمارهٔ سوم سال نوزدهم مجلهٔ‌یغما مبادرت شود: «بعد از عنوان و تعارفات... ازمراسلهٔ دوستانه وبسیار صمیمانهٔ شما سپاسگزارم مخصوصاً اطلاعی که راجع‌بجلسهٔ تذکر شوهر درگذشتهٔ من در دانشگاه تهران داده بودید موجب تأثر عمیق و قدردانی گردید. همچنین متشکرم از اینکه قسمتی از سخنان استاد مینوی‌را نگاشته بودید، من خیلی علاقمند هستم تمام خطابهٔ ایشان را داشته باشم.

سفارت کبرای ایران تلگراف اعلیحضرت شاهنشاه را که عنایاتشان موجب

سپاسگزاری و تسلیتشان باعث تسکین آلام من گردید، ابلاغ نمود . همدردی دوستان عزیز ایرانی نیز برای من ارزش فراوان‌دارد زیرا آنها ولادیمیر فیودوروویچ را مانند دانشمندی معروف وانسانی نیك نفس یاد میکنند ، می‌توانم با اطمینان بگویم که او نسبت بکشور ومردم شما احساس عشق بی‌پایانی می کرد وبسیار متأسف وغمزده بود که ندرتاً میسر میشد بزبان‌شما صحبت کند . شماخواهش کردید من شرح‌روزهای آخر او را بدهم . او در زمستان گذشته همیشه اظهار کسالت می کرد و کسالت وی بیشتر ناشی از کبرسن بود. ضربه‌های اورا ناسالم وقلبش‌را ضعیف کرده‌بود ، مخصوصاً بسیار ناراحت بود . از این ضربه‌تقریباً دید چشمانش‌ازبین‌میرفت ومانع بود که بخواند و بنویسد در حالیکه معنی زندگانی‌خودرا در کسب‌دانش می‌دانست . من درحدودیکه نیرو واطلاعاتم‌اجازه‌میداد باو کمك می کردم ولی‌این‌کار برای‌یك‌دانشمندکافی نبود. اواخر ماه مارس درجهٔ حرارت بدن او بالارفت وبه‌بیمارستان انتقال‌یافت . دکترها از ضعف کار قلب او نگران بودند ، شب من بربالینش بودم و برایش قدری کتاب خواندم . او با من باصدای ضعیفی صحبت‌می کرد . ساعت پنج بعدازنیمه‌شب کوشش می کرد روی تخت بنشیند ولی ناگهان بعقب افتاد ، نفس عمیقی کشید و ساکت شد . من خیال کردم بیهوش شده است. بعجله دکتر وپرستار را احضار کردم . آنها تنفس اکسیژن‌دادند ولی نتیجه‌نبخشید . دکترها اظهار شگفتی می کردند که‌چگونه قلب ضعیف او باز مدتی در طپش وضربان بود . در هرحال او بدون زجر و ناراحتی زیاد درگذشت وتا روز واپسین بفکر پایان دادن بکارهای خود بود. من حالا بکمك دوست متخصص او برای انتشار آخرین اثر وی که تقریباً پایان یافته است تلاش می کنم . او در نظر داشت چاپ دوم «حدودالعالم» را پس از تصحیح منتشر نماید . همچنین در نظر داشت‌چاپ‌سوم کتاب راجع به‌ترکستان‌اثر بارتلد را (باتصحیح‌هائی تاآخرین فصل که ترجمه‌اش را آماده کرده بود ولی نه‌بطور کامل) انجام دهد ومن

کوشش خواهم کرد با کمك ایرانشناسان دیگر این کار را بپایان برسانم . این عمل را می‌توان ادامهٔ کارهای ما دو نفر دانست . کاری که بزندگی مـا هدف و معنائی می‌بخشد . در مقابل من‌کار مشکل دیگری‌هست که طبق‌دستور باید راجع بکتابخانه و بایگانی شخصی او اقدام نمایم البته اشخاصی مرا کمك خواهند کرد ، ولی بیشتر دستورات اورا فقط خود من میتوانم انجام بدهم و برای اجرای آن‌زمان نسبهٔ طولانی لازم خواهد شد . گر چـه زندگانی من بکلی خـالی از هدف و امید گردیده ولی فعالیت‌های غم‌انگیز فوق موجب تسکین برای خاطر غم‌زدهٔ من‌است . من بهیچ‌وجه مایل نیستم روابط خودرا با ایران قطع کنم . کشوری که شوهرم بحد پرستش آنرا دوست میداشت . امیدوارم شما و دوستان دیگر ایرانی من در این آرزو مرا یاری خواهید کرد . باصمیمی‌ترین احساسات» .

در ضمن این نامه اشاره‌ای به‌خطابهٔ استاد مینوی شده . این خطابه درمجلس تذکر پروفسور مینورسکی در دانشگاه تهران ایراد گردیده ومتن‌کامل آن وهمچنین متن پیام جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده در شمارهٔ اردیبهشت‌ماه مجلهٔ یغما و همچنین در شمارهٔ اول سال نهم راهنمای کتاب به‌چاپ رسیده است ، ومجلهٔ یغما در نظر دارد آن دو متن‌را بانضمام چند مقالهٔ دیگر بیاد پروفسور مینورسکی‌جداگانه‌چاپ کند، امید است توفیق این‌کار را بیابدوخوانندگان عزیزاین نشریه بتوانند از آن‌مجموعه که لابد بسیار سودمند خواهد بود بهرهٔ‌کافی برگیرند .

عبدالعلی کارنگ

تبریز — ۱۳٤٥/٤/۲۰

بیاد مرحوم سینا

کلیم طورجان!

ای چشم چراغ بزم انسانی
وای آینه‌ی جمال یزدانی

ای چشم خرد به‌روی‌تو روشن
چون‌دیده‌ی‌مه، زمهر نورانی

ای پی‌سپر تو دیده‌ی دانش
چون خضر ببوی آب‌حیوانی

ای پیر خرد به‌مکتب فضلت
بنشسته چو کودك دبستانی

ای دفتر زر طراز آثارت
چون‌مهر بکار پرتو افشانی

ای برده فصاحت کلام تو
گوی سبق از کلام حسانی

ای فضل تو، بعدقرن‌هافترت
یـاد آور اوستاد شروانی

تشریف سخنوری بر اندامت
چون سبزقبا به سروبستانی

هر نقطه زکلك سحر پردازت
پیداگر نکته‌های پنهانی

ای کلك سخن مدار طبع تو
صورتگر نقش های روحانی

ای‌صحن‌سرای‌دانش‌وفرهنگ
از پرتو رأی تو چراغانی

در باغ سخن ترانه‌هـای تو
در شور و نوا هزار دستانی

روشنگر هفت پرده‌ی بینش
درسایه‌ی مهر چرخ عرفانی

هم بحر معانی است زان تو
هم گنج ادب تراست ارزانی

ای‌بوده‌به‌هر گزی دیار فضل
کم‌،درخور تو سریر سلطانی

ای خاك‌درتو در صفا بخشی
همسنگ به‌سرمه‌ی صفاهانی

در سینه‌ی رشك طور سینایت | انوار تجلیات سبحانی
تا مهر بریدی‌ازحیات ایجان | روز خرد است شام ظلمانی
اندیشگری‌دگرجهان‌چون‌تو | مشکل که بیاورد به‌آسانی
یگانه‌دره‌بوددهروچون«ناصر» | بودی‌تو در او اسیر وزندانی
ای بوده به کام نامرادی ها | چون گوی‌ز دورچرخ‌چوگانی
داغ غم تو به سینه‌ی جان ها | بنشسته بسان زخم پیکانی
ای‌مردم چشم مردمی گریان | در سوك تو همچو ابر نیسانی
ای جامعه‌ی سخن به‌داغ تو | سرگشته‌ی وادی پریشانی
سامان فضیلت و هنر بگرفت | با مرگ تو راه نابسامانی
ای برزده خیمه‌ی روان پاك | آنسوی‌تر از حصار جسمانی
دریافته توشه‌ی سبکباری | در باخته حاصل گرانجانی
دوران که بهیچ می نبخشاید | در گردش‌خود به عالی ودانی
بنگر که‌ترانخواست تردامن | ای یوسف مصر پاکدامانی
آنجا که تراست پایه‌ی‌دانش | با من نرسد ترا ثنا خوانی
درپیش تو ای **کلیم طورجان** | **«آذر»** چه‌زنددم ازسخندانی
از یاد زمانه کی برد نامت | ای مایه‌ی افتخار ایرانی
تا دهر به جای باشد و باشد | تا گردون بر مدار حیرانی
بر نام تو باد نامه‌ی رحمت | بر کام تو باد لطف رحمانی

جواد آذر

تبریز ـ تیرماه ۱۳۴۵

قطعهٔ شیوای ذیل‌را که استادحریری شاگردحقشناس و وفادار مرحوم‌امیرخیزی در رثاء وماده تاریخ وی سروده‌بنام‌حسن‌ختام‌ازمجلهٔ یغما نقل وبقای‌عمر ودوام ایام افادت مدیر دانشمند آن مجلهٔ نفیس وسودمند را که یکی ازپاسداران سخن‌بلند پارسی‌است ، از درگاه ایزد متعال مسألت می‌کنیم . کئ

استاد امیرخیزی

استاد امیرخیزی از دانش — گنجی‌است کز آن‌ذخیره‌ها بردم.

بعد از نساج من ز شاگردیش — بر اهل زمانه فخر می‌کردم !

تا جان دارم به‌این دو اسماعیل — در شعر و ادب کمینه‌شاگردم !

نساج‌جوان بمرد و گفتم کاش — اوماندی ومن‌جوان‌همی‌مردم !

مرد آن مردی که شعر یادم داد — گر من برمش زیاد ، نامردم !

بعد از نساج امیرخیزی بود — استاد مهینه‌ام ، کجا هر دم :

پاس ادب و سپاس تعلیمش — در خاطر خویشتن بپروردم .

گرچند شدم ز خدمتش‌مهجور ، — در غربت بی‌امان بیفسردم ،

۱ــ مرحوم اسماعیل نساج از شعرای فحل خراسان که‌خالزاد من‌بود و نخستین‌کسی که بمن شاعری آموخت . ع . ح .

گفتم که سر آید آخر این هجران | وآندم که بشهر خویش بر گردم :
آن مایه کزین سفر بر اندوزم | در محضر او برم رهاوردم !

✿✿✿

آمد خبری که مرد دانا مرد ! | زین شوم خبر بسی بیازردم !
آندم که شکفت گل به فروردین، | من نشکفته ز غصه پژمردم !
در ماتم اوست ، نون ز نومیدی | دو چشم تر و دو گونهٔ زردم !
بسیار گریستم که از گریه ، | باری ساکن شود مگر دردم !
افسوس که درد هجر آسان نیست ! | با گریه ز دل غبار نستردم !
تا این تاریخ جاودان ماند ، | چندین رقم از حروف بشمردم :
این واقعه از مقام و از نامش | « **استاد امیرخیزی** » آوردم .

دکتر علی‌اصغر حریری
پاریس خردادماه ـ ۱۳٤٥

اخبار

بازدید وزیر فرهنگ وهنر

جناب آقای مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ وهنر باتفاق آقایان جباری ودکتر کیا معاونان وزارتخانهٔ مزبور در تیرماه ۱۳۴۴ از قسمت‌های مختلف کتابخانه دیدن کردند، در تمام قسمتهای مختلف ازطرف متصدیان مربوط توضیحات لازم بعرضشان رسید، واز پیشرفت سریع کتابخانه و کثرت مراجعین ونظم مؤسسه اظهار خوشوقتی کردند.

انجمن ادبی

باتوجه بسوابق درخشان ادب پارسی در آذربایجان و آثار بلندشعرای پارسیگوی این سامان که طی قرون متمادی پاسدار کاخ باعظمت سخن شیرین پارسی در سرزمین آتورپاتکان بوده‌اند، از نخستین هفتهٔ دی ماه ۱۳۴۴ انجمن شعر و ادبی باشرکت جمعی از اساتید و گویندگان و علاقمندان زبان و ادب فارسی همه هفته روزهای چهارشنبه از ساعت ۷ تا ۹ بعد از ظهر درمنزل آقای سیداسماعیل مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی برپا می گردد وعلاوه برطرح مباحث ادبی، قطعاتی از اشعار جدید و بدیع حاضرین وپیشینیان نیزخوانده میشود، اینك برای نمونه غزلی ازجواد آذر که در یکی از آن جلسات قراءت شده است:

گرفت رنگ خزان گلشن جوانی من — بخفت دیده‌ی بیدار زندگانی من
لبم نوازشی از آه هم نمی‌یابد — که آه نیز گریزد ز همزبانی من
زگرم جانی تبخالهای لب پیداست — که دل چه می کشد از آتش نهانی من
بشهر بند فسوسم دل است پا در بند — بپایمردی افسون خوش گمانی من
چنین که هر نفسم درد روی درد فزود — توان درد فزون گشت و ناتوانی من

در تیرماه ۱۳۴۴ جناب آقای مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر باتفاق تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی و معاونان وزارت فرهنگ و هنر از کتابخانهٔ ملی تبریز دیدن کردند در این عکس رئیس کتابخانه گزارش کار را باستحضار آقای وزیر فرهنگ و هنر می‌رساند.

خوشم بمرگ که ازین زندگی که میدانم — بود بمرگ من آغـاز زندگانی من
بداغ ساخته آن لاله‌ام بگلشن دهـر — که‌خود زباده‌ی‌خون‌است‌سر گرانی‌من
کشم‌چورخت زباغ سخن‌برون«آذر» — زآب و رنگ معانی بجو نشانی من

تجدید انتخاب

در تاریخ ۴۵،۳/۲ تجدید انتخاب هیئت مدیرهٔ شورای کتابخانهٔ ملی تبریز با حضور تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی بعمل آمد و آقایان علی‌اصغر مدرس وعبدالعلی کارنگ به‌نیابت ریاست ، آقای علینقی‌مولوی‌به‌خزانه‌داری،و آقایان‌میرودود سیدیونسی ورضا نخجوانی بعنوان منشی شوری برگزیده شدند . دراین‌جلسه‌یکماده تازه نیز بهاساسنامهٔ پیشین کتابخانهٔ ملی تبریز الحاق شد که ذیلا آورده میشود :

«باختیارحاصله ازمادهٔ ۱۴ اساسنامه ماده‌ای بشمارهٔ ۱۵ بمواد اساسنامه‌بشرح ذیل اضافه میشود :

مادهٔ۱۵. مدیر کل‌یارئیس‌ادارهٔ کل‌آموزش‌وپرورش‌باعتبارسمتی که‌داردعضوشوری خواهدبود همچنین رئیس کتابخانهٔ وقت‌درشوری‌وهیئت‌مدیره‌عضویت‌خواهد داشت »

انجمن‌کتاب تبریز

جلسهٔ انجمن کتاب در تبریز طبق قانون تأسیس کتابخانه‌هـای عمومی در تمام شهرهای ایران ، که بتوشیح ملوکانه رسیده ساعت ٦ ٥ بعد از ظهر روز یکشنبه ٤٥ ٤،١٩ بریاست تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی و شرکت آقایان علی ابوالفتحی ، پیشداد (شهردار تبریز) ، طهماسب دولتشاهی رئیس ادارهٔ فرهنگ‌وهنر، عبدالعلی کارنگ، علی‌اصغر مدرس وعلینقی‌مولوی‌تشکیل‌یافت وهدف ومنظور ازوضع این قانون بوسیلهٔ جناب آقای استاندار تشریح شد ، درپایان جلسه برابر آئین نامه هیئت مدیره بشرح ذیل انتخاب گردید : آقایان طهماسب دولتشاهی رئیس ، علینقی

مولوی خزانه‌دار و عبدالعلی کارنگ دبیر . متن قانون تأسیس کتابخانه‌ها که یکی ازقوانین موضوعهٔ بسیار سودمند وقابل اهمیت است در پایان نشریه جهت استحضار خوانندگان‌عزیز عیناً آورده خواهد شد.

اهداء کتاب

در ظرف یکسال گذشته‌تعداد متنابهی کتاب ازطرف دانشمندان و اشخاص‌خیر بکتابخانهٔ ملی تبریز اهدا شده که از آنجمله یك دورهٔ بیست جلدی «شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی الحدید» را میتوان نام برد که بوسیلهٔ آقای‌غفور ساعتی که‌یکی‌ازبازرگانان بافضل تبریزی مقیم درمرکز هستند اهداء شده است . ضمن‌تشکر از ایشان از سایر ذوات محترمی که بکتابخانهٔ ملی تبریز در ظرف یکسال‌اخیر کتاب مرحمت واهداء فرموده‌اند سپاسگزاری می کنیم .

آقای غفور ساعتی

تغییر در طبقه‌بندی کتب

کتابهائی که بکتابخانهٔ ملی برسم اهداء واصل یا بانتخاب‌هیئت مدیره‌ابتیاع می‌شد تااین تاریخ بعللی‌به‌ترتیب‌قد پیش هم طبقه‌بندی وفیش برای آنها تهیه میشد . در ظرف چند ماه اخیر بهمت آقای میر ودودسید یونسی رئیس کتابخانه وفعالیت مداوم‌کارمندان آن بااستفاده از سیستم دیوئی بعد از تفکیك زبانها بطور موضوعی طبقه‌بندی شده و فیش ودست‌نویس فهرست‌آنها در دست تهیه است واین عمل ازطرف هیئت‌مدیره وشوری مورد قدردانی می‌باشد .

معرفی کتب تازه

در نظر داشتیم که دراین‌شماره نیزمثل‌شماره‌های پیش‌تعدادی‌از کتب تازهٔمهم را معرفی کنیم‌امابعلت‌ضیق مجال واختصاص این‌شماره بترجمهٔ «سه‌دانشمندفقید» فقط بذکر نام تعدادی ازآنها می‌پردازیم وبحث دربارهٔ آنها را بشماره‌های بعدی‌موکول می‌کنیم .

از کتابهای دریافت شده یکی «کارنامهٔ دو سال کوشش در راه آبادانی استان آذربایجان شرقی» بقلم تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی است . دراین اثر که حقاً فوق‌العاده تمیز وعالی‌چاپ شده علاوه بر ارائهٔ خدمات انجام یافته ، تاریخ مجملی‌از آذربـایجان برشتهٔ تحریر درآمده و نمونه‌ای نیز از نوع پیشرفت صنعت چاپ درآذربایجان نشان داده شده است.

دیگر انتشارات شماره ۷،۶،۵ شورای مرکزی‌جشن‌شاهنشاهی در آذربایجان یعنی کتابهای «قلبی که بخاطر وطن می‌طپد، تألیف‌آقای‌حسین احمدی‌پور » و «نقش آذربایجان در تاریخ دوهزار وپانصدسالهٔ شاهنشاهی ایران بقلم آقای دکترمنوچهر مرتضوی» و «آریامهر، بقلم بانو پروین شکیبا سنندجی» است که چاپ هر سه جلد کتاب ذکر شده بکوشش نویسندهٔ دانشمند آقـای حسین احمدی‌پور صورت گرفته وبحق مورد تحسین وتقدیر مقامات عالیهٔ کشوری ولشکری قرار گرفته‌است .

کتاب نفیس دیگری هم که دریافت داشته‌ایم «چهرهٔ آریا مهر درآئینهٔ تاریخ» است تألیف این کتاب بوسیلهٔ‌آقای احمدحقشناس نمایندهٔ مجلس‌شورای ملی‌صورت گرفته. محتویات کتاب گفتارها ومقالات شعرا ونویسندگان‌است دربارهٔ اهمیت‌بیست وپنج سال‌سلطنت شاهنشاه آریامهر. کتاب مقدمهٔ سادهٔاز دل برآمده‌ای دارد ونشان می‌دهد که این مؤلف نسبت به‌شاهنشاه بزرگ کشور عزیز ایران چقدر خلوص و صفا دارد .

«بادهٔ کهن» مجموعهٔ اشعار آبدار استاد کاظم رجوی نیز یکی از کتابهای دریافت شده است . این اثر نفیس را جناب آقای حاج سید ذبیح الله ملکپور مؤسس انجمن ادبی حافظ لطف وارسال فرموده‌اند . ضمن سپاسگزاری از ایشان جهت معرفی «بادهٔ کهن» باین چند جمله قناعت می کنیم که اگرچه مضامین عالی ودل‌انگیز این اثر نفیس چون بادهٔ کهن چنگ بردل و جان دوستداران شعر و ادب فارسی میزند اما مهارت واستادی گویندهٔ بزرگوار آن معجزه‌ای‌را ارائه می کند، چه این گویندهٔ توانا درواقع بادهٔ نو درپیالهٔ کهن ریخته ، منتهی چنان در تلفیق مضامین تازه‌ودیرین استادی بکار برده که همه‌جامی و کامی می گیرند ولی متفکرند که چه‌نامی نهند باین که‌هم‌مضمون حلاوت نو داردوهم پختگی وانسجام دیرین سخن پارسی .

از مطالعهٔ کتابهای بسیار دیگری نیز حظ برده‌ایم ، اما سخن خودرا بهتر می‌دانیم که با ذکر نام دو جلد از آنها یعنی «امام علی صدای عدالت انسانی ، ترجمهٔ آقای سیدهادی خسروشاهی» ، و«زندگانی حضرت عبدالعظیم بقلم آقای عزیزالله عطاردی قوچانی» پایان دهیم . اثر نخستین چنان اجلی ومعروف است که سخن در موضوع و محتویات آن وحلاوت وشیرینی متن اصلی وترجمه فارسی آن نیازی به بیان نارسای ما ندارد . اثر دوم نیز معروف خواص است وباین چند عبارت باید قناعت کرد کـه کتابی‌است درترجمهٔ حال و فضایل اخلاقی حضرت عبدالعظیم (ع) و روایات منقول از بزرگان دربارهٔ وی وحالات اجداد ومشایخ وروایان وتلامذهٔ آن‌حضرت .اثری است محققانه ، سودمند و پرارزش که هیچ دوستدار آل‌محمد (ص) و علاقمندان به‌دیانت وتاریخ‌اسلام ازداشتن آن بی‌نیاز نیست . ك

قانون تأسیس کتابخانه‌های عمومی

فرمان همایونی دائر باجرای قانون تأسیس کتابخانهٔ عمومی در تمام شهرها که بتصویب مجلسین سنا وشورای ملی رسیده ذیلا ابلاغ میگردد :

با تأییدات خداوند متعال ما محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

محل صحه مبارک همایونی

نظر باصل بیست وهفتم متمم قانون اساسی مقرر میداریم:

مادهٔ اول قانون کتابخانهٔ عمومی در تمام شهرها که بتصویب مجلسین سنا و شورای ملی رسیده و منضم باین دستخط است بموقع اجرا گذاشته شود .

مادهٔ دوم . هیئت‌دولت مأمور اجرای این قانون هستند. بتاریخ پنجم بهمن ماه ۱۳۴۴

شماره ۷۵۰۲ ـ ۴۴/۱۲/۲ دفترمخصوص‌شاهنشاهی .

(قانون تأسیس کتابخانهٔ عمومی در تمام‌شهرها)

مادهٔ ۱ . شهرداریها مکلفند هر سال قبل از تقسیم اعتبارات شهرداری یك ونیم درصد از کل درآمد خودرا برای تأسیس کتابخانهٔ عمومی وقرائتخانه‌وخرید کتاب و ادارهٔ کتابخانهٔ هرشهر اختصاص دهند و اگر کتابخانهٔ عمومی شهر در حال حاضر موجود باشد و بانجمن کتابخانهٔ عمومی واگذار گردد صرف یك و نیم درصد مزبور بارعایت مفاداین‌قانون برای کمك بتوسعه‌وتکمیل‌همان کتابخانه‌مجاز است.

تبصرهٔ ۱ . برای نظارت در ساختن کتابخانــه و خرید کتاب و لوازم مربوطه و ادارهٔ آن در هر شهر انجمن کتابخانه که دارای شخصیت حقوقی است تشکیل میشود. اعضای انجمن مرکب خواهند بود از رئیس فرهنگ و هنر ، نمایندهٔ انجمن شهر و نمایندهٔ شهرداری و چهار نفر از دانشمندان و معتمدین آن شهر که با پیشنهاد رئیس ادارهٔ فرهنگ و هنر و تصویب هیئت اعضاء مذکور درمادهٔ ۲ این قانون انتخاب میشوند. رئیس فرهنگ و هنر سمت ریاست و دو نفر از اعضاء بهسمت خزانه‌دار و دبیر انتخاب خواهند شد. تصمیمات انجمن که بتصویب اکثریت اعضاء رسیده باشد قابل اجرا خواهد بود . ادارهٔ امور انجمن در شهر تهران باهیئت اعضاء مذکور درمادهٔ ۲ خواهدبود.

تبصرهٔ ۲. خدمت چهار نفر منتخب که ممکن است در شورای آموزش و پرورش شهر نیز عضویت داشته باشند در انجمن کتابخانه افتخاری و برای مدت چهار سال است. هر گاه یکی از اعضاء فوت یا استعفا کند یا محکومیتی پیدا نماید که مستلزم محرومیت او از حقوق اجتماعی باشد جانشین وی برای بقیهٔ مدت بترتیب مقــرر در تبصرهٔ ۱ انتخاب میشود .

تبصرهٔ ۳. در هر شهر که عمارت مناسب برای کتابخانه فراهم نباشد اعتبار از محل یک و نیم در صد وسایر وجوه حاصله شهر درحساب مخصوص نگاهداری میشود که زیر نظر انجمن کتابخانه منحصراً بمصارف تعیین شده در این قانون برسد و انجمن کتابخانه مجاز است بطور امانتی و یــا از طریق مناقصه اقدام بساختن بنای کتابخانه نماید . این انجمن میتواند برای تسریع در تأسیس کتابخانهٔ عمومی باعتبار مبلغی که از درآمد شهرداری محل جهت تأسیس کتابخانه اختصاص داده شده از بانکهای مجاز وام دریافت کند و بهمصرف ساختن بنای کتابخانه بــرساند و از اعتبــار مربوطه مستهلک نماید .

تبصرهٔ ٤. شهرداریها مکلفند مقدار مناسب از اراضی متعلق بخود را به‌تقاضای

انجمن کتابخانه برای ساختمان کتابخانهٔ عمومی با حفظ مالکیت بلاعوض در اختیار انجمن قرار دهندودر نقاطی که شهرداری فاقد زمین باشدمؤسسات دولتی یا وابسته بدولت میتوانندباتصویب هیئت وزیران زمین وابنیهٔ موردتقاضارا برای کتابخانهٔ عمومی بلاعوض واگذار نمایند . انجمن کتابخانه میتواند با تصویب انجمن شهر زمین دریافتی از شهرداری را با زمین مناسبتر تعویض نماید. ساختن بنای کتابخانهٔ عمومی درشهرهائی که پارك شهرداری در پارك مجاز است واگر شهرداریها در پارك شهرداری ساختمان مناسب داشته باشندباید به کتابخانهٔ عمومی اختصاص دهند (پارك‌شهر بەباغات عمومی و ملی نیز اطلاق میشود .)

تبصرهٔ ۵ . وزارت فرهنگ‌وهنر مکلف‌است ببذل‌مساعدتهای مالی و معنوی برای توسعهٔ کتابخانه‌های عمومی شهرستانها ، وباید علاوه برهمکاری باهیئت اعضاء کتابخانه‌های عمومی کشور از کتب ومجلاتی که در اختیار دارد بهمهٔ کتابخانه های عمومی کشور برایگان بفرستد .

تبصرهٔ ٦ ــ مؤلفین وناشرین کتب ومجلات و روزنامه های شهر یك نسخه از نشریهٔ چاپ شدهٔ خودرا برایگان در اختیار کتابخانه عمومی شهر ولااقل چهار نسخه در اختیار وزارت فرهنگ و هنر میگذارند که بین کتابخانه‌های عمومی شهرستانها تقسیم شود .

تبصره ۷ ــ هرگونه اعانهٔ نقدی یا کتاب یااشیاء دیگری که‌از طرف‌اشخاص یا مؤسسات بکتابخانه اهدا میشود بنام اهدا کننده در دفاتر ثبت و جزو اموال و در آمد عمومی کتابخانه محسوب میشود .

مادهٔ ۲ ــ برای راهنمائی ونظارت در انجام وظایف‌قانونی انجمنهای کتابخانه هیئتی بنام هیئت اعضاء مرکب از ۷ نفر که عضویت آنها افتخاری است بشرح ذیل

در تهران تشکیل میشود :

۱ــ وزرای فرهنگ وهنر، و کشور باصدور فرمان همایونی ۲ــ پنج نفر بنا بپیشنهاد وزیر فرهنگ وهنر بافرمان همایونی برای مدت پنج سال. هیئت اعضاء دبیرخانه‌ای دارد که اعضاء مورد احتیاج آنرا وزارتین فرهنگ وهنر، و کشور از کارمندان خود بدون تحمیل هیچ گونه هزینه‌ای به بودجهٔ انجمن کتابخانه تأمین مینماید . هیئت اعضاء یکنفر را که واجد صلاحیت باشد از بین خود و یا ازخارج بنام دبیر کل با کثریت آراء برای مدت پنج سال انتخاب خواهند کرد . مسئولیت ادارهٔ امور دبیرخانه بادبیر کل خواهد بود .

«تبصره» آئین نامه‌های اجرائی این قانون وطرز استفاده از کتب کتابخانه و مدتی را که متقاضی کتاب میتواند کتاب مورد تقاضا را نزد خود نگاهداری کند وسایر مقررات مالی و اداری کتابخانه و نحوهٔ تشویق اهداء کنندگان کتب و اعانات واموال دیگر بوسیلهٔ دبیر کل تهیه و پس از تصویب هیئت اعضاء به موقع اجرا گذارده میشود .

ماده ۳. وزارتخانه های فرهنگ و هنر و کشور مأمور اجرای این قانون میباشند . قانون بالا مشتمل بر سه ماده و هشت تبصره که در جلسهٔ روز پنجشنبه دوم دی ماه یکهزارو سیصدو چهل و چهار بتصویب مجلس شورای ملی رسیده بود درجلسه روز چهار شنبه بیست ونهم دی‌ماه یکهزارو سیصدو چهل وچهار شمسی بتصویب مجلس سنا رسید . **رئیس مجلس سنا ـ مهندس شریف امامی**

اصل فرمان همایونی و قانون دردفتر نخست وزیر است.

نخست وزیر

فهرست مندرجات

پایان

شماره یازدهم ـ آذر ماه ۱۳۴۵

با همکاری

ادارهٔ کل آموزش وپرورش وادارهٔ کل فرهنگ وهنر
آذربایجان شرقی

فهرست مندرجات

پیام تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی

درجهانی که ما زندگی میکنیم ملتی حق حیات واظهار وجود دارد که همگام با زمان پیش برود وهمیشه با سلاح علم ودانش مجهز باشد و بنا بفرمایش پیامبر بزرگ اسلام زگهواره تا گور دانش بجوید. چون کسب دانش برای همهٔ افراد درتمام مراحل عمر ازراه مدرسه و کلاس مقدور نیست پس بهترین وسیله کتاب است که بشر درهر مرحله ازدوران زندگی خود میتواند ازآن استفاده کند، سطح معلومات خود را بالا ببرد، برا کتشافات جدیداً آگهی بیابد، ازافکار بزرگان وثمرهٔ تجارب آنان اطلاع حاصل کند وچون تهیهٔ تمام کتب موردنیاز برای هیچ فردی به تنهائی مقدور ومیسور نیست باین جهت رهبر روشن بین و عالیقدر ایران بموازات راهنمائیهای گرانبهائی که در دیگر شؤون اجتماعی ایران عزیز معمول میفرمایند یکسال قبل با صدور فرمان تأسیس کتابخانهٔ عظیم پهلوی که بزرگترین مرکز مطالعات ایرانشناسی و مخزن اسناد و افتخارات علمی دوهزار وپانصد سالهٔ ملت سرافراز ایران خواهدبود این احسان خود را تکمیل ومزید براین لطف مقررفرمودند که هفتهٔ آخر آبانماه هرسال به کتاب اختصاص یابد ودرظرف این هفته تمام مردم کشور بانحاء مختلف برای کتاب خواندن ومطالعهٔ تألیفات سودمندترغیب شوند و کتابخانه‌های عمومی وخصوصی واختصاصی کشور تجهیز و تقویت گردد وبا امتثال ازاین امر همایونی که بی شك متضمن سعادت عموم وپیشرفت فرهنگ ودانش کشور است درآذربایجان شرقی نیز ازامروز هفتهٔ کتاب اعلام میشود. درظرف این هفته مجالس ومراسم متعددی درمؤسسات مختلف علمی استان برگزار خواهد شد وسخنرانیها ومصاحبه‌هائی درزمینهٔ کتاب و کتابداری از رادیو بعمل خواهد

آمد. من ضمن آرزوی سعادت وموفقیت برای عموم هم‌میهنان عزیز امیدوارم باپیروی از منویات مقدس شاهنشاه آریامهر فرهنگپرور مراسم هفتهٔ کتاب امسال پرشکوهتر از سالیان پیش برگزار شود وکتابخانه‌های عمومی شهر وکتابخانه‌های آموزشگاهها و دانشکده‌ها، بیشتر از پیش تجهیز وتکمیل گردد .

تیمسار صفاری استاندار آذربایجان شرقی درحال سخنرانی

گوشه‌ای از تالار سخنرانی کتابخانهٔ ملی تبریز درنخستین روز هفتهٔ کتاب

سخنرانی جناب آقای مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی بمناسبت آغاز هفتهٔ کتاب در تالار کتابخانهٔ ملی

هفتهٔ کتاب

ازسه سال قبل تا کنون که انقلاب سفید شاه وملت در کشور ما رخ نموده دورهٔ سازندگی نام گرفته است. دوره‌ای‌است که باتحول شگرف وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و قیافهٔ زندگی ما را از جهات عدیده دگرگون ساخته است .

این سازندگی که برهبری شاهنشاه آریامهر پیش برده میشود و این تغییراتی که بوقوع پیوسته ناظر باینستکه در سه شأن از شؤون زندگی داخلی ما که بی‌شك بی‌تأثیر درسیاست وموقعیت خارجی ما نیست دگرگونی اساسی بوجودآید . دروضع اجتماعی ما ، درموقعیت اقتصادی ما ، در کیفیت فرهنگی ما ، شاخه‌های بارور مواد نه گانهٔ انقلاب باین سه رشته و این سه پایهٔ استوار منتهی میشود .

اعطاء حقوق سیاسی بتمام آحاد مملکت، ناظر باینستکه همه ابناء وطن از زن ومرد ، روستائی وشهری ،کارگر وکارفرما ، عالم وعامی، درمقدرات خود صاحب نظر و سهیم و شریك باشند وهمه دربارهٔ مجالس مقننه‌ای که بوجودآورندهٔ هیئت حاکمه هستند رأی دهند .

ملی کردن جنگلها و مراتع که مخلوق خداست و مال همهٔ بندگان خدا و مصنوع کسی نیست باید عملی شود ومال همه کس باشد وشخص یاشخصیتی معین نمیتواند خودرا مالك آنها قلمداد کند. شریك شدن کارگران درکارخانه‌ها ومالك شدن زارعان

آنچه که نسق ملکی آنان بوده است همه ازعواملی است که وضع اقتصادی مارا میان تمام افراد ملت تضمین و تأمین و تثبیت میکند.

ایجاد سپاه دانش و بهداشت وترویج، سطح تعلیمات عمومی را بامقیاسی بسیار وسیع گسترش میدهد وسلامت جسم وجان بمردم اعطا میکند و روستائیان و کشاورزان را درکار خود خبیر و بینا میسازد وآیندهٔ بهتری را بآنان نوید میدهد.

همزمان با این فلسفه وسیاست که روستائیان ازحداقل سواد وبهداشت ومهارت درکارخود باید بهره‌ورشوند باید میزان دانش وفرهنگ تحصیلکردگان وروشنفکران هم بالاتر رود. واین نظر وقتی میسر است واین هدف زمانی دست میدهد که اشخاص فاضل ودانشمند با نظرات جدید وعقاید دانشمندان عصرحاضر آشنا شوند وعقاید خود را با عقاید آنان برخورد دهند تا مگر با اصطکاك عقاید نور حقیقت جستن کند و واقعیت بدست آید وابرهای تاریك ابهام بیك‌سو روند وجمال دل‌آرای رازهای نهفته جلوه گری کنند وباین آرزو وقتی توان رسید که وسیلهٔ آشنائی باافکارمتفکرین برای روشن شدن ونو شدن فکر انسان در دست باشد و چون نمیتوان با همهٔ دانشمندان مستقیماً آشنا شد و ملاقات کرد پس باید افکارآنان را در صفحات کتاب جستجو کرد و خواند. از این جهت وجود کتابهای مفید درهمهٔ مباحث علمی که بشر را بکارآید از ضروریات اولی وازشرایط حتمی برای ملتی است که میخواهد فکر او پیش برود وبافکر بلند مقام رفیع خود را بدست آورد. چه مایه وپایه بلندی هرفرد و قومی اندیشهٔ بلند اوست. زیرا با یك اندیشهٔ صحیح و روشن ممکن است وضع فرد یا ملتی یاجهانی دگرگون شود، بدین سبب است که پیغمبر دانش‌پرور ما طلب علم را فریضه شمرده واندیشهٔ یك ساعت را از عبادت هفتاد سال برتری داده است.

برای تأمین این نظر بدستور رهبردانشمند ودانشدوست کتابخانهٔ بزرگ پهلوی بوجودآمده ودرهرسال هفتهٔ آخر آبانماه که مصادف باميلاد شاهنشاه آریامهر و ولیعهد والاگهر است هفتهٔ کتاب انتخاب شده تا مگر دراین هفت روز همهٔ ذکر وفکر ابناء

وطن ما دراطراف کتاب و کتابدانی و کتابخوانی و کتاب‌نویسی و کتابشناسی وخرید وفروش واهداء کتاب دور زند ودرآنان عشق به مطالعه بوجودآید وازاین راه ابواب علم گشوده شود تا بحقیقتآنچه که مایهٔ سعادت و رستگاری هست نائل‌آیند از کودك نوآموزگرفته تا دانشجوی طالب معرفت یا استاد علم‌آموز یا باسواد حکمت‌اندوز . خوشبختانه مردم شهر قهرمان تبریز ، چنان عشق بمطالعه و کتاب دارندکه همیشه سالنهای کتابخانه‌های عمومی مملو ازاهل مطالعه است واز چند سال پیش هفتهٔ کتاب در این شهر متداول بوده است .

ادارهٔ کل‌آموزش و پرورش آذربایجان شرقی با همکاری صمیمانه و مخلصانهٔ ادارهٔ کل‌فرهنگ وهنر آذربایجان‌شرقی‌ومردم دانشدوست‌شهر تبریز ورؤسای روشن‌بین وعلاقمند به تعلیم وتربیت مدارس، اعم ازدولتی وملی توانسته‌است مراسم هفتهٔ کتاب امسال را باشکوه‌تر ازسالهای پیش برگزارکند و توجه همگان را از اصاغر واکابر بامر کتاب و کتابخوانی معطوف سازد .

هم‌اکنون مدرسه‌ای نیست که بمناسبت هفتهٔ کتاب‌آذین نبسته‌باشد ودرتکمیل و توسعهٔ کتابخانهٔ خود با علاقه و صمیمیت و توجه باثرات مطلوب‌آن نکوشد .آذین همین سالن از طرف مؤسسات علمی و بعضی از ناشران که رونق خاصی به محفل ما بخشیده و همه ازکتاب زینت یافته است گواه صادق است .

دبیران وآموزگاران ما هرروز درمیان‌عموم‌دانش‌آموزان ودر کلاس بالمناسبه در اطراف اهمیت کتاب و مطالعه باآنان سخن میگویند وشوق‌آنان را نسبت بکتاب وخواندن ونگهداری‌آن و ایجاد کتابخانه برمیانگیزانند .

حضور شما مردم شریف دانشدوست و علاقمند بکتاب در این سالن کتابخانهٔ ملی تبریز که نخستین روز هفتهٔ کتاب از هم‌اکنون آغاز میشود و برای بزرگداشت آن تشریف‌آورده‌اید، شهود عینی گوینده براثبات مدعی است وحاجت باطالهٔ کلام و اطناب سخن دراین باره نیست .

از اینکه امروز ما متصل بشب میلاد سرور شهیدان است که بحقیقت میتوان گفت امام سوم شیعیان، شهید راه آزادی و دانش و ایمان وحقیقت است ، این روز و این شب را بهمهٔحاضران وعموم ملت‌ایران‌بخصوص مردم شرافتمندآذربایجان‌تبریك عرض میکنم . وبیشتر عرصه را براستادگران سنگ جناب‌آقای علی‌اصغر مدرس که یکی از متشخصین و دانشمندان سرزمین شماست تنگ نمیکنم و میز خطابه را تسلیم ایشان‌میکنم ویقین دارم که مانند سال گذشته‌ازبحرزخار دانش‌خود بکام‌ما لب‌تشنگان دانش و فرهنگ قطراتی خواهند چکانید . جناب‌آقای مدرس استدعا میکنم .

آقای مرتضوی برازجانی مدیرکل آموزش و پرورش درحال سخنرانی

آقای علی اصغر مدرس عضو انجمن کتاب درحال سخنرانی

سخنرانی آقای علی اصغر مدرس عضو انجمن کتابخانه
در تالار کتابخانهٔ ملی بمناسبت هفتهٔ کتاب

کتابخانه‌های عمومی

و تأثیر آنها در بالا بردن سطح فرهنگ

قبلاً برخود لازم میدانم ازطرف شورای کتابخانهٔ ملی وانجمن کتابخانهٔعمومی تبریز ازحضار محترم که این دعوت را قبول و برای تجلیل ازمقام کتاب و کتابخانه دراین محفل روحانی و علمی حضور بهمرسانده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم .

موضوع عرایضم عبارت خواهد بود از «**کتابخانه‌های عمومی و تأثیر آنها دربالا بردن سطح فرهنگ**» قبل از ورود بمطلب میخواهم دربارهٔ مراحل سه‌گانه انسانیت و تأثیر تعلیم وتربیت و کتاب و مطبوعات در رسیدن باین‌مراتب مقدمه‌ای عرض کنم که اگر این مقدمه زیاد موجز نبوده و موجبات اتلاف اوقات گرانبهای حضار گرامی فراهم‌آید ، با توجه باهمیت موضوع امیدوارم معذور باشم .

دکارت فیلسوف بزرگ فرانسوی غیراز ذات‌پروردگار دونوع وجود را معتقد است، وجود جسمانی و وجود عقلانی، که حقیقت‌اولی بعد وحقیقت دومی‌تعقل‌است. **پاسکال** نیز همین عقیده را دارد با این تفاوت که وجود جسمانی را در برابر وجود عقلانی حقیر و ناچیز میشمارد و معتقد است که انسان ازلحاظ وجود جسمانی، حقیر و فقیر و ناتوان است منتهی اگر منشاء بعضی‌از قدرتها بوده و درعالم‌آفرینش مقام و موقعیتی دارد بواسطهٔ وجود عقلانی‌او است، این دانشمند بزرگوار بالاتر از این دو

جود جسمانی و عقلانی امری را نیز معتقد است که ایمان و عشق ومحبت نام دارد
حریم عشق را بالاتر ازعقل میداند وپای استدلالیان را چوبین وپای‌چوبین را سخت
ی‌تمکین میشمارد و **دل را کانون ایمان و اعتقاد و مشرق علوم و معارف الهی و سرچشمهٔ**
کمالات وفیوضات ربانی معرفی میکند. نه تنها این دانشمند بلکه تمامی عرفا وحکمای
شراقی مانند مولانا معتقدند که « عشق‌اصطرلاب اسرار خدا و دریای بیکرانی‌است
که قعرش ناپیدا ومرغ بلندآشیانی است که بصید هر کسی درنیاید. توفیق حق لازم
ست که کسانی دراثر ریاضت ومجاهدت بتوانند سینه‌ها را ازاغراض و کینه‌ها صیقلی
سازند وبی کتاب و اوستا بمقام انبیا برسند، نقش وقشر را بگذارند و رایت علم‌الیقین
ر افرازند، محو مطلق‌شوند وعین دیدار حق‌باشند، سوخته جانی را برآداب دانی، و
پروانه شدن وبال وپر سوختن را برخودفروشی وصدرنشینی شمع‌ترجیح‌دهند وآتشی
سوزان از عشق و ایمان دردل برافروزند وسر بسر فکر وعبارت را بسوزانند» .

من نمیخواهم با این زبان الکن و بیان ناقص و دلی غبارآلود از عشق الهی
که منتهی‌الیه کمال‌انسانیت‌است سخن‌گویم، زیرا بقول خواجهٔ شیراز «جمال یار را
وصف ناتمام ما نیازی نیست » و بقول مولانا قدس سره :

گرچه تفسیر زبان روشنگر است   لیك عشق بی‌زبان روشن‌تر است

همین قدر عرض میکنم که اگر امروز نشانی از علم و معرفت و بارقه‌ای از
معنی وحقیقت دیده‌میشود. نتیجهٔ مجاهدات وفداکاریهای‌بزرگ مردانی‌است که سری
پرشور ودلی پراز ایمان وعشق الهی داشته‌اند . **آن عشق‌الهی‌که قوی‌ترین محرك‌اراده‌ها،**
برطرف کنندهٔ ظلمت‌ها ، و ویران کنندهٔ اساس خودخواهی‌ها ونفس‌پرستی‌ها است ـ
آن عشق خدائی که حیات را درممات ، سعادت را درشهادت ، غنی را درزهد وبی‌نیازی
و بزرگی واقعی را دربندگی حق وخدمت بخلق جلوه‌گر میسازد ـ **آن‌نیروی مقدسی**
که جهان‌را تکان میدهد، مسیرتاریخ‌را عوض میکند، بشریت‌را نجات میبخشد، باطل
را مغلوب ومعاندان را منکوب مینماید، حق وحقیقت را نیرو میدهد وپایه‌های ظلم و

ستم و بیدادگری‌را میلرزاند وازبیخ وبن فرومیریزد ـ آن‌نیروی عظیمی که ابراهیم را درمقابل‌نمرود، موسی را دربرابرفرعون، عیسی را درقبال هیرودیس وطفل‌یتیم وفقیر و امّی و بی‌سرپرستی را در برابر هزاران موانع و مشکلات پیروز میسازد .

درود به پیشگاه بزرگمردانی که به مقام عشق الهی یعنی عالی‌ترین مرتبهٔ انسانیت رسیده و دین خود را بعالم بشریت بنحو احسن اداکرده‌اند .

عشق جز دولت و عنایت نیست — جز گشاد دل و هدایت نیست
عشق را بوحنیفــه درس نگفت — شافعی را در آن روایت نیست
بوالعجب سوره‌ایست سورهٔ عشق — چارمصحف درآن‌یك‌آیت‌نیست

اگر ازعشق الهی یا محبت بی‌نهایت که فرمانروای جهان اندیشه‌ها و مقـام انبیا واولیا وکاملین و واصلین است بگذریم بدونوع وجود جسمانی و عقلانی میرسیم که حقیقت اولی بعد وحقیقت دومی تعقل‌بوده و انسان با این‌دو وجود قائم است که باید هردو را مورد توجه قرار دهد ودر پرورش هردو توأماً بکوشد. بدیهی است که انسان ازلحاظ وجود جسمانی و غرائز طبیعی تقریباً با سایر جانداران مشترك است که اگر توجه وی تنها باین قسمت بوده و بالاتر ازخورد و خواب وخشم وشهوت و لذات ناپایدار دنیوی و حظوظ بیمقدار جسمانی، حظ ولذتی نشناسد وتوجهی بروح و روان واندیشه وفکر که حقیقت‌انسانیت‌است نکند توان گفت که ازانسانیت واقعی بهره‌ای‌نبرده‌است وتنها روی دوپا راه رفتن وسخن گفتن ولباس‌پوشیدن ودرعمارتهای زیبا و مجلل نشستن و از حاصل رنج و زحمت و هنر دیگران استفاده کردن و بقول حافظ چهره برافروختن وطرف‌کله کج نهادن و تند نشستن وباد بروت براه انداختن و عقل ناتمام و فکر ناقص و ناچیز خود را از غایت کوته‌نظری معیار حقیقت جهان قرار دادن تمامی اینها کافی نیست که انسان خود را مستحق خلعت کرامت بداند و باشرف مخلوقات‌بودن افتخار کند .

تــن آدمی شریف است بجــان آدمیت — نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگرآدمی‌بچشم‌است ودهان وگوش وبینی — چه میــان نقش دیوار و میان آدمیت

پس برای نیل بسعادت ورسیدن بمقام انسانیت حقیقی توجه بهردو قسمت مادی ومعنوی وتربیت هردو وجود روحانی وجسمانی کمال ضرورت را دارد **زیرا همچنانکه جسم انسان محتاج آب و هوا و غذا میباشد روح انسان نیز محتاج پرورش است و خواندن کتابهای مفید و استفاده از مطبوعات سودمند از عوامل مهم وصول بدین مقصود میباشد و برای اینکه افراد ملتی این حقیقت را درک کنند و برای کتاب خواندن تربیت شوند وخط سیر صحیح و منطقی و سودمند خود را دریابند اولیای دولت ومبلغین دینی و رهبران قوم و هدایت کنندگان افکار عمومی در برابر تکلیف خطیر و سنگینی واقع هستند .**

درپیام شاهنشاه آریامهر که پارسال بمناسبت افتتاح اولین هفتهٔ کتاب قرائت گردید چنین مندرج است: **« لازم است مسئولان مملکتی همزمان با تحولات اجتماعی سالهای اخیر برای بالا بردن سطح معلومات واطلاعات عمومی ازطریق تشویق وترغیب عامهٔ مردم خاصه جوانان و دانش آموزان بامر مطالعهٔ کتاب و خودآموزی اقدامات اساسی بعمل آورند ...... وبرای تأمین این منظور مقرر داشتیم که وزارت فرهنگ وهنر و وزارت آموزش وپرورش هفته‌ای از سال تحصیلی را بنام هفتهٔ کتاب جزو اصول کار خود قرار دهند . »**

جای خوشوقتی است که متعاقب این پیام اقدامات مفیدی در بارهٔ تأسیس کتابخانه‌ها بعمل آمد از آن جمله قانونی طی ۳ ماده و ۸ تبصره در دیماه ٤٤ بتصویب رسید که بموجب آن شهرداریها مکلفند یك ونیم درصد از کل درآمد سالیانهٔ خودرا قبل از تقسیم اعتبارات برای تأسیس کتابخانه‌های عمومی وقرائتخانه‌ها وخرید کتاب واداره‌ٔ امور کتابخانه‌ها تخصیص دهند . این قانون بدون تردید یکی از قوانین ضروری ومفید بحال مملکت است که امیدوارم طلیعهٔ یك نهضت علمی وفرهنگی شده ودربالا بردن سطح فرهنگ درتمام نقاط کشور تأثیر بسزائی داشته باشد .

بطور کلی هر کشوری که قدم در شاهراه ترقی وتمدن واقعی گذاشته به‌تأسیس کتابخانه‌ها و ترویج کتاب و تشویق اهل فضل و دانش پرداخته است. علم ودانش و اخلاق ضامن تعالی و عظمت ملتها ، وجهل ونادانی و بی‌خبری و فساد اخلاق موجب انحطاط و انقراض و نابودی اقوام و ملل شده‌است وتا جهان بوده چنین بوده وتا باشد چنین خواهدبود. این امر سنت الهی ومشیت ازلی است ومشیت حق تغییرپذیر نیست. بقراریکه درمطبوعات خوانده‌ام امریکا دارای دوازده هزار کتابخانهٔ عمومی بادویست

میلیون جلد کتاب و سویس دارای سیصد کتابخانۀ عمومی با سیزده میلیون کتاب و واتیکان دارای یك میلیون کتاب چاپی وشصت هزار نسخۀخطی و کتابخانۀ ملی پاریس دارای هشت میلیون نسخۀ چاپی و پنج میلیون عکس ویکصد و چهل هزار نسخۀ خطی میباشد .

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام مینویسد قدیم‌ترین کتابخانۀ دنیا را بابلیان در ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد تأسیس کردند و پس‌از بابلیان مصریها و پس‌از مصریها یونانیان دست باینکار زدند. **پلوتارك** از کتابخانه‌ای درپر گاموس اسم میبرد که دارای دویست هزار جلد کتاب بوده است .

بزرگترین کتابخانۀعمومی قبل‌ازمیلاد کتابخانۀاسکندریۀ مصر است که بوسیلۀ اسکندر مقدونی در محل اسکندریه تأسیس و پس‌از اسکندر جانشینان وی **سوتر** و **فیلادلفوس** و سایرین در توسعۀ این کتابخانه و تهیۀ کتابهای مفید همت گماشتند تا از بزرگترین کتابخانه‌های جهان شد وبنا به نوشتۀ فرید وجدی دارای دومیلیون جلد کتاب گردید. و نیز بنا بنوشتۀ جرجی زیدان در زمان خلفای عباسی هم بزرگترین کتابخانۀعمومی بنام **بیت‌الحکمه** در بغداد تأسیس وبمرور زمان تکمیل گردید و کتابهای مفیدی از هندوستان و بلاد روم و سایر نقاط جهان باین کتابخانه آورده شد تا جائی که دارای چهارمیلیون جلد کتاب گردید[1] وبنابنوشتۀ ابن‌الندیم صاحب کتاب‌الفهرست اهمیت وعظمت این کتابخانه تا زمان انقراض خلافت‌عباسی باقی ودارای دارالترجمۀ وسیع و شعبی برای تألیف و تصنیف و استنساخ کتب بوده است .

زمانیکه سرزمین اندلس که بقول یکی از سرداران اسلامی در زیبائی شام و لطافت آب وهوای یمن و حاصلخیزی مصر بود درسال ۷۱۱ میلادی بتصرف مسلمانها درآمد انقلاب بزرگی در قسمت‌های مالی وعلمی و اخلاقی دراین کشور بظهوررسید و کتابخانه‌های زیادی درتمام نقاط این مملکت تأسیس شد از آن‌جمله **کتابخانۀ الحکم** اندلس است که بنا بنوشتۀ ابن‌خلدون باچهارصد هزار جلد کتاب درردیف بزرگترین

۱ــ این ارقام اگر صحیح تلقی شود جای نهایت حیرت و تعجب است .

کتابخانه‌های جهان در آمد و تنها در شهر غرناطه هفتاد کتابخانهٔ عمومی تأسیس شد و
لاخره بنا بنوشتهٔ گوستاولو بوّن در تاریخ تمدن اسلام وعرب این کشور پهناور از برکت
عالیم اسلامی در اندك زمانی نه تنها تاج افتخار اروپا بلکه تاج افتخار دنیا ودارالعلم
جهان شد ولی متأسفانه ورق روزگار برگشت وازنسیمی دفتر ایام بهم‌خورد قومی که
خود را متمدن میخواندند باین سرزمین حمله‌ور شدند، صدها هزار نفر را از دم تیغ
بدریغ گذراندند، جمع کثیری را در آتش سوزاندند، یکصد وچهل‌هزار نفررا نفی
بلد و بی‌خانمان کردند وده‌ها هزار جلد کتاب ذیقیمت عدیم‌النظیر یا نادرالوجود را
طعمهٔ حریق آتش ساختند تاجائی که شعرا و نویسندگان در این حادثهٔ ملالت‌بار اشعاری
گفتند و مطالبی نوشتند که موضوع بحث ما نیست و فقط چند بیت از قصیدهٔ غرائی
را که ابوالبقا صالح بن‌شریف رندی متوفی بسال ۷۹۸ هجری قمری در رثای اندلس
سروده بعرض میرسانم.

لکل شیء اذا ماتم نقصان	فلا یغرّ بطیب العیش انسان
هی‌الامور کما شاهدتها دول	من سره زمن سائته ازمان
فجایع الدهر انواع منوّعة	و للزمان مسرات و احزان
و للحوادث سلوان یسهلها	وما لماحل بالاسلام سلوان

راجع به کتابخانه‌های ایران بعداز اسلام در سخنرانی پارسال مطالبی عرض
کردم که فعلاً تکرار نمیکنم اما نسبت بوضع فعلی بقرار یکه ضمن مقاله‌ای بقلم آقای
معتمادی درروزنامهٔ اطلاعات خواندم درتهران ۹۵ کتابخانه ودرشهرستانها ۲۳۵ کتابخانه
دایر و کتابخانهٔ ملی تهران با ۷۰ هزار جلد کتاب در تمام نقاط ایران مقام اول را
حائز است. البته این ارقام و آمار از لحاظ یکنفر ایرانی علاقه‌مند بکتاب نه تنها
قانع کننده نیست بلکه با توجه بوضع کتابخانه‌های ملل مترقی معاصر و با در نظر
گرفتن سوابق درخشان این کشور باستانی مایهٔ کمال تأسف و تأثر است زیرا قریب
هزار سال پیش کتابخانهٔ صاحب ابن‌عباد ملقب بکافی‌الکفاة متوفی بسال ۳۸۵ هجری

قمری دارای یکصد وهفتاد هزار جلد کتاب و کتابخانهٔ خواجه نظام‌الملك در نیشابور دارای چهارصد هزارجلد کتاب و کتابخانهٔ خواجه نصیرطوسی درمراغه قریب هفتصد سال‌پیش دارای‌چهارصد هزارجلد کتاب و کتابخانه‌های زمان صفویان مانند کتابخانهٔ میرداماد ومیرفندرسکی وشیخ بهائی وملامحمدباقر مجلسی دارای‌بیشتر ازیك میلیون جلد کتاب بوده‌است. ولی با اقداماتیکه اخیراً دراین‌باب بعمل می‌آید جای‌امیدواری حاصل‌است که این کشور باستانی مقام وموقعیت ازدست رفتهٔ خود را بازیابد مخصوصاً کتابخانهٔ پهلوی با برنامهٔ وسیع و هدف عالی و ارزنده‌ای که دارد برای فضلا و دانشمندان وارباب‌تحقیق وتتبع و آرزومندان‌تجدید عظمت‌باستانی‌مایهٔ کمال‌امیدواری است وبقراری که آقای‌مدیرعامل‌این کتابخانه اخیراً بحضورشاهنشاه گزارش‌داده‌است **این‌کتابخانه فعلا با بیشتر از ۲۰۰ دانشگاه و ۳۰۰کتابخانه و ۴۰۰ موزه و۴۰۰ مرکزعلمی خاورشناسی و۵۰۰ دانشمندایرانشناس در۸۰کشور مختلف درتماس میباشد وعدهٔ نامه‌های صادرهٔآن در هرهفته بیکهزار بالغ است.**

مسئلهٔ تربیت درتمام موارد خواه مربوط بآغوش‌مادرباشد یامدرسه یااجتماع جز ایجاد عادت چیزی نیست و اشخاص باید از همان اوان کودکی بخواندن کتاب عادت کنند تا جائی که این امر برای آنان ملکه وطبیعت ثانوی بشود وبرای‌اجرای این منظور تأسیس کتابخانه برای کودکان و گذاشتن کتابهای مناسب در اختیار آنان وعادت دادن آنان‌بخواندن کتاب‌ازهمان‌اوان کودکی‌ازلحاظ اصول‌تعلیم‌وتربیت‌کاری است بسیارضروری وسودمند. خوشبختانه‌تحت‌توجهات‌علیاحضرت**شهبانوی ایران** اولین کتابخانهٔ کودك درتبریز تأسیس یافت وحسب‌الامر جناب‌آقای صفاری استاندارمعظم آذربایجان شرقی که خود ازرجال کتاب‌خوان و کتاب‌دوست این کشور هستند اولین کلنگ‌آن در گوشه‌ای ازباغ گلستان درشهریورماه سال‌جاری بادست پرمیمنت دوست دانشمند و ارجمند و بزرگوارم **جناب‌آقای علی ابوالفتحی** بعنوان اینکه عضو شورای کتابخانهٔ ملی و عضو انجمن کتابخانهٔ عمومی تبریز هستند بنام نامی **شاهنشاه‌آریامهر** برزمین زده شد.

حضار محترم تصدیق میفرمایند که کار تعلیم و تربیت با خاتمه یافتن دوران
ستان و دبیرستان و دانشگاه بپایان نمیرسد بلکه برای هر کس از زن و مرد لازم
ت که بمصداق حدیث شریف **طلب‌العلم فریضة علی‌کل مسلم ومسلمة** و بمدلول حدیث
یف دیگر **اطلبوا العلم من‌المهد الی‌اللحد** «زگهواره تاگور دانش بجوید»، درتهذیب
لاق وتزکیهٔ نفس بکوشد، با پیشرفت زمان پیش برود ودرسهائی را نیز درمدرسهٔ
تماع یاد بگیرد منتهی همچنانکه برنامه‌های مدارس ازلحاظ نحوهٔ تعلیم وتربیت
ید مورد توجه دولت قرار گیرد برنامه‌های فیلمها و سینماها و رادیوها وتلویزیونها
مندرجات روزنامه‌ها و مجله‌ها و امثال اینها نیز که درهدایت و پرورش افکار تأثیر
اوان دارند ومجموعاً برنامه‌های مدرسهٔ اجتماع را تشکیل‌میدهند باید موردتوجه
دقت یك دولت صالح و دلسوز قرار گیرد تا برنامه‌های مدارس و اجتماعات افراد
یکدل ویك جهت‌بسوی یك‌هدف معین ومشخص سوق دهند وازتشتت وپراکندگی
قهقرا و تحلیل قوا جلوگیری نمایند. **این‌مسئله یعنی مشخص‌بودن هدف تعلیم‌وتربیت
مسائل مهم حیات فردی و اجتماعی است‌که بنا بشهادت تاریخ درسرنوشت اقوام وملت‌ها
ثر فراوان داشته است.**

مطبوعات و کتابخانه‌ها خصوصاً کتابخانه‌های عمومی و بالاخص کتابخانه‌های
ومی‌شهرداریها با گذاشتن کتابهای مناسب دراختیار استفاده کنندگان وقرض دادن
تاب و مجهز بودن با وسایل تربیتی از قبیل فیلمها و نمایش‌ها و نشریات مرتب و
جالس سخنرانی و امثال اینها بنحوی که درممالك مترقی معمول‌است تأثیرمهمی در
**لا بردن سطح فرهنگ و سوق دادن مردم بسوی یك هدف معین و مشخص و آماده کردن
نان باستفادهٔ بیشتر از نعمت گرانبهای آزادی و حریت و درك معنی و مفهوم حقیقی و
قعی** آن دارند. بدیهی‌است که استفاده ازهر نوع آزادی نسبت مستقیم باتربیت صحیح
علم و دانش و شجاعت اخلاقی و استقلال رأی دارد وبالاخره آزادی و رشد عقلانی
لازم همدیگرند. **فردریش فروبل** (Friedrich Froebel) (۱۷۸۲ـ۱۸۵۲) که
ؤسس و بنیان گذار باغچه‌های اطفال (کودکستان‌ها) درتمام جهان میباشد میگوید

هر نوع آزادی واقعی حاصل فرهنگ و دانش است و هوی و هوس افراد را در آن راهی نیست **وفیلسوف شهیر معاصر برتراند راسل میفرماید** قرابت وارتباطی که بین علم ودموکراسی وجود دارد بالاتر از آن است که مردم تصور میکنند زیرا مبنای هردو بر بحث آزاد گذاشته شده (درهردو مورد از کتاب آزادی وحیثیت انسانی استفاده شده است) آری همچنانکه فیلسوف معاصر اظهار نظر فرموده سرنوشت دو فرشتهٔ رحمت علم و آزادی در طول تاریخ بشریت یکی بوده و سیر تکاملی هردو با خاك و خون و شداید ومصائب و شکنجه‌ها و محرومیت‌ها توأم بوده‌است اگر امروز جمال ملکوتی دانش و حریت از زیر ابرهای متراکم و تیره وتار خودخواهی‌ها و نادانیهای قرون و اعصار جلوه گری میکند و حیثیت وشرافت انسانیت را نمایان وآشکار میسازد این موهبت گرانبها مفت و ارزان بدست ما نرسیده‌است. دربارهٔ آزادی وحریت و مظاهر آن از قبیل قوانین سولون حکیم‌یونانی، الواح دوازده گانه ، دستخط کبیر، اعلان حقوق آمریکا ، اعلامیهٔ حقوق بشری فرانسه ، منشور ملل متحد و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و مجاهداتیکه برای تحصیل آنها بعمل آمده عرضی نمیکنم ولی در بارهٔ علوم ومعارف بشری که کتابها ومطبوعات مخازن و گنجینه‌های گرانبهای آنها هستند باید عرض کنم که اظهار نظر در یك مسئلهٔ علمی جدید و بی‌سابقه و غیرمأنوس که مخالف معمول و عادت و مسموعات و مدرکات مردم عصر بوده باهزاران مشکلات و موانع توأم وازطرف عوام‌الناس متعصب یادانا نمایان‌خودخواه ومغرض که خواستداند با محفوظات باطل و پوسیدهٔ خود همچنان برجهان علم حکومت کنند باعکس‌العمل شدیدی روبرو شده است چه کتابهای ذیقیمتی که در شعله‌های آتش سوزانده شده و یا در امواج آبها ناپدید شده‌است چه کسانیکه فدای تعصبات مردم نادان عصر خود شده وچه دانشمندان عالیمقام و جلیل‌القدری که در اثر بیان حقایق علمی شربت شهادت نوشیده‌اند . دراثر همین تعصبات جاهلانه بود که مثلاً کپرنیك[1] لهستانی در اثر اعتقاد

۱- Copernic

بمرکزیت خورشید و **روسو** و **دکارت** فرانسوی درنتیجهٔ اظهارعقاید جدید غیرمأنوس شدیداً تکفیر میشوند . وانینی[1] و برونو[2] هردو ایتالیائی اولی بعلت لایتناهی دانستن جهان و دومی بجهت عدم تبعیت از افکار پیشینیان پس از بریده شدن زبان زنده سوزانده میشوند، بیکن[3] انگلیسی که ازپیشقدمان نهضت علمی‌اروپا بود دراثر حجت ندانستن اقوال گذشتگان دچار عقوبات میشود وسالها زندانی میگردد **گالیله** درنتیجهٔ اعتقاد بحرکت زمین در محکمهٔ تفتیش عقاید در هفتاد سالگی بزانو درمیآید و از گفته‌های خود استغفار میکند . پیرلارامه[4] فرانسوی بجرم نوشتن کتابی در رد فلسفهٔ ارسطو آزارها میبیند، کتابش سوزانده میشود وبالاخره درقتل‌عام پروتستانها درپاریس بقتل میرسد. **افلاطون** جلای وطن میشود ودیار بدیار میگردد. **سقراط** آن معلم‌اخلاق وبزرگمرد جهان تقوی وفضیلت باتهام فاسدکردن اخلاق جوانان وعدم اعتنا بعقاید باطل‌سوفسطائیان زمان محکوم‌بمرگ‌میشود وجام سم شوکران‌را لاجرعه بسرمیکشد و مرگ حیات بخش را برحیات مرگ‌بار ترجیح میدهد . **فردوسی** آن احیاکنندهٔ عجم و بناکنندهٔ کاخ عظیم سخن که از باد و باران گزند نخواهدیافت بافقر ومسکنت دست‌بگریبان میشود. **حافظ** آن شاعرومتفکر آزادجهان‌بیاد شام‌غریبان گریه می‌آغازد و بمویه‌های غریبانه قصه میپردازد و با حال تأثر میگوید :

معرفت نیست درین قوم خدا را سببی   که برم گوهر خود را بخریدار دگر

مسعود سعد درحصارحزن‌انگیزنای‌ناله‌های‌زارمیکند، **شیخ اشراق** بقتل‌میرسد، **ناصرخسرو قبادیانی** که ازمفاخرعالم‌علم وادب‌ست‌خانمانش‌بتاراج‌میرود، ازوطن مألوف آواره میگردد و بقیهٔ عمر را که قریب ۱۵ سال بوده در درهٔ کوهی بسر می‌برد و با حال سوزناك میگوید :

در بلخ ایمنند ز هرشری   می‌خوار ودزد ولوطی و زن‌باره

۱- Vanini   ۲- Giordano Bruno   ۳- Roger Bacon
۴- Pierre La Ramee

ور دوستدار آل رسولی تو   از خـانمـان کنـنـدت آوازه

فیلسوف بزرگ مشرق زمین شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا که کتابها و مؤلفات وی قرنها در دارالعلم‌های اروپا تدریس میشد از طرف ابنای جاهل ومتعصب زمان تکفیر میشود و میفرماید :

کفر چو منی گزاف وآسان نبود   محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم کافر   پس درهمه دهر یك مسلمان نبود

استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی که خدمات وی بعالم کتاب و کتابخانه و علم و دانش معروف‌است تا جائیکه جرجی‌زیدان درحق وی میگوید : فزهاالعلم فی‌بلاد المغول علی ید هذاالفارسی کانه قبس منیر فی‌ظلمة مدلهمة . همچو دانشمند بزرگواری چنان دچار تألمات وتأثرات روحی میشود که مجبور میگردد یك قسمت از تأثرات خود را درآخر کتاب شرح اشارات که ازآثار جاویدان اوست بیان کند و درآخر برسبیل تمثیل میفرماید :

بگردا گرد خود چندانکه بینم   بلا انگشتری و من نگینم

ابن‌مقفع آن‌فرزند رشید ایران که کتابهای زیادی‌را ازپهلوی به عربی ترجمه کرده وخدمات شایانی بفرهنگ این سرزمین انجام داده مثله میشود وبوضع فجیعی جان میسپارد .

ابن‌مقله بیضاوی شیرازی که علاوه براختراع خطوط نسخ و ثلث و ریحانی وتوقیع و رقاع ومحقق وتعلیق درعلوم متداولهٔ زمان‌خود هم یدطولائی داشته زبانش بریده میشود و دست راستش قطع میگردد و در گوشهٔ زندان بحال دردناك میگوید :

لیس بعد الیمین لذة عیش   یا حیاتی بانت یمینی فبینی

در این موضوع بیشتر از این نمیخواهم موجبات تألمات خاطر حضار گرامی را فراهم آورم همین قدر عرض میکنم که پیشوایان علم و فکر دچار انواع عقوبات شدند ولی از اظهار حقایق خودداری نکردند و علی‌رغم تمامی مشکلات و موانع

ماحصل زحمات و تحقیقات وتتبعات خود را بشکل کتاب تقدیم عالم بشریت نمودند و حوالت برخدا کردند و رفتند. آری :

یری الناس دهنا فی قواریر صافیا ولم یدر مایجری علی راس سمسم

یعنی مردم روغن کنجد را درشیشه‌ها بحال صاف و زلال میبینند ولی نمیدانند که برای بدست آوردن آن چه بلائی بسر کنجد آمده است. چون این محفل **محفل روحانی و علمی بوده و برای تجلیل از مقام علم ودانش وکتاب وکتابخانه برپا شده است بروح پرفتوح کسانیکه دراثر داشتن ایمان قوی و روح فداکاری در راه اظهار حقایق علمی دچار شکنجه و عذاب شده و یا بحال رقت باری جان سپرده‌اند درود میفرستیم** و آرزومندیم روزی برسد که پیشوایان ملت‌ها برای احترام فدائیان وشهدا ومجاهدین راه علم ومعرفت لحظه‌ای را در هرسال در سرتاسر جهان سکوت اعلام کنند.

باری کتابخانه دری است که بسوی جهان انسانیت بازمیشود و کتابهای موجود در آن گنجینه‌ای از افکار بشریت ونمایندهٔ تمدن واقعی انسانیت ونمایش دهندهٔ ذوق وفکر و قلب و شعور اولاد آدم است و اگر کتابخانه را گنجینهٔ افکار نامیده‌اند تسمیهٔ بجائی است، فکری که بااین گنجینه آشنا میشود بمثابهٔ ذره‌ای است که ازپرتو خورشید مستفیض میشود و مانند جویباری است که بدریاها اتصال میابد.

بعرایضم خاتمه میدهم و از تصدیع و جسارتی که رفت معذرت میخواهم البته مطالبی که بعرض رسید تازگی نداشت وبیان آنها درپیشگاه ارباب فضل وادب ازقبیل بردن زیره بکرمان وحبه بد کان وقطره بعمان وصرفاً برای انجام مأموریتی بود که از طرف شورای کتابخانهٔ ملی و انجمن کتابخانهٔ عمومی تبریز داشتم و الا این ذرهٔ ناچیز کجا وسخن گفتن درمحضر فضلا ودانشمندان کجا. درخاتمه ازدرگاه خداوند متعال مسئلت دارم که شجرهٔ طیبهٔ تقوی و فضیلت و پرهیزکاری و درخت سایه گستر علم و دانش و عزت نفس و آزادگی و وارستگی و شجاعت اخلاقی روزبروز بارورتر شود ودرهای کتابخانه‌های بزرگ ومتعدد بروی مردم این کشور باستانی گشوده گردد و غبار قرون و اعصار از روی کتابها زدوده شود که بقول نظام دست‌غیب :

خاکی است که برسر سخن کرده فلک   این گرد که از کتاب می‌افشانند

کتاب

بشمر غنیمت ازدل و جان صحبت کتاب — تا کام یابی از مدد همت کتاب

بردست داریش دل و جانرا یکی کنی — با عارفی بمنزلت و رتبت کتاب

جان در میان نهاده بتنخواه علم وفضل — چون خوان بیدریغ بود نعمت کتاب

ایجاد حسن رابطه مابین جان و عقل — ز اهنوخوشی نه مشتغل و حرفت کتاب

گنج معانی است و بدعوای کنت کنز — چون آفتاب روشنی حجت کتاب

گفتار فیکم الثقلین از بود صریح — مانا یکی کتاب و دگر سنت کتاب

غیب و شهود را که علی با سلونی است — اصل تفقدش همه با عبرت کتاب

گر رازدار حق شده روح‌القدس بوحی — تا اینقدر مکانتش از مکنت کتاب

وز زآیتی نمایش آفاق و انفس است — هرآیت آزمودگیش ز آیت کتاب

خواهد شدن مسیر تو ازعرش تا بفرش — گر سیر یا سلوك تو با سیرت کتاب

مستمسکی بعروهٔ وثقای جاه و قدر — چون برخوری ز عاطفت و رأفت کتاب

صبح ازل بدایگی از مایهٔ خرد — داده است تا بشام ابد فرصت کتاب

از عرض آفرینش الا پهنه ورتر است — خواهی کجا مساحتی از ساحت کتاب

دریاب گوهری که دوگیتی بهای اوست — تقویم ماسوا همه برقیمت کتاب

با صورت کمال و هیولای معرفت — اکسیر هرمراد بماهیت کتاب

ظرفی چوجان ظریف و وعائی بحق ملیء — مشحون علم و فلسفه و حکمت کتاب

وعد و وعید و موعظه و پند وجدّ و هزل — تریاق و زهر هردو بهم دقت کتاب

جاوید عمر اگر طلبی با شفای نفس — جانداری تو تعبیه با علت کتاب

ز انجم نقاط و خطهٔ هستی قلمروش — کز آفتاب و ماه سزد رأیت کتاب

بردوش چرخ خرقهٔ سبز* مرقعش — چون کهنه اطلسی که بود کسوت کتاب

خیر و صلاح و فوز وفلاح ازتو پایمال — چون دست باز داشتی از بیعت کتاب

خواهی چگونه توسن آمال را ببند — آمیزش تو نیست چو با الفت کتاب

معدوم گشته با خط بیزاری از وجود — مستظهر است آنکه نه با رحمت کتاب

فرقی نه در میانهٔ پالیز و مرغزنش — دل مرده‌ای که زیسته در فرقت کتاب

با شاهدی بخوان شهادت صلا زده است — آنکس که جان‌سپرده‌بدل‌حسرت کتاب

باید کنی بمردمك دیده‌ات قرین — خواهی اگر رعایتی از حالت کتاب

ترکیب کیمیای سعادت شنیده‌ای — خاکی که نقش بسته در آن هیئت کتاب

آرایش زمانه و آرامش زمین — از هرچه بیشتر بصلاحیت کتاب

از مردگان سخن بزبان آوری کند — خواهی بزندگان چه‌بود رخصت کتاب

با بی‌زبانیش متکلم بهرزبان — چون گوهری‌است سفته بهرکلمت کتاب

برهرکس از نصیب رسد قسمتی ز علم — مجموعهٔ علوم بود قسمت کتاب

شو نشوه یاب جام جم از بادهٔ الست — با ساغری ز انجمن عشرت کتاب

چشم و زبان و خاطر و دل را بهم گمار — تا سر درآرد ازبن جان نیت کتاب

گر بسطتی‌است باتو فراهم‌بذکر وفکر — با یاری خداست هم از بسطت کتاب

تفویض وجبر گرهمه زاسرارخلقت‌است — در معرض علانیه با خلقت کتاب

جانت از نعیم هردو جهانش ندیده بهر — چون چاشنی دل تو نه با لذت کتاب

آیینهٔ حدوث تو با شاهد قدم — ننموده دلفروزتر از طلعت کتاب

زلف حروف و چهرهٔ حوراوشش بهم — بردلربائیت چه گزین لعبت کتاب

بی‌صوت خود بچشم توآورده درحدیث — چون بی‌ریا و سمعه بود شهرت کتاب

هرگز چنو نیامده یاری موافقت — ناراحتی ندیده‌کس از زحمت کتاب

برپشت بسته دست حوادث بپای خست — بازوی بخت هرکه دهد قوت کتاب

مرغ دلت بعالم لاهوت پر زند — تا اهتمام جان تو برطیبت کتاب

بـا پایمردیت گذری کن بلامکان   چون سرفرازی از شرف و رفعت کتاب

خواهی نظام دین و دول زو بگیر نظم   زیب وجمال ملك و ملل شوکت کتاب

با گرمی آفتاب قیـامت بجـان فروز   با داغ عشق مشعلـــهٔ غیرت کتاب

گر زآب وخاك وآتش وبادآفریده‌خلق   با لطف حق سرشته زهی فطرت کتاب

زهر ربیـع گلشن قدسش در آستین   آنکو بکف گرفته یکی نسخت کتاب

احصا نگشته نعمت‌حق زآنکه‌بس کم‌است   گر صد هزار بیش بود عدت کتاب

ازصد فزون یکی و زبسیار اندکی‌است   گویند هرچه منقبت و مدحت کتاب

دوری گزین زهرچه باندیشه راه بند   کافی بود بـــدوستیت وصلت کتاب

بی‌اجرت از تو کار گزارد ولی بفرض   خواهی بغبرجان چه دهی اجرت کتاب

دنیا و هرچه هست بدنیا زملك و مال   بگذار و بگذر از همه با ثروت کتاب

«گر پنج‌نوبتت بـــدرقصر میزنند»   باری بزن بـــام دلت نوبت کتاب

طوفان ندیده کشتی عمرت بحادثات   زودش رســـان بساحل امنیت کتاب

بی‌شیـوهٔ مبـالغه سنجیده بـا خرد   هرمبلغی بخرج رود بـــابت کتاب

در صد هزار مرحله‌ای ز آدمیت است   آنکس که خود گزیده به‌بینونت کتاب

از تنگی زمانه بـــدا در مضیقه‌ای   خوش‌خوش گشایشی‌طلب ازوسعت کتاب

خواهی کشید شاهـــد اقبال را ببر   هرلحظه با مشاهدهٔ صورت کتاب

بخشی بزندگانی صد ساله‌ات نویـد   با صرف وقت نیك بیك ساعت کتاب

با آب و تاب مهر درخشان زید منیر   هرذره فرض عین کند رؤیت کتاب

برطبع خام و فکر محالت اگر رسید   از بـــال پشه سازکنی آلت کتاب

حاصل بکارگاه جهانداریت کی است   با آگهی بفائـــدهٔ صنعت کتاب

هرچند نوبت تو همین پنجروز و بس   دور زمان همیشه بود نوبت کتاب

این گنبد فرشته سلب کآدمی خوراست   چون دیو پیش جم گرو خدمت کتاب

عبدی اطعنی تو باعلی مثل زوی   یارب که بوده تا بچه حد غایت کتاب

با نـــور عقل طور تجلی شود دلت — پوئی کجا بـبادیـــهٔ ظلمت کتاب

جاناندتر انیس و سبکروح‌تر جلیس — کآلودگی نیـامده بـرصفوت کتاب

مقصود کعبه قبلهٔ حاجات عالم است — هرخواجه کـو ببندگی حضرت کتاب

منجوق صبح و پرچم شامش بزیردست — سر بـرفراشته بفلـك رایت کتاب

سرّ تفـــوق ملل اجنبی مگـر — نبـود بحسن تقـویت از دولت کتاب

سرگشته ملتی که درآن کاسد است سوق — پاینده کشوری که درآن نهضت کتاب

نقص وزوال ومسکنت وذلّ جامعه‌است — نقص و زوال و مسکنت و ذلّت کتاب

با اصل و فرع پاك برومندتر درخت — همبر بـرآسمـان و زمین متبت کتاب

خواهی اگر وجاهت دنیا و آخرت — گامی بزن بمصطبـــهٔ خلوت کتاب

بـا نظرهٔ مکاشفه سر بـرکنی بخلـد — پـا می‌نهی چو برحرم حرمت کتاب

توفیق ترك معصیت آنرا میسّر است — کز جان و سر شتافته برطاعت کتاب

با وی عقول عشره چو شاگرد مکتبند — اینك مـــدار کمیّ و کیفیت کتاب

اقبال بیزوال و روان روح پرفتوح — بـابوالفضائلی لقب و کنیت کتاب

آموزگار ناصح و مشفق که بی‌سخن — ادعونی استجب لکمو دعوت کتـاب

از هرچه دیده‌ایم و شنیدیم و گفته‌ایم — بـالاتر است مکـرمت و عزت کتاب

نامش ز کارنـــامهٔ هستی سترده به — یا خواندن ارکسی نکند رغبت کتاب

عقل و بصیرت تو بایمـان شود قویم — چشمت بکافری چوکند غارت کتاب

آنکونخواند ویاحق خواندن ادا نکرد — تا روز حشر بـاد بـدو لعنت کتاب

بداصل ونابکار وپلید است وناکس‌است — نااهلی ار نگفتـــه باهلیت کتاب

با فضل بی‌فضول تفضّل بکار بنـــد — حاشا جریحـــه‌دار کنی عفّت کتاب

تا چشم و دل بدرّ عطایش شود صدف — غافل مشو ز سانحـــهٔ آفت کتاب

بادوری از کـــدورت طبع مزوّرت — سرچشمهٔ طهـارتی از عصمت کتاب

کون‌وفسادوظلمت‌ونوراست‌وسعدونحس | بست و گشاد و پیش و پس نسبت کتاب
فرقان ساطع آمد و برهان قاطع است | در قبض و بسط ملك فضیلت شت کتاب
کزروی‌خوش‌ملاحظگی ملتزم شده‌است | برواقعی سلامت تـــــو صحت کتاب
تا جوئی ازگذشته و آینده‌ات خبر | کن ایتلاف بــــــا نظر خبرت کتاب
بی‌ارتسام نقش خیـــــالش بخاطرت | هر گز نه جائز است دمی عطلت کتاب
بی گفتگو است قدرت او نوعی از قدر | غالب بود بپرده جهان قدرت کتاب
باد صبا و بنــــــدگی دیو یا پری | یك داستان مختصر از حشمت کتاب
بلقیس را چگونه نشاندی بپای جم | گر دست رس نداشتند برنشأت کتاب
تاجیك‌وترك وهندی وروموی‌وفارسی‌است | در جلسهٔ مسابقه بــــــا سبقت کتاب
آدم بدامغولی شیطان نیــــــامدی | ره یافتی اگر بـــــدر جنت کتاب
دانش‌پژوهی تو زگهواره تا بگور | ز آنروکه خیر امتی از امت کتاب
جاری همه مجیر بهر کس که مستجیر | خوش‌باش با مجاورت و قربت کتاب
بخت‌آوری است موهبتی از مکارمش | فتح و ظفر نشانه‌ای از نصرت کتاب
خلد برین و نزهت دیدار حور و عین | خوش‌منظری است ازچمن نزهت کتاب
چون گونه‌گون فواکه وگلهای رنگ رنگ | بی‌هیچ گونه وقفه بخاصیت کتاب
باکفر ودین‌چوسایهٔ ابر است ونور مهر | بی‌وعده بذل و بخشش بی‌منت کتاب
با باقلی مؤدّب و سحبان وائل است | یا للعجب ز جامع ضــــــدیت کتاب
باکشف پرده‌دار رموز حقیقت است | کاحقاق حق و حق منشی شیمت کتاب
با نطق اگر بقوهٔ عقلی صنیع نیست | با این همه ذکای تو از فطنت کتاب
تا ز اختلاط مردم نادان برون جهی | خوش مأمنی است زاویهٔ عزلت کتاب
اندر شمار عمر منه روزگار خویش | چون یك شبی حضور تو در غیبت کتاب
زیبد بحکم دیده وری توتیای چشم | گردی اگر نشسته سر صفحت کتاب

محمود منتخب بعیــــــار ادب منـم | گـر آفریـده فاضلی از طینت کتاب
طبع‌آزما بشهد مصفایم ار چو موم | روح روان گداخته در فکرت کتاب
«با حلّه‌ای تنیده ز دل بافتـه ز جان» | تشریف فاخرم ببر از خلعت کتـاب
تو شیخ کرده خامهٔ مشکین ختامه‌ام | رنگین چکامه‌ای که بود زینت کتاب
گـر بـود در فنون بـراعت تبحرم | افزوده بررجاحت آن حلیت کتاب

محمود منتخب
تبریز - آبانماه ۱۳۴۵

سخنرانی آقای سیدحسن قاضی طباطبائی استاد دانشکدهٔ ادبیات در رادیو مرز بمناسبت هفتهٔ کتاب آبانماه ۱۳۴۵

کتاب و اهمیت آن در جامعهٔ امروزی

شنوندگان محترم: اگر در زمانهای قدیم کتاب جنبهٔ انحصاری داشت ومخصوص طبقهٔ ممتاز و اعیان و اشراف بود و منحصراً اشخاص متمکن و صاحب ثروت از آن استفاده میکردند ولذت میبردند امروز بحمدالله آن قاعده منسوخ گردیده وتمام ملل روی زمین وحتی آنهائی که درنقاط دوردست دنیا زیست مینمایندازنعمت کتاب وفواید آن وذوق مطالعه برخوردارهستند وباکمال جرأت توان گفت که خواندن کتاب ومطالعهٔ جراید ومجلات درجزومسایل حیاتی آنان مانندخوردن ونوشیدن وخوابیدن وپوشیدن قرارگرفته وآنی بدون آن نمیتوانند زندگی کنند وحاضر هم نیستند که دقیقه‌ای از عمر عزیز را بدون‌اینکه سر بآستان معشوق واقعی، یعنی کتاب- که خالی‌ازهمه گونه ناز و غرور و عشوه است - فرود آرند مصرف نمایند. واقعاً کتاب از اختراعات مهم و عجیب بشر است و هرچه در وصف این اختراع و فواید و نتایج حاصله از آن بگویند باز حق مطلب را ادا نکرده‌اند و ناگزیرند که برعجز وقصورخود اعتراف نمایند و اگر حمل برمبالغه و اغراق نشود جملهٔ معروف «ما عرفناك حق معرفتك» را باید دربیان عظمت و فایدهٔ آن برزبان جاری سازند.

درقدیم بعلت نبودن صنعت چاپ وصعوبت وسایل ارتباط وجدا ماندن ملل از یکدیگر هیچ وقت دایرهٔ انتشار نوشته‌ها و وسیلهٔ حفظ و تعدد آثار کتبی شبیه بحال

حاضر نبود وچون کتابها بهمین علل وبعلت کمیابی و گرانی کاغذ وخطی بودن نسخه‌ها بچند نسخه معدود منحصر میماند تألیفات و نوشته‌های قدما نیز علاوه بر آنکه جز دست ارباب استطاعت وطبقات ممتازه بدست کسی دیگر نمی‌رسید پیوسته نیز درمعرض تلف بود چنانکه هزاران‌هزار از گرانبهاترین تألیفات ومنظومه‌های شعری از گذشتگان بباد فنا رفته ویا بآتش جهل و تعصب يك مشت جاهل و متعصب و مدعی و کوتاه‌نظر سوخته‌است اما امروز دیگر ازبرکت هنر چاپ ودستگاههای ثبت سخن وضبط‌صوت و فیلمهای عکاسی و کتابخانه‌های محفوظ گذشته از آنکه خطر تباه شدن تألیفات و گفته‌های مردم بی‌نهایت کم شده همه گونه وسایل برای وسعت دایرهٔ انتشار وسهولت دسترس عامه بآنها و ارزانی و سرعت سیر آنها فراهم گردیده است چنانکه حالیه مردم ازهرطبقه که باشند ودرهر نقطه که سکونت اختیار کنند با مخارجی بالنسبه کم و تدابیری ساده و سهل‌الوصول با يك مراجعه بکتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی میتوانند برای زندگانی روزانه و آیندهٔ خود معلومات و نوشته‌های لازم از این راه فراهم آورند. براثر همین کیفیت است که عرض کردم امروزه روزنامه و مجله و کتاب در حقیقت حکم غذای روحانی را برای مردم پیدا کرده است و همانطور که هیچ کس بدون تناول مقداری خوردنی وآشامیدنی در روز زنده نمی‌ماند اگر بمغز و دماغ او نیز از راه خواندن و شنیدن مایه وقوتی سودمند و نشاط‌انگیز نرسد بحال پژمردگی وفرسودگی که نشانهٔ سیر بطرف خمود ومرگ‌است میافتد وبتدریج از ادارهٔ دستگاه زندگی باز میماند.

اینکه عرض کردم امروز مطالعهٔ کتاب برای مردم ممالك متمدنه حکم غذا را پیدا کرده نباید حمل براغراق شود چه در این گونه کشورها از قراریکه تقریر نموده‌اند همین که اندك فرصتی برای آنان بدست میآید چنگ بدامن مطالعه وخواندن کتاب و روزنامه میزنند واز این طریق بمغز خود و بروح خود غذائی میرسانند.

قوم ایرانی هم که بشهادت مورخین معتبر از مستعدترین وباهوش‌ترین اقو

دنیا است از قدیم‌الایام بفواید کتاب خواندن ومطالعه کردن پی‌برده و باتشکیل دادن کتابخانه‌های معتبر خواه قبل‌از اسلام و خواه بعداز اسلام مجاهدتهائی ازخود بروز داده و بترجمهٔ کتابهائی دست‌برده که شایان‌همه گونه تقدیراست وازاین‌حیث خدماتی گرانبها بتمدن‌عالم کرده‌است که کسی‌نمیتواند منکر آن گردد. کتابهائی که‌اروپائیان تحت عنوان میراث ایران نوشته‌اند شاهد این ادعاست وکتب تاریخ و ادب و سیر و اخلاق ما پر است از وصایای بزرگان ایرانی درباره خواندن کتاب وحفظ مطالب سودمند واحتراز کردن ازاتلاف‌عمر که توضیح وشرح آن‌تألیفی مستقل را لازم دارد.

اینکه درعصر حاضر کتاب حکم خوردن غذا را پیدا کرده وجزو لوازم‌حیاتی شده است بنا برعایت همین اصل هیچکس نمیتواند در باب خواندن و مطالعه خود را معذور فرض کند وعذر خود را موجه قلمداد نماید علی‌الخصوص که وزارت‌آموزش و پرورش و دولت بحمدالله وسایل کسب معرفت و اطلاعات و معلومات را خواه از طریق انتشار کتب و خواه بوسیلهٔ طبع مجلات و اعلام اخبار ادبی و علمی از رادیو فراهم‌ساخته وحتی کسانی که داوطلب‌باشند میتوانند دراسرع‌اوقات کتب مورداحتیاج را از ممالك خارجه و کشورهای عربی زبان تهیه و وارد سازند.

اولیای‌امور ما برای‌اینکه اهمیت وعظمت کتاب و فواید عظیم مطالعه راکاملاً بمردم واضح سازند ودرواقع تجلیلی و احترامی از مقام کتاب درجهان‌امروزی‌بعمل آورند بفرمان شاهنشاه‌آریامهر هفتهٔ‌آخر این ماه را بنام هفتهٔ‌کتاب نامیده وبرطبق برنامه‌ایکه منتشرساخته‌اند این هفته را اختصاص داده‌اند ببحث کردن ازفواید کتاب و انعقاد مجالس خطابه درخصوص بیان اهمیت کتاب وذکر تعریفها و تعابیری که از لسان متفکرین نژادهای مختلف درباب کتاب و عظمت‌آن بیرون‌آمده وبطور خلاصه نشرآثار مفید و برگزار نمودن تشریفات خاصی که همهٔ اینها منحصرا در تجلیل و تکریم وتقدیر ازمقام کتاب وترغیب وتشویق شاگردان دبستان ودبیرستان ودانشگاه بخواندن کتاب‌انجام‌میپذیرد وانشاءالله‌ازاینهمه زحمات وتلاشهای‌شبانروزی‌نتیجه‌ایکه

درحال و آینده منظوراست عاید دولت وملت خواهد شد وبانیان ومروجان‌این‌اندیشهٔ پاك باجر معنوی خود نایل خواهندآمد .

واقعاً کتاب ازاختراعات مهم ومحیرالعقول بشراست اگر کتاب نمیشد ارتباط ما با عالم قدیم وتمدنهای قدیم که تشکیلات تمدن کنونی دنبالهٔ آنها است بکلی قطع میشداگر کتاب‌تدوین‌نمیگشت ما هرگز نمیتوانستیم‌ازافکار و آراء ومعتقدات‌بزرگان و دانشمندان خود مانند ابن‌سینا و رازی و ابوریحان بیرونی وخواجه نصیرطوسی و از معانی بکر وبلند وذوق لطیف شعرای طراز اول خود مثل افصح‌المتکلمین سعدی شیرازی و لسان‌الغیب حافظ شیرازی و حماسهٔ نامدار فردوسی و معانی دقیق و بلند مولوی و افکار حکیمانهٔ خیام نیشابوری وآرای مذهبی ناصرخسرو و غیره اطلاعاتی بدست‌بیاوریم، همهٔ این مقاصد ومطالب درصورت نبودن کتاب بدون تردید بباد نیستی وفنا سپرده میشد نه نامی از صاحبان‌آن افکار متین و عالی برروی زمین باقی میماند ونه نشانی از آنهمه افکار بلند و عقاید وآرای محکم علمی و هنوز هم که هنوز است هم‌آرای عالمانهٔ آنان موردقبول وتبعیت‌است وهم اسامی آنان درمحل‌تعظیم واحترام.

چون کتاب دارای عزت و احترام فوق‌العاده است بدان لحاظ بزرگان و متفکرین اقوام مختلف هر کدام سخنانی زیبا و دلپسند و درعین حال موجز و جامع درمدح وستایش‌آن گفته‌اند که من‌برای‌نمونه‌چندتا ازآنها را بسمع‌شریف‌شنوندگان ارجمند و گرامی رادیو تبریز میرسانم :

۱ـ کتاب معلمی است که بدون تازیانه و عصا ما را تربیت میکند.

۲ـ کتاب چه همنشین خوبی است .

۳ـ بهترین جلیس و انیس در روزگار کتاب است .

٤ـ کتاب در وطن همدم خوب و دربلاد غربت‌آشنای خوبست .

۵ـ یکی از سلاطین اروپا چنین گفته است : اگر یك روز کتاب نداشته باشم عشق من بجنون مبدل خواهد شد ، و روزولت رئیس جمهور و سیاستمدار نامی

آمریکا که براثر معاصر بودن همه اورا میشناسیم گفته است : ستون تمدن قرن بیستم بلاشبهه کتاب ومطبوعات است، اگر ما بسخن این رجل سیاسی احترامی قایل شویم باید درتمام ایام سال دمی خودرا از کتاب و روزنامه ومجله ومطالعهٔ آنها کنار نکشیم و مخصوصاً دراین هفتهٔ خجسته و فرخنده که آنرا بکتاب و ذکر اهمیت آن اختصاص داده‌اند در تمام مجالس و درهمه اوقات از کتاب و فواید آن بحث نمائیم و باقارب و اولاد و اطفال خود دراین زمینه صحبت کنیم وبا زبانی نرم و شیرین ونقل اقوال علما درباب کتاب این مطلب را بآنان واضح و روشن سازیم که سعادت انسانی در این دنیا منحصراً درتحصیل کتاب ومطالعهٔ آنست و روح ودماغ انسانی توسعه وتغذیه نمی‌پذیرد مگر براثر خواندن آثار وافکار علما وفضلا ومطالعه کردن کتب سودمند. وخدای نکرده اگر روزی کتاب از صحنهٔ دنیا زایل گردد بدون شك مقدمهٔ انقراض نسل بشر فراهم خواهد آمد و بهشت روی زمین مبدل بجهنم خواهدشد وماننده قرون گذشته جهل جانشین علم وحلم و کدورت، و نفاق جانشین صلح و صفا و محبت خواهد شد .

من دراینجا بعرایض خود خاتمه میدهم وچند بیتی از قصیدهٔ بلند شاعر فحل واستاد فاضل جناب آقای محمود منتخب را بعنوان حسن الختام میخوانم ومرخص میشوم:

بشمر غنیمت ازدل و جان صحبت کتاب	تا کام یابی از مدد همت کتاب
دریاب گوهری که دو گیتی بهای اوست	تقویم ماسوا همه برقیمت کتاب
سر گشته ملتی که درآن کاسد است سوق	پاینده کشوری که درآن نهضت کتاب
آموزگار ناصح و مشفق که بی‌سخن	ادعونی استجب لکم دعوت کتاب
از هرچه دیده‌ایم و شنیدیم و گفته‌ایم	بالاتر است مکرمت و عزت کتاب
اندر شمار عمر منه روزگار خویش	چون یك شبی حضور تو در غیبت کتاب

سخنرانی آقای عزیز دولت آبادی رئیس دبیرستان
رضاشاه کبیر در رادیو تبریز بمناسبت هفتهٔ کتاب
آبانماه ۱۳۴۵

تاریخچهٔ کتابخانه‌های آذربایجان

سپاس خدای را درعصری زندگی میکنیم که توجه بدانش ودانشمند رو بکمال است ودرپرتو عنایات شاهنشاه آریامهر ظلمت جهل و نادانی رو بزوال. بشهادت تاریخ پرافتخار کشور باستانی ما. خطهٔ آذربایجان نه‌تنها مهد آزادگان شاهدوست وشیراوژنان میهن‌پرست بوده و میباشد بلکه همواره پرچمدار دانش وفضیلت و پیشاهنگ معنی و معرفت نیز بشمار رفته است.

روزگاریکه دراثر حملهٔ مغول بازارعلم وادب ازرواج افتاده‌بود در آذربایجان نهضت بزرگی برای حفظ جان دانشمندان و جلب توجه سلاطین یغماگر تاتار به ایجاد مؤسسات علمی برقرار بود؛ جمع آوری کتابهای نفیس ازاطراف واکناف عالم و تأسیس کتابخانه‌های معروفی که هنوز هم صفحات تاریخ بنام این یادگارهای نفیس معنوی مزین است نیز یکی از صدها افتخارات آذربایجان و آذربایجانی است.

در این گفتار بطور اختصار بذکر کتابخانه‌های مهم این استان ازاعصار قدیم تاکنون پرداخته شده است که اینك بسمع شنوندگان محترم میرساند.

کتابخانهٔ رصدخانهٔ مراغه - خواجه نصیر طوسی پس‌از آنکه وزارت هلاکو را عهده‌دار شد بتأسیس رصدخانه در مراغه همت گماشت بدین منظور جمعی از علما و منجمین معروف ازقبیل مؤیدالدین از دمشق، فخرالدین مراغی ازموصل، فخرالدین

اخلاطی ازتفلیس، نجم‌الدین دبیران‌ازقزوین بمراغه دعوت شدند وبتکمیل رصد پرداختند. برای مطالعه و استفادهٔ دانشمندان و محققین کتابهای مهمی نیز از وشام وموصل وسمرقند وبخارا و مرو و قزوین وساوه و نشابور و الموت جمع‌آ و کتابخانهٔ مهمی تأسیس گردید؛ تعداد کتب‌این کتابخانه را مورخین بالغ برچه هزار جلد قید کرده‌اند.

این کتابخانه که بتاریخ۶۵۷هجری قمری تأسیس‌یافته‌بود تاسال وفات ســ ابوسعیدبهادرخان‌یعنی‌سال۷۳۶ دایر بوده وبعدها توسط ترکان‌آق‌قویونلو وآل‌ـ بتاراج رفته است.

دیگر **کتابخانهٔ ربع‌رشیدی است** - خرابه‌هائی که اکنون در باغمبشهٔ تبریز شمال ولیانکوی بنام قلعهٔ رشیدیه ملاحظه میشود روزگاری بزرگترین دانشگاه بشمار میرفته وکتابخانه‌ای نیز درخور شأن خود داشته است.

این مؤسسهٔ عظیم علمی در اواخر قرن هفتم هجری بامر خواجه رشیدا فضل‌اله وزیر باتدبیر غازان‌خان ساخته و پرداخته شده است.

خواجه رشید از فضلای نامی بشمار میرود و تألیفات چندی دارد از جامع‌التواریخ رشیدی، مفتاح‌التفاسیر، کتاب التوضیحات، رسالهٔ سلطانیه، لـ الحقایق و... غیره

در نامه‌ای که به مولانا صدرالدین محمد ترکه نوشته تعداد کتب کتابخـ انواع کتابها را چنین شرح داده است:

« دیگر دو دارالکتب که در جوار گنبد خود از یمین و یسار ساختدام از هزار مصحف در آنجا نهاده‌ام و وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی وتفصیل آن بدین مو است: قرآن بحل طلا نوشته شده چهارصد جلد. قرآن بخط یاقوت ده‌جلد. ق بخط ابن‌مقله هشت جلد. قرآن بخط سهروردی بیست‌جلد. قرآن‌بخط اکابر ؛ جلد، قرآنهائی که بخط خوب نوشته شده‌است ۵۰۸ جلد: دیگر شصت هزار ه

کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال وغیره که ازممالك ایران وتوران ومصر و روم وچین وهندجمع کرده‌ام همه را وقف گردانیده‌ام برربع‌رشیدی»[1]

کتابخانهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیز از جملهٔ کتابخانه‌های معتبر آذربایجان بوده‌است. حضرت‌شیخ. جد خاندان‌صفویه‌بسال‌هفتصد هجری‌خلیفهٔ شیخ زاهد گیلانی گردید و خانقاهی برای مریدانش ترتیب داد[2] وکتابخانه‌ای بنیان گذاشت . پس‌از مرگ او کتابخانه همچنان مجمع مریدان‌بود . مخصوصاً پس‌ازتشکیل سلسلهٔ صفویه بکتابخانه و آرامگاه شیخ‌توجه‌بسزائی‌شد بطوری که شاه‌عباس‌بزرگ کتب گرانبهائی بدانجا وقف نمود . ولی سرانجام این کتابخانه نیز دچار سوانحی شد وازبین رفت[3] .

کتابخانهٔ‌مظفریه- بسال۸۷۰هجری‌باشارهٔ‌ابوالمظفر جهانشاه‌بن‌قرایوسف،عمارتی درکمال‌نیکوئی بنا وبه‌مظفریه موسوم‌شد. اکنون‌نمائی‌از آن‌بجامانده و آذربایجانیان بمناسبت رنگ کاشیها این عمارت را گوی مسجد یعنی مسجد کبود میخوانند[4].

جهانشاه‌پادشاهی‌ادب‌دوست وشاعر نوازبوده وخود شعر نیکومیسروده و«حقیقی» تخلص میکرده است . درهمین عمارت مظفریه کتابخانهٔ شاهواری داشته . این پادشاه شاعر وقتی دیوان‌اشعار خود را بخدمت مولانا جامی فرستاده ومولانا جامی یکدوره از تألیفاتش را بکتابخانهٔ وی اهدا فرموده این ابیات را درجواب نوشته است :

همایون کتابی چو درجی ز در | رسید از گهرهای تحقیق پر
دراو هم غزل درج و هم مثنوی | ز اسرار صورتی و هم معنوی
بصورت پرستان کـوی مجـاز | ز شاه حقیقی نشان داده باز

کتابخانهٔ سلطان اویس و سلطان احمد جلایر - سلطان اویس جلایری و پسرش

۱ـ مکاتیب رشیدی ، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخچهٔ‌کتابخانه‌های ایران تألیف همایونفرخ ، چهل مقالهٔ نخجوانی .

۲ـ روضات‌الجنان ۳ـ ریاض‌العلما .

۴ـ روضات‌الجنان ص ۵۹۸ ـ تاریخ نادرمیرزا ـ چهل مقالهٔ نخجوانی ص۱ـ۱۰ .

سلطان احمد شهریارانی ادیب و شاعر و هنرپرور و هردو از ممدوحین خواجه حافظ شیرازی بودند در ترویج نقاشی و خطاطی و کتابسازی همت بیشتری بخرج میدادند بدین‌جهت تبریز درعهد سلطنت ایشان مرکز علم وادب و هنر بود . کتابخانهٔ این دو شهریار شهرت بسزائی داشته هنوزهم در کتابخانه‌های معروف جهان نشانه‌ای از کتب کتابخانهٔ آنها باقی است .

کتابخانهٔ شاه طهماسب‌اول- مکتب‌هنری که درزمان‌سلطان اویس وسلطان احمد پایه گذاری‌شده‌بود درزمان سلطنت شاه‌طهماسب باوج کمال رسید. شاه طهماسب‌بنقاشی علاقهٔ وافری داشت و خود شعر میسرود و خط خوب مینوشت وهمچنین عشق وافری بجمع‌آوری کتب نفیسه داشت و در تبریز کتابخانهٔ مهمی تأسیس کرد . این شهریار بنقاشان وخطاطان وشعرا ونویسندگان توجه‌خاصی مبذول میفرموده وتذکره‌ای بقلم خود تألیف کرده است .

کتابخانهٔ مجذوب تبریزی - شرف‌الدین محمدرضای تبریزی که درشعر مجذوب تخلص میکرد ازشعرا وعرفای قرن‌یازدهم هجری است . منزلش مجمع ارباب فضل و شعرا وعرفا بود و کتابخانه‌ای داشت که موردِاستفادهٔ مریدان قرارمیگرفت. بسال ۱۰۶۳ هجری مثنوی معروف به شاهراه نجات را سروده است . از کتابهای کتابخانهٔ مجذوب فعلاً در کتابخانهٔ مجلس موجوداست.

کتابخانهٔ مفتون- عبدالرزاق‌بیگ‌دنبلی‌متخلص‌بمفتون‌ازبزرگترین‌دانشمندان و شعرای‌آذربایجان در دورهٔ فتحعلی شاه قاجار بوده‌است؛ مرحوم ملک‌الشعرای بهار درسبک‌شناسی پایهٔ فضل و کمال اورا ستوده‌است. ازآثار او حدائق‌الجنان، نگارستان دارا ، مآثرسلطانی، حقایق‌الانوار ، حدائق‌الادبا . ومثنوی ناز ونیاز . ومختارنامه را میتوان نام برد[1]. از او کلیاتی شامل غزلیات و قصائد نیز باقی مانده است که چند بیتی برای نمونه نقل میشود :

۱- برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار او مراجعه شود به چهل مقالهٔ نخجوانی ص۲۲۱-۲۳۲ .

روزی سر از دریچهٔ همت بر آورم	زین کاخ تا بکنگرهٔ عرش برپرم
حوران در انتظار من و من زابلهی	از زال پرفریب جهان عشوه میخرم
پرمایه‌ام اگرچه ز زر نیست مایه‌ام	گر مفلسم ولی زقناعت توانگرم
خاموش و نکته‌سنج بعالم چو سوسنم	آزاد و سر بلند بدوران چو عرعرم

مفتون به نوشتهٔ خود کتابخانهٔ نفیسی داشته است[1].

و اما کتابخانه‌هائی که فعلاً دایر است اهم آنها باختصار بشرح زیر است:

کتابخانه و قرائتخانهٔ تربیت - یادگار گرانبهای شادروان محمدعلی تربیت است که درحدود ۱۲ هزار جلد کتاب دارد و روزانه بطور متوسط ۳۰۰ نفر برای مطالعه بدانجا مراجعه میکنند.

کتابخانهٔ ملی تبریز - تأسیس این کتابخانه از قدمهای بزرگی است که بهمت جناب آقای دهقان استاندار سابق ومدیر کل اسبق ادارهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی برداشته شده‌است. بنای ساختمان آن در آبانماه ۱۳۳۵ افتتاح گردیده و اکنون کتابخانه درحدود بیست وسه هزار جلد کتب مفید دارد که مورد استفادهٔ ارباب فضل قرار می گیرد.

مرحوم حاج محمد نخجوانی نیز کتابخانهٔ خود را وقف این کتابخانه فرمودند و براهمیت آن افزودند. از کتابخانه‌های خصوصی مهم تبریز کتابخانه‌های سراجمیر و سلطان القرائی و حاجی محمد وحاجی حسین نخجوانی وحاجی میرزا عباسقلی واعظ چرندابی نیز قابل ذکرند[2].

کتابخانهٔ سراجمیر - مرحوم ذکاءالدوله سراجمیر یکی ازدانشمندان و نیکوکاران تبریز بوده، سال ۱۳۳۱ شمسی رخ درنقاب خاك کشیده‌است. کتابخانهٔ وی دارای دوهزار جلد کتاب نفیس بوده که قریب یکصد جلدآن خطی است.

۱- تاریخچهٔ کتابخانه‌های ایران ص ۸۹.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مقالهٔ دوست دانشمندم آقای کارنگ در نشریهٔ کتابخانهٔ ملی شمارهٔ دوم شهریورماه ۱۳۳۸.

کتابخانهٔ سلطان‌القرائی- آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی از فضلا و محققین معروف و کتابشناس بزرگ شهر ما هستند، تعداد کتب کتابخانهٔ ایشان بر سه هزار جلد بالغ است که اکثر کتب منحصر بفرد و خطی است.

کتابخانهٔ حاج‌محمد نخجوانی - مرحوم نخجوانی از بازرگانان محترم تبریز و مردی دانشمند و کتابدوست بودند. تعداد کتب کتابخانهٔ آن شادروان بالغ برسه‌هزار و پانصد جلد میشود. مرحوم نخجوانی درحال‌حیات تمام کتب خود را بکتابخانهٔ ملی اهدا فرمودند وسال ۱۳۴۱ دار فانی را وداع گفتند.

کتابخانهٔ حاجی حسین نخجوانی - این کتابخانه نیز بعلت اشتمال بر نسخ خطی وقدیمی درخور توجه و مرجع مراجعین و محققین است.

همچنین است کتابخانهٔ **دانشمند عالیقدر واعظ چرندابی**، فاضل محترم در مورد کتابخانهٔ خود چنین نوشته است:

« درسایهٔ ذوق فطری بگردآوری کتب متنوعه مشغول شدم تا درعرض سالیان دراز بیاری‌خداوند بی‌نیاز بتشکیل کتابخانه‌ای موفق‌شدم. اکنون عدهٔ کتب ورسائل و مجلات آن به قریب ده‌هزار جلد بالغ میشود. بیش‌از ۲۰ دوره تفسیرقرآن مجید در کتابخانهٔ شخصی موجوداست که درطی سالهای متمادی باخون دل جمع‌آوری شده است. کتابخانهٔ ما ازکتب مخطوطهٔ نفیسهٔ نادره مقدارکمی دارد ومابقی تماماً کسوت طبع را پوشیده‌اند. نوع کتب تفسیر وحدیث و رجال وتاریخ و تراجم و فقه و اصول و حکمت وکلام و فرهنگهای مهم عربی و فارسی و تاریخ ادبیات و کتب‌ادبیهٔ هردو زبان که درایران و ترکیه وسوریه ولبنان ومصر وهند و اروپا طبع ونشر شده‌اند.[1] »

دیگر ازکتابخانه‌های مهم اختصاصی و عمومی و یا کتابخانه‌های مدارس. کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌تبریز ودانشکدهٔ پزشکی و دانشکدهٔ فنی، دانشکدهٔ کشاورزی‌تبریز، دبیرستان رضا شاه کبیر، دبیرستان منصور، دبیرستان تربیت، دبیرستان فردوسی،

۱- رجوع کنید به نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز شمارهٔ دوم شهریورماه ۱۳۳۸ شمسی.

دبیرستان دهقان ، مرکز تربیت معلم دختران، دکتر صدیق‌اعلم ، دبیرستان لقمان، ادارهٔ اطلاعات و رادیو آذربایجان ، مسجد جامع ، باشگاه فرهنگیان تبریز و کتابخانه‌های شهرستانهای اردبیل ، سراب ، شبستر ، اسکو ، ارسباران ، خلخال ، مرند، ودر آذربایجان‌غربی کتابخانهٔ عمومی (ملی‌یانهم خرداد) که درحدودچهارهزار جلد کتاب دارد و همچنین کتابخانهٔ باشگاه افسران رضائیه و کتابخانهٔ عمومی خوی قابل ذکرند[1].

این بود مجملی از تاریخچهٔ کتابخانه‌های آذربایجان که معروض‌افتاد وامیدوار است در اثر توجهی که مبذول میشود روزبروز برتعداد کتابخانه‌ها افزوده شود ومردم بامر مطالعهٔ کتب مفید بیش ازپیش راغب شوند ودلهای خود را بانور و زیور فضیلت منور سازند و بیارایند . انشاءالله تعالی .

۱ــ کتابخانه‌های ایران نوشتهٔ ایرج افشار .

خلاصهٔ سخنرانی آقای عبدالعلی کارنگ نایب رئیس شورای کتابخانهٔ ملی وعضو انجمن کتابخانه در رادیو تبریز بمناسبت هفتهٔ کتاب آبانماه ۱۳۴۵. این بحث ترجمه و تلخیصی است از مقاله‌ای تحت عنوان «کتابخانه‌های کلاسی» بقلم دکتر ریچارد بامبرگر[1]. مندرج در مجلهٔ «بوك برد[2]. ۱۹۶۶» چاپ اطریش.

کتابخانه‌های کلاسی

سابق براین که وسایل مشغول کنندهٔ امروزی از قبیل فیلم ورادیو وتلویزیون و نظایر آنها در دسترس جوانان قرار نداشت یگانه انیس و همدم آنها کتاب بود. در اوقات فراغ کتاب میخواندند و باآن خود را مشغول میداشتند، از داستانها استفاده میکردند، مطالب علمی فرا میگرفتند، سطح معلومات خود را بالاترمیبردند و کمکی برای درسهای مدرسه‌شان حاصل میکردند. اما امروزه در کشورهای اسکاندیناوی و آنگلوساکسون نیز که کتاب جزوضروریات زندگی آنها بود، کاخهای کتاب وتالارهای مطالعه حتی در بیمارستانها غالباً از خواننده خالی است و علت این فقط توجه جوانان و بیماران وسایر طبقات بوسایل مشغول کنندهٔ دیگر است، درصورتی که هیچ وسیلهٔ مشغولیتی ثمرهٔ آموزنده‌تر از کتاب ندارد و بهمین مناسبت متخصصین فن تعلیم و تربیت دراین‌صدد برآمده‌اند که اکنون که جوانان و کودکان بسوی کتاب نمیروند کتاب را بسوی آنها ببرند و میکوشند دریابند که کودك در سنین مختلف به چه نوع کتابهائی نیاز دارد و چه موقعی برای ترغیب کودك به کتابخوانی مناسب است و با چه شرایطی ممکن است محیطی ایجاد کرد که کودکان بفراخور حال و سن خود از

تجارب دانشمندان و گویندگان و نویسندگان بتوانند بهرهٔ کافی برگیرند. یکی‌از اقداماتی که دراین زمینه بعمل‌آمده تأسیس کتابخانه‌های کلاسی است . دکتر هانس تیکوتر Dr. Hans Thiekotter که یکی از روانشناسان ومتخصصین تعلیم وتربیت است اعتقاد دارد که ذوق و استعداد کودك را باید شناخت و با روشی صحیح او را بسوی کمال یا بعبارت بهتر بسوی تکمیل‌علم وهنری که جهت‌آن آفریده شده راهنمائی کرد ـ در اینجا بی‌اختیار بیاد ابیات نغز وپرمغز مولانا می‌افتیم که میفرماید :

هر کسی را بهر کاری ساختند	میل آن را در دلش انداختند
دست و پا بی‌میل جنبان کی شود	خار وخس بی‌آب وبادی کی‌رود
گر به‌بینی میل خود سوی سما	پرّ دولت برگشا همچون هما
ور به‌بینی میل خود سوی زمین	نوحه می کن‌هیچ‌منشین‌ازحنین.

جان مریك John H. Merick نیزهمین‌عقیده را باعبارتی دیگر بیان میکند. میگوید آزادی دانش‌آموز درانتخاب کتاب مسأله‌ای غیرقابل‌اعتراض‌است. وی معتقد است که باید درمدارس ابتدائی هر کلاس دارای کتابخانه‌ای‌باشد مشتمل برهمه گونه کتابهای مناسب با سن و سال کودکان آن کلاس منتهی چون این امر بودجهٔ زیادی لازم دارد و شاید برای اولیای همهٔ مدارس داشتن چنین امکانی میسر نباشد بهتراست کتابهای مهم با تصاویر زیبا برگزیده شود و درقفسه‌ای باز بطور آزاد در اختیار دانش‌آموزان قرار گیرد .

نویسندهٔ مقاله سپس میگوید من شخصاً معتقدم حتی دانش‌آموزان را درتنظیم و ترتیب کتابها نیز باید شرکت داد وبآنها تلقین کرد و فهماند که کتاب ازضروریات زندگی وبهترین مشغولیت‌است. من میدانم که وسیع‌بودن فضای کلاس چقدر اهمیت دارد اما مسألهٔ کتابخوان بارآمدن کودکان نیز باندازه‌ای مهم‌است که ایجاب میکند قسمتی از فضای کلاس به کتابخانه اختصاص یابد . تأسیس کتابخانهٔ کلاسی هم به تنهائی درد را دوا نمیکند . برای جلب توجه کودکان به کتاب باید کتابهائی انتخاب

شوند که هم‌ازلحاظ چاپ وعکس وتجلیدزیبا و گیراباشند وهم‌ازلحاظ مطلب‌خوش‌آیند و شیرین وشوق‌آور، آنگاه شاگرد را بایدآزادی داد تا بطور دلخواه ازآنها استفاده کند . چون علاقه وحال استفاده درمواقع و موارد بخصوصی برای‌خواندن ونوشتن ایجاد میشود لذا جلوگیری از مطالعهٔ شاگرد به علت مناسب نبودن وقت ونظایرآن حال وآمادگی مطالعه را از وجود شاگرد زایل میسازد و مشکل بنظر میرسدکه باز فرصتی مناسب برای‌تشویق کودک بکتابخوانی پیش‌آید.

معلم باید با استفاده از هرموقع و وسیلهٔ مناسب برای ترغیب و عادت دادن کودک به کتابخوانی استفاده کند و وجود کتابخانهٔ کلاسی برای‌این‌امر کمك‌بزرگی شمرده میشود چه کودك میتواند دراوقات فراغ هروقت سرشوق آمدآزادانه کتابی را انتخاب و مطالعه نماید . باز باید یادآور شدکه قرار دادن کتاب در قفسهٔ دربسته و گشودن درمواقع‌مخصوص‌هیچ‌فرقی‌بازندانی کردن کتاب درمخزن کتابخانهٔ مرکزی و دور نگاهداشتن از دسترس مردم ندارد . کتاب باید در قفسهٔ بدون در و قفل قرار داده شود و کودك اختیار داشته باشدکه آنرا آزادانه بردارد و بطور دلخواه ازآن بهره برگیرد .

انجمن کتاب کودك در اطریش درتأسیس وتعمیم این گونه کتابخانه‌ها کوشش فراوانی بکار می‌برد ، وقفسه‌های مناسبی برای این قبیل کتابخانه‌ها تهیه می کند ودر این امر موفقیت بیشتری هم حاصل کرده و مورد استقبال گرم مدارس قرارگرفته و درظرف دوسال دوازده هزار قفسهٔ کتاب بسفارش معلمان و اولیای مدارس تهیه کرده است وهنوز سفارش‌های تازه‌ای را دریافت می‌دارد .

Bookbird 2, 1966 -۲ Dr. R. Bamberger -۱

ادارهٔ اطلاعات و رادیو تبریز در هفتهٔ کتاب آبانماه ۱۳۴۵ نهایت همکاری و توجه درحسن جریان مراسم هفتهٔ مزبوررا مبذول داشت، علاوه براینکه همه روزه اخبار مربوط به این مراسم را در اختیار مردم گذاشت و هرروز یك سخنرانی یا یك رپورتاژ جالب از فعالیتهای مؤسسات فرهنگی وآموزشی را از رادیو تبریز پخش نمود ، ساعت ۶ بعد از ظهر آخرین روز هفته نیز دعوتی از مردم کتابدوست وعلاقمند به مطبوعات بادارهٔ اطلاعات بعمل آورد، نخست از قسمتهای مختلف ادارهٔ اطلاعات و رادیو بازدید شد و سپس با استفاده از مفاد آئین‌نامهٔ هفتهٔ کتاب که بتصویب وزارتین فرهنگ و هنر وآموزش و پرورش رسیده ، بنام بزرگداشت از یك نویسندهٔ بزرگ ازدست‌رفته یعنی مرحوم سعیدنفیسی که روز ۲۲ آبانماه ــ دو روز قبل از آغاز هفتهٔ کتاب ــ درگذشته بود ، در جلسهٔ پذیرائی ، آخرین مصاحبهٔ آن مرحوم را پخش نمود . جلسه بسیار گرم و نظم وترتیبی که آقای عزیزعرب رئیس ادارهٔ اطلاعات ورادیو آذربایجان شرقی درکار این اداره بوجودآورده بودند حقاً در خور تحسین و ستایش بود ، اینك باعرض سپاس و امتنان کامل کمیتهٔ دبیرخانه هفتهٔ کتاب از این همه همکاری و فعالیت و صفا ، نخست شرح حال مختصری از مرحوم سعید نفیسی که در روزنامهٔ کیهان مورخ ۲۳ آبانماه۴۵ درج شده‌است جهت‌استحضارخوانندگان عزیز ازترجمهٔ حال فقید سعید نقل می‌شود و سپس عین مصاحبه درج می‌گردد .
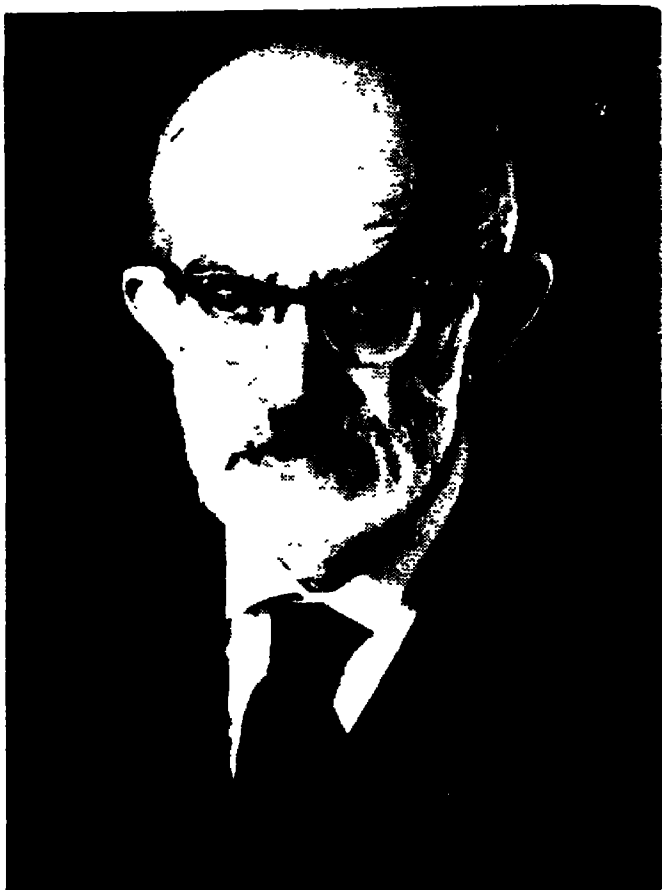
ضمناً جهت مزید اطلاع خوانندگان محترم عرض می‌شود عکسی‌که
ازآن‌مرحوم دراینجا ملاحظه می‌فرمایند درسال ۱۳۴۱ شمسی‌هنگام
مراجعت از سفر شوروی‌که در تبریز اقامت داشتند بوسیلهٔ ادارهٔ
اطلاعات برداشته شده وآقای یاوری مدیرعکاسی پارس با اهداءآن
بکتابخانهٔ ملی ما را سپاسگزار فرموده‌اند .که

سعید نفیسی

بانهایت تأسف‌اطلاع حاصل شدکه استاد سعید نفیسی محقق ونویسندهٔ معروف
بدنبال یك بیماری ساعت شش ونیم بعدازظهر دیروز درگذشت .

مرحوم سعید نفیسی از نویسندگان معروف و صاحبنظر بود و آثار تصنیف و تألیف و ترجمهٔ او بزرگترین رقم آثار ادبی یك نویسندهٔ ادبی درایران میرسد .

مرحوم ناظم‌الاطباء پدرمرحوم استاد سعید نفیسی در «جنگ» مخصوص خود او نوشته‌است: «پنج‌ساعت ونیم ازشب‌جمعه سیزدهم‌شهرذی‌حجة‌الحرام سال۱۳۱۲هجری علی‌هاجرها آلاف‌التحیة والثناء مطابق با روزنوزدهم‌خردادماه جلالی،۸۱۷ملکشاهی و هفتم ژوئن ماه میلادی ۱۸۹۵ فرزند دلبند میرزا سعیدخان متولد شد امید که در زیر سایهٔ امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه و سهل مخرجه بکمال پیری برسد و دارای عقاید صحیحه بوده ، خوشبخت باشد و چون سعید جد هفتم این عبداحقر علی‌اکبر هست اسامی چند که منجمله مخمد سعید نوشته درمیان قرآن مجید گذاشته شد بطور قرعه محمد سعید بیرون‌آمد . »

باین‌ترتیب درهفتاد سال پیش استاد سعید نفیسی‌پای به عرصهٔ وجود گذاشت. پس‌ازدوران کودکی تا لحظه‌ای که چشم از این‌جهان فرو بست همچنان سر وکارش با قلم وکتاب بود و زبانش بنام ایران و ایرانی مترنم .

فقید سعید تحصیلات‌ابتدائی‌را درتهران وتحصیلات‌متوسطه وعالی‌را درسوئیس و فرانسه بپایان‌آورد و سپس با همت وکوششی که خاص او بود درزمرهٔ بزرگترین نویسندگان و محققان وکتاب‌شناسان ایران درآمد .

وی در آغاز تأسیس دانشگاه به استادی دانشکدهٔ حقوق و ادبیات برگزیده شد . ازآن‌پس مکرر عضویت کنگره‌ها و محافل ادبی و فرهنگی را داشته وچندین بار بعنوان استاد موقت به دانشگاه‌های خارجی دعوت شد .

خانوادهٔ نفیسی قریب ششصدسال به علم وادب و طب شهرت داشته واکثرآنها درکرمان میزیسته‌اند . مرحوم ناظم‌الاطباء پدر مرحوم استاد سعید فقید نیز قسمت اعظم عمرخود را درکرمان گذرانده وسپس درسال۱۲۸۲ به‌تهران منتقل گردیده‌است و دراین شهر خود و فرزندانش عمری را درخدمت بخلق صرف کرده‌اند .

از استاد سعید نفیسی قریب دویست وچهل جلد کتاب اعم از تألیف و تصحیح و تحشیه و ترجمه باقی مانده است .

فقید سعید ازپرکارترین ودقیق‌ترین دانشمندان عصرحاضر ایران‌بود. محضر او بسیار گرم و شیرین و علاقهٔ او منحصر به اعتلای نام ایران بود .

وی درکمال سادگی و قناعت میزیست و هرگز قلم خود را در اختیار زر و زور و طمع نگذاشت . بزرگترین سرگرمی او تعلیم و تربیت جوانان و نوباوگان ایرانی بود .

مشاغلی را که مرحوم نفیسی درطول هفتاد سال عمر خود بعهده داشت عبارت است از ریاست مدرسهٔ عالی تجارت ، استاد دانشکدهٔ حقوق و ادبیات، استاد دانشگاه علیگره در هندوستان ، استاد دانشگاه لاهور درپاکستان ، استاد دانشگاه سن ژوزف بیروت، استاد دانشگاه‌قاهره،استاد دورهٔ دکترای‌تاریخ وجغرافیا وادبیات دردانشگاه تهران و عضو شورای فرهنگی سلطنتی .

استاد سعید نفیسی در دانشگاهها و محافل علمی وادبی جهان شهرت بسزائی داشت وی به بیشتر کشورهای‌آسیا واروپا وامریکا سفر کرد و درچند سال اخیر بیشتر درخارجه بسر میبرد . تحقیقات و تتبعات او در زمینهٔ تاریخ و ادب و فرهنگ ایران و مشرق زمین معروفیت بسیار یافته است .

تألیفات مهم

مهمترین و معروفترین آثار سعید نفیسی عبارتست از تاریخ نظم ونثر درایران و زبان‌فارسی، تاریخ‌اجتماع‌ایران دردوران پیش‌ازتاریخ وآغاز تاریخ، تاریخ‌انقراض ایران از دوران پیش‌از ساسانیان تا انقراض بنی‌امیه، تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران در دورهٔ معاصر، محیط زندگی واحوال واشعار رودکی، تاریخ تمدن‌ایران ساسانی، تاریخ طاهریان، احوال وآثار شیخ فریدالدین عطار ، زندگی‌کار واندیشه و روزگار

پورسینا، فرهنگ‌فرانسه‌بفارسی، ترجمهٔ ایلیادهمر، ترجمهٔ اودیسهٔهمر، چاپ‌انتقادی بیست مجلد شاهکارهای نظم و نثر فارسی .

آخرین داستان از اولین عشق

آخرین داستان مرحوم سعیدنفیسی‌درشمارهٔ آخر مجلهٔ سپید وسیاه تحت‌عنوان نخستین‌عشق چاپ‌شد. دراین داستان استاد سعید نفیسی اولین‌عشق خود را درسن هفده سالگی شرح داده‌است ومینویسد: نامش فرنگیس‌بود ولی بسبب پاره‌ای مسائل مادی به ازدواج مرد ثروتمندی درآمد ، و چون توافق اخلاقی نداشتند فرنگیس پس‌از چندسال دیوانه شد و روانهٔ تیمارستان گردید. جدائی ودیوانه‌شدن فرنگیس در روح جوان و حساس سعید نفیسی اثر میگذارد وبعدها شرح این عشق تلخ بصورت کتابی بنام فرنگیس چاپ و منتشر شد . دراین کتاب مرحوم سعید نفیسی ماجرای نخستین عشق خود را با قلم شیوائی به رشتهٔ تحریر کشیده است . مرحوم سعید نفیسی یکبار نیز برندهٔ جایزهٔ سلطنتی گردید . استاد سعید نفیسی از نویسندگان مطبوعات بشمار میرفت و همیشه با روزنامه‌ها و مجلات همکاری نزدیك داشت و بارها خود موجد و و مؤسس مجلات ادبی بود .

استاد سعید نفیسی دراین اواخر مبتلا به بیماری ریه و نارسائی قلب گردید و پس‌ازچند روز که دربیمارستان بستری‌بود سرانجام بعدازظهردیروز جان‌بجان‌آفرین تسلیم کرد .

از فقید سعید چهار فرزند ، دو دختر بانوان نوشین و شیرین و دو پسر آقایان بابك و رامین نفیسی باز مانده‌اند .

همسر ایشان بانو پریمرز فرزاد و برادران و خواهران ایشان آقایان دکتر مشرف نفیسی، حسین نفیسی، مهندس فتح‌الله نفیسی وبانوان توران نورافشار وهمدم صداقت میباشند .

درگذشت استاد سعیدنفیسی برای جامعهٔ فرهنگ ضایعهٔ بزرگی بشمارمیرود که جبران آن باین زودی امکان پذیر نیست. مااین ضایعهٔ اسفناك را صمیمانه ببازماندگان آن مرحوم و دانشگاه تهران و جامعهٔ نویسندگان تسلیت میگوئیم.

بفرمان شاهنشاه آریامهر تشییع جنازهٔ مرحوم استاد سعید نفیسی صبح فردا از مسجد عالی سپهسالار بعمل خواهدآمد.

متن مصاحبه[1]

شنوندگان عزیز بی نهایت خوشوقتم میهمان عالی قدری را بشما معرفی میکنم. ایشان استاد سعید نفیسی یکی ازچهره‌های درخشان ادبیات فارسی هستند. استاد قبل از آغاز مصاحبه از اینکه دعوت ادارهٔ انتشارات و رادیو را برای شرکت دراین برنامه قبول فرمودید از طرف شنوندگان رادیو از جنابعالی صمیمانه تشکر میکنم.

بسیار متشکرم ومخصوصاً خیلی خوشحال شدم ازاینکه رادیوتبریز وسیله‌ای فراهم آورد که من دراینجا حاضر بشوم وبا یك عده از دوستانیکه شاید در این سفر چون کوتاه خواهدبود، سعادت ملاقاتشان دست نخواهد داد یعنی از زیارتشان محروم خواهم بود گفتگو بکنم، چون متأسفانه این سفرهائی که من به آذربایجان کردم همیشه دریك مواقعی بوده است که گرفتاریهائی در تهران داشتم و بایستی زودتر به تهران برگردم واین سفر مخصوصاً مقید بودم که یك قدری بیشتر درتبریز باشم وبادوستانی که ازسابق دراین شهر دارم دوستانه ملاقات بکنم وحال بهانهٔ بسیار خوبی بدست آمد و وسیلهٔ بسیار خوبی شد که درضمن هم بادیگران قدری نزدیك بشوم.

س- جناب استاد خواهش میکنم از مشاهدات خودتان در این مسافرت که به

۱- این مصاحبه در۴۱/۸/۲۵ از رادیو تبریز پخش شده.

تبریز تشریف‌آوردید اطلاعاتی به شنوندگان عزیز ما بدهید.

ج - بلی سفر آخریکه به‌آذربایجان کرده بودم چهارسال پیش‌از این بود ودر این سفر می‌دیدم که نسبت به گذشته خیلی اصلاحاتی شده و ترقیاتی حاصل گردیده مخصوصاً چون دراین‌سفر که ازراه‌جلفا به‌آذربایجان‌شوروی رفتم دیدم این‌جلفائیکه سابق دیده بودم همان حال نیست و خیلی بناهای مجللی در اینجا صورت گرفته و اصلاحات اساسی به‌عمل آمده و همینطور در راه که از جلفا به تبریز می‌آمدم دیدم ترقیاتی‌حاصل گردیده ودرخود شهرهم خیلی‌قسمتهائی که دراین دو روزه رفتم وآمدم میبینم که تغییرات مهمی حاصل شده و امیدوار هستم که بزودی سفر دیگر بیایم و باز ترقیات دیگری را بچشم خودم ببینم.

س- جناب استاد راجع به ادبیات فارسی نظر جنابعالی چیست ؟

ج - متأسفانه درتهران یك عده هستند که نمیدانم به چه‌دلیل عقیده‌شان براین است که ادبیات در ایران تنزل کرده درصورتی که بعقیدهٔ من کاملاً ترقی کرده و مخصوصاً جنبه‌ایکه من خیلی به‌آن توجه دارم نثر فارسی است . الان نثری که بزبان فارسی نوشته میشود بهترین نثری‌است که درتمام این‌مدت نوشته شده وترقیات خیلی زیادکرده و مردم در چیز نوشتن خیلی خوش‌سلیقه شده‌اند . در تمام کلمات مراعات احوال قواعد زبان فارسی را میکنند ومن خیلی امیدوار هستم به‌آیندهٔ زبان فارسی ، مخصوصاً چیزیکه من همیشه در تهران توجه میکنم این است که طبقهٔ زنها حالا کم کم دارند در ادبیات مقام رفیع پیدا میکنند، مثلاً من گاهگاهی در هفتگی‌ها میبینم اشعاری که‌اززنهای‌جوان چاپ‌میشود دراینهاخیلی‌مطالب‌تازه می‌آید واحساسات خاصی در این اشعار هست و این موزد امتحان دیگری است که زبان فارسی خیلی دراین‌پنج‌سال‌اخیر ترقی کرده‌است. سابقاً یادم می‌آید کتابیکه درتهران چاپ‌میشد این تعداد کتاب اقلاً چهار وپنج سال در دکان کتابفروشی میماند و حالا کتابهائی که چاپ میشود هزارتاش سه‌ماهه بفروش میرسد ودرهرسال درتهران‌یعنی آخرسال نمایشگاهی

از کتابهای سال دایراست، هرسال ما میبینیم که ۶۰۰ کتاب درآن سال درزبان فارسی چاپ شده وتقریباً ماهی ۵۰ کتاب تازه به زبان فارسی منتشر میشود، اینها همه‌ترقیات ادبیات فارسی را نشان میدهد که چقدر توجه مردم نسبت بادبیات زیاد شده مخصوصاً در میان کتابها که خوانندهٔ زیاد دارد کتابهای شعراست که بعضی از دیوانهای شعر هرسال یك دفعه چاپ میشود یا شعرهائیکه تاحال اسمشان برده نمیشد و کتابهایشان چاپ نمیشد تدریجاً انتشار پیدا میکند و این اسباب امیدواری است که مخصوصاً من دراین سفرهائی که به‌آذربایجان کردم دانشکدهٔادبیات‌تبریز را واقعاً یکی‌ازمؤسسات مهم وبسیار لازم‌برای‌ادبیات فارسی‌میدانم برای‌اینکه من میبینم جوانهای‌آذربایجانی با چه شوقی ادبیات فارسی را استقبال میکنند و گاهگاهی شعرای تبریز شاهکارهائی از خودشان منتشر میکنند که اینها همه اسباب‌امیدواری‌است وامیدوار هستم که روز بروز دانشکدهٔادبیات درتبریز توسعه پیدا بکند وبرعدهٔ دانشجویان اضافه‌بشود برای اینکه دنیای امروز خیلی به ادبیاتش بیشتر ازادبیات سابق احتیاج دارد. سابق‌ادبیات فقط یك چیزی بود که یك طبقهٔ محدودی ازآن استفاده میکردند حالا با پیدا شدن رمان وداستان وتئاتر و رادیو وتلویزیون دیگرادبیات از احتیاجات روزانهٔ مردم‌شده ومیبایستی ادبیات‌فارسی‌این‌ترقی را بکند واقعاً من ازآن کسانی‌هستم که بهیچ وجه معتقد نیستم که ادبیات در ایران تنزل کرده بلکه برعکس معتقدم که ترقی کرده و یقین دارم که بزودی ترقی شایانی نیزخواهد کرد ومکرر درایران، درتهران گفته‌ام که ادبیات هنر ملی ایران است و از تمام هنرهای زیبا منزلت ادبیات ایرانی بیشتر است و ایرانیها ازقدیم‌الایام به ادبیات توجه داشتند ویکی‌ازمهمترین مراکز ادبیات فارسی قطعاً دانشکدهٔ ادبیات خواهد بود .

س ـ جنابعالی بین شعرای متقدم بکدام یك علاقمندید وآثارشان را باب طبع خودتان یافته‌اید ؟

ج ـ والله‌این‌شعرای‌متقدم، اینهارا حقیقتش‌بخواهید من‌میتوانم به داروخانه‌ای

تشبیه‌بکنم که برای هرمرض دوائی هست مثلاً درحالات مختلف انسان هروقتی که در زندگی یك قدری ناملایماتی پیش میآید دیوان‌حافظ را که بخواند تمام‌آن تأثرات از بین رفته و مثل این میماند که یك دوائی ضد تأثر و ضد ناراحتی حافظ به انسان تلقیح میکند اما از یك طرف دیگر انسان احتیاج دارد به اینکه احساسات تندی به خودش تلقین‌بکند شاهنامهٔ فردوسی بهترین دواهاست برای این‌کار، یا وقتیکه انسان میخواهد یك‌لطایفی که درفکر ایرانی‌است این لطایف را دومرتبه‌بشنود دیوان صائب بهترین دواست براین کار وبهمین جهت من معتقد هستم که شعر در زبان‌فارسی همیشه خدمت خیلی مهمی کرده به مردم مملکت و درمواقع دشواری و در مواقعی که مردم پریشانی فکری داشتند این شعرا خیلی خدمت کرده‌اند واین که در بوستان‌ادب گلی ایرانی باقی مانده و دست نخورده و درتمام نقاط همین‌طور سرجاش ایستاده در اثر وجود شعراست و حالا اینجا یك نکته‌ای پیش آمده وآن این است که دربارهٔ شعرای آذربایجان من میخواستم‌جوانهای‌آذربایجانی را دعوت‌بکنم به‌اینکه‌کار اساسی‌بکنند. معمولاً تا بحال‌پرداختی‌فقط بیك چندنفرشاعریکه اسمشان زیاد رفته کرده میشده از شعرای‌آذربایجان ، ولی‌آنچه من تحقیق کرده‌ام میبینم عدهٔ شعرای‌آذربایجان خیلی بیشتر ازآن عده‌ای است که در کتابها و تذکره‌ها شرح حالشان و اشعارشان هست و بنظر من بسیار مفید است که جوانهای آذربایجانی بگردند توی کتابها و توی مجموعه‌هائیکه دراین طرف وآن طرف است و این شعرائیکه تابحال گمنام بوده‌اند اینهارا معرفی‌بکنند مخصوصاً مثلاً بعضی کتابها من دیده‌ام که یك‌عدهٔ زیادی درحدود ۱۰ و۱۵ تا زن در آذربایجان‌بزبان‌فارسی ۶۰۰سال ۷۰۰سال پیش‌از این‌شعر گفته‌اند و اینها درتذکره‌ها هیچ قسمتشان نیست و این کارهائی است که جوانان آذربایجانی بیشتر میتوانند خدمت بزرگی بزبان فارسی بکنند .

س- بنظر شما عشق در ادبیات فارسی چه نقشی دارد ؟

ج - والله عشق مدار ادبیات است در هرزبان. اصلاً مثل اینکه شعر پیدا شده

برای اظهار عشق ، وقتیکه در شعری عشق نباشد مثل غذائی است که نمکی که باید داشته باشد ندارد و اصلاً بعقیدهٔ من هرفردی از افراد بشر عاشق است واشخاصی هستند که خودشان نمیدانند عاشقند ولی عاشق هستند ، این عشق طبیعی بشر است یعنی آن آرزوها و امیدها است که انسان برای بهبود فکر خودش و برای پرورش احساسات خودش لازم دارد یعنی عشق چیز زیادی نیست و اگر این عشق را ما از ادبیات بیاوریم بیرون ادبیات چیز خیلی خشك دل‌آزاری خواهد شد و بزرگان شعرای ما اتفاقاً کسانی هستند که عشق را به‌آن مرحلهٔ عالی بشری رسانیده‌اند و اینکه ایرانیها از قدیم معتقدبودند که یك وحدت وجود هست یعنی تمام موجودات ازیك سرچشمه‌آب میخورند و همه‌شان ازیك‌جا نشو ونما کرده‌اند و این عشقیکه در تصوف ایران است این را پر و بال داده و بجائی رسانده‌اند حتی عاشق نبودن را یك نقص برای وجود اشخاص دانسته‌اند و سعدی بیشتر از همه اتفاقاً این فکر را در اشعار خودش آورده که کسیکه عاشق نیست انسان نیست و کسیکه عاشق نیست حیوان است صریحاً میگوید: «تو خود چه آدمئی کزعشق بی‌خبری» تا اینجا این شعرای ما توجه داشتند نسبت به این مسئله .

س- جناب استاد تقاضا میکنم راجع به آثار خودتان اطلاعاتی به شنوندگان عزیز ما بدهید و از اشعار خودتان یکی را قراءت بفرمائید .

ج - والله متأسفانه من ازبس به‌آثار قدما علاقه دارم شعرخودم هیچ وقت یادم نمی‌آید و هروقت هم آن کتابچه‌ایکه اشعارم درآن نوشته‌شده درجیبم نباشد بکلی عاطل و باطل هستم و دراین سفر متأسفانه هیچ همراه خود نیاورده‌ام و اشعاریکه من دارم چون همیشه سعی کرده‌ام که مضامین تازه‌ای بیاورم که دیگران نیاورده‌اند و این فکر هم در هرشاعری هست و حالا جسته و گریخته مثلاً یکی چند تا شعر یادم بیفتد برای شما و برای شنوندگان عزیز بخوانم مثلاً فرض کنید دریك غزلی من گفته‌ام :

شدم گر عاشق رویت عجب نیست — که چون اجداد خود آتش‌پرستم

که اینجا من روی‌معشوق را به‌آتش‌تشبیه کرده‌ام ودلداد گی را همان‌خضوع و خشوع آتش‌پرستها در مقابل آتش گرفته‌ام ویا مثلاً دریك غزلی گفته‌ام :

برفلك سیر کنم با پر اندیشهٔ خویش گرچه دردست‌تو چون مرکب‌بی‌بال وپرم

این‌فکر امروزی‌است انسان که به‌آسمان رفته وبا هواپیما سفر کرده میتواند همچون مضمونی را پیدا بکند وبطوریکه گفتم چیزی همراه‌ندارم ولی شایق‌بودم که اشعاری میخواندم برای شنوندگان ویك نمونه از شعر من دردستشان باشد ولی حالا کارهای دیگری در دست دارم و بیشتر مشغول هستم به تهیهٔ کتابهائی در تاریخ اجتماعی ایران چون میبینم که مورخین ما به‌تاریخ زندگی مردم مملکت وتوده‌های مملکت توجه نداشته‌اند ، مثلاً ما هیچ کتابی‌نداریم که ببینیم درزمان صفویه خوراك مردم چه بوده وچه لباسی میپوشیدند . عقاید و افکارشان چطور بوده و چطور خانه میساختند و چطور باهم معاشرت میکردند و اینها در تاریخ خیلی مسائل مهمی است چون زندگی بشر دنبال زندگی گذشتگان‌است و وقتیکه تاریخ‌اجتماعی‌نباشد انسان از گذشته هیچ‌خبر نخواهدداشت‌برای‌اینکه فرض کنیم در کتاب‌تاریخ‌انسان‌برمیخورد به فلان جنگی که فلان پادشاه کرده اینهمه جنگها مثلاً همین که درهرجنگی یك‌عده کشته شده‌اند، یك‌عده‌ناحیه‌ای را تصرف کرده‌اند، این‌درست‌آن‌زندگی گذشتدرا بما معرفی نمیکند ولی وقتی که وارد تاریخ‌اجتماعی بشویم ومثلاً نشان بدهیم که دردورهٔ سلاجقه افکار مردهای ایران چه بوده . مردم‌آیا دلخوشی داشتند از زندگی و یا دلخوشی نداشتند، آن وقت طرز زندگیشان چه‌بوده ، روابط مردم باهم چطور بوده، اینهاست که درنظر من‌اهمیت دارد وبه همین جهت حالا من بیشتر وقت‌خودم را صرف تهیهٔ کتابهائی میکنم که دربارهٔ این‌موضوع بخصوص مثلاً حالا در این میانه من کتابی زیر چاپ دارم که درآنجا تمدن‌آریائیهای قدیم را پیش‌از تاریخ، در زمانهای ماقبل تاریخ مورد بحث قرار داده‌ام حتی عقیدهٔ من این است که حکومت در ایران خیلی زودتر ازآنچه که ما تصور میکنیم تشکیل شده ، دراین کتاب من ثابت کرده‌ام حالا

معمولاً کتابهای تاریخ از سلطنت مادها شروع میشود که ۸۰۰ سال پیش از میلاد است ومن بایك دلائلی ثابت میکنم که هزار ودویست سال پیش از این حکومت در ایران تشکیل شده است. منتهی حکومتهائی که تشکیل شده پیش از سلطنت مادها، اینها در یك دوره‌ای تشکیل شده که حتی کتابت وجود نداشته و اسنادی از آن باقی نمانده برای این کار من آمدم این داستانهای ملی را که در شاهنامه هست، اینها را کاملاً بادقت مطالعه کردم و برخوردم به اینکه این داستانها چندان بی اساس نیست ویادگار یك دوره‌هائی است که حکومتهائی یا بزرگ یا کوچك در ایران تشکیل شده و بعضی از اینها مدتهای مدید سلطنت کرده‌اند مثلاً فرض کنید در این داستانها جمشید ۶۰۰ سال سلطنت کرده من عقیده‌ام این است که این جمشید یك نفر نیست این اسم یك خانواده ویك سلسله است از فرمانروایان که پشت در پشت مدت ۶۰۰ سال سلطنت و یا حکومت کرده‌اند . یا مثلاً کیقباد ۱۲۰ سال فرمانروائی داشته ، عقیده‌ام این است که یك خانواده‌ایست که ۱۲۰ سال پی‌درپی فرمانروائی داشته. این نتیجه‌ایست که ازمطالعات دقیق در این داستانها گرفته‌ام و این کتاب زیر چاپ است وامیدوارم یك و دوماه دیگر تمام بشود وما بیشتر پی‌ببریم به عظمت تاریخ ایران و قناعت نکنیم به آنچه که الآن از روی اسناد خارجی درمیان ما رواج پیدا کرده‌است واینها را ما یگانه سند میدانیم، این‌است که حالا من‌مشغول این کار هستم .

س- نظر سرکار درمورد شعرای اخیر چیست ؟

ج - الآن در مملکت ما کسانیکه اظهار عقیده میکنند دربارهٔ شعر ، اینها به سه دسته تقسیم‌شده‌اند یك دسته کهنه‌پرست بعقیدهٔ من معتقد هستند که بایستی شعر تقلید قدما باشد ومعمولشان هم این‌است که دورهم جمع می‌شوند یك‌غزل حافظ و یك غزل سعدی را طرح میکنند و همه خودشان را مقید میکنند که به همان قافیه و وزن غزلی بسازند ، من این کار را خیلی بیهوده میدانم برای اینکه من عقیده‌ام این است که در این وزن و قافیه آنچه که ممکن بوده سعدی و حافظ ویا دیگران گفته‌اند

وچیزی نگفته باقی‌نگذاشته‌اند ویك عدهٔ دیگر که درست درنقطهٔ مقابل اینها هستند علاقه دارند شعر فارسی را بقول خودشان برسانند به شعر اروپائی یعنی وزن و قافیه را از میان بردارند و شعر نو و آزاد بگویند . این آقایان متأسفانه این عقیده را که اظهار میکنند درنتیجهٔ یك نقصی است که در وجود اطلاعاتشان‌هست چون‌اینها بعضی مثلاً فرض کنید که زبان‌انگلیسی‌یاد گرفته‌اند و بعضی‌زبان فرانسه یاد گرفته‌اند و بعضی‌ها مثلاآلمانی واینها چون این زبان را باندازهٔخود یاد نگرفته‌اند که‌بتوانند از لطایف آن زبان بهره‌مند شوند تصور میکنند که شعر فرانسه یا شعر انگلیسی و یا شعرآلمانی آهنگ ندارد درصورتی که آهنگ دارد این‌آهنگ را خود فرانسویها و خود انگلیسیها وخودآلمانیها درك‌میکنندامان کسیکه‌آهنگ‌اینها را درست‌نمیدانداین این‌آهنگ را درك نمیکند پس این عقیده که اینها میگویند شعرآهنگ نداردکاملاً غلط است این‌ناشی ازبی‌اطلاعی‌آنها است،آن وقت لازمهٔ شعر دوچیزاست یکی وزن ویکی قافیه، اگر وزن نباشد وقافیه‌نباشد شعر نیست واصلاً شعر برای‌این گفته‌میشود که مردم بتوانند حفظ بکنند ودریاد خودشان نگه دارند و اگر درشعر وزن وقافیه نباشد کسی حفظ نمیکند و بیاد کسی نمیماند و اصلاً این غرض شاعر بکلی از بین میرود وبا این‌عقیدهٔ مخالفین نیز موافق‌نیستم، من‌عقیده‌ام‌این‌است که اگرراه بینابینی هست آن‌است که باهمین وزن وقافیه‌هائی که بزرگان ما شعر گفته‌اند هزاران مطلب جدید و فکر نو را میشود بیان کرد و هیچ انسان احتیاج ندارد وزن و قافیهٔ شعر را از بین ببرد منتهی البته میشود تصرفاتی کرد ، مثلاً فرض کنید که سابق غزلی ساخته میشد که تمام سطرهای‌آخر یك وزن و یك قافیهٔ دقیق داشت حالا ممکن‌است یك غزل ساخت که چهارتا شعر اولش یك‌وزن داشته باشد و چهارتای دیگرش یك وزن داشته باشد وبه اصطلاح مربع باشد و یا فرض کنید از همین اوزان شعر میشود شعرمنثور ومصرعهای بلند و کوتاه گفت ویك مصرع‌بلند ویك مصرع کوتاهتر ونظایر همین کارها می‌شود کرد و هیچ مانع نیست با این اوزان و قوافی انسان بتواند

مطالب خودش را، افکار جدیدش را بگوید چون من مقیدهستم که این افکار جدید هم درشعر بیاید . مردم تصور میکنند شعرای گذشتهٔ ما همه ازیك سرچشمه آب خورده‌اند و همه دنبال هم رفته‌اند درصورتی که اینطور نیست اگر درست دقت بکنیم شعرای بزرگ هر کدام سبك بخصوصی برای خود دارند که سبك هیچ کدامشان تقلیدازسبك دیگری نیست. مثلاً سعدی وحافظ که بزرگترین غزلسرایان زبان فارسی هستند فکر سعدی یك فکر دیگر است وفکر حافظ یك فکر دیگر. فکر سعدی فکر عصرخودش است و فکر حافظ فکر عصر خودش و حتماً اگر حافظ این روزها بود در ایران باز شعر روی و حالت دیگر پیدا میکرد و افکار امروزی را میآورد . و این اهمیت فوق‌العاده دارد که ما در اشعار خودمان افکار امروزی را بیاوریم مثلاً فرض کنید سابق وقتی شعرا سفر میکردند باکاروان سفر میکردند وسوار شتر میشدند اما امروز شعرا آنهائی که یك قدری دستشان بیشتر باز است با هواپیما سفر میکنند آنهاکه کمتر قدرت مالی دارند با اتوبوس سفر میکنند و حالا هیچ شاعری دردنیای ایران وجود ندارد که با شتر قصد سفر کند واز این قبیل اصطلاحات باید درشعر آورد البته من با بعضی ازشعرائیکه علاقه دارند دراشعارشان کلمات خارجی بیاورند مثلاً فرانسه یا انگلیسی بیاورند مخالفم ، برای اینکه زبان شعر درهرمملکتی یك زبان مملکتی است و این کلماتی که درسر زبانها است و از زبانهای اروپائی گرفته‌ایم جای اینها در شعر نیست واشخاصیکه میخواهند خودنمایی بکنند درشعر نشان بدهند ما فلان زبان خارجی را هم میدانیم اینها هم بعقیدهٔ من به خطا میروند و بهتر این است که بهمان زبان شعر فصیح فارسی قناعت بکنیم .

جناب استاد بنده یقین دارم که بیانات فاضلانهٔ جنابعالی مورد استفادهٔ عموم شنوندگان ما قرار خواهد گرفت وبار دیگر از اظهار لطفی که نسبت به این برنامه فرمودید ازجنابعالی تشکر میکنم .

بسیار متشکرم .

انجمن ادبی

خبر تأسیس انجمن ادبی تبریز بهمت آقای مرتضوی برازجانی مدیر کل آموزش وپرورش آذربایجان شرقی درشمارهٔ دهم نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز باستحضار خوانندگان عزیز رسید. بحمدالله باخواست پروردگار توانا وهمت اعضای مؤسس واستقبال شیفتگان زبان و ادب شیرین پارسی این انجمن درحال پیشرفت است و روز بروز بررونق آن می‌افزاید ، شعرای پارسیگوی جوانی که در حال خمول و گمنامی تفننی می کردند ونیازی بارشاد و راهنمائی داشتند بدین مجمع می گرایند ، نصیحت و ارائهٔ طریق را بجان می‌پذیرند وازمحضر اساتید بهره‌ها برمی گیرند. برنامهٔ این انجمن که عصرهای روز چهارشنبهٔ هرهفته درمنزل آقای مرتضوی برازجانی تشکیل می‌شود این‌است که نخست چندمسألهٔ ادبی مطرح می‌شود وآنگاه قراءت اشعار تازه آغاز می گردد. قسمت دوم برنامه معمولا با شعر گویندگان جوان شروع می‌شود و بعداز اتمام قراءت شعر تشویق و راهنمائی لازم بعمل می‌آید .

غالباً در پایان هرجلسه غزلی از پیشینیان مخصوصاً صائب قراءت می گردد و استقبال ونظیره گوئی آن بمسابقه گذاشته می‌شود البته جایزهٔ این‌مسابقه‌ها جزحسن قبول و تشویق مجلسیان و دوتا بارك‌الله و يك‌آفرین، چیز دیگری نیست ، اما باعث می‌شود که ذوقها شکوفا و استعدادها متجلی گردد، دربین شعرای جوان آنها که بسبك صائب بسیار نزدیکترند وآیندهٔ بسیار روشن وافتخار آمیزی برای آنان پیش بینی می‌شود آذر، عابد وهاتف است. گویندگان دیگر نیز هریك سبکی‌مستقل متمایل بشیوهٔ یکی از قدما دارند و پاره‌ای واقعاً بخوبی از عهدهٔ ادای حق مطلب برمی‌آیند . ما اگر

بخواهیم درشیوهٔ سخن استادان راهنمای مجلس ودانشمندان ومحققینی که بنام رونق بزم وترغیب‌جوانان دراین مجلس حضور بهم‌می‌رسانند بحث کنیم باید مقاله‌ای مفصل برشتهٔ تحریر بیاوریم ، تازه نیازی باین‌کار نیست ، ما در این شمارهٔ نشریه با رعایت حروف تهجی نام گوینده‌گان مجلس‌ازهریك، یکی دوقطعه شعر درج می کنیم وبقول سعدی خود خواهند بوئید ونیازی بگفتن نخواهد داشت. شاید خوانندگان گرامی بگویند گزارش کارهای انجمن‌ادبی تبریز بانشریهٔ مخصوص هفتهٔ کتاب چه مناسبتی دارد . باید عرض شود که انجمن ادبی تبریز نیز که هدفی جز ترویج زبان شیرین پارسی و اشاعهٔ ادب جان‌پرور ایرانی ندارد مانند سایر مجامع تبریز در مراسم این هفته شرکت داشت. شعرهائی در بارهٔ کتاب سروده شد وبحث ممتعی دربارهٔ کتاب بعمل آمد و چون یکی‌از هدفهای برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب ترغیب وتشویق وتجلیل و بزرگداشت گویندگان و نویسندگان بود ما نیز دراین شماره بانشر قطعاتی ازآثار شاعران‌این‌بزم‌ادب‌هم‌کام خوانندگان محترم را شیرین‌می‌سازیم وهم‌آیندهٔ سعادت‌باری برای‌دوستان‌خود آرزومی کنیم. باوجوداینکه‌بنای‌ما درعرض‌مقدمه‌بر اختصار بودجهت مزید استحضار خوانندگان عزیز ازذکر این مطلب ناگزیریم که شرکت‌کنندگان دراین مجلس نه تنها نویسندگان و گویندگان ودانشمندان ومحققان تبریزی‌هستند بلکه فضلا و ادبا و استادان و ایرانشناسان داخلی وخارجی نیز که مسافرتی به‌تبریز می کنند یکی‌دوجلسه دراین بزم‌شرکت می‌جویند ومجلسیان را مستفیض‌می‌فرمایند. از دانشمندانی که در سه ماه اخیر بزم ما را منور کرده‌اند می‌توان آقایان آهنگ ، جعفری ، دریابندری، پیر حسام‌الدین راشدی، رجوی ، علی‌اف ، لنتز، متین، مینوی ودکتر هنرفر را نام برد .

تازه‌ترین مهمان ما آقای رستم علی‌اف ایرانشناس شوروی و مهمان گرامی کتابخانهٔ بزرگ پهلوی بود . وی یکی‌از خدمتگزاران ادب بلند پارسی است. متن منقحی از رباعیات‌خیام و گلستان سعدی چاپ کرده، مقالات متعددی بزبانهای روسی

وآذربایجانی در معرفی ادبیات ایرانی نوشته و درسفر اخیر ایران نیز با استفاده از محضر استاد بدیع‌الزمان فروزانفر به تصحیح بوستان سعدی پرداخته است. درتبریز مهمان دانشگاه‌بود، از موزه و کتابخانهٔ ملی وبازار وآثار باستانی وساختمان‌باعظمت دانشگاه و انجمن ادبی دیدن کرد وبا چند تن از استادان ودانشمندان ملاقات‌نمود. بمناسبت شرکت در انجمن ادبی شعری ساخته بود بزبان‌آذربایجانی ، قراءت کرد، آقای دکتر منوچهر مرتضوی با بیانی شیوا بترجمهٔآن پرداختند این ترجمه بحدی عالی بود که شاعر گفت این ترجمه از اصل شعر بهتر و گیراتر است . ترجمهٔ مزبور متأسفانه یادداشت‌نشد، اینك‌ترجمه گونه‌ای ازآن شعرمی‌آوریم وسپس بنقل‌نمونه‌هائی ازآنچه در انجمن ادبی قراءت شده می‌پردازیم . ك

تبریز

به تبریز تاریخی که سالهاآرزوی دیدارآن را داشتم
با اشتیاق و هیجان‌آمدم
به مهد شاعران و کانون علم
با دلی مشتاق و وجدانی پاك‌آمدم

✡

ای سرزمین دلیران ، ای شهر بزرگ
نام تو در ارّان و شروان برسر زبانهاست
ای‌آنکه دربرابر تاریخ کهن سر فرود نیاوردی
من بدیار جوان تو با درد هجران‌آمدم

✡

بنیان تو برشرف و عزت نهاده شده ،
نام و شوکت تو در سراسر گیتی معروف است

تو چشم و چراغ ایران بلکه تمام جهانی
من باین چشم روشن با دیدهٔ خونبار آمدم

✿

من از صحبت و ساز تو
وآواز اقبال قهرمان سیر نشدم
واز فیض شعر عالمگیرت
من هم به نطق و بیان آمدم

✿

کودك شیرخواری بودم با نام توآشنا شدم
با نام تو نیز از جهان خواهم رفت
چون مهمان بزم ادبا بودم
با دفتر و قلم و جانی آمدم

رستم علی‌اف
تبریز - ۷ دسامبر ۱۹۶۶

محمدامین ادیب طوسی
استاد دانشکدهٔ ادبیات

خانه بدوش

من خانه بدوشم و سفر کرده — شولای قلندری ببر کرده
با سردی و گرمی آشنا گشته — با نیك و بد زمانه سر کرده
چون گرد نشسته بر سر هر کوی — چون باد بهر گذر گذر کرده
آیات خدای را بهر عنوان — از دیدهٔ پاك بین نظر کرده
سیر و سفر از معاصران یکسر — در پهنهٔ خاك بیشتر کرده
بسپرده محیط خاورستانرا — وآهنگ دیار باختر کرده
در ناحیهٔ شمال چون شعری — خود را برهر کسی سمر کرده
در منطقهٔ جنوب چون کیوان — بر کارگه کیان گذر کرده
از شط عرب گرفته تا جیحون — پیموده و سیر بحر و بر کرده
از رود ارس گرفته تا عمان — وآوازهٔ خود بچرخ بر کرده
ایران بنهاده و بتوران خاك — آهنگ چو پور زال زر کرده
مانند عقاب در هوای چرخ — سیر همه جا بزیر پر کرده

✿✿✿

آنم که اگر ستیزگی خواهد — با من فلك ستیزه گر کرده،
بینی که منش چگونه درناوزد — زیر آرم و جای بر زبر کرده
برپشت فلك نشسته درکشتی — با پنجهٔ چرخ پنجه در کرده

✿✿✿

بیهوده چه ژاژخایم ای آوخ — بیچاره‌ام و فسانه سر کرده

هنگام جوانی و نشاط عمر · بامحنت دهرخون جگر کرده
از مسکن وخانمان جدا گشته · خود را بزمانه در بدر کرده
سوزانده ز هجر جان مادر را · خون ازغم خود دل پدر کرده
ترسم نرسی به‌کعبه اعرابی · زین راه‌که بینمت سفر کرده

بهار حسن

ای ترك خوش ادا بت شیرین شمایلم · باز آ که من بروی نکوی تو مایلم
درچشم من تو ازهمه‌خوبان‌نکوتری · ای سبزه لعبت نمکین یار خوشگلم
هردم که از برابر من بگذری بناز · گوئی که جان همی گذرد از مقابلم
از روشنی بدل نکنم با هزار روز · یکشب اگر رخ توشود شمع محفلم
برمن اگرشکفته شوی ای‌بهارحسن · دراین خزان عمرشکوفد گل ازگلم
پیرانه سر بخاطر عشقت جوان شوم · گر بنگری بلطف وبدست‌آوری دلم
طوسی‌برآن‌سرم که کنم‌زندگی‌بعشق · باآنکه نیست غیر غم ازعشق حاصلم

دکتر باقر امیرخانی

دل دردآشنا

نسیم جامه دران جانب بهار گذشت · ببزم خلوتیان نفحهٔ تتار گذشت
هزار نعره برآورد کای نظربازان · دهید مژده که ایام انتظار گذشت
مقام دغدغه درخوردن صبوحی‌نیست · زفیض جرعهٔ ساقی شب خمار گذشت
بدست لطف‌صبا زنده گشت مردهٔ‌خاك · چنانکه مرهم جان بردل‌فکار گذشت
بمژده بلبل گوینده نغمه ساز رسید · حدیث‌عشق وطرب برلب‌هزار گذشت
چنین که هرطرفی مرده‌خیز گشته‌بپا · مگر برید مسیحا ازاین دیار گذشت

ببخت لاله حسد میبرم بدامن دشت
که داغدار بزائید و داغدار گذشت

ز کاروان عراقم امید مرهم نیست
که کار این دل دردآشنا زکار گذشت

غرور سلطنت آنرا سزد که چون منصور
زمهد خاك بر آمد بتخت دار گذشت

چه غم ز دار فنا مرد راه را باشد
که از بسیط بیابان غم سوار گذشت

خطیب تیرگی بخت ما شباهنگ است
که عمر کوته او لیل بی‌نهار گذشت

اگرچه دردل من آتشی ز عشقت بود
زمان کوته وصل تو چون شرار گذشت

بدور وصل تو نازم که گرچه کوته بود
چوعمر کوته گل باصدافتخار گذشت

بدرد دوریت از دیده‌ام چه آبی رفت
که همچو آتشم از چشم اشکبار گذشت

فراز چرخ برین جایگاه کیوان است
بحسن خاتمت این شعر آبدار گذشت

حرم آفتاب

چشمی که قصد دیدن رویت بخواب کرد
عزم ورود در حرم آفتاب کرد

دیشب ز سوز عشق تو در بوتهٔ فراق
گفتم حکایتی که دل سنگ آب کرد

نازت که فتنهٔ دل عشاق شهر ماست
من کیستم که خانهٔ دلها خراب کرد

تا دست باد زلف تو برروی مه فشاند
خورشید را بعنبر مشگین نقاب کرد

درصد هزار چرخ یکی ماه چون تو نیست
نازم بچشم خویش که این انتخاب کرد

در راه عشق صبر وتحمل ضرورت است
پایش شکست هر که دراین ره شتاب کرد

پدیده

چراغ زندگی

تابکی چون لاله سوزد دل زداغ زندگی
کشتهٔ باد اجل بادا چراغ زندگی

گرم جان از سردمهریهای آن مه طلعتست
ورنه اشکم را نتابد تاب داغ زندگی

مرگ را ته جرعه‌ای یارب مگر در جام نیست
خضر زآب زندگی گیرد سراغ زندگی

شهدپندارند این‌نودولتان کز روی‌جهل — جز شرنگ مرگ نبود درایاغ زندگی

میگساران صبوحی را صباحی بیش نیست — مهلت این باده پیمایان راغ زندگی

بادارزانی خضررا آب‌حیوان‌ز آنکه نیست — بیش‌از این درزندگی مارا دماغ‌زندگی

دل سرسودای کوی یار چون دارد بسر — مرغ‌جان‌راتنگ‌ز ندان‌است باغ‌زندگی

گوهمای مرگ برسرسایه‌افکن‌شوکه‌دل
شد پدیده خسته از آوای زاغ زندگی

چشمهٔ حیوان

درد چون‌افزون زحدگردید خود درمان‌شود — دست چون جسم ازتعین شست عین‌جان شود

فقر را نازم که آب جوی استغنای طبع — ازدم خضرآفرینان چشمهٔ حیوان شود

مهر خاموشی بپای دل ازآن زد قید غم — بی‌پری‌خودمرغ‌دست‌آموزراز‌ندان‌شود

بار دیو جاه بردوش سلیمان است گو — تا ز تصغیر تعلق بگذرد سلمان شود

اشک‌چشمم دردل‌خون گرنشیند باك نیست — درصدف گوهرزجوش قطرهٔ باران شود

هان‌مشو غافل زتوفنده سرشك نوح‌هان — ترسم از تاب تنور پیرزن توفان شود

پیش من افسانهٔ تجرید عنقا شد فسون — چند درقاف تجرد خواهد اوپنهان‌شود

سلسله جنبان کفر زلفت او باشد صبا — روی گردان شیخ‌شهر ازخطهٔایمان‌شود

برخودآ تا برخدا راهی زخود بینی‌بری — جان‌گرا تا چهره‌پرداز رخ‌جانان‌شود

آفتاب طبع خود تا چند دارم در حجاب — جوهرخود وانمایدتیغ‌چون‌عریان‌شود

سرگرانی گر کند پای محیط طبع من
خود پدیده گوهر اندر شهرما ارزان شود

✿✿✿

این چکامه در استقبال غزلی است از حکیم صفای اصفهانی بمطلع :
چنین شنیدم که لطف‌یزدان بروی جوینده در نبندد
دری که بگشاید ازحقیقت براهل‌عرفان دگر نبندد

احمد ترجانی‌زاده
استاد دانشکدهٔ ادبیات

همای عشق

هرآنکه بردل براه عشقی زصبر وطاقت سپر نبندد
نظر بجاه و مقام و دولت طمع بگنج گهر نبندد
به‌عشق ومستی‌اگر گسستی‌توقیدسستی زخودپرستی
که خودپرستی بغیر پستی بباغ هستی ثمر نبندد
گر ازتباهی‌خلاص‌خواهی به‌حصن‌مولی تحصّن‌اولی
کـه برلوایش شه ولایت بغیر نقش ظفر نبندد
چنان رهد دل بفرّ یزدان زقید شهوت ز کیدشیطان
که باب احسان بروی‌انسان قضا گشاید قدر نبندد
چو نور قدسی ز بهر موسی به طور سینا شد آشکارا
بگو بنادان که سحر و جادو ره وبال و خطر نبندد
زخودپرستان‌خداپرستی‌نیایدای‌جان که‌چشم‌خودبین
ز حکم یزدان کشد سراما زخواهش تن نظر نبندد
اجل بکام خداشناسان چو نوشدارو طرب فزاید
که مرگ‌عارف‌بصیرت دل گشاید ای‌جان‌بصر نبندد
ز دست ساقی پی تلاقی بعیش باقی قدح ستاند
بشادی او ببـاغ مینو کسی اثـاث سفر نبندد

جهاد اکبر کجا تواند مبارزی گر بامر یزدان
زشرع خفتان زره ز حکمت زدین احمد سپر نبندد
به‌چشم ظاهر نگر نگه کن بنقش وصورت نه‌دیدهٔ دل
که جز معانی مداد مانی بلوح دلها صور نبندد
درآرزوی خیال باطل زنقد عمرت ترا چه حاصل
که اهل حکمت کبوتر دل بدام بوك ومگر نبندد
ز سیرآفاق و سیر انفس به رازهای نظام احسن
کجا شد آگه هر آنکه رخت سفر ببحر وبر نبندد
بعالم جان چو شاهبازی بشاخ سدره شد آشیانم
اگر بناگه بزخم تیری ستمگرم بال و پر نبندد
به زیر بال همای عشقم به ملك فقرم چو پادشاهی
چه باك دارم ز بحر عمان اگر بفرقم گهر نبندد

✿✿✿

چوچاکرانش هر آنکه بردر بخدمت او کمر نبندد
چه خوشتر آنکه بوصل‌جانان برایگانی نظر نبندد
بوصل جانان امید بستم ز دام دیگر قیود رستم
دری ز رحمت گشود برمن بعشوه بازش اگر نبندد
اگر توجوئی زنیك‌خوئی کنی‌نکوئی به‌اهل کوئی
به‌شانه زن گو که‌بند برقع بروی ماهت دگر نبندد
چسان‌بخوانم بقد چوسروش‌چگونه گویم‌برخ‌چوماهش
که سرو چون‌او کله‌ندارد که ماه‌چون‌او کمر نبندد
بود دلاویز اگرچه زلفت‌چوسنبل‌تر برنگ‌وبویش
بگو بگیسو رود به یکسو که ره بروی قمر نبندد

چکار کند

خدا قضا چو نماید بشر چکار کند
بجز رضا بقضایش دگر چکار کند

اراده چونکه‌قوی‌گشت وعزم مرد درست
دگر هوی و هوس در بشر چکار کند

فروتنی است بهرجایگه سرافرازی
غرور و نخوت و عجب وبطر چکار کند

بیك نظر دل ما شد شکار پنجهٔ عشق
اسیر بند و بلای نظر چکار کند

مرو بخواب بیا بزم صبحدم بنگر
ببین که نغمهٔ مرغ سحر چکار کند

به نوبهار نشیند بشاخ تر بلبل
چو باغ خشك شد و بی‌ثمر چکار کند

درخشش مه گردون بشامگاه‌خوش‌است
چو مهر چهر نماید قمر چکار کند

چو دور اختر گردون بکام مردم نیست
ز حادثات شدن برحذر چکار کند

پدر برای جگر گوشگان بی‌هنرش
به غیر خوردن خون جگر چکار کند

به‌برق وصاعقه سوزد چو خرمن دهقان
ورا حذر ز قضا و قدر چکار کند

قضا بلا و مصیبت چو آورد ناگاه
بخانه خفته درون بیخبر چکار کند

تو را که ذائقه ناساز و طبع بیمار است
حدیث نغز چو شهد و شکر چکار کند

بمحفلی که نشینند نکته پردازان
کلام بیهده و بی‌اثر چکار کند

برای لوح دل ساده از رموز ادب
نقوش نقطه و زیر و زبر چکار کند

هرآنکه طالع و اقبال یاور او نیست
بزور دانش و فضل و هنر چکار کند

بخال وخط نبود حاجتی‌چورخ زیباست
وگرنه زیور و آذین و زر چکار کند

بچشم شاهد اگر سیم و زر ندارد قدر
تو را خزینهٔ لعل وگهر چکار کند

چو گرز رستم دستان دهی بدست زبون
برزم دشمن بیدادگر چکار کند

سنان گیو و کژاگند پهلوانی را
طمع بریده ز فتح و ظفر چکار کند

ز من بگوی بجنگاوران خفتان پوش
قدر چو پنجه نماید حذر چکار کند

بلند پایهٔ هرکس بقدر همت اوست
خطیر با عمل بی‌خطر چکار کند

بسالکان طریقت ز من بگو ای شیخ
که مرد بی‌سفر پرخطر چکار کند

اگر چراغ هدایت نه رهنمای بود — تو را مسافرت بحر و بر چکار کند
وگر عنایت و توفیق حق رفیق شود — ترا ببین فلك و ماه و خور چکار کند
فلك موافق تدبیر تو کند گردش — پدر نکوتر از این با پسر چکار کند
مه دو هفته شبان ترا کند روشن — نکو ببین که به نیکو سیر چکار کند
تورا که شبنم‌افتاده بر کشد خورشید — بر آسمان و ندانم دگر چکار کند
چوسرو سر کش دلجوی قامت‌جانان — ریاض خلد ندارد شجر چکار کند
ببین که عشق بدلهای نرمتر از موم — که‌ثبت گشته چو نقش حجر چکار کند

خدابنده

گل آتش بیز

بود در درهٔ آتش خیزی — گل سرخی گل آتش بیزی
گشته پژمرده رخ شادابش — برده در سینهٔ آتش خوابش
زار از فرقت گلزار و نزار — خوار درصحبت وآمیزش‌خار
نه برش زمزمهٔ جوئی بود — نه پیش بلبل خوشگوئی بود
دور از بلبل شوریدهٔ مست — مست‌ازتشنگی‌وجان‌کف‌دست
ازغم افکنده سرخویش بزیر — سجده آورده بر مهر منیر
گوئیا دخترك مؤبده‌ایست — که بزانو بر آتشکده‌ایست
بسکه آماجگه تیر شده — تیر قدش دم شمشیر شده
گلك آتشی آتش بار — شوخك تافته در سینهٔ نار
خواست ازابر یکی‌قطرهٔ آب — قطرهٔ شبنم شاد و شاداب
تا فشاند برخ سوزانش — قطره‌ای آب کند درمانش

✿✿✿

ابر گفتا گل من ناله مکن — صبر کن ناله پی ژاله مکن

میروم آورمت آب چنان — آب کوثر دهمت چون گل جان
شبنمی چون در و مرجان آرم — آبت از چشمهٔ حیوان آرم
بر رخت ژالهٔ رخشان ریزم — مخمل سرخ بدر آمیزم
بیهده اینهمه از درد متاب — نیست امروز ترا نوبت آب
ابر رفت و گل ما تنها شد — قامتش در بر گرما تا شد
برگهایش ز تعب بخمیدند — یکسره فرش طرب برچیدند
بست لب غنچهٔ نشکفته هنوز — غارت روح و روان کرد تموز
ابر باز آمد و باران آورد — از برای تن او جان آورد
دید گل یکسره افتاده شده — ساغر تن تهی از باده شده
رخ گلگونه‌اش آغشته بخاك — آریا خاك شود صورت پاك
ابر چون دید گل پژمرده — گشت از کردهٔ خود افسرده
کرد بر آن گل بی‌روح وروان — چشمهٔ اشك تحسر غلطان
تا که جان داشت نبخشیدش آب — چون روان رفت روان شد سیلاب
لیك دارو پس مرگ سهراب — ندهد سود مکن دیده پر آب

✿✿✿

مثل ما مثل ابر و گل است — سر ما مست بدین جام مل است
تا بدنیا سر و سودا داریم — پای برفرق ثریا داریم
چون یکی رفت خوریم آه واسف — ای دریغا که فلان رفت ز کف
ای برادر تو بیا پند بگیر — پند از قصهٔ چون قند بگیر
خویش را خادم انسانی کن — بوستانی کن و گلبانی کن
قلبها را بمحبت بنواز — غنچه‌ها را بتلطف کن باز
وه چه شادی که کسی شاد کنی — باغ ویرانه‌اش آباد کنی
لبش از خنده نمائی در بیز — دلش ازعشق کنی شورانگیز

عشق وخوبی چومرامت گردد | قلبها یکسره رامت گردد
نام انسانیت زیبنده بود | پس «خدابنده» ترا بنده بود

محمدآقاسی (دانش)

برق نگاه

جان سوخت گر زشعلهٔ برق نگاه تو | بادا فدای گردش چشم سیاه تو
عمری گذشت وچشم براهت نشسته‌ایم | بازآی تا بدیده کشم خاك راه تو
هرشب من و خیال بنا گوش روشنت | یعنی که صبح میدمد از صبحگاه تو
حاجت بنور ماه وفروغ ستاره نیست | ما را بسست روشنی روی ماه تو
این مرغ پرشکسته و وحشی بی‌پناه | آید اگر پناه دهی در پناه تو
سر بر در سرای تو کوبد صبا دریغ | کو ره ببارگاه تو برداد خواه تو
گاهی چوشمع سوختی و گه گداختی | ایدل نبود غیرمحبت گناه تو
«دانش» تن ضعیف توچون برگ کاه شد | با برق عشق تاب نیارد گیاه تو

امشب

درهم آمیخته با زمزمهٔ تار امشب | نالهٔ زار من ایشوخ دلازار امشب
دل گرفتار تو و تار بآوای حزین | گوید افسانهٔ مرغان گرفتار امشب
ترسم از لرزهٔ تار دلم از زخمهٔ تار | فتد اسرار تو از پردهٔ اسرار امشب
بیوفا یار نبودی که بصدچشم گریست | بسیه روزی من خاطر اغیار امشب
بخیال تو بنازم که کند جلوه گری | همچو شمعی بسر بستر بیمار امشب
روزی این گنبد دوار بما رام نبود | بشکنی کاشکی ای گنبد دوار امشب
بخریدار دگرعرضه‌دهم گوهر اشك | گوهر اشك مرا کیست خریدار امشب
گله‌ای بود ازآن زلف پریشان ورنه | نیست در خانهٔ دل غیر تو دیار امشب

بلبل از نالهٔ مستانه نیاسود دمی — پرده برداشته‌ای از گل رخسار امشب
خار پایی که زهجران‌تو درّدل دارم — کرده دامان مرا دامن گلزار امشب
«دانشا» قافلهٔ حسرت و غم میگذرد — توئی این قافله را قافله سالار امشب

عزیز دولت آبادی

عیش درویش

پر تو مهر تو ای مه ز دلم کم نشود — غمگسار من سودا زده جز غم نشود
دلنشینند نگاه تو و تیر جانسوز — دلپسندانه‌تر از نیش تو مرهم نشود
شد نهال قد من منحنی از بار غمت — بی‌ثمر باش‌تو، تاسرو قدت خم‌نشود
کام مستان زمی تلخ، دمی شیرین‌است — تلخ کامیم اگر رطل دمادم نشود
دست بردامن تسلیم و رضا چند زنیم — نگذشتیم بسوری که چو ماتم نشود
دل بدنیا مسپارید که این رند عجوز — با کسی جز بریا همره وهمدم نشود
هر که لذات‌جهان را نفروشد بجوی — ناخلف باشد و همسیرت آدم نشود
قطره تا پا به بیابان فنا نگذارد — نیمه شب دربغل لاله چو شبنم نشود
ما به افروختن و سوختن دل، شادیم — عیش «درویش» ازاین‌بیش‌فراهم‌نشود

یکی است

نیاز و راز سیه مست با نماز یکی است — طواف کعبه و بتخانهٔ طراز یکی‌است
نوای مختلف عاشقان ز مستوری است — رها ز پردهٔ کثرت نوای ساز یکی‌است
خیال خام بود آرزوی خوشبختی — که نقشهای دل‌انگیز بامجاز یکی‌است
بسوز تا ز غم و شادی جهان برهی — نشیب سوختهٔ دهر با فراز یکی‌است
چه رازها که کند فاش اشک غمازم — اگرچه درقفس‌تنگ سینه‌راز یکی‌است
جهان عشق ندارد توانگر و درویش — درون دام بلا مور و شاهباز یکی‌است

قدم ببارگه عاشقان بنه کانجا　　جلال غزنوی و جلوهٔ ایاز یکی‌است
بگیر کام دل از لحظه دم غنیمت دان　　وگرنه زندگی کوته و دراز یکی‌است

منم من

افسون تو در وادی افسانه منم من　　مفتون تو در کعبه و بتخانه منم من
مانند نسیمی که سر از پا نشناسد　　مجنون تو در کوچه و کاشانه منم من
از مهر منور شده مه همدم شبها　　کو آن مه بی‌مهر که دیوانه منم من
رخسار تو در ساغر و محراب هویداست　　زان معتکف مسجد و میخانه منم من
در سوختن بال و پرم شمع توئی تو　　در دور سرت سوخته پروانه منم من
گنجی است غمت در دل ویرانه نهفته　　جغدی که بود ساکن ویرانه منم من
دور از تو گریبان تحمل بدریدم　　در عشق تو دیوانهٔ فرزانه منم من
با هر که کشد بار غمی خویشم و تنها　　با این دل سودا زده بیگانه منم من

یحیی شیدا

تمنا میکند

از دل سنگش وفاداری تمنا میکند　　دل تمنای مراد از سنگ خارا میکند
دل ببوی لطف او در سینه بیجا می‌تپد　　آه را با ناله این خون گشته سودا میکند
عشوه آئین و بلافیض است باما وین عجب　　با رقیبان گرم رفتاری به عمدا میکند
با نگاه کینه‌جو ما را که آرد جان بلب　　با رقیب کورباطن کار عیسی میکند
نرگس عابد فریبش راه شیطان میزند　　پیکر مرمرتراشش وه چه غوغا میکند
میکند پیراهن صبرم قبا از یك نگاه　　گرد محشر ازدل شوریده برپا میکند
ازفراق دوزخ آشامش که جان ما گداخت　　کی زجوش هول رستاخیز پروا میکند

رنگ گوئی‌ازسپهر کینه‌پرور بر گرفت
کاینهمه با مخلصان آنماه بد تا میکند

تا ز می آنروی آتش آشتی تبخال زد
بوسه را برنقطهٔ خالش گوارا میکند

دل بدلداری چوخودنسپرده تاواقف‌شود
عشق نیروسوز وآتشدل چه‌باما میکند

عشق فردا میکنم امروز درمیدان‌عشق
بسکه‌آنمه وعدهٔ امروز و فردا میکند

هرچه جستم‌خودنبردم راه برسروجود
ایکه گفتی عاقبت جوینده پیدا میکند

حاصلی‌هرگزنیابد کس زعمر برق‌سیر
وای‌وای‌این‌زندگانی‌خون‌بدلهامیکند

لاف دانائی چرا در پیش دانایان زدن
پستهٔ بی‌مغز را یك خنده رسوا میکند

شعر صائب با مضامین بلند و ارجمند
فکرصائب‌را زجوش عجزشیدا میکند

هرکه بیندآن بدایع‌را بدیوانش یقین
«چشم‌میپوشدزحیرانی‌دهن وا میکند»

نیست «شیدا» رابدفتر ازثنای کس‌نشان
تا رمق باقیست اما مدح مولا میکند

سوخته نان

گربه سیرچمن‌آن سرو روان‌برخیزد
کی‌نشیند بچمن‌سرو وچمان‌برخیزد؟

باچنین‌قامت‌وحسن ارگذرد جانب‌باغ
سرو پا کوبد وگل‌دست فشان‌برخیزد

دل بخون می‌تپد اما نه نشیند از پای
هرچه تیراز کف‌آن‌سخت‌کمان‌برخیزد

گر عنان دلم ازکف‌ببرد نیست عجب
جلوه‌هائی که ازآن‌شعله عنان‌برخیزد

درمیان‌اینهمه‌زان‌موی‌میان‌غوغائی‌است
بنشین تا همه غوغا ز میان برخیزد

به نگاهی دل غمدیدهٔ عاشق خوشدار
تا براه تو پری از سر جان برخیزد

فتنه و شورش و آشوب و قیام و غوغا
هرچه‌خیزدهمه‌زان‌غنچه‌دهان‌برخیزد

حیرتم کشت ز تمکین سیه چشمانی
غیرحیرت‌چه‌زحسرت‌زدگان‌برخیزد؟

چون‌چناران‌به‌تهیدستی‌خودسوخت دلم
جزشراری چه‌زمن‌سوخته‌نان‌برخیزد؟

دیده‌ئی دود چسان‌ازسرآتش‌برخاست؟
بهوای تو ز دل شعله چنان برخیزد

پیری‌ومعر که گیری‌زجنونم‌هوس‌است
باچنان جلوه که‌آن‌تازه‌جوان‌برخیزد

سرو را پای‌بگل ماند همچون «شیدا»
گربه‌سیرچمن‌آن سروچمان برخیزد

محمدتقی یعقوبی (فاخر)

چاك نشد

راست با ما دل آن دلبر چالاك نشد — قامتم تا بخمی همسر افلاك نشد

سوخت مارا وبشد شمع شبستان رقیب — چه ستم‌ها که ازان شعلهٔ بی‌باك نشد

دست دارم همه درچاك گریبانی خویش — زانکه دامان تو از پنجهٔ ما چاك نشد

دل اگرسوخت بهجران تو کاشانهٔ تن — آتشی بود که همبستر خاشاك نشد

دردل ما بجز ازعشق‌تو منظوری نیست — نقشی از غیر در این آینه ادراك نشد

نه سزاگر بسرفرازی ایران عزیز — سر سودائی ما بستهٔ فتراك نشد

باده در ده که بزیبائی و روح‌افزائی — همچو رخسار تو وسینهٔ این خاك نشد

«فاخرا»هرکه‌پرخویش‌چوپروانه‌نسوخت — بهر احرام حرمخانهٔ دل پاك نشد

چکار کند

نگار رخ چو نماید قمر چکار کند — چو یار لب بگشاید شکر چکار کند

کنونکه‌عادت‌مژگان‌یارخونریزی‌است — بدل اگر نشود کارگر چکار کند

چو من فسانهٔ عشق ترا همی خواهم — فسون واعظ کوته نظر چکار کند

چوپای، بندبزنجیر کینه‌توزی‌هاست — دگر برای‌من این‌بال وپر چکار کند

چوسیل اشك‌بشوید نقوش‌خاطره‌ها — شرار خامهٔ آتش اثر چکار کند

براه وصل تو همگام آهنین تصمیم — ز پای مانده قضا و قدر چکار کند

دمی که‌آینه دردست کورطبعان است — دل رمیدهٔ صاحب نظر چکار کند

به بند لب ز اساطیر قرنهای کهن — که عصردانش وبینش سمرچکار کند

رفاه جامعه وجدان و علم می‌خواهد — وگرنه نام بهشت و سقر چکار کند

ز «فاخر»است‌بدین‌شعرصائب‌استقبال — «قضا چو تیغ برآرد سپر چکار کند

مهر وصل

شعله از آتش دل موج زنان برخیزد
آنچنان کز شررش دود بجان برخیزد

ناز چندین مفروش ایگل خوشبوی بهار
باش تا صرصر یغمای خزان برخیزد

ایخوش آنروز که باشوق ریاض ملکوت
طایر جان ز قفس نغمه زنان برخیزد

محمل لیلی اگر بگذرد ازدشت جنون
از پی ناقهٔ او بانگ و فغان برخیزد

قاصد ازروضهٔ رضوان خبری گر بدهد
زاهد گوشه نشین از سر جان برخیزد

مهروصل تو اگر سرزند ازمشرق دل
ظلمت درد فراقت ز میان برخیزد

بکسی رام نگردد دل آشفته مگر
تیر دلدوز نگاهت ز کمان برخیزد

ساقی ار جام بکف گام به میخانه نهد
شور و غوغا ز خرابات مغان برخیزد

«گوهر» ار بوی وصالت شنود همچو سپند
از سرآتش غم رقص کنان برخیزد

تلخی هجران

ناوك مژگان جانان تا بدل جا میکند
خون دل ازدیده جاری سیل آسا میکند

سرد مهری بین که آنمه ازسرشب تا سحر
با رقیبان ذکر عجز و زاری ما میکند

کام خسرو هست شهد آگین زشیرین، کوهکن
تلخی هجران بیان با سنگ خارا میکند

بلبل طبع مرا بخشد مگر فیض مقال
غنچهٔ لب برتبسم همچو گل وا میکند

با جمال عالم آرای خود آن آئینه روی
طوطی خاموش را از شوق گویا میکند

داغ خودرا ازچه روپوشم که دل چون لاله ئی
جلوه های آتشین در کوه وصحرا میکند

در کنار جویباران قامت موزون او
جلوهٔ شمشاد و ناز سرو رعنا میکند

غافل ازشهباز تقدیراست در کهسار عشق
کبك خوشرفتار خاطرخنده ها تا میکند

فاش شد از اشک شبنم رازپنهانش مگو
از چه بلبل اینهمه فریاد و غوغا میکند

گرتواند رست ازدام‌حوادث مرغ جان
آشیان درقاف خوشبختی چوعنقا میکند

هر که بیند همچومن نامردمی‌ازمردمان
در حریم گوشهٔ وحدتسرا جا میکند

رنج ناکامی و غم دل را ز پا افکند لیك
باز قید دیگری دیوانه در پا میکند

ای صبا درچرخ چارم پور مریم را بگو
سیم و زر در عصر ما کار مسیحا میکند

دل مکن عیبش اگر ترك دیار ویار گفت
میرودآنجا که عشق‌خویش پیدا میکند

اشك‌خون‌آلود چشم خویش‌را نازم که‌او
دامنم‌را پر ز«گوهر» همچودریا میکند

مرتضوی برازجانی
مدرس کل آموزش و پرورش

کتاب

شوق دیدارش مرا با صد شتاب
میکشد دامن‌کشان با التهاب

تا رسم برپایش افتم همچو خاك
با دلی گم‌کرده ره در پیچ و تاب

راه پیمایم ولی نز عقل و هوش
مست مستم لیك نز جام شراب

سوز دل اشکم نماید آتشین
آتش هجران دلم سازد کباب

آنچنان سرگشته و آشفته‌ام
که ندانم فرق آتش را ز آب

بیخودم از سود و از سودای خود
می ندانم در خطایم یا صواب

جرعه‌ای خواهم ز آب زندگی
تشنه‌ای گم کرده راهم در سراب

این همه امید و این آشفتگی
خود به بیداری‌است یارب یا بخواب

چاره‌ای باید بسازم تا دلم
وا رهد از این همه رنج و عذاب

چارهٔ دل نیست جز در دست یار
یار مه سیمای پنهان در نقاب

یار مشکین موی ومشکین بوی و بر
مشك اندر دست و رخ اندر حجاب

در کنارش گیرم و بوسم لبش
وز دو لعلش سرکشم صهبای ناب

واین دل بی‌صبر را بخشم شکیب | بر صبورانش کنم مالك رقاب
غفلتش گیرم هشیوارش کنم | آرمش پای تفکر در رکاب
کیست آن یاری که دلداری دهد | این دل نازکتر از نقش حباب
کیست آن یاری که گر آزارمش | زو نیاید یك عتاب و یك خطاب
کیست آن یاری که لب بربسته است | با خموشی میدهد صدها جواب
یار خوش گفتار دانش بخش دل | مونس شبهای تنهائی کتاب
دیو گمراهی اگر راهم زند | بهر زخمش آمده تیر شهاب
بر بساط رنگ رنگ نعمتش | ریزه خوارانند جمله شیخ و شاب

جمشید مرتضوی

حیرت و طلب

ماه رویت چون به‌ابر گیسوان‌پنهان شود | از بخار حسرت اشك‌دیده چون باران‌شود
از تنور سینه هستی بر کند طوفان نوح | آه اگر با اشك آتشناك هم پیمان شود
بی گل رویش اگر در باغ مینو بگذرم | گل بچشمم‌خار گردد باغ چون‌زندان‌شود
چتر گل برسر کشد مرغ‌دل‌اندر باغ‌عیش | گر گل‌زیبای‌رویش‌یکدمی‌خندان شود
عاشق صادق نباشد آنکه بردار فنا | بی‌خبر ازجان‌نباشد غافل ازجانان شود
جان‌ودل بر کف گرفتیم و بتاوان‌خواستیم | تا دل غمدیدهٔ ما را غمش مهمان شود
گرطلب‌نبود به‌جانان کی‌رسد اهل‌طریق | رهرو وادی حیرت ازطلب حیران شود
چشم بگشا وشگفتی بین که دربازار عشق | چون‌صفاوصدق‌باشدوصل‌خودارزان‌شود
گر ببیند چشم‌حق بین جلوهٔ حسن حبیب | بی‌نیاز ازحور عین و روضهٔ‌رضوان شود
از جهان خاك تا افلاك گامی بیش نیست | جسم بی‌قدر تو ازفیض محبت‌جان شود

سرود غم

خرم کسیکه دیده‌چودیده دریا کند زغم　　دستی بسوی عالم بالا کند زغم

شهد وصال دوست کجا می چشد کسی　　کز درد عشق ناله و شکوا کند زغم

غماز درد عشق بمقصود کی رسد　　بلبل نه صادق است که غوغا کند زغم

طفل طریق عشق بود آنکه چون هزار　　نالد ز درد هجر و دریغا کند زغم

آن رهروی که سالك کوی حقیقت‌است　　روزی رسد که آنهمه پیدا کند زغم

سر وجود عالم کون و مکان بود　　آن ناله ای‌که عاشق شیدا کند زغم

آن بنده‌ای که جز به‌طبیعت نظر نداشت　　از دل رهی بسوی خدا وا کند زغم

برتر شد از فلك به غم عشق آدمی　　این‌خاك‌بین که عرش چه رسوا کند زغم

وحدت نگر که برسر دار فنای عشق　　از وصل نکته گوید و حاشا کند زغم

روی حبیب خویش کجا بیند آن‌کسی　　کز رنج دور باشد و پروا کند زعم

منوچهر مرتضوی
استاد دانشکدهٔ ادبیات

استقبال از غزل صائب تبریزی بمطلع :
چوعشق دشمن جان شد حذر چکار کند
قضا چو تیغ برآرد سپر چکار کند

چو سرو سایه فکن شد ثمر چکار کند

چو بخت پشت نماید هنر چکار کند　　همای همّت گردون سپر چکار کند

ز همرهان دل عاشق ملول میگردد　　برید ملك سبا همسفر چکار کند

رهین دامن و زانوست پا و سر ما را　　اسیر دام فلك بال و پر چکار کند

علاج کوه غم از کوهکن نمی‌آید　　بعقدهٔ دل ما نیشتر چکار کند

ز سست اصلی خویشند شاخه‌ها نالان　　گناه تیشه چه باشد تبر چکار کند

چراغ آینه‌داران جمال سلطانست　　چو آفتاب برآید شرر چکار کند

نشان خامی اسپند روی پیشانی است — حریف سوخته دل شور وشرچکار کند
شکوه کنگره ازفیض پای دیوار است — چو نیست اصل و گهر بام ودرچکار کند
بگوش بیخبران راز عشق خوش ناید — حدیث مهر و وفا گاو وخر چکار کند
جمال نرگس وگلخار این گلستانست — بزیر سایهٔ طوبی شجر چکار کند
ز سرمه دان طریقت نمی جهد نوری — بدرد دیده وران بی بصر چکار کند
بغیرعشق درین دشت خضرراهی نیست — میان ریگ روان راهبر چکار کند
حدود کعبه و بتخانه بهرخامانست — انیس بزم هیولا صُوَر چکار کند
حریف صرصراین دشت باد وطوفان نیست — نسیم خسته دلِ محتضر چکار کند
فضای کشتی بلقیس قاف سیمرغ است — پیام هدهد نامعتبر چکار کند
مقام وحدت خورشید فوق ادراکست — حریف احول کوته نظر چکار کند
بهفت پردهٔ اسرار ذات بیچونش — فرشته راه ندارد بشرچکار کند
زآفتاب درین راه باج میخواهند — ببام خلوت عیسی قمرچکار کند
بپای عزم توان سرفراز عالم شد — گدای مفلس بی پا و سر چکار کند
بچشم نرگس و گل رنگ بی نیازی نیست — چو دیده سیر نشد سیم وزر چکار کند
زبان تشنهٔ هردانه آب میخواهد — بکشت دوزخیان چشم تر چکار کند
طنین تیشه بخسرو همی کند تلقین — چو نیست نغمهٔ شیرین شکرچکار کند
غرور سرو سرافراز ازسبکباری است — چو مرد سایه فکن شد ثمرچکار کند
هزار نقش دقیق آفرید خامهٔ من — کفاف گر ندهد بیشتر چکار کند
زنکته ساغراندیشه گرچه سرشاراست — به پیش خمکده این مختصرچکار کند
گناه سستی گفتار ما ز صائب نیست — بجرم صبح نخستین سحر چکار کند

آبانماه ۱۳۴۵

از ما بتو مسافت چشم است تا نگاه

ما از تو جز نگاه تمنا نمیکنیم — برروی عشق باب هوس وا نمیکنیم

سودای خام وصل تو در سر نمی‌پزیم
دل‌شادمان بجلـــــوهٔ رؤیا نمیکنیم

یعقوب وار پیرهنی بهر مـا بس است
آلوده تن به ننگ زلیخـا نمیکنیم

ازمحنت فراق‌تو خواندیم صدجواب
ما امتحان گفتــــهٔ موسی نمیکنیم

نادان همیشه در طلب لن‌ترانی است
ما عاقلیم‌خواهش‌بیجــــا نمیکنیم

از پیچ و تـاب دام ، کبوتر کند حذر
شیریم مـا ز سلسلـه پروا نمیکنیم

ای‌آفتاب روی چـو منظور ما توئی
دیگر نظر بماه وثریـــا نمیکنیم

از دوزخ و بهشت بعشق تــو فـارغیم
یك مـو خطا زگفتـهٔ مولا نمیکنیم

تا سایهٔ وصال تـو در سر کشیـده‌ایم
منزل بزیرسایـــــهٔ طوبی نمیکنیم

در هرقبیله از رخ تو صد نشانه است
تن را غبـــار وادی‌لیلی نمیکنیم

با یك بلی هزار بـلا ما خریـده‌ایم
از آنچه گفتـــــه‌ایم تبرّا نمیکنیم

از ابتـدا نهایت افسانـه خوانـده‌ایم
بیهوده عزم لانهٔ عنقــــا نمیکنیم

لیل و نهار و کعبه و اقصی یکی بود
چــون وچرا بمعنی اسری نمیکنیم

صد آفتاب در دل یك ذرّه دیـده‌ایم
با قطره التفات بــــدریا نمیکنیم

بیمی مدار زانچـه بمنصور بسته‌انـد
فاش است راز ما و تـو افشا نمیکنیم

از ما بتـو مسافت چشم است تـا نگاه
ما کـور دیـده‌ایم کـه پیـدا نمیکنیم

خـود را شناس تـا بشناسی خـدای را
دشوار نیست درك سخن، ما نمیکنیم

از خـود بخـود بعمر درازی نمیرسیم
چــون رهروی بهمت والا نمیکنیم

ما گمرهـان مرده نشـانیم زین سبب
قطع نظر ز خضر و مسیحـا نمیکنیم

مـا راز دار غیـرتِ معشوق نیستیم
از بیم دار راز هـویــــدا نمیکنیم

شادی‌وصل و گریهٔ هجران‌زغفلت‌است
ما غافلیم ازتــــو و حاشا نمیکنیم

اسفندماه ۱۳۴۴

دل سر بهوا

تا که روشنگر جان پرتو رأی من وتست | گر نوایی‌است درین‌پرده نوای من وتست
دور گردون که پدید آور شادی و غم است | ایدل خسته غمش جمله برای من وتست
این جهانی که درو رنگ ثباتی نبود | چند برخیره سرایی که سرای من وتست
دست کوتـه نکنـد از دل شوریدهٔ ما | چنگی درد، کزان شور ونوای من وتست
سر مکن شکوه ازآن ماه که بی‌مهری او | از پی سنجش میزان وفای من وتست
اینهمه دانه ودامی که درین رهگذر است | از پی صیـد دل سر بهوای من وتست
گـرچه غم گر بسر کوی فنا رهسپریم | که فنای تو و من عین بقای من وتست
تـا اسیر غم عشقیم ، بخلوتگه دل ! | همچو نی نالهٔ جانسوز سزای من وتست

«هاتف»ازدوری‌جانان‌نکنی‌شکوه که‌هجر
بـره عشق بهین راهنمـای من وتست

بادهٔ عشق

آهم از سینهٔ پردرد چنان برخیزد | کز دل‌آتش سوزنده دخان برخیزد
شدخزان گلشن‌عمرو گل‌عشقم نشکفت | جای‌آنست که از سینه فغان برخیزد
سوزد ازآتش حسرت پر پروانهٔ ما | شمع‌را تا که‌چنین‌شعله‌زجان برخیزد
طعنه از پرتو رخساره بخورشید زند | صبحدم‌چون‌مهم‌ازخواب گران‌برخیزد
طرفه‌حالیست در آن بزم که‌از بادهٔ‌عشق | شرم ازدیده وخجلت زمیان برخیزد
شایدازفیض‌سرشکی‌کەزچشم‌استدوان | روزی ازدامنم‌آن‌سرو روان برخیزد
تا شباهنگ زند طاق فلك جلوه کند | تیرگی از دل اقطار جهان برخیزد
شکوه ازگردش ایام ندارد «هاتف» | خواهدازبخت که‌ازدورزمان برخیزد

پیر و صائب شیرین سخنم آنکه سرود
«بی کماندار چه‌ازتیرو کمان‌برخیزد»

الرسالة البهائیه

الرسالة البهائیه فی‌مقامات نقشبندیه کتابی است که بسبك اسرارالتوحید بنثر ساده نوشته شده است و راجع بزندگانی و مقامات و کرامات شیخ بهاءالحق والدین محمد بن محمدالمعروف بنقشبند البخاری صحبت می‌نماید .

این نسخهٔ نفیس خطی و صحیح و کامل را در سنندج خریداری کردم . و تا آنجائیکه مقدور بود و تحقیق کرده‌ام تنها نام کتاب و اسم مصنفش را حاجی خلیفه مؤلف کشف‌الظنون درجلد اول، ستون ۸۵۱ چنین می‌نگارد: « الرسالة البهائیه ـ در مناقب شیخ‌بهاءالدین‌نقشبندی‌ـ تألیف محمد بن مسعودبخاری وسید شریف جرجانی»

بطوریکه ازصفحهٔ چهل وپنجم نسخه معلوم میگردد مصنف‌این‌رساله ابوالقاسم بن محمد بن‌المسعود است .

تا کنون نسخهٔ ثانی این کتاب راکسی سراغ نداده‌است. چون مرا بغیرازین رساله بکتاب دیگری دسترسی نیست لذا بشرح آن می‌پردازم : نسخهٔ موجود شامل ۱۳۹ ورق می‌باشد . کاغذآن ترمه و بابعاد « ۲۳×۱٤ » سانتیمتر و دارای سرلوحی نسبةً خوب و حواشیش با طلا و لاجورد و شنگرف جدول کشی شده است . هرصفحه دارای پانزده سطر می‌باشد .

متن کتاب با مرکب سیاه و عناوین با مرکب قرمز نوشته شده . نام کتاب را خود مؤلف درآخر صفحهٔ نوزده (الرسالة البهائیه) نام میبرد . اول کتاب باین‌جمله شروع میشود :

« حمد و سپاس بی‌حد و قیاس ذات پاك خدایی را که عزوجل شأنه ، و عظم و علا کبر آوه وسلطانه که ﷻبدو فطرت بید قدرت درکارگاه ......» وآخر کتاب باین جمله ختم میشود «باتمام رسید این نسخهٔشریف درروزچهارشنبه‌چهارم ماه‌جمادی‌الاخر در دست مخلص خواجگان بدر محمد مدعو بعثمان امید است که درنظر یاران اگر این مسوده درآید در صحت او کوشند و بخطائی این فقیر را در خاطر آرند فی‌شهور سنهٔ ۱۰۲۶ » ودرحاشیه بهمان خط می‌نویسد : « دربلدهٔ بلخ درسر مزار فایض‌الانوار خواجه پارسا نور مرقده نوشته شد.» چون مصنف دراواسط کتاب بسال۸۲۲ که سال وفات خواجه پارسا است اشاره میکند حتماً تألیف کتاب بعداز ۸۲۲ هجری می‌باشد.

در کتابت همه جا « پ را ب » و «س و ش را س ـ با سه نقطه در زیر آن . » و « هجده را هژده » و « ح را ح ـ با علامتی در زیرش » و «چ را بشکل‌ج » و«بدانکه را بدانك» و بجای «د» دربعضی جاها «ت» نوشته‌است. چنین‌بنظر میرسد رساله درقرن نهم هجری تألیف یافته و شامل است بریك مقدمه وسه باب :

باب اول در مبادی احوال ایشان و سلسلهٔ مشایخ قدس سرهم .

باب دوم در بیان حقایق و لطایفی که برزبان مبارك میگذرانیده‌اند و بیان سلوك ایشان .

باب سیم دربیان کرامات ایشان .

انشایش بغایت روان و خالی از سجع و موازنه و تکلف می‌باشد و باقتضای محل گاهی جملات تازی و اشعار پارسی نغزی شاهد آورده است . بهاءالدین محمد نقشبندی درسال ۷۲۸ در بخارا متولد شده وسوم ربیع‌الاول سنهٔ۷۹۱ وفات‌یافته‌است. مولانا عبدالرحمن جامی از خلفای این طریقه میباشد . از مهرهای موجود درآخر نسخه پیداست که این کتاب موروثی نقشبندی‌ها بوده است . نمیدانم مآخذ تحقیق مرحوم استاد سعید نفیسی (مندرج در تقویم پارس) راجع ببزرگان نقشبندی همین رساله بوده است یاکتاب دیگری . برای مزید استحضار خوانندهٔ عزیز از سبك متن کتاب اینك چند نمونه ذیلاً درج می گردد :

برهان‌المحققین شیخ ابوالحسن بن دقاق را قدس‌الله تعالی روحه پرسیدند در سخن مردان شنیدن هیچ فایده نیست ، چون بدان کار نمی‌توانیم کرد ، گفت بلی دو فایده است ، یکی آنکه اگر مرد طالب بود قوی همت گردد ، وطلبش زیادت شود، و دیگر آنکه اگر کسی درخود پنداری دارد آن فرو شکند ، ودعوی ازسر او بیرون رود ، ونیك او بد نماید . « نقل ازمقدمه »

نقل‌است که میفرمودند هرگز شمارا بحل‌نکنم اگرهمت شما درطلب مقصود چنان نباشد که قدم خود را برفرق من نهیت و بگذریت نقل است که میفرمودند ما دراوقات جوانی ازحضرت حق سبحانه وتعالی‌خواسته بودیم که توفیق و قوت تحمل بارهاء این راه کرامت فرمای تا هرریاضتی وباری که درین راه باشد بکشم وحضرت احدیت جلت‌الطافه کرم فرمود واجابت نمود وما بارهای این راه درجوانی کشیده‌ایم و درپیری آزاد گشته

شرطست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر . «از باب اول»

نقلست که حضرت‌خواجه روح‌تعالی روحه درمبادی‌خواجه علاءالحق والدین را رحمه‌الله در پیش خود بسیار می‌نشاندند و نزدیك بخود میگردانیدند درمجالس، ایشانرا ازین‌معنی‌سؤال کردند، فرمودند اورا نزدخود می‌نشانم‌تا گرگ‌اورا نخورد. گرگ نفس او درکمین اوست، هرلحظه از حال او تفحص می‌نمایم و میخواهم تا مظهری شود . «ازباب دوم»

نقلست ازخواجه علاءالدین رحمه‌الله که میفرمودند دراوایل که‌بشرف صحبت حضرت‌خواجه قدس‌سره مشرف گشتم حضرت‌خواجه روزی مرا گفتند تو مرا، یامن ترا؟ گفتم ای‌مخدوم شمارا باین‌فقیر بی‌سر وپا چه‌التفات خواهدبود، من‌شمارا دوست میدارم، فرمودند ساکن باش تا ترا معلوم شود، چون زمانی گذشت خودرا ازمحبت ایشان تمام خالی‌یافتم، آنگاه فرمودند ترا معلوم شد که محبت ازطرف ما بوده‌است.

اگر از جانب معشوق نباشد میلی طلب‌عاشق بیچاره بجائی‌نرسد. «ازباب سوم»

جنگ منشآت[1]

در کنج کتابخانهٔ محقر منزلم یك‌جلد نسخهٔ خطی کوچکی وجود دارد که در واقع میتوان آنرا جنگ منشآت‌نامید. طول این کتابچه ۱۷ وعرضش ۱۰/۵ سانتیمتر است ودارای جلد مندرس چرمی و۴۱ ورق (۸۲صفحه) میباشد و بشیوهٔ خط نستعلیق نسبةً زیبا و بعضاً شکسته تحریر یافته است . جنگ مزبور دارای مقدمه‌ایست بسیار شیوا دربیان منافع حسن‌خط وانشاء ولزوم‌آموختن ایندو فن ظریف ونفیس که ضمن آن مردم واولادشان را بآموختن آنها تحریض وترغیب مینماید. اینك چند جمله :

بررأی منیر و ضمیر مهر تنویر ارباب استعداد و قابلیت ، و اصحاب کمال و فطنت مستور ومحجوب[2] نخواهد بود که بنا برحسب مؤدای بلاغت انتمای «تحرضوا اولادکم بالکتابة فان‌الکتابة من‌همم‌الملوك» برکافهٔ انام متحتم وبرجمهور عوام لازم است که دربارهٔ اولاد امجاد و احفاد اکباد اجتهاد بایدشان مرعی داشت تا در سلك مصدوقهٔ «علیکم‌بحسن‌الخط» منتظم ومنخرط تواندبود ودرمیدان «الخط نصف‌العلم» طریق علم و ادب توانند پیمود و موافق این صورت و مطابق اینمعنی گفته‌اند :

خط همان به زقلم زاینده   که بیاساید ازاو خواننده

و .....

درپایان این مقدمه بعداز اعتذار ازاهل فضل وادب وقلم‌بشکرتشرف به‌زیارت تربت مطهر خاتم‌الانبیاء پرداخته وبا خامه‌ای نغز و عارفانه چنین مینگارد :

--

۱ـ این مقاله را مرحوم علی لك‌دیزجی برای درج در شمارهٔ ۹ نشریهٔ‌کتابخانهٔ ملی تهیه‌کرده بود . ك

۲ـ مهجوب نوشته شده

بحمدالله تعالی بشرف زیارت تربت مطهر منور پیغمبری که کلام معجز نظام مجید ربانی، من فاتحة الی الخاتمه، بیان نعت کمال اوست و خطاب مستطاب «لولاك لما خلقت الافلاك من کلیاته و جزئیاته» ایمای وصف جلال اوست و اگر از اخلاقش کسی گوید در برابر «انك لعلی خلق عظیم» چه گوید و اگر از سموقدرش و قربش دم زنم درمقابل «قاب قوسین اوادنی» چه پردازد ....

و بعد با نثری مسجع که بی‌شباهت بسبك مقدمهٔ سعدالدین و روایینی برمقدمهٔ مرزبان نامه نیست در نعت حضرت علی و آل او داد سخن میدهد.

آستان عرش نشانی که مقیم سراپردهٔ لاهوتی پرده‌دار حریم خدمت اویند و ایستادگان سرادق جبروتی جاروب کش صحن ارم نسبت او، ومعلومات... کفی ازموجهٔ دریای علوم او، ومعقولات نفوس رشحه‌ای ازفیوضات عموم او، درهٔ بیضا پرتوی ازنور ظهور او و بیضهٔ بیضا شراره‌ای، از شمع شعور او و.....

ازکاتب یا مدون این اثر شیوا، نه در اوایل ونه در اواخر ونه درپشت و روی جلد هیچگونه اثری پیدا نیست ومعلوم نیست در کدام عصر وبدست چه کسی نگارش یافته‌ است زیرا بعلت احتواء برمنشآت و مراسلات گوناگون و اشتمال برمضامین متنوعه دارای سبك منظم ویك نسق وخاصی هم نیست که بدانوسیله بتوان احتمال داد کداصولاً باید مربوط بکدام قرن و دوره باشد ولی از فحوای عریضه‌ایکد در پایان جنگ آمده و کتابچه بدان ختم میگردد میتوان بیقین حدس زد که اثرمزبور درحدود صدرمشروطیت جمع آوری گردیده است[1].

«بموقف عرض و کلاء اجلاء عالی میرساند که کمترین همواره طراوت بهارستان

۱ــ عجبتر آنکه کاغذ بعضی از اوراق بسیار قدیمی و برخی دیگر نسبةً جدید وهمچنین خط و مرکب متنوع میباشد. در اوایل و اواسط جنگ بسیار پخته با مرکب قدیمی و در اواخر ناپخته وبامرکب شفاف وتند نوشته شده‌است. گویا جنگ مزبور درخانواده‌های مختلف از دورهٔ صفویه شروع شده و درصدر مشروطیت پایان یافته است وجود نامه‌های مربوط بدورهٔ صفوی و ترکی و عثمانی و عریضهٔ پایان کتابچه شاید بتواند مؤید این نظر باشد.

دولت واقبال، وخضارت سعادت واجلال بندگان عالی را ازمدار امطار نیسان‌احسان داور منان مستدعی و ....» *

بطورکلی جنگ مذکور حاوی یك قسمت مراسلات پادشاهان و جواب آنان، مراسله برای سرداران وعمال معظم، بمنشیان عظیم‌الشأن ومنشورها وفرامین‌پادشاهان و وزیران ، وقسمتی مراسله برای دوستان ومحبان ونامه‌های عاشقانه وپاسخ‌آنهاست. چند نامه بزبان ترکی عثمانی نیز ضمن‌آن‌آمده‌است. یك‌نامه ازدورهٔ صفویه مندرج است که سبك برخی دیگر از نامه‌ها بهمان مراسله میماند وسبك برخی دیگر بآثار دورهٔ نادری و دورهٔ قاجاریه وصدر مشروطیت شباهت بیمانند و تام دارد .

تمام منشآت به‌نثر مسجع نگارش‌یافته ومتضمن اشعاری ازصاحبدلان وشعرای ایرانی و آیاتی از قرآن‌کریم و ضروب امثال عربی است که در بیان مقاصد بدانها استناد شده است . لغات عربی زیاده ازحد استعمال شده و صنایع بدیعی ازقبیل سجع و جناس و ایهام وتضمین بحد وفور بکار رفته تا جائیکه دربرخی مکاتبات‌کار بتکلفات بیمورد کشیده است .

ناگفته‌نماند اثر مزبور خالی ازاشتباهات املائی و انشائی‌نیست وبعضاً اغلاط فاحشی‌که ناشی ازتحریف وتصحیف‌است بچشم میخورد و ازاینجا معلوم میشودکه یا صددرصدنسخهٔ‌اصیل‌نیست ویامدون‌جنگ‌ازسواد فارسی وعربی‌عمیق‌بهرهٔ‌کافی و وافی نداشته‌است . اینك برای نمونه چهار مراسله، یکی‌از مراسلات پادشاهان، دوفقره از نامه‌های دوستانه و یکی‌از مکاتبات ترکی عثمانی درج میگردد :

نمونهٔ قسمتی از یکی از مراسلات پادشاهان :[1]

« محب‌اخلاصمند بعداز دعای بیریا وتحیات اجابت انتما آینهٔ ضمیر مهرتنویر ملاطفت تخمیر را از صور مدعا و تمنای خاطر اخلاص اقتضا عکس پیرا میسازدکه

۱ـ ازفحوای این نامه چنین‌استنباط میشودکه مربوط باوایل دورهٔ نادری ودفع افاغنه میباشد . از نظر سبك نیز شبیه درهٔ نادریست .

بشرح حال و اخلال اوضاع ایران که البته گوشزد مطعمان[1] حریم دولت و اقبال و سامعه‌افروز مقیمان بارگاه عزوجلال شده خواهد بود پرداختن ومرآت خاطر عاطر را ازغبار اظهارآن آلودهٔ رنگ کدورت ساختن بیصورت‌است وچون دراینوقت‌عالیجاه صدر معظم محترم ودستور مکرم مفخم وزیر اعظم‌آن سرور سلاطین‌جهان وافسر تارك خواقین دوران‌فاتح‌ابواب‌بستهٔ مهر و ولا شیرازه‌بند سررشتهٔ گسستهٔ‌صدق وصفا گردیده شرحی مشعر برتصمیم همت علیای‌سلطانی وبهمت والای‌خاقانی به‌تنبیه افغان خذلان نشان و تسخیر اصفهان و تمکن این خالص‌الجنان در ممالك موروثی آبا و اجداد بلندمکان قلمی نموده بود مراتب مزبوره بادی از دلجوئی و التفات وتفقد وتوجهات آن‌اعظم‌خواقین روزگار درآوری که فیمابین آن زبدهٔ سلاطین نامدار و والدبزرگوار این عقیدت شعار مستحکم بوده و میدارد این محب را جنانی دراول کار که ازخدمت والد بزرگوارخود ولیعهد ومرخص... مأمورباظهار وقایع‌احوال‌بخدمت‌ثریا منزلت آن عم بزرگوار عالیمقدار و شهریار گران وقار سپهر اقتدار واستمداد و استعانت از کارکنان‌آن سلطنت ابد توأمان بود و جهت همین ایلچی بدربار فلك مدار سلطانی و تلثیم عتبهٔ علیهٔ قاآنی روانه نمود ومشرف نشدن او به تقبیل‌آستان آسمان‌سان خدیو جهانیان جهتی سوای سستی طالع این‌خالص‌الجنان نداشت وحال‌خود بحمدالله خاطر فیض مظاهر که مهبط الهامات‌غیبی ومطرح اشعهٔ انوارتأییدات‌لاریبی‌است‌بدون‌وساطت غیرمتوجه این امر خیر شده کقول‌الشاعر:

آنچه دلم در طلبش میشتافت در پس این پرده نهان بود یافت[2]

قسمتی از نامه بزبان ترکی عثمانی :

« جناب معلی‌القاب رفیع قباب شوکت‌انتساب مناعت مآب ابهت نصاب حسن الخصال احسن‌الفعال محسن النظام مستحسن المهام ممهد بنیان الدولة العلیة العالیة

۱ــ مطلمان نوشته شده

۲ــ بقیه دارد

العثمانیه مشید ارکان السلطنة الجلیلة الخداوندگاریه عزتلو سعادتلو حضرتلرنیك دارالسلام چمن چمن گلهای عز و اقبال و بیت‌الحرام دامن دامن شکوفهای مجد و اجلال اولان حضور بهجت موفورلرینه کمال و ولادن ماشی و ریب و ریادن متحاشی یرله نوباوهٔ نخلستان دوستی و ریاحین عنبربوی یکجهتی که همواره « الارواح جنود مجندة» حدیث باهرالشرف مضمون نمیقه‌سی ایله مهب ارواحدن عالم اشباحه هبوب نفخه‌انگیز و باد بهاری گیتی مشام خلتی استشمامزه معطر و غالیه ریزایدوب متحف و مهدی قلندقد نصنکرا انهاء دوستانه و اعلان محبانه بودرکه « کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام » منطوق شریفی ازره قرنداشم محمدعلیخان رتبهٔ والای ایران سپهسالاری‌سینه سرافراز و مقارناً له بحار رحمت‌آفریدگار تعالی شأنه غریق و جوار مغفرت جهان داور دادار تقدست اسماؤهه توفیق یافته اولوب، بوسانحهٔ واهیه کمال تحیره باعث ونهایت تأثره منبعث‌الندوبده ارتیابدور[1]« انا لله وانا الیه راجعون ....[2]»

نمونه‌ای از نامه‌های دوستانه :

رسید نامهٔ نامی ز شهریار گرامی	بنام گمشده نامی رساند نامهٔ نامی
نه‌نامه درج‌محبت که‌درج بود درآنجا	جواهرهنروفضل ومکرمت‌بتمامی

شکرنامهٔ شریف که شرفنامهٔ این‌بندهٔ ضعیف‌است چگونه گزارم وشرح لطایفی که در طی‌آن منطویست چه‌سان عرضه دارم ، اگر پیچیده‌است تعویذ دل رمیده‌است و اگر گشاده است نزهتگاه چشم رمددیدهٔ فراق کشیده‌است؛ عنوانش‌عنفوان‌جوانی ومضمونش متضمن‌آمال وامانی، سوادش فیوضات‌ابدی وخاتمه‌اش مشعربرختم سعادت سرمدی، عرضش ازعرض نیاز عاشق دلنواز بمعشوق طناز خوشتر و طولش از طول زندگانی و عشرت و کامرانی دلکشتر.

۱ــ ترکیب نامه غلط و پیچیده است .

۲ــ بقیه دارد .

القصه بطولها اگر عمر دراز | درملك سخنوری رود شیب وفراز
نا کرده بوصف او بیکمنزل طی | آخر بقرارگاه عمر[1] خود آید باز

همچنانکه لطایف آن صحیفه ازحیز تقریر و تحریر بیرون است همچنین شوق وآرزومندی بدریافت حضور آن منبع الطاف وسرچشمهٔ حقایق ومعارف برهمین قانون است لاجرم عنان بیان ازاطناب درآن باب مصروف و زمام کلام بصوب اختصار بربعضی ازآن معطوف

چه[2] نبود غـایت کاری بدیدار[3] | تقاعد مصلحت باشد درآن کار

حق تعالی نزدیکانرا از محنت مفارقت دور دارد و دورانرا از دولت وصال نزدیکان مسرور گرداند بحق ملك الغفور و شفیع المذنبین فی یوم النشور .

نمونه‌ای از جواب نامه‌ها :

«بعد عمری یار یاد دوستداران کرده است | چارهٔ درد دل امیدواران کرده است

مکتوب مرغوب محبت اسلوب که بعدازامتدادآتش دلسوزجانگداز، بغایت مخلص مهجور را با ارسال آن مفتخر و سرافراز فرموده بودند رسیده موجب تضاعف مواد محبت و اتحاد شد .

چه خوش باشد که بعداز انتظاری | بامیـدی رسد امیـدواری

ترصد آنستکه عنقریب حصول نعمت خدمت، علاوهٔ آن مکرمت گردد و منه الاستعانة والتوفیق. اگرمستفسر احوال کثیرالاختلال یکجهتی باشید بحمدالله تعالی سبحانه ، مجاری احوال خیرخواه بی اشتباه بخیر و خوبی گذرانست و نگرانی بجز حرمان شرف ملازمت شریف که ماورای همهٔ آرزوهاست واقع نیست، امید که آفتاب

۱ــ وزن شعر میرساندکه عمر اضافه است و بیجا داخل بیت شده است .
۲ــ اصولا باید چو باشد .
۳ــ باید پدیدار باشد .

عالمتاب مشاهدهٔ جمال باکمال از مشرق حصول شارق گردد و کلفت وملال بالکلیه
زایل شود «انه سمیع مجیب» . توقع آنستکه مرحمت بینهایت وعاطفت بیغایت دریغ
نداشته بسرافراز نامجات مفتخر و مباهی گردانند که بلاشبهه موجب افتخار و سبب
استظهار فیمابین همگنان میشود .

الهی خوبتر هرروزت از روز دگر بادا — نهال عمرت از جوی بقا سیراب‌تر بادا

۲۴ خردادماه ۱۳۴۴

علی لکدیزجی

واد آذر

دنیای من

این وادی‌نه‌تنها چشم دریازای من گرید — که چشم آبله درپای ره پیمای من گرید
میان آب وآتش‌مانده، دروا توده‌ای ابرم — که ازتاب‌درون‌چشم شفق‌سیمای من گرید
بسوك همرهان رفته ازکف همدم داغم — چه‌میخندی بچشم‌من که‌درغمهای‌من گرید
همه در ماتم دیروز حسرت‌پی دلم نالد — همه‌چشمم‌بوحشت‌زا ره فردای من گرید
ازین هنگامه‌خیز وحشت شام سیه‌کاری — من آن‌روشنروان‌شمعم که‌سرتاپای‌من گرید
جان منت‌پذیر نغمـه‌ی ساز دل خویشم — که برآشفته‌سامان من ودنیای من گرید
تو برداماں غم‌ها سرنهم درخلوت شب‌ها — به‌مرگ‌شادکامی‌چشم‌خون‌پالای‌من گرید
خزانی‌غنچه‌رامانم زبی‌برگی درین گلشن — که بایادبهاران‌خنده درلب‌های من گرید
، بیدردم، اگر اشکی ز مژگانم نیاویزد — نگاه درد پروردچوخود درواى‌من گرید
لم در نای گردون‌سای غم تا پای‌بندآمد — نوای شعر من در تنگنای نای من گرید
جان افسونی طبع امید و مشفقام آذر — اگردپی‌سپاری‌چشم‌کلك رای من گرید

این چهار جلد کتاب خطی بمناسبت هفتهٔ کتاب از طرف آقای رسول علاف فتحی دبیر دبیرستانهای تبریز بکتابخانهٔ دبیرستان دهقان اهداء شده ومعرفی آنها نیز بقلم خود ایشان بعمل آمده است .

چهار نسخهٔ خطی

۱ـ مواهب علیه یا تفسیر حسینی: ازملاحسین کاشفی که مؤلف آنرا خلاصه‌ای از تألیف دیگر خویش بنام « جواهر التفسیر لتحفة‌الامیر » می‌شمارد و بنام نظام‌الدوله تألیف کرده است . نسخهٔ حاضر شامل قسمت اول قرآن است تا آخر سورهٔ کهف در ۴۳۷ ورق (۸۷۲صفحه) بقطع رحلی،آیات قرآنی تماماً باشنگرف ومعانی وتفسیر بامرکب سیاه نوشته شده است . آیات قرآنی در اوایل کتاب با خط نسخ و معانی‌آن با خط نستعلیق می‌باشد . ولی گویا محرر دستش بخط نستعلیق عادت داشته جملات قرآنی را نیز دربیشترموارد باخط نستعلیق نوشته‌است. خط کتاب عموماً خوانا ونسبةً درشت است ، در بعضی صفحات بامرور زمان شنگرفها کم‌رنگ شده‌است اما بطور کلی‌خوانده میشود . کاتب نسخه درآخر نام خود را بدینسان می‌آورد : « فقیر حقیر کاتب محمد عبیدالله .... محمد غفرالله ذنوبه « (نامی بعد از عبیدالله مخصوصاً با دست محو شده است) وبعداز دعا بمسلمین ومسلمات می‌نویسد «تحریراً فی‌التاریخ هفدهم شهررمضان المبارك سنهٔ ۱۰۸۳ هجری نبوی » جلد کتاب چرمی ساده می‌باشد. ودرهرصفحه ۱۹ سطر تحریر شده است .

۲ـ شرح هدایهٔ میبدی: بزبان عربی و صفحهٔ اول افتاده ، صفحهٔ دوم باکلمات

« واصحابه الکاملین اما بعد فیقول‌الفقیر » شروع می‌شود ورق دوم نیز باخط و کاغذ تازه‌تری نوشته و الحاق شده است. قطع کتاب رقعی و کاغذ دراغلب موارد نسبةً نازك وعموماً براق می‌باشد، هرصفحه یازده سطر کوچك و هرسطر تقریباً از نه یا ده کلمه تجاوز نمی‌کند وحاشیهٔ زیادی که از کنار مانده در بیشترصفحات توضیحات ویادداشتها افزوده‌اند . سرفصلها و اشکال با شنگرف وبا دقت بیشتری و خط بهتر از متن نوشته شده است وبالای بعضی جملات برای مشخص بودن باشنگرف خط کشیده‌اند. کتاب در ورق A ۲۰۶ (٤۱۲ صفحه) پایان می‌پذیرد و تاریخ تحریر بدینگونه است : « بعون‌الله الملك الوهاب فی‌یوم‌الخمیس من شهرالسفر (کذا) فی‌تاریخ خمسة تسعین الف و بعد از اتمام شرح هدایه رسالدایست در قوس قزح همچنین بعربی از مصنفات مولانا حسام و بعد مسئله‌ای دربارهٔ اهل تصوف و وحدت وجود بزبان فارسی .

۳- **مثنوی غمزدا** : از فارغ گیلانی در فضایل و معجزات حضرت علی ع که فارغ آنرا در سال ۱۰۰۰ هجری بمناسبت فتح گیلان بشاه عباس تقدیم کرده است . نسخهٔ حاضر بقطع رقعی با خط نسخ نسبةً خوب سرفصلها با جوهر یا مرکبی برنگ شنگرف در۱۹۱ ورق (۳۸۲صفحه) ودرصفحهٔ انتهای کتاب نام ونشان‌کاتب بدینگونه آمده است : « کتبه‌الحقیر الفقیر ملاحسن جوبندی در هنگامیکه عالیشأن عزت‌نشان حیدرآقا کلاشوری ازبرای معلمی ولدان و نوادگان ارشد، این حقیر را بیاورد ودر عرض دوسال که درقریهٔ مزبوره ماندم یکجلد قرآن ودوازده جلد کتاب نوشتم باقلم شکسته بسته درکمال‌پریشانی حال، اگر پریشانی‌نبودی بادقت تمام نوشتمی هر که خواند .... ۱۲۵۵ »

۴- **حیات‌القلوب:** از مجلسی ره جلد اول . صفحات اول کاغذ زرد وبعدازهشت ورق‌کاغذ سفید وپس‌از ورق ۲۵۰ نوع‌کاغذ ضخیمتر ولی متوسط، عموماً شفاف وقطع کتاب پنج‌صفحه‌ای وجلد چرمی، خط نستعلیق وشکسته وخط کتاب یك دست نیست،

در بعضی صفحات خط پخته وخوش و در بعضی دیگر برعکس . وجملات عربی باخط نسخ نوشته شده است . در تاریخ تحریر نسخه دست برده‌اند که آنرا قدیمتر نشان دهند . ولی بگمان قریب به یقین ۱۲۸۲ درست می‌باشد درپشت جلد کتاب نیز تاریخ تولدی در۱۲۸٦ یادداشت شده است که مؤید این‌مطلب تواند بود. کتاب در ۳۷۰ورق (۷٤۰ صفحه) خاتمه یافته است .

محمد عابد

شور اصفهان

زخلق حال دل خویش چون نهان دارم — که‌بر رخ‌ازمژه‌صدچشمه‌خون‌روان دارم
حکایت سر زلف ترا نهایت نیست — چوشانه گرچه دراین‌قصه صدزبان دارم
ز نغمهٔ جرس ای پیك عاشقان خبری — که جان خسته بهمراه کاروان دارم
مگو بمژدهٔ وصل تو جان نیفشاندم — هنوز گوش بپایان داستان دارم
غم حبیب بدر حلقه میزند ای دل — ز غیر خانه بپرداز میهمان دارم
چوشعله سر ز افق میکشدشفق، صدشکر — گرفته دامن چرخ آنچه من بجان دارم
به شرح داغ جگرسوزخویش لاله‌صفت — زبان ندارم اگر چند ترجمان دارم
میان آتش و آبم خدای را چه کنم — دلی ز عشق به پیرانه سر جوان دارم
مگو بپای تو از ضعف سر نیارم باخت — بیا بیا که هنوز آن قدر توان دارم
مرا اسیر علائق توکرده‌ای ورنه — مباد چشمم اگر چشم در جهان دارم
امید دارد وغم ، هر که زنده است ولیك — چه‌زندگی‌است که من‌این‌ندارم‌آن دارم
مکش بآتش بیداد باغبان زنهار — من فلک‌زده این گوشه آشیان دارم

بیاد صائب تبریز زین «نوای» «حزین»
چو عابدم که بسر «شور» «اصفهان» دارم

طره بگشا تا جهانی بی‌سر و سامان شود — چهره بنما تا خرد انگشت بردندان شود
دل بود معمورهٔ عشق خلیل ای غم بدور — راستی حیف است چونین کعبه‌ای ویران شود
خشکسال مهربانی شد ببار ای ابر چشم — تا ریاض آشنائی پر گل و ریحان شود
ماه کنعان شکر چندان جلوه‌را، شاید بتی — روشنی بخش حریم کلبهٔ احزان شود
ترك خودگو تا زقید کفر وایمان وارهی — کز تعین چون گذشتی کفر خود ایمان شود
دردمی ، نی از دم گرمم سراپا سوز شد — بادل من ، بینوا میخواست همدستان شود
زد نظام چین زلفت را بهم زاشفتگی — شانه را زین بیشتر مگذار سر گردان شود
حال بلبل چون بود آنجا که از تأثیر حسن — خارهم گل را بخواری دست بر دامان شود
تیغ کفر اندر نیام زهد خون ریزد مدام — یارب این شمشیر خون آشام کی عریان شود
بی‌توای خورشید رو، چون چرخ زنگاری مرا — دامن ازشنگرف خون دل نگارستان شود
پردهٔ کثرت حجاب جان وجانان گشته است — کوس وحدت زن که جان جانان وجانان جان شود
شمع مه روشن کنند از شعله‌اش در آسمان — شب که آه من بدین کاخ بلند ایوان شود

قدر شعرت را نمیداند کسی «عابد» مگر
عهد عهد صائب و تبریز اصفاهان شود[1]

۱ـ چون اشعار آقایان آذر و عابد دیر بدست ما رسید لذا در خارج از مطالب انجمن ادبی درج شد .

فعالیت‌های هفتهٔ کتاب

در تبریز

مراسم هفتهٔ کتاب درسال‌جاری باهمکاری صمیمانهٔ ادارهٔ کل‌آموزش وپرورش، ادارهٔ کل فرهنگ وهنر، ادارهٔ اطلاعات و رادیوآذربایجان‌شرقی وچند مؤسسهٔ دولتی وملی دیگر بانظم وترتیب تمام برگزارشد. اینك برای مزید اطلاع‌خوانندگان‌عزیز فهرست‌وار باقدامات معموله اشاره میشود :

۱ـ در نخستین روز هفتهٔ کتاب مجلس سخنرانی باشکوهی در تالار فوقانی کتابخانهٔ ملی تبریز با شرکت طبقات مختلف مردم ترتیب داده شد و در این جلسه تیمسارصفاری استاندارآذربایجان شرقی و آقایان مرتضوی مدیر کل‌آموزش وپرورش وعلی‌اصغر مدرس نایب رئیس شورای کتابخانهٔ ملی وعضو انجمن کتابخانه‌های‌تبریز دربارهٔ « هفتهٔ کتاب » و « کتابخانه‌های عمومی وتأثیرآنها دربالابردن سطح فرهنگ» سخنرانی جالبی نمودندکه متن‌آن سخنرانی‌ها درهمین شماره درج شده است .

۲ـ ازطرف تمام مؤسسات فرهنگی وآموزشی‌نمایشگاههای کتاب ترتیب داده شد . نمایشگاه مرکزی درکتابخانهٔ ملی تبریز بود دراین نمایشگاه دانشگاه‌تبریز، ادارهٔ کل‌آموزش وپرورش ، ادارهٔ کل فرهنگ وهنر، کتابخانهٔ ملی تبریز ، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین و چند مؤسسهٔ نشر شرکت‌کردند . بعداز پایان سخنرانی بازدید از غرفه‌های نمایشگاه بعمل‌آمد وتا پایان هفته نیز این‌نمایشگاه دایر بود و ازطرف عدهٔ کثیری مورد بازدید قرار گرفت .

۳ـ بروشورها وشعارهائی‌بمناسبت همین‌هفته تهیه‌شد وبین‌مردم توزیع گردید.

چند بار نیز بوسیلهٔ هواپیماهای لشکر ۲ تبریز این‌شعارها درخیابانهای مختلف شهر پخش شد .

۴ـ رادیو تبریز بمناسبت هفتهٔ کتاب همه روزه دو برنامهٔ بحث وسخنرانی‌در بارهٔ کتاب داشت، علاوه براخبار روزانهٔ فعالیتهای هفتهٔ کتاب ، پیام جناب‌آقای استاندار و متن سخنرانی های آقایان مرتضوی برازجانی ، علی‌اصغر مدرس ، سیدحسن قاضی‌طباطبائی، عزیز دولت‌آبادی و عبدالعلی‌کارنگ به ترتیب از رادیو تبریز‌پخش گردید ودرعصر آخرین روز هفتهٔ کتاب نیز مجلس دعوتی‌بهمین مناسبت باداره‌ٔ رادیو بعمل‌آمد و ازکتابخانه و بایگانی صفحه و نوار رادیو تبریز که حقاً نظم و ترتیب فوق‌العاده‌ای داشت و گنجینه‌ای از فرهنگ وهنر بشمار میرفت بازدید شد و درپایان برنامه ضمن پذیرائی متن مصاحبهٔ مرحوم سعید نفیسی دربارهٔ ادبیات پارسی که در آخرین سفرش به‌آذربایجان در رادیو تبریز بعمل آمده بود جهت استفادهٔ حاضرین پخش گردید . (متن این سخنرانیها و مصاحبه نیز درهمین شماره مندرج‌است) .

۵ـ درتمام‌آموزشگاههای‌تبریزفعالیتی‌بمناسبت‌هفتهٔ کتاب‌بعمل‌آمد، نمایشگاه کتاب و مجلس سخنرانی ترتیب یافت و مورد بازدید دانش‌آموزان مدارس دیگر ، کتابدوستان شهر، اولیای ادارهٔ فرهنگ وهنر وآموزش وپرورش، اولیای‌کودکان، مقامات فرهنگی خارجی وجناب‌آقای‌استاندارآذربایجان شرقی قرارگرفت. پاره‌ای از این نمایشگاه‌ها بقول تیمسار صفاری بسیار جالب و اعجاب‌انگیز بود از آنجمله میتوان‌نمایشگاه کتاب دبیرستان فردوسی، مرکزتربیت معلم دختران ودبیرستان‌های دکتر صدیق‌اعلم ، رضاشاه‌کبیر، اسدی ،کوروش کبیر و دبستانهای سلیمی و شکوفه و قطران راکه فعالیتشان ممتاز شناخته شد نام برد . اما اگربخواهیم حقی ازدیگر همکاران عزیزمان ضایع نشود باید بگوئیم فعالیت دبیرستانهای منصور ، تقی‌زاده ، امیرخیزی ، نجات ، ثقةالاسلام و دهقان و مهر و عدهٔ کثیر دیگری از دبیرستانها و دبستانها نیزفعالیتهای‌فوق‌العاده‌ای‌ازهرلحاظ داشتند که رؤسا وکارمندان وکتابداران

فعال آنها مورد تقدیر و سپاسگزاری قرار گرفتند .

۶ـ در اغلب آموزشگاهها علاوه بر نمایشگاه کتاب فروشگاه کتاب نیز ترتیب داده بودند و جمعی از بازدید کنندگان فی‌المجلس کتابهائی انتخاب و ابتیاع و اهداء بکتابخانهٔ مدرسه نمودند .

۷ـ کتابخانهٔ سیار ادارهٔ سپاه دانش که با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تبریز تأسیس شده در عرض این هفته فعالیت بیشتر و فوق برنامه داشت و کتابهای زیادی در اختیار معلمین و دانش‌آموزان روستاها قرار داد .

۸ـ ازطرف ادارهٔ پیش آهنگی بمناسبت همین هفته مقاله وروزنامه‌ای در بارهٔ اهمیت کتاب بمسابقه گذاشته شده بود که اکنون این روزنامه‌ها ومقالات تحت مطالعه و بررسی قرار گرفته تا برای تهیه کنندگان بهترین روزنامه و نویسندهٔ بهترین مقاله جایزه‌ای داده شود .

۹ـ انجمن ادبی تبریز که بمنظور ترویج زبان شیرین پارسی باشرکت جمعی از نویسندگان و گویندگان مقیم تبریز، عصر روزهای چهارشنبه درمنز آقای مدیر کل آموزش و پرورش تشکیل می‌یابد دراین هفته بحث خود را بکتاب اختصاص داده و چند قطعه شعر که بهمین مناسبت ساخته شده بود قرائت گردید .

۱۰ـ یکماه پیش که ازطرف ادارهٔ کل فرهنگ وهنر بتأسیس دوباب کتابخانهٔ جدید آغاز شد ، در هفتهٔ کتاب کتب و اثاث هردو کتابخانه آماده گردید . تکمیل و ساختمان هردو در شرف اتمام است و درظرف همین یکی دو ماه افتتاح می گردند .

۱۱ـ اهداء کتاب از طرف مردم بکتابخانه‌های عمومی وملی ومدارس امسال نیز مثل سالهای پیش درخور تقدیر وسپاسگزاری بود درعرض این هفته هزاران جلد کتاب به کتابخانه‌های مختلف شهر اهداء گردید . ما در این نشریه فقط صورتی از کتابهائی که بمناسبت هفتهٔ کتاب بکتابخانهٔ ملی تبریز اهداء شده درج می کنیم .

۱۲ـ دانش‌آموزان آموزشگاههای تبریز و اولیای آنها امسال قریب پانصد

هزار ریال برای توسعهٔ کتابخانه‌های آموزشگاهها و کتابخانه‌های عمومی شهر کمك نمودند ، صورتی از کتب برگزیده ومناسب نیز از طرف ادارهٔ‌آموزش و پرورش در اختیار آموزشگاهها قرارداده‌شد تاهنگام تهیهٔ کتاب درصورت‌نیاز ازآنها‌استفاده‌نمایند.

۱۳ـ کانون مهر که یکی‌ازانجمنهای‌اجتماعی وخیریهٔ شهر تبریز است‌بمناسبت هفتهٔ کتاب سه قفسه کتاب به بیمارستان کودکان وابسته بدانشگاه تبریز ، آسایشگاه مسلولین وابسته باداره‌ٔ کل بهداری و بیمارستان شیروخورشید سرخ تبریز اهداء و مراتب را بکمیتهٔ دبیرخانهٔ هفتهٔ کتاب اعلام نمود .

۱۴ـ از تمام این مراسم عکس واسلاید رنگی تهیه گردیده ، و برای تشویق و ترغیب دانش‌آموزان بفعالیت بیشتر درکار کتاب و کتابخانه اسلایدها ضمن کارهای فوق برنامهٔ مدارس بدانش‌آموزان ارائه می‌شود .

۱۵ـ بعد از پایان هفتهٔ کتاب بعنوان حسن ختام نمایشگاه هنری و کتابخانهٔ مرکزی ادارهٔ کل فرهنگ و هنر مورد بازدید جمعی ازشخصیتهای اجتماعی وعلمی قرار گرفت وازطرف‌آقای رئیس ادارهٔ کل فرهنگ وهنر پذیرائی گرمی بعمل‌آمد.

صورت اهداکنندگان‌کتاب بکتابخانهٔ ملی تبریز درهفتهٔ‌کتاب ۱۳۴۵

آقای محمد بهروز	۲۰۰ جلد
مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین	۱۰۲ «
دانشگاه تهران	٤٤ «
آقای حاج سیدحسن صدرالاشرافی	۲٤ «
دانش‌آموزان دبیرستان خاقانی بسرپرستی‌آقای صمدی دبیر فلسفه	۱۸ «
آقای دکتر احمد حشمتی	۱۷ «
آقای احمد کاظم‌زاده	۱۰ «
انجمن ملی حمایت کودکان	۹ «
آقای پیر حسام‌الدین راشدی	٦ «
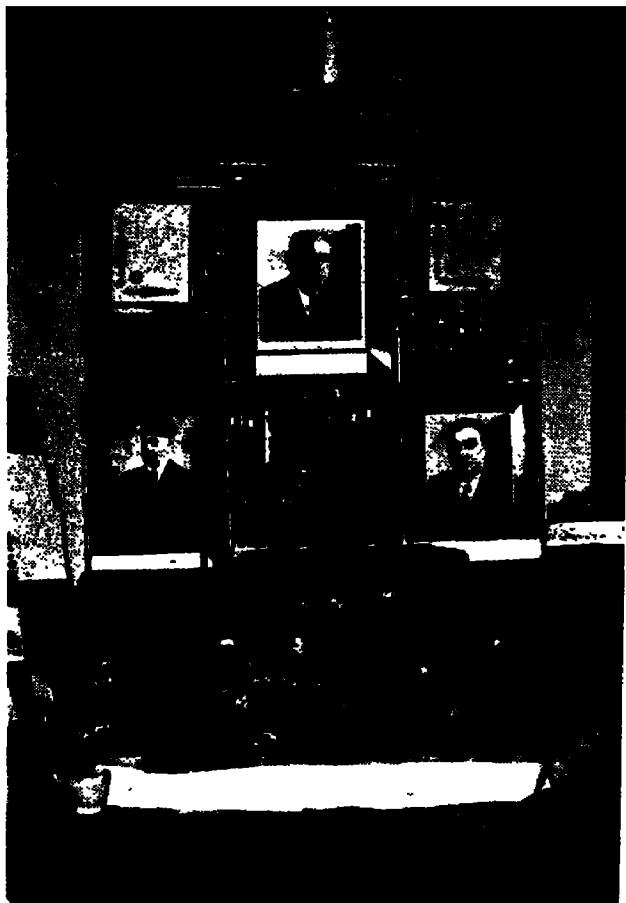
غرفهٔ کاخ کتاب درگوشه‌ای
از تالار سخنرانی کتابخانهٔ
ملی تبریز
در هفتهٔ کتاب

٭

یکی از جلسات مقدماتی برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب درباشگاه فرهنگیان تبریز

بازدیدی از نمایشگاه کتاب مرکز تربیت معلم دختران تبریز

اجتماع دانشجویان تربیت معلم دختران درتالار سخنرانی بمناسبت هفتهٔ کتاب
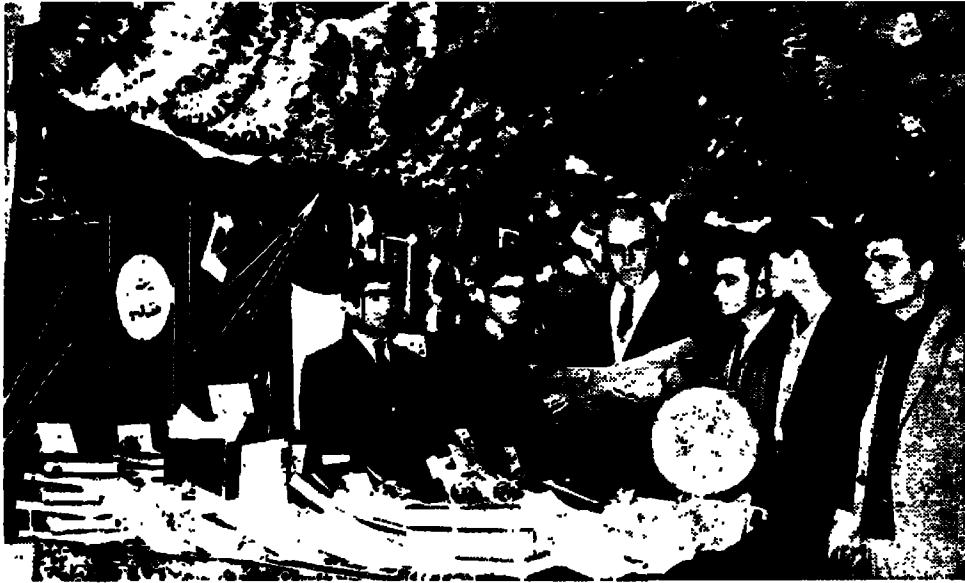
یکی از غرفه‌های کتاب دبیرستان فردوسی

یکی از غرفه‌های کتاب

دبیرستان دهقان

ساختمان کتابخانهٔ عمومی جدید التأسیس بلوار دانشگاه در تبریز

بنای دردست ساختمان کتابخانهٔ کودکان تبریز در گوشه‌ای از باغ گلستان

انجمن آثار ملی	۵ جلد
آقای محمدصادق عنقا	٤ »
بنیاد فرهنگی ایران	٤ »
مکتبةالعلمین طوسی و بحرالعلوم	٤ »
آقای جواد مقدم از زنجان	٤ »
شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی	۳ »
آقای احمد حق‌شناس نمایندهٔ مجلس شورای ملی	۳ »
آقای محمد اعتمادیه مدیر کل امور مالی	۲ »
» اعظام قوس اعظام‌الوزراء	۲ »
» دکتر جاوید	۲ »
وزارت بهداری	۲ »
آقای شایا رئیس دبیرستان فردوسی	۱ »
» عزیزالله عطاردی قوچانی	۱ »
» نموکاسی کاراپتیان	۱ »
» محمدرضا میرزا زمانی	۱ »
بانو طلعت عنقا	۱ »
بانو دکتر مریم میرهادی	۱ »
شرکت ملی نفت ایران	۱ »
مؤسسهٔ شیروخورشید سرخ تبریز	۱ »
بانك مرکزی	۱ »
بانك ملی‌ایران	۱ »

ضمناً آقای غفار نصیری رئیس سابق ادارهٔ گمرك آذربایجان که ازمردان خیر و نیکوکار این سامان بودند بوسیلهٔ آقای ابراهیم شجعانی تعداد ۲۲ دورهٔ مجلد از

هفتهٔ کتاب در تبریز

بهمن ماه ۱۳۴۶

ازانتشارات :

کتابخانهٔ ملی تبریز ـ شمارهٔ دوازدهم

تبریزچاپ باستان

فهرست مندرجات

سخنرانی آقای مرتضوی برازجانی

مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی

هفتهٔ کتاب

آبانماه ۱۳۴۶

آبانماه امسال فرخنده‌تر از پارسال آمده است زیرا در آبانماه امسال شاهنشاه ما پس از ربع‌قرن سلطنت پس از ایجاد انقلاب سفید درکشور ، تاج شاهی بر سر نهادند وازاینجهت آبان امسال را شکوه وجلال دیگراست .

گفتیم «پس از ایجاد انقلاب سفید» ، این حقیقت برای هیچکس پوشیده نیست که از۶بهمن۴۱باصدوروتصویب لوایح ملی‌وضع‌اجتماعی‌یکسره‌دگرگون گردید، زارع محروم صاحب‌آب وزمین شد،کارگرمحروم صاحب سهم‌کارخانه شد، روستائی‌فراموش شده مورد توجه قرار گرفت و برای بهبود وضع آن سپاه دانش وبهداشت و ترویج و آبادانی وخانهٔ انصاف بوجود آمد . براثر برقراری اصول انقلاب تغییرات محسوسی درتمام شئون مملکتی ما بظهورپیوست که برای بیگانگان اعجاب‌انگیز وبرای خود ما باور نکردنی‌بود، ولی‌این‌حقیقت‌را باید بپذیریم‌که دوام هرانقلاب صوری مشروط بانقلاب مغزی وفکری است تاافراد قومی روشن نشوند وفلسفه وفایدهٔ انقلاب‌را درک نکنند ومؤمن نشوندکه سعادت حال وآیندهٔ آنان وابسته بحفظ‌آن است چنانکه باید ثمرهٔ انقلاب خوب وشیرین نخواهد شد .

(بهمین جهت ایجاد سپاه انقلاب‌که سبب تأمین سلامت جسم وجان مردم است جزو اصول انقلاب آمده است زیرا تا مردم از نعمت صحت وسواد برخوردار نشوند

محال است که قدر دیگر نعم را بدانند . شاهنشاه فرهنگ گستر ما برای اینکه سطح فکر عموم مردم بالا برده شود چون بهترین وسیله برای این کار کتاب و کتاب خواندن است مقرر فرموده‌اند که : کتابخانهٔ پهلوی بوجود آید و محل ذخیره‌ای برای منابع علمی باشد تا محققین ایرانی و خارجی بآسانی بتوانند در کشور ما بمنابع تحقیق دسترسی داشته باشند).

برای اینکه مردم به اهمیت کتاب و کتاب خوانی واقف شوند تصویب فرموده‌اند که هفته آخر آبانماه هرسال درسراسر کشور هفتهٔ کتاب نامیده شود و خرد و کلان دراین هفته هم خود را برترویج کتاب مصروف دارند، کتاب بخرند، کتاب بخوانند، کتاب هدیه کنند ، کتابخانه تأسیس کنند، یا به کتابخانه‌ای کتاب دهند ، زیرا ملت باسواد محتاج بمطالعه است وایجاد روح مطالعه اورا وادار به تتبع می‌کند و بالنتیجه برمیزان معلومات آن افزوده می‌شود و حاصل آن بالارفتن فکر آحاد مردم است و همین خود سطح تمدن را میان اقوام و ملل بالا میبرد .

هفتهٔ کتاب در تبریز سابقهٔ طولانی دارد امسال باهمکاری ادارات فرهنگ و هنر و آموزش و پرورش آذربایجان شرقی شکوه وجلال مخصوصی دارد درهیچ مدرسه‌ای نیست که مراسم هفتهٔ کتاب انجام نشده باشد یا نشود. شورعجیبی درمدارس بچشم می‌خورد، دانش آموزان بنحو دلپذیری مدارس خودرا آذین بسته‌اند و بدر و دیوار همهٔ مدارس یا کتابی است و یا شعاری مربوط به کتاب .

مدارس بدون استثنا برای خود کتابخانه تأسیس کرده‌اند و برتعداد کتابها افزوده‌اند.

این توفیق براثر شوق و رغبت دانش آموزان و راهنمائیهای بی‌شائبهٔ معلمان و هیئت مدیرهٔ مدرسه وهمکاران دلسوز اداری انجام گرفته ومی‌گیرد . حقاً جا دارد که دراینمقام از اولیاء محترم دانش آموزان واهالی شریف آذربایجان که بخدمات ما بدیدهٔ تحسین می‌نگرند تشکر کنم . زیرا همین حسن قبول ما را درخدمات فرهنگی یار و مددکار است .

نمایشگاه مرکزی کتاب در کتابخانهٔ ملی تبریز

جلسهٔ سخنرانی در تالار کتابخانهٔ ملی

انتظار دارم هدایائی که دراین ایام رد و بدل می‌شود همه از نوع کتاب باشد و همگان درخانه برای خود کتابخانه‌ای تهیه‌کنند زیرا بهترین مونس وپناهگاه برای آنان خواهد بود .

همکاردانشمند ما آقای عبدالعلی کارنگ‌دراین باره رساله‌ای تهیه‌کرده ودردسترس عموم قرارداده‌اندکه برای دانش‌آموزان واولیاءآنان ودیگرعلاقمندان به‌کتاب راهنمای خوبی می‌تواند باشد. باید توجه‌کنیم‌که درمقابل نسل حاضروآیندهٔ مملکت مسئولیت داریم، تشخیص مسئولیت وقبول‌آن خود وصول به یك مرحله ازکمال است .

مسئولیم‌که جوانان را بادانش وبینش بیشترببارآوریم وباید این اصل‌را قبول کنیم‌که بعدازمغزمعلمان ومتفکران‌که معلمان اولند، معلم ثانی بشرکتاب است. واین معلم ثانی خوشبختانه بیشترازمعلم اول دراختیار است ولی باید آن‌قدر سرمایه علمی داشته باشیم‌که بتوانیم مستقیم وبی‌واسطه ازاین معلم استفاده‌کنیم .

کسیکه مزهٔ دانش‌را چشیدحالت شخص‌مستسقی‌را پیدا می‌کندکه هرچه ازآب معرفت بنوشد سیراب نمی‌گردد بهمین جهت علاقمند است‌که بافکار همهٔ دانشمندان دراقصی نقاط جهان واقف وآگاه‌گردد واین امر برای او میسر نشود مگر اینکه کتاب بخواند و در او عادت بکتابخوانی ایجاد شده باشد ، اگر علاقمندی بکتابخوانی را بسرحد عادت برسانیم‌بزرگترین‌اصل‌تربیتی‌را بوجودآورده‌ایم وبکاربسته‌ایم، امیدواریم ملت ایران بخصوص نسل جوان قدراین نعمت امنیت را بدانندکه وجود آن ازآثار رهبری خردمندانهٔ **شاهنشاه دانش‌دوست ودادگستر** ماست وخود را بتجهیزات قرن‌که تجهیز علمی است بیارایند و آماده‌کنند . و بما فرهنگیان مزید توفیق ارزانی شود تا وظیفهٔ خود را بیش‌ازپیش نسبت به مسئولیتی‌که قبول‌کرده‌ایم وبرعهده‌گرفته‌ایم انجام دهیم ، بمنه وکرمه .

خلاصهٔ سخنرانی آقای علی ابوالفتحی
نایب‌رئیس شورای کتابخانهٔ ملی تبریز

جشن بزرگ

ازطرف هیئت مدیره و شورای کتابخانهٔ ملی امرشد چند دقیقه‌ای مصدع حضار محترم باشم . شاید مقصود ذوات محترم این باشدکه سنت دیرین بهم نخورد زیرا هرسال دراولین یاآخرین روزهفتهٔ کتاب مراسمی نظیرمراسم امروزدرهمین سالن برگزار می‌شود ویکی ازاعضاء شورای کتابخانه سخنانی ایراد می‌کند .

اگرسال گذشته وسال قبل ازآن ازبیانات جامع و سودمند آقای مدرس استفاده کردیم عرایض بنده نیزخالی ازحسن نخواهد بود، منتها فقط یک حسن وآن هم مختصر وکوتاه بودن آنست چه علاوه براینکه سزاوار نیست وقت گرانبهای خانمها و آقایان زیادگرفته شود موقعی تکلیف صحبت بمن کردندکه مجال مطالعه وحتی تفکرهم نداشتم.

یکی ازمصادیق بارز انجام کار مردم بدست مردم که بارها شاهنشاه آریامهر بدان اشاره ودستورات مؤکد برای تأمین این منظورصادرفرموده‌اند بنای باعظمت کتابخانهٔ حاضراست که طرح آن درجلسه‌ایکه قریب پانزده سال پیش درکتابخانهٔ تربیت تشکیل یافت ریخته شد ومن نیزافتخارشرکت درآن جلسه داشتم. بمنظورقدردانی ازخدمات خدمتگزاران باید یادآورشوم که همت وپشتکاروعلاقهٔ جناب آقای دهقان مدیرکل وقت فرهنگ آذربایجان‌شرقی‌واستاندار بعدی همین استان وهماهنگی وهماوازی رادمردان نیک‌اندیش‌وخیر باعث شدکه این نیت مقدس‌جامهٔ عمل‌بپوشد، وامروزصاحب کتابخانه‌ای باشیم که درحدود ۲۴هزار جلدکتاب پرارزش وروزی ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفرمراجعه‌کننده که خوشبختانه اکثرآنان جوانان هستند، دارد. شاید بدون مبالغه کتابخانهٔ ملی تبریز

ثمرهٔ تباهی عمروسفیدی موی سرنویسندهٔ آنست و بهمین علت است که گفته‌اند داشتن کتابخانهٔ کوچك درخانه که حتی تعداد کتب آن ازدوازده جلد تجاوز نکند برای صاحبش ثروت مهمی بشمار میرود. حق هم اینست زیرا قول دانشمند دیگر وقتی هرچیزی که محیط مارا فرا گرفته است ازحیز انتفاع بیفتد وارزش نداشته باشد آنوقت ارزش حقیقی کتاب ظاهر خواهد شد. آقای مرتضوی مدیرکل محترم آموزش وپرورش فرمودند کتاب معلمیست که مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد بنده اضافه می‌کنم کتاب معلمی هم است که صبور و پرحوصله وبردبار است ومؤاخذه نمیکند وچوب وفلك دردستگاهش راه ندارد.

بحث ازموضوعی بدین اهمیت آنهم دراین محفل که فضلا ودانشمندان درآن جمعند ودراین فرصت کم ومحدود، کارسهلی نیست پس بهتر آنکه سخن کوتاه کنم وازاین مقوله بگذرم.

آقای مرتضوی فرمودند دریکی ازدبیرستانهای تبریز ازجمله کارهائی که برای بزرگداشت کتاب انجام یافته درحدود سیصد نمونه ازخلاصه ونتیجهٔ مطالعهٔ دانش‌آموزان ازکتب مختلفهٔ داخلی وخارجی را گذاشته بودند. من بنوبهٔ خود ازشنیدن این موضوع فوق‌العاده مسرورشدم زیرا اولیای دبیرستان ودانش‌آموزان اکتفا بهآئین‌بندی وتزیین نکرده ویك نتیجهٔ علمی گرفته‌اند چه یکی از شرایط مطالعه خواندن کتاب باتفکر و تأمل است واگر دانش‌آموزان توانسته‌اند خلاصه‌ای ازکتابهای مطالعه شده را تهیه نمایند مسلماً کتب مزبور را بدقت خوانده‌اند.

چرا ازاین شیوه وابتکار خرسند شدم؟ زیرا اگر جوانان ما جوانانیکه چشم و چراغ وطن عزیز ماهستند بمعنی واقعی اهل مطالعه باشند و کتب سودمند تاریخی واخلاقی واجتماعی را باتفکر بخوانند نیك درخواهند یافت که مقصود ازوطن‌پرستی ووطن‌پرست حقیقی کیست. متوجه خواهند شد که انجام وظیفه بخاطر خود وظیفه چقدر مقدس است و چگونه ملل راقیه باپیروی ازاین اصل بمرحلهٔ تعالی وترقی رسیده‌اند. خوب خواهند فهمید که نیل باغراض مادی اعم ازپول ومقام از راه ناصحیح سعادت محسوب نمی‌شود

کتاب نیست مگر گنج وادی اسرار ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب نیست مگر از حیات رفته خبر

کتاب نیست مگر بهر فضل دایه ومهد ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب نیست مگر بهر کشت علم مطر

:: :: ::

کتاب را نتوان گفت ساغر می ناب ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب را نتوان گفت جام شهد وشکر

کتاب را نتوان گفت خرمن گل یاس ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب را نتوان گفت همنشین قمر

کتاب مجمع حسن است اندر عالم کون ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب نیست مگر بهر علم و فضل مقر

کتاب پایهٔ فضل است و کیمیای وجود ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب مایهٔ فخر است و روشنی بصر

کتاب حافظ میراث فکر انسان است ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب حافظ علم است ازخطا وخطر

:: :: ::

توزندگی بچه گوئی به بازی وخور وخواب ‌ ‌ ‌ ‌ تو زندگی بچه گوئی به کارهای هدر

توزندگی بچه گوئی به خودستائی ولاف ‌ ‌ ‌ ‌ توزندگی بچه گوئی به کبر و نازوبطر

توزندگی بچه گوئی بجهل درهمه چیز ‌ ‌ ‌ ‌ توزندگی بچه گوئی حیات ومرگ وسمر

زمان چو برق شتابنده میرود دریاب ‌ ‌ ‌ ‌ که چون من وتو چه بسیار رفت ونیست اثر

کتاب را مده از دست تا حیاتی هست ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب را منه از دست بهر کار دگر

کتابرا مده ازدست کان صدای خداست ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب را منه از دست وکن ز جهل حذر

چرای زندگی و مرگ در کتاب درست ‌ ‌ ‌ ‌ کتاب راست هم ازره [illegible]

۲۵ آبانماه ۴۶
هفتهٔ کتاب

---

۱. عازر نام مردی است که عیسی اورا زنده کرد.

ومقداری ازقسم سوم بود. بیست وچند قطعه ازاین مجموعه نامه‌هائیست که بیشتر میرزا حسینخان سپهسالار، صدراعظم معروف ناصرالدین شاه به حاجی رحیمخان میرپنج رئیس توپخانهٔ مبارکهٔ آذربایجان» (دربعضی حاجی رحیم خان [illegible] اول) نوشته است . مضمون بعضی ازآنها دستورات مختلف، وبعضی توبیخ [illegible] است . مثلاً در نامه‌ای اورا سرزنش می‌نماید که افواج کسر نفر دارد. موضوع نامهٔ دیگر نرسیدن حقوق یاوری می‌باشد درمدت دوسال سالیانه چهل تومان، وموضوع دیگر رفتار ناهنجار یاوری است باافراد توپچی، مابقی نیز ازاین قبیل مطالب می‌باشد. بعضی نامه‌ها نیز از [illegible] دیگر دورهٔ ناصری است .

ده قطعهٔ دیگر فرامین مختلف ازپادشاهان وولایتعهدهای قاجار، از نایب‌السلطنه عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه تا مظفرالدین شاه می‌باشد. [illegible] خصوصی است. مانند برقراری مستمری و وظیفه [illegible] آداب ورسوم ووضع اجتماعی آن دوره [illegible].

چند پارچهٔ دیگر احکامی است [illegible] قاجار(سید [illegible]) بیشتر درمورد قریهٔ **انجرد** ازتوابع [illegible] آن [illegible] ابراهیم، وپسرش میرزا اسماعیل، وپسرش میرزا احمد [illegible] بوده است.

چند قطعه نیز نامهٔ تلگرافی است از تهران [illegible] شهرهای دیگر فرستاده شده است .

همچنین قباله‌ایست دراین مجموعه "دوقطعه زمین مبذرچهار نفر تخم افکن" از حدود کلیبر به مبلغ یک تومان بیع شده است . دربیع نامه تاریخ [illegible] فقط رقم ۱۱۹ است ومعلوم نیست هزارونوزده یا هزارویکصد [illegible].

اماکتابهای خطی که تقریباً پنجاه جلد می‌شود اغلب [illegible] ازنظر تجلید [illegible] یا قدمت تاریخ تحریر مورد نظر می‌باشد . ازاین نوع چند جلد قرآن مجید و زاد المعاد

جدا می‌شود. در ۱۲۶۷ سال‌سوم سلطنت ناصرالدین‌شاه در باره همان تحریر شده است.
صفحات اول‌در توحید و نعت پیغمبر ومدح شاه وتاصفحهٔ دهم درموارد باب زراعت و تجارت
می‌باشد. ازآن بدبعد شرح میوه‌جات ومصنوعات هرشهر از ایران، و بعد معادن توضیح
داده شده است. درصفحات آخرواردات ازمشرق، وازهند و بمبئی ([illegible]) [illegible]
واردات سالیانهٔ هرجنس‌نوشته شده است. ولی رساله‌کمی ناقص مانده است و [illegible]
فهرست می‌آید، باید تجارت ازطریق‌روسیه هم‌نوشته شده باشد، که موجود نیست. آغاز
کتاب «نماز و درود؛ خداوندگار فرازوفرود را؛ که آفریدگار هست و بود است. و بر گذرد
از زیان وسود؛» .

۹ـ نسخه‌ای ازلیلی ومجنون فضولی، که درسال ۱۰۳۳ تحریرشده‌است .

۱۰ـ تمثیلات میرزا فتحعلی‌آخوند زاده . استنساخ‌کننده نام خودرا درصفحه
۷۴ بدین طرزمی‌آورد «کاتب‌الحروف آسیه خانم بنت آقامحمد حسین بشنبه فی ۲۰
ربیع‌الاول‌سنهٔ ۱۲۹۸». البته تمثیلات آخوند زاده، درهمان زمان مؤلف چاپ رسیده
است. اهمیت این نسخه فقط ازاین‌نظراست که مستنسخ آن خانمی ازخانوادهٔ روحانی
بوده است . چه تمثیلات مذکورلحن‌انتقادی تندداشته، وخانمی باید خیلی آزاد اندیش
باشدکه‌آنرا استنساخ نماید .

۱۱ـ میزان الاشعار سیفی‌عروضی‌بخاری شاعرودانشمند معروف قرن نهم محرر
وللهٔ بایسنقرمیرزا . باوجودکهنه بودن‌کاغذ تاریخ تحریر ندارد .

۱۲ـ رساله‌ای درنجوم، شرح مصلح‌الدین‌لاری؛ رسالهٔ ملاعلی‌قوشچی؛ تاریخ
تحریر ۱۰۸۸ مجدول و صفحهٔ اول تذهیب مختصری دارد ، عناوین به اشکال هندسی
باشنگرف .

بیش‌از این باعث تصدیع خوانندگان نشده ، معرفی نسخ دیگر این‌مجموعه‌را
بفرصتی‌مناسب محول می‌دارد.

گرانبهائی از کتب خطی نفیس درتصرف دارند . ازاین‌مراتب‌گذشته آقای نخجوانی وجود ذیجودخودرا بیشتر برای خیرعام‌خواسته ودرخدمت به‌دوستان وکرم وجوانمردی ازبذل‌هیچ موجود ومجهودی مضایقه ندارند وذکرجمیل را ازهرسرمایهٔ دیگرجاویدتر می‌شمارند . مجلهٔ یادگارکه به‌دوستی امثال آقای نخجوانی خود را مفتخرمی‌داند با اظهارتشکرازتوجهی‌که نسبت به‌آن ازجانب ایشان ابراز شده ذیلا دو حکایت ارسالی معظم‌له را درج می‌کند . **یادگار**

☆ ☆ ☆

دوحکایتی راکه درضمن مطالعه بنظرم رسید وخالی ازتفریحی نبود، اینک‌تقدیم می‌داردکه اگر بی‌مناسبت نباشد وصلاح دانید پس‌ازمراجعه بمآخذ وتصحیح‌کامل‌دستور بفرمائیدکه درمجلهٔ یادگار درج شود .

۱- کلوب یاقراءتخانه بطرزامروزدرقرن اول‌هجری:

ابوالفرج اصفهانی‌درکتاب الاغانی،جلد چهارم،درذکراخبارعبدالله‌الاحوص‌شاعر مشهورعرب ، چنین‌می‌گوید : «عبدالحکم‌بن عمروبن عبدالله‌الجمحی (اواخرقرن‌اول هجری) خانه‌ای ترتیب داده بود ودرآن شطرنجها ونردها گذاشته ورسالدها وکتاب - هائی مشتمل برهرگونه علم درآنجا جمع‌آورده و در دیوارخانه میخهائی زده بودکه واردین لباسهای خود را به‌آنها می‌زدند ومشغول خواندن کتاب یابازی نرد وشطرنج می‌شدند. روزی عبدالحکم درمسجدالحرام بااطرافیان خود نشسته بود، جوان‌ناشناسی بالباسی‌نظیف‌به مسجد واردشد وازمیان مردم‌گذشت ونزدعبدالحکم نشست وبااومشغول صحبت گردید، سپس باعبدالحکم برخاسته رفتند. عبدالحکم‌که ازمصاحبت وی‌چندان خوشدل‌نبود بااوبهمان خانه وارد شد، جوان عبای خود را به‌میخ آویخت ودگمه‌های لباس خود راگشود وصفحهٔ شطرنج را پیش‌کشید وگفت :کیست‌که بامن‌شطرنج‌ببازد ؟

دراین اثنا ابجرمغنی سررسید چون جوان را دید گفت ای زندیق ترا از کجا

والا اگرچنین حرکتی مثلاً درشهرهای حله وبحرین وقم وکاشان وساوه و آوه ازکسی سرمیزد متعصبین شیعه اورا می‌کشتند. »

ابوالقاسم محمدبن محمدبن جزی‌کلبی از معاصرین ابن‌بطوطه‌که سفرنامهٔ اورا کرد آورده‌گوید: «درشهر برشانه[1] از بلاد اندلس یکی‌ازصومعه‌ی مسجد بزرگ آنرا دیدم که در موقع تکان دادن به جنبش می‌آید بی‌آنکه حرفی گفته یا دعائی خوانده شود . من خودم بربام آن صومعه رفتم ، جمعی نیز بامن بودند ، چوبهائی راکه در موقع تکان دادن می‌گیرند دردست‌گرفتند و تکان دادند ، چنان به حرکت درآمد که من بایشان اشاره‌کردم‌که ازجنباندن دست باز دارند .»

(باندك تصرفی از رحلهٔ ابن بطوطه ، چاپ مصر، ج ۱ ، ص ۱۲۷ـ۱۲۸) .

ازاین‌جمله معلوم‌می‌شودکه منارجنبان‌ازمختصات‌اصفهان وقبرعموعبدالله‌مدفون درقریهٔ‌کارلادان نبوده است [2]. تبریز- م . نخجوانی

۱. ازقرای شهربزرگ اشبیلیه (سویل‌حالیه) درکنارالوادی‌الکبیر.

۲. نقل ازشمارهٔ ۵ ، سال اول مجلهٔ یادگار، ص۵۱-۵۳.
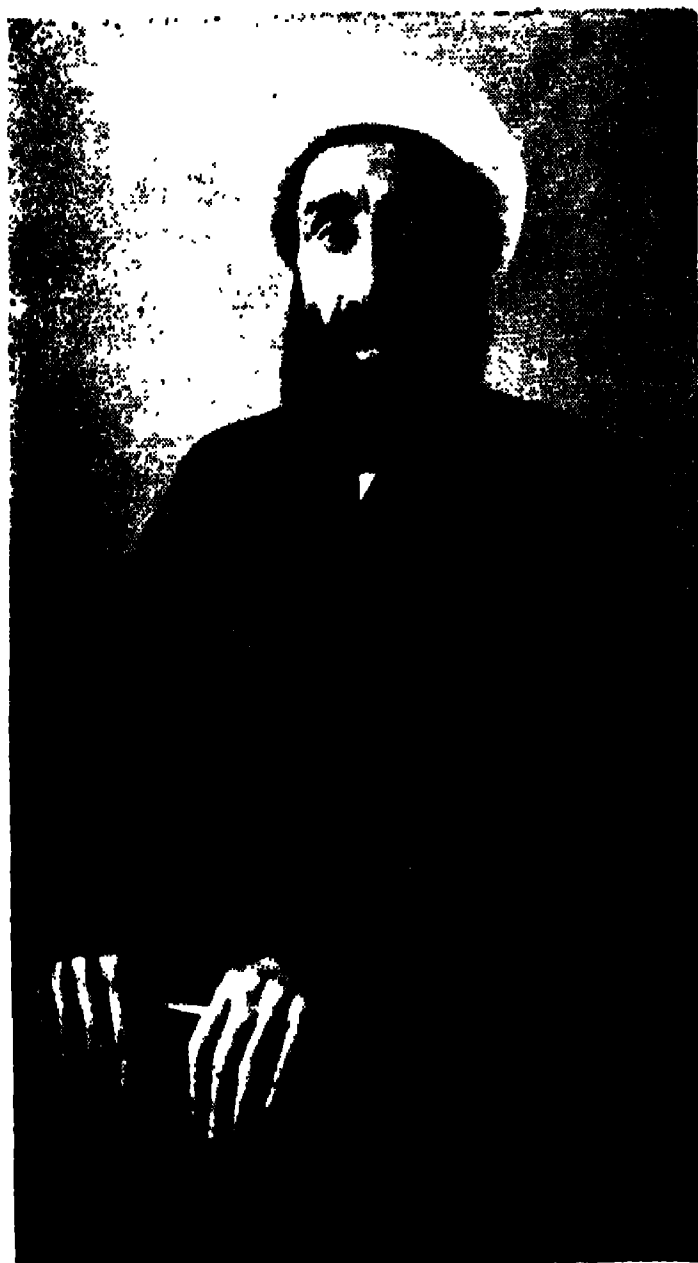
۲۸ سالگیی تألف آن‌را تمام‌کرده است. این‌کتاب اولین تألیف آن مرحوم وبزبان عربی ودرشرح‌کتاب طهارت ازریاض معروف به شرح‌کبیرسید علی طباطبائی وبقطع وزیری بزرگ در۴۲۸ صفحه می‌باشد وهنوزطبع نشده است .

۲ـ **غایة‌المنی فی‌تحقیق‌الکنی** ـ که در شعبان سال ۱۳۳۱ هجری قمری تألیف آن تمام شده‌است. این‌کتاب که شاید دومین تألیف باشد بزبان عربی‌ودربیان‌کنیه‌های مستعمله درغیرانسان درزبان عرب است وهنوز به‌طبع نرسیده است .

۳ـ **قاموس‌المعارف** ـ که تألیف آن درربیع‌الثانی سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شش‌جلد بقطع وزیری بزرگ طی(۴۰۰۷) صفحه خاتمه یافته است. این‌کتاب بزبان فارسی بوده وحاوی چهل وپنج هزارلغت عصری معمولی وشاهکار مؤلفات آن مرحوم است که علاوه براستیفای لغات فارسی اکثر لغات عربی و پاره‌ای از لغات بیگانه را هم‌که معمول فارسی زبانان عصرحاضرمی‌باشد داراست وبلکه شرح اجمالی از عقاید مذاهب مختلفه واکثراصطلاحات دینی‌وفنون متنوعهٔ نجومی وریاضی وعروضی‌وتاریخی و غیرآنها را هم مشتمل می‌باشدکه متأسفانه تاکنون وسائل طبع آن فراهم نگردیده است ودراول آن‌کتاب رسالهٔ مستقلی دردستورزبان فارسی نگارش‌داده‌اندکه جا دارد مستقلا چاپ ومورد استفاده قرارگیردکه این‌رساله نیزبه قطع وزیری بزرگ در(۱۸۳) صفحه می‌باشد .

۴ـ **فرهنگ نوبهار** ـ درلغت فارسی بفارسی حاوی زیاده برنوزده هزار لغت که درسال ۱۳۴۸هجری قمری درتبریزطی دومجلد چاپ سربی شده است .

۵ـ **فرهنگ‌بهارستان** ـ درمترادفات زبان فارسی‌که به‌اسلوب سرالأدب ثعالبی نسبت بعزبان عربی است ودرشعبان ۱۳۴۸ هجری قمری درتبریزچاپ شده است .

۶ـ **الدرالثمین او دیوان المعصومین** ـ در اشعار و کلمات منظومهٔ منسوبه به حضرات معصومین علیهم‌السلام که جلد دوم آن درتبریزچاپ سنگی‌شده ودررشتهٔ خود بی‌سابقه است .

این کتاب ازچندین جهت کم نظیر است، از لحاظ فارسی بودن، چاپ شدن عکسها وخطوطی که دردسترس مؤلف بوده، بهعناوین متعدد نوشته شدن بعضی ازاکابر، رعایت ترتیب حروف کامل حتی درمؤلفات صاحبان ترجمه، قید محل بعضی از نسخههای خطی چاپ نخورده ودرج مدارك خصوصی هرشرح حالی در ذیل آنکه مؤلف مرحوم این مزایا را درمقدمه یاخاتمهٔ بعضی ازمجلدات آن بهتفصیل بیان فرمودهاند .

این کتاب مشتمل برپنج باب ویك مقدمه است. باب اول شامل شرح حال معروفین به لقب و نسب بوده وچهار باب دیگر نیز درترجمهٔ حال معروفین به کنیه ومصدرین به الفاظ (اب) - (ابن) - (ام) - (بنت) به ترتیب می باشند. پایان وخاتمه هم که شامل دوفصل است عبارت است ازشرح وبیان خانوادهها وقبائل مصدر بهلفظ (بنی) و(آل) .

باب اول (القاب) طی چهارمجلد اولی وتمامی باب دوم (مصدرین بهلفظ «اب») ویك قسمت ازباب سوم (ازمصدرین بهلفظ «ابن» تاآخرابن سینا) نیزدرطی جلد پنجم در زمان حیات مؤلف مرحوم قدس سره بهطبع رسیده وجلد ششم که مشتمل است بر بقیهٔ باب سوم وتمامی باب چهارم وپنجم (مصدرین بهلفظ ابن - ام - بنت) ویك خاتمه بعد از وفات آنمرحوم طبع ونشرشده است وچنانکه اشاره شد مؤلف مرحوم یکعمر بامناعت طبع وعزت نفس وسربلندی وسرافرازی زندگی کرد و در دوازده سال آخرعمرش باوجود فراهم بودن همه نوع وسایل آسایش درحجرهای ازمدرسهٔ سپهسالارقدیم تهران منزوی شد وبهکفاف قناعت کرده وباحداقل وسایل ازلحاظ کم وکیف زندگی نمود و به حال صاحبان مقامات ظاهری وثروت غبطه هم نکرد. همتی بلند وعزمی راسخ ونظری وسیع وروحی بزرگ وزبانی شاکروقلبی راضی داشت. برموانع ومشکلات غلبه میکرد، جامع معقول ومنقول ودارای ذوق عرفان بود، ازهردری که سخن گفته میشد چون دریاموج میزد وبحرزخاری بود مملوازدروگوهرهای گرانبهای علوم ومعارف متنوعه ؛ باوجود مراتب فضل وکمالات بسیارمتواضع وفروتن ومؤدب بود. بهدانشمندان وارباب فضیلت احترام فراوان میکرد ودارای سعهٔ صدر وحضور ذهن و طبعی کریم ودست ودل باز و

از کسی استمداد نمی‌کرد . یکی از اسباب سعادت ظاهریشان هم صحت و استقامت مزاج بود که کمتر مریض می‌شد و باصره وسامعه ودیگرقوای جسمانی تا آخرین روزهای حیات دراطاعت واختیار اوبودند. اتلاف وقت راگناه عظیم می‌شمرد و عدم استفاده از آن‌راگناه جبران ناپذیرمی‌پنداشت وبااینکه مرض اخیر آن مرحوم مرض قلبی تشخیص داده شد و ازمطالعه ممنوع بود ، از راه دیگری به بحث و تحقیق می پرداخت و آنی بیکارنبود تاجان خودرا هم پروانه‌وارفدای شمع فروزان دانش ومعرفت نمود و آنچه ازخود بارث گذاشت یکدنیا نام نیك وافتخار بود وآنچه باخود برد توشهٔ تقوی وعمل صالح. بالاخره کسی که تاریخ‌حیات بزرگان را می‌نوشت مقدرشدکه بعدازاین خود جزوتاریخ قرارگیرد ودیگران برای وی تاریخ حیات نویسند. اری اینست حقیقت ناگواروچنین است راه ورسم روزگار .

تولد و وفات ـ چنانکه اشارت رفت تولد آن مرحوم در۱۲۹۶ هجری قمری و وفاتش بسال۱۳۷۳ هجری قمری هردودرتبریزومدت عمرش در حدود ۷۷سال بود . آقای محمد مدرس فرزند ایشان قطعه‌ای سروده و در بیت آخر آن ماده تاریخ‌های تولد ووفات ذکر کرده است‌که دراینجا فقط بذکر بیت آخرقطعهٔ مزبور اکتفا می‌شود .

«مدرس نمرده‌است وهرگز» نمیرد «که ماندست آثار وی جاودانی»

جملهٔ «مدرس نمرده است هرگز» که باحساب ابجدی (۱۲۹۶) می‌باشد تاریخ تولد وجملهٔ «که ماندست آثار وی جاودانی» که باحساب مزبور (۱۳۷۳) است تاریخ وفات می‌باشد .

هزار نسخه بود ، کتابهای مختلف کودکان تیراژمتوسطشان ۳۰۰ هزار نسخه بود و یگانه کتاب موفق همان سال کتاب مادروبچه تألیف دکتر اسپاک بود که ۲ ملیون تیراژ داشت .

بدین ترتیب، معلوم می‌شود که کتابهائی که مورد استقبال مردم امریکاست عبارتند ازداستانهائی اززندگی روزمره وعادی ایشان، کتابهائی درزمینهٔ علوم پیشرفته، کتابهائی درزمینهٔ علم برای همه ، کتابهائی دربارهٔ مسائل سیاسی و اقتصادی جهان و وابستگی آن باحیات امریکا ، وکتابهائی دربارهٔ روانشناسی عملی وفلسفه وغیره .

موفقیت کتابهای رمان و علوم برای همه بیشتر از سایر کتب است . اغلب مردم امریکا علاوه برمطالعهٔ کتابهای رشتهٔ تحصیلی خود ، قسمتی از کتب علوم برای همه را نیز رشتهٔ تفننی خود اختیار می‌کنند و دراوقات فراغ بامطالعهٔ دقیق آنها و آزمایش ادوات و ابزاری که معمولا ضمیمهٔ این قبیل کتب است بسنقد استعداد خود کمکی برای تکمیل اختراعات می‌نمایند .

عده‌ای نیز برای تفریح وگذراندن اوقات بیکاری خود رمان و کتاب داستان می‌خوانند ودراین کار به اندازه‌ای زیاده روی می‌کنندکه نظر شرقیان تازه‌وارد به امریکارا دراولین برخورد جلب می‌کند . من بارها خانمهای پیری را دیدم که درصف انتظار خرید بلیط سینما روی صندلی تاشوئی که غالباً توی کیف دستیشان دارند نشسته‌اند وتارسیدن نوبت خرید بلیط کتاب می‌خوانند . پیر وجوان ، مرد و زن غالباً کتاب می‌خوانند در توی اتوبوس ، قطار زیرزمینی ،کشتی ،هواپیما ، همه‌جا باغتنام ازفرصت بمطالعهٔ کتاب می‌پردازند . ومسألهٔ کتاب به اندازه‌ای در این مملکت اهمیت داردکه امروز یکی از قسمتهای مهم برنامهٔ تسخیرفضا ومسافرت بکرات دیگر، مسألهٔ انتقال میکروفیلم کتب علمی و ضروری است ، چون همانطوریکه اشاره شد معتقدند که زندگی بدون کتاب زندگی ناقص، زندگی بی‌فایده وزندگی ملال‌آوری است وبشر امروز ناچاراست همیشه دست بردامن علم و کتاب داشته باشد .

مسألهٔ جالب درامریکاکم توجهی ناشرین ومردم آن کشور به شعراست. ما شعررا

گزارش هفتهٔ کتاب

نخستین جلسهٔ مقدماتی برگزاری مراسم هفتهٔ کتاب ساعت ۱۱ روز چهارشنبه ۱۷ر۸ر۴۶ دراداره‌کل آموزش وپرورش و دومین جلسه درساعت ۵ر۱۰ روز یکشنبه ۲۱ آبانماه ۴۶ درباشگاه جوانان شیروخورشید سرخ باشرکت رؤسای دبیرستانها و سومین جلسه ساعت ۵ر۱۰ صبح روزدوشنبه ۲۲آبانماه ۴۶ درتالارفرهنگ باشرکت مدیران دبستانهای تبریز تشکیل شد و دربارهٔ برگزاری هرچه باشکوهترمراسم هفتهٔ کتاب مذاکراتی به عمل‌آمد و طبق تصمیمات متخذه اقداماتی معمول‌گردید که ذیلا فهرست‌وار بدانها اشاره می‌شود .

۱ـ ساعت ۶ بعدازظهر سه‌شنبه ۲۳آبانماه ۴۶ آغاز هفتهٔ کتاب درآذربایجان شرقی باپیام جناب آقای مهندس تقی سرلك استاندار آذربایجان شرقی ازرادیوتبریز اعلام شد .

۲ـ از روز چهارشنبه ۲۴ر۸ر۴۶ فعالیتهای مختلف مربوط به کتاب در تمام آموزشگاههای ملی ودولتی آغازگردید وتمام مدارس‌وکتابخانه‌ها تزیین یافت ومورد بازدید اولیای دانش آموزان ومسئولان ادارهٔآموزش وپرورش قرارگرفت .

۳ـ هرروزعلاوه برمراسم‌خصوصی سه‌چهارآموزشگاه‌دعوت‌عمومی داشت،طبقات مختلف‌مردم‌درجلسهٔ‌سخنرانی‌شرکت وازکتابخانه وفعالیتهای دانش‌آموزان‌آموزشگاه دیدن می‌کردند وضمن بازدید ازمدعوین‌به‌چائی‌وشیرینی پذیرائی به‌عمل‌می‌آمد.

وهنر، ادارهٔ کل آموزش وپرورش، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین وکانون مهر تبریز را نام برد.

۱۳ــ بهعنوان راهنمائی آموزشگاهها درانتخاب وابتیاع کتب سودمند، فهرست یکصدجلد کتاب برگزیده ازطرف هیئتی تهیه وبهمدارس تبریز فرستاده شد.

۱۴ـفعالیتهای مدارس دراین هفته جهت ارزشیابی بوسیلهٔ هیئت مخصوصی مورد بازدید قرارگرفت وفعالیت دبیرستانهای فردوسی، دهقان، منصور، ثقةالاسلام، امیرخیزی، دکترصدیق اعلم، رضاشاه کبیر، مهستی، ومرکز تربیت معلم دختران ودبستانهای شکوفه، اردیبهشت، دکترمحسنی، نمونهٔ پروین و۱۷دی ممتازشناخته شدو بههریك ازاین آموزشگاهها یك دوره تاریخ عرب حتی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، به عنوان جایزهٔ امتیازاهداء شدو از زحمات اولیای این آموزشگاهها کتباً قدردانی بعمل آمد.

۱۵ــ دربرخی از مدارس بهمناسبت هفتهٔ کتاب نشانها و آرمهائی درست کرده بودند که در روز دعوت عمومی برسینهٔ مدعوین نصب می گردید.

۱۶ــ به منظور راهنمائی هرچه بیشتر رؤسا و مسئولان کتابخانههای مدارس رسالهٔ کتابداری و ادبیات کودکان تألیف عبدالعلی کارنگ ازطرف مرکز تربیت معلم دختران چاپ ویك نسخه به هریك ازمدارس شهر فرستاده شد.

۱۷ــ علاوه برنمایشگاههای خصوصی کتاب که درمدارس ترتیب داده شده بود نمایشگاه مرکزی کتاب باهمکاری ادارهٔ کل فرهنگ وهنر و آموزش وپرورش درکتابخانهٔ ملی شهردایرشد ومورد بازدید دانش آموزان، دانشجویان، جوانان وطبقات مختلف مردم شهر قرارگرفت. درتشکیل این نمایشگاه ادارهٔ کل فرهنگ وهنر وکادراداری کتابخانهٔ ملی سهم کلی وشایان تقدیری داشتند.

۱۸ــ درآخرین روزهفته ازساعت ۴ر۵ تا ۶ بعدازظهر مراسمی باهمکاری ادارهٔ کل فرهنگ وهنر وآموزش وپرورش درکتابخانهٔ ملی برپابود که درآن طبقات مختلف مردم شرکت داشتند. دراین جلسه مدیرکل آموزش وپرورش آذربایجان شرقی وآقای علی ابوالفتحی رئیس کانون وکلای آذربایجان ونایب رئیس شورای کتابخانهٔ ملی وعنوانجمن

نمایشگاه کتاب مرکز تربیت معلم
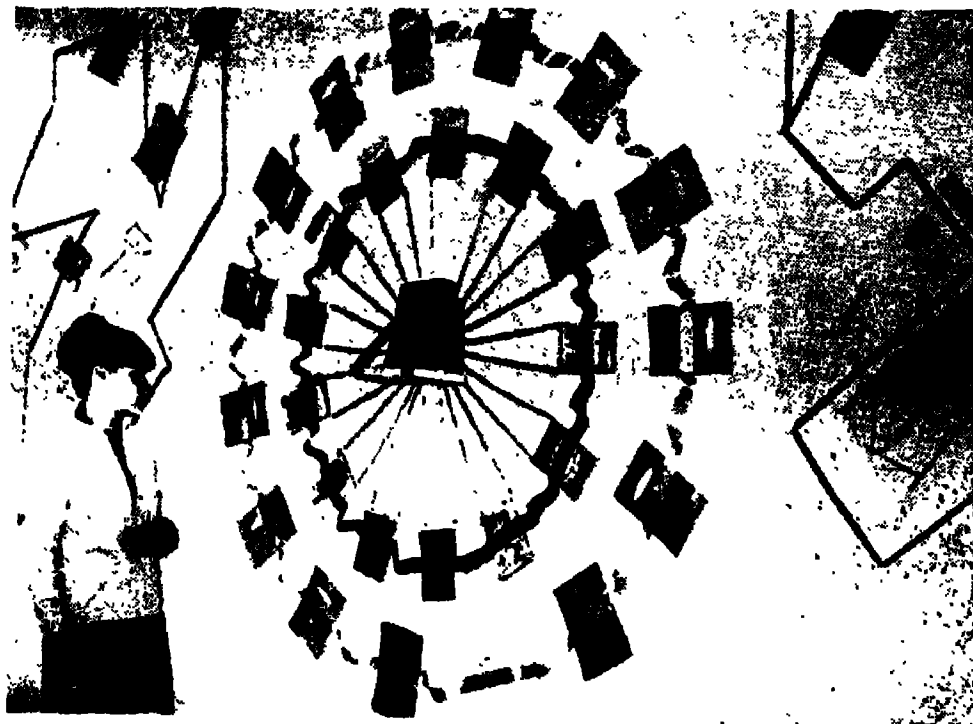
کتابخانه و نمایشگاه کتاب دبیرستان دهقان
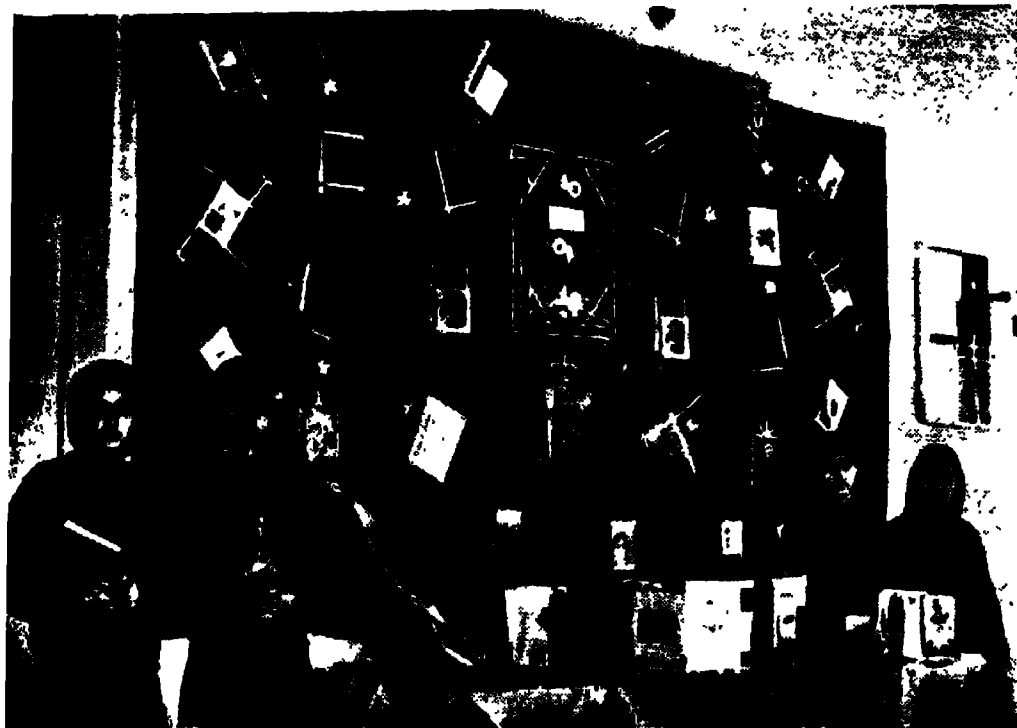
نمایشگاه کتاب در دبیرستان امیر نظام
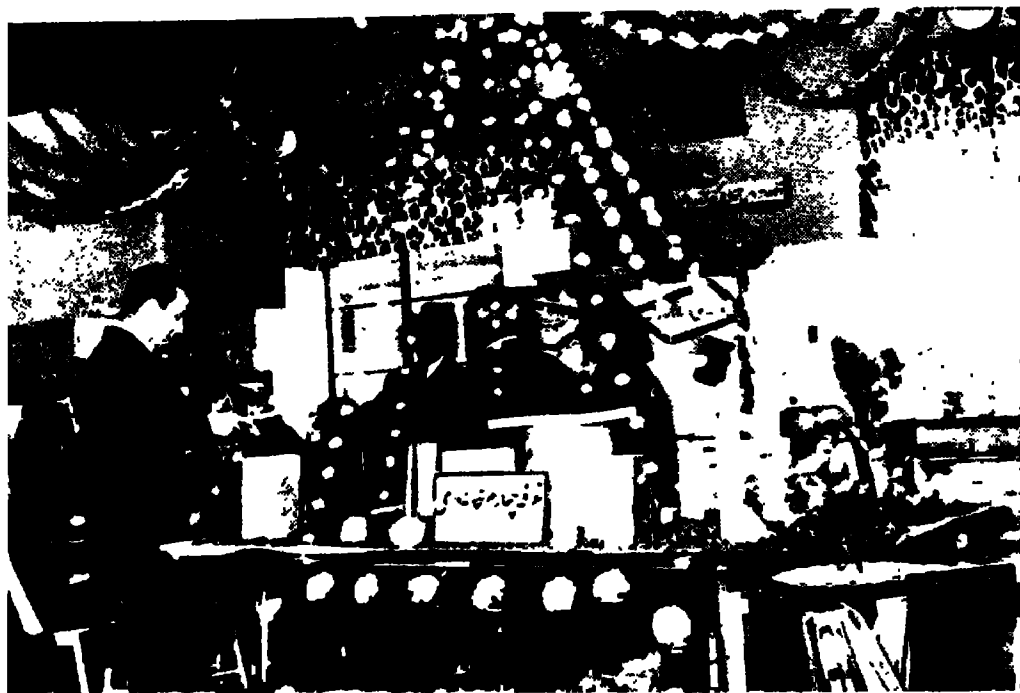
نمایشگاه کتاب دبیرستان مهرآئین

کلاس درسی از دبیرستان امیرخیزی

خلاصهٔ یك كتاب

اینهمه تلاش برای آنستکه بخوانیم وبدانیم . پس چه بهتر که درهفتهٔ کتاب ، بهمراه سایرفعالیتها ، چند کتاب را خلاصه کنیم . به همین منظور قرار شد دوستان دانش‌آموز کتابهائی‌راکه دراین‌هفته می‌خوانندخلاصه‌کنند تاهم‌خودشان‌درهنرخلاصه‌نویسی‌ورزیده شوند وهم‌آنهارا دراختیاردوستانشان قراردهند؛تادیگران نیز باخواندن آنها، بهسوی‌کتاب‌گرایش‌پیدا کنند وچه بسا علاقمند شوندکه خودآن‌کتابهارا مطالعه کنند. اگراین خدمت ناچیزمؤثرباشد ، خوشحال خواهیم شد. بعللی درنخستین قدم نخواستیم کتابها را انتخاب و بعد خلاصه‌کنیم ولی این امر نمی‌تواند موجب گرددکه پوزش نخواهیم از لغزشهایمان . اینك خلاصهٔ یکی‌از کتابهائی راکه درهفتهٔ کتاب به وسیلهٔ‌آقای‌قوامیان تهیه شد، می‌آوریم:[1]

خلاصهٔ‌کتاب کرگدن ، اوژن یونسکو، ترجمهٔ جلال آل احمد ، ص ۲۵۶، خلاصه‌کننده علیرضا قوامیان دانش‌آموز کلاس‌چهارم‌طبیعی‌دبیرستان فردوسی‌تبریز ، زیرنظرآقای عباسعلی رضائی .

اوژن یونسکو

اوژن یونسکو اصلا رومانی است . زادگاهش اسلاتینا درجنوب رومانی- صد

---

۱. دبیرستان‌فردوسی‌یکی ازآموزشگاههائی‌است‌که درآن واقعاً بهامرکتابخوانی و کتابدوستی‌دانش‌آموزان‌توجه‌بیشترمبذول‌می‌شود. درسال تحصیلی۴۶-۱۳۴۵درحدود۱۰۳۰۰ نفربه‌کتابخانهٔ‌دبیرستان‌رفته وکتاب دریافت‌کرده‌بودند ودرچهارماه قبل‌نیز۴۷۵۰نفرکتاب امانت‌گرفته‌اند؛وکتابخانهٔ دبیرستان‌اکنون ۵۷۶۵جلدکتاب دارد. ع.ر

واقعهٔ نمایشنامه اینطور شروع می‌شود :

عده‌ای از مردم یکی ازشهرهای فرانسه درکافه‌ای نشسته‌اند و مشغول صحبت هستند . در این لحظه صدایی از دور ـ اما به شتاب نزدیك می‌شود و هن و هن یك حیوان وحشی‌وصدای پاهای تند اوشنیده می‌شودکم‌کم‌آن سروصدا نزدیکتروبه‌همان نسبت واضح‌ترمی‌شود :

ژان (یکی ازمشتریها)ـ ای وای‌کرگدن وبه این‌ترتیب کرگدنی‌دیده‌می‌شود. بعدازچند ساعت هنگامی‌که مشتریها وتمام‌کسانی‌که درداخل‌کافه بودند باهم درمورد دیده شدن‌کرگدن بحث وگفتگومی‌کردندکه‌کرگدنی دیگرظاهرمی‌شود .

بعضی‌ها عقیده‌دارندکه این‌کرگدن همان کرگدن اولی‌است اما به‌عقیدهٔ بعضی دیگرکرگدن دومی برخلاف اولی دوتا شاخ دارد . و برسر اینکه کرگدنها از نوع کرگدنهای‌آفریقاویاآسیاهستندباهم‌اختلاف‌پیدا کرده وبه‌بحث‌می‌پردازند.ولی بعدمعلوم می‌شودکه‌کرگدن شدن هم نوعی بیماری است‌که مردم به‌آن مبتلامی‌شوند . دراین نمایش برانژه بادوستش ژان برسرموضوع سابق‌الذکرمشاجره می‌کنند ولی روز بعد برانژه‌که آدمی ساده‌لوح ، بی‌سواد و خوش قلب است حق را ازجانب دوستش دانسته وبرای عذرخواهی به‌خانهٔ او می‌رود . وقتی پشت درمی‌رسد باچند ضربهٔ انگشت که به‌درمی‌زند اجازهٔ ورودمیخواهد وصدای‌کلفتی‌که چندان‌شباهتی به‌صدای دوستش‌ندارد اورا به درون دعوت میکند وقتی‌برانژه دررا باز می‌کند رفیق‌خودرا بیمارمی‌یابدکه برجستگی‌ریزی‌درروی بینی‌اش‌پدیدارگشته‌است ورنگ‌بدنش به‌سبزی متمایل‌شده.ژان ازاوسراغ مرداب رامی‌گیرد. ژان چون احتیاجی‌شدید درخود برای آبتنی درمرداب می‌بیند به‌حمام می‌رود. واین‌آمد وشد چند بارتکرارمی‌گردد بالاخره ژان تبدیل‌به یك‌کرگدن می‌شود. وبرانژه ازترس‌اورا درحمام زندانی‌ساخته خود برای خبرکردن پلیس به‌اطاقهای‌آپارتمان دوستش‌پناه می‌برد. ولی‌تمام‌همسایگان اورانیز کرگدن شده می‌یابد.این‌بیماری درتمام‌شهرشیوع‌می‌یابد. برانژه به‌خانه‌اش‌برمی‌گردد. وازپنجره به

خیابان ،که دسته کرگدن درپیاده روها ووسط آن می‌دویدند ، می نگرد. براثر ضربهٔ روحی که دراثر بیماری رفیقش به‌او وارد شده به‌تبی سخت دچارمی‌شود وازترس اینکه‌مبادا اوهم‌شاخ درآورده به‌کرگدن تبدیل‌شودپیشانی‌خودرا باپارچه‌ای می‌بندد. دراین‌موقع همکاراداریش«دودار» به‌خانهٔ اومی‌آید،وبااوراجع به‌بیماری کرگدن‌صحبت می‌کند،ضمن‌صحبت دودارمی‌گویدکه رئیسمان نیزکرگدن شده‌است. بعدازچند ساعت دیزی (همکار اداریش‌که زن است) نیز به خانهٔ او می‌آید و با اصرار می‌خواهد که دوداررامجبوربه‌صرف‌ناهاردرخانهٔ برانژه کند ولی‌اوهم‌نسبت به‌کرگدن شدن‌حساسیت پیداکرده وازخانه بیرون می‌رود. او نیز به‌کرگدن تبدیل‌می‌شود. واین کرگدن شدنش ناشی ازسرخوردگی ازدلک عشق است. جرنو‌تر (همکار دیگراداری برانژه و دیزی) که به‌پیروی ازرؤسا ورعایت نظم، به کرگدن تبدیل‌شده بود وهمچنین پاپیون (رئیس ادارهٔ برانژه)که برای بازگشت بطبیعت و .. عشق البته به معنی عامش. بعدازرفتن (دودار) دیزی برای بهتر شدن حال برانژه به وی کنیاک می‌دهد و ازشنیدن اینکه برانژه مشروب ننوشیده (قبلازیاد می‌نوشید) تعجب می‌کند. درضمن‌برانژه عشق‌خود رانسبت به‌دیزی‌آشکارمیکند و نزدی می‌خواهدکه متقابلااورا دوست‌بدارد. وقتی‌دیزی به‌عشق‌خود نسبت به‌اواعتراف می‌کند خیلی‌خوشحال‌می‌شود. دراین‌حین آنها ازپنجره به‌بیرون نگاه می کنند بازمتوجه می‌شوندکه دیگرانسانی‌باقی‌نمانده است .

* * *

زنگ تلفن‌به‌صدا درمی‌آید ووقتی‌گوشی‌را برمی‌دارند صدای خرناس کرگدن‌ها به‌گوش می‌رسد .

برانژه ازدیزی قول می‌گیرد که وی را ترك نکند ولی بعداز لحظه‌ای دیزی نیزاورا ترك‌کرده وبه کرگدن‌ها ملحق می‌شود .

برانژه ازاین امرخیلی ناراحت می‌شود وخودرا درآینه نگاه می‌کند و باخود سخن گفتن‌آغاز می‌کند :

من زیبا هستم. پس نوع آدمیزاد زیباتر از کرگدن‌هاست. صدای سم کرگدنها در کوچه‌ها وخیابانها طنین انداخته تمام صندلی‌های کنار خیابان در زیر پای آنان ازهم پاشیده بود. بر اثر بعد از مدتی از اینکه آدمیزاد هست ناراحت می‌شود، چون می‌بیند که انسانی باقی نمانده که یار و یاور او باشد. تقلید صدای آنها را درمی‌آورد. از پیشانی پهن و بی‌شاخ خود منزجر می‌شود. ولی هرچه صبر می‌کند به کرگدن تبدیل نمی‌شود. در نتیجه بشدت عصبانی شده تصمیم می‌گیرد که درمقابل کرگدنها بعنوان تنها آدمیزاد، دفاع کند.

☆ ☆ ☆

این نمایشنامه در سه پرده وچهار مجلس به رشتهٔ تحریر درآمده و بازی‌ـ کنان آن، ۱۷ نفرزن ومرد هستند و عدهٔ زیادی گلهٔ کرگدن ...

نمایشگاه کتاب دبیرستان فردوسی ←

تمدن هر ملت ویا بعبارت دیگر تمدن بشر امروزی حاصل دانشها ویادگارهای برجانهادهٔ نسلهایی است که پیش ازما زیسته‌اند ونسل بنسل بمیراث نهاده‌اند و امروز ما وارث آنیم وبعدازما آیندگان ما، وافراد هر نسل وقتی می‌توانند دراین تمدن شرکت جویند که بتوانند با اندیشهٔ نسلهای گذشته آشنایی داشته باشند . یگانه وسیله‌ای که آدمی را بدین مقصود می‌رساند وسرانجام افرادی تربیت وتعلیم یافته بارمی‌آورد. خواندن است وهیچ چیز هم نمی‌تواند جایگزین آن نشود . خواندن یعنی وسیله‌ای بسیارخوب ومطمئن برای راه یافتن بسرزمین پهناوردانشها وبینشهاکه دردل کتابهاست. کتاب یعنی وسیله‌ای برای شناختن اعصارگذشته وبهترین وسیلهٔ وقوف برای‌اجتماعی که ازدسترس ما بیرون بوده است. خواندن کتاب است که مارا ازحد خود فراتر می‌برد، زیر هیچکس خود آن اندازه تجربه نداردکه خود ودیگران را بخوبی بشناسد. ما همگی دراین جهان بیکران وفروبسته خودرا تنها می‌یابیم وازآن رنج میبریم، بیداد زمانه ودشواریهای زندگی آزارمان می‌دهد، کتابها می‌آموزندکه مردمی بس بزرگتر ازما نیزچون ما رنج برده‌اند ودرجستجوی حقیقت کوشیده‌اند. آنانندکه درهای بسته را براندیشهٔ ملتها گشوده‌اند وبه‌یاری آنان است که مامیتوانیم ازتنگنای جهان کوچك وتاریك خود بیرون آییم اگر کلمات ترجمان افکار باشد بروح آدمی لذتی ببخشد والفاظ آن برای همیشه دراندیشه‌ها جاویدان می‌ماند، شبی‌را بمطالعه بسر بردن برای روح

همان قدرسودمند است که گردش در کوهستان برای تن .

«مونتنی» می گفته «از سه چیز نمی تواند بگسلد: عشق، دوستی و کتاب؛ و این هر سه کم و بیش همانندند، کتابها همیشه فرزانه تر و دلاویزتر از نویسندگانشان هستند ، زیرا نویسنده از وجود خود آنچه بهتر است به آثارش می بخشد و نویسندگان جلوه های راستین روح مردمانند .

غرض از ذکر مقدمهٔ بالا ارائهٔ گوشهٔ مختصری از اهمیت بسیار زیاد کتاب و مطالعهٔ آن بود که خوشبختانه در سالهای اخیر پاپیای تعمیم سواد مورد توجه و استقبال عموم واقع شده است ومخصوصاً با برگزاری هفتهٔ کتاب و بزرگداشت از کتاب در مراکز تعلیم و تربیت ، دانش آموزان بیشتر با کتاب آشنا می شوند . وعقیده ام براین است بموازات بزرگداشت ظاهری که در توجه معنوی مؤثر است باید کاری کرد که جوانان بالذت مطالعه واستفاده از کتابها آشنا گردند . اینك بحکم وظیفهٔ معلمی که در مرکز تربیت معلم ودانشسرای دختران دارم گزارشی خیلی مختصر از کتابخانه وفعالیتهائی که درهمین مؤسسه انجام گرفته است بداطلاع خوانندگان گرامی میرسانم :

۱. تعداد کتب

کتابخانهٔ دانشسرای دختران تبریز دارای ۴۴۲۷ جلد کتاب می باشد که از محل اعتبارات دولتی که ازطرح تربیت معلم حواله می شود ونیزازاهداء اولیاء محترم دانش آموزان وسایر شخصیت ها گرد آمده است . این کتابخانه نسبت به عمر کم خود (۹سال) ازلحاظ کیفی وکمی مقام اول را بین واحدهای فرهنگی تبریز دارد .

۲. موارد استفاده از کتاب درمرکز تربیت معلم ودانشسرا

چون تدریس مواد دراین مؤسسه بیشتر براساس تحقیق مطالب ازطرف دانش آموزان دانشسرا ومخصوصاً دانشجویان تربیت معلم است وبعلاوه برای مواد درسی کتابی چاپ نشده است وازطرف دیگر کتابداری وامورمربوط به آن خود یکی از موادی است که باید محصلین دانشسرا و تربیت معلم باآن آشنا شده و درامتحان مربوطه نمرهٔ قبولی

کسب نمایند وهمچنین شبانه روزی بودن محیط دانسرا عواملی هستند که استفاده از کتاب ومطالعهٔ آنرا در این مؤسسه ضروری مینمایند .

یعنی دانش آموزان مطالب تعیین شده برای کنفرانسها و تحقیقات درسی را از کتابهای مختلف که قبلا بوسیلهٔ دبیران محترم راهنمائی و تعیین شده است استخراج وتهیهٔ تکلیف می‌کنند .

دبیران محترم نیز که دروس خودرا اغلب بصورت کنفرانس تدریس می‌فرمایند از تمام کتابهائی که بنظرشان برای دانش آموزان مفیداست استفاده نموده و خود پیشقدم در امر مطالعه میباشند. و برروی این اصل است که دائما کتب مختلف درجریان مطالعه بوده ونسخ متعددی درموضوعات مختلف درکتابخانه موجود است و در دسترس دانشجویان قرار میگیرد .

۳. طرز استفاده ازکتاب ورسیدگی به آمار

برای اینکه تحویل و پس گرفتن کتابها به صورت دقیق و قابل کنترل درآید و بعلاوه دائماً بتوان آمارمختلف را تهیه کرد هر کتاب موقع تحویل دردو نوع دفتر ثبت میشودکه یکی صفحاتش برحسب نام کتاب و دیگری بر حسب نام دانش آموزان تنظیم یافته و بعلاوه درهر صفحه موضوع کتاب وتاریخ تحویل وبرگشت وعدهٔ روزهائی که کتاب مورد مطالعه قرار گرفته است ذکرشده، بنابراین درهر لحظه میتوان آمارگیری نمود که هر کتاب چند روزدرمطالعه بوده ویا هردانش آموز از چه نوع کتابهائی چندجلد و چند روزمطالعه کرده است ودانش آموزان بمطالعهٔ چه نوع کتابهائی اقبال مینمایند واین برای دانشسرا ومرکز تربیت معلم که معلمین آیندهٔ کشوررا تربیت می‌کنند نهایت ارزش را داردکه ازمیزان مطالعه وطرز تفکرو نوع علاقه شان اطلاعاتی بدست آورده و ازروحیهٔ فرد فردآنان مسبوق گردد .

۴. ادارهٔ کتابخانه

کتابخانه وسیلهٔ انجمن کتابخانه که از بین دانشجویان انتخاب شده‌اند ، اداره می‌شود وسرپرستی این انجمن نیز بعهدهٔ آقای دکتر مجید رحیمی دبیر علوم تجربی میباشد.

۵. تمرین وتجربه

چون تمام کارهای مربوط به کتابخانه را خود دانشجویان انجام می‌دهند ضمن احساس مسئولیت عملا نیز به فن کتابداری آشنا می‌شوندکه بعداً بتوانند ازاین تجارب درشغل معلمی استفاده‌کنند .

۶. خلاصه‌نویسی

فعالیتی بس مهم‌که طی سال تحصیلی جاری به وسیلهٔ دانشجویان تربیت معلم انجام‌گرفته است ، خلاصه نویسی‌کتابهای مختلف است‌که باراهنمایی‌دبیران ادبیات، مورد مطالعه واقع و خلاصه نویسی شده است . دربارهٔ اهمیت خلاصه نویسی باید به‌عرض‌برسانم‌که بهترین نوع فهم‌مطلب به وسیلهٔ دانش‌آموز، بازگوی آن مطلب است زیرا فردی مادامی‌که مطلبی‌را خوب نفهمد ، نمی‌تواند بازگونماید وخلاصه نویسی ، همان‌فهم مطلب و بازگوی‌آن‌است‌به‌طریقی‌کوتاه ومختصر، ازطرف دیگرامروزهمگان فرصت مطالعهٔ یکسان‌راندارندوبعضیها شاید نتوانند یك مقاله وداستان‌را ازآغازتاپایان بخوانند درحالی‌که مایلندازاصول‌مطالب‌به‌طورخلاصه‌مطلع شوند،پس«خلاصه‌نویسی» مورد نیازاست وکارآنان‌راآسان می‌کند، دراروپا وامریکا وحتی‌خوشبختانه، درسالهای اخیردرایران. بعضی‌مؤسسات ومجلات خلاصهٔ‌مطالب‌علمی،اجتماعی،فلسفی،سیاسی،ادبی وداستان‌را برای‌آن‌عده‌ازخوانندگان‌که وقت‌محدود دارندتهیه می‌کنند وعرضه‌میدارند، وانگهی‌ممکن‌است بعضی‌مطالب بغرنج وپیچیده‌که خواندن‌آنها مستلزم اطلاع‌کافی‌از علم وفلسفه وادبیات‌است به‌توسط خلاصه نویس‌ومفسرخلاصه شود ودراین‌صورت مطلب ساده‌ترو روشنتردراختیار علاقه‌مندان قرارگیرد واین‌کاری‌است‌که درمرکز تربیت معلم تبریزانجام‌گرفته وامید است باگسترش‌آن بتوان به‌خلاصه‌کردن تمام‌کتابهای‌موجود کتابخانه همت‌گمارد و دردسترس آنان که وقت وحوصلهٔ‌کافی برای مطالعهٔ اصل‌کتاب ندارند قرارداد ، در خاتمه لازم می‌داند از علاقه‌مندی وتوجه خاص ریاست محترم مرکزتربیت معلم ودانشسرای دختران درامرتعلیم وتربیت اظهارسپاسگزاری‌شود .

میرمحمد طاهری

کار سازنده هفتهٔ کتاب

آبانماه ۱۳۴۶

برای اینکه درانجام مراسم هفتهٔ کتاب سهم کوچکی داشته باشم از دانشجویان کلاسهای تربیت معلم خواستم که هریك باروادید اینجانب کتابی انتخاب کنند و بعد از مطالعه رساله‌ای که شامل معرفی کتاب ، معرفی نویسنده ، هدف وافکار وی ، وخلاصهٔ کتاب باشد تهیه کنند. خوشبختانه این عمل بااستقبال دانشجویان روبرو شد ودرحدود ۲۰۰ جلدکتاب مورد مطالعه قرار گرفت . این امردراول کار بسیارآسان می‌نمود ولی مشکلهائی افتاد که مستلزم صرف وقت و دقت زیاد شد تااینکه نوشته‌های دانشجویان تاحدی ازلغزشها وغلطهای انشائی واملائی بدور باشد وبراثر تشویق ریاست محترم ادارهٔ تربیت‌معلم که همیشه بنده را مرهون راهنمائیهای خودقرارداده‌اند تاکنون تعداد ۶۱ رساله‌توسط دانشجویان تهیه واصلاح شده است، امیدوارم درآینده بصورت کتابی چاپ ومنتشر گردد واینك برای نمونه یکی ازآنها درنشریهٔ هفتهٔ کتاب ازلحاظ خوانندگان عزیزمی گذرد . علی‌اکبرفرزاد

خلاصهٔ کتاب «چرا رنج می‌بریم؟» عبدالمحید رشیدپور، ناشر شرکت سهامی انتشار، تلخیص فاطمه عامل‌هاشمی دانشجوی تربیت‌معلم‌دختران تبریز ،زیر نظر علی‌اکبر فرزاد . ۱

---

۱. دراینجا فقط معرفی نویسنده وخلاصهٔ کتاب آورده شده است .

عبدالمجید رشیدپور تهرانی

وی به‌سال ۱۳۰۴ درتهران متولد شده ، تحصیلات خود را در مدارس قدیمه آغازکرده، مدتی در قم بوده ، و سپس در تهران به اخذ لیسانس علوم تربیتی موفق گردیده ، مطالعاتی‌کرده وپس‌ازآغاز انتشارمجلهٔ مکتب اسلام شروع به نوشتن‌مقالات اجتماعی‌نموده ودرسال۱۳۴۶کتاب «چرارنج می‌بریم» را به‌رشتهٔ‌تحریردرآورده است.

چرا رنج می‌بریم؟

جنگی‌کدامروزمیان کهنه ونو ، درگرفته ،خود امرتازه‌ای نیست بلکه ریشهٔ عمیقی‌دارد وشایداین‌حقیقت‌دراولین‌مراحل‌زندگی‌بشرخودنمائی‌میکرده است.دنیائی که این نزاع‌کهنه ونو در آن واقع شده، بیك حال و وضع باقی نمانده بلکه خودش دائما درتغییر وتبدیل بوده وهست . ذرات بدن انسان دائماً درتحول است .کهنه‌ها ازمیان رفته تازه‌ها ونوها جانشین‌آنها میگردند .

نوجوئی یکی ازخصائص روحی‌انسان است،گوش‌وچشم مادنبال‌تازه‌ها میگردد، میخواهد چیزهای تازه را تماشاکند، حرفهای نشنیده را بشنود، ازکهنه‌ها میگریزد. دل ما برای رسیدن به حقیقت وامرتازه در سینه‌مان می‌تپد . وهمین حس نوجوئی است‌که پایه واساس اولیهٔ تکامل وپیشرفتهای بشری واقع می‌شود .

تردیدی نیست‌که انسان برای تربیت وتکامل معنوی‌آفریده شده، روی همین اصل درتمام مدت عمر،آدمی مهیا و آمادهٔ پذیرش روشهای تربیتی است .

این‌استعداد ازاولین‌لحظه‌ای‌که‌چشمان شفاف‌کودك به‌روی‌این‌جهان‌روشن‌گشوده میشود، تاپیش ازلحظه‌ای‌که برای آخرین باردیدگان او بی‌فروغ میگردد، به همراه اوبوده میتواندازآن بهره‌مندگردد. به‌همین‌دلیل‌نبایدازاین‌نکته غفلت‌کردکه این‌خوی و خلق مانند سایرتمایلات انسانی باید به وسیلهٔ قوای عقلانی‌تعدیل‌گردد. اگرکنترل

وتحدیدی دراحساسات انسانی به‌عمل نیاید وجود مادچارانحرافات روحی‌خواهدشد. بسیاری ازبدبختیهای اجتماعی، وفردی مادر نتیجهٔ «سرکشی وطغیانهای عواطف‌بشری است». خودپرستی و شهوت ازغرایزاولیهٔ بشریت وزندگی است. معهذا نمیتوان انکار کردکه اگرخودپرستی وشهوت ازمدار اعتدال خارج شده باشد ، علاوه برآنکه نفع وسودی نخواهد داشت، بلکه موجب تحققرسوائیها وآلودگیها خواهد بود. بدبختانه حس‌تازه‌طلبی ونوجوئی دراجتماع ماازمیزان اعتدال خود تجاوز کرده وبه‌صورت «یك بیماری خطرناك» درآمده است .

بسیاری ازاصول اخلاقی وسنن ملی ودینی‌که درسابق مورد احترام ما بود در اثرهمین حس تجدد طلبی ازمیان رفته ویادرشرف ازبین رفتن است . یك نگاه‌کوتاه به اوضاع فردی و اجتماعی این حقیقت را بخوبی روشن وهویدا می‌سازدکه تا چه میزانی حس اعتماد مالطمه خورده وکورکورانه دربسیاری ازشئون خود تغییروتبدیل داده‌ایم . این تجددخواهی ازلباس ماشروع شده، تمام اوضاع زندگی مارا فراگرفته است . امروزه وضع غذا خوردن ورفت و آمدها ومجالس مهمانی واصول معاشرت و طرز خانه ساختن ، وکیفیت ازدواج و عزاداری همه وهمه تغییروتحول یافته است . این بیماری نوجوئی درطبقهٔ زنان ودختران اجتماع مابیشترریشه دوانیده است. زیرا قوای باطنی وذوقی درزن بیشترازمرد وجود دارد وآنچه مسلم است . اینستکه پیوند وارتباط خاصی میان قوهٔ عاطفی وحس‌تازه‌جوئی موجود است. دراجتماع مابسیاری از زنان به‌جای اینکه رسوم و آداب ملی وسنن دینی خود را نگهداری و بدین وسیله «استقلال فکری وملی» خودرا تقویت‌کنند، یکباره پشت پا بداصول‌اخلاقی‌زده، خود وآداب زندگانی‌خودرا منطبق باوضع زنان غربی بالاخص‌هنرپیشگان نموده‌اند. طرز معاشرت وبرخورد بادیگران نوع لباس‌و..... را ازآنان می‌آموزند وبه عبارت‌دیگر هرچه مدپرستی‌دستورآن‌را داده بدون چون وچرامیپذیرند،خواه این‌مدپرستی‌باوضع ملی‌وموقعیت اجتماعی‌ماسازگارباشد ویانباشد، بااخلاق‌وعفت عمومی‌منافات داشته‌باشد

یا نداشته باشد .

باید بااین طبقه ازبانوان که نوعاً ادعای فضل ودانش مینمایند، قدری سخن گفت وازآنان پرسید، آیا روشی‌راکه پیشهٔ خودکرده‌اید عقلائی‌وصحیح است یااینکه فقط ازاحساسات زودگذروغوغای مدپرستی پیروی می‌کنید ؟

آیا واقعیت زندگی را دراین راه یافته‌اید یا خودرا سرگرم می‌کنید وبه جای پیمودن راه ترقی‌بردردهای اجتماعی مامیافزائید . نویسنده‌آنگاه اظهارعقیده‌می‌کند:

«که به‌عقیدهٔ من‌اگراین عده از زنان ودختران اجتماع ما نیروئی‌را که برای این مدپرستی ازخود به‌مصرف میرسانند اگریکصدم‌آنرا برای یادگرفتن‌آداب زندگی ودستورات خانه‌داری وتربیت وپرورش‌کودك وپیشرفت نیروی اجتماعی بکار میبردند وضع زندگی وکانونهای خانوادگی‌ما بمراتب بهتر از وضع‌کنونی میشد .» سپس‌چنین توصیه می‌کند :

«هیچکس‌نمیتواند انکارکندکه تعالی‌وپیشرفت بشروابسته به‌حس‌نوجوئی نیست وکسی ادعا نمی‌کند که میباید درعصردانش وتمدن مردم مانندگذشته با الاغ و شتر به‌مسافرت رفته ودرخانه‌های‌گلی وخشتی زندگی‌کنند، بلکه منظوراینست‌که بسیاری از مسائل مادی دنیا تحول پذیرفته وروز به‌روز زندگی مادی دگرگون میشود ولی این‌تحول درمادیات نمیتواند مجوزی برای تحول درهمه‌چیزگردد .

به‌عبارت دیگر، عده‌ای ازامورتحول یافته ، دیروزبه صورتی انجام میگرفت و امروز بطرز دیگری صورت می‌پذیرد و روی همین اصل فردا نیز شکل تازه‌تری به‌خود خواهدگرفت ، ولی بسیاری ازمسائل زندگی واخلاقی است‌که اصولا تحول‌پذیر نمیباشد، مثلا پاکدامنی ودرستی ، راستی وامانت ، وفا وشجاعت ، ونظایرآن، همه مسائلی هستندکه دنیای‌گذشته و امروز وآینده نمیتواند از آنها بی‌نیاز باشد ، زیرا زندگانی اصیل وشرافتمندانه درگرو این عواطف انسانی است و بشر از روزی که دردل غارها زندگی میکرد واجتماع آنها ازعدهٔ معدودی متجاوز نبود ، محتاج

روشهای اخلاقی بوده وامروز وفردا تیز بدانها نیازمند است .

اگر روزی مردم جهان خانه و زندگی را ازکرهٔ زمین بهکرات دیگری تغ
وتبدیل دهند بازنمیتوانند مسائل اخلاقی را کهنه دانسته بهدورآن خط بطلان بکش
چه مسائل اخلاقی همیشه تازه وزنده است وهیچگاه کهنه نمیگردد .»

شالودهٔ ازدواجهای زودگذر

دانشمندان علوم طبیعی ترکیب عناصررا بردونوع میدانند یکی ترکیب پاید
ودیگری ناپایدار. میگویند اگرمیل ترکیبی میان دوعنصر زیاد باشدازپیوندآن دوعن
ترکیبی ثابت وپایدار به وجود میآید که بداین زودیها از یکدیگر جدا نمیگرد
مثلااگرگلبولهای خون واکسیدکربن با یکدیگر ترکیب شوند، چون میل ترکیبی گلبو
بااکسیدکربن ۲۵۰ مرتبه بیشتر ازترکیب گلبولها بااکسیژن است ترکیبی پایدا
سخت به وجود میآید. دربرابراین نوع ترکیب ، ترکیبی ناپایدار هم وجود دار
پس از گذشت زمان ازیکدیگرجدا شده هریك بهتنهائی راه خودرادرپیش میگیرد
عامل اصلی را بایدفقدان میل ترکیبی شدید دانست. ازدواج دختروپسرهم درحقیقت ترک
است که میان دو موجود بنام انسان انجام میگیرد. در گذشته که این پیوندها برا
تمایلات فطری ، تحقق مییافت وخواستههای فطری باموازین وجدانی ودینی تع
میشد، نوعاً این نوع پیوندها دوام پذیربود .

جدائی وتفرقه ننگ ورسوائی شمرده میشد وبهاصطلاح خودمان زنانمیگ
«با چادر بهخانهٔ شوهرآمده باید باکفن از آنجا بدر شویم» و چون طلاق را یک
رسوائی میدانستند ، زن وشوهرمجبور بودند ازتمایلات هوسانگیزخود صرفنظر
ودرمرابر نقائص کوچکی که درهریك دیده میشد شکیبائی پیشه نمایند . اولین ا
که ازاین نوع طرز تفکردر محیط خانوادگی بهوجود میآمد ، این بودکه همهٔ ا
خانواده باکمال صمیمیت و نشاط زندگی میکردند و جنگ و جدال در محیط
به وجود نمیآمد واگرگاه درمواردی اختلافی پیش میآمد بارعایت اصول اسا

قبیل عاطفه و گذشت وشکیبائی دوران آن بحران هرچه زودتر بپایان میرسید .

ولی متأسفانه باید اعتراف کرد. که یکی‌ازآفتهای اجتماعی‌که مدتیست جام
مارا تهدید می‌کند موضوع ازدواجهای ناپایدار است . یك آمارگیری دقیق فضاح
ورسوائی این‌موضوع راآشکارمیسازد. مطالعهٔ دقیق‌دیگری حاکی‌است‌که اگر چنانچ
این‌ازدواجها ثمره‌اش‌جدائی‌نباشد بامعاشرت‌های‌نابجائی‌که چاشنی‌آن رقص وشراب
قماراست‌آمیخته میگردد وزندگی‌را به‌تباهی‌میکشاند. ساعات زندگی‌زن ومرد دیگ
درخانه سپری نمیگردد وجای‌آنراگردشهای دسته‌جمعی‌وتفریحات‌شبانه ومجالس‌رقص
وسینما وتآتر میگیرد.

پرواضح است‌که اگرثمرهٔ این‌نوع ازدواجهاکودکانی نیزباشند ، این نونهالا
معصوم که همانندگلهای لطیف نیازمند نوازش بیشتری میباشند ، به جای اینکه د
خانه در دامان پرمهرومحبت مادرنشسته به چهرهٔ پدرنگاه‌کنند باقیافهٔ افسرده وغمز
درکنج‌خانه خزیده درمواقعی‌که نیازمند محبتها وعواطف‌سرشارپدرومادرخودمیباشن
قیافهٔ سرد وغضب‌آلود دایه ونوکر جانشین آن مهرومحبت میگردد . این صحنه خو
شاهد وگواه زنده‌ای ازحق‌کشی و محرومیتهائی است‌که ازدواجهای ناپایدار وآزاد
بی‌بند وبارعصرکنونی بوجود آورده است . باید به چنین اشخاص‌گوشزد کردکه خا
سرچشمهٔ خوشبختی‌ومحیط خانه ریشهٔ اجتماع است؛ چهرهٔ کودکان شاداب وخندان
قیافهٔ درخشان ومحبت‌بارهمسرواحساسات وعواطف‌گرمی‌که درکانون خانه وجود دار
درهیچ جائی ازکافه و سینما ومجالس رقص‌وقمارنمیتوان پیداکرد واینکه‌گفته میشو
محیط خانه غم‌انگیز ودلگیر است این ناراحتی ودرد ورنج ازخود زن ومرد و رفت
آنهاست . چه روشن است کـه تفریحات شبانه آزادیهای بی‌بند و بار زن و مر
خواهی نخواهی اختلافات و مشاجراتی بوجود می‌آوردکه صحنهٔ بروز و ظهور ا
کشمکشهای زن ومرد در محیط خانه خواهد بود و شاهد آن کودکان معصوم آنان
ولی یکی‌ازبدبختیهائی‌که دراثراین‌پیروی به دست وپای ماپیچیده فاصلهٔ عمیق‌وشکا

ژرفی است که میان زن وشوهر و بالنتیجه فرزندان بیگناه ایجادگردیده . نتیجهٔ آن بهصورت اختلافات ومشاجرات دامنهدار خانوادگی ، خودکشی و رسوائی دختران و پسرانیکه بعلت بیتوجهی پدران ومادران درآستانهٔ زندگیاجتماعیوتشکیل خانواده دست بهانتحاری ننگین زدهاند ، ظاهرمیشود . بسیاری ازپیروان این روش حقیقت زندگی را درك نکردهاند . دربارهٔآن ازدریچهٔ تصورات وحس تفاوت میکنند. در نظراین گروهکه متأسفانه ازتربیت عمدی برخوردار نشدهاند زندگیچون سرابی بیش نیست . لذا بایستی سعیکردکه توسط مربیان حاذق واولیاء دلسوز به تدریج واقعیت زندگی برای این طبقه وبخصوص طبقهٔ جوان روشن گردد ، تا درآینده بتوانند خود را بازندگی تطبیق دهند . بسیاری ازاین خودکشیها وشکستها معلول آشنا نبودن به واقعیت زندگیاست. باتصورات شاعرانه قدم بهمرحلهٔ زندگیمیگذارند وسعیمیکنند باهمان افکارخام وناپخته چرخهای زندگیرا بحرکت درآورند وحالآنکه بابرخورد اولین طوفان زندگی متزلزل شده حیات خود را به رایگان ازدست میدهند وانگاه تقصیریست که متوجه اجتماع ودیگران میکنند .

همه گناهرا بهگردن دیگران میاندازیم. هرطبقه دستهٔ دیگریرا مقصرمیداند واین خوی زننده درمیان تمام طبقات ازکوچك وبزرگ باشدت زیادی رواج دارد . مرد زنرا مسئولمیداند، درمقابل زن مردراگناهکارمیشمارد.پدرومادرها فرزندخود راگناهکار میدانند وفرزندانهم والدین خود را مقصرمیدانند. روی این اصلتشخیص نقائص درمیان همهٔ افراد ازبین رفته و باید بداین حقیقت تلخ اعتراف کرد که محیط زندگیما باهمهٔ سروسامانیکه دارد، باهمهٔ تجملات وتشخصاتی که بخود بسته، ناله و فریاد ازهرگوشه وکنارآن بلند است. اجتماع ماسلامت خودرا ازدستداده و درکلیهٔ شئون آن فساد وتباهی اخلاقراه یافته است.قیافههای خشمگین باچهرههای افسرده و وهیجانات روحیهمه ازدردهای اجتماعی،حکایت میکنند.آثارنگرانیواضطراب ازهمه هویداست، پیروجوان ، کوچك وبزرگ همه خسته وکوفتهاند ؛ شکایت ازمحیط ازهر سوبلند است. گوئی زندگیانسانیجای خودرابه زندگیحیوانی دادهکه همه ازهم در

بیم وهراسند .

اینها همه به‌این‌دلیل است‌که اجتماع مابسیاری ازسنن پسندیدهٔ دیروز را از دست داده . پارسائی، پرهیزکاری، غمخواری بینوایان ، دستگیری افتادگان، اتحاد واتفاق ،گرمی ومحبت خانواده‌ها ، اطاعت و فرمانبرداری وامثال آن جای خودرا به شهوترانی، خوشگذرانی، خودخواهی ، خودپسندی ، اختلاف ونفاق ، وستیزه جوئی داده.اعتماد واطمینان ازمیان‌رفته وسوء ظن‌وبدبینی جای‌آنراگرفته.ازهمه بالاترآنکه اصولا کارهای زشت وقاحت خود را از دست داده بلکه بصورت کارهای خوب جلوه‌گر شده است . دروغ و ظلم وخیانت وتقلب ودوروئی‌ها، رنگ زرنگی و تردستی بخود گرفته وخلاصه بی‌عفتی‌وهرزگی‌بصورت هنرمندی وهنرپیشگی‌درآمده است. این‌دردها وهزاران درد مانند آنهاکانون زندگی وآسایش مارا دگرگون‌کرده وزندگی راتلخ و زهرآگین ساخته است. بنابراین‌باید دردرجهٔ اول‌افکاری‌که ازآنها بوی یأس‌ونومیدی میآیدازخود دور کرده، باهمتی‌عالی‌وعزمی‌راسخ‌قدم‌پیش گذاریم‌ودرمقام‌اصلاح برآئیم.

درمیان هرملتی ضرب‌المثلی است‌که اصولا واقعیاتی را بیان میکند . حقیقتی را از زبان این ضرب‌المثل بشنویم‌که میگوید « تا درد تشخیص داده نشود امیدی به درمان نیست» جامعه‌ای‌که خواهان تکامل است، خواه یك خانوادهٔکوچك باشد یایك کشوربزرگ، در درجهٔ اول باید نقائص‌اخلاقی وسایرآفات زندگی خود را بشناسد، پس‌ازآن باپشتکاروایمانی راسخ دررفع آن عوامل بکوشد .

لعل نهرو، درکتاب خود مینویسد، گاندی پیش ازآنکه مبارزات دامنه‌دارخود را آغازکند مدتها، بلکه سالیان دراز، عوامل‌عقب ماندگی وانحطاط‌کشورخود ومردم هندوستان‌را بررسی‌ومطالعه‌کرد تاسرانجام بعدازتشخیص‌آن عوامل،مبارزات‌ثمربخش خودراشروع‌کرد وچون دردهاشناخته شده بود،درمان‌آن آسان‌بود. پس‌ازمدتی‌بالاخره آزادی واستقلال را نصیب ملت وکشور خود نمود .

بدیهی است شناخت دردهای اجتماعی برای بهبود وضع اجتماعی‌کافی‌نیست و

نیروی اراده است که امید بموفقیت را میسرمیکند. چنانچه ساموئل اسمایلز، دانشمند وروانشناس معروف میگوید « قدرت واراده اساس وپایهٔ هرپیشرفت وموفقیتی است و هرجا اراده باشد در آنجا نشاط وزندگی وجود دارد ، وهرجا ضعف و بیماری است بدبختی حکمفرماست.» بهراستی اینچنین است ، زیرا اراده به منزلهٔ آبشاری است که راه خودرا ازمیان شنهای سخت وبرندهٔ کوهساران بازمیکند وجلو میرود و مردمی که دارای اراده هستند همیشه راه خودرا بدسوی هدف عالی بازمیکنند ودشواریها وشدائد را ازمیان می برند وقبل ازاینکه زندگی کارآنان را بسازد، آنان بااین ابزار بسیارظریف ودقیق خودرا برای یك زندگی خوب وایدهآلی آماده میسازند وشکی نیست که موفقترین افرادکسانی هستندکه به نیروهای بشری آشناتربوده ودربهره برداری ازآن کوشاترند. پیغمبر اسلام «ص» میفرماید «من جد وجد» هرکه سعی و کوشش کند مسلما بمقصود خواهد رسید . به امیدآن روز ...

کتاب

بهترین یار وفادارکتابست کتاب	همدم روز وشب تارکتابست کتاب
نیستدر باغ جهان گل که ندارد خاری	بجهان آن گل بی خارکتابست کتاب

مونس

دکتر علی مقدم

ژزف بالسامو

ژزف بالسامو ، آلکساندر دوما، ترجمهٔ
ذبیح‌الله منصوری ، ناشر مطبوعاتی
گوتنبرگ ، چاپ دوم تهران .

برای نگارنده فرصتی دست داد ، رمان تاریخی **ژزف بالسامو** اثر **الکساندردوما** نویسندهٔ بزرگ فرانسوی را که بوسیلهٔ **ذبیح‌الله منصوری** ترجمه‌شده و بهمت بنگاه‌مطبوعاتی **گوتنبرگ** برای بار دوم انتشاریافته است مطالعه‌کنم . این اثر که درسه جلد به قطع وزیری وبالغ برهزار وسیصد وچهل وپنج صفحه میباشد، تازه خود مقدمه‌ایست براثر دیگر مؤلف بنام **غرش طوفان** که مجموعاً مشتمل برشرح اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه دردوران‌سلطنت لوئی‌پانزدهم و نوهٔ او لوئی‌شانزدهم یعنی‌مقارن‌بادوران‌قبل‌و بعداز **انقلاب‌کبیرفرانسه** است. دروهلهٔ اول، مطالعهٔ اینهمه محتویات‌کتاب ممتنع بنظرمیرسد، اما خواننده همینکه صفحه‌ای چند از ابتدای‌کتاب را میخواند دیگر ترك آن محال میشود . وهرقدر بیشترجلو میرود عطش مطالعه‌اش بیشترمیشود .

محتویات‌کتاب‌گذشته ازیك رمان تاریخی، شامل‌پاره‌ای مسائل علمی، فلسفی، اجتماعی‌وبالاخص‌روانشناسی‌است. وتنهاقلمی‌بقدرت قلم‌الکساندردوما وفکری بعظمت اندیشهٔ‌وی‌میتواند باپرورش‌مطالب‌بکر،اثری‌چنین‌بدیع ومایهٔ اعجاب بپرورانددواستادی چون ذبیح‌الله منصوری بانهایت دقت ومهارت این‌اثررا بزبان فارسی‌ترجمه و بامعلومات بی‌نظیرخود تحشیه نمایدکه خواننده نه تنها ازمطالب‌کتاب‌که مثل یك رمان شیرین نگاشته شده است لذت ببرد بلکه درخاتمهٔ کتاب دریچهٔ جدیدی ازدنیای ناشناخته

بروی او باز شود، بطوری که به بسیاری از افکار و آثار فلاسفه و دانشمندان آن روز فرانسه که هر کدام سهم بسزائی در تنویر افکار هم‌وطنان خود داشته و بعبارتی دیگر تنها عامل و مسبب اصلی انقلاب کبیر فرانسه بوده‌اند پی‌ببرد و معلوماتش بیشتر و طبعش سرشارو غنی‌تر بشود. اعجاز نویسنده وقدرت نمائی او بیشتر دراین است که واقعیات مسلم تاریخی را بصورت رمان و بسیاری از مسائل غامض و پیچیدهٔ فلسفی و علمی را در قالب الفاظ بسیار ساده و بصورت گفتگو یا مباحثهٔ دو تن از قهرمانان کتاب درآورده است و خواننده بسهولت بکشف معانی ومفاهیم این مباحثات پی‌میبرد. شرح تشکیلات فرقهٔ فراماسونی جهانی، تشریفات قبولی یك عضو جدید ازمرام وسوگند آنها گرفته تا اوضاع اجتماعی فرانسه در عصر لوئی پانزده، عروسی مجلل ولیعهد فرانسه باماری آنتوانت، وشرح حال و آثار ژان ژاك روسو فیلسوف اجتماعی فرانسه درقرن هیجده، بزبان ساده وبصورت مداکرهٔ یك شاگرد جوان بنام ژیلبرت واستاد پیر که همان روسو است وعشق این خانهشاگرد جوان ولی دانشمند و با استعداد بیك دوشیزهٔ اصیل‌زاده آندره دوتاورنی که بقدر یك سگ نیز برای خدمات، فداکاریها وجان نثاری وی قائل به‌اهمیت نیست وبالاخره انتقام ژیلبرت از او قسمتی ازمحتویات کتاب ژوزف بالسامو است. بالاتر ازهمهٔ اینها چیزی که بیشتر درخور تعظیم وتکریم است وبطرزماهرانه استادی مسلم مؤلف را در نویسندگی ثابت میکند یك سلسله مباحث روانشناسی وگفتگوهای اجتماعی وفلسفی است. در **قسمت اول** شرح هنر نمائی‌های **ژوزف بالسامو** راکه درحجاز زیر نظر استادی بنام **التوتاس** کار کرده و از **تله‌پاتی یا خواندن** افکار دیگران و**هیپنوتیسم** یاخواب مغناطیسی بهره‌ای داشته است بقدری عالی بیان میکند که حتی امروزکه علمی بنام **پاراسایکولوژی** در دنیا ایجاد شده است نمی‌تواند به‌آن طرزماهرانه استفاده از تله‌پاتی وهیپنوتیسم را برای ما بیان کند. وهمین‌موضوع‌که امروزه دراثر مطالعات جدیدکاملا مسلم ومحرز شده ودر آنوقت به جادوگری نسبت داده میشد، ارزش اثر نویسنده را صد چندان می‌کند. بالسامو باهیپنوتیسم دودوشیزه‌جوان «آندره دوتاورنی» و لورانزا را بخواب مغناطیسی

و برده وازآنها دربارهٔ گذشته وحال وآیندهٔ اشخاص سؤال میکند وباخبرمی‌شود .
اهی‌نیزدریك تنگ بلورآب حوادث‌آیندهٔ اشخاص‌را به‌آنها نشان می‌دهد وازآنجمله
ل ماری آنتوانت‌ملکهٔ بعدی فرانسه را با گیوتین قبلا بنظر اومیرساندکه البته همهٔ
نها دراثرنوعی‌هیپنوتیسم است که میگویند: روح آدمی‌ازتن‌جداشده وحوادث‌راکه
«جایگاه وقتی» خود به قول فلاسفهٔ امروزی ثابت وبرقراراند مشاهده میکند وبه
امل خبرمیدهد . درمشرق زمین دزبجای تنگ آب ازآیینه استفاده می‌کنند .

دربخشی‌ازکتاب تحت عنوان جسم وروح **بالسامو** با **راما** جراح‌انقلابی‌معروف‌که
نکرروح می‌باشدبحث‌می‌کند، دراینحال بیماری بنام **هاوارد** راکه دریك‌بیمارستان
دون وسیلهٔ بیهوشی‌می‌خواهند عمل‌کنند وپای اورا ببرند، بالساموباخواب‌مغناطیسی
ورابیهوش‌می‌کند وعمل‌بدون هیچگونه درد ورنج وناله وفریادتمام‌میشود.پزشکان‌این
حالت‌را به‌اغمای بیمار در اثر ترس یاشوك عمل نسبت میدهند ولی بالسامو میگوید
کسی‌که دچار اغما شده باشد ازخود واطرافش بی‌خبرمیشود.شما هرسؤالی که دارید
چه ازگذشته وچه ازحال وآینده از این مرد بکنید جواب خواهد داد **وهاوارد** در
بارهٔ وضع خود پس‌ازعمل ؛ مدت بستری شدن ووضع خود پس‌ازخروج ازبیمارستان
توضیحاتی میدهدکه مایهٔ اعجاب پزشکان میشود . دراینموقع بالسامومیگوید : «شما
اشتباه میکنید این مرد در خواب نیست بلکه در حال مخصوص می‌باشدکه علوم شما
هنوزبدان پی‌نبرده ودراینحال‌روح ازجسم جدا میشودوهرجاکه بخواهد میرود بدون
اینکه رابطهٔ آن بکلی ازجسم قطع‌گردد. برای اینکه بدانیدکه من درست میگویم
هم‌اکنون روح اورا به‌جسموی برمیگردانم‌آنگاه باصدای بلند میگوید هاواردبیدار
شو ، وبیمارچشم‌های خود را می‌گشاید .» ص ۹۰۱ و بالسامو میگوید « کاریکه من
امروزکردم وشما مشاهده‌کردید عمل تجزیهٔ روح از جسم بود ومن بوسیلهٔ علم خود
روح‌را ازجسم جداکردم وچون روح دارای مبدء ملکوتی‌است ومیتواند همه چیزرا
به بیند و پیش بینی‌کند پس همه چیزرا می‌بیند و پیش بینی می‌کند . » ص ۹۰۴

درقسمت دوم الکساندردوما یکرشته مباحث فلسفی‌واجتماعی‌را بصورت‌مکالمه ویامباحثهٔ دونفری درمیآورد چنانچه نظرات روسو را درضمن مکالمهٔ ژیلبرت و خود روسوآورده ومفهوم‌تعالیم‌روسویعنی‌آزادی، برادری و برابری‌راکه بعدهاشعارانقلابیون فرانسه شد بصورت اجمال بیان‌کرده است ص ۲۶۸ وص۲۷۲ .

درعظمت‌این کتاب همینقدرباید بگویم‌که اگرملت فرانسه ازبین‌گویندگان ، نویسندگان‌وفلاسفهٔ خودتنهاآلکساندردوما وازبین‌آثاراوتنهااین‌اثررابدنیاعرضه بدارد دین‌فرهنگی‌خودرانسبت به‌جهانیان اداکرده‌است وآقای ذبیح‌الله منصوری نیز باترجمهٔ این اثرقدم بزرگی‌را درراه خدمت به عالم تاریخ برداشته است. درهرحال این‌سطور اندکی از بسیار وجزئی ازیك‌کل است‌که برای پی‌بردن به‌مقام دوما باید این‌کتاب را نه یك باربلکه چندین‌بار بخوانند تابهتربه نکات ظریف ودقیق کتاب پی‌ببرند، من الله التوفیق وعلیه‌التکلان .

من مگو

حق تعالی گفت بـا موسی به راز	کاخر از ابلیس رمزی جوی باز
چون بدید ابلیس‌را موسی به راه	گشت ازابلیس ، موسی رمزخواه
گفت دایم یاددار این یك سخن	«من مگو» تاتو نگردی همچومن

شیخ عطار

یادی از

یك دانشمند درگذشته

در بیست وچهارمین روزاسفند ماه ۱۳۴۵ شهر تبریز یکی ازمحققان ارجمندخود را از دست داد . این فاضل جلیل‌القدر مرحوم حاج میرزا عباسقلی صادقپور وجدی معروف به «واعظ چرندابی» بود . درسال ۱۳۳۸ نگارنده درنظرداشت مقاله‌ای دربارهٔ کتابخانه‌های خصوصی تبریز تهیه‌کند ، به صاحبان‌کتابخانه‌های معتبررجوع واستدعا کرد مجملی‌ازتاریخچهٔ حیات‌خودرا دراختیارحقیر بگذارند. بعضی‌خفض‌جناح‌کردند، برخی اطلاعات مختصری دادند ، اما این مرحوم باگشاده روئی تمام شرح ممتعی از سرگذشت خود مرقوم داشت‌که درشمارهٔ دوم نشریهٔ‌کتابخانهٔ ملی‌تبریز بچاپ رسید . خدایش بیامرزاد وبا نبی‌اکرم وائمهٔ اطهار صلوات اد علیهم اجمعین محشور فرمایاد . مردی دانشمند ،کتابدوست، مؤدب،کریم‌النفس ونیك محضربود . همهٔ عمرخود را به تحصیل وتعلیم علم وتبلیغ وترویج احکام الهی مصروف داشت .کتابخانهٔ خصوصی‌مهمی ترتیب دادکه درحدود ده هزارجلد از عربی وفارسی وترکی درآن‌گرد آورد . چند نسخهٔ خطی نفیس نیزدربین‌آنها بود که وقف وتسلیم کتابخانه آستان قدس رضوی‌شد. به تهیه و ابتیاع‌کتاب تازه علاقهٔ عجیبی داشت ، می‌گفت سؤال هرچیز حرام وذل‌آور است الاکتاب‌که اگر مؤلف هدیه نکرد باید دست بکیسه برد و بهربهائی بود ابتیاع نمود. کتابخانهٔ خودرابدین‌طرز بوجودآورد وازآنها جهت افاضد وافادهٔ به مردم‌استفاده کرد . نفسی‌گیرا و وعظی‌دلنشین داشت ، محققانه ومستند صحبت می‌کرد ودرپی‌این

بودکه عامی‌راعالم‌کند نه جاهل را راضی. خدمات ارزنده‌ای درباره رد مذاهب باطل و ارشاد فرق سرگردان وعاطل انجام داد. خدای اورا جزای نیکو دهد. در زمینهٔ فقه واحادیث واخبارمحمد وآل‌محمد (ص)کتب متعددی تصحیح وتحشیه کرد؛ عظمت حسین بن علی (ع)، زندگانی محمد (ص)، رسالهٔ ذوالقرنین ویأجوج ومأجوج، اوائل المقالات، شرح عقائدالصدوق ازاین جمله است. مقالاتی نیز به زبان فارسی در مجلهٔ یغما و دعوت اسلامی کرمانشاهان و مقالاتی بزبان عربی در مجلهٔ العرفان ازاو بطبع رسید. چراغ روشنی بودکه باتندباد اجل خاموش شد، اما ازخاطر تاریخ هرگزفراموش نخواهد شد.

شرح حال مفصل وی همچنانکه معروض افتاد در نشریهٔ کتابخانهٔ ملی و مقدمهٔ هفتمین‌چاپ‌کتاب نفیس «زندگانی محمد ص»[1] که اخیرا طبع‌گردیده آمده است، وغرض ما نیز بنابه حق صحبت قدیم یادی وطلب مغفرتی از خدای‌کریم بود رحمه‌الله رحمة واسعة. ك

---

۱. زندگانی حضرت محمد، ص ۲۰+۳۱۰، تألیف توماس کارلایل، ترجمهٔ ابوعبدالله زنجانی، بامقدمه وحواشی وچهارده مقاله بقلم واعظ چرندابی، باهتمام واضافات وتعلیقات محمد صادقپوروجدی، ازانتشارات کتابفروشی سروش تبریز.

کتابفروشی سروش اخیراً کتابهای بسیارسودمند ونفیس دیگری نیزمنتشرساخته‌که از آنجمله است:

الف. سه حکیم مسلمان، تألیف دکترسید حسین نصر، ترجمهٔ احمدآرام، ص۱۲+ ۲۵۶، بها ۱۵۰ریال.

ب. تاریخ نادرشاه، تألیف ا.دوکلوستر، ترجمهٔ دکترمحمد باقرامیرخانی، ص ۸+۲۷۰، بها ۱۵۰ ریال.

ج. جزیه دراسلام، تألیف دانیل دنت، ترجمهٔ دکترمحمدعلی موحد، ص۳۲+ ۲۴۲بها ۱۲۰ ریال.

جرم گناه

در گردش سپهر

بتأثیرماه ومهر

تاآدمی گرفته بخود نام زندگی

درکارخویش نامه سیاهش گرفته‌اند

۞ ۞ ۞

درمانده‌ایست زار

که ازرنج روزگار

افتاده در کشاکش ایام زندگی

وآنخیل درد وغصه‌که راهش گرفته‌اند

۞ ۞ ۞

بس آرزو که داد

زسودای دل بباد

تاشد اسیردانه دراین‌دام زندگی

دامیکه فتنه‌ها به پناهش گرفته‌اند

۞

نشگفت اگر بشر[1]

---

۱. این چند قطعه همچنانکه درضمن گزارش فعالیت‌های هفتهٔ کتاب اشارت شد، از گویندگانی است که ازیاران ودوستداران انجمن ادبی تبریزهستند . ك

نگراید بغیرشر
کایدون هوای شهوت واحلام زندگی
آلوده جان بجرم گناهش گرفته‌اند

ادیب طوسی

تبریز– مهرماه ۱۳۴۴

زوزهٔ سگ زرد !

دریکشب سیاه
که تاریك بود وسرد
با ناله‌های درد
بپاخاست نابگاه
از دور زوزه‌های سگ زرد هرزه‌گرد

✫

سگ زوزه میکشید
که اینجا برهگذار
طفلی‌است شیرخوار
وبقنداقه‌ای سپید
افتاده درمغاك وکسش نیست غمگسار

✫

گوئی بود ازآن
زن محروم بی‌پناه
کانجاکنارراه

بخواری سپرده جان
تاوارهد زمحنت این‌طفل بیگناه.

✿

وین بینوای زار
که ازشیرمانده فرد
آلوده جان بدرد
یتیمی‌است شیرخوار
تاصبحدم، هلاك شود زین‌هوای سرد.

✿

سگ زوزه میکشید
که‌ای ساکنان شهر
رحمت‌کنید باز
کاین طفل رانیاز
بمهراست ودیده قهر
دراجتماع پست‌شما بندگان آز

✿

بسیارزوزه‌کرد
کس ازوی نداشت‌گوش
ناچارشد خموش
سگ زرد هرزه‌گرد
درگوشه‌ای‌خزیدورهاکردجنب‌وجوش

✿

اینست رسم وراه

بهر شارسان که هست

قومی زبون و پست

که خو کرده با گناه

وز مردی و مروت و انصاف شسته دست

ادیب طوسی

تبریز ــ آذرماه ۱۳۴۳

باد غرور

سر تهی کن ز باد کبر و غرور	تا پــر از دانش و کمال شود

ورنه مانند ظرف پر باشد	که درآن ریختن محال بود

ادیب طوسی

سعدی شیراز

وزید باد بهاری دمید سبزه و گل — رسید مژده به بلبل که سبز شد بستان
خلاف هرکه بظاهر سپید و دل تیره — ز ابر تیره ببارید لؤلؤ رخشان
برغم آنکه تبه‌کرد عمرومال اندوخت — بقعر دره فرو ریخت در از سبلان
بباغ و راغ بیکسان وزید باد صبا — بکوه ودشت یکی فیض‌آمد ازباران
بیا بیا که در این موسم گل و بلبل — بهم نشسته و جوئیم درد را درمان
بیا بیاکه دراین فصل پر گل وسوسن — بباغ سعدی شیراز ره بریم از خان
ز گلستان وی آریم گل بدامن‌ها — ز بوستان وی آریم سبزه و ریحان
ز طیبات بجوئیم طیب خاطر خویش — نگه کنیم بدایع بدیدهٔ امعان
سخن‌کنیم به شاباش‌او، نه‌سیم و نه زر — که بهتراست سخن‌از زرودروم‌رجان
یگانه شاهد خلوت نشین سخن بوده — که‌دست‌غیب‌برانداخت‌پرده‌پوش‌ازآن
ترا درود زمن باد ایکه از تو سخن — سبك بوزن درآمد، بقدرگشت گران
خدایرا چه تواضع که نخلبند نیم — سزد که تاك نشانی بروضهٔ رضوان
نهال هرچه نشاندی بسرو زار سخن — گرفته جان وهمه سبزوخرمند الان
دمی ز خاك برآور سر و تماشا کن — که درهای توشد زیب هردر و ایوان
بملك خوبرخان ادب تو پادشهی — خدایرا چه‌سخن، شاهدم‌نه درکنعان
جهان به تیغ بلاغت گرفته‌ای آری — که هست پاس سیاست زخالق سبحان
بضاعتی‌که تو داری بیك جهان ارزد — روا مدار خدارا بد خویشتن بهتان
اگرچه‌نیست شنیدن چودیدن‌چیزی — خلاف این سخن‌آمدکلام تو برهان
شراب وشمع وشب وشیروشکروشاهد — گل وگلاب وگلستان وگلبن وگلبان

ستارهٔ سحر و سرو و سوسن و سنبل   می و محبت و محبوب و مهر و موی و میان

هوای باغ بوقت بهار و باد خزان   نشاط وصل و غم یار و آتش هجران

صفای مجلس رندان و عیب بیهنران   تفاوتی که بود بین آدم و حیوان

نه‌آنچنان بود این‌جمله صافی و زیبا   که داده‌ای تو بسحر حلال روح و روان

نه کالبد که کلام تو زنده و گویاست   سرشته طبع روان تر مغز تا استخوان

شکیب دل بسه ستمهای دلبر طناز   کرشمه‌ای که بدریای دل کند طوفان

صفای باطن درویش و محفل احباب   سخاوت منعم و آداب شوکت و سلطان

وگر بودسر جنگت سنان وخنجر وتیغ   همان دو سهم نریمان و رستم دستان

هر آنچ دست خدا آفرید در عالم   ز قعر خاک سیه تا به تارک کیوان

ز نوک خامهٔ سعدی رسیده بر دفتر   بهر چه صورت خوب و بهر چه سحر بیان

نه‌آنچنان بود آشفته زلف مهرویان   نه آنچنان بود آشفته عاشق حیران

نه روی وموی بود آنچنان سپید وسیاه   نه هست مست چنان چشم یار و تنگ دهان

شباهتی نه چنانست غنچه‌را با لب   نه ماند رخ دلبر به برگ لاله ستان

که آفرید بیان تـو ای سخن پرور   لطیف و پاک وروان همچو چشمهٔ حیوان

ز نـوک خـامهٔ تـو در پس بهاتر شد   بسحر کلمات افزوده هر چه پیدا شان

تو تا بزلف عروس سخن زدی شانه   جمال شاهد معنی ز پرده گشت عیان

سخن تو گفتی ومن فخرمیکنم‌که‌بود   سخن بپارسی و در تازی سخن قرآن

شکست رونق بازار شکر از سخنت   چو بوسه زد تو برقند و آب بر دکان

مرا بباغ چه خوانی توای تهی‌دامن   که پر بود ز گلستان سعدیم دامان

سخن‌کشید به‌تفصیل‌اگرچه‌شیرین‌است   ولیک ترسم از آن کاورد ملال زبان

ببر پیام مرا ای صبا سوی سعدی   بگو که دشتی تبریز گفته مدح چنان

عجب نباشد اگر قند ریزد از سخنم   مزید سعدی آن قصب الجیب این لب و دندان

حسن دشتی

هوای دل دیوانه

هرچند به‌پیری‌قد وقامت بشکستیم
لیکن ز هوای دل دیوانه نرستیم

نقش بد ما از بدی قامت ما بود
بیهوده خطاکرده وآئینه شکستیم

خاکستر موی سرما آیت عشق است
یعنی‌که بهجران توآتشکده هستیم

درمنزل جانانه چنان مست فتادیم
کز بانگ جرس بیخبر و بار نبستیم

در کعبه نهان گشته ودرمیکده‌پیدا
اینست‌که ما دردکش باده پرستیم

مارا بطواف حرم ودیر چه حاجت
سرمست تجلای تو از روز الستیم

دیشب سخن عشق‌تو باماه همیرفت
پروین بخطا گفت‌که دیوانهٔ مستیم

تا خاك ره خضروشی تاج سرم شد
درملك‌فنا شه شده برتخت نشستیم

نوای آشنا

عزتی از دولت فقر و فنا داریم ما
عشرتی در خلوت درد وبلا داریم ما

آشنا با فتنه و بیگانه با آسایشیم
تا چوخضرعشق پیر ورهنما داریم ما

اشك حسرت‌کی‌فروغ‌دیده‌راسازدتباه
چون غبار راه جانان توتیا داریم ما

گشته‌ایم از نسخه وناز طبیبان بی‌نیاز
تا ز داروخانهٔ دردت دوا داریم ما

بس‌قباکردیم پیراهن که خیاط زمان
خسته‌شدزان‌پیرهن‌همچون‌قباداریم‌ما

سازجانراگوشمالی‌داده چرخ‌نغمه‌ساز
چنگ زن بردل ، نوای‌آشناداریم‌ما

درکنارمجمر تسلیم رخت افکنده‌ایم
همچو خاکستربهرسوزی رضاداریم‌ما

عزیز دولت‌آبادی

صیرفی روزگار

زاهد شب شراب به‌صبح خمار بخش — تیمار [illegible] به [illegible] آتش [illegible] خمار بخش

چندین چرا محك به زراندودگان زنیم — این داوری به صیرفی روزگار بخش

بازم به بغض گریه گلوگیر شد سبو — صوفی صبر [illegible] بانگ [illegible] سه تار بخش

زان پیش کاتش ازرخ ما شرمگین شود — یارب گناه ما به رخ شرمسار بخش

شبها گناه خود شمرم چون ستاره‌ها — گر بی‌شمار بود تو هم بی‌شمار بخش

روزی که مزد عشق حقیقت دهی وصال — عشق مجاز هم به شب انتظار بخش

ای گل فغان بلبلت آشفت خواب ناز — این ماجرا به زمزمه جویبار بخش

ای باغبان گلاب کشیدن ستمگری است — لبخند گل به گریه ابر بهار بخش

ای آنکه زلف شاهد دنیا گرفته‌ای — یکدم قرار هم به دل بیقرار بخش

جندت حدیث ترکش و تیر و کمان رود — این قصه‌ها به رستم اسفندیار بخش

ما را به سوك آرزوی دل نشانده‌اند — یارب تسلی دل سوگوار بخش

ای چشم دل گشوده به‌خورشید روشنان — زان چشمه [illegible] به [illegible] اشکبار بخش

ای داده یادگار غم خود به عاشقان — ما را هم از برای خدا یادگار بخش

یارب باختیار صفائی به گریه نیست — ما را صفای گریه بی‌اختیار بخش

بس روزهای روشنم از چند شد به‌مفت — یارب [illegible] بخش

سحری که‌درترانهٔ خواجه است ای فلك — یك لحظه هم [illegible] بخش

سید محمد حسین شهریار

پیشوای مهربان

جهانی داده‌ام ازدست و جانی کرده‌ام پیدا
من از این طرفه جان، جان جهانی کرده‌ام پیدا

به نیش روزگاران ساختم ، دم بر نیاوردم
که تا افسونگر نوشین روانی کرده‌ام پیدا

مرا دریای احساسات پرجوش است وطوفانی
میان آب و آتش آشیانی کرده‌ام پیدا

زدم طبل جنون در چارسوی عالم امکان
بکوی عشق تا دارالامانی کرده‌ام پیدا

به‌اوج لامکان بگشوده‌ام پر از سبك بالی
که چون روح سبك پی همعنانی کرده‌ام پیدا

اگر پا برسر گردون نهم جای عجب نبود
که ازمعراج همت نردبانی کرده‌ام پیدا

چوسوسن صدزبان دارم دراین دریای خاموشی
زیمن بی‌زبانیها ، زبانی کرده‌ام پیدا

نهال آرمانها بارور شد تا که دانستم
به وفق آرزوها باغبانی کرده‌ام پیدا

به ساحل میرسد کشتی امیدم یقین دارم
چنین کز همت خود بادبانی کرده‌ام پیدا

منم آن برکهٔ صافی میان سنبلستانها
که از گیسوی سنبل سایبانی کرده‌ام پیدا

بسودای بتان گر عمر طی شد، شد بدین شادم
که درپیرانه سر بخت جوانی کرده‌ام پیدا

به لطف دوست الوانست خوان طبع سرشارم
تعالی الله عجب «رنگین کمانی» کرده‌ام پیدا

غلام آستان آنشه گردون مدارم من
که ازمهرش حیات جاودانی کرده‌ام پیدا

امیرالمؤمنین حیدر که از یمن ولای او
چنین طبع لطیف ونکته دانی کرده‌ام پیدا

بمیلاد توشاها این چنین شعرتر انگیزم
به‌طور عشق چون موسی زبانی کرده‌ام پیدا

توئی سرور توئی مهتر توئی از جملگان برتر — منم متملک چون تو دلستانی کرده‌ام پیدا

جهان و جان توئی از اینهمه قول و غزل گفتن — من از مهر تو گنج شیدائی کرده‌ام پیدا

شها دست امید از دامنت هرگز نمی‌گیرم — که چون تو پیشوای مهربانی کرده‌ام پیدا

کجا «شیدا» به آسانی روم من از سر کویش — بدشواری چنین عالی‌مکانی کرده‌ام پیدا

یحیی شیدا

شهید عشق

سوختم چون شمع ز آه شعله‌بار خویشتن — تا رهم از ظلمت شبهای تار خویشتن

یادی از مهرت بدل باقیست یا خود بازگرد — یا بگیر از من جدا را یادگار خویشتن

گل بچشم بی‌رخش خار است هان ای باغبان — پیش من هرگز مگو وصف بهار خویشتن

وا نگردد عقدهٔ اندوهم از سیر و سفر — من که گم کردم دل خود در دیار خویشتن

با که گویم شرح محنت من که عمری سوختم — در دیار خویشتن از درد یار خویشتن

کرد سرگردان مرا در وادی سرگشتگی — تا بدست دل سپردم اختیار خویشتن

گفتم ای دل پای بند رشتهٔ زلفش مباش — دیدی آخر تیره کردی روزگار خویشتن؟

من شدم تسلیم دام او ولی صیاد من — رحمتی هرگز نیارد بر شکار خویشتن

زخم پیکانت نیازارد دلم بخشی اگر — مرهمی از لعل خود بر زخمدار خویشتن

تا تهی ماند از تو چون دل از فروغ آرزو — ز اشک خون‌آلود پر کردم کنار خویشتن

تا سحر گرید بحال زار من دارم بسی — شکرها از دیدهٔ شب زنده دار خویشتن

سیل غم کو پایهٔ هستی کند ویران، مگر — زندگی ما را رهاند از حصار خویشتن

در ره نامهربانان عمر خود کردم تباه — خویشتن هستم خدایا شرمسار خویشتن

لاله از خاک شهید عشق می‌روید، که او — برفروزد ز آه دل شمع مزار خویشتن

گرچه «گوهر» ناشناس افتاده صراف زمان — خود خدا را شکر میدانم عیار خویشتن

گوهر

محمد مدرس

سرو و گل

گفت باسرودرچمن گل سرخ / که من از تـو بسی دل آرایم
ایـن رخ تـابناك آتشفام / بلبـلان را نمـوده شیدایم
قصـهٔ قلب عاشقان گـوید / در صباح و مسا تجلایم
روشنی بخش بـزم عشاقـم / زینت مسجد و کلیسایـم
چشم صدها نزار بر رویم / خون صدها هزار در پایم

* * *

سرو این نکتهها چو بازشنید / گفت کای یار مست رعنایم
این همه حسن و فر نیرزد تا / دست با خون کس بیالایم
گر کسی زی من آیدازسرشوق / دلش از روی مهر بگشایم
سایهاش بر سرافکنم بالطف / گرد غم از درونش بزدایم
ملجاء مرغث شکسته پـرم / مـأمن طوطی شکر خایم
دامن از خون نکردهام رنگین / پاك و وارسته و شکیبایم
زان سبب از ابان و آذر ودی / نیست اندیشهای و پروایم
چون تو گلها هزار رفته بباد / لیك من پایدار و برجایم
چون به یغما نبردهام دل کس / نبرد مهرگان بـه یغمایم

* * *

کتاب

دوش رفتم بسوی میخانه — تا بنوشم یکی دو پیمانه

مست گردم ز خود شوم بیخود — سر دهم خویش نوای مستانه

اوج گیرم ورای چرخ برین — تا بسایم به کهکشان شانه

بنگرم هر ستاره از نزدیک — با نگاه عمیق رندانه

باز سوی زمین کنم پرواز — تا ببینم جمال جانانه

گرد برگرد این زمین گردم — همچنان گرد شمع پروانه

راه دریای بیکران گیرم — تا ببینم یکی دو دردانه

جنگل و کوه زیر پر گیرم — باغ و صحرا ببینم و لانه

انس گیرم به عالم و عارف — عاشق بی‌قرار و فرزانه

تا کجا یار خویشتن بینم — از فقیر تا سوی خانه

باز گردم ز گردش آفاق — سر آغش کنم به کاشانه

از رفیقان با صفا سازم — محفلی همچو بزم شاهانه

باده نوشیم « یاد باد » همه — قدح دیگری به شکرانه

تا شود کشف آنچه می‌خواهم — گشته مستور در نهانخانه

در گشودم به حجله‌ای اندر — که ز خوبان شده است بتخانه

دلبران صف‌کشیده در پی هم — همچو لاله‌ی سرخ گلخانه

حجلهٔ ما کتابخانهٔ ماست | هر کتابی عروس فرغانه
ورقش بر مثال برگ گل است | لفظ خوشه‌است ومعنیش‌دانه
آسمان وزمین و جنگل وکد | عاشق مست و رند و فتانه
خوبی و آدمیت و احسان | نیکی آشنا و بیگانه
گفتگوهای عالم و عارف | بعد الفاظ آری و یا نه
همه بینی چو نیك اندیشی | شده مجموع در کتبخانه

مرتضوی برازجانی

دیبهٔ خط

ای چشم تو به غمزه پیام آورسروش | وی دل‌مرا زلعل خموش تودرخروش
چشمت بغمزه‌ای همه‌تاراج دین‌ودل | لعلت بخنده‌ای‌همه‌یغمای عقل وهوش
چشمم‌به‌یادلعل‌توسیراب‌خون چولعل | وزخون بدورچشم توام‌اب پیاله نوش
با یاد لعل نوش تو تا باده می‌کشم | باشد مرا حلال بفتوای میفروش
این‌همچوکاه برگ‌دل‌من‌ببین که‌چون | بگرفته در فراق توصدکوه غم‌بدوش
شورجنون زبان سخن‌گوی من‌گرفت | آنسان‌که‌ازتوحسن‌توگوش‌سخن‌نیوش
لعلت بیاد ماتم خونین‌دلان عشق | آمد ز دیبهٔ خط سبزت سیاه‌پوش
تبخاله زد چوغنچه لب‌ازآتش‌درون | دارم ولی هنوزلب از گفتگو خموش
سرجوش‌خون‌بخاك فرو ریخت هاتفا | یعنی خموش‌باش زتاب درون مجوش

عباسعلی‌صفرزاده «هاتف»

میرعماد خوشنویس عهد صفوی

میرعماد الحسنی سیفی قزوینی ازمفاخر خوشنویسان خط نستعلیق وازمشاهیر خطاطان عهد شاه عباس اول صفوی است که بنابنوشتهٔ عبدالمحمدخان ایرانی ومیرزا حبیب اصفهانی ومستقیم‌زادهٔ ترک وحاج آقا بزرگ تهرانی (صاحب‌الذریعه) از سلالهٔ سادات حسینی است ، وعلت اینکه بانسبت حسنی معروف بوده وخودرا بهمین لقب‌ملقب گردانیده بجهت انتساب وی به‌جداعلایش میرحسنعلی است که ازکتاب ومنشیان ذی‌شأن بوده است .

جای بسی تعجب است‌که باوجود شهرت عالمگیری‌که «میر» چه درزمان خود و چه در طول قرون بعدی داشته نام اصلیش معلوم نشده است . صاحب‌کتاب «پیدایش خط وخطاطان» می‌نویسد: میرعماد نظرباینکه باعمادالملک‌که یکی ازبزرگان درگاه پادشاه بود مرافقت ومعاشرت داشت وطریق ارادت نسبت باومی‌پیمود بلقب عمادملقب ومشهورگردید ، ومیرزا حبیب اصفهانی مذکورنیزدرکتاب «خط وخطاطان» می‌گوید: «میر» ازلحاظ اینکه سالک مسلک عمادالملک مرقوم بود لذا استعارتاً باین لقب‌ملقب شده ومیرعمادگفتن‌ازاین‌جهت بوده است. ولی بنا بنظرمحقق ارجمند جناب آقای‌دکتر مهدی بیانی «اینکه عبدالمحمد ایرانی وکلمان هوار فرانسوی و مستقیم‌زادهٔ ترک در تذکرهٔ خود آورده‌اندکه میربمناسبت لقب عمادالملک ،که یکی ازبزرگان دربار و حامی میربوده بلقب عماد خود را نامیده است ، اشتباه فاحش است ، زیرا که این ،

لقب شخص میرعماد بوده وازهمان زمان که درقزوین اقامت داشته، وهنوز بدربار شاه عباس راه نیافته بود، دارای این لقب بوده است ومن تاکنون از خطوط خوش میرعماد، نه کتاب و قطعه دیده‌ام که صریحاً امضای «عمادالملك داشته» ودریکی از آنهاکه ازجملهٔ بهترین و استوارترین خطوط میر می‌باشد ، واکنون درهمین جا می‌توانید آنرا به‌بینید بصراحت نشان ونسبت خود را بااین لقب چنین رقم‌کرده است : « کتبه الفقیرالحقیرالمذنب عمادالملك الحسنی السیفی غفرالله ذنوبه وسترعیوبه فی سنة ۱۰۲۳»[1] واگر توهم شود که عمادالملك وهمی‌کلمان هوار وعبدالمحمدخان نیز خوشنویس بوده و بدرجهٔ میر مسلط بخوشنویسی، نسبت حسنی و سیفی را بدو نمیتوان باورداشت و پذیرفت . بهرتأویل آنقدرمسلم‌است‌که اگرواقعا نام میر، عماد یامعروف باین‌نام شده باشد همینکه شهرت واهمیتی احراز کرده تادرخور اتصاف بلقب شده باشد ، ازهمان نام ، لقب ساخته و عمادالملك شده است .»

مسقط‌الرأس‌قزوین‌است‌که دربدوحال‌درآنجا به‌اکتساب علوم وفضایل پرداخت وسپس بیادگرفتن اسول خط اشتغال ورزید ، ابتدا شاگرد عیسی رنگ‌کار بود و بعد به سلك شاگردان مالك دیلمی‌درآمد وبعداکه شهرت ملا محمدحسین تبریزی‌راکه‌در خط بی‌بدیل‌بود شنید، به‌تبریزعزیمت‌کرد ودرخدمت استاد مزبور باستفاده پرداخت تاپس‌از مدتی استعداد وی چنان ظاهرشدکه خطش برخط استاد رجحان پیدا کرد ، سپس با اجازهٔ استاد مرقوم تبریز را وداع گفت ، بنوشتهٔ برخی عازم روم و بنوشتهٔ عبدالمحمد خان متوجه بلاد عثمانی شد ، پس‌از سیاحت درآن سامان به خراسان و وهرات‌رفته وازآنجا به‌گیلان وسپس بدقزوین‌مراجعت‌کرد. تاریخ دقیق‌این‌سیروسفرها ویازمان‌اقامت وی درتبریز ثبت‌نشده‌است ولی‌همین‌قدرمعلوم‌است‌که پس‌ازچندی‌اقامت درقزوین بسال۱۰۰۸ هـ ق‌که‌شوکت وجلال‌دولت‌صفوی باوج‌رسید، شهرت‌دربارشاه عباس

---

۱. مستخرج ازسخنرانی‌مورخه ۲۲دیماه ۱۳۳۰آقای دکتربیانی‌که درسال۱۳۳۱ ازطرف «انجمن دوستداران‌کتاب» چاپ ومنتشرشده است .

اول بزرگترین حامی و مشوق ارباب فضل و کمال، میرعماد را برانگیخت که بعزم اصفهان موطن اصلی خود قزوین را ترك گوید . میر پس از ورود به اصفهان در اندك مدتی توانست توجه صاحب نظران را بهنر خود معطوف سازد و در اندك زمانی بدربارشاه عباس راه یافته بانواع نوازش‌ها وتفقدات شاهانه مفتخر گردد .

بنابه‌نوشتهٔ صاحب‌خط وخطاطان«میرعماد پس‌ازورودباصفهان ازمحضر باباشاه‌اصفهانی استفاده کرده و تعلیم خطازاو گرفته است امادراغلب تذکره‌ها این قول تأیید نمیشود ولی‌آنچه متواتراست ، میرعماد ازمجموع قطعات سیاه مشق‌های باباشاه اصفهانی‌ومیر علی هروی(کاتب‌السلطان) وبقول برخی ازروی خط‌سلطانعلی‌مشهدی معروف (بهقبلة الکتاب) استفاده‌کرده و بااقتباس ازآنها تغییراتی درقواعد خط نستعلیق داده است‌که بمراتب برشیوائی وملاحت واستحکام این خط افزوده است .

وفات میر بسال ۱۰۲۴ هجری قمری بسن ۶۳ سالگی در اصفهان اتفاق افتاده وچون سیر و سفرهائی‌که برای وی پیش آمد خاصه در جریان مسافرت بلاد عثمانی بواسطهٔ داشتن حمیت دینی ، از تشتت موجود بین فرق اسلامی متأثر گشته و همیشه آرزومند حل این اختلافات بوده است‌که همین معنی ازطرف ارباب حقد و حسد و ظاهربینان بدتسنن وی تعبیرشد، مخصوصاً باتوجه به قرب ومنزلت روزافزونی‌که‌در نزد شاه بدست آورده بود بیشتر محسود اقران واقع‌گردید ،که بالاخره بر اثرسعایت وعداوت عده‌ای منجمله علیرضای عباسی(که از خطاطان طراز اول و رقیب عمدهٔ میر عماد محسوب میشد) فکرشاه عباس راکه دارای تعصبات شدید تشیع بود نسبت بوی مشوش ساختند تابجائی‌که کم‌کم آئینهٔ خاطرشاه نسبت بوی غبارآلود شد و توجهش بیشتر به علیرضای‌عباسی‌که علاوه برمقام والائی‌که درعالم‌خط داشت،جامع‌سایرهنرها و فضایل از قبیل تذهیب و نقاشی ورسامی نیزبود ، معطوف‌گردید . دراین حال‌هرچه تمایل شاه عباس نسبت به علیرضا آشکارتر می‌شد مایهٔ ملال واندوه بیشتر میر عماد می‌گردید ولب بشکایت‌گشوده وگاهگاهی برای اظهار درددل خود اشعاری گله آمیز

می‌سرود که اغلب توأم با اعتراضات خشن و زننده‌ای بود چنانکه طی عریضه‌ای این اشعار را بحضور شاه عباس فرستاد:

«جواهری که بمدح تو نظم میکردم — بدل شد از خنکی تو سرد چون ژاله»

«چه سود م از ید بیضا چو تو نمی‌دانی — بیان صحبت موسی ز بانگ گوساله»

«یکی از این حرکتهات این بود که همی — فرو بری بزمین نام و ننگ صد ساله»

این بیت نیز از اوست که گویا در ایامی که بر اثر تفتین معاندین، مهر شاه نسبت به وی بسردی گرائیده در مقام گله و شکایت، درد دل خود را بدین نحو ادا کرده است:

«از من بگیر عبرت و کسب هنر مکن — با خویشتن عداوت هفت آسمان مخواه»

و بعداً که از حد گله پای فراتر گذاشته، با ادای کلماتی خشن‌تر و سرودن اشعاری نیش‌دارتر به التهابات درونی خود آبی میپاشد که از آنجمله است:

«هنر چه عرضه کنم برجماعتی که ز جهل — ز بانگ خر نشناسند نطق عیسی را»

«کمال خط من از شرح و وصف مستغنی است — بماهتاب چه حاجت شب تجلی را»

والبته این مطالب که مرتباً بسمع شاه میرسید بیشتر موجب رنجش خاطر می‌شد تاجائی که به‌شهادت وی منتهی‌شد؛ بدین‌قرار که گویند موقعی‌شاه عباس‌ازفرط ناراحتی گفت «آیا کسی نیست که این سنی را بکشد؟» پس‌مقصود بیك مسگر از سران قبیلهٔ شاهسون قزوین‌سحرگاه همان‌شب که‌میر، بحمام‌میرفته، بزخم‌کارد اورا از پای درآورد و بقولی هم، بنا بتوطئه‌ای که درکار بوده، همان شب بنا بدعوت مقصود بیك که میر بخانهٔ اومیرفته‌در بین‌راه بوسیلهٔ‌اوباشی‌چند که کسان مقصود بیك‌بوده‌اند قطعه قطعه گردید، جوارح وی تاروز برزمین ماند واز لحاظ اینکه بی‌مهری شاه نسبت باو در نزد عموم مشهورشده بودلذاکسی‌جرأت جمع‌آوری‌آنرا نداشت، تاسرانجام ابوتراب اصفهانی‌که ازخوشنویسان شهیر وازشاگردان میرعماد بوده ناله‌کنان وبدون‌ترس وبیم باعده‌ای ازشاگردان ودوستان میر برسر نعش استاد حاضرشد، چون خبرقتل میرعماد بشاه رسیدگویند بسی‌اظهارتأسف‌کرد ودستورداد تاقاتل‌را پیداکردند ومجازات‌نمودند

ونیزفرمود تاجمعی‌ازامراء وشاهزادگان ودرباریان درتشییع‌جنازۀوی‌حاضروبااحترام وتجلیل هرچه فزونتر مدفونش ساختند . غالب تذکره نویسان سراغ مدفن میررادر مسجد مقصود بیك ومحله‌ای‌که به‌«ظلمات» معروف است می‌دهند ولی‌راقم این‌سطور که‌تقریباً دوسال‌قبل‌سفری به‌اصفهان‌کرده بودم برای زیارت قبرمیر بمسجد مزبوررفتم در آنجا علامت مشخصه‌ای که نشان دهندۀ آرامگاه میرعماد باشد نیافتم ، ضمناً همین مسجد منسوب به‌مقصود بیك مسگر نبود بلکه بطوریکه درکتیبۀ دور محراب مسجد مزبور نوشته شده «.... بنای این‌مسجد نمود کمترین غلامان مقصود بیك ناظر و نواب از ارکان بندگان نواب اشرف اقدس ....کتبه علیرضا العباسی ۱۰۱۱ » که همین نوشته کاملا میرساند که انتساب مسجد مزبور بنام مقصود بیك وزیر بیوتات است نه مسگر .

از میرآثارخطی زیادی ازقطعات منفرد ، جزوات و رسالات وکتابها بیادگار مانده است منجمله نسخه‌ای از تحفة‌الاسرارجامی است‌که دراوایل‌حال‌باتتبع ازباباشاه اصفهانی‌نوشته‌که درکتابخانۀ شهید علی‌پاشادراستانبول‌موجود است ونیزکتیبه‌ای بارقم صریح «میرعمادحسنی» درتکیۀ معروف به میردرقبرستان تخت فولاد اصفهان دریکی ازحجرات آن تکیه قرب آرامگاه «میرفندرسکی[1]» هست‌که بخط نستعلیق جلی یك غزل ازحافظ شیرازی نوشته شده است‌که مطلع آن اینست :

«روضۀ خلدبرین‌خلوت‌درویشان است   مایۀ محتشمی‌خدمت درویشان است»

وچون خط مزبور برروی گچ نوشته شده وبعداً بمنظور تعمیر و رنگ‌آمیزی تصرفاتی‌درآن بعمل‌آمده لذاکاملا فرسوده شده واصالت و استحکام خودرا ازدست داده است . میرعمادکتابی‌نوشته بنام «آداب المشق» که دراصول نوشتن خط نستعلیق‌بوده ومکرر‌چاپ شده است. وازوی پسری بوده بنام میرابراهیم ودختری بنام گوهرشادکه هردو ازمشاهیرخوشنویسان عصرخود بوده‌اند .

---

۱. حجرۀ مزبور امروزه مقبرۀ خانوادگی غلامرضا سرداربختیارمیباشد .

محمدعلی مهدوی

صفحه‌ای از تاریخ انقلاب مشروطه

اواخر سال ۱۳۲۹ قمری بود که قریب پنجهزار نفر از قشون روسیهٔ تزاری در باغ ـ شمال تبریز سکنی داشتند و آزادیخواهان تبریز با سپاه صمدخان مراغه‌ای (شجاع الدوله) وغیره که تبریز را محاصره کرده بودند می‌جنگیدند. خود صمدخان مراغه‌ای در باسمنج و کنسول روس هم در قریهٔ نعمت آباد نزدیک باسمنج (محل ییلاقی خود) سکونت داشتند. با اینکه صمدخان دائماً با کنسول روس در تماس بود و از هر حیث پشتیبانی میشد بازدر مقابل توانائی و فداکاری آزادیخواهان تبریز نمی‌توانست پیشرفت کند، آخرین جنگ تبریز با سپاه صمدخان اول شوال ۱۳۲۸ که عید فطر بود روی داد، یعنی شهر تبریز که در محاصرهٔ استبداد بود در روز مزبور از چهار سمت مورد هجوم قرار گرفت. جنگ تن به تن آغاز گردید، خود اینجانب نیز در سنگر شنب غازان با مجاهدین می‌جنگیدم، کشتاری عظیم روی داد وعدهٔ زیادی از طرفین بخاك و خون افتادند و دشمنان آزادی مجبور به عقب نشینی شدند. پس از آن جنگ مهمی اتفاق نیفتاد تا اینکه شب ۲۹ ذی‌حجه ۱۳۲۹ قمری قشون روس از باغ شمال بشهر ریختند با کشتن چند نفر از پاسبانان و گارد ملی، ادارهٔ شهربانی وعمارت عالی‌قاپو راکه محل نشیمن ولیعهد و استانداری آذربایجان بود تصرف و اشغال کردند وصبح همان شب نیز عدهٔ زیادی قزاقوسالدات مأموریت یافتند که کلانتریها و دوایر دولتی را تصرف و مجاهدین و پاسبانان را خلع سلاح نمایند. هر کس راکه از دادن اسلحه خودداری میکرد میکشتند وحتی مردم غیر مسلح را نیز لخت کرده کتك

میزدند . قبلا ازطرف مرحوم امان‌الله میرزا جهانبانی، استانداروفرمانده لشکر،وامیر حشمت نیساری رئیس شهربانی به‌عموم سردسته‌های مجاهدین وکلانتریها دستور داده شده بود چون روسها درپی بهانه‌جوئی هستند طرفیت نکرده وخونسرد باشند . صبح روزمزبور اینجانب بادونفرمجاهد ازکوچه‌های خلوت ، بااینکه سالدانها در چندین نقطه حمله وتیراندازی میکردند،خودرا بخانهٔ استاندار (که نزدیکی خانهٔ امام‌جمعه تبریز بود) رساندیم شادروان ثقةالاسلام شهید و سیدالمحققین دیبا ومیرزا اسماعیل نوبری ویکعدهٔ دیگراز نمایندگان انجمن ایالتی تبریز وسایرمحترمین شهر باحالت آشفته درآنجاجمع ومشغول شور ومذاکره بودند وناظم‌الملك کارگزاردورهٔ کاپیتولاسیون آنجا بودند وحدود ۲۵ نفرازمجاهدین مسلح نیزحاضربودیم که مرحوم جهانبانی امر کردکه اسلحه‌تان را زمین بگذارید ودونفردونفر ، به‌نقاطیکه مجاهدان و پاسبانان با باروسها می‌جنگند بروید وبگوئید چون باکنسول روس داخل مذاکره هستیم خودتان را نگهداشته واز کشتن روسها خودداری نمائید، تاعنوانی دست آنها داده نشود ولو اینکه آنها ازکسان شما بکشند ، من نیز به‌کلانتری۲ که رئیس آن حاجی‌خان مسیو-زاده بود ودرپشت بام بازارچهٔ نوبر بانفرات خود مستقر وباروسها درحال جنگ بود رفته پیغام جهانبانی را ابلاغ کردم. جواب دادند روسها بکلانتری حمله وشش نفراز پاسبانان ومجاهدان راکشته‌اند، مادامیکه آنها عقب نشینی نکرده‌اند ما ناچاریم دفاع نمائیم، درواقع من‌جواب منفی‌آوردم، جواب سایرفرستادگان نیزهمین بود و قبلا نیز کارگزاررا که به‌کنسولگری روس فرستاده بودند مراجعت ونتیجهٔ مأموریت خودرا به جهانبانی اظهار داشته بودکه ما ازآن اطلاع نداریم. ناگه ازباغ شمال قشون روس باتوپهای سنگین شروع بشلیك نمود وشهررا شدیدا بمباران کرد ، آنوقت من‌شاهد وضع رقت باروپریشانی‌جهانبانی بودم‌که ازاطاق مذاکره خارج شده وسرش می‌کوبید و میگفت که روسها به‌جنگ رسمیت دادند و اوضاع ما دگرگون شد و بما که حدود ۶۵ نفر مجاهد مسلح بودیم اجازه جنگ داد و فرمود در استانداری در اطاق

جنب اطاق شخصی من صندوقی هست که تمام اسناد مهم دولتی در آنست، درصورت امکان داخل عالی قاپو شده اگر صندوق مزبور را روسها نبرده باشند بامسئولیت خودتان باینجا بفرستید . درحالیکه دراکثر نقاط شهر کشت وکشتار بحد اعلی رسیده بود ما خواستیم که بعالی قاپوحمله کنیم ، ازدوطرف شمال وجنوب زیر آتش گلولهٔ روسها قرار گرفتیم ودونفرما تیرخوردکه ناگاه صدای عدهٔ زیادی راکه باآواز بلند فریاد میکردند: زنده باد ایران ، زنده باد اسلام ، شنیدیم ؛ معلوم شد آقای امیرحشمت نیساری رئیس شهربانیهای آذربایجان با نفرات خود حلقهٔ محاصرهٔ روسهارا شکسته بایکعده مجاهد که تقریباً صد نفرمیشدند رسیده و بما ملحق گردیده اند . آقای نیساری با فریاد رسا میگفت آقایان مجاهدین و جوانان باشرف تبریز ، این عالی قاپو محل سکونت ولیعهد و در واقع خوابگاه ملکهٔ ایران است ، ما باید تا آخرین قطرهٔ خون جانبازی وفداکاری کنیم واین مکان را ازوجود قشون بیگانه پاك نمائیم . فرمان رئیس شهربانی در روحیهٔ مجاهدان چنان مؤثر گردید که باشور وهیجان بحمله پرداختند. بانگ یاالله ، یاعلی ، عالی قاپو را بلرزه درآورده بود ، بادادن چند نفرکشته ، اول عمارت شمس العماره وبعد تمامی محل عالی قاپو را تصرف کردیم وقشون روس شبانه تمامی چهل چراغها وظروف راشکسته وازاطاقهای عالی قاپو بهادارهٔ شهربانی که حالا محل دبیرستان دخترانهٔ شاهدخت میباشد ودیوارفی مابین راقبلا خراب وراه راباز کرده بودند گریختند . (صندوق مورد نظرسفارشی جهانبانی دراطاق استانداری برجا بود) مجاهدان آنهارا تعقیب کرده وادارهٔ شهربانی را محاصره نمودند، جنگ شروع وتاساعتی ازشب گذشته ادامه داشت، چون برای سربازان روس تزاری جای فرار نبودکلیهٔ آنها که ۷۵ نفر بودند مقتول گردیدند وازمجاهدین نیز ۲۵ نفرشهید شدند وعدهٔ زیادی مجروح و زخمی به و بیمارستان منتقل گردیدند . همان شب تمامی دوایردولتی ازوجود قشون بیگانه پاك گردید، شبانه جنازهٔ شهدای مجاهدین را بهسالن عالی قاپوانتقال داده ویك نفرازرؤسای مجاهدین روبروی شهدای وطن سخنرانی مهیجی ایراد کرده گفت :

هموطنان، ای مجاهدان فداکار، دولت روس‌تزاری دارای شش‌میلیون سربازو آن اندازه اسلحه وآلات وابزارجنگی است‌که بمنظورالحاق آذربایجان عزیزمان به قفقاز، چند سال قبل پنجهزارنفرسالدات باتجهیزات مهم جنگی از سرحدگذرانده و به‌تبریزاعزام و درباغ شمال سکونت داده و برای اجرای نظریات منحوس خود شب گذشته ، در همین موقع ، با کشتن چند نفر پاسبان تمامی دوایر دولتی و عالی‌قاپو (نشیمنگاه ولیعهد ایران) واستانداری وشهربانی‌را اشغال‌وازاول صبح امروز نیز بدخلع اسلحهٔ مجاهدان وکلانتریهای تبریزاقدام‌کردند وعدهٔ قشون تبریزتنها یك تیپ قزاق است که‌آنها هم تحت اختیاروفرمان افسران روسی‌میباشند، تنها مامجاهدان ویك‌عده پاسبان‌که تعدادآنها حداکثرششصد نفرمیباشد وابزارواسلحهٔ جنگی‌مان تفنگهای‌وردندل و پنج تیر وسه چهار عراده توپ صحرائی است حوالی ظهر باموافقت آقای امان‌الله میرزا جهانبانی‌والی‌آذربایجان بااین‌تجهیزات ناقص‌درصدد دفاع برآمده‌ایم، مامسلماً درمقابل دولت بزرگ تزاری‌روس‌که تصمیم داردکشوربلادفاع همسایهٔ خودرا به قفقاز ملحق سازد مغلوب خواهیم شد ولی‌این مغلوبیت ماظاهری است وفداکاری وجانبازی ما درلوحهٔ زرین تاریخ وطن‌ماثبت خواهدشدکه یکعدهٔ ششصد نفری ازجوانان‌تبریز اعلام‌کردندمادامیکه مادرقیدحیات هستیم‌نمی‌گذاریم مقرحکومت یعنی‌قلب‌آذربایجان دراشغال قشون بیگانه بماند . در ظرف شانزده ساعت تمامی محل‌های اشغالی را از قشون بیگانه‌پاك‌کردیم—آقایان‌این بیست وپنجنفرمجاهد وپاسبان که دراین‌بیت‌مقدس در جنگ باروسها ازپای‌درآمده‌اند شهدای‌راه استقلال‌ایران عزیزند، نسل‌آینده این جانبازی‌هارا فراموش نخواهدکرد وقضاوت نهائی‌باتاریخ انقلاب ایران وجهان‌خواهد بود . خدا شاهد است درآن شب‌تاریك شورواحساسات مجاهدان بحداعلی‌رسیده بود .

فردای آن روز درچند نقطهٔ تبریز با سالداتهای روس‌مقابله وجنگ تن‌بتن روی داد ولی دشمن در مقابل حملات مدافعین تبریز تاب مقاومت نیاورده و با دادن تلفات به‌باغ شمال محل فرماندهی خود عقب نشست . پس ازاینکه داخل شهرازقشون

روس تزاری پاک گردید با کندن نقب ، تمامی محوطهٔ باغ شمال از چهارسمت محاصره شد و چهارشبانه روز بلاانقطاع جنگ ادامه داشت و قشون روس بخانه‌های مردم که بباغ شمال نزدیکتر بودند ریخته و اهل وعیال آنها را اسیر واموال آنهارا غارت کرده بمحوطهٔ باغ شمال می‌بردند و اشخاص بیطرف را نیز هدف گلوله قرار داده بدون رحم می‌کشتند. وقتیکه حلقهٔ محاصره محل سکونت قشون روس درباغ‌شمال از طرف مجاهدین تنگتر گردید کنسول روس که در داخل شهر بود با اجازه‌کتبی از جهانبانی استاندار و با نصب پرچم ایران روی کالسکه خود ازمیان سنگرهای مجاهدین برای مذاکره با رئیس قشون روس بباغ شمال رفت وآمد میکرد. با اینکه تصمیم مجاهدین این بود که روسها را بکلی تارومار و یا اسیر کنند ولی در این گیرودار از طرف امان‌الله میرزا جهانبانی استاندار و نمایندگان انجمن ایالتی اعلان متارکهٔ جنگ و آتش بس و عقب نشینی صادر واعلام گردیدکه فیمابین ایران و روس قرارداد مصالحه وترك مخاصمه منعقدگردیده است .

بنظرم روزهای ۳ ویا۴محرم ۱۳۳۰ قمری بود که مجدداً باتحریك عده‌ای از اشخاص خائن که از سالها پیش تحت الحمایهٔ دولت روس بوده و با آنها پیوستگی داشتند و از بدخواهان مشروطه بودند شورش در تبریز بر پا و پرچم انجمن ایالتی سرنگون و محل انجمن تاراج و غارت شد و جمعی از ماجراجویان برای آوردن صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای مستبد معروف که در باسمنج (دو فرسخی تبریز) سکنی داشت ، رفتند . آن روزها در شهر شایع شده بودکه قشون روس تحت فرماندهی سردارقفقازازسمت جلفا به‌تبریزسرازیرمیشود. بفاصلهٔ چند روزقشون قفقاز به‌آجی‌کنار شمال تبریز وارد و بمجرد ورود شروع به‌شلیك‌کرد و شهرتبریز را با توپهای سنگین بمباران نمود در آنموقع عده‌ای از مجاهدین تحت فرماندهی امیرحشمت نیساری رئیس نظمیه ازتبریز بطرف کردستان روانه شدند و درآن روزها شادروان میرزاعلی ثقةالاسلام و جهانبانی دفعات با کنسولگری روس و انگلیس و آمریکا تماس گرفته و

داخل مذاکره برای ترك محاصمه شدند ولی کنسول روس جواب رد داد. امان‌اللّه‌میرزا جهانبانی تلگرافی ، ازتمام مشاغل خود استعفا کرد و درکنسولگری انگلیس متحصن شد و ثقةالاسلام شهید تنها بخانه خود مراجعت‌کرد روزهای ششم یا هفتم محرم بود که قشون روس از آجی کنار بشهروارد و درباغ شمال مستقر شد و شهر تبریز تحت اختیار روسها و شجاع‌الدوله قرار گرفت و بگیر و ببند و کشت وکشتارشروع‌گردید .
اجمالا روز دهم محرم ۱۳۳۰ (روزعاشورا) روسها شادروان ثقةالاسلام و هشت نفر دیگراز اعضای انجمن‌ایالتی ومجاهدان را دستگیر ودرسر بازخانهٔ تبریز بدارآویختند وشادروان جهانبانی نیز که در کنسولگری انگلیس متحصن بود انتحار کرد و مقبرهٔ ایشان فعلا در سید حمزهٔ تبریز میباشد . من نیز مثل عده‌ای ازمجاهدان مدت زیادی درجاهای مختلف در مخفیگاه زندگانی میکردم گرچه درآنموقع همه‌کسانی‌که وارد درماجرابودند بدون‌استثناء شکست ما راپیش‌بینی میکردند، ومارا مغلوب می‌دانستند وبظاهر نیز مستبدان چیره وغالب شدند، اماآینده نشان دادکه استبداد و زور گوئی محکوم وپیروزی واقعی ونهائی‌نصیب‌آزادی خواهان گردید .

پایان